

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

گنجینهٔ دانش



شمارهٔ ۱



شمارهٔ ۲

گلستان سعدی

کتابخانه گنج بخش

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

نسخهٔ خطی شمارهٔ ۷۹۲

کتابت: ۱۱۲۷ هـ‍ـق

کاتب و مصور : ناشناخته

۱ - حکایت طایفهٔ دزدان و کودک

۲ - حکایت کنیزک چینی و سیاه صخرةال

دانش

۴۴
بهار
۱۳۷۵

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول : ———— علی ذوعلم
سردبیر : ———— دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر : ———— دکتر سید سبط حسن رضوی
مدیر داخلی و ویراستار : ———— عیسی کریمی
طراح : ———— ضرار حیدر بابری
حروف چین : ———— محمد عباس بلتستانی
نمونه خوان و ناظر چاپ : ———— بشارت محمود میرزا
چاپخانه : ———— آرمی پریس (راولپندی)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش



روی جلد : بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

پدید آورنده : استاد اسرافیل شیرچی

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نبز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هرکتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده ، بر عهدهٔ نویسندگان آنها است.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغیبر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو ، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  - پیشتر در مجله ای دیگر منتشر نشده باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گبرند.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

---

* نشانی دانش :

خانهٔ ۳، کوچه ۸، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳

تلفن : ۲۶۳۱۹٤

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

جوان تر منتقل کنند و دانش پژوهان جوان نیز، آثار خود را در ترازوی نقد و ارزیابی استادان ، و تجربه اندوزی و راهیابی همگنان خود بگذارند. درمیان استادان فارسی پاکستان ، کم نیستند کسانی که قلم خود را از سر تواضع کمتر به فارسی نویسی، می چرخانند، و نیز جوانان فارسی‌دوستی که هنوز توان خویش در فارسی نویسی رانیازموده اند. فصلنامهٔ دانش ، عرصهٔ تبادل اندیشه ها و میدان عرضهٔ آثار و خلاقیت‌های ادبی این عزیزان است. قطعاً بدون گرم بودن چنین میدانی ، زبان فارسی ، در این خطهٔ از نشاط و رشد بایستهٔ خود برخوردار نخواهد شد و این میدان نیز، بدون ورود و میدان داری "اصحاب فارسی" گرمی نخواهد یافت. البته مجال نقد و بررسی و اظهار نظر نیز باید فراهم باشد، تا رشد و شکوفایی حاصل شود.

ثانیاً دانش ، رابطهٔ میان مرکز تحقیقات و استادان و دانش‌پژوهان فارسی را تقویت و تحکیم خواهد کرد. این مرکز ، با برخورداری از امکانات علمی و ادبی شایان،می تواند برای دیگر مراکز علمی و فرهنگی پاکستان و نیز مراکز علمی مشابه در ایران ، یار و همکار خوبی باشد. همچنین برای استادان ، نویسندگان ، سرایندگان و دانش پژوهان زبان و ادب فارسی در سراسر گیتی پشتوانه و ذخیرهٔ قابل اعتنایی است. چه بسا نویسندهٔ محققی که نسخهٔ

کمیابی از یک اثر ادبی یا تاریخی را جستجو می کند، و همان نسخه درکتابخانه این مرکز وجود دارد، یا منابعی را در موضوع تحقیق خود می طلبد که در این مرکز یافت می شود.

بخش زبان فارسی مرکز، برای همکاری با بخش های فارسی دانشگاه های پاکستان آماده است و بخش تحقیقات آن هم می تواند با پژوهندگان و نویسندگان همکاری های متقابل داشته باشد. انتشارات جدید مرکز باید برای علاقه‌مندان، معرفی شود و پیوندهای فرهنگی و ادبی ایران و پاکستان از طریق این مرکز باید تقویت گردد که همهٔ این اهداف را فصلنامه دانش می تواند و باید محقق سازد. البته این نیز جز با توجه و عنایت شما عزیزان -استادان و فارسی دوستان- میسر نخواهد شد.

وبالاخره، فصلنامهٔ دانش، در صدد بازکردن و زنده نگه داشتن راه ارتباط ادبی و فرهنگی فارسی دانان و فارسی دوستان پاکستانی، با همزبانان و همدلان ایرانی و گسترش آشنایی دایم و متقابل آنان با یکدیگر است. زبان فارسی، شجرهٔ طیبهٔ بالنده و پویایی است که بار و بر آن هر روز طراوت و شادابی تازه ای دارد و ریشه و ساقهٔ آن پیوسته استحکام و رشد می یابد، و حیف است که عزیزان پاکستانی از آن بی بهره بمانند. همچنان که همدلان ایرانیشان نیز باید از جوانه های فارسی پاکستان با خبر باشند، و این پیوند خجسته، با

تبادل آثار قلمی در فصلنامه ای همچون دانش ، مستمر و پا بنده خواهد ماند. در هر شمارهٔ دانش، اثری یا سخنی از مهد فارسی خواهیم داشت و نظر ها و دیدگاه‌های یاران دانش -یعنی شما خوانندگان گرامی - نیز ما را برای نیل به این هدف، یاری خواهد داد.

سخن آخر، سپاس و تقدیر از همکاران و یاران خوب دانش است که تو نزه این شماره را با دقت و تلاش مضاعف تدوین کردند و عزم راسخ آنان، ضامن استمرار این تلاش و جهاد علمی و فرهنگی است، و برای توفیقشان به دعای خیر و یاری و همکاری و همدلی شما نیاز دارند.

تولد تازهٔ دانش همزمان با بهار طبیعت و نوروز ایران اسلامی ، بر شما یاران "دانش" مبارک باد.

وآخر دعوینا ان الحمدلله رب العالمین.

مدیر مسئول

سخن دانش

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

در شمارهٔ گذشته دانش به آگاهی خوانندگان گرامی رسید که این فصلنامه از بهار سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی به عنوان "فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" منتشر خواهد شد. اینک خدای بزرگ را سپاسگزاریم که توفیق رفیق راه شد تا شمارهٔ ٤٤ دانش را از این مرکز، همراه گرمترین درود های خود راهی خلوت دانشوران کنیم.

از آنجا که همهٔ تلاش و کوشش "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" در راستای شناسایی، شناساندن و پاسداری میراث مشترک فرهنگی دو کشور می باشد و این میراث گرانبها از سرچشمهٔ زبان، ادب و هنر فارسی سیراب و مایه ور شده است دانش نیز با تمام توان خویش در این راه خواهد کوشید تا به یاری خدا و برخورداری از همکاری و همفکری استادان ارجمند زبان و ادب فارسی در پاکستان و دیگر کشورها، فرهنگ ارزشمند این مرز و بوم را به خوانندگان خود بشناساند.

روشن است که این هدف بزرگ محقق نخواهد شد مگر اینکه پژوهشگران، دانشمندان، استادان و دانشجویان زبان و ادب فارسی بیش از پیش در باروی فصلنامه همت گمارند و آن را در عصر تهاجم "فرهنگ نما" های رنگارنگ بر ریشه های فرهنگ کهن و انسان ساز خودی، با رشحات قلم خویش یاری کنند. برگ برگ دانش از آن شما و برای شما است و دست اندرکاران دانش هم، همواره مشتاق و چشم براه دریافت مقاله ها، نقد و بررسی ها و پیشنهادهای شما هستند.

چند یاد آوری و خواهش :

۱ - شمار بسیاری از گیرندگان گرامی دانش با پر کردن و باز پس فرستادن "شناسنامه خوانندگان دانش" ما را از درستی نشانی‌های مکاتبه ای خود آگاه و مطمئن کردند که از آنها سپاسگزاریم . از دیگر خوانندگان عزیز هم که شمارهٔ ۴۳ را دریافت کرده ولی هنوز به تکمیل و فرستادن شناسنامهٔ همراه آن اقدام نکرده اند می خواهیم که اینکار را بکنند تا دانش ۴۵ برایشان ارسال شود.

۲ - آندسته از خوانندگان که در " شناسنامه خوانندگان دانش" آمادگی خود را برای نوشتن و فرستادن مقاله ، خبر، گزارش یا انجام گفتگو با استادان و دانشوران برجسته، یا فرستادن عکس در زمینه‌های علمی ، پژوهشی و فرهنگی اعلام کرده اند در اینکار درنگ نکنند که " در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست".

۳ - برای هر گیرندهٔ دانش "شمارهٔ ویژه" اختصاص یافته که بایسته است در مکاتبات خود به آن شماره اشاره کند.

۴ - چنانچه نشانی شما تغییر یافت، نشانی تازه را در نخستین فرصت به اطلاع دانش برسانید.

۵ - مقاله ها، کتابها، سروده ها و نامه های خود را به نشانی تازهٔ دانش بفرستید.

در پایان شایان یاد است که دست اندرکاران دانش کوشیدند تا این شماره را با حال هوایی دیگر، نزدیک به ادبیات معاصر فارسی و برخوردار از آیین نگارش آن و بدور از اشتباه چاپی پیشکش کنند که گر قبول افتد زهی عزو شرف.

ای خدای پاک و بی انباز و یار   دست گیر و جرم ما را در گذار
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن   مصلحی تو، ای تو سلطان سخن

خدا یارتان باد

مدیر دانش

بکوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

"نظام الدین محمود بن حسن الحسنی (۸۱۵ ۸۶۹ هـق) معروف به " شاه داعی سیراری " یا " داعی الی الله" از پرکاربرین عارفان و ادیبان و شاعران سده نهم هجری و آرامگاهس در سراز ، زیارتگه اهل دل و معرفت است. از وی مجموعهٔ خطی بسیار ارزشمندی به سمارهٔ ۸۴۹ در "کتابخانهٔ گنج بخش" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نگهداری می‌شود که ۷۶ رسالهٔ کوچک و بزرگ را در بر می گیرد. تا کنون شماری از این رسائل جدا از هم یا باهم چاپ شده اند. تحفه المشتاق رساله ای از این مجموعه است که برای نخستین بار اینک به حلیهٔ طبع آراسته می شود.[1]

رسالهٔ تحفة المشتاق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لولی الحمد والصلوة والسلام علی نبینا وسیدنا محمد وآله اجمعین

وبعد این کلمات مسمی است به " تحفة المشتاق " در بیان اشتیاق . اشتیاق منقسم است دراین رساله برسه قسمت : اشتیاق به صورت ، اشتیاق به معنی ، اشتیاق به مولی .

اشتیاق به صورت متعلق به عالم ملک و اشتیاق به معنی متعلق به عالم ملکوت ، واشتیاق به مولی متعلق به عالم جبروت .

باز اشتیاق به صورت را اقسام است ، ازآن جمله قسمی روحانی وقسمی جسمانی . آن چه جسمانی است تعلق به صورت بدن محض دارد وآنچه روحانی است به معنی بدن . آن چه تعلق به معنی بدن دارد ، چنانچه شخص بدن راکه پرورش دهد از برای آن دهد که چون او مرکب روح است ، او را قوتی باشد تاسوار که روح است به وسیله او دراین عالم کسب کمالی کند . وآنچه تعلق به

---

۱ برای آگاهی بیشتر در دربارهٔ مؤلف و آثار وی به دانش شمارهٔ ۲۶ ، تابستان ۱۳۷۰ مراجعه کنید.

بدن دارد ، چنانچه بدن را به انواع لذات پرورش دهدکه از متابعت روح بیرون رود. پس اگر چنانچه بدن متابع روح باشد او را به عالم علوی ترقی دهد ، و اگر بدن از متابعت روح بیرون رفت ، روح بی مرکب ماند ، وکسب کمال نکرد وبه عالم سفلی مقید گشت .

وهمچنین اشتیاق به عالم معنی را اقسام است ، از آن جمله قسمی نفسانی وقسمی حقانی . آن چه نفسانی است آن است که شخص را ، اشتیاق به عالم اخروی از جهت حظ نفس باشد ، وهیچ عمل بی شایبهٔ توقع از پی نفسانی نکند ، خواه که این لذت نفسانی که اورا به واسطهٔ عمل متوقع است ، در دنیا باشد همچون طلب جاه شیخی وپیشوایی وعالمی و واعظی وحافظی ودرویشی صوری وسخنوری ، وآن که معتقدفیه کسی شود ، وهر چه در او ریا وسمعتی باشد وخواه که این لذت نفسانی که او رابه واسطهٔ عمل متوقع است ، در آخرت باشد ، همچون طلب حورا از برای شهوت وغلمان از برای خدمت ونعمت از برای راحت نفس و رؤیت از برای تفاخر بر دوزخیان و امثال ذلک ، وگفته اند ، بیت :

بست این مستی مقلدحم‌که کردی در سجود؟ گرنه در جست امید قلیه وحلواستی ! ؟

وآن چه روحانی است آن است که شخص خالصاً مخلصاً هر عمل که کند بی شایبهٔ توقع بر خودواجب داند ، ونظر به عوض همچون مزدور نکند ، وطمع منقطع کند ، ومولی را نه از بهر دنیا وعقبی پرستد تا اورا بی شایبهٔ غرضی سزای پرستش دانسته باشد ، واسم بندگی بروی درست آید ، بیت :

ما از توبه غیر از تو نداریم تمنا حلوابه کسی ده که محبت نچشیده است

وهمچنین اشتیاق به حضرت مولی را اقسام است ، واز آن جمله قسمی ربانی است وقسمی انسانی . اما آنچه انسانی است ، آن است که طمع مواصلت از حیثیت مجاز کند همچنان که عاشق وشایق مجازی چگونه ایشان را که از جنس

یکدیگرند وصال دست دهد. وصال حق ، چنان تصور کند وشخصی که ایـن تصور کند ، از آن است که به حقیقت نفس مقدسهٔ انسانی نرسیده است ، وندانسته که او را نه جا است ونه علامت مکان و قابل تجزی وانقسام نیست . خالق وصانع اورا حگونه در نواند یافت به این صفات که تخیل کرده است ؟ واز شأن انسان بی معرفت آن است که این تخیلات کند یا آن که به حلول واتحادی که از دوشیء حاصل شود ، درشأن او اعتقاد کند ، واین خواطر اگرچه انسانی است ،شیطانی است .بیت :

هر حه نیش تو بیش اران ره نیست — عـایت وهـم نیست ،اللـه نیست

وآن چه ربانی است آن است که شخص اشتیاقی که اورابه حضرت مولی است از خود نداند ، بل داند که شخصی چنین ضعیف ناچیز را چه محل که اورا اشتیاق حیان پادشاهی الهی کردگاری حاصل آید ! ؟ پس بداند که این اشتیاق خوداوراست بدو ،کما قال تعالی : " یحبهم ویحبونه " وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم : " ان الله جمیل یحب الجمال ای محب جماله ". بیت :

جمال حقیقی چوروی تو داشت — تـوخود عاشق آن جمال آمدی

وآن چه گفتیم که اشتیاق صوری متعلق به عالم فلک است آن به انواع است وازآن جمله ده نوع رابیان کنیم وآن نیز برسبیل اختصار .

نوع اول ودوم : اشتیاق مادر وپدر به فرزند واشتیاق فرزند به مادر وپدر . حقیقت این معنی در شریعت واجب است ازآن مادر وپدر نسبت بـافرزند صـلهٔ رحم مستعراست بدان . واز آن فرزند به مـادر وپدرمتـابعت مـخبر ازآن صـورت اشتیاق والدین ازاین فقره مطالعه توان کرد . بیت :

از حـرخ سـالـم کـه اوراحـه گناه ؟ — از آتش اشتـــاق اللــه اللــه !

چـون دل نشـود حـون نـرود از دیـده — چون مابه جگر گوشه نداریـم نگـاه

غصه درد این اشتیاق از قصه یوسف ویعقوب افزون آمد . پشتی که از

شادی چون الف راست بود ، به غلبۀ هجران نون آمد . ببین که حال دل از جگردور ، وچشم از نور مهجور چه خواهد بود. حقا که درراه انتظار چندان اشک باران کرده که از هر پارۀ خاک چشمۀ شوقی بگشود ، وطریقه سوزش ولد ازین فقرۀ دیگر ،بیت :

نزاده ام من مسکین مگر به طالع هجر — کز آن که زاد مرا دور کرد دورانم
به درد دوری ازآن آسمان گرفتارم — در بن خرابه، خراب از بلای هجرانم

شعلۀ آتش اشتیاق چنان افروخته که گویی خرمن صبر از من غرفۀ بحر هجران تمام سوخته ،اگر نه آب دیده در این حالت فریاد رسیدی ، گرد وجود رادر هوای شوق که باز دیدی ؟ !

نوع سیوم : اشتیاق برادر به خواهر وبرادر ، وخواهربه برادر و خواهر،بیت :

تو بست منی ، پست من کم مباد — ترا خاطر، آزردۀ غم مباد
چرا دوری ازمن کنی جان من ؟ — که اسباب دوریت محکم مباد

شدت اشتیاق وصعوبت درد فراق بحری است بی کران ، وبیابانی است بی پایان . نه قدم قلم این طریق دراز را به سر آرد ونه زبان تواند که شمه ای بیان کند ازآن .بیت :

چگونه شرح دهد سوق را زبان قلم — که درد هر دو جهان جمله از بلای تست

مگر کوکب سعادتی سمت اتصال طالع شود و عیش باز یافته از وصمت انفصال در ظلمت فرار فراق زایل گرداند !

نوع چهارم : در اشتیاق خویش به خویش ،بیت :

مرا که جمله جهان ا زتو روشن است — چرا رها کنی من بیچاره در ظلام فراق
چگویم از غم هجران وحال تنهایی ؟ — نه آن رقم بپذیرد نه صورت اسواق

همگی آمال وامانی به جانب آن مایۀ حیوة جاودانی است ، حقا که پناه

این ضعیف به پشتی عنایت وشفقت آن مخدوم است وتا قضاء مهاجرت را امضا رسد ، به دیدهٔ فراق رسید وجملهٔ جهان معدوم است . بیت :

آفتاب دولت ما ذات اوست | سایهٔ او ازسر ما کم مباد

نوع پنجم :اشتیاق شوهر به زن وزن به شوهر ، بیت :

مرا تو در دو جهان هستی ای رفیق شفیق | کنون به درد فراق تو مبتلا گشتم

کجا دل از تو بریدی گهی سرمویی | ببین که بی تو کجا هایی بلا گشتم

نوع ششم : اشتیاق مصاحب به مصاحب ودوست به دوست ،بیت :

الله الله چه بلایی است ازو مهجوری | که نماند از دل مشتاق مگر شکل خیال

چندوچندم کشتیای دورفلک نفس فراق | باژگون نوبنی آخر بر سانم به وصال

حفاکه تا از صحبت فرح فزای ومجلس انس بخشای دورافتاده صورت جدایی بدن از روح وحالت بینوایی خمار از شراب صبوح ، بیت:

توبی جان من جان من ساحرا ؟ | جدایی گزیدی زتن جان من

رسادت رایوب ویعقوب شد | بلاهای این صبر وهجران من

امید به کرم کریم که رسانندهٔ اهل به اهل و دوست به دوست است آنکه ظلمت فراق به نور وصال مبدل گردد ودور فلک به گردش ازاین حالت به حالت اتصال معجل .

نوع هفتم وهشتم : اشتیاق استاد به شاگرد وشاگرد به استاد .بیت:

حرارفی از صحبت مخلصان | نبینی به اخلاص ما در جهان

سوی نور محلس مکن تیره آن | بیا باز ، محبوب اهل دلان

در اشتیاق آن فرزند سعادتمند چه نویسد که معبراز شوق باطن ومفسر از التیاع خاطر باشد ، مگر در زمان ملاقات و هنگام حضور ، درر اخلاص وجواهر اختصاص قرین بواقبت[یواقیت] ولآلی افادت بکنار وجیب استفادت باشد. بیت :

بـه حـضـور آی تـابدانـی حـال ـ حـه کـنـد تشـنه بـاسراب معـال ؟
حه بی سعادتی امد نصیب من ز فلک ـ کـر آسـان خـداونـد گـار دور سدم
حـضور فلک تحصیل علم بود مرا ـ ردست حـادثهٔ دهری حضور سدم

علم الله که تا از سلک خدام ملازم وسکان آستان عالی که معرو معبر هر طالب و عالم است ،بیرون افناده نه روسنابی روزکه امور بدیهی است از سرگی شب ، و نه نیرگی شب همچنین ازروشنابی روز باز می داند به واسطهٔ ملالت مفارقت و قوت مصابرت ، جنان قدم در راه عدم نهاده که ازو تعبیر نتوانسنم کرد مگر کارساز بنده نواز این سرگردان کوی حرمان وبلای هجران را وسیلهٔ انصالی به ملازمان آن حضرت سازد وباز از غفلت عطلت به هسباری طلب علم وخدمت بردارد بمنه وجوده .

نوع نهم : اشتیاق درویش صالح وبرادر ناصح به معتقد مخلص ، ومعتقد مخلص به برادر ناصح و درویش صالح ،بیت :

حـدا حـوالهٔ ایـام مـانه هـجرت کـرد ـ دراین حواله حگویم ؟ که هیچ بتوان گفت !
حدیث هول قیامت هران که گفت بلی ـ کـنایتی است که از روزگـار هـجران گـفت

گویی در مرض فراق ، صحبت مراقبهٔ این درویش زایل گسنه ، که قلب خاشع را از احوال آن معتقد خالص و محب مخلص ، هیچ خبری نیست و بر او واقعه نگذشته ، بیت:

روح بـران مگـر بـه هـمره ماست ـ الله الله ! تا کجاست ؟ کجاست ؟ !

تا چون است که آه صبح روشنایی وگریهٔ شب آشنایی کاری نمی کند ، تا دم ونفس نفوس اذکیا وهمت ارباب همم عالیه دست از پای افتادهٔ امیدواری نمی گیرد، بیت :

حدا مگر به حدایی خود کند کـاری ـ وگـرنه از در مـحلوق هـیچ نگشـاید
تو رزق وصل خودازرازق حهان بطلب ـ کـه از وسـیلهٔ مـرزوق هـیج نگشـابد

من هر حه کرده ام همه باحوس کرده ام — زیرا که رد خاطر درویش کرده ام
ناکی جراکسم ؟ گنه سده حست ؟ حود — عرم فبول اهل حدا بیش کرده ام

آری ، رد خواطر صحیحه که به نور اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله واردسده ، نبابد کرد ، وتیر دلدوز هجران از کمان حرمان به جگر سوخته نباید حورد فی الجمله بیت :

بیانصا حیاره ای نیدارم مین — بیاقدر نیست هیچ نیدبرم

مگر جاذبهٔ الطاف آن دروس حقانی به قوه کمند معانی مخلصان دیرینه ومعتقدان کمینه بازبه مجلس قرب وصحبت انس کشد ، وبه طلعت میمون ومحیای همایون مسرف گرداند .

نوع دهم : اشتیاق عاشق به معشوق ومحب به محبوب .شرح دل سوخته عاشق حه توان داد ؟ وزبان به تقریر تعبیر از اندوه اوچگونه توان گشاد ! ؟ آتش خانهٔ دل او آن حنان افروخته که به آب دریای دیده ، اطفای آن نشاید ، یا خرمن وجودش حنان سوخته که تخم صلاحیت استقامتی ازآن باز آید صورت وار دربی معنی ، ومجنون وار بر اثر لیلی ، آرام و سکون ندارد. همچون فرهادکار اوآن است که برهر سنگی نقش خال شیرین می نگارد .گاه جون وامق عاشق ، ازجان رمقی نگذارد در عشق عذرا ، وگاه در بیابان طلب جنانچه درحّی عرب فریاد بردارد که : سلمی ! سلمی !، بیت :

نه دردل قراری ، نه در دل سکونی — نه در روی آبی ، نه در دیده خوابی !
خراب از غم یار حیران فتاده — نه حال درونی ، نه کار برونی

این انواع مذکور از اشتیاق متعلق به ملک آن است که در میان بعضی از مردم متعارف است ، واگرنه آنچه حقیقت اشتیاق ملکی است به مجلدات ، شمه‌ای از آن ذکر نتوان کرد ، اما اگر حضور قلبی بشود ، این رساله شاید که در عادت وملحقات لطائف ونکات باسر نوشته آید ، چه به غایت بی ربط افتاده فی الجمله وآن جه تعلق به ملکوت دارد، اشتیاق آن نیز ده نوع بیان کنیم :

نوع اول : اشتیاق نفس انسانی به جوهر افلاک وشفافی وبراقی آن، و کواکب پرستان را این شوق غالب آمد .

نوع دوم : اسںاق نفس انسانی به کیفیت دور افلاک ، واهل ىنجم از حکما را ابن اسىاق حاصل ىند .

نوع سیوم : اسىاق به نفوس سماوی ، و مسافان آن اهل ىربب وادب باشند .

نوع جهارم : اسىاق به عفول اںسان ، وابن اںساق را ىعصی از حکما ومىصوفه باشد.

نوع ىحم : اسىاق به کیفیت فعل انسان ، واهل سحر را اىں اسںاف باردىد سود واهل کرامات را بالطبع حاصل .

نوع ىسم :اسںاق به معرفت ماهیت اںسان و ىشوابان حکمارااىن باسد.

نوع هفتم : اسںاق به رؤىت صفای اںسان علی‌الدوام واهل رىاضت از صوفه رااىن ىشود .

نوع هستم : اشىاق بر آنکه نفس انسانی را از نفس کل جه بهره است ؟ واىں نوع را عرفای صوفه باسد .

نوع ىهم . آنکه انسان رااىن اسىاق باردىد شود که عفل کل را آىنهٔ حود سازند وحمال حصرت واجب در آن مطالعه ىماىىد . ىىت :

حىه ىکىی در ىکىی ىواں دىدں — لىکىں اںحىا ىواں ىهان دىدں

نوع دهم : آن که بعد ار ىىر به ملکوت ولفای حق ، ىفس انسانی را مىل ىىام به عالم علوی حاصل سود، ونخواهد که ىعد از آن اسىاف در دىىا زىسىن کند، ىىت :

ىىح حىون ىىرگرفت ار وىىران — کىح وىىراىه حای ىودں ىىىىت

واما آن چه ىعلق به عالم جبروت دارد ارآن حمله ىىر ده نوع اىں است :

اول : اسںاق به رؤىت افعال حق . دوم : ىحفق به حقیقت آن. سیوم : اسںاف به رؤىت اسماء حق . جهارم : ىحفق به حقاىق آن . ىحم : اسںاق به رؤىت ذات . ششم : ىحفق به صفات آن . هفتم : دورا ىکی داىستن . هستم : همه را ىکی کردن . ىهم : همه را ىکی سدن . دهم : همه را یکی دىدن . والله اعلم .

＊ ＊ ＊ ＊ ＊

نوسته دکتر محمدمهدی توسلی
استاد یار دانشگاه تربیت مدرس
و معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی

ایران در دنیای کهن، رابط بین غرب و شرق بوده که به همین دلیل شاهد بسیار خوبی برای انباب مهاجرت های بزرگ در آن زمان است . هرگاه به تمدنهای بزرگ هزاره های پس از تاریخ اشاره شود، بی شک نام ایران در صدر قرار می گیرد . جغرافیای سیاسی ایران در هزاره اول پیش از میلاد به پهنای وسیعی از آسیای میانه تا ماورای سند بود و به گواهی و کمک داده های باستان شناسی و تمام کاوش هایی که در محوطه های باستانی ایران صورت گرفته و می‌گیرد، ردپای تمدنهای عظیمی که در این گسترهٔ پهناور در طی هزاره ها پدید آمده و از میان رفته اند، بی هیچ تردیدی قابل تشخیص است. این کندوکاوها حقیقت بسیار مهمی را بیاد می آورند و آن حق و سهم بزرگ ایران در تمدن جهانی به عنوان پیوند دهندهٔ خاور وباختر از آغاز تا سده های میانه است .

از سوی دیگر ، پاکستان کشوری است که سهم بزرگی در تمدن و فرهنگ جهانی دارد، میراث کهنسال این کشور که با تاریخ و جغرافیای پهندشت شبه قاره پیوندی ابدی و جاودانی خورده است، متأسفانه هنوز بطور کامل مطالعه ، کشف و شناخته نشده است. روزی که تمام محوطه های باستانی سیستم بزرگ سند ، کاوش و حفاری شوند، روزی که خطوط ناخواندهٔ مهرهای معروف موهنجودارو خوانده شوند، بنظر می رسد ارزش واقعی تمدن دیرین این سرزمین روشن شود.

تحقیق و تفحص در تاثیر و تأثر این تمدنها در محدودهٔ جغرافیای کنونی ایران و کشورهای همجوار نیازمند سالها جستجو و زحمت و تلاش است که نگارندهٔ این سطور مشتاقانه آرزومند آنست تا به حول و قوه الهی و پشتوانهٔ شش سال تدریس و پژوهش در این زمینه ، و با همت والا و همکاری بزرگوارانهٔ دانشمندان و صاحب نظران منطقه، مقدمات طرح " پنج هزار سال پیوستگی فرهنگی ایران و پاکستان" را فراهم آورد. این مقدمه در واقع مدخلی برای ورود به آن طرح است و سعی دارد سیر تاریخی موضوع مورد بحث را از دید و زاویهٔ داده های باستان شناسی و مدارک و نوشته های موجود پیگیری کند.

پاکستان در لبه جنوب شرقی مرزهای امروز ایران قرار دارد و به دو ناحیه مشخص جغرافیایی تقسیم می شود:

۱ - ناحیه کوهستانی بلوچستان در غرب و شمال غربی که یک سوم سرزمین پاکستان را در بر می گیرد.

۲ - دشت پهناور سیستم رود سند در شرق

بنابر این می توان دریافت که بلوچستان از نظر جغرافیایی گسترهٔ خاوری فلات بزرگ ایران است. لبه شرقی مرزهای ایران و پاکستان را رشته کوه سلیمان پوشانده و دره های معروف ژوب (Zhob)و لورالی (Loralai) در غرب این رشته کوه قرار دارند که به دره کویته در وسط ناحیه بلوچستان متصل می شوند. در این ناحیه نمونه های استقرار انسان ، در بلوچستان کهن و کنونی ، بسیار شبیه زندگی مردم استان سیستان و بلوچستان و ناحیه فلات مرکزی ایران است . جادارد یادآوری شود که در داخل ایران در جنوب شهرستان زابل منطقهٔ باستانی شهر سوخته قرار دارد که از مراکز مهم فرهنگی ایران در هزاره های پیش از تاریخ بشمار می رود.

رشته کوه مکران مرکزی از بلوچستان جنوبی موازی با کنارهٔ جنوبی ایران و پاکستان پیش می رود . منطقه بلوچستان دارای آب و هوایی گرم و خشک است و در برخی جاهای آن هنگام شب هوا کاملاً سرد می شود. پوشش گیاهی آن مانند مناطق حاشیه کویری است. این منطقه ، جز رودبزرگ هیرمند (هری رود) که در ناحیه سیستان ایران جاری است و پهندشت وسیعی را سیراب می‌کند رودخانهٔ قابل ذکری ندارد. بسیاری از جویبارها در دریاچه های مردابی منطقه ناپدید می‌شوند. بارش سالیانه در این نواحی کمتر از بیست سانتیمتر است، بنابر این کشاورزی در بلوچستان پاکستان فقط در دوروبر سرچشمهٔ رودها و اطراف دره ها میسر است، در حالیکه در بلوچستان ایران وضعیت بهتری دارد.

مدارک باستان شناختی بدست آمده از این سرزمین بویژه از ناحیه بلوچستان ایران و نواحی خشک و خالی از سکنهٔ دشت های کویر ولوت بر بهتر بودن شرایط زیست این ناحیه درگذشته دلالت دارد[1]. اکنون دانسته شده است که در خلال دورهٔ پیش از تاریخ استقرارهای بزرگی برای مدت زمانی طولانی ، در همان مناطقی که مراکز عمدهٔ شهری سده های میانه شدند، وجود داشته است.[2]

مهمترین زمینهٔ پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان ، راههای ارتباطی بین مراکز تمدنهای پیش از تاریخ می باشد که جا دارد برای روشن شدن بسیاری از مجهولات ، مورد بررسی ومداقه علمی قرارگیرند.

پهندشت ایران میان مراکز مهم تمدن شرق و غرب یعنی سند از یک سو و بین النهرین از سوی دیگر قرار داشت و بهمین دلیل توانست مرکز عمدهٔ مبادلات فرهنگی و داد و ستد های بازرگانی و گذرگاه اصلی مهاجرت های

1 - M.M. Tavassoli, 1994, p. 130.
2 - M.R. Mughal, 1974, p. 34

تاریخ ساز باشد. به بیان دیگر می توان گفت که به دلایل کاملا مشخص همچون وجود بیابانهای هولناک در ناحیه مرکزی ایران و رشته کوههای سربفلک کشنده در شمال وغرب آن، ناگزیر راههای ارتباطی این تمدنها دره ها و نواحی جلگه‌ای بودندکه در طول آنها، استقرارهای پیش از تاریخی قرار داشتند.

یکی از این راههای ارتباطی، راهی بودکه به جاده بزرگ ابریشم معروف است و از چین به ایران می رفت و سپس به قارهٔ اروپا متصل می شد. به عبارت دیگر یکی از راههای مواصلاتی مهم، راهی بود که از شمال ایران به طرف افغانستان می رفت. این راه در ناحیه تجن دو راه می شد: یکی به طرف دشت های ترکمنستان و دیگری به سمت جنوب به درون افغانستان کشیده می شد و از آنجا به سیستان و درهٔ کابل و قندهار و سپس به درهٔ کویته رسیده و سرانجام به دشت بزرگ سند می پیوست.

راه دیگر از طریق شوش به جنوب ایران و سپس به ناحیهٔ بلوچستان پاکستان می‌رفت و در واقع خاورمیانه را به آن سوی سند پیوند می زد.

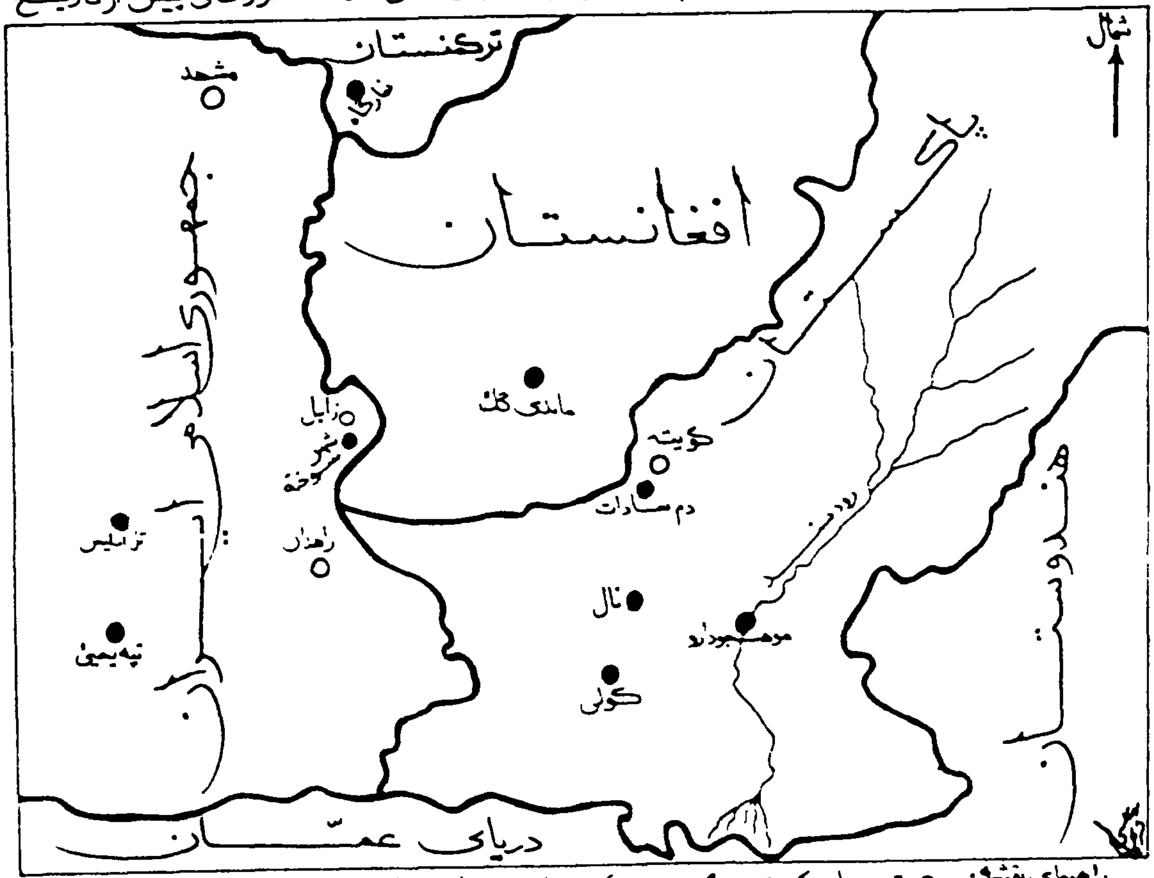
بنابر این با چنین مقدمه ای و با توجه به تاریخ کهن ایران و شبه قاره هند می توان به جرأت اظهار داشت که روابط فرهنگی ایران و پاکستان متعلق به دورهٔ نخستین تاریخی، تا زمانی که بخش هایی از پاکستان در قلمرو امپراتوری کهن ایران بوده نیست بلکه در حقیقت، حلقه های وصل و پیوند فرهنگی این دو کشور ریشه در زمانهای بسیارکهن دارد[1].

کاوش های باستان شناسی بسیاری که در درهٔ سند، بلوچستان، شهرسوخته، نواحی جنوب ایران بویژه شهداد، تپه یحیی، تل ابلیس و همچنین در بحرین و بین النهرین انجام شده، مدارک بسیاری را به دنیای باستان شناسی

---

1 - M R Mughal, 1974 p 37

• پراکندگی برخی مراکز فرهنگی در هزاره‌های پیش از تاریخ



راهنمای نقشه: ○ - شهرهای کنونی
● - مناطق باستانی
مرز کشورها (بدون ارزش سیاسی و جغرافیایی)
رود

ارائه داده است که آرای تازه ای از درک پیشینهٔ پیش از تاریخ این دو کشور را در بردارند.

نکتهٔ بسیار مهمی که از کاوش های انجام شده در این منطقه پیرامون هزاره چهارم تا سوم پیش از میلاد فهمیده می شود، درک نخستین نمونه های یکجانشینی یا استقرار در دره های بلوچستان است که خود یکی از عوامل مهم ارتباط نواحی جنوبی سند با غرب و شمال سرزمین بلوچستان یعنی بخش بزرگی از فلات ایران - افغانستان و جنوب ایران - است. این نمونه های استقرار تنها با تغییر اندکی در سبک سفال برای بیش از دو هزار سال در سراسر دره های بلوچستان دوام یافتند. این تغییر اندک فقط برای توسعهٔ سبکهای کاملاً شخصی در نقش سفالینه ها بوده است که از دید باستان شناسی تنها برای بقایای منطقهٔ ثبت شده ارزش دارند[1]. این جنبه بود که بعضی نویسندگان اولیه را به توضیح و تشریح فرهنگهای متمایز و مشخص و بر اساس تنها سبک سفالهای منقوش هدایت کرد، یعنی در شمال، ناحیهٔ ژوب وکویته، و در جنوب ناحیهٔ نال[2] وکولی[3] که دارای سبکهای مخصوص بخود بودند. بنظر می رسد اینها ازاجزا و عناصر مهم پیوستگی های پدید آمده بین سرزمین های بلند دره سند ودشت های سیلابی همسایه و همجوار سیستم سند بوده باشند.

عامل دیگرشاخه ها و شعباتی طولانی است که راه های تجاری در منطقه داشته اند و مخصوصاً از مراکز عمدهٔ ثروت ریشه می گرفته اند. شاید این تجارت انگیزه هایی را برای توسعهٔ یک شهر نشینی ساده و ابتدایی در بخشی از منطقه که

1 - A. Allchin . 1989 . p. 173 onward

2 - Nal

3- Kulli

محتمل است افغانستان جنوبی وسیستان بوده ، بوجود آورده باشد و به رشد مناطقی مانند شهر سوخته در ایران یا ماندی گک در افغانستان انجامیده که تبدیل به شهر یا حتی شهرهای کاروانی شده بودند [1].

نتیجهٔ این تأثیر متقابل ، همسانی های فراوان بین فرهنگ مادی این ناحیه و آسیای میانه است که در بررسی مناطق باستانی نمازگاه ۱ و ۲ اثبات می‌شود.

اینک رشته های پیوستگی میان آسیای میانه،مرزهای هند،ایران و دره سند ظاهر شده اند تا به خصوص این ادعا را قوی نگهدارند و ما را به این نکته هدایت کنند که این پیوستگی تنها از راه تجارت و بازرگانی وبخاطر آن بوده است.

دنباله دارد.

* * * * *

منابع برای این قسمت

1 - Allchin, B. and R. , 1989. The Rise of Civilization in India and Pakistan . Cambridge.

2 - Fairservis, W.A., 1967. The Origins, Character and Decline of an Early Civilization . New - York

3 - Mughal .M. R.1974. Cultural Links Between Pakistan and Iran During the Pre- Historical Period" in Iran Pakistan A Comman Culture, Islamabad.

4 - Tavassoli, M.M.,1994. Palaeoanthropology of Iran(Ph.D. Dissertation), University of Pune, India.

1 - W.A.Fairservis, 1967. p. 48.

از دکتر حسین رزمجو

عظمت و محبوبیت علامه محمد اقبال لاهوری از دیدگاه ما ایرانیان

اولین موضوعی که در بررسی زندگی فرهنگی و ادبی اقبال - از نظر ما ایرانیان - شایستهٔ تقدیر و سپاسگزاری می باشد ، عنایتی است که آن مرحوم به زبان فارسی داشته و با وجود آنکه زبان ملی مسلمانان شبه قاره اردو و زبان مادری او پنجابی بوده و نیز تسلط کامل به زبان انگلیسی داشته است اما از رهگذر آموختن زبان فارسی که کاربرد آن در شبه قارهٔ هند سابقه ای افزون بر هزار سال دارد، و قرنها نیز زبان بین المللی و زبان علم و ادب در آن سرزمین بوده است ، وسیله‌ای معتبر و موثر را برای بیان اندیشه های بلند و عواطف لطیفش به دست می آورد، و معروفترین و مایه‌ورترین آثار شعری خود یعنی منظومه‌های "اسرار و رموز"[1]"پیام مشرق"،"زبورعجم" ،"پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟" جاوید نامه" و"ارمغان حجاز" راکه رویهم کلیات اشعار فارسی او را تشکیل می‌دهند ، به زبان فارسی می سراید . او در واقع ، با انتخاب این زبان که نسبت به زبانهای پنجابی، اردو و انگلیسی ، استعداد و گنجایش ادبی وسیعتری دارد،و قدرت آن دربیان مفاهیم ، قوی تر و ضمناً شیرین تر است، می تواند آرمانهای مقدس و افکار متعالی خویش را اظهارکند، و بادست یابی به این موهبت بزرگ : هم بر غنای ادب فارسی بیفزاید و هم شهرتی عالمگیر را برای خود فراهم آورد چنانکه خود به این موضوع اذعان کرده و سروده است:

عجم از نغمه های من جوان شد — ز سودایم متاع او گران شد
هجومی بود ره گم کرده در دشت — ز آواز درایم کاروان شد[2]

یا:

---

۱ - دو منظومهٔ " اسرار خودی" و " رموز بیخودی " را " اسرار و رموز" گویند.

۲ اقبال لاهوری، محمد(علامه) ، کلیات اقبال فارسی ، ص ۲۳۵

عـجم از نـغمه ام آتش بـه جـان است | صـــدای مـــن درای کـــاروان است
حـدی را تـیز تـر خـوانـم چـو عـرفی | که ره خـوابـیده و مـحمل گـران است[1]

افبال انگیزه خوش در انتخاب زبان فارسی و سرودن آثار عمیق و زیبایش را به این زبان، چنین توجیه کرده است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است | طـرز گفتـار دری شـیرین تـر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت | خـامهٔ مـن شـاخ نـخل طـور گشت
پـارسی از رفـعت انـدیشه‌ام | در خـورد بـا فـطرت انـدیشه ام[2]

او بافرا گرفتن زبان فارسی - به واقع - کلیدی را به دست آورد، که توانست با آن رفعت اندیشه اش را تجلی بخشد، و نیز به گنجینه های گران سنگ وبی پایان شعر و ادب فارسی راه یابد، و با آثار شاعران توانای ایرانی آشنا شود و از خرمن پر فیض عارفان و ادیبان ایران زمین بویژه مولانا جلال الدین محمد مولوی خوشه چینی کند و از طریق این آشنایی ها و گلگشت در جهان معنوی آنان، به باروری ذهن و اندیشهٔ خود بیفزاید.

دوم - دلبستگی علامه اقبال به فرهنگ ایرانی و به جریانهای فکری و اعتقادی که در تاریخ تمدن ایران از قدیمترین ازمنه تا عصر او پیش آمده، و ارادتی که به بزرگان علم و ادب و عرفان ما وکلاً علاقه ای که بنا بر دلایل و شواهد زیر به ملت و سرزمین ایران دارد بر عظمت و محبوبیت آن بزرگمرد در نظر ما ایرانیان افزوده است:

او به انگیزهٔ دلبستگی به تمدن ایرانی، در سال ۱۹۰۸م که از دانشگاه مونیخ آلمان در رشتهٔ فلسفه فارغ التحصیل می شد، رسالهٔ دکترایش را به بررسی

1- اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۲۳۵
2- همان، ص ۳۲

"سیر فلسفه در ایران" اختصاص داد.[1]

اقبال در آثار خود از دانشمندان ایرانی نظیر ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸)، امام فخر رازی (۵۴۳ - ۶۰۶)،امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) و عارفانی چون سایی غزنوی (ف:۵۲۵ یا۵۴۵)،فرید الدین عطار نیشابوری،(۵۴۰- ۶۱۸) شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (۶۰۶ - ۶۹۱)، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (۷۲۶ - ۷۹۲)، فخر الدین عراقی، (۶۱۰ - ۶۸۸) کلیم کاشانی (ف: ۱۰۶۱) و بویژه جلال الدین محمد مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲) به بزرگی یادکرده است.

او ارادت خویش را به مولوی با کار برد صفاتی مانند: "پیر رومی" و "مرشد روشن ضمیر" اظهار داشته و عظمت کار وی را حتی در ردیف رسالت پیامبران دانسته و خود را مرید و شاگرد مکتب وی شمرده است، چنانکه در منظومه های "پیام مشرق" و "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" می خوانیم:

تساعری کو همجو آن عالی جناب — نیست ییغمبر، ولی دارد کتاب[2]
"یبر رومی"، "مرسد روشن ضمر" — کاروان عسق و مستی را امیر
منزلتش برتر ز ماه و آفتاب — خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن درمیان سینه اس — حام حم تسرمده از آسینه اتس[3]
"یبر رومی" خاک را اکسیر کرد — ار غبارم جلوه ها تعمیر کرد
...موحم و در بحر او منزل کنم — تا در نایندهای حاصل کنم
من که مستی ها ز صهباش کنم — زندگانی از نفسهایتس کنم[4]

---

۱ آن رساله سپس بصورت کتابی به زبان انگلیسی انتشار یافت که کتاب مزبور نیز در سال ۱۳۵۳ "دکتر امیر حسین آریان پور" استاد دانشگاه تهران به زبان فارسی ترجمه و چاپ شد.

۲ اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۳۳۲

۳ همان، ص ۶۸۱

۴ - همان، ص ۲۹

و با در دو بینی های عارفانۀ زبر ، چنین شکوهمند و زببا در تجلیل از مقام بلند مولوی بر آمده و احترام عمیق خود را نسبت به او نشان داده است:

ــه کام خود دگر آن کهنه می ریز — کــه بــاجامس نــبرزد مــلک پــرویز
ر اسعــــار "جــــلال الدیــــن رومــــی" — بــــه دیــــوار حــــرم دل بــــیآویز[1]

*****

کــره ار کــار ایــن ساکــاره واکــرد — غبــــار رهگــــذر را کیمــــا کــــرد
ــــی ان ــــی ــــوازی ســاکــــاری — مــــرا بــــاعشق و مــــستی آشنــا کــرد

*****

ــــه روی مــــن در دل ــــاز کــــردند — ر خــــاک مــــن جهــــانی ســــاز کــــردند
ر فــــیض او گــــرفتم اعتبــــاری — کــه بــا مــن مــاه و انــجم ســاز کــردند[2]

و مآلاً - حاصل این ارادتها با به تعبیر خود اقبال ، نتیجۀ این "مستیها و زندگانی کردن بر اثر نفسهای گرم مولانا" تراوش اینگونه ابیات پر شور از خامۀ هنر زای اوست که گفته است:

ــا کــه مــن ر خــم "پیر روم" آوردم — می سخن که جوانتر ز بادۀ عنبی است[3]
ــعلۀ درگــــر رد ــــرخس و خــاساک مــن — "مرشد رومی" که گفت "منزل ما کبریاست"[4]

علاقه مندی اقبال به ملت و سرزمین ایران را می توان از دیگر آثار او، نظیر غزلی که با مطلع زیر سروده است، دریافت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما — ای جوانان عجم جان من و جان شما[5]

۱- اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ،کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۸۱۷
۲- همان ، ص ۸۱۸
۳- همان ، ص ۳۰۶
۴- همان ، ص ۳۰۹ این غزل را اقبال به اقتضای غزلی از مولوی با مطلع زیر سروده است
نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست — ما به چمن می رویم، عزم تماشا که راست؟
۵- اقبال لاهوری ، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۴۱۵

و احترام خویش را به نیاکان ما ایرانیان در بیتی از همین غزل ، چنین بیان داشته است:

حلقه گرد من زنید ای پیکران اب و گل آتشی در سینه دارم از نیاکان شما[1]

که مصراع دوم بیت مذکور ، تداعی کنندهٔ مضمون این بیت معروف حافظ شیراز است که فرموده:

از ان به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست[2]

نکتهٔ دیگری که حاکی از دلبستگی زنده یاد اقبال لاهوری ، به ایران می باشد ، این است که او شهر "تهران" را مرکز امید ملتهای جهان می داند و همچنان که در دیوان خود به زبان اردو سروده است:

"طهران" هوگر عالم مشرق کا "جنیوا" شاید کرهٔ ارض کی تقدیر بدل جائے[3]

اعتقاد دارد که اگر "تهران" به جای شهر "ژنو" محور و مرکز رسیدگی به شکایات و اختلافات ملتهای مشرق قرار می گرفت ، براستی بشریت آینده ای بهتر و امید بخش در داشت .

سوم - همدلی وهمسویی وهماهنگی شادروان اقبال لاهوری با ملت ایران از لحاظ اعتقاد راسخی که مردم ما به قرآن کریم و نجات بخشی آن ، و ارادتی که به پیامبر (ص) و خاندان عصمت و طهارت دارند، از دیگر عوامل محبوبیت او در نظر ایرانیان است . توجه و عنایت خاصی که علامه اقبال به عظمت قرآن مجید - از لحاظ هدایت و رهبری نوع انسان - دارد ، و این که نیک می داند : "ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون

---

۱ اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۴۱۶

۲ دیوان حافظ ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، ص ۱۷

۳ اقبال لاهوری، محمد (علامه) ، کلیات اقبال ـ اردو ، ص ۶۰۹

الصالحات ان لهم اجراً کبیراً"[1] او را واداشته است تا در آثار آموزنده خود، از مسلمانان جهان دعونهای مکرر به عمل آورد تا برای تأمین سعادت دو دنیای خویش، به "کتاب خدا" چنگ زنند و آن را پیشوای همیشگی خود قرار دهند. چون به اعتقاد وی:

گر تو می خواهی مسلمان زیستن   نیست ممکن جز به قرآن زیستن[2]

اقبال اذعان دارد که در همه مراحل زندگی اش، قرآن، غمگسار و راهنمای او در حل مشکلات بوده است:

عشر قرآن عمگسار من نبود   قوتش هر باب را بر من گشود[3]

و تأسف وی از این است که چرا در دنیای مادی و پر مرارت امروز، قرآن از صحنهٔ زندگی اجتماعی مسلمانان کنار نهاده شده و بدان عمل نمی شود. بث و شکوای وی را از خلال ابیاتی نظیر این دو بیت می توان دریافت:

به بند صوفی و ملا اسیری   حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیاتش تو را کاری جز این نیست   که از "یاسین" او آسان بمیری[4]

وبالاخره بزرگداشتهایی که اقبال از عظمت، رهبری و کارسازی قرآن، در آثار خود - مانند این ابیات - به عمل آورده است:

نقش قرآن تا در این عالم نشست   نقشهای کاهن و پاپا شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمر است   این کتابی نیست، چیزی دیگر است
چون به جان در رفت، جان دیگر شود   جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیداست این   زنده و پاینده و گویاست این[5]

---

1. قرآن کریم، سورهٔ مبارکهٔ اسراء، آیهٔ ۹. این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند بشارت می دهد که از مزدی کرامند بر خوردار خواهند شد.
2. اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۳۳
3. همان، ص ۷۳۴
4. همان، ص ۸۱۶
5. همان، ص ۵۵۴

ما ایرانیان که دوستی و ولای محمد (ص) و خاندان پاکش با خون و جانمان عجین گشته، محبتی که " باشیر اندرون شده با جان بدر رود " هنگامی که با متفکری صاحبدل و درد آگاه چونان زنده یاد اقبال لاهوری مواجه می شویم و می بینیم که او نسبت به کسانی که ما آنها را مقدس می شمریم ، عشق می ورزیم و پیرو نشان را تنها راه نجات خود می دانیم، احساساتی ملتهب تر و شور و هیجان و محبتی زیادتر از ما دارد ، طبیعی است که به او دل می بندیم و برایش احترامی فوق العاده قائلیم.

با مطالعهٔ آثار منظوم اقبال، مخصوصاً مثنوی ارزندهٔ " رموز بیخودی " او ، ملاحظه می شود که وی علاوه بر آنکه از حضرت محمد (ص) با چنین تعبیراتی نغز و ستایش آمیز یاد کرده و آیین اسلام را تنها وسیلهٔ نجات بشریت از بدبختیها دانسته است:

در دل مسلم مقام مصطفی(ص) است	آبروی ما ز نام مصطفی(ص) است
. در جهان آیین نو آغاز کرد	مسند اقوام پیشین درنورد
از کلید دین در دنیا گشاد	همچو او بطن امّ گیتی نزاد
. روز محشر اعتبار ماست او	در جهان هم پرده دار ماست او
لطف و قهر او سراپا رحمتی	آن به یاران ، این به اعدا رحمتی [1]
هست دین مصطفی(ص) دین حیات	شرع او تفسیر آیین حیات
صیقلش آیینه سازد سنگ را	از دل آهن رباید زنگ را [2]

احساسات ارادت کیش خود رابه خاندان پیامبر (ص) نیز بویژه به امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا(س) و حسین علیهم السلام در ابیاتی

۱ اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۳۸ و ۳۹

۲ همان ، ص ۱۳۷

آکنده از شور و شوق و ایمان بیان می‌کند. از جمله دربارهٔ امام علی (ع) در مثنوی " اسرار خودی " با عنوان: " در شرح اسمای علی مرتضی " این گونه گوهرهایی از سخن را به نظم در آورده است:

مسلم اول ، شه مردان علی — عشق را سرمایهٔ ایمان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام — در جهان مثل گهر تابنده ام
.. حاکم و از مهر او آسته ام — می توان دیدن نوا در سینه ام
از رخ او فال پیغمبر(ص) گرفت — ملت حق از شکوهش فر گرفت
قوت دین مبین فرموده اش — کائنات آیین پذیر از دوده اش
مرسل حق ، کرد نامش بو تراب — حق ید الله خواند در امالکتاب
هر که دانای رموز زندگی است — سرّ اسمای علی داند که چیست [1]

و در مثنوی "رموز بیخودی" ، زیر عنوان: " فاطمه زهرا(س) اسوهٔ کامله‌ای برای نساء عالم" دربارهٔ دخت گرامی پیامبر چنین می سراید:

مریم از یک نسبت عیسی (ع) عزیز — از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین(ص) — آن امام اولین و آخرین
آن که جان در پیکر گیتی دمید — روزگار تازه‌آیین آفرید
بانوی آن تاجدار هل اتی — مرتضی ، مشکل گشا ، شیر خدا
... مادر آن مرکز پرگار عشق — مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم — حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین — پشت پا زد بر سر تاج ونگین
.. مزرع تسلیم را حاصل بتول — مادران را اسوهٔ کامل ، بتول [2]

1- اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی ص ۶۲ و ۶۳
2- همان ، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

علامه اقبال در این مثنوی ضمن بزرگداشت حضرت زهرا(س) بحثی جالب و سازنده ، دربارهٔ زنان مسلمان و دفاع از حقوق آنان دارد که مورد توجه کامل ما ایرانیان نیز هست. دخت گرامی پیامبر را با اوصافی چون : " اساس ملت و قوت دین " ، " امین نعمت آیین حق" و " حافظ سرمایهٔ ملت" می ستاید و به زنان مؤمن توصیه می کند که چشم هوش از "اسوهٔ زهرا" (س) مبندند و از جذبه‌های پر زرق و برق و فریبای دنیای فاسد امروز و تهاجم فرهنگ مبتذل غرب بپرهیزند. از جمله ابیات آن منظومهٔ هشیاری بخش ، باعنوان "خطاب به مخدرات اسلام" این دو بیت است:

فطرت تو جذبه ها دارد بلند — چشم هوش از "اسوهٔ زهرا" مبند

تا "حسینی" شاخ تو بار آورد — موسم پیشین به گلزار آورد [1]

و دربارهٔ حضرت امام حسین ، سید الشهداء علیه السلام و قیام عاشورا و ظلم ستیزی آن امام همام و یاران وفادارش ، اقبال را چنین همنوایی هایی پرشور و جذبه با ما ایرانیان است:

...حاست آن سر جلوهٔ خیر الامم — چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت — لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تاقیامت ، قطع استبداد کرد — موج خون او، چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون غلتیده است — پس بنای "لا اله" گردیده است

... سرّ ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع) بود — یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عزم او چون کوهساران استوار — پایدار و تند سیر و کامکار

تیغ بهر عزت دین است و بس — مقصد او حفظ آیین است و بس

... خون او تفسیر این اسرار کرد — ملت خوابیده را بیدار کرد

---

۱ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۱۶۲

. رمز قرآن از حسن(ع) آموختیم ... ز آتش او شعله ها اندوختیم
. سار ما از زخمه اش لرزان هنوز ... تازه از تکبیر او، ایمان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان ... اشک ما برخاک پاک او رسان [1]

چهارم از نکته های مهم دیگری که مقام علمی، سیاسی وژرف اندیشی و درد آشنایی علامه اقبال را در نظر ما ایرانیان رفعت بخشیده و او را به عنوان مصلحی بزرگ محبوبمان ساخته است، همرایی و همسویی وی بامصلحان و اندیشمندانی از ما است. مصلحانی نظیر سید جمال الدین اسد آبادی (ره) (۱۲۱٤ - ۱۲۵۲ هـق) و حضرت امام خمینی (ره) (۱۳٦۸) و متفکرانی چون شادروان دکتر علی شریعتی [2](۱۳۱۲ - ۱۳۵۵ش) که باسخنرانیها و نوشته های تکان دهندهٔ آگاهی بخش خود، مسلمانان جهان را به وحدت کلمه و عمل، یا تحقق این کلام الهی که فرموده است: " واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا" [3] فراخواندند، و در دعونهای خویش، ملتهای مسلمان را به پرهیز از تعصبات نژادی، قومی، ملی و ملی گرایی افراطی توصیه کردند، و آنان را به مبارزه علیه تهاجم فرهنگی شرق ملحد و غرب مستکبر -که لازمه اش دست یابی به استقلال با تحقق شعار "نه شرقی نه غربی بل اسلامی" است - برانگیخته و آوای وحدت و فریاد آزادی بخشی را نظیر آنچه که در ابیات زیر از زنده یاد اقبال می‌خوانیم، به منظور بیداری مسلمانان و رساندن آنها به اتحاد و اتفاق برکشیدند

ـــه اعضـائیم وـــی ـــرک و ـتـاریم ... چـــمن زادیــم و از یک شـاخساریم

---

1. اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۲۱ و ۱۲۲
2. نگارنده، همسانی های فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال لاهوری و دکتر شریعتی، فصلنامه ... شماره ۳۲.
3. قرآن کریم، سورهٔ مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۳ و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده ... ید

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است — که ما پروردهٔ یک نو بهاریم[1]
از حجاز و چین و ایرانیم ما — شبنم یک صبح خندانیم ما
مست چشم ساقی بطحاستیم — در جهان مثل می و میناستیم
امتیازات نسب را پاک سوخت — آتش او این خس و خاشاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکی است — اوست جان این نظام و او یکی است[2]
مسلم استی دل به اقلیمی مبند — گم مشو اندر جهان چون و چند
می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم — در دل او یاوه گردد شام و روم[3]

با مضامینی از این قبیل که در دعوت به استقلال و رهایی از استعمار شرق و غرب،از خامهٔ هنر زای اقبال -هماهنگ و همنوابااندیشمندان‌بیدار گر ایران-به سلک نظم در آمده است:

بیا ساقی نقاب از رخ برافکن — چکید از چشم من خون دل من
به آن لحنی که نی شرقی نه غربی است — نوایی از مقام "لا تخف"زن[4]

*****

خدا آن ملتی را سروری داد — که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سروکاری ندارد — که دهقانش برای دیگران کشت[5]

*****

مسلمانی که داند رمز دین را — نساید پیش غیر الله جبین را
اگر گردون به کام او نگردد — به کام خود بگرداند زمین را[6]

---

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی ، ص ۲۲۳
۲ - همان ، ص ۴۰
۳ - همان ، ص ۱۲۴
۴ - همان ، ص ۸۱۲
۵ - همان ، ص ۸۱۳
۶ - همان ، ص ۸۶۵

با این گونه نکته های آموزنده که در مبارزه با غربزدگی و مقابله با تهاجم فرهنگ منحط غرب و مکتبهای ضد دینی نظیر مرام اشتراکی کمونیسم، در آثار اقبال به فراوانی وجود دارد:

سرک و ایران و عرب مست فرنگ — هر کسی را در گلو، شست فرنگ
مسرق ار سلطانی مغرب خراب — اشتراک از دین و ملت برده تاب [1]
اه ار افرنگ و ار آیین او — آه از اندیشهٔ لا دین او [2]
ای اسیر رنگ، باک از رنگ سو — مؤمن خود، کافر افرنگ شو [3]
حسر و ار کار امم بگشا گره — نشئهٔ افرنگ را از سر بنه
سفسی ار جمعیت حاور فکن — واستان خود را ز دست اهرمن
داسی از افرنگ و ار کار فرنگ — تا کجا در قید زنار فرنگ؟
رحم ارو، نسر ارو، سوزن ازو — ما وجوی خون و امید رفو
.. کس بی حرب و ضرب، آیس اوست — مرگها در گردش ماشین اوست
هوسمندی از خم او می نخورد — هر که خورد، اندر همین میخانه مرد
احه ار خاک تو رست ای مرد حر — آن فروش و آن بپوش و آن بخور
ای ز کار عصر حاضر بی خبر — چرب دستیهای مغرب را نگر
قالی ار ابریشم تو ساختند — باز او را پیش تو انداختند
چشم تو ار ظاهرش افسون خورد — رنگ و آب او، ترا از جا برد
وای ان دریا که موجش کم تپید — گوهر خود را ز غواصان خرید [4]

از طرفی، مرحوم اقبال، علاوه بر دعوتهای مکرری که از مسلمانان برای اتحاد و تقریب مذاهبشان به عمل آورده است؛ آنان را به بیدار شدن از خواب

---

[1] اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۵۳۴
[2] همان، ص ۷۱۴
[3] همان، ص ۷۱۵
[4] همان، ص ۷۱۶ - ۷۱۸

غفلتی که استعمارگران اروپایی و آمریکایی ، در رهگذر تهاجم فرهنگ منحط خود و بافریب و خدعهٔ استثمار یا در واقع ، استحمار برایشان فراهم کرده‌اند ، فراخوانده است مانند مسمط مشهوری که با عنوان" از خواب گران خیز" سروده، که این ابیات بخشی است از آن صلای اسرافیلی :

ای غنچهٔ خوابیده چو نرگس نگران خیز　　کاشانهٔ ما رفت به تاراج غمان خیز
از نالهٔ مرغ چمن از بانگ اذان خیز　　از گرمی هنگامهٔ آتش نفسان خیز
ازخواب گران،خواب گران،خواب گران خیز　　از خواب گران خیز
... خاور همه مانند غبار سر راهی است　　یک نالهٔ خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذرهٔ این خاک، گره خورده نگاهی است　　از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
ازخواب‌گران،خواب‌گران،خواب‌گران خیز　　از خواب گران خیز
.. فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ　　فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ　　معمار حرم‌باز به تعمیر جهان خیز!

ازخواب گران،خواب گران،خواب گران خیز

از خواب گران خیز [1]

خلاصه آنکه اقبال ازلحاظ نقش موثری که دربیداری ملتهای مشرق زمین، بویژه مسلمانان شبه قاره هند و تحقق استقلال پاکستان دارد، مصداق بارزی است از این سخن و پیشگویی خودکه دربارهٔ خویش گفته است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی [2]

---

۱ اقبال لاهوری ، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۳۹۴ - ۳۹۶

۲ همان ، ص ۴۰۵

و این موضوع نیز، از عواملی است که شخصیت او را در چشم و دل آزادگان استعمار ستیز مشرق زمین بویژه روشنفکران ایرانی ، متعالی و عظیم جلوه گر ساخته است.

سحم - باعنایت به این که ایران ، سرزمین شعر و ادب و عرفان و هنر است و ملت ایران تاکنون سخنوران و شاعران بزرگی چون فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی و نظامی و خیام را در دامن پرورده و از طرفی اغلب مردم ایران زمین ، هنر دوست ، معنی یاب و اهل دلند و خود شاعر ، لذا از دیگر دلایل محبوبیت علامه اقبال در نظر ما ایرانیان ، لطف سخن او و ظرافتهای شعری و صور زیبای خیال موجود در اشعار وی است . وچون سخنش ازدل برخاسته لاجرم بردل می نشیند ، و با اعماق جان و روح هنر دوستان اثر می گذارد و عظمت ومحبوبیتی توام با اعجاب و تحسین را برای گوینده آن اشعار در چشم صاحبدلان سخن سنج فراهم می سازد.

وقتی که به گلگشت در بوستان شعر اقبال ، بویژه غزلیات آکنده از شور وحال او ، مشغول هستیم ،گویی در فضایی معنوی گام نهاده ایم که تمامی مظاهر زیبای کائنات ، از آسمان پرستاره با کهکشانهای عظیم ، خورشید فروزان ، ماه تابان ، دریا ، صحرا ، کوه ، جنگل ، رودخانه های خروشان ، شفق وفلق خونفام بالاله زاران ومرغزار های خرم با گلهای رنگارنگشان ، یکجا در چشم‌انداز دیدۀ دلمان جمع شده اند ؛ وهر کدام نشانه ای است از رمز ورازی که شاعر عارف ما به کمک آنها ، مکنونات ضمیر ونهانیهای دل وروح خود را برایمان بازگو می کند، ما را باخویش به جهان درونیش رهنمون می شود ، اوجمان می دهد وبه سرزمین روشنایی ها ، به بهشت خداوند ، عالم فرشتگان وبه قلمرو ناکجا آبادها ، آرمان شهرها ، وبه آنچه اندر وهم نایدِ ، می کشاند واز خود بی خبرمان می سازد.

در " زبور عجم " وبخشی از " پیام مشرق "که مجموعه غزلیات اقبال را در بر می‌گیرند ، هم رنگ وبویی از دیوان غزلیات آکنده از تب وتاب " شمس " مولانا جلال الدین ، به دیدهٔ دل ومشام جان می رسد وهم لطایف ونکته های باریکتر زموی غزلیات لسان الغیب ـ حافظ ـ را فرایاد می آورد، وبعضا هم استحکام اندیشه وبلاغت کلام استاد سخن ، شیخ شیراز ـ سعدی - از آنها استنباط می گردد .

بی گمان ، همین جنبه های گوناگون فکر واحساس وخیال وعواطف متنوع وزیبایی های لفظی ومعنوی است که اشعار علامهٔ اقبال ، خاصه غزلیات ، دوبیتی ها و رباعیات او را به چنان پایگاهی از رفعت ادبی وقدرت تاثیر رسانبده، که به واقع همهٔ آنها مصادیقی شده است از توصیف هنر مندانه ای که خود اقبال دربارهٔ لطایف شعری ، دم گرم ونفوذ کلام وبلندی اندیشهٔ خویش کرده است:

دم مرا صفت باد فرودین کردند — گیاه را ز سرشکم چو یاسمین کردند
نمود لالهٔ صحرا نشسن ز خونابم — چنانکه بادهٔ لعلی به ساتگین کردند
بلند بال چنانم که بر سپهر برین — هزار بار مرا نوریان کمین کردند
فروغ آدم خاکی ز تازه‌کاریهاست — مه و ستاره کنندآنچه پیش از این کردند
چراغ خویش برافروختم که دست کلیم — دراین زمانه نهان زیر آستین کردند[1]

آنچه من در بزم شوق آورده ام دانی که چیست؟
یک چمن گل،یک نیستان ناله،یک خمخانه می[2]

با این همه اقبال بر خلاف اغلب شاعران ، از شعر نه به عنوان هدف ، بلکه ابزار بیان اندیشه های سازندهٔ خویش استفاده کرده است :

نغمه کجا و من کجا، ساز سخن بهانه ای است
سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را[3]

---

۱ - اقبال لاهوری ،محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۴۱۶
۲ - همان ، ص ۳۷۵
۳ - همان ، ص ۳۷۹

آنجه در این نوشتار آمد، در واقع سا به روشنی کمرنگ از تصویر عظیم و دوست داشتنی علامه اقبال در ذهن ما ایرانیان بود. به جرات می‌توان گفت که همهٔ روشنفکران دین باور ایرانی و تمامی فضیلت خواهان هنر دوست در سراسر جهان که اقبال را می شناسند، ارادتمندش هستند و به عظمت اندیشه و لطافت ذوق و هنر شعر او ادعان دارند.

*****

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه سید المحمد ابتی؛ تهران: سروش، ۱۳۷۱.
- اقبال لاهوری: محمد (علامه)؛ کلیات اشعار فارسی، با مقدمه احمد سروش؛ تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۴۳.
- ________ ؛ کلیات اشعار فارسی؛ با مقدمه جاوید اقبال؛ لاهور: شیخ غلامعلی ایند سنز پبلشرز، ۱۹۷۳.
- ________ کلیات اقبال فارسی؛ با مقدمه جاوید اقبال؛ چ ۱، لاهور. اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰.
- ________ کلیات اقبال اردو؛ با مقدمه جاوید اقبال؛ چ ۲، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۴.
- حافظ، شمس الدین محمد؛ دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ تهران: کتابخانه زوار، ۱۳۲۰.
- مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر؛ چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- دانش، فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد (پاکستان)؛ ش ۳۲، زمستان ۱۳۷۱

شاه همدان در تاجیکستان

ای دل اگرت مطلب فیض دو جهان است
رو سر در شاهنشه که شاه همدان است [1]

"خطهٔ مبارکهٔ ختلان" در کشور تاجیکستان، بدن پاک عارف نامدار قرن هشتم هجری حضرت میر سید علی همدانی ملقب به "شاه همدان" را همچون گهری گرانبها در دل خود پنهان کرده است. این بزرگ مرد علوی نزدیک به ۶۵۰ سال پیش برای ترویج و تبلیغ اسلام بارها به ختلان سفر کرده و در این راه رنجهای بسیار کشیده است. در این جا تأملی باید تا ختلان کجاست، میر سید علی همدانی کیست و در آنجا چه می کرده است.

ختلان در منابع تاریخی

مؤلف ناشناخته حدود العالم من المشرق الی المغرب [2] چنین می نویسد:
" ختلان ناحیتی است از حدود ماوراء النهر اندرمیان کوههای بزرگ و آبادان و بسیار کشت و بسیار مردم و نعمت های فراخ، و پادشاه وی از ملوک اطراف است و مردمان این ناحیت مردمان جنگی اند و اندر حدود وی از سوی تبت مردمانی اند وحشی اندر بیابانها، و اندر کوههای وی معدن سیم است و زر، و ازین اسبان

---

۱ این بیت سمت راست بالای در " خانقاه معلا یا مسجد شاه همدان شهر سرینگر کشمیر نگاشته شده است. بالای محراب درون خانقاه نیز این رباعی که ماده تاریخ وفات (۷۸۶ق) اوست مکتوب است

حضرت شاه همدان کریم　　آیـهٔ رحمت ز کلام قدیم
گفت دم آخر و تاریخ شد　　"بسم الله الرحمن الرحیم"

(برگرفته از مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۹۳)

۲ کتابی است در صفت زمین و نهاد و انقسامات آن و نواحی و بلاد و اقوام مختلف و احوال آنها که بسال ۳۷۲ هـ.ق . در عهد محمد بن احمد فریغون معاصر نوح ابن منصور سامانی تألیف شده و نویسندهٔ آن شناخته نیست (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ج ۵)

ىک حىزد بسبار[1].

عبد الکریم سمعانی مروزی (متوفی ۵٦۲ق / ۱۱٦۷م) در کتاب الانساب نوسنه : " خُتل نام قریه ابست به نواحی دسکره برسرمسبر بغداد - حراسان ، نصر بن محمد خُتلی ففبه حنفی منسوب بدانجاست"[2].

یاقوت حموی (موفی ٦۲۷ق) در معجم البلدان آورده:" خَتلانَ به فتح اول و سکون دوم و آخرنون [Xatlan] ، شهرهای مجتمعی است در ماوراء النهر نزدیک سمرقند، و بعضی به ضم اول و ثانی مشدد [خُتّلان Xottalan] گفته‌اند و صواب روایت اول است "[3].

حمد الله مستوفی (ف. ۷۵۰ق) در نزهة القلوب می‌نویسد:" طولش از جزایر خالدات " فا" و عرضش از خط استوا " ک" است ، سابقاً شهر بزرگی بوده ولی اکنون [زمان مستوفی] خراب است"[4].

محمد حسین بن خلف تبریزی دربرهان قاطع نوشته: " ختلان به فتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و بنون زده ، نام ولایتی است از مضافات بدخشان که به‌کولاب اشتهار دارد، گویند مردم آنجا خوش صورت می باشند و اسب خوب نیز از آنجا آورند وختلی و ختلانی منسوب بدانجاست[5].این بدخشان که مولف برهان قاطع از آن یادکرده "ولایتی است درکشور افغانستان در قسمت شرقی آن و متصل به ترکستان شرقی ، که معادن لعل درکوهستان آن بطور فراوان یافت می شود. لعل بدخش یا بدخشان منسوب باین ناحیه و از قدیم شهرت بسیار

---

۱ - حدود العالم [برهان قاطع ،ج ۲، ص ۷۱٦]
۲ - الانساب ، برگ ۱۸۸ ب
۳ - معجم البلدان [برهان قاطع ، ج ۲ ، ص ۷۱۵]
۴ - نزهة القلوب ، ص ۹۱:
۵ - برهان قاطع ، ج ۲ ، ص ۷۱۵.

داشته است . مرکز آن فیض آباد است."[1].

سعدی نیز سروده است:

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی / پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی[2]

که سهل است لعل بدخشان شکست / شکسته نشاید دگر باره بست[3]

این بیت هم از سنایی است:

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب / لعل گردد دربدخشان یا عقیق اندریمن[4]

حاجی شیروانی (سدهٔ سیزده) دربارهٔ ختلان چنین گفته: " ختلان ولایتی است دلنشان از ولایات توران و به قولی از طخارستان ...، مردمش اغلب حنفی مذهب و ترک و دیگر تاجیک و قلیلی مذهب امامیه دارند. خواجه اسحق، مرید سید علی همدانی و مرشد سید محمد نوربخش قدس الله اسرارهم از آنجا بوده، و نیز مزار فیض مدار سید علی همدانی همانجاست. راقم گوید اگرچه ختلان را ندیده، اما به قرب و جوار آن رسیده و با مردم ختلان معاشرت نموده و طریق مجالست با ایشان پیموده است.[5]"

آن چه گذشت گزیده ای از نوشته های تاریخی، جغرافیایی و ادبی دربارهٔ ختلان کهن بود. امروز می دانیم که این ختلان کهن همان "کلاب" یا "کولاب" کنونی در کشور تاجیکستان است". کشور تاجیکستان از نظر جغرافیایی بین ازبکستان، قرقیزستان، چین و افغانستان واقع شده و پایتخت کهن آن هم شهر معروف "خجند" است[6] " بخش بزرگ‌تر این کشور از تاجیکهای ایرانی و بخش

1 فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۲۴۷.
2 دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، ص ۱۳۰.
3 همان، ص ۱۶۰
4 دیوان حکیم سنایی، بیت شماره ۴۸۵۳، ص ۲۵۸
5 - بستان السیاحه، ص ۲۶۳.
6 فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۳۷۹.

کمر آن از ازبک ها و قره قیزها بوده است". کاربرد کلمه تاجک به همین معنی هم در ادبیات فارسی سابقه ای طولانی دارد که تنها بیتی از سعدی شاهد آورده می شود:

روی تاجیکانه ات یغمای با داغ حبش   آسمان بر چهره ترکان یغمایی کشد[1]

باری، دربارهٔ قدمت تاریخی ختلان اینک مجال سخن نیست اما شایسته است که به چند نکته جالب تاریخی هر چند کوتاه اشاره شود:

نخست، ابو الحسن مسعودی (وفات ۳٤٦ق) در مروج الذهب از لشکرکشی "انوشیروان" به ختلان در سال ۵۵۷م و کشتن "اخشواز" پادشاه "هفتالیان" [هیاطله] روایت کرده است.[2]

دوم، گفتهٔ حکیم نظامی گنجوی دربارهٔ "اسکندر" پادشاه مقدونی (جلوس: ۳۳٦ پیش از میلاد - وفات: ۳۲۳ پیش از میلاد) است:

سکندر بر آن خنگ ختلی نشست   که چون باد برخاست، چون برق جست[3]

بنابه سرودهٔ حکیم نظامی گنجوی در شرفنامه "اسکندر مقدونی" هنگام حمله به روس بر اسب ختلانی سوار بود. اگر بتوان به این روایت اعتماد کرد، هم وجود ولایت ختلان و هم اشتهار اسبان آنجا در زمان "اسکندر مقدونی" دانسته می شود.

سوم، پیشینهٔ تاریخی ختلان در داستان های شاهنامهٔ جاودانی "حکیم ابو القاسم فردوسی" است. اشاره وار باید گفت "کانون اصلی داستانهای شاهنامه، تمام قلمرو زبان فارسی شامل ایران، افغانستان و تاجیکستان است و قسمت اعظم این وقایع در این بلاد می گذرد".[4] پس از این مقدمه اکنون باید دید که شاه همدان کیست و در ختلان چه می کند؟

---

۱ دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، ص ۳۰۷.
۲ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۳.
۳ کلیات خمسه، ص ۱۲۴۷.
۴ فردوسی و شاهنامه، ص ۲۷ و ۷۷.

میر سید علی شاه همدان

سید علی بن سید شهاب الدین حسن همدانی، ملقب به "امیر کبیر" متلقّب به "علی ثانی"، متخلص به "علی"، معروف به "شاه همدان"، و مشهور به "میرسیدعلی"،... به سال ۷۱۳ / ۷۱٤ هـ.ق، در شهر همدان زاده شده است[1]. خود دربارهٔ زادگاهش چنین سروده:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی — گفتم به ولایت علی کز همدانم
نه زان همدانم که ندانند علی را — من زان همدانم که علی را همه دانم[2]

میر سید علی دربارهٔ زادگاه خود رساله ای هم موسوم به رسالهٔ همدانیه تألیف کرده است[3]. حیدر بدخشی در منقبة الجواهر تبارشناسی او را نوشته و نسبش را به امیر المومنین علی علیه السلام رسانده است: " سید علی همدانی ابن سید شهاب الدین بن سید محمد بن سید علی بن سید یوسف بن سید اشرف بن سید محب الله بن سید محمد بن سید جعفر بن سید عبد الله بن سید محمد بن سید علی بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید عبید الله زاهد ابن سید حسین بن الامام الهمام علی زین العابدین بن الامام الهمام الشهید بکربلا حسین بن علی بن ابیطالب امیر المومنین علیهم السلام"[4]

مادر وی نیز علویه بوده چنانکه خود میر سید علی می گوید " از جانب والده به هفده پشت به رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسبم می پیوندد، و مرا خالی بود ملقب به سید علاء الدین و او از اولیاء الله بود و به واسطهٔ تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت"[5]. درهمان سنین کودکی هزار و چهار صد کس از

---

۱ مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۱۳.
۲ همان، ص ۲۸ و ۱۷۲.
۳ همان [مضمر]، ص ۱۵۳ - ۱۸۱.
۴ مشارق الاذواق، ص ۱۴- ۱۵.
۵ روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۵۱ - ۲۵۲.

اولیای خدا را دریافته است. "نور الدین جعفر بدخشی" بگفتهٔ او می نویسد: "هزار و چهار صد ولی را قدس الله اسرارهم دریافته ام. اما چهار صد از این اولیاء را در یک مجلس در صغر سن دریافته ام و سبب آن اجتماع این بود که پادشاه دیار ما را داعیهٔ سعادت ملاقات اکابر عراق و خراسان پیدا آمد... علماء و فقرای خراسان و عراق را طلب نمود از برای اجلاس والدم و خالم نیز حاضر آمدند و مرا با خود حاضرآوردند هم درآن مجمع الاکابر"[1]... " والدم امیر شهاب الدین... التماس نمود که هر یک از فقرا برای این فرزند حدیثی نقل کنند تا از راه تبرک سماع نماید. بناء علیه اول حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی قدس الله روحه بر من حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری ، سپس چهار صد حدیث با سعادت فاتحهٔ آن اعزه به من رسید در آن مجمع الاکابر "[2]... سی و سه ولی از اکابر این اولیاء قدس الله اسرارهم مرا به ارشاد غربای دیار طلب حق قدیم جل جلاله اجازت کردند... و حضرت سیادت قدس الله سره اسماء عظام و القاب جسام آنان را که مجیز بوده اند به خط مبارکش از برای مقبلان سرادقات معارف ایشان ثبت نموده است و هذا تعدادهم:

۱ - شیخ محمود مزدقانی ۲ - شیخ اخی علی دوستی ۳ - اخی محمد حافظ ٤ - اخی محسن ٥ - اخی حسن ٦ - شیخ جبرئیل کردی ۷ - شیخ خالد ۸ - شیخ ابو بکر طوسی ۹ - شیخ نظام الدین غوری ۱۰ - شیخ شرف الدین درگزینی ۱۱ - شیخ انیرالدین ۱۲ - شیخ نجم‌الدین همدانی ۱۳ - شیخ محی الدین لنکانی ١٤ - شیخ محمد اذکانی ۱٥ - شیخ محمد مرشدی ۱٦ - شیخ عبد الله مطری ۱۷ - شیخ علی مصری ۱۸ - شیخ مراد اکریدوزی ۱۹ - شیخ عمر برکانی ۲۰ - شیخ عبد الله سفالی ۲۱ - شیخ ابو بکر ابوحربه

۱ خلاصه مناقب، ص ٥٠
۲ روضات الجنان، ج ۲، ص ۲٥۲.

۲۲ - شیخ بهاء الدین قمکندی ۲۳ - شیخ عز الدین ختایی ٢٤ - شیخ برهان الدین ساغرچی ۲۵ - شیخ شرف الدین منیری ٢٦ - شیخ رضی الدین اوچی ۲۷ - شیخ سعد حبشی ۲۸ - شیخ زین الدین محمد المغربی ۲۹ - شیخ عوض علاف ۳۰ - شیخ ابو القاسم نحطوی ۳۱ - شیخ عبد الرحمن مجذوب طوسی ۳۲ - شیخ محمد محمود مجذوب ۳۳ - شیخ حسن بن مسلم"[1]

جز اینها میر سید علی از افاضات و ارشادات قولی و کتبی مشایخ بزرگ دیگری هم سود جسته است ، از جمله: شیخ صفی الدین اردبیلی (٦٥٠ ۷۳۵هـ ق) ، پهلوان محمود خوارزمی قتالی مشهور به پوریای ولی (متوفی ۷۲۲ق)، محمد بن مکی عاملی شهید اول (متوفی ۷۸٦ق) و شاه نعمة الله ولی کرمانی (۷۳۰ - ۸۲۷ق)که میر سید علی در آخرین سفر حج سر راه خود در یزد به دیدار او رفته است:" حضرت شاه نور الدین نعمة الله ولی شنیدند که حضرت میر تشریف آورده اند ، در آن هنگام بیمار بوده اند، درویشی از درویشان خود را به خدمت ایشان فرستاده اند با دستار سر خود ، و التماس نموده اند که حضرت میر پاتابهٔ خود را ارسال نمایند که ایشان سرپیچ خود کنند و دستار ایشان را پاتابهٔ خود سازند."[2] اما از میان این همه مشایخ و علما چند تن بیش از دیگران بر روح و روان شاه همدان تأثیر گذارده اند. از جمله آنها " شرف الدین ابو المعالی محمود بن عبد الله مزدقانی" (٦٩٨ - ۷٦١هـ ق) رئیس خانقاه همدان و پیر طریقت او است. میرسید علی در رسالهٔ موسوم به داوودیه مشهور به وصیت نامه ضمن بیان سلسلهٔ " خرقهٔ درویشی کبرویه " خود از وی این چنین یادکرده "سندی و سندی شیخ ابو المعالی شرف الدین محمود بن عبد الله مزدقانی رازی ،که اخذ طریقت از آن حضرت نموده، و او از رکن الدین ابوالمکارم احمد بن محمد بیابانی

---

۱ خلاصه المناقب ، ص ۵۳ ۵۵.
۲ روضات الجنان ، ج ۲ ، ص ۲۴۶.

معروف به علاء الدوله سمنانی ... "۱. شاه همدان به تشویق و ترغیب همین شیخ محمود مزدفانی به جهانگردی و سیر در آفاق پرداخته و بجای آنکه خانقاه نشین باشد صوفی ساح و جهانگرد شده و " چنانکه مشهور است سه نوبت معمورهٔ عالم را سیر فرموده اند"۲ و یا " به روایتی هفت نوبت معمورهٔ عالم راگردیده‌اند و به روایت اشهر سه کرت "۳.

ویرگی نمایان زندگانی میر سید علی همدانی همین جهانگردی و مسافرت‌های او برای ترویج اسلام درمیان ملل مختلف است. او جز سفرهای بسیاری که برای حج و زیارت خانهٔ خدا داشته ، رنج مسافرت های طولانی و جانفرسایی را نیز تنهابه فصد ترویج اسلام بر خود خریده ، در این سفرها بارها بی‌خورد و خوراک و پوشاک مانده و فرسنگها گرسنه و تشنه راه سپرده است: "...وقتی وقتی قدم در بادیه به توکل نهادم به موافقت حاجیان ، و بیست و هشت روز بی آب [و] نان برفتم که نفس هیچ میلی به خوردن و آشامیدن نداشت بعد از این مدت مذکور، میل به أکل و شرب شد ، و از جنس مأکول هیچ چیز نبود و از دینار و درهم نیز به هیچ چیز راهبر نبودم که با آن طعامی بگیرم و نفس را سیر سارم...۴. " به سراندیب می رفتم، سه روز درمیان آب و دیوچه بایست رفتن و در هر اندک مسافتی پای را به چوب تراشیدن و دیوچه را از پای انداختن...۵.

میر سید علی همدانی به بیشتر شهرهای عراق عجم مانند: آوج، درگزین ، ورکان ، لنکان ،سمنان و ولایات کردستان ، لرستان ، یزد، سلطانیه ، تبریز و... سفر کرده هم چنین سرزمین های روم ، بلخ ، بدخشان ، ختلان ،کشمیر ، بغداد ،

۱- مروج اسلام در ایران صعر ، ص ۲۹.
۲- روصات الحنان ، ح ۲ ، ص ۲۵۴.
۳- همان ، ج ۱ ، ص ۱۰۹.
۴- همان، ج ۲، ص ۲۶۹.
۵- حلاصه المناقب ، ص ۲۵۹. نیز روصات الحنان ، ج ۲ ، ص ۲۶۸.

بصره و مکه را برای ترویج اسلام زیر پا گرفته است. به جرات می توان گفت اسلام شناختی برخی ملل بویژه ملل خاور مانند تاجیکستان و پاکستان مدیون مجاهدت‌های او است.» مردم پاکستان به نام شاه همدان از وی ستایش بسیار می‌کنند، و هنوز پس از گذشت قرن ها، مسلمانان کشمیر روی دل به حضرت او دارند. سید، علاوه بر آنکه اهالی کشمیر را به افتخار اسلام تشریف داد، هنر و صنعت و فرهنگ ایران را به ارمغان ،به آن سرزمین برد.[۱]» در خطهٔ کشمیر... دبستان ها ، دبیرستان ها ، مسجدها، خانقاهها و تمثال های بسیار به نام شاه همدان امیر کبیر همدانی ، ساخته آمده که حاکی از احترام و اکرام مردم آن دیار نسبت به اوست [۲].

اقبال لاهوری (۱۸۷۳ - ۱۹۳۸م) شاعر اندیشمند جهان اسلام ، شاه همدان را خالق و آفرینندهٔ « ایران صغیر» می خواند و می سراید:

مرشد آن کشور « مینو نظیر»	«میر» و « درویش» و سلاطین را مشیر
خطّه را آن «شاه » دریا آستین	داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد «ایران صغیر»	با هنرهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره	خیز و تیرش را به دل راهی بده [۳]

هنوز هم «خانقاه معلا» یا مسجد شاه همدان در شهر سرینگر کشمر درمحله علاء الدین پور، - آنجاکه نخستین بار نمازگزارده - در نزدکشمیریان ار اماکن مقدسه شمرده می شود، حتی هندو ها نیز آن را محترم می دارند[۴].

میر سید علی همدانی گذشته ازکشمیر و پاکستان درمیان مردم تاجیکستان نیز از شهرت و محبوبیت فراوانی برخوردار است. از آنجاکه موضوع

۱ - اصول تصوف ، ص ۲۹۳.
۲ - مروج اسلام در ایران صغیر ، ص ۹۹ - ۱۰۰.
۳ - کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۶۳۱. [= جاوید نامه ، ص ۱۵۹]
۴ - نقش پارسی بر احجار هند، ص ۶۷.

این گفتار هم دربارهٔ جایگاه وی در این سرزمین است، در دنبالهٔ ایـن گفتـار در همین باره سخن خواهد رفت.

میرسید علی همدانی در تاجیکستان

در آغاز گفته شد که مدفن "شاه همدان" در شهر "کولاب" یا "کلیاب" تاجکستان است. میر سید علی برای ترویج اسلام در بین مردم آن دیار بارها به ختلان (= کولاب) سفر کرده و نخستین سفرش در سال ۷۷٤ هـ ق بوده است که از راه "بلخ" و "بدخشان" به آنجا رفته و در روستاهای "علیشاه" و "چوبک" - که امروزهم به همین نام مشهورند - منسوب به خاندان علیشاهیان ختلان و خواجه اسحق ختلانی، رحت اقامت افکنده است و "اکابر و اشراف آن دیار به شرف آداب ایشان مشرف شدند"[۱].

نور الدین جعفر بدخشی در خلاصة المناقب دربارهٔ این سفر چنین نوشته است: "ای دوست بدان که در تاریخ سنه ثلاث و سبعین و سبعمایة این فـقیر را [نور الدین جعفر] به خطهٔ مبارکهٔ ختلان در قریهٔ علیشاه رحمه‌الله ارتحال حاصل آمد، و چون مدتی در آن قریه متوطن گشت، روزی برادر حـق گـوی رحمه‌الله حاضر آمد و تقریر کرد که: در خواب دیده ام که قایلی می گفت که چون یکسال بگذرد، دوستی از دوستان خدای تعالی بیاید در موضع زمستانی علیشـاهیان، زنهار که صحبت او را غنیمت دارید. لا جرم امروز یکسال تمام می شود لابد مرا در موضع باید رفتن و چون در آن منزل برفت و در منزل اخی حاجی نزول کرد، دید درویشی نوروشی با عمامهٔ سیاه دلکشی نیز نزول کرده است و بشناخت که آن دوست خدای که قایل غیبی خبر کرده است این سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قدس الله سره العزیز... پس بیعت کرد و مرید شد. و بعد از چند

۱ - روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۴۴.

روز خدمت حق گوی و خدمت اخی حاجی به جناب رفیع و رکاب لمیع حضرت سیادت به حجرهٔ این فقیر [نور الدین جعفر] نزول فرمودند، و این فقیر حقیر علیل از برای شفای قلب علیل سؤالی کرد از جناب جلیل، پس معانی لطیفه به عبارات شریفه بیان فرمود، چنان که دل این فقیر گشت جذب ، و جانش درطرب آمد... ناگاه در اثنای آن جذب ، خدمت مولانا حاجی ... با جماعتی حاضر آمدند و از جناب سیادت سئوالی کردند، فرمود که : ماهنوز مسلمان نشده‌ایم ، به معنی این سؤال چگونه رسیم؟ و برخاست و در گنبد علیشاه در آمدواز ضحوهٔ کبری تا زمان مُسا در آن زمستان در آن گنبد می بود ، و حال آنکه هوا به غایت سرد می‌بود واز جامه جز کرته و مرقع که به این فقیر رسیده است نپوشیده بود، ... و بعد از ادای صلوة مغرب به التماس از آن گنبد به حجرهٔ این فقیر باز آمد، و چون صلوة فجر اداکرده شد حضرت سیادت ، اخی حاجی را فرمودکه موزه‌ای باید خریدن، خدمت اخی موزهٔ خوبی حاضر آورد. جناب سیادت فرمود که موزهٔ درویشانه باید ، لا جرم موزهٔ ارزان بهای اختیار کرد، ... و به جانب منزل جدید و معمور مزید که خدمت اخی در فبچاق عمارت کرده بود برفت، و اخی به سعادت آن صحبت جناب سیادت برسید ، و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزید"[۱].

خبر دیگر از میر سید علی همدانی در " ختلان " به نوشته "بدخشی" چنین است: " جناب سیادت وقتی در قریهٔ علیشاه رحمة الله علیه بر اصحاب غضب کرد و فرمود که نام اهل طلب بر خود نهاده اید و برآنچه ایشان اهتمام نموده اند، شما استقامت ندارید پس شما را شرم نمی آید که با این رنگ و بوی درویش ، فرح می طلبید به خوردن و خفتن ؟ والله که پنجاه سال است که به اختیار خود پهلوی خود بر زمین ننهاده ام به خواب نرفته ام ، و با آن همه محنت ،

۱ - خلاصه المناقب ، ص ۱۸۹ - ۱۹۳.

هنور حود را ار هیچ سگی بهنر نمی دانم" [1]

ار دیگر اخبار میر سید علی در " ختلان " یکی هم دیدار "امیر تیمور گورکان" (نبمور لنگ متوفی ۸۰۷ هـ) بااوست: "حضرت میر چون در ختلان ساکن گردیدند، اکابر و اسراف آن دیار به شرف ارادت ایشان مشرف شدند ، حبان عوعا و ازدحامی دسب داد که اگر کسی می خواست به شرف مجالست و محالطب وی مسرف گردد، بردد سسار و ملازمب بی شمار می بایست نمود نا دولب ملاقاب مبسر گردد. مغوبان ومفسدان به امیر تمور گورکان عرض کردند که سیدی درحتلان ببدا شده و مرید بی نهایت بهم رسانده و مدعی سلطنت است ، ار حمله حواجه اسحاق خنلانی پسر امبر آرامشاه مربد وی گشته ، چون امیر آرامساه را دحل نمام در سلطنب امبر نبمور بوده ، اندیشه نموده که ارادت خواجه اسحاق باعب سلطنب وی گردد. به هر حال، حضرت میر را می برند به نزد امیر نمور ... و این مسهور بوده که حصرت میر پسب به قبله نمی‌نشینند، در ابن محلس جای میر را به نوعی تعین نموده اند که بنست به قبله نشنند. چون میر در آمدند، همانجا نسستند . بادساه اول خطابی که کردند این بود که : شنیده ایم که سما هرگز پسب به قبله نمی نشینید، امروز جونست که بر خلاف مقرر واقع شده و پسب به قبله ننسستد ؟ حصرت میر اندیشه نفرموده فرمودند که : هر که زو به شما کند بی سک پستش به قبله خواهد بود. پادشاه منفعل گشته فرمود که : ابن چه عوعاسب که بهم رسانده ای ؟ حصرت میر فرمودند که: اندیشهٔ شما غلط افتاده، نوبه‌ای در حلوب نسسته بودم ، عروجی واقع سد ، نمام عالم را بر من عرض کردند به منابهٔ سفره. من قبول نکردم، دیدم که سگی لنگی [کنایه از تیمور لنگ] آمد و آن را در ربود:" الدنیا جیفة و طالبها کلاب " . ماروی به آخرت آورده ایم ، دنیا را طالب نیستیم، خاطر جمع دار! امیر تیمور از این کلمات استنباط نمود که

[1] حلاصه المناقب ، ص ۲۱۸.

عالمگیر خواهد بود. در مقام معذرت در آمده عذر خواهی نمود و التماس بودن ایسان کرد، فبول نفرمودند ، فرمودند که : از جانب حق جل‌وعلا مأمورم که به کنسمیر روم و اهل آن دیار را به اسلام دلالت کنم، شاید که به اسلام مشرف گردند . بنابر ابن روزی چند درختلان مسکن گزیده ام . امیر نیمور را خیر باد گفته، باز متوجه ختلان می گردند"[1].

از این روایات که برخی با مقاصد صوفیانه آمیخته است چند مطلب مهم دانسته می آید:

یکم : مردم ختلان آن روزگار به میر سید علی توجه و علاقهٔ بسیاری داشته‌اند.

دوم :افکار و اندیشه های او درمیان آنها جایگاه شایسته و گیرایی گسترده‌ای داشته است.

سوم: آهنگ و هدف وی از سفر و جهانگردی تبلیغ و ترویج اسلام بوده و بس.

چهارم : نکات و دقایق تاریخی، جغرافیایی،... سودمندی که موضوع آنها بیرون از این گفتار است.

درگذشت شاه همدان

میر سید علی همدانی در ذیقعدهٔ سال ۷۸۶ق برای سفر حجاز از ختلان بیرون آمد اما هنگامی که به سرزمین "خضر شاه" رسید بخواهش او پذیرفت که مدتی آنجا بماند. اما روز نخست ذیحجهٔ همان سال به سختی بیمار شد و پس از پنج روز در نیم شب چهارشنبه جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیش از وفات

---

۱ روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

نسوده می آمد که بر زبان مبارکش این اذکار جاری بود که : یا الله یا جبیب "[1].

"بعد از شش ماه تابوت منور مقدس آن حضرت را اراده نموده اند که به ختلان اورده ، در خانقاه مبارک مدفون سازند... روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاول [۷۸۷ق] تابوت مبارک معطر آن حضرت را به خانقاه معمور که در خطهٔ مبارکهٔ ختلان است رسانده‌اند و مدفون آن سرزمین گشته‌اند"[2]

برخی مردم همدان و نویسندگان همدانی چنین پنداشته اند که مدفن میر سید علی همدانی در گنبد علویان آن شهر واقع است [3]. شاید علت این پندار این باشد که میر سید علی در مدت سکونت خود در همدان در نزدیکی آن گنبد و متصل به آن خانه داشته و خانه او را به سبب شباهتی که از حیث بنا با خانه خدا داشت کعبه همی گفتند. میر سید علی در گنبد علویان -که بنای آن مربوط به دوره سلجوقی است -به خلوت ، ذکر و چله می پرداخت و به طلاب درس می داد.[4]

بهر حال " مزار وی هم اکنون در "کولاب " تاجیکستان امروز روبروی "رستاق " شهر افغانستان... زیارتگاهست و بنای آن از تیمور گورکان ... این مزار یک اتاق بزرگ و نه حجرهٔ کوچک دارد و قبر سید علی همدانی در وسط اتاق بزرگ قرار دارد... مجموعاً ده نفر از خانوادهٔ علی همدانی در این جا مدفونند... در نزدیکی مزار علی همدانی یکی از نوه های تیمور گورکانی بنام "توارلین" هم مدفون است"[5]

اکنون که نزدیک به ۶۳۰ سال از درگذشت شاه همدان می گذرد، هنوز درخت مهر او میان مردم تاجیکستان سبز و شکوفا و اندیشه ها و افکارش در آن

---

۱ روضات الجنان ، ص ۲۷۲.

۲ همان، ص ۲۷۳ ۲۷۴.

۳ راهنمای همدان، ص ۱۶۵ - ۱۶۶. نیز بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱ ، ص ۸۵.

۴ احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی ، ص ۳۲ - ۳۴.

۵ همان ، ص ۷۵

دیار ار احترام و نفوذی تام برخوردار است.

" سلطانف ماهر خواجه" نویسندهٔ تاجیک و عضو آکادمی علوم شهر "دوشنبه" دربارهٔ نفوذ و تأثیر اندیشه میر سید علی همدانی در تاجیکستان می‌نویسد:" بی شک تمام آثار امیر کبیر در تاجیکستان معلوم و مشهور است. نسخه های خطی و مطبوع رساله های شاه همدان در آثار خانهٔ "کولاب" و کتابخانهٔ دولتی به نام " ابو القاسم فردوسی " (شهر دوشنبه) ، گنجینهٔ نسخه های خطی پژوهشگاه خاور شناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان و دانشگاه دولتی تاجیکستان و کتابخانه های شخصی مردم کشور محفوظ است... مردم تاجیکستان ... از افکار وعقاید سودمند او طبق نیاز معنویشان بهره ها برداشته اند و این جهت نیز باعث ازدیاد شهرت میر سید علی همدانی گردیده است. در بین مردم تاجیکستان از جمله آثار میر سید علی همدانی اوراد فتحیه و ذخیرة الملوک بیشتر شهرت دارد" [1].

واقعاً مقبرهٔ امیر کبیر که در مرکز شهر "کولاب " واقع است حالا زیارتگاه مردم تاجیکستان و جمهوری های همسایه گردیده ، ...زیارت و تماشای مقبره ، حسن توجه مردم را نسبت [به] آنها بیدار نموده میلشان را برای تحصیل معلومات بیشتری به احوال و کیفیت فعالیت وی افزون می نماید. به این وسیله مردم راجع به جهت های گوناگون زندگی و شخصیت و فعالیت میر سید علی همدانی و اهل خانواده و اقربای او اطلاعات کسب نموده نسبت به شخصیت وی اخلاص و دلبستگی بیشتری پیدا می کنند [2]" این اخلاص و عشق تا آنجاست که " یک بانوی تاجیک مبلغ بیست هزار روبل پس اندازش را برای بازسازی آرامگاه میرسید علی همدانی هدیه کرده و می گوید: من در دامان این آرامگاه به دنیا آمده ام و وظیفه

---

۱ دانش (فصلنامه)، سال ۱۳۷۱ ، ش ۳۲.
۲ همان .

...ود می دانم که به بازسازی آن کمک کنم"[1]

مقبرهٔ میر سید علی همدانی نه تنها زیارتگاه مردم تاجیکستان است، بلکه ...نشمندان زیادی از کشورهای هندوستان، پاکستان و ایران برای زیارت مقبرهٔ او به کولاب می آیند. مردم تاجیکستان و کولاب عشق فراوانی به میر سید علی ...داشته او را از آن خود می دانند" از جمله عوامل این عشق فراوان یکی اینست که ...ها سفرهای زیاد سید را به ختلان و سکونت در دو قریه کولاب به نام "علیشاه" و "حوبک" که امروز هم به همین نام مشهورند، نشانهٔ عشق و علاقهٔ او به آنجا می دانند، دیگر اینکه او، خواجه اسحاق ختلانی (۷۳۱ - ۸۲۷هـ) را داماد و جانشین خود برگزیده، هم چنین وصیت او مبنی بر به خاک سپردنش در ختلان ...همه و همه نشانهٔ عشق و علاقهٔ سید علی به ختلان و مردم آن جاست[2] و همین ...مسائل باعث محبوبیت فراوان سید و نوادگان و خاندان او دربین مردم تاجیکستان شده است. اکنون "می توان گفت که این مرد روشن ضمیر [بزرگ همدانی امروز] به علت فعالیت های گوناگون خود مردم تاجیکستان و ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان را که دوستی و قرابتی داشتند دوست تر و نزدیک تر گردانید."[3]

...بعد از وفات تربت منادر زمین مجوی   در سینه های مردم عارف مزار ماست

*****

1. کیهان فرهنگی (ماهنامه)، سال دهم، شهریور ماه ۱۳۷۲، ص ۶۰.
2. داس (فصلنامه)، سال ۱۳۷۱، ص ۳۲.
3. همان.

کتابنامه

۱ اذکایی ، پرویز ؛ مروج اسلام در ایران صغیر؛ چ ۱ ، همدان : دانشگاه بوعلی سینا و مسلم؛ ۱۳۷۰.

۲ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ؛ کلیات فارسی ـ اقبال ؛ چ ۱ ، لاهور : اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۰.

۳ - بدخشی ، نور الدین جعفر ؛ خلاصة المناقب؛ به تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر، چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۴ - ۱۹۹۵.

۴ حافظ حسین کربلایی تبریزی ؛ روضات الجنان و جنات الجنان ؛ تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرایی ؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۹.

۵ - حکمت ، علی اصغر؛ نقش پارسی بر احجار هند؛ چ ۲ ، تهران : ابن سینا، ۱۳۳۷.

۶ - حدود العالم من المشرق الی المغرب ؛ به کوشش دکتر منوچهر ستوده ؛ تهران . کتابخانه طهوری ، ۱۳۶۲.

۷ - حموی ، یاقوت ؛ معجم البلدان ؛ چاپ وستفلد.

۸ - دانش : فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - پاکستان ، اسلام‌آباد : ش ۳۲ ، زمستان ۱۳۷۱.

۹ درخشان ، مهدی ؛ بزرگان و سخن سرایان همدان ، تهران : بی نا ، ۱۳۴۱.

۱۰ - ریاض ، محمد (دکتر)؛ احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی ؛ چ ۱ ، اسلام‌آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۴ - ۱۹۸۵.

۱۱ - سعدی شیرازی ، شیخ مصلح الدین ؛ دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی ؛ بکوشش مظاهر مصفا؛ چ ۱ ، تهران : کانون معرفت ، ۱۳۴۰.

۱۲ - سمعانی مروزی ، عبد الکریم ؛ الانساب ؛ چاپ عکسی اوقاف گیب

۱۳ - سنایی ، ابو المجد مجدود بن آدم (حکیم)؛ دیوان حکیم سنایی ؛ بکوشش مظاهر مصفا؛ چ ۱ ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۳۶.

۱۴ شیروانی ، زین العابدین (حاجی)؛ بستان السیاحه؛ ج ۱ ، تهران :کتابخانهٔ سنایی و کتابفروشی محمودی، ۱۳۱۵ ق.

۱۵ علی استخری ، احسان اله؛ اصول تصوف ؛ تهران :کانون معرفت ، ۱۳۳۸.

۱۶ محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)؛ برهان قاطع ؛ به اهتمام دکتر محمد معین ، ج ۵ ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۶۲.

۱۷ مرتضوی، منوچهر ؛ فردوسی و شاهنامه؛ تهران : مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۶۹.

۱۸ مستوفی ، حمد الله ؛ نزهة القلوب ؛ به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی.

۱۹ مسعودی ابو الحسن ؛ مروج الذهب و معادن الجوهر ؛ بـه کـوشـش C.Barbier De Meynard ؛ پاریس : انجمن آسیایی ، ۱۸۶۳.

۲۰ مصطفوی ، محمد تقی ؛ هگمتانه؛ تهران : بی نا ، ۱۳۳۲.

۲۱ معین ، محمد (دکتر)؛ فرهنگ فارسی ؛ ج ۵ ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۶۲.

۲۲ نظامی گنجوی : ابو محمد الیاس بن یوسف (حکیم) ؛ کلیات خمسه ؛ به اهتمام م. درویش ؛ ج ۲ ، تهران . جاویدان ، ۱۳۷۰.

۲۳ نفیسی ، سعید ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی؛ ج ۱، تـهران : کتابفروشی فروغی ، ۱۳۴۴.

۲۴ وحدت ، صادق ؛ راهنمای همدان ؛ تهران : دایره جـغرافیـایی ستـاد ارتش ، ۱۳۳۱

۲۵ همدانی،میر سید علی؛ رسالهٔ ذکریه؛با مقدمه فریدون تقی زاده طوسی؛تهران : مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۷۰.

۲۶ ـــــــــــ؛ رسالهٔ همدانیه ؛ ضمیمهٔ مروج اسلام در ایران صغیر؛...

۲۷ ـــــــــــ؛ مشارق الاذواق؛با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی؛ تهران : مولی ، ۱۳۶۲.

بقلم ابو القاسم حالت

معما
در
ادبیات فارسی

آورده اند که در زمان قدیم پادشاهی دختری داشت ماهروی و مشکین موی که چون سنین عمرش بحد بلوغ رسید شاهزادگان و امرا از اطراف و اکناف عالم هدایا و تحف بسیار فرستادند و همبری او را خواستار شدند تا آنجا که شاهزاده خانم از کثرت ایاب و ذهاب خواستگاران بتنگ آمد و برای رفع مزاحمت دستور داد شعری را نوشته بر دروازه های شهر بیاویزند تاکسانیکه بقصد ازدواج با دختر شهریار روی بدان دیار میآورند، نخست آن شعر را بخوانند، از میان آنان هر کس که توانست آن شعر را بدرستی جواب گوید همسری شاهزاده خانم حق او باشد و آن شعر این بود:

چـــو گـــنبد روی چـــوبی ســـایدار است   در آن گـــنبد هـــم از لتشکـــر هـــزار اسـ
حنـــــان نـــــیروی آن لشکـــر نکـــار اسـت   کـــه چـــون رهـر اسـ امّـا دفـع مـار اسـ

هر روز خواستگاران شاهزاده ، از بادهٔ محبت سر مست و نقد جان در دست، از دور ونزدیک بدانجا می آمدند و همبنکه بر در دروازه می رسیدند، از جواب آن شعر باز می ماندند ولبی از سرچشمهٔ وصال تر نکرده ، تشنه کام باز می‌گشتند. تا روزی غریبی که از ده بشهر می آمد چون ازدحام مردم را بر در دروازه دید و سبب پرسید،آن اشعار را برایش خواندند.غریب فکری کرد وگفت:

بـــلی خـــانم کـــه حـــرفت راست بـــاشد   مـــزت هـــمچون دم المـــاس بـــاشد
گمـــانم مـــیرسد گویـــا مـــن لر   کـــه ایـــن شـــعر شمـــا خشخـــاش بـــاشد

شاهزاده خانم وقتیکه شنید غریبی بیسواد گوی سبقت را ربوده بغایت اندوهناک شد و پیش پدر دوید. اشک از دیدگان جاری کرد و زاری آغاز نمود که دختر پادشاه چگونه می تواند با چنان شوهری بسر برد؟ پادشاه را دل برحال

جگرگوشه خود سوخت و مرد را خواسته گفت:" فرمان می دهم که از مال و ملك و سیم و زر آنچه بخواهی بتو بدهند و ترا بی نیاز گردانند بشرطی که آرزوی وصلت با دختر مرا از سر بیرون کنی." مرد زمین ادب بوسیده گفت:" من جز دختر شهریار چیز دیگر نمی خواهم." پادشاه هر چه در تطمیع وی کوشید و هرچه گفت جز همان یک جواب، جواب دیگر نشنید ناچار با محارم درباری بمشورت پرداخت همه گفتند:" الکریم اذا وعد وفا. روا نیست که بزرگان خلف وعده کنند و خود را پیش مردم بی اعتبار سازند."

لذا سلطان دستور داد مرد را به گرمابه برند و جامهٔ آراسته پوشانند. مربیان کار آزموده بر او بگمارند تا علم آموزد و دانش اندوزد و در فنون چابک سواری و کمانداری ورزیده شود.

چنان کردند و سالی نگذشت که آن مرد لایق، هم صحبت شاهزادگان گردید. آنگاه وسیلهٔ وصلت او و شاهزاده خانم را فراهم آوردند و هفت روز شهر را آیین بسته چراغان کردند.

این قبیل قصه ها را هر کسی، چه در کوچکی از زبان دایه و مادر و چه در بزرگی روی صفحات کتب، شنیده و دیده است. قصه هایی که در طی آن، شرط فلان ازدواج یا فلان کار، حل فلان معمّا بوده مخصوصا در زبان فارسی بقدری زیاد است که نوشتن تمام آنها صدها هزار ورق کاغذ را سیاه خواهد کرد. این افسانه ها که بعضی راست و بعضی دروغ می باشد تنها یک منظور را می رساند و آن اهمیتی است که از قدیم برای لغز و معما قائل بوده اند زیرا طرح این قبیل مسائل فکری، هوش را باز و ذهن را حاضر می سازد. اینست که چیستان و معما هر روز به شکل تازه ای در صفحات کتب و مجلات و روزنامه های دنیا برای آزمایش هوش خوانندگان مطرح می گردد.

در ادبیات فارسی، یا بصورت قطعه و رباعی یا ضمن قصیده، معما های زیادی مطرح شده و شعر معروف منوچهری که در وصف " شمع " می باشد برای

مثال بهترین نمونه بشمار می رود:

ای نهاده ، بر میان فرق جان خویستن — جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بسر
گر نئی کوکب، چرا خنداں نگردی جز بشب؟ — ور نئی عاشق، چرا گریی همی بر خویشتن
بیرهن در زیر نن یوشی و پوشد هر کسی — پیرهن برتن، تو تن پوشی بروی پیرهن
گر بمیری، آتش اندر تو رسد، زنده شوی — چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
بشکفی بی نو بهار و پژمری بی مهرگان — بگریی بی دیدگان و باز خندی بی دهن
تو مرا مانی بعینه، من ترا مانم همی — دشمن خویشیم هر دو، دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان — دوستان در راحتند از ما و ما اندر محن
هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز — هر دو سورانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن
آنچه من در دل نهادم بر سرت بینم همی — آنچه تو در سر نهادی در دلم دارد وطن

یکی از دخترهای فتحعلیشاه روزی در ضمن مطالعه به رباعی ذیل برخورد:

حوضی است در آن آب خوش و آسوده — در حوض یکی کشتی قیر اندوده
کشنیبانی درو برنگ دوده — بر جای نشسته و جهان پیموده

و چون هر چه دقّت کرد معنی آنرا نفهمید. رباعی را روی کاغذی نوشته برای ملك الشعرای صبا فرستاد و از او توضیح خواست . صبا در جواب نوشت:

از کشتی و حوض بوده منظور ای ماه — چشم سیه و سپیدی چشم سیاه
وان کشتیبان مردمک اوست که هست — بر جای و همه جهان بگردد به نگاه

بعضی معماها را بشکل رباعی بسیار استادانه ساخته اند. مانند رباعی ذیل که لغزی است بنام " خرما" و در شیرینی از خرما کمتر نیست:

زرین کاخی است حجره ای رفته در او — یک دانهٔ مستطیل ناسفته در او
یا دهلیزی است اندرون کرده سپید — با سینهٔ چاک خسته ای خفته در او

همچنین رباعی زیر که پاسخ آن " خلال دندان " است:

تیر صفت که تند دهان آماجش ... از طور کلیم راز جو معراجش

هر چند سخردی و ضعیفی مثل است ... حکام دهند از بن دندان باجش

این دو ببی را نیز دربارهٔ کوزه ساخته اند:

نسبی حسب ؟ نغز و خاک مزاح ... که به آبی است در جهان خرسند

دست سر سر نهاده، پنداری ... بسر حویش می خورد سوگند

بعضی سعرهای معمایی با معماهای شعری جوابش هم به شعر داده شده

است مثل این دوبیتی :

آن چیست که دست وسر ندارد ... گرد است و دراز و در ندارد

اسدر سکمس ستار گانند ... جز نام دو جانور ندارد

که جواب آن اینست:

آن چیز که دست و سر ندارد ... جز نام دو جانور ندارد

موسوم به حریره است هر چند ... نسبت به بز و به خر ندارد

رباعی زیر بنام " چهار عنصر " ساخته شده است که عبارتند از باد و خاک و آب و آتش:

آن چیست که بی پا و سر و دست ، روانست ... وآن چیست که اندر شکمش خلق،نهان است

آن چیست که یک لحظه نگردد همه عالم ... و آن چیست که سر تا بقدم جمله زبان است

که در پاسخ آن گفته اند:

بادست که بی پا و سر و دست . روانست ... خاك است که اندر شکمش خلق،نهان است

آب است که یک لحظه بگردد همه عالم ... نار است که سر تا بقدم جمله زبان است

*****

زمانه از رخ فردا گشود بند نقاب
معاشران همه سرمست بادهٔ دوش اند

"حافظ"

برهمهٔ استادان عزیز الوجود زبان فارسی که اینک در دانشگاهها و مراکز فرهنگی شبه قاره و کشورهای آسیای میانه به تدریس زبان فارسی اشتغال دارند،پوشیده نیست که آشنایی با نو آوریهای عرصه ادب و فرهنگ معاصر ایران ، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ضروری است، به این لحاظ که آثار ادیبان و شاعران انقلاب ، هم مایه گرفته از ادبیات گذشته و هم متأثر از حیات فردی و اجتماعی عصر انقلاب اسلامی در ایران است، از طرفی تنوع در عرصه زبان و ادب فارسی ، امروزه به حدی است که مشتاقان مدتها سر در گم می مانند و چه بسا برخی علاقه مندان ، اطلاعات کم بها را به جای گوهر ادب و معرفت در انبان کنند، از این روما در شمارهٔ بهار ۷۵ فصلنامه دانش که اینک در دست شماست و در تداوم مقاله " خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برازنده ادب امروز ایران" مندرج در شماره۴۳ فصلنامه، مبحث عرفان حماسی امام خمینی (ره) را تقدیم دوستداران فرهنگ و ادب می کنیم و از شماره بعد مطلب " ادبیات انقلاب اسلامی" را پی می‌گیریم . ان شاء الله .

خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برازنده ادب امروز ایران (۲)

عرفان حماسی بازمانده ای از تبار اولیا

ایرج تبریزی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

چشم روشن کن ز خاک اولیا تا ببینی ز ابتدا تا انتها
سرمه کن تو خاک این نگزیده را هم بسوزد هم بسازد دیده را

مولوی

بسیاری معتقدند که شخصیت باطنی و حقیقی معمار راستین انقلاب اسلامی ، امام خمینی نوّر الله مرقده آن نیست که ما از آن اطلاع داریم، زیرا امام پیش از آنکه یک فقیه یا سیاستمدار و حتی انقلابی و مصلحی بزرگ باشد، عارفی

کامل و مکمّل بوده است.

امام با عرفان انقلاب کرد و حماسهٔ امام هم جلوه ای از عرفان اوست ، و گرنه کدام سیاست شناسی تجویز می کرد که وی بی ابزار قدرت هم به شرق بتازد، بی آنکه از غرب مدد گیرد و هم به غرب حمله و رشود بی آنکه بر شرق تکیه زند؟

کدام تاکتیک شناسی جایز می شمرد بر آسمانی پرواز کند که هنوز ترکسان نمرود تیر و کمان در دست بر آن احاطه داشتند؟

چه کسی را گمان آن بود از سرزمینی که یک نسل تخم کفر بر آن پاشیده بودند خرمن توحید و عشق درو کند و نسل در گهواره آرمیدهٔ ۱۵ خرداد ۴۲ را به میدانهای سرد بکشاند و آرامش شوم شیطان را برهم زند؟

ولوله ای که امام خمینی (ره) باالقای یک عبارت در سراسر گیتی افکند و با یک عبارت کوتاه ، انسان مستأصل را در آن سوی جهان حرکت داد و باور باختگان را به باوری دوباره خواند و سرمایه های عظیم نهفته و گنجینه های پر ارج فراموش شده را فرا یاد آورد، به یمن وجود ملکوتی و انفاس قدسی و عرشی و شخصیت ماورایی آن حضرت بود.

حقیقت این بود که امام، دلها را با سرانگشت عرفان و شهود و معنویت تکان و جهت می دادو دشمن را می ترساند.

عرفان امام، عرفان حماسی است که ما در نخستین مقاله ،(خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برازنده ادب امروز ایران) به توضیح آن پرداختیم . عرفان امام ، عرفان حقیقی است . عرفان مسلکی و تصوف نیست. عرفان صومعه و دیر، گوشه گیری و بی اعتنایی محض به دنیا نیست، امام سلام‌الله علیه، غریبی است تنها در غربت آباد خاک که گاه بر حسب وظیفهٔ "اولیای ظاهر" و در حد طاقت و ظرفیت مردم عصرش جلوه ای کرده است. بااینهمه خود گوید:

بشکنم این قلم و پاره کنم این دفتر   نتوان شرح کنم جلوه والای تو را

بسیاری از اشعار امام (ره) نیز انعکاسی از همین حالت ایشان و آکنده از این قبیل مضامین است:

ما را رها کنید در این رنج بی حساب — باقلب پاره پاره و باسینه ای کباب
عمری گذشت، در غم هجران روی دوست — مُرغم درون آتش و ماهی برون آب
حالی نشد نصیبم از این رنج زندگی — پیری رسید غرق بطالت پس از شباب

امام پیوسته حالت شوق به لقا داشت و به یاد بتکده نخستین آفرینش بود:

بگُذارید که از بتکده یادی بکنم — من که با دست بت میکده بیدار شده

می گوید: همه به دنبال ردّ پای تواند، اما من نیازی به آن ندارم، زیرا تو خود مشهودی، شاید این همان معناست که "ابن عربی" می گوید: "الله تعالی ظاهرا ماغابَ قط والعالَمُ غائب ما ظَهَرَ قَطّ" (خداوند ظاهر است و غایب نیست، عالم غایب است و ظاهر نیست) از این رو بخش وسیعی از سروده های امام، به تخطئه طرق ناصواب و حمله به مدعیان کاذب کشف وشهود و بیان آفات وموانع شناخت حقیقی اختصاص یافته است.

امام معتقد بود که از راه علم و فلسفه و عرفان مصطلح، نمی توان به حقیقت رسید، همان گونه که "ابو سعید ابو الخیر" عارف نامدار معتقد بود:

در رفع حُجُب کوش نه در جَمع کُتُب — کز جمع کتب کجا شود رفع حُجُب
در طیّ کتب کجا بود نشئه حب — طی کن همه را بگو الی الله اَب

در تعریفی مختصر از عرفان، همین قدر می دانیم که:

"عرفان طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحبنظران است که بر خلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند،تابر عقل و استدلال،از این تعریف، احکام زیر به ذهن می آید:

ـ اهل عرفان نیز مانند اهل برهان در کشف حقیقت به عقل و استدلال اعتماد دارند، نهایت اینکه اعتماد آنان بر ذوق و اشراق بیشتر است.

ـ اهل برهان نیز مانند اهل عرفان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق اعتماد دارند ، نهایت اینکه اعتماد شان بر عقل و استدلال بیشتر است.

ـ اعتماد این هر دو به هر دو طریقه معرفت ، نسبی است.

ـ فرق اهل عرفان و اهل برهان در طریقهٔ معرفت ،کمّی است نه کیفی یا ماهوی "(۱)

اما همان گونه که اشاره شد امام خمینی (ره) به عرفان مصطلح درمیان صوفه معتقد نبست . خود ایشان در چند معنا و چهار بیت زیر همین نکته راباز می گوید:

عارفان پرده بتکده به رخسار حبیب		من دیوانه گشاینده رخسار توام

*

حیل به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم		آنچه خواندیم و نوشتیم همه باطل بود

*

از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد		کی می توان رسید به دریا از این سراب

*

هر چه فراگرفتم و هر چه ورق زدم		چیزی نبود غیر حجابی پس حجاب

*

اگر بخواهیم مسیر رشد شخصیت عرفانی امام خمینی را ترسیم کنیم ، باید بگوییم که امام تا حوالی چهل سالگی در تحصیل علوم و تربیت نفس و تحصیل عرفان کوشیده عمده آثار فلسفی و عرفانی و اخلاقی خود را نیز در همان دوران نوشته است. پس از آن ، امام، به تعمق پرداخته و از عرفان مصطلح فراتر رفته که این دوران در عین حال مقارن است با اوج گیری مبارزات معظم له و ایشان "حماسه و جهاد" را با یک چنین تعالی و تکاملی توأم کرده اند ؛ سپس معتقد شده‌اند که باید از عشق و در تحت توجهات ولایت به خدا رسید.

کتابها ، اعلامیه ها، بیانیه ها و خطابه های شور آفرین و هیجان انگیز و ستم ستیز امام، همچون: سخنـان تـاریخی ایشـان بـر ضـد قـرار داد خـفت بـار "کاپیتولاسیون" سخنرانی عصر عاشورای سال ۴۲، موضع گیریهای دشمن شکن ایشان در دوران انقلاب تا بر اندازی کامل رژیم ستم شاهی ، سازش ناپذیری تا نفی همه ریشه ها و بنیاد های ستم ومقاومت همه جانبه در برابر هجوم نظامی و فرهنگی مستکبران و کارگزاران بی مقدار آنان، برگزاری حج ابراهیمی و مبارزه با فرهنگ و سنن شیطانی ، فتوا علیه "سلمان رشدی"،نهضت پـانزده خـرداد ۴۲، شکست شاه و فتح لانه جاسوسی ، همه و همه " جلوه های حماسی " امام و در نگاهی ژرفتر ، جلوه ای از " آیینه عرفان " ایشان محسوب می شود.

امام خمینی (ره) نه تنها در عمل و سلوک یک عارف کامل و مکمّل بود، بل در تمام زمینه های عرفان نظری استاد بود و به ادبیات عرفانی -اعم از عربی و فارسی - عنایتی ویژه داشت. مولوی را دوست می داشت و اشعار حافظ را در گفته های خویش به کار می برد و از " محیی الدین عربی" پدر عرفان نظری حتی در نامه تاریخی خودخطاب به "گورباچف" یادکرد.

امام از ملت ایران و قیام مستضعفان اسطوره می ساخت ، در عین حال این انقلاب را مظهر تجلی اراده خداوند می دانست.

حماسه و عرفان امام در سال ۴۱ ، در عبارات زیر چنین جلوه کرده است:

" با ما معامله بردگان قرون وسطی می کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی خواهم . انّی لا اری الموت الاّ السّعاده و لا الحیوة مع الظالمین الاّ برما . کاش ماموران بیایند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم."

و در جای دیگر می گفت: " حمینی را اگر دار برنند تفاهم نخواهد کرد.... من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم وتسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم."

به دیگر سخن، امام همواره مدافع عرفان ناب و مروج دیدگاه مثبت از عرفان و با عرفان به معنای تصوف منفی، مخالف بود. از این رو این خصیصه به عرفان ایشان چهره حماسی خاصی می بخشید، چه، می دانیم که عرفان در طول تاریخ، آلوده به انحرافات و صوفی زدگی شده بود و عارفان دلسوخته از صوفیان بی صفا ساخته نمی شدند؛ امام پس از اینکه به شدت به این نوع انحراف توجه داد، بیزاری خویش را از آن به وضوح بیان داشت؛ از جمله:

این جاهلان که دعوی ارشاد می کنند   در خرقه شان به غیر منم تحفه ای میاب

امام خمینی در عین حال آن روی سکه را هم می دید، به طوری که در کتاب ره عشق می فرماید: "انکار مقامات عارفان و صالحان را نکنی و معاندت آنان را از وظایف دینی نشمری .... چون ما جاهلان از آنها محرومیم با آن به معارضه برخاستیم.... من نمی خواهم مدعیان را تطهیر کنم که: ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد، می خواهم اصل معنا و معنویت را انکار نکنی".

جامعیت امام

امام در عرفان حماسی خود سیاست و معنویت را یکجا مطرح کرده است، به این معنا که اگر حماسه سرا، حماسه می سراید تا جامعه را تقویت کند، امام با معنویت، حماسه می آفریند و رابطهٔ تنگاتنگ میان این دو را بیان می دارد، که ما تبلور این جامعیت و به هم پیوستگی را در خود ایشان آشکارا دیده‌ایم. برای نمونه، وقتی می آیند و می گویند اجازه دهید " سد در بندی خان"

را برای هدم دشمن منفجر کنیم، او مقوله دیگری ساز می کند و می پرسد: "آیا مردم هم صدمه می بینند؟" و وقتی پاسخ می شنود که : "آری" به این امر رضا نمی‌دهد و حاضر نمی شود که به هر وسیله ای برای نابودی دشمن متوسل شوند. همچنین رفتار و برخورد امام و صبر و شکیبایی او در برابر ناملایمات و بیماریها فوق العاده بود. آقای دکتر ایرج فاضل پزشک معالج امام در پاسخ این پرسش که: « برخورد حضرت امام با پزشکان چگونه بود؟» می گویند در یک کلام«به هیچ کس دیگر شبیه نبود.»

حضرت امام در حالتی که حشمت و وقار و ابّهت خیره کننده و بی مانند داشت، نمی دانم چه حالت ملکوتی در نگاه و چهره و وجود او بود که محضرش بالاترین میزان آرامش دل و امنیّت خاطر را به انسان می داد. در حالی که تحمّل نگاه نافذ و شکافنده او آسان نبود، گرمی و مهر و عطوفتی که در چشمانش موج می زد چنان انسان را شیفته و مسحور می کرد که چه بسا فراموشش می شد در مقابل مردی خارق العاده با قدرتی شگفت انگیز قرار دارد. برخورد حضرت امام با پزشکان احترام آمیز، صریح ، دقیق و همراه با اعتمادکامل و اطاعت مطلق بود، حتی در مهمترین مسائل نیز بدون کنجکاوی های زائد نظریات ارائه شده را به طور در بست قبول می کردند. امام در تحمل ناراحتی صبری عجیب داشتند و حتی در دشوار ترین شرایط نیز شکوه و شکایتی نمی کردند و اگر به ندرت در مورد ناراحتی خودتذکری می دادند بیشتر به لحاظ آگاهی طبیب بود.

برخوردی قاطع و روشن و منطقی با مسائل داشتند. در موارد پیچیده ای که مطرح می شد با دقت زیاد به توضیحات توجه می فرمودند و بعد فتوای لازم را صریح و روشن می دادند.

بدون یک ذره اغراق می توانم ادعا کنم در تمام سالهایی که به طبابت اشتغال داشته ام؛ هرگز بیماری مطیع تر، بی آزارتر، کم توقع تر، بی ادعا تر

...ودب نر ار امام نداشته ام. چنان با دقت و حوصله حتی به کم اهمیت ترین ...الها حواب می دادند و چنان صبر و حوصله ای در حین معاینات از خود نشان دادند که انسان کمتر نظیر آن را مشاهده می کند. کسی که ،حتی کینه توزترین و ...خواه ترین دشمنانش نیز اعتراف کردند که از اول تاریخ بشر تا به امروز هرگز ...سی دنیا را به شدنی که او لرزاند ، تکان نداده است (از مجله صهیونیستی تایمز شماره ای که حضرت امام را به عنوان مرد سال انتخاب کرد). یک جمله ...تاهش از شرق تا غرب عالم نفوذ داشت؛ اما به عنوان بیمار در مقابل طبیب ...نند طفلی معصوم ، مطیع و تسلیم بود.

سجاعت در افشای حقایق عرفانی

امام، هم در حوزه عرفان و هم در جمع خانواده و حتی در حلقه های درس و نیز در سطح وسیع اجتماع - مستقیم یا غیر مستقیم - علاوه بر آنکه طالبان ...یقت را ارشاد می فرمود، در افشای راز هم شجاع بود، حال آنکه بسیاری عرفا ...قایق عرفانی را کتمان می کنند و اگر هم گوشه ای از پرده را بالا زده اند ، به ...ورت رمز و راز بوده است ؛ امام در این باره می فرماید:

...اسم راز دلم پیش خودم باشد و بس   در میخانه گشودند و چنین غوغا شد

در عین حال ، اشعار امام که گاه عقل را دور می زند و بر دل نشانه می رود ...کی از اوج کمال عرفان اوست و از ارتفاعی فراتر از معمول با وسیله شعر به ...ان می نگرد ، گرچه وی هیچ گاه به شعر نپرداخته ادعای شاعری هم نداشته ...ت: به طوری که در " باده عشق " می گوید:

...اعر ...ر سعدی شیرازی است   ...سانه های من و تو بازی است

...ها به تناسب قابلیت و استعدادهایی که در برخی افراد یا نزدیکان خود مشاهده ...رده است و در پرورش آنها نقش به سزایی داشته، پرده عزت و عظمت را بالا زده

و مطالبی رابیان فرموده است. گو اینکه بین عرفا هم این نکته مشهور است که : "فیض به قدر قابلیت است و ظهور به قدر استعداد" گرچه به گفته مولوی:

قابلی گر شرط فعل حق بُدی　　　هیچ معدومی به هستی نامدی

طبیعی است کوشش و جهاد، مقدمه حصول و قابلیت فیض الهی است. با اینهمه :

ذره ای سایهٔ عنایت برتر است　　　از هزاران کوشش طاعت پرست

شجاعت و شهامت نه تنها در افشای راز، که در تمام اندیشه های ایشان جلوه گر است، برای مثال : در فتواها و در تبیین مسائل سیاسی یکه تاز بودند و هراسی به خود راه نمی دادند، لذا در پیام خود می فرمایند:

"امروز خمینی آغوش وسینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت، در برابر توپها و موشکهای دشمن باز کرده است و همچون همه عاشقان شهادت، برای درک شهادت روز شماری می کند".

این بود که با قلبی مطمئن به تقدیر و عنایت ازلی به دور از هر واهمه ای ردای شهادت بر دوش می کشید و طنین آشنای عاشورا در صدایش بود. اوبر شهید نوحه نمی کرد، که باشهید حماسه می ساخت. او نه تنها بُت، که بت تراش را شکست و در مقام پیوند ، عرفان را از آسمان به زیر کشید و فلسفه را تا آسمان بالا برد.

اصل مهم ولایت در عرفان حماسی امام (ره)

عرفا در بیان مبادی و مسائل عرفانی معمولاً به اصل ولایت التفات داشته‌اند، اما امام حوزه این ولایت را از ساحت عرفان به ساحت احکام و فقه نیز گسترش داد. فقیه در نظر ایشان تنها کسی نبود که احکام بداند ، بلکه فقیهی که امام ولایتش را بر جامعه مطرح می کرد یک متصرف در امور جامعه از راه احکام شرعیه است و خود نیز نمونه اتم چنین فقیه متصرفی بود. بخصوص که مودت او

در قلبها از " ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرّحمن وُدّاً" ریشه می گرفت ، از این رو هزاران هزار ذبیح عاشق را تا مسلخ دوست می کشاند و میلیونها دل را قاف تا قاف قرب راهبری می کرد. این نکته مهم خود حماسه ای بود که جریان ولایت را وسعت و قدرتی تازه می بخشید.

تفاوت حماسهٔ حماسه سرایان با حماسهٔ امام

در حماسهٔ حماسه سرایان با حماسهٔ عرفانی امام ، تفاوتهایی مشاهده می شود . مثلاً حماسه سرایان غالباً در تقویت یکی از جنبه های مورد احترام انسان همچون : وطن ، زبان ، تاریخ ، ملیت و جز آن کوشیده اند، چنانکه فردوسی با ساختن اسطوره هایی نظیر " رستم" روح قهرمانی را زنده کرده است ، اما شخصست مورد نظر او ساخته و پرداخته ذهن و تخّیل خلاّق اوست تا جایی که می گوید:

که رستم یلی بود در سیستان　　　منش کردمش رستم داستان

یا به قولی مشهور : " منش کردمش رستم داستان" ، بی شک ، ویژگی حماسهٔ امام، عرفانی - الهی بودن آن است و اسوه های ایشان پرورده مکتب و دین اند، به طوری که می فرماید:" اوج کمال ما ، در شخصیت علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیها تحقق پیدا کرده است" . پس اگر بناست حماسه در نقطه ای اوج بگیرد و با عرفان همراه و هماهنگ شود، در چیزی است که ما ناگزیر باید از آن به "عرفان امام" تعبیر کنیم.

گو اینکه حماسه های واقعی مغایرتی با عرفان حقیقی ندارند ، عرفان واقعی سرچشمهٔ حماسه است و هر حماسهٔ اصیل کمال بخش ، از جویبار عرفان و روح حق جویی و حقیقت طلبی انسانی سیراب شده است، از این رو تضادی بین این دوبُعد متصور نیست ، چنانچه تناقصی به نظر می رسد مربوط به ظاهر آن است، ادبیات هر ملتی هر چه کمال یافته تر باشد ، تجلّی حماسه و عرفان در آن بیشتر است.

برخی گمان کرده اند که عرفان ، امری فردی است و از صحنهٔ جهاد و سیاست و زندگی جداست و تأسف بارتر آنکه در نظر ایشان جوهر عرفان ناب

اسلامی، با نوعی لذّت نفسانی و بی اعتنایی به میهن و ملت، بهانه وصول به مقام تحیرّ عرفانی و از الله هوای نفس و رها کردن دنیا، مسخ و استحاله شده است که وقوع انقلاب اسلامی بر این قبیل پندارها خط بطلان کشید. بخصوص در یک مرور کلی و به عنوان نتیجه باید گفت :
پیروزی حیرت آور و معجزه آسای مردی بی سلاح، بدون هماهنگی حتی یک دولت خارجی و تنها با اتکای خالصانه به معشوق ازلی را باید جلوه های دم مسیحایی و کلام موسایی امام دانست.

سخن درباره "عرفان امام" بسیار است، لکن چون قصد این مقاله تطویل کلام و ایجاد ملال نیست، به همین مقدار بسنده می کند و تنها مطلب را با این اشاره به پایان می برد که :

امام در رنگین کمانی از دین، عرفان، حماسه، عشق و خداشناسی به پرواز در آمد تا توانست انسان عصر حاضر را نجات بخشد و فریادکوبنده اش کاخ ستم ابر جنایتکاران مستکبر را به لرزه در آورد و مصداق این فرموده "اقبال لاهوری" حکیم و شاعر بلند آوازه شرق شود که :

تو شمشیری ز کام خود برون آ   برون آ از نیام خود برون آ
شب خود روشن از نور یقین کن   ید بیضا برون از آستین کن

همان گونه که شمشیر برنده خود او پیروز مندانه استقلال پاکستان را نوید داد و آثارش مشحون از تعهد در برابر انسان است.

اکنون برماست که قلم تعهد بردست، پنچه در ریسمان الهی افکنیم، خودبینی ها را فراموش و فردیتمان را فدای جمعیت کنیم. (۲)

* * * * *

پانوشت :

۱) سمیعی، احمد .آیین نگارش، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول (تهران ۱۳۶۶) ص ۱۹

۲) در این مقاله از برخی مضامین و مفاهیم و اشعار کتاب " مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی"، از سری انتشارات " سمت " استفاده شده است.

نوشته عیسی کریمی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

همگام با فرهنگستان

ایرانیان در نخستین برخورد و آشنایی با زبان "اردو" واژه هایی رسا، زیبا، خوش آهنگ و آشنا را می یابند. این واژه های گوش نواز از همان گوهرهای فراوانی هستند که سالهای سال و در گذشته های دور مادر - زبان فارسی - بهر زیب و آرایش دختر خویش - زبان اردو - نثار کرده است. آیا اینک خود دستش آنقدر تهی مانده که باید وامدار زبان های نو کیسه شود؟ یا ما ، نیاز ناشناسانه به جای آن همه گوهر ، خزف هایی را در کف آن می نهیم؟

یاد دارم که شهرداری تهران ٤ - ٥ سال پیش کاروان تازه ای از خودروهای همگانی درون شهری را بکار گرفته و بسته به مأموریت و مسیر هر خودرو بر آن نامی چون "عادی" ، "سریع السیر" و "فوق العاده" نهاده بود. چندی که سپری شد این کلمات مأنوس عربی جایشان را به واژه ای بیگانه دادند. "سریع السیر" و "فوق العاده" را یکی کردند و واژهٔ "اکسپرس" را برپیشانی آن خودروها چسباندند. سالها پیش از این نیز همهٔ ما با قطار اکسپرس آشنا شده بودیم. "اکسپورت "، "ترانسپورت "، " لوان تور "، " ترمینال"، " دولوکس "، " سوپر دولوکس" و ... واژه های دیگری بوده و هستند که در بخش حمل و نقل شناخته شده و کار برد دارند.

در سال ۱۳۷۳ در لاهور زیبا گذارم به ایستگاه راه آهن افتاد و از سر نیاز خواستم بلیت قطار "اکسپرس" بخرم . دیدم اینجا این قطار را "تیزگام" می‌نامند. من ماندم و عرقی از شرم ، برپیشانی ، که چگونه در ایران ، دامان فارسی این زبان دوم جهان اسلام و این زبان مقدس و بارور از رسالت الهی رابدست خود می آلاییم و چقدر از فرزندان ، فرزند خواندگان و خویشان نزدیک آن چون گویش‌های کنونی گوشه و کنار ایران ، فارسی تاجیکی ، فارسی افغانی(دری) ، پشتو، پنجابی ، اردو (زبان ملی مسلمانان شبه قاره)، سندی ، براهوی ، سرائیکی و...دور و بی اطلاع هستیم.

این تنها یک واژه بود. در زبان اردو واژه های فاوسی بسیاری یافت می‌شود که اینک، خود از آنها بی خبریم. واژه هایی که آگاهی از آنها برای گروه واژه گزینی "فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی" بس مفید و مغتنم است.

تلاش های تازهٔ "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" برای پاسداران و دوستداران این زبان جای خوشوقتی و ابراز سپاس و اعلام همبستگی و همگامی است. اما این مهم را نباید از یاد برد که پاسداری از زبان فارسی و استفاده از آن به عنوان یک زبان دینی، ادبی، علمی و سرانجام فرهنگی و فرهنگ ساز، نیاز به عزم ملی و آهنگ همگانی دارد و تا هنگامی که دستگاهها و نهادهای کاری و خدماتی چون وزارتخانه ها، شهرداری ها و شرکت ها در راستای رهنمودهای رهبر فرزانه انقلاب اسلامی "حضرت آیه الله العظمی خامنه ای" به کار برد زبان فارسی و واژه گزینی برای مفاهیم تازه عزم جزم نکنند و گویندگان و نویسندگان هم، در گفتار و نوشتار خود بر این کار پای نفشارند، راه بجایی برده نخواهد شد.

دانش هم که بتازگی به "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" پیوسته است بیش از پیش رسالت خویش در پاسداری و گسترش این زبان را سنگین می‌بیند و از نخستین شمارهٔ دوره جدید (۴۴) تلاش می کند که میان "فرهنگستان‌زبان و ادب فارسی" و فارسی گویان و فارسی نویسان شبه قاره بویژه پاکستان پیوندی استوار سازد و از رهگذر چاپ شماری از واژه های پیشنهادی گروه "واژه گزینی فرهنگستان" در هر شمارهٔ خود، همکاری و همفکری استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی را درکاربرد و ترویج "واژه‌های نو ساخته" یا یافتن برابرهای فارسی برای واژه های بیگانهٔ موجود در فارسی امروز (انگلیسی، فرانسه و آلمانی) برانگیزاند. به یقین زبانهای این منطقه بویژه اردو، در این زمینه گنجینهٔ شگفت انگیزی از گوهرهای فارسی را در خود دارند.

خوانندگان گرامی می توانند برابرهای پیشنهادی خود را به دفتر فصلنامه

...نش یا مستقیم به نشانی "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" [1]بفرستند.

***

پیش از آنکه نخستین دسته از واژه های بیگانه و برابر های فارسی آنها ...ورده شود آگاهی به "اصول و ضوابط کلی واژه گزینی" را شایسته می داند:

اصول و ضوابط کلی واژه گزینی [2]

از آنجا که گزینش معادل های فارسی اصطلاحات بیگانه بر طبق بند ۲ ...اده ی ۲ اساس نامه ، یکی از وظایف فرهنگستان زبان و ادب فارسی است، ...مجموعه‌ی قواعد زیر، از سوی فرهنگستان به عنوان اصولی که گروه های "واژه گزینی" موظف به رعایت آن اند تصویب می گردد و توصیه می شود سازمان‌های علمی و فرهنگی دیگر نیز در کار واژه گزینی و واژه سازی به آن ...وجه داشته باشند.

۱- در انتخابِ معادلِ فارسی برای اصطلاحات بیگانه، واژه ی فارسی باید حتی الامکان به "زبانِ فارسیِ امروز"، یعنی به زبان متداول میان تحصیل کردگان و اهل علم و ادب و به زبان نمونه و معیار در سخن رانی ها و نوشته ها نزدیک باشد.

۲- در واژه گزینی باید قواعدِ دستورِ زبانِ فارسیِ فصیح و متداول امروز مراعات شود.

۳- در واژه گزینی باید قواعدِ آوایيِ زبان فارسی مورد توجه قرار گیرد و از اختیار واژه های دارای تنافر و ناخوش آهنگ پرهیز شود.

۴- واژه ها باید به گونه ای انتخاب شوند که تصریف پذیر و اشتقاق پذیر باشند و امکان ساخت اسم و فعل و صفت و اسم مصدر و امثالِ آن از ریشه‌ی آنها وجود داشته باشد.

۱- نشانی فرهنگستان ایران ، تهران، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان سوم، صندوق پستی ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵

۲- خبرنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، سال اول - شماره ی اول - بهمن ۱۳۷۴، ص۷

۵ - درگزینشِ معادل هابايد سلسله مراتبی به ترتیب زیرملاک اولویت قرارگیرد:
الف)واژه های فارسی متداول و مأنوس در زبان فارسی که از قرن سوم به این سو رواج داشته است.
ب) ترکیب های نو ساخته با استفاده از واژه های فارسی مطابق شیوه های واژه سازی.
ج) واژه های عربی مصطلح ، متداول و مأنوس در زبان فارسی.
د) ترکیب های نو ساخته با استفاده از واژه های عربی متداول در زبانِ فارسی مطابق شیوه هایِ واژه سازيِ زبانِ فارسی .
هـ)واژه های برگرفته ازگونه های زبانِ فارسی و گویش های ایرانی کنونی.
و) واژه های برگرفته از زبان های ایرانيِ میانه و باستان.

تبصره: در واژه گزینی ، واژه ی شفاف که معنی آن زود یاب و روشن است بر واژه‌ای که معنی دیریاب و نا آشکار دارد مرجح است.

۶ - در واژه گزینی، به ویژه در علوم، ترجیحاً برای هر اصطلاح فقط یک معادل اختیار و از تعدد و تنوع معادل ها پرهیز شود.

تبصره: برای اصطلاحی که حوزه ی استعمال آن منحصر به یک علم نیست، گزینش چند واژه‌ی معادل، به مقتضای سنت و سابقه و عرف اهل علم در هر یک از حوزه ها، مجاز است.

۷ - یافتن معادل برای معدودی از واژه های بیگانه ی متداول در زبان فارسی که جنبه ی جهانی و بین المللی یافته اند ضروری نیست.

۸ - هرگاه برای اصطلاح بیگانه پس از رعایت سلسله مراتبِ مذکور در بندِ ۵ معادل مناسبی پیدا نشود، می توان از معادل هایی استفاده کرد که با روش قیاسی و رعایت قواعد دستورِ زبانِ فارسی ساخته شده باشد.

۹ - در موارد معدودی که گزینش واژه‌ی معادل در قالب های مرسومِ زبانِ فارسیِ متداول میسر نباشد و ضرورت استفاده از روش های تازه احراز شود بر طبق رأيِ شورای فرهنگستان عمل خواهد شد.

همگام با فرهنگستان¹

واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
آباژور	abajour	فروتاب *	
آبونمان	abonnement	حق اشتراک	
آبونه	abonne	مشترک	
آپارتاید	apartheid	نژادستیزی *	
آپارتمان	appartement	کاشانه *	
آدرس	adresse	نشانی	
آرشیو	archives	بایگانی	
آسانسور	ascenseur	آسان بر *	
آسیستان	assistant	دستیار	
آنتیک	antique	عتیقه	
اپلی کیشن (فرم)	application form	درخواست نامه *	
اپوزیسیون	opposition	گروه مخالف	
استودیو	studio	سراچه	
بیوگرافی	biography	سرگذشت،زندگی نامه، شرح حال	
اتوبیوگرافی	autobiography	سرگذشت،زندگی نامه، شرح حال(خود-من) خود نوشت)	
اتوماتیک	automatique	خودکار،خود به خود	
اتیکت	etiquette	برچسب	
اتیکت / اتیکت	etiquette	آداب / آداب دان	
اجاق میکروویو	microwave oven	تندپز *	
ادیتور	editor	ویراستار	
اسپری	spray	افشانه *	

¹ سیاهه از خبرنامه فرهنگستان ، سال اول ، شمارهٔ اول ، بهمن ۱۳۷۴ آورده شده است .

پیشنهاد شما	واژه‌ی فرهنگستان.	واژه‌ی فرنگی	واژه	شماره
	جوهرگین *	estampe	استامپ.	●۲۲
	نمونه	echantillon	اشانتیون	۲۳
	پایه (در معنای اداری)	echelle	اِشِلُ	۲۴
	تیزرو *(درحمل‌ونقل‌وپست و امثال آن)	express	اکسپرس	۲۵
	نمایشگاه	exposition	اکسپوزیسیون	۲۶
	نگارخانه(محل نمایش آثار هنری) نمایشگاه(محل نمایش کالا)	galerie	گالری	۲۷
	گروه ، گروه محهر *	equipe	اکیپ	۲۸
	نمایه	index	اندکس	۲۹
	نمانامه * نمانویس *	indicateur	اندیکاتور(دفتر) اندیکاتور نویس	۳۰
	پویانمایی *(در معنای مصدر) پویانما *(نام/ اسم فاعل)	animation	انیمیشن	۳۱
	پیـــام‌گر *	electronic mail (E - Mail)	ایمیل	●۳۲
	مشت زنی	Boxe	بوکس	۳۳
	مشت زن	Boxeur	بوکسور	۳۴
	مشت گاه		رینگِ‌بوکس	۳۵
	دو سالانه	biennal	بی ینال	●۳۶
	باغ *	park	پارک	●۳۷
	مانک *		پارکِ بچه	●۳۸
	پیاده -سوار *	park and ride	پارک سوار	●۳۹
	کارکنان	personnel	پرسنل	۴۰
	کارگزینی		پرسنلی	۴۱

واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
پروژه	projet	طرح	
پیج	page	پی‌جو *(نام برای دستگاه) پی‌جویی *(درمعنای مصدری)	
تئاتر	theatre	نمایش (کاری که در صحنه انجام می شود) نمایش سرا *(جای اجرای نمایش)	
سوئیت	suite	سراچه	
هاچ بک	hchatback	پنج در *(برای خودرو)	
انسرینگ ماشین	answering machine	پیام‌گیر *	
فاکس	fax(facsimile)	دورنویس *	
کاغذ استنسیل	stencil	کاغذ مومی	
هتل	hotel	مهمان سرا *	
هندبوک	handbook(en) manuel(fr)	دستین *	

یادآوری .

- واژه هایی که نشانهٔ ✽ دارند، واژه هایی هستند که فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی آنها را ساخته است و به آنها "واژه های برساخته" می گوییم.

- فرهنگستان دربارهٔ واژه هایی که نشانه ● دارند توضیحات کوتاهی داده است:

● دلیل این که واژه ی "بالابر" پیشنهاد نشده، این است که بالا بر امروزه به دستگاهی گفته می شود که بیشتر، شیء و بار را به آن بالا می برند. واژه‌ی "آسان بر" هم کوتاه و خوش آهنگ است و هم از نظر آوایی با آسانسور شباهت دارد.

● نویسندگان و مترجمان تا به حال معادل هایی مانند "شرح زندگی"، "حسب حال"، "حال‌نامه"، "شرح حال"، "زندگی نامه"، سرگذشت"، "زیست نامه"، را برای این واژه به‌کار برده‌اند. فرهنگستان از این میان سه واژه‌ی "سرگذشت" و "زندگی نامه" و "شرح حال" را پیشنهاد می‌کند.

●۱۵ او در شرح حال خود..In his autobiography ، سرگذشتِ من my autobiography
کتاب های زندگی نامه و زندگی نامه‌ی خود نوشت biography and autobiography books

●۱۹ واژه‌ی "تندپز" به قیاس " زودپز" و آرام پز" و"آرام پز" انتخاب شده است که سرعت عمل این اجاق را نسبت به سایر اجاق ها نشان می دهد.

●۲۲ تنها برای حعبه‌ی حاوی بالشتکِ جوهرآگین انتخاب شده است.

●۳۲ واژه ی "پست الکترونیکی" را هم معادل این واژه به‌کار برده اند که فرهنگستان واژه‌ی "پیام‌گر" راکه کوتاه تر است پیشنهاد می کند.

●۳۶ درگذشته بیشتر واژه ی " بی ینال" به‌کار می رفت و در سال‌های اخیر معادلِ "دوسالانه" به حای آن پذیرفته شده است.

●۳۷ از قدیم واژه‌ی "باغ" در شهرها به حای "پارک" به‌کار می رفته است مانند: باغِ ملی، باغ ارم، باغ فین، باغ نادری

●۳۸ "مانک" محفظه ی توری برای نگهداری بچه های کوچک است.

●۳۹ به محلی گفته می شود که رانندگان پس از متوقف ساختنِ خود روی حود و پیاده شدن از آن، سوارِ وسایلِ نقلیه ی عمومی می شوند.

●۴۲ واژه‌ی "طرح" هم برای انواعِ طرح های شهر سازی، ساختمانی ، صنعتی و هم برای تکلیف درسیِ دانش جویان پیشنهاد می شود .

●۴۴ دلیل این که "تماشاخانه" برای محل نمایش پیشنهاد نشده ، این است که این واژه اندکی رنگ قدمت و کهنگی دارد.

●۴۸ واژه‌ی "دور نویس" برای هر سه مفهوم دستگاه ، عمل و محصول عمل "فاکس" انتخاب شده است. قبلاً واژه ی "نمابر" معادل "فاکس " به‌کار برده شده بود که چون از واژه‌ی "دورنویس" هر سه مفهوم به آسانی درک می شود، این معادل بر "نمابر" ترجیح داده شد

* * * * *

غلام ناصر مروت
مدرس بخش فارسی دانشگاه پیشاور - پاکستان

هنر و اندیشهٔ مولوی از نگاهی دیگر

از آنجاکه آثار هرگوینده یا نویسنده زادهٔ طبع وقریحهٔ ودر حقیقت فرزند معنوی روان او است معتبر ترین نشانگر و سخنگوی خواست ها ، تمایلات، صفات و ویژگی های وی به شمار می‌آیند. چه هیچ کس نمی تواندکسی را باندازهٔ خود او بشناسد وآدمی با تنها کسی که در همهٔ عمر بدون لحظه ای جدایی ودرنگ، همدم وهم نفس است خود اوست، ورنه زندگی با پدر ومادر وهمسر و فرزند ودوست ومعشوق و محبوب روزی هست وروزی دیگر نه. گاه ممکن است زن وشوهری پس از سالهای سال زندگی زناشویی چنانکه باید یکدیگر را نشناخته باشند یا یکی از آنان با دقت واحتیاط پاره ای از خصوصیات نفسانی خود را از دیگری پنهان داشته باشد :

بیگانگی نگرکه من ویار چون دو چشم همسایه ایم وخانهٔ هم را ندیده‌ایم!

باید گفت آیینهٔ تمام نمای اندیشه ها ،تمایلات و ویژگی های پنهان شخصیت "مولانا جلال الدین رومی" آثاری است که مستقیم وبی واسطه ا زجان سخن آفرین وی تراوش کرده است . نیز می دانیم که بیشتر این آثار در حال جذبه ووجد وسرمستی وبی‌خودی و سماع و دست افشانی او پدید آمده اند این نکته خود براهمیت واعتبار آنها می افزاید .چه هر مولفی آگاهانه می کوشدکاستی ها و ناتوانی های خویش را پنهان دارد یا ممکن است از ویژگی ها و صفاتی سخن به میان آوردکه هرگز دروی نبوده است .اما مولانا هرگز خود به اختیار شاعری

نکرده و جز درحال جذبه و طرب از طبع نازک وی شعری نمی جوشیده ولبش به ترانه ای مترنم نمی شده است. در چنین حالتی که گوینده آزادورها از بندچه گفتن و چگونه گفتن "هر چه می خواهد دل تنگش می گوید"، پرده پوشی ومصلحت‌اندیشی و ریا کمتر ممکن است ازوی سرزند. پس از این جهت هم می‌توان به صداقت ویکرنگی و یک دلی مولانا درآنچه از طبع وی تراویده وبرای آیندگان مانده است اطمینان واعتماد داشت .

"جلال الدین محمد مولوی" بااینکه بیش از ۶۸ سال در این جهان نزیست تا چهل سالگی لب به گفتن شعر نگشوده بود و وجهۀ علمی ودینی اوبر شور وشوقش می چربید . در چهل سالگی بودکه پرتو آفتاب وجود "شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی " آتش در وجود مولوی زد و دریای شورو وشوق او را به تلاطم آورد و وی را به دست افشانی وپای کوبی واداشت . با آنکه خاندانش همه عالمان دین بودند ، درس معلم عشق -شمس تبریزی - چنانش ساخت که زبانه های آتش درونش را جز زبان سرایش زبانی دیگر تاب گفتن نداشت وچندان دراین کار پیش رفت که امروز وی را می توان یکی از پرکار ترین شاعران یا زده قرن شعر فارسی دانست . مجموعۀ آثار مولوی حتی از شاهنامه ، حماسۀ کوه پیکر استاد توس نیزدر می گذرد وکسانی که بیش از او درادب فارسی شعر سروده اند انگشت شمارند .

دیوان شمس

نخستین اثر مولانا جلال الدین مولوی دیوان شمس تبریزی ، مشهور به دیوان کبیر است . دست کم چهل وپنج هزار بیت دارد . افزون بر منتخبات گوناگونی - بیش ازده نسخه منتخب -که تاکنون از آن انتشار یافته سه بار نیز به صورت کامل طبع و منتشر شدهٔ است که نسخۀ چاپ "لکهنو"، نخستین طبع آن و

دارای فضل تقدم است اما از تقدم فضل برخوردار نیست. یعنی اولین نسخه از کلیات شمس است که طبع شده و انتشار یافته لیکن نسخه معتبری نیست. چون نمی شود گفت که از روی کدام نسخه یا نسخ خطی تصحیح شده ومنابع آن دارای چه مایه اهمیت واعتبار بوده‌اند. دیگر اینکه از شاعران متخلص به شمس مانند شمس طبسی" و"شمس مشرقی " و نیز "انوری" و " جمال الدین اصفهانی" و سلطان ولد " شعرهایی در آن راه یافته [1] واز صحت و اعتبارش کاسته است. با این حال بیش از چهل سال این نسخه تنها نسخهٔ کامل دیوان شمس تبریزی بود که اهل فصل بدان دسترسی داشتند واگر پژوهنده ای می خواست از درستی و اصالت غزلی از غزلیات آن اطمینان یابد ناگزیر بود به نسخه های خطی معتبر محفوظ در کتابخانه های شخصی وعمومی ایران یا دیگرکشورها رجوع کند. شادروان "استاد بدیع الزمان فروزانفر" برای تصحیح دیوان شمس به گرد آوری عکس نسخه های خطی بسیار معتبر که بیشتر آنهادرکتابخانه های ترکیه نگاه داری می شد پرداخت ودیوان کبیر را در ده مجلد به قطع بزرگ انتشار داد. همچنین قواعد وفراینی بدست دادکه بیاری آنهابتوان تا اندازه ای غزلهای اصیل و مسلم الصدور مولانا را از دیگر غزلها تمیز داد [2].

یکی از ویژگی های مولوی این است که هرگز "خود" یعنی وجود جسمانی خویش را درمیان نمی دیده است. در دیوان کبیر با این عظمت نام وی نیامده است .اگر کسی بدرستی نداند گمان خواهد بردکه شاعری به نام شمس تبریزی "این دیوان راسروده است. حتی خود دیوان نیز بنام دیوان شمس تبریزی شهرت یافته و در پایان غالب غزلها نام "شمس" و "شمس تبریزی" آمده است. نیز مولانا باداشتن این زبان سخنگو وطبع سرشار تخلص " خاموش "

۱ - رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا ....، ص ۱۵۰.
۲ - همان، ص ۱۵۰ - ۱۵۶.

رابرای خود برگزیده ودر بسیاری از غزلها "خموش" ، "خاموش" یا "خمش" دیده می شود.

ویژگی های غزل مولوی :

این امر مسلم است که دامن مولانا یکسر از مدح وستایش پاک بوده است .چهار چوب غزل نیز سوز و گداز است نه مدح و ثنا. پیش ا زمولانا هم برحی سرابندگان نامدار مانند "انوری" ، "کمال اسمعیل" و... غزل گفته بودند ولی چون شاعری خود را ابزار معاش و گذران زندگی کرده بودند غزلهایشان از سوز و جذبهٔ عشق نهی بود. آنگاه شاعرانی اهل دل مانند "سنابی" و "ابو الخیر" و "عطار" پیدا شدند که از تصوف سوز عشق گرفتند که ایشان هم به زبان رباعی و قصیده و مثنوی سوز دل و جذبهٔ عشق را ابرازکردند و غزل همچنان در قعر پسی افتاده بود.

در قرن هفتم هجری با زوال سلجوقیان ، طبایع بیشتر به غزل مایل شده بودند .کسانی که غزل رابدرجهٔ کمال رسانیدند "سعدی" و "حافظ" و "رومی" و "عرافی" اند . اگرچه پایهٔ رومی بدیگران نمی رسد ولی غزلش ویژگی هایی دارد که آن را از دیگران ممتاز می کند :

الف) ابیات غزل غالباً معانی جدا و بریده از هم دارند ولی ابیات هر غزل مولانا در معنا بسیار به هم پیوسته و مرتبطند مانند این غزل :

دیده خون گشت وخون نمی خسبد ‌‌‌‌ — دل من از جنون نمی خسبد
مرغ وماهی شده زمن خیره ‌‌‌‌ — کاین شب وروز چون نمی خسبد
پیش از این در عجب همی بودم ‌‌‌‌ — کاسمان نگون نمی خسبد
...آسمان خود کنون زمن خیره است ‌‌‌‌ — که چرا این زبون نمی خسبد[1]

---

۱ کلیات شمس یا دیوان کبیر ، جزو دوم، غزل ۹۶۶، ص ۲۴۲.

ب) در عسق ومحبت و بیان آنچه که برعاشق می گذرد چنان می سراید
دهن و اندیشهٔ خواننده،گفته‌ها جان می گیرند و معانی آنها مجسم می شود.
، زبان ترجمان دل باشد کمال سخنوری است:

خداوند یکی یار جفاکارش ده — دلبری عشوه ده سرکش خونخوارش ده
چند که شب مانه حسان می گذرد — غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده
روزی جهت سحرنه سمارش کن — ساطبیان دغل سیسه سروکارش ده[1]

ب) درغزلهای مولانا همچون مثنوی احتجاج و استدلال دیده می‌شود:

دانه بروزف در زمین که برست — حزانه دانهٔ انسانی این گمان باشد؟[2]

متنوی معنوی

اگر مولانا دیوان کبیر رابه عشق "شمس تبریزی" وبنام اوسروده دومین
سار گرانقدرش - مثنوی معنوی - را نیزکه یکی از شاهکار های فکر
سه بشری است بنام یکی از خلفای خویش " حسام الدین حسن چلبی"[3]
.. درحقیقت روح ناآرام وجان بی قرار مولانا همواره کسی را می جست که
ب طبع او را درکار آورد . او همواره خود را مانند چنگی می دیده که
سی درکنارش می گرفته و می نواخته و به سرانگشتان عشق ورزی تارهایش

---

[1] کلیات شمس یا دیوان کبیر، جزو ششم، غزل ۲۳۷۷، ص ۱۵۵
[2] همان، جزو دوم، غزل ۹۱۱، ص ۲۰۹
[3] حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا وی‌را در مقدمهٔ مثنوی ،مفتاح خزاین
وامین کنوز عرش و بایزید وقت و جنید زمان می‌خواند اصلاً از اهل ارمیه است و بدین
، مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی "ارموی الاصل" گفته است و خاندان او به قونیه مهاجرت
بودند و حسام الدین در آن شهر بسال ۶۲۲ تولد یافت.
چلبی که در اشعار مولانا و در کتب تذکره بر وی اطلاق شده عنوان دیگر
ه الدین و بمنزلهٔ لقبی است که از اصل معنی عمومی جلبی "سیدی" بطریق تقیید و
معنی عام بخاص منصرف و در اصطلاح متقدمان به حسام الدین اختصاص یافته است.
له در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمدمشهور بمولوی، ص ۱۰۲)

را به اهتزاز درمی آورده است تا صدای خوش ازآن برخیزد وجان شنونده را لذت و راحت بخشد.

در پدید آمدن مثنوی معنوی که از حدیقه سنایی و منطق الطیر "عطار" رنگ و بو گرفته "حسام الدین چلبی" دست ترغیب و تشویق دارد[۱]. استاد "بدیع‌الزمان فروزانفر" در این باره می نویسد:

"بهترین یادگار ایام صحبت مولانا با حسام الدین بیگمان نظم مثنویست که یکی از مهمترین آثار ادبی ایران و بی هیچ شبهتی بزرگترین و عالیترین آثار متصوفهٔ اسلام میباشد و سبب افاضه و علت افادهٔ این فیض عظیم از وجود مولانا همانا حسام الدین چلبی بوده است. با تفاق روایات چون چلبی دید که یاران

---

۱ - در آن ایام که "شیخ صلاح الدین" برگزیده و خلیفهٔ مولانا بود "حسام الدین" در خدمت وی بشرایط بندگی و ارادت قیام می کرد و سر تسلیم در پیش می داشت و چون صلاح الدین خرقه تهی کرد نظر به جانبازی و فداکاریی که از آغاز در بندگی مولانا کرده بود" مقبول آن حضرت شد و هر چه از عالم غیب حاصل میشد همه را بحضرت چلبی حسام الدین فرستاده او را مقدم اصحاب و سرلشکر جنود الله گردانید".

اخلاص و حسن ارادت نخستین بحدی در مولانا کارگر افتاده بود که حسام الدین را بر کسان و پیوستگان خود ترجیح میداد" هر چه از عالم غیب ملوک و امرا و مریدان متمول از اسباب و اموال دنیاوی فرستادندی همان ساعت به چلبی حسام الدین فرستادی و عنان تصرف و تصریف امور را بدست او باز داده بود مگر روزی امیر تاج الدین معتز مبلغ هفتاد هزار درم سلطانی فرستاده بود فرمود که همه را برگیرند و به چلبی حسام الدین برند، سلطان ولد فرموده باشد که در خانه هیچ نیست، و هر فتوحی که می آید خداوندگار به چلبی می فرستد، پس ما چه کنیم؟ فرمود که بهاء الدین والله بالله تالله که اگر صد هزار کامل زاهد را حالت مخمصه واقع شود و بیم هلاکت باشد و ما را یکتانان باشد آنرا هم بحضرت چلبی فرستیم" دوستی و عنایت مولانا با چلبی بدانجا رسیده بود که خاطرش بی وجود او شکفته نمی گشت و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمی شد و سخن نمی راند و معرفت نمی گفت . یاران این معنی را دریافته بودند و در اینگونه مجالس بیش از هرچیز وجود حسام الدین را لازم می شمردند. از مقدمهٔ مثنوی و سر آغازهای دفتر چهارم و پنجم و ششم این کتاب بخوبی می توان دانست که حسام الدین در چشم مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد مورد عنایت و علاقه بوده است.

(رساله درتحقیق احوال وزندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی، ص ۱۰۴ - ۱۰۵)

لانا ببشتر بقرائت آثار "شیخ عطار" و "سنایی" مشغولند وغزلیات مولانا اگرچه ار است ولی هنوز اثری که مشتمل بر حقایق تصوف ودقایق آداب سلوک ند از طبع مولانا سر نزده است. بدین جهت منتظر فرصت بود تا شبی مولانا را خلوت یافت و از بسیاری غزلیات سخن راند و درخواست نمود تا کتابی بطرز نامه سنایی (یعنی حدیقه) یا منطق الطیر بنظم آرد، مولانا فی الحال از سر ستار خود کاغذی که مشتمل بود بر ۱۸ بیت از اول مثنوی یعنی از "بشنو از نی ون حکایت میکند" تا" پس سخن کوتاه باید والسلام " بیرون آورد و بدست حسام الدین چلبی داد.

جذب وکشش "حسام الدین" که در قوت از جذب "شمس" کمتر نبود بار دیگر دریای طبع مولانا راکه نسبه آرامشی داشت بجنبش در آورد و شور و قراری دیگر دادو مولانا روز و شب قرار و آرام نمیگرفت و بنظم مثنوی مشغول بود و شبها حسام الدین در محضر وی می نشست و او به بدیههٔ خاطر مثنوی می‌سرود و حسام الدین می نوشت و مجموع نوشته ها را به آواز خوب و بلند بر مولانا می خواند و چنانکه ابیات مثنوی حاکی است بعضی شبها نظم مثنوی تا سپیده دم از هم نمی گسست و گفتن و نوشتن تا بصحبگاه می کشید.

چون مجلد اول بانجام رسید حرم | زن | حسام الدین درگذشت و او کنده دل و مشغول خاطر گردید و طبع مولانا هم که طالب و مشتری نمی دید از لان روی درکشید و دو سال تمام نظم مثنوی بتعویق افتاد تا بار دیگر تفرق طر چلبی بجمعیت بدل شد و خواهان آغاز نظم و انجام مثنوی گردید.

و جون جزء دوم مثنوی در سال ۶۶۲ شروع شده و دو سال تمام هم ما بین ام جزو اول و آغاز دفتر دوم فاصله بوده است، پس باید دفتر اول میانهٔ سال ۶۵ - ۶۶۰ آغاز شده باشد.

از تاریخ ۶۲۲ تا موقعی که جلد ششم بانجام رسید و ظاهراً تا اواخر عمر

مولانا بنظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند و در مجالس خوانده می‌شد ... صحبت مولانا با چلبی ۱۵ سال امتداد یافت و یاران از اثر صحبت آن شیخ کامل و این طالب مشتهی ، موائد فوائد می بردند و بارادت تمام بخدمت آنان مسابقت می ورزیدند و این ۱۵ سال مولانا از هجوم و آشوب ناقصان تا حدی آسوده خاطر بود و همین آسایش به راحت ابد و اتصال مولانا بعالم قدس منتهی گردید".[1]

مطالب مثنوی :

شرح و احصای مطالب مثنوی دراین صفحات معدود و مجال اندک ممکن نیست زیرابگفتهٔ مولانا :

گر بریزی بحر را در کوزه ای — چند گنجد قسمت یک روزه ای[2]

اما از باب مالایدرک کله . لا یترک کله، به چند موضوع ، اشاره ای گذرا می‌شود.

الف) پیوستگی با قرآن

مثنوی چنان با قرآن پیوند خورده که دربارهٔ آن رساتر از این بیت چیزی نمی‌توان گفت:

مثنوی معنوی مولوی — هست قرآن در زبان پهلوی

اگر بخواهیم در اثبات همین بیت بکوشیم " مثنوی هفتاد من کاغذ شود." پس به ناچار در دو بخش مصداقی چند براین گفته آورده می شود.

۱ رساله درتحقیق احوال و زندگانی مولانا...،ص ۱۰۷ـ ۱۰۹

۲ مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۲

۱) سبوه های قرآنی در منوی :

۱-۱) خدا در قرآن حکیم برای فهم بندگان حقایق را در قالب حکایات وتمثلاب بیان کرده است. گاهی سخن از علاقه میان حدا وبنده رفته و گاهی از پیوند روح وبدن . جایی ذاب خداوندی موضوع بحث است و جای دیگر از صفاب باری تعالی یاد سده اسب. زمانی حقیقت نبوت ورسالت را بیان کرده و زمان دیگر تفصیل وحی و فرشتگان را. مقصود اینکه عقاید وعبادات، معاملات وسیاساب ، احلاقیاب و معاشیاب ، حیات وممات ، جزاو سزا و از مضامینی همانند اینها به تفصیل و اجمال در قرآن کریم یافت می شود. این موضوعات را می توان با بیانی شاعرانه در مثنوی یافت.

۱-۲) یکی از ویژگی های قرآن این اسب که براهین منطقی و عقلی روشن بر اساب این دسته از مفاهیم اقامه می کند. حتی تردیدکنندگان در اصالت قرآن به مبارزه حوانده می سوند تا اگر کسی در این باره شبه دارد پیش بیاید و آن را با اختراعاب ذهن خود مقایسه کند. مولوی هم به بیان تعریض معترضان مثنوی می پردازد:

جمله سر تا سر فسانه است وفسون کودکانه قصه بیرون ودرون
نیسه اسـاطیر اسب وافسانه نژند نیسب تعمقی وتحقیق بلند [۱]

آنگاه با حسم بر پاسخ قرآن به منکران خود، او هم به معترضان مثنوی پاسخ می گوید:

حرف قرآن را مدان که ظاهری اسب زیر ظاهر باطنی بس قاهری است [۲]

۱- مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ص ۲۰۵
۲- همان

۳-۱) دیگر اینکه مصادیق امثال قرآن حکیم در نظام آفرینش تغییر ناپذیر وپایدارند مانند مهروماه و زمین و جانورانی چون شترومگس وزنبور و پرندگان.

مولوی هم در تایید افکار خود براهین و امثالی را بکار برده است که فطری، پایدار وتغییر ناپذیرند.

٤-١) قرآن برای همهٔ انسانها در هرکجا و هر زمان، از هر نژاد و رنگ و با هر مایه از درک و فهم و عقل، سر چشمهٔ هدایت است. برای خانه بدوشان بیابانهای حجاز از شتر وآسمان و ماه و ستاره و شب و روز وکوه وبیابان مثال می آورد ودر برابر فلاسفهٔ مایهٔ ناز عرب ،استدلال بسیار دقیق را اختیار می کند. برای یلان نیرومند و نازندگان به طاقت وقوت بدن، سرگذشت اقوام عادو ثمود وبرای مغروران ومستکبران و شیفتگان سلطنت واقتدار وثروت، سرگذشت فرعون وهامان وقارون را پیش می کشد. مولانا هم در مثنوی خود بر این شیوهٔ قرآنی، استوارگام زده است.

۵-۱) مهم ترین ویژگی قرآن کریم آن است که آورنده وحامل قرآن محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ،قرآن مجسم بوده است . آن وجود گرامی خود به احکام و اخلاقی که دیگران را به آنها دعوت می کرد تا پایان زندگی سخت پایبند بوده وخویشان و دیگران را بدان شاهد وگواه ساخته است. مولانا هم مثنوی مجسم بود ومسلم وغیر مسلم بدان شاهدند. روز وفاتش عیسویان و جهودان بر جنازه اش نوحه خوانی می کنند. پادشاه وقت از آنان می پرسد که شما به مولانا برای چه علاقه دارید؟ می گویند این مرد خدا برای شما محمد صلی الله علیه وآله و سلم وبرای ماعیسی وموسی علیهما السلام بود:

کرده او را مسیحیان معبود — دیده او را جهود خوب چوهود
عیسوی گفته اوست عیسی ما — موسوی گفته اوست موسی ما [1]

۱ - ولد نامه، ص ۱۲۱.

۲) مفاهیم قرآنی در مثنوی :

بیشتر مضامین قرآن لفظاً یا معناً در مثنوی آمده اند مانند:

۱-۲) وفای عهد - در قرآن حکیم آمده است :" واوفوا بعهدی اوف بعهدکم" [۱] بفرمودهٔ پیامبر هم ایفای عهد از شرایط دین است. مولانا می‌گوید:

عهده را باید وفا کردن تمام ورنخواهی‌کرد، باشی سرد و خام [۲]

۲-۲) مکافات عمل - خدا می فرماید:"فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ○ و من یعمل مثقال ذرة شراً یره" ○ [۳] که مولوی آن را چنین آورده است:

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا [۴]

۳-۲) حقانیت و راستی گفتار پیامبر - خداوند گواهی می دهد که همهٔ کلمه‌های پیامبر بر پایهٔ وحی است و خواهش نفس را در آن راهی نیست : "ما ضلّ صاحبکم و ما غوی ○ و ماینطق عن الهوی ○ ان هو الاّ وحیٌ یوحی ○ ... افتمارونه علی ما یری ○ [۵] درخشش این آیات در مثنوی چنین است:

آنکه از حق یابد او وحی وخطاب هر چه فرماید بود عین ثواب [۶]

۱- قرآن، بقره / ۴۰ و به عهد من وفا کنید تا به عهد تان وفا کنم.

۲- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۶.

۳- قرآن، زلزال / ۷ و ۸ پس هر کس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد آن را می بیند ○ و هر کس به وزن ذره ای بدی کرده باشد آن را می بیند. ○

۴- مثنوی معنوی، دفتر اول ، ص ۷.

۵- قرآن ،نجم / ۲ و ۳ و ۴ و ۱۲ که یار شما [= پیامبر] نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است و سخن از روی هوی نمی گوید. ○ نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود ○ ... آیا در آنچه می بیند با او جدال می کنید ؟ ○

۶- مثنوی معنوی، دفتر اول ، ص ۷.

٤-۲) نکوهش سوء ظن - دستور خداوند است که: "یا ایّها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظنّ انّ بعض الظنّ اثم (۱)" مولانا می گوید:

بگذر از ظنّ خطا ای بدگمان "ان بعض الظن اثم" را بخوان (۲)

۵-۲) نکوهش مدح شقی - ستایش و مدح خطاکاران موجب غضب خداست و از آن عرش خداوندی بلرزه می آید. مولانا می گوید:

می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گردد زمدحش متقی (۳)

۶-۲) راز داری - کسیکه راز خویش را پوشیده دارد به مرادش می رسد. مولانا:

گفت پیغمبر هر آنکو سرّ نهفت زود گردد با مراد خویش جفت (۴)

ب) عرفان و کلام:

مولوی ضمن اینکه به مباحث غامض حوزهٔ عرفان و معرفت می‌پردازد، از طرح مباحثی نیز که درحوزهٔ کلام، سالهای سال محل نزاع میان متکلمان و فلاسفه بوده‌اند کوتاهی نکرده و این مسائل را نیز به مذاق اهل معرفت بررسی می کند. موضوعاتی مانند روح انسان، عشق، وحدت وجود، جهد و توکل و جبر و قدر از این دسته اند.

روح انسان:

مولانا می گوید که روح انسان پیش از در آمدن به این پیکر جزو روح

---

۱ قرآن، حجرات / ۱۲ ای کسانی که ایمان آورده اند، از گمان فراوان بپرهیزید. زیرا پاره ای از گمان ها در حد گناه است.

۲ مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷

۳ همان.

۴ همان، ص ۶.

ـ بود. حر وصال ومعرفت شغلی نداشت. از هنگامی که در عالم جماد آمده ـد سکر انسانی شده و صفات روحانی را از دست داده است، چون از آب عالم احسام حوشش نمی آید، بار برای رفتن به موطن اصلی خویش ـه ارواح) بی تابانه ناله وفریاد می کند:

ـه ازنی حـون حکـایت مـی کـند ور حـدایـی هـا سکـایت مـی‌کند .

ـح است که مولانا از روح با تعبیر "نی" یاد کرده که ناله اش چون بگوش مرد ـ می رسد انها را هم بگریه می آورد:

ر سستان تا مرا سرنده اند از سفیرم مردوزن نالیده اند[2]

اه جایگاه ازلی وابدی روح را در این ابیات می نمایاند:

ـسط بودیم ویک گوهر همه بی سروبی پا بدیم آن سر همه

گـهربودیم همچون آفتاب بی گره بودیم وصافی همچو آب[3]

ـ ما پس از آنکه در این عالم اجسام درآییم جوهری بسیط وگوهری واحد ـم. نه کثرت بود ونه ترکیب. در عالم حویش ازاعضا و جوارح بی نیاز واز ـه انسانی پاک بودیم. همچو آفتاب بودیم که گرچه شعاعش بی شمار ولی در ـت نور واحد است. همچو آب زلال بودیم که گرچه قطره هایش بسیار ولی حقیقت آب واحد است.

برای حفاظت روح که خانهٔ خدا است مولانا می گوید که باید آن را از ـش دسوی وزنگار مادی مصون داشت. چون اگر به زنگ و آلایش آلوده ـد، در آن برحقیقت ومعرفت بسته می شود. عشق حقیقی می خواهد نغمهٔ

مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۲. نخستین بیت مثنوی است.
همان، دومین بیت مثنوی است
همان، بیت ۱۶

وحدة الوجود بسراید ولی چون روح زنگار گرفته ، آینۀ عکس نما نیست چه سود ؟ :

عشق خواهد کاین سخن بیرون بود   آینه غمّاز نبود چون بود [1]

بر عکس،آیینه ای که صاف و شفاف باشد از نور خورشید معرفت درخشان است:

آینه کز زنگ آلایش جداست   پرشعاع نور خورشید خداست [2]

این است که مرشد کامل نخست به تزکیۀ نفس مرید قیام می کند آنگاه او را به راه حقیقت راهنما می شود تا مرید به آن راه رفته نور معرفت را دریابد:

رو تو زنگار از رخ او پاک کن   بعدازآن ، آن نور را ادراک کن [3]

عشق :

صوفیه ذات خداوندی راکه روح مطلق می شمرند آن را حسن مطلق هم می‌دانند . حسن مطلق سر چشمه ای است که اجزای حسن از آن دمیده و در همۀ هستی از جاندار و بی جان گسترده شده امابرای دیدن آن چشم بصیرت می باید:

آتش عشق است کاندر نی فتاد   جوشش عشق است کاندر می فتاد [4]

روح انسانی برای وصل به سرچشمۀ خود بی تاب و مضطرب است . این بی تابی واضطراب را در اصطلاح صوفیانه "عشق" می گویند .دراین عشق، انسان عاشق ، وذات خداوند معشوق است . صوفیان کامل این عشق را در پردۀ مجاز بیان کرده و برای یافته ها و واردات ناشی از تجلیات آن عباراتی مانند

۱ - مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۳

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - همان، ص ۲.

حال ، رح ، شمع ، پروانه، باده و میناوضع می کردند[1].

وحه اصلی این بیان مبهم این بودکه شاعر صوفی بحیثیت فانی خود ، به حسن مطلق - خدا - عشق می ورزید، پس در گفتار هم می بایست که در خور فهم انسان باشد ابراز عشق کند:

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران / گفته آید در حدیث دیگران[2]

سکه اسرار عشق را فهمیدن و تحمل کردن کار دل وجگراست :

ز سهان است اندر زیر وبم / فاش اگر گویم جهان برهم زنم[3]

که "ابو سعد" ، "حکیم سنایی" ، "حافظ شیرازی" و دیگران این شیوه را ... کردند ولی "رومی" در اظهار عشق هیچگونه ابهام وایهامی بکار نبرده و ... طریقت وحقیقت راآسکارا گفته است. مولانا هم عشقش حقیقی است و ... قربانش واین شیوهٔ نیبن عشق ناآن روزدرمیان اهل طریقت نبوده است :

عشق هایی کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت ننگی بود[4]

عشق بر مرده نباشد پایدار / عشق را برحیّ جان افزای دار[5]

---

[1] "شمس مغربی" گوید

... بینی در این دیوان اشعار / خرابات و خراباتی و خمار
... و زنار و تسبیح و چلیپا / مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا
... شراب و شاهد و شمع و شبستان / خروش بربط و آواز مستان
... ی و میخانه و رند خرابات / حریف وساقی ومرد مناجات
نوای ارغنون و نالهٔ نی / صبوح و مجلس و جام پیاپی
... ط و خال و قدو بالا و ابرو / عذارو عارض و رخسار و گیسو
... سو ربهار از آن گفتار در تاب / برو مقصود از آن گفتار دریاب
پیچ اندر سرو پای عبارت / اگر بینی ز ارباب اشارت
... را شعر کن تا مغز بینی / گذر از پوست کن تا مغز بینی

[2] مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۵

[3] همان، ص ۲

[4] همان ، ص ۶

[5] همان، دفتر پنجم ، ص ۳۳۴

عشاق برای وصال یار چشم براه می باشند و دلشان در فراق یار می تپد ، غم فراق وهجر جانشان را می کاهد و آنان تا می توانند در پی فرار از هَم و غَم بر می آیند. جایی که "انوری" گوید :

عاشقی چیست ؟مبتلا بودن　　　　باغم و محنت آشنابودن

و دیگری می سراید:

عاشقی چیست ؟بگو بندهٔ جانان بودن　　　　دل بدست دگری دادن وحیران بودن

مولانا عشق را علاج همه غموم وهموم وجملهٔ امراض وعلل می شمرد :

شادباش ای عشق خوش سودای ما　　　　ای طبیب جمله علتهای ما[1]

و می گوید که در اصل ، عشق نام طلب دایم وتپش ناتمام است. عشقی که با وصال یار آتش آن سرد شود در حقیقت عشق نیست بلکه هوس است . نمونهٔ چنین عشقی را در حکایت "زرگر وکنیز" می آورد :

تا کنیزک در وصالش خوش شود　　　　زآب وصلش دفع این آتش شود[2]

"امیر خسرو" هم می سراید :

مگس قند وپروانه آتش گزید　　　　هوس دیگر وعاشقی دیگراست

مولانا می‌گوید که عشق ورزی با معشوقی می شاید که قابل محبت ، باقی وپایدار باشد ورنه محبت با محبوب فانی هم فانی است :

زانکه عشق مردگان پاینده نیست　　　　چونکه مرده سوی ما آینده نیست

عشق آن زنده گزین کو باقی هست　　　　وزشراب جانفزایت ساقی است[3]

دراین جهان گذران مصائب وآفات گوناگون ، اوقات انسان را تلخ و غم عشق هم افزون برآن مصائب ، دل وجگر او را مجروح می کند. ولی این غم، به

۱ - مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۲.
۲ - همان ، ص ۶.
۳ - همان ، ص ۷.

، همه مشکلات و غمهای دیگر را آسان بلکه نیست ونابود می کند. درد را

می شود و خارهای راه را مرغزار و گلشن می کند:

...حبت تلخها شیرین شود	از محبت مس ها زرین شود
...حبت دُرد هاصافی شود	وز محبت دردها شافی شود
...حبت خارها گُل می شود	وزمحبت سرکه ها مُل می شود[1]

وحدت وجود:

علمای ظاهر برآنند که توحید عبارت است ازیکتایی و بی انبازی خدا در ذات، ولی در تصوف این معناتا اندازه ای تبدیل می شود. متصوفه می‌گویند که ...خدا چیزی دیگر درعالم موجود نیست. این عقیده را "همه اوست" هم گویند که از آن به "وحده الوجود" تعبیر می شود. محل نزاع این است که نزد اهل ظاهر، ذات خداوندی از سلسلهٔ کاینات جداست امانزد متصوفه جدانیست. هر ...ند که خود نیز در این باره با هم انباز نیستند. گروهی از آنان می‌گویند که خدا وجود مطلق است. این وجود چون در تشخصات وتعینات جلوه گر می شود ...سام ممکنات پدید می آیند مثلاً حباب وموج در ظاهر باهم مخالف واز هم جدا ...ستند ولی در حقیقت وجود آنها جز آب هیچ نیست. "غالب دهلوی" می‌گوید:

...م از کثرت و وحدت سخنی گوی به رمز گفت موج وکف و گرداب همانا دریاست[2]

...وه دیگر میگویند که سایهٔ آدم گرچه در ظاهر چیزی جداگانه است ولی در ...یقت وجود حقیقی ندارد. اصل سایه، ذات آدمی است. همین گونه ممکنات ...ه ظلال و پرتو ذات حضرت باری اند نه خود آن. این عقیده را "وحدة الشهود"

1- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۰۲
2- کلیات غالب ـ فارسی، ص ۲۷۶.

یا "همه از اوست "نامند.بنابر" وحدة الوجود" همهٔ چیزها را خدا می توان گفت
چنانکه حباب وموج را آب ولی در "وحدة الشهود" این اطلاق جایز نیست
چنانکه سایهٔ آدم را آدم نمی توان گفت . "منصور حلاج " و"مولانا جلال الدین
رومی" اهل "وحدة الوجود" هستند .رومی گوید :

گر هزارانند یک تن بیش نیست — چون خیالات عدد اندیش نیست

بحر وحدانی است ، جفت وزوج نیست — گوهر وماهیش ، غیر موج نیست

البته فهم و درک نسبت میان ذات باری تعالی ومخلوق مشکل است . مولانا
می‌گوید که ذات باری تعالی را با ممکنات نسبت خاصی است که در عقل وقیاس
نمی آید .

اتصالی بی تکیف ، بی قیاس — هست "رب الناس" را با جان ناس

جهد و توکل:

مولانا با این که از سرآمدان اهل توکل است روی همرفته جدوجهد را
برای زندگی لازم می شمرد .توکل نزد او هرگز این نیست که آدمی دست از تلاش
و کوشش بردارد. توکل یعنی اینکه صوفی جهد کند و دربارهٔ نتیجهٔ عمل ، نظرش
برخدا باشد:

گفت پیغمبر به آواز بلند — باتوکل زانوی اشتر ببند

رمز "الکاسب حبیب الله" شنو — از توکل درسبب کاهل مشو

گر توکل می‌کنی در کارکن — کسب کن ، پس تکیه برجبار کن

---

۱ - مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ص ۱۳۸
۲ - همان، دفتر ششم، ص ۳۸۲
۳ - همان ، دفتر چهارم، ص ۲۲۸.
۴ - همان ، دفتر اول ، ص ۲۱.
۵ - همان ، ص ۲۲.

جبر و قدر:

جبر و قدر (در اصطلاح کلام) مسأله مهم مذهبی و از دیرباز مورد بحث گروههای مذهبی ، فلسفی و کلامی بوده است. خواجه نصیر الدین طوسی چنین می نویسد

پارسی جبر، به ستم در کاری داشتن باشد و پارسی قدر، به اندازهٔ تقدیر باشد قومی مردم را در هیچ کاری اختیاری نیست و از ایشان بعضی که غالی تر باشند گویند که مردم بود هیچ اثر و فعلی و کسبی نیست. و آنچه به او نسبت کنند که او کرد فعل خدای تعالی و تقدیر او و بعضی دیگر می گویند که مردم را اختیاری نیست، و آنچه را نسبت به او کنند که او کرد فعل خدای تعالی است و تقدیر او و کسب بنده است. چه خدای تعالی با آن فعل هم صفتی در بنده آفریند که آنرا قدرت خوانند. و بحقیقت میان این سخن و اول جبر در عبارت تفاوت نیست از جهت آنکه هر دو قوم گویند لامؤثر فی الوجود الا الله، این قوم را جبریان خوانند و مقابل این دسته را **قدریان یا عدلیان** خوانند ولی می توان ایشان را قدری خواند بسبب آنکه گویند کارها بتقدیر خدایست. باید دانست که بجهت این « القدریه مجوس هذه الامه » هر قومی قدری بودن را بدستهٔ مخالف خود نسبت می دهد. مجموعهٔ رسائل خواجه نصیر ص ۹ – ۱۰).. هر دسته برای اثبات مدعای خویش به آیات و اخباری استناد جسته و ادلهٔ عقلی اقامه می نماید خواجه نصیر در رسالهٔ جبر و اختیار خود می آرد حجت بزرگترین طایفهٔ اولی (جبریه) آنست که باتفاق هر دو قوم ، خدای تعالی پیش از وجود بندگان دانست هر کسی چه کند اگر ممکن باشد که خلاف آن کنند، ممکن باشد علم خدای تعالی نه علم باشد. و چون ممکن نباشد که خلاف آن کنند، ایشانرا هیچ اختیاری نباشد و نیز گویند که قدرت و ارادت مردم نشاید که فعل او بود. چه اگر فعل او بود بحسب قدرت و ارادت بود. پس او را در ایجاد قدرت و ارادت خود احتیاج بقدرتی و ارادتی بود و دور یا تسلسل لازم آید. و هر دو محالست . و چون قدرت و ارادت مردم نه بفعل او بود، پس هر گاه قدرت و ارادت در او آفریند واجب بودکه فعلی از او صادر شود و هر گاه که نیافریند محال بود که صادر شود، پس او را هیچ اختیار نبود. و نیز گویند اگر خدای تعالی تقدیر کرده باشد که خیری بمردم رسد و او هیچ سعی نکند در تحصیل آن ، لا محاله باو رسد. و اگر تقدیر کرده باشد که آن خیر باو نرسد، و او بسیار جهد کند در تحصیل او، محال بود که باو رسد. پس جهد وسعی مرد را هیچ تأثیری نبود، و جمله بخواست و ارادت حق تعالی بود. و حجت بزرگترین طایفهٔ دوم آنست که اگر بنده را اختیاری در فعل نباشد تکلیف برو عبث باشد و دعوت اولیا و انبیا و نیکی و مکر بی فایده. و جهد و سعی چرا باید کرد و مدح و ذم متوجه نشود. و اگر نبود راجع بمردم نباشد و دین و کفر نخت نیک و بد بود . و ثواب و عقاب نه بر حق باشد و بعضی دعوی ضرورت کنند در علم بآنکه مردم را فعلی است و در آن مختار است.(از مجموع رسائل خواجه نصیر ص ۹ – ۱۰) خواجه پس از بیان ادلهٔ پیروان جبر و اختیار گوید ما آنچه مقتضای عقل مطلق است در این بحث بترتیب ایراد کنیم. و التفات نکنیم بنصرت مذهبی یا کسر مقالتی، تا آنچه حق باشد واضح باشد ان شاء الله " (لغت نامه - دهخدا، ۱۴، ص ۱۷۴ - ۱۸۵) ر. ک . کتابهای علم کلام و تاریخ علم کلام .

هنگامی که مولوی درگلشن سخن نغمه های شیرین می سرود عقیده به جبر در بیشتر سرزمینهای اسلامی رایج بود. او باوری خلاف باور مرسوم اختیار کرد که این موضوع به کمال اجتهاد وقوت قدسیه او دلالت می کند . مولانا "جبریه" و "قدریه" هر دو رابر باطل می شمرد. او استناد جستن "جبریه" به ظاهر حدیث " ماشاءالله کان و مالم یشاء لم یکن " را نادرست می خواند و می گوید که این حدیث در ترغیب به جهد ومفهومش آن است که انسان مکلف به جهد است و بر این جهد مطابق مرضی خدا نتیجه مترتّب می شود :

بهر تحریض است براخلاص وجدّ کاندر آن خدمت فزون شو مستعد[1]

همچنین تسلیم " قدریه " به ظاهر معنای " جف القلم بما هو کائن " راگونه‌ای جبر می داند وگوید که مفهومش این است که نتیجهٔ هرکارنوشته شده و نیک وبد یکسان نیستند . نتیجهٔ نیکی ، نیک وانجام بدی بداست .اگر سقف عمارتی بر سرکسی افتد ، سقف مؤاخذه نمی شود، زیراکه مختار نیست . ولی اگر کسی بر دیگری سنگ می زند ، مضروب ازو برهم شود زیرا می داند که سنگ مجرم نیست بلکه سنگ زننده ، مجرم و سنگ مجبور است :

هیچ خشمی آیدت بر چوب سقف هیچ اندر کین اوباشی تو وقف[2]
گر شتربان اشتری را می زند آن شتر قصد زننده می کند
خشم اشتر نیست با آن چوب او پس ز مختاری شتر بردست بو
همچنین گر برسگی سنگی زنی برتو آرد حمله گردی منثنی[3]

با این وصف مولانا به "قدریه" بیش از "جبریه" مایل است ولی درکل راه اعتدال می پیماید :

زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ماشد دلیل اختیار[4]

---

۱ - مثنوی معنوی ، دفتر پنجم، ص ۳۳۱.
۲ -همان ، ص ۳۳۰
۳ - همان، ص ۳۳۱
۴ - همان، دفتر اول ، ص ۱۵.

محاسن فنی مثنوی

اولین وبزرگترین خصوصیت مثنوی کاربرد استدلال با تمثیل است. زیرا بدون آن فهم مضامین دقیق وعمیق آسان نیست. مولوی تعلق خدا با عالم امکنات وعلاقه روح با جسم را با تمثیل چنین تصویر می کند:

عقل چون شمعی درون مغز سر | شادی اندرگرده وغم در جگر
ذوق در نفس وشجاعت در جنان[1] | فصحه در اسف ومنطق درلسان

درباره برداشته شدن قیود شرعی در عالم استغراق می گوید:

این خطا از صد ثواب اولی تراست | خون شهیدان را زاب اولی تراست
چه غم ار غواص را پاچیله نیست[2] | درون کعبه رسم قبله نیست

یکی دیگر از محاسن فنی مثنوی بهره گیری بسیار از حکایت و داستان است. مولوی با این فن، آمیزه ای بسیار استوار و شکوهمند از گفتنی های یک انسان کامل پدید آورده است. حکایت گری و داستان سرایی ، هم واژه ها و جمله ها را در برداشتن بار سنگین معانی ژرف یاری کرده و هم آنچه راکه شاید به خودی خود سخت و در زمرهٔ اوامر و نواهی باشد به گونه ای دلنشین ساخته که خواننده و شنوندهٔ مثنوی را به خواندن و شنیدن مشتاق تر و تشنه تر می کند و به مرور نفس ملکات اخلاقی را در پندار و کردار و رفتار وی می نگارد.

او از داستان به ویژه برای آموزش های اخلاقی سود می جوید . در حکایت "نخجیران"[3] جابجا از دادن پندهای زندگی ساز دریغ نمی ورزد.

چون شیر برای شکار نخجیران درکمین می‌نشست و چرا را بر آنان تلخ

1- مثنوی معنوی ، دفتر دوم، ص ۹۷.
2- همان ، ص ۱۰۶
3- همان دفتر اول ص ۲۱ ۳۰

می‌کرد، آنها با وی کشمکش داشتند. پس از گفتگوهای بسیار:

عهدها کردند با شیر ژیان ‌‌‌ کاندر این بیعت نیفتد در زیان

قسم هر روزش بیاید بی ضرر ‌‌‌ حاجتش نبود تقاضای دگر

عهد چون بستند و رفتند آن زمان ‌‌‌ سوی مرعی ایمن از شیر ژیان

... عاقبت شد اتفاق جمله شان ‌‌‌ تا بیاید قرعهٔ اندر میان

قرعه بر هرکوفتد او طعمه است ‌‌‌ بی سخن، شیر ژیان را لقمه است

... قرعه بر هرک اوفتادی روز روز ‌‌‌ سوی آن شیر او دویدی همچو یوز

چون بخرگوش آمد این ساغر بدور ‌‌‌ بانگ زد خرگوش کاخر چند جور[1]

قوم گفتندش که چندین گاه ما ‌‌‌ جان فدا کردیم در عهد و وفا

تو مجو بدنامی ما ای عنود ‌‌‌ تا نرنجد شیر رو رو زود زود

اما خرگوش تن به پیمانی که سر سپردگی در برابر ستم را برای نخجیرگان به ارمغان آورده است نمی دهد و تدبیری می اندیشد تا خود و همگان را از دست شیر رهایی بخشد:

در شدن خرگوش بس تأخیر کرد ‌‌‌ مکر را با خویشتن تقریر کرد[2]

آنگاه عذر خواه پیش شیر خشمگین می دود و علت دیر آمدن را بر خوردن به شیری دیگر در راه می گوید. شیری که خرگوش را ترسانده، همراهش را ربوده و گفته:

هم تو را وهم تهمت رابردرم ‌‌‌ گر تو با یارت بگردید از برم[3]

خرگوش با این حیله شیر را برای از میان برداشتن رقیب، با خودبرسر چاهی

---

۱ مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۱

۲ همان، ص ۲۵

۳ همان، ص ۲۶

...رد و در نحا هم با یک باریگری فریبا خود را در دامان شیر قرار می دهد و ...که به درون جاه می نگرد با دیدن تصویر خود و خرگوش در آب،بافته های ...باور می کند و برای رها کردن طعمهٔ خود از دست رقیب ! در چاه می جهد:

...خود را او عدوی خویش دید | لا جرم بر خویش شمشیری کشید
...سا ظلمی که بینی در کسان | خوی تو باشد در ایشان ای فلان[1]

کمال بلاغت مثنوی این است که رازهای عمیق و اسرار دقیق را به اجمال ...می کند . هنگامی که طبیب الهی ، راه علاج کنیزک پادشاه را می یابد ، مولانا ...بیس سرّ به همین بیت بسنده می کند:

...ست سدبیر آن بود کان مردرا | حاضر آریم از پی این درد را[2]

از این بیت نمی توان دریافت که آیا آن زرگر بذات خود این بیماری را درمان خواهد کرد یادر معالجه ، وی مددکار طبیب خواهد شد، یا شربت وصلش دل سوزان کنیزک را آرامش خواهد بخشید و آتش عشق وی را فرو خواهد نشاند،یا آن بیچاره به نفس خویش،کوفته شده و دوای مرض وی خواهد شد؟چنانکه شد.

مولانا تعلیم وهدایت را به سخن پردازی ترجیح میدهد روی سخنش به عالم وعارف و مبتدی وامّی است . زبان و شیوه ای بکار برده است که فهم همه ...ران رسیدن به آن باشد.

با این همه اسلوب مثنوی را اگر سهل ممتنع گوییم بجاست زیرا با آن که ...ش و اندازش بس ساده و آسان است ولی تا امروز کسی مانند آن را زیب ...اس نکرده است .

* * * * *

[1] مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۲۹
[2] همان ، ص ۶

کتابنامه

۱ - قرآن مجید؛ ترجمه عبد المحمد آیتی؛ چ ۱، تهران : سروش ، ۱۳۷۱.

۲ - بهاء الدین محمد ولد (سلطان ولد)؛ ولد نامه؛ با تصحیح و مقدمه جلال همایی. چ ۲، تهران : کتابفروشی و چاپخانه اقبال ، بی گا.

۳ - دهخدا، علی اکبر ؛ لغت نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین ؛ چ افست ، تهران مؤسسهٔ لغت نامه، ۱۳۳۸.

۴ - غالب ، میرزا اسد الله خان ؛ کلیات غالب ـ فارسی ؛ مرتبه سید مرتضی حسین فاضل لکهنوی؛ چ ۱، لاهور : مجلس ترقی ادب ، ۱۹۶۷.

۵ - فروزانفر ، بدیع الزمان ؛ رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی ؛ چ ۲ ، تهران : کتابفروشی زوار ، ۱۳۳۳.

۶ - مولوی ، جلال الدین محمد (مولانا)؛ کلیات شمس یا دیوان کبیر ؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ؛ چ ۱ ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۳۶.

۷ - ـــــــــــ ؛ مثنوی معنوی ؛ به تصحیح و مقابله و همت محمد رمضانی ؛ چ ۱ ، تهران : کلاله خاور ، ۱۳۱۵ - ۱۳۱۹.

* * * * *

فیلسوف اقبال لاهوری

شناساندن افکار و آثارعلامه اقبال لاهوری فیلسوف بزرگ شرق، کاری است بس عظیم و دشوار که از توان این مقاله بیرون است. لذا به فراخور وسعت اندیشهٔ خود به این موضوع می پردازم بویژه آنکه سخن محدود و گفتنی نامحدود است.

از آنجا که اقبال شیفته زبان و ادب و عرفان ایران بوده است زبان فارسی را از طریق مطالعه و تفحص در کتب و دواوین شاعران پارسی گوی سلف آموخته است. با اینکه زبان مادری اقبال پنجابی و زبان ملیش اردو است، کلیات اردوی وی شش هزار بیت و کلیات فارسی اش نه هزار بیت دارد. شعر اردوی اقبال نیز از لحاظ کلمات، ترکیب، اوزان، قوافی، ردیف ها وغیره به فارسی بسیار نزدیک است و جالب اینکه اقبال هرگز ایران را ندیده و در آرزوی این دیدار می سوخته است:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما!
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام تا بدست آورده ام افکار پنهان شما

دکتر شهبندخت کامران مقدم (صفیاری) دربارهٔ اقبال می گوید: "شناخت اقبال، شناخت یک فرد نیست. بلکه شناختن یک مکتب و شناختن یک ایدئولوژی است. شناختن شرایط، اوضاع و احوال خود مان است. اقبال عنوان یک فصل است و ما با شناختن اقبال وارد متنی میشویم که عنوانش اقبال است و متنش خود ما و اندیشه ما است".

اقبال می گوید: "وقتی که در کمبریج دانشجو بودم در دوران تعطیلات با

– اقبال لاهوری، محمد (علامه). کلیات اقبال - فارسی، ص ۴۱۵ و ۴۱۶

یکی از هم کلاسی هایم به وطن او رفتم. خانه او در دهی دور افتاده در اسکاتلند بود. یک روز معلوم شد مبلغی که از هندوستان آمده بود ، می خواهد شب در مدرسه ده سخنرانی کند. مطلب دربارهٔ گسترش مسیحیت در هند دور می زد. من با میزبان برای استماع سخنان او رفتم . شنوندگان زیادی از زن و مرد گرد آمده بودند. مبلغ گفت :" هند سیصد میلیون جمعیت دارد، که نمی توان آنها را انسان نامید. آنان از لحاظ عادات و خصایل و تمدن از انسانهای بسیار پست به شمار می‌روند و فقط اندکی از حیوان برترند . ما طی سال ها با جدوجهد و تلاش این انسانهای حیوان نما را با تمدن آشنا کردیم.ولی کار خیلی وسیع و مهم است. شما به سازمان ما پول بدهید تا در این کار مهم که برای بهبود زندگی بشریت شروع کرده ایم، موفق شویم. این مبلغ مسیحی با فانوس جادویی (Magic Lantern) عکس های هندیان را نشان داد.آن فیلم ها از " بهیل "۱، "گوند"۲، " دراور"۳ و مردمی بودند که در جنگل های " اریسه " نیم برهنه زندگی می کنند. در حقیقت این تصاویر بسیار زشت بودند. وقتی سخنرانی تمام شد، من ایستادم و از رییس مجلس اجازه خواستم که سخن بگویم. او اجازه داد و من برای بیست و پنج دقیقه با هیجان صحبت کردم. به شنوندگان گفتم:" من سراپا هندی هستم، شیره و خمرهٔ من از آن سرزمین است. شما می توانید از ظاهر من ، رنگ چهرهٔ من، عادات و حالات من این حقیقت را دریابید. من به زبان شما با همان روانی صحبت می کنم، که مبلغ حقایق و معارف سخن گفت. در هند تحصیل کرده ام و اکنون برای آموزش عالی به کمبریج آمده ام. شما از صورت و سخنان من می توانید دریابید که آنچه مبلغ دربارهٔ مردم شبه قاره گفته است تا چه حد صحت دارد.حقیقت این است که هند در شرق آسیا یک کشور مهذب و متمدن است که طی قرن ها پرچم

---

(۱)و(۲)و(۳)قبایلی هستند که در استان "اریسه" هندوستان می‌زیند.

...دب و علم را افرانسه نگاهداشته است. اگرچه ما از نظر سیاسی استعمار ...ده ایم ، ولی ادیان شما از آن ما است. تمدن ما مال خود مان است. تاریخ و ...هنگ ما جری است که از هیچ نظر از تاریخ و فرهنگ ملت های غربی کمتر ...ست. آقای مبلّغ فقط بدین سبب این عکس های زشت را از هندیان به شما نشان ...ده است که احساسات شما را برانگیخته ، و جیب های شما را خالی کند. " به ...ورد آنکه سخن من تمام شد، رنگ مجلس عوض گردید . مردم با من هم صدا ...دند و مبلغ که سدیدا مأیوس گشته بود، جلسه را دست خالی ترک کرد."

بعد از این داستان ما می توانیم بفهمیم که چرا اقبال اینقدر به فراگیری علم ...دانش تاکید می کرد. او می خواست که همه انسانها و بخصوص مسلمانان شرق از علم بهره ورشوند و اینطور شود که دیگران از بی خبری و بی سوادی ما استفاده کنند.

اقبال می دید که این قدرت های استعماری روسیه و اروپا برای اغراض خود می خواهند دنیای اسلام را تکه تکه نمایند تا بتوانند مناطق مسلمان نشین را یکی پس از دیگری تحت تصرف خویش در آورند ، حقوق مسلمانان را پایمال نموده، و بر آنها حکومت کنند. وی فکر میکرد که اگر در ملت های مسلمان ، ...ور اروپایی ملی گرایی گسترش یابد، آنها مانند کشورهای اروپایی از ...دیگر دور خواهند شد با باهم خواهند جنگید و حقوق یکدیگر را پایمال ...خواهند کرد. بدین ترتیب انسانیت آنان از بین خواهد رفت. لذا او به این نتیجه ...ید که مسلمانان برای حفظ بقا و قدرتشان باید بر اساس ایمان مشترک متحد ...وند و امت اسلامی با اتحاد ملل اسلامی را به وجود بیاورند.او می گوید: درین ...ران فتنه خیز و پر آشوب باید به قرآن چنگ زنیم و وحدت و یگانگی خود را ...ظ کنیم.

اقبال درباره این حکومت اسلامی معتقد بود که باید برپایهٔ عدالت باشد تا ظلم و ستم رخت بربندد، آنگاه گنج های پنهانی زمین آشکار می شود:

زمـــانه کـــار او را مـــی بـــرد پـــیش   کـــه مـــرد خـــود نگـهدار است درویش
هـــمین فـــقر است و سلطـانی کـه دل را   نگـــه داری چـــو دریـــا گـــوهر خـــویش[1]

در دنیای اقبال و در گسترهٔ آثارش دو نکتهٔ بارز و پر ارزش به چشم می‌خورد : نخست آن که اقبال خود شناس از اهل نظر و اعتقاد و احساس و حکمت و اشراق ، هرچه را دیده و شنیده و خوانده ، به محک نقد و داوری زده است. از کنار پدیده ها و رویداد های مختلف حیات به سادگی و بی اعتنایی نگذشته است. به عبارت دیگر ، اقبال در جریان زندگی ، صاحب کشف و کراماتی است . او در مسایل حیات و روابط پیچیده آن غور می کند و پس از تأملی چند پیرامون هر واقعه ای در موضوع یا شئی مورد نظرش نفوذ می کند و با یک تجربه خاص ذهنی ، از آنچه متاثر شده است بیرون می آید و سخن می‌گوید. او مرد تیز بین و تیز نظری است که نگاهش ازنوک سوزن تیز تر می نماید:

نگاه خویش را از نوک سوزن تیز تـرگردان   چوجوهردر دل آینه راهی می‌توان کردن[2]

اقبال در اشعار و مقالات و سخنرانیهای خویش همیشه سعی کرده است قهرمانان اسلامی را از لابلای تاریخ بیرون کشد و در برابر چشم مسلمانان بگذارد و برای آنان نمونه و سر مشق ارائه دهد.

کلمات و الفاظ دلنشین و زیبایی که اقبال در اشعارش بکار برده است هر کدام حاکی از حکمتی است. نظم او از خیال و دروغ و افسانه و فریب مایه نگرفته است ، بلکه سرمایه سخنش با بهره گیری از لاهوت و قرآن و پروردگان

۱ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی، ص ۸۴۷ و ۸۴۸
۲ - همان ، ص ۴۰۷

ـ اسلام و رسالت رسول گرامی آنچنان پرمایه و پژوهشگرانه شده است که سروده‌ای الهی " چون از دل بر می آید لا جرم بر دل می نشیند ".

اقبال تنها از ملای روم و نظیری تأثیر نپذیرفته است بلکه از بزرگان ـی مانند سنایی ، بابا طاهر، خیام ، شیخ محمود شبستری ، منوچهری ، حافظ حکمای عالیقدر ایرانی مانند ابن سینا و غزالی و عارفانی مانند حلاج نیز ـاست. اما بیش از همه به ملای روم علاقه و ارادت دارد و بیش از همه از او ـشده است.

اقبال فیلسوفی بلند نظر و مصلحی اجتماعی و شاعری گرانقدر است . وی ـواهد به ملت شرق که تحت تاثیر افکار صوفیانه به جبر و قضا و قدر تسلیم ـو شخصیت خود را از دست داده و زیر بار سلطهٔ اجانب به کالبدی بی روح ـل شده است روحی تازه بدمد و شخصیتش را با تشویق به کار و کوشش وحتی ـبال از خطر و ناملایمات و تکاپوی مداوم ، زنده کند و" خود " او را ـمندی بخشد. بدین جهت به زبانی نیازمند است که بتواند بار سنگین ـشه‌اش را بدوش بکشد. زبانی سرشار از مفاهیم و لغات ساده و در عین حال ـش گری لطف برای احساس وی. اقبال تلاش می کند بهر صورت که امکان ـبا زبان غزل ، مثنوی ، ترانه ، ترجیع بند، ترکیب بند، سرود و مستزاد تاثرات ـجانات خود را بدیگران القا کند. او باور دارد که خودی از عشق و محبت ـکام می پذیرد و می سراید:

ـله نوری که نام او خودی است	زیر خاک ما شرار زندگی است
ـحبت مـی شود پاینده تـر	زنده تر ،سوزنده تر ، تابنده تر
ـشق را از تیغ و خنجر باک نیست	اصل عشق از آب و باد و خاک نیست
ـاشقی آموز و محبوبی طلب	چشم نوحی قلب ایوبی طلب

... شمع خود را همچو رومی بر فرور — روم را در آتش تبریز سوز
.. دل ز عشق او توانا می شود — خاک همدوش ثریا می شود
... در دل مسلم مقام مصطفی(ص) است — آبروی ما ز نام مصطفی(ص) است
... ماند شبها چشم او محروم نوم — تا به تخت خسروی خوابید قوم
... در نگاه او یکی بالا و پست — با غلام خویش بر یک خوان نشست
... ما که از قید وطن بیگانه ایم — چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما — شبنم یک صبح خندانیم ما
... اسپاران بت را پاک سوخت — آتش او این خس و خاشاک سوخت

معیار ارزشهای انسانی از دیدگاه اقبال و بررسی پسند ها و ناپسندهای او، از عمده ترین نکاتی است که اساس تفکر و جهان بینی این آزادهٔ دانای راز را تشکیل می دهد. " ارزشها " معانی گرانبها و ارجمندی هستند که ایمان و اعتقاد را می آفرینند و به آدمی قوهٔ تمیز و تشخیص ارزانی می دارند.

اقبال دانشمندی برجسته در بالاترین سطح از معیارهای بشری با ابعادی گوناگون است. روحیهٔ اسلامی و انقلابی اوست که در سطر سطر نوشته هایش طنین انقلاب و رستخیر عام را فریاد می زند و ندای آزادی و آزاد اندیشی را سرمی دهد. اقبال احیا کنندهٔ نسل جوان در شناخت این میراث بزرگ فرهنگی است. وی مغز متفکر دنیای اسلام در سر زمین خود است و سرمشق همه مسلمانان. او مجاهدی دلیر و اندیشه پرداز پیدایش کشور عظیم پاکستان است. وی مسلمانی است پر سوز و گداز که ارزشهای اسلامی را برای تکامل ملت خویش مطرح می کند. او نیرویی زوال ناپذیر و زبانی فصیح و رسا در ابلاغ پیامش دارد. او شمعی است که از سوختن باکی ندارد، روشنگری است بیدار دل

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۳۷ - ۴۰

دلی پر خون که از عشق داغی مثال "لاله" دارد و حکایت پر رمز و راز "لاله‌زار" بارها بار و هر بار به نوعی، شعرش را شعله ور ساخته است تا شاعر را در دایرهٔ غمی بزرگ غرق کند.

به تعبیر اقبال انسان "اسم اعظمی" است که همهٔ ارزشها از او سر چشمه می‌گیرند. به همین سبب معرفت آدمی به "خود" مفهومی دارد بدین صورت که فرد احساس شخصیت و منش کند و تماشاکنندهٔ رازی باشد که میان او و خدا است. سرانجام در این تماشاگری است که بین آدمی و خداوند رابطه ای عمیق بر قرار می‌شود چنان که گویی: "خداوند انسان را به همان نگاه نظاره می‌کند که انسان خدا را."

درباور اقبال اسلام مرز نمی شناسد، رمز بقای ملت در اسلام است:

قلب ما از هند و روم و شام نیست　　　مرز و بوم او بجز اسلام نیست[1]

تا شعار مصطفی(ص) از دست رفت　　　قوم را رمز بقا از دست رفت[2]

به نظر اقبال یکی از ارزشهای مسلمان واقعی تلاش برای حفظ وحدت اسلامی است. "وحدت اسلامی" باید در قالب "امت مسلمان"، بدون در نظر گرفتن محیط جغرافیایی و رنگ و نژاد و زبان حفظ شود. آرزوی وی این بود که ملت مسلمان همه باهم متحد شوند. وی توجه به قرآن را داروی همه دردهای انسان می‌داند. مسلمان واقعی باید همه ارزشهای حیات را از قرآن و عمل به آن کسب کند و همیشه با قرآن محشور و مأنوس باشد. قرآن سرمشق زندگی مرد مسلمان و کتاب ارزشهای متعالی است:

---

۱. اقبال لاهوری، محمد (علامه). کلیات اقبال ـ فارسی. ص ۱۲۳
۲. همان. ص ۱۳۷

ر فـــراں ـــس حـــود آ ـــسه آو ـــر دکـــرکوں کـــسه اي ار حـــو س نکـــر ر
ـــاراو ـــبی ـــه کـــردار حـــود را فـــــاسهای ـــــس را ـــرانکـــر'

آگاه باسیم که بی خبری از قرآن ، بی خبری ار خو بش است و بی حبری قرین بیجارگی است. بقول اقبال این جهان همه و همه مربوط است به نجلیهای وجودی ما:

حهـــاں عـــسر ار نحلیهـــای مـــا ـــست کـــه ـــی مـــا حـــلوه ـــور و صـــدا ـــس'

علم تا در دل قرار نگیرد، علم نیست، جهل است. اقبال می گو یدکه : باید آموخت تا از این جهت محتاج دیگران نشویم، منتها ایـن عـلم آمـوزی نباید حجاب راه ما بشود. علم واقعی علمی است که راه را به ما بنماباند و تفسری از جهان و آنچه در آن است ، پیش روی ما قرار دهد:

عـــلم اکـــر کـــج فـــطرت و ـــد کـــوهر اســـ ـــس حشـــم مـــا حـــجـــاب اکـــر اســـ
عـــلم را ـــمـــقصود اکـــر ـــاشد ـــطر مـــی ـــسود هـــم حـــاده و هـــم راهـــ
مـــی ـــهد ـــس ـــو ار قـــسر وحـــود ـــا ـــو ـــرسی حـــسـب رار ایـــں ـــود
حـــاده را هـــمـــواره ـــارد اـــس حـــس شـــوق را ـــمدار ـــارد اـــس حـــس
... عـــلم ـــفسر حهـــاں رنـــک و ـــو دـــده و دل ـــرورس کـــرد ار او
داش حـــاصر حجـــاب اکـــر اســ ـــ ـــرسـ وـ فـــروش و ـــکر اســ
ـــا ـــه رـــداں مطـــاهر ـــه ای ار حـــدود حس ـــروں ـــا حـــسه ای

انسان باید دارای بینشی نظری باشد نه بصری:

---

۱ کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۸۱۶

۲ همان ، ص ۴۳۶

۳ - همان، ص ٦٥٨

۴ - همان ، ص ۸۳

علم و حکمت کسب اسرار است و بس   حکمت بی جستجو خوار است و بس[1]

حکمت را خدا خیر کثیر   هر کجا این خیر را بینی بگیر[2]

انسان مورد نظر اقبال، همان مرد حق است که رنگ و بویش از خداست:

مرد حق از کس نگیرد رنگ و بو   مرد حق از حق پذیرد رنگ و بو

هر زمان اندر تنش جانی دگر   هر زمان او را چو حق شانی دگر[3]

اقبال معتقد است که آدمی باید با کیمیاگری وجودی اش، تجربه های محسوس مادی را که با نمونه و نمودهای حسی ارتباط دارند به صورت نظام یافته‌ای در آورد تا هدف و غرض خاصی را شامل شود. مثل احساس مسلمانی، احساس برادری و برابری، آنگاه این مجموعه باید به صورتی در ذهن آدمی جایگزین گردد که به او خود آگاهی ببخشد و نادانیش را به دانایی، کفرش را به دین، و عکس را به عین بدل کند، یعنی از ظاهر به باطن پی ببرد و از آیات و نشانه‌ها به صانع.

اکنون اقبال در سر تا سر ایران قهرمان نهضت اسلامی است. می بینیم که نهضت انقلاب اسلامی که با ترویج کلام و نام اقبال توسط ملک الشعرا بهار، علامه دهخدا، استاد نفیسی، احمد سروش و سید غلام رضا سعیدی به دکتر علی شریعتی رسید اینک به دست رهبران بزرگ جمهوری اسلامی به اوج رسیده و آثار اقبال از طرف دولت اسلامی در برنامه‌های آموزش ادبیات فارسی دبیرستانی و دانشگاهی گنجانیده شده و ملت اسلامی ایران به آثار و احوال اقبال بیش از پیش ارج می نهد.

---

1. کلیات فارسی، ص ۵۶۸
2. همان، ص ۹۲۷
3. همان، ص ۵۵۰

آثار و نوشته های اقبال

۱ - نوشته های فارسی :

۱-۱ - اسرار خودی (منظوم)

۱-۲ - رموز بی خودی (منظوم)

۱-۳ - پیام مشرق (منظوم)

۱-٤ - زبور عجم (منظوم)

۱-٥ -جاوید نامه (منظوم)

۱-٦ -پس چه باید کرد ای اقوام شرق (منظوم)

۱-۷ - مسافر (منظوم)

۱-۸ - ارمغان حجاز (منظوم)

۲ - نوشته های اردو:

۲-۱ - بانگ درا (منظوم)

۲-۲ - بال جبریل (منظوم)

۲-۳ - ضرب کلیم (منظوم)

۲-٤ -ارمغان حجاز (منظوم)

۲-٥ - علم الاقتصاد

۳ - نوشته های انگلیسی :

۳-۱ - سیر فلسفه در ایران (پایان نامه دکترا)

۳-۲ - یاد داشت های پراکنده

۳-۳ - بازگشت به فقه اسلامی (Return of Muslim Jurisprudence)

٤ - نوشته هایی که پس از درگذشت وی منتشر شد:

٤-۱ - نامه های اقبال به عطیه بیگم -

٤-۲ - نامه های اقبال به محمد علی جناح (قائد اعظم)

٤-۳ - سخنرانیها و خطابه های اقبال

٤-٤ - نامه ها و نوشته های اقبال

٤-٥ - مقالات انگلیسی اقبال

٤-٦ - اقبال نامه

٤-۷ - شاد و اقبال

٤-۸ - مکاتیب اقبال

٤-۹ - مقالات اقبال

٤-۱۰ - انوار اقبال

* * * * *

کتابنامه

فارسی :

۱- اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ فارسی، ح ۱، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان ۱۹۹۰م.
۲- ــــــــ جاوید نامه، ح ٤، لاهور
۳- ــــــــ پیام مشرق، ح ۹، لاهور
٤- شریعتی، علی (دکتر)، ما و اقبال
٥- رضوی، سید سبط حسن (دکتر)، فارسی گویان پاکستان، ح ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
٦- کامران مقدم (صفاری)، سهیندخت، نقشی از اقبال
۷- اورنگ، بهاء الدین، یاد نامهٔ اقبال، لاهور: خانه فرهنگ ایران ۱۳۵۷خ
۸- نگاهی به اقبال
۹- زندگی نامهٔ اقبال
۱۰- دانش راز

اردو:

۱- اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال ـ اردو
۲- اقبال، جاوید (دکتر)، زندگی نامهٔ محمد اقبال لاهوری، ح ۱
۳- هلال، کراچی، آوریل ۱۹۷۱م.

انگلیسی :

۱- سحاب گرب، ۲٤ فوریه ۱۹۰۱م.

گزیده هایی از شعر فارسی امروز

حکیم سید عبد اللطیف مجروح کلهروی

راولپندی پاکستان

بیاد امام خمینی (ره)

مرحبا صد مرحبا ای رهبر روشن ضمیر — جمله اوصاف حمیده در وجودت جای بود

مرحبا، پُر نور از تو عالم اسلام گشت — ای که هستی آسمان علم را ماه منیر

ضعف انسان را ببخشیدی عصای جاهدوا — از تکامل ملّتی را کرده ای خیلی بصیر

از وطن، تبعید تو وا کرد باب زندگی — اهل دل را تحفهٔ تُقم موجب خیر کثیر

اهل دین از سبب مأمون و وقف صد نشاط — احسان کاندر کنار مادری طفل صغیر

همچنین خواهیم مردی مثل تو در ملک ما — تاکند چون تو بسان تیرهٔ ما بی نظیر

ای امام ذی حشم ای محرم راز خودی — سایه افکن باد بر تو رحمت رب قدیر

*****

ظفر عباس

بهکر پاکستان

رخ بی حجاب

ما دشمنان مهر و محبت چرا کنی — با دوستان بغض و عداوت چرا کنی

ای دل تو بیش بارسکات چرا کنی — از ابتلا و درد حکایت چرا کنی

در دهر گوش صدق شناسانه‌ای نماند — بی سود این بیان صداقت چرا کنی

یک جنس نگاه کن و جان مانگر — اسباب ظلم و جور و شقاوت چرا کنی

برما نموده ای تو رخ بی حجاب را — سامان خسروسر و قیامت چرا کنی

ای مهربان بسوی گدایان خودبیا — محروم ز التفات و عنایت چرا کنی

اعجاز ذات خویش بمردم نما ظفر — این سجدهٔ کشف و کرامت چرا کنی

*****

... زمحو

... مسعد

برمزار مولانا جلال الدین مولوی

خرم امروز که چشمم رخ جانان را دید　　بر سر کوی صفا، مظهر عرفان را دید
سالها بود که در آرزوی دیدن دوست　　همچو یعقوب شدم کان مه کنعان را دید
مدتها بود که روزی به حریمش برسم　　وای و افسوس که روحم غم هجران را دید
تا کنون که غم دوری او آخر شد　　به سر آمد شب دل و آن خور تابان را دید
خرم امروز که شوری دل شادی بشکفت　　مرغ جان نغمه سرا شد چو گلستان را دید
اینک از خاک خراسان به تماشا که راز　　تا ببینی آمده ام کان شکر افشان را دید
بیدل از جمله سر بر سده همره شمس　　او که در عالم حسن آن شه خوبان را دید
قونیه شد دل جو رسید جهان عشق شد　　ای خوش آن دیده که این مهر درخشان را دید
مولوی رهبر و روشنگر راه حق است　　چون که با چشم خرد ریشهٔ ایمان را دید
اوست غرق می به دیدار حقیقت را سرو　　نه بدین غرقه شدن گوهر امکان را دید
مثنوی بحر معانی است چو قرآن مجید　　هادی است بهر کسی کو ره فرمان را دید
غزل شمس وی شعله نور است و امید　　خاصه بر سوخته ای کاتش حرمان را دید
قسمت ما ... بود ... نوار کمان　　بهر آن کس که به دل جلوهٔ سبحان را دید
او ... است و ... به جهان عشق کر راتک　　روح وی زنده به عشقی است که ایمان را دید

قونیه

... که ... جلال الدین است　　بیر منزل سالکان راه دین است
... که ... مدد می جوئی　　چون معدن عشق و بحر عرفان این است

... اشاره ... منسوب به شیخ بهائی که در بزرگداشت مولوی سروده است
... عالمتاب　　هست پیغمبر ولی دارد کتاب
... و ... مثنوی　　هادی بعضی و بعضی را مضل

عطاء الله خان عطا (مرحوم)

دیره اسماعیل خان پاکستان

امید مهر و لطف ز دین دشمنان، غلط

در دور ما عطا سخن شاعران غلط — اسلوب فکر و طرز بیان و زبان غلط

در ملک ما تفاوت افرنگستان، غلط — جنگ و رباب و باده و رقص زنان، غلط

پرواز، چون ز مرغک نو رسته بال و پر — امید کار جز ز بر و دولتشان غلط

من در مقام عشق بجائی رسیده ام — کانجا اگر بود خودم دیدنشان غلط

باد خزان بموسم گل در چمن وزید — چون بود کارکرد گهی باغبان غلط

بر آب و نان عمر جوان زیست بانکی؟ — این زیستن به لقمهٔ بیگانگان غلط

خود سارقیم ما و شما همچو دیگران — از سارقان بود گلهٔ سارقان غلط

از پیش هر چه میرسدت نی ز آسمان — چون شاعران مکن گلهٔ آسمان غلط

دارم نقش قوی که بما هر چه می رسد — از دوستان رسد، گلهٔ دشمنان غلط

هر کس که شد بحلقهٔ دام هوس اسیر — نماندش نکو روش راستان، غلط

ماییم چون ز دور زمان خود عباری — از ما بود شکایت دور زمان غلط

در مهد عمر عوه مینو از کمال خوش — این لافها که پیش خومی دیگران، غلط

غدار هر دیار، به دس دشمنی، بکند — امید مهر و لطف ز دین دشمنان، غلط

افسانه های وامق و مجنون و کوهکن — تحلیل شاعرانهٔ پیشینیان، غلط

صحرا و خار و تیشهٔ خونریز و جوی شیر — همرنگ داستان بل پیشینیان، غلط

ناآشنای حال من آشنای حال — نرمی گمان نیک کنداش وان غلط

نادیده حسن بی بدل دلبرم عطا — بر مهر و ماه ناز کند آسمان غلط

*****

معفری

ماکستان

برگ گل

ر فـرافتش در پریشـانی گـذشت — در بلا و محنت و تـلخی ونـادانـی گـذشت

حال زار مسلم حوابیده بخت — دل‌پریشان شد،غمین شد،ازمسلمانی گذشت

در کف حـار مـعیلان دیـده ام — من جسان گویم که ایـام ستمرانـی گـذشت

یده سر، گریبان و گـل آتش قبا — از لب شکر فشان ذوق غزل خوانی گـذشت

دگانی را حـه یپرسی "حـعفری" — بیشتر در سختی و کمتر بـه آسـانی گـذشت

*****

هری

هند

صحبت اهل نظر

در حاک مـاسوا کـردی چـرا — گوهر نایاب هستی زیر گل کردی چـرا

ت استی ،بر فـلک بـاید نـظر — حویش راپابند این دنیای دون‌کردی چرا

ریایی . پیکر حـاکی نـه ای — از مقام عالی خود بی خبر هستی چـرا

نگران پروانه ای ای کم نـظر — رنگ ونور خویشتن را هیچ می دانی چرا

حویشتن‌رامحرم حق می‌شود — تو پی عرفان حق خودرا نمی دانی چرا[1]

دامت آلودهٔ عصیان نگشت — از خطا بخشی مولا نـاامـید ستی چـرا

ن را میسد حز حمال روی تـو — باز هم از چشم من مستور می مانی چرا

می رسانی برسر دار و صلیب — لطف بر اهل هوا وحرص فرمـایی چـرا

کسیر سازد صحبت اهـل نـظر — "صابر" نادان میان نـاکسـان مـانی چـرا

*****

ت شریف از امیر المؤمنین علی علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه.

ضیاء محمد ضیاء
سیالکوت   پاکستان

شهید کربلا

ذکر طرب گذار که ماه محرم است   ور دیده خون ببار که هنگام ماتم است
بنگر یکی که طایفهٔ اهل شرحه کرد   با آن بزرگوار که جز محتشم است
بنگر یکی که دار ستم اشقیا چه دید   آن شاه ذوالکرم که کریم است واکرم است
در خاک وخون نشست جگرگوشه بتول(س)   آن کو فروغ چشم رسول(ص)معصم است
سبط رسول(ص)پاک که برآستان وی   جبرئیل را ز روی ارادت جبین خم است
تسلیم کرد جان پی حفظ اصول شرع   در راه حفظ شرع قیامش مسلم است
شبیر(ع) سرگروه شهیدان امت است   شبیر(ع) سر فروش وفداکار اعظم است
او بی سرفراست سرچشم آزادی بشر   او پاسدار حرمت وناموس آدم است
هر جا که می رود ز شهیدان حق سخن   آنجا سخن ز سبط پیمبر(ص) مقدم است
خونی که ریخت بد به صحرای کربلا   حقا که سر بها تراز ملک دوعالم است
تنها نه نوحه سنج من استم که سرزمین   هر ذره ساز ناله وفریاد بهم است
تنها نه دل فگار من استم که در غمش   هر سینه پر جراحت وهر دیده پرنم است
کشتند بی گناه به دشت شاه را   نالیم زار هر چه بر این فاجعه کم است
لب تشنه در گذشت زجان بر لب فرات   آن سروری که صاحب تسنیم وزمزم است
کی می برد نصیب ز شادی "ضیاء" کسی   کز محنت ومصیبت شبیر(ع)بی غم است

*****

...م رحمانی
...پاکستان

شهر کولاب ای حریم عاشقان[1]

...کولاب ای حریم عاشقان — دیده و دل را سکون ، آرام جان
...خلان تو سبز اولیا — "شاه همدان تو ، پیر عارفان
...به صد شوق و ارادت آمدم — همره یاران ، ری این آستان
...سلام از خاک پاک اورده ام — از برای دوستان دلستان
..."اقبال ادب سرور منم — ان که شد عشق ومحبت را روان
...م و شاعر شیرین سخن — بوم من ز اندیشه اش شد در جهان
...ه های ما جدا دلها یکیست"[2] — قبلهٔ ما کعبهٔ وحدت نشان
...ة اسلام شاید استوار — هم ز تاجیک، هم ز پاکستانیان
...چو یک جانیم اندر دو بدن — همدل و همراه و همفکر و زبان
...ا و یک نبی و یک کتاب — معنی توحید باشد بی گمان
...نه احمد و رحمانی لقب — دل من شد خانهٔ کولابیان
...[1] کشتی مقام عاشقی — خوش درآ در آستان عاشقان!

---

[1] ...ن ابیات را سراینده در کنگرهٔ جهانی شاه همدان (سپتامبر ۱۹۹۵) در کولاب ...جیکستان سروده و خوانده اند

[2] ...ین مصرع از غزل پرفسور ظهیر احمد صدیقی رییس پیشین بخش فارسی دانشکده ... لاهور آورده شده است.

گفتگو با

حجة الاسلام و المسلمین صادقی رشاد

معاون پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

زبان فارسی ، زبان فرهنگ ساز

فصلنامه دانش تلاش می کند که در هر شماره گفتگویی با یکی از فرهیختگان داشته باشد. خوانندگان گرامی در ایران ، هندوستان ، ترکیه، افغانستان ، بنگلادش، سری لانکا و کشورهای اروپایی می توانند به عنوان همکاران افتخاری "دانش" چنین گفتگوهایی را با استادان و صاحبنظران پیرامون زبان و ادبیات فارسی وفرهنگ پربـاری کـه از آن سیراب شده،داشته باشند و برای ما بفرستند .

زمستان سال پیش حجة الاسلام و المسلمین "علی اکبر صادقی رشاد" معاون پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی" مهمان رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد بود. وی خود از اندیشمندان فرهنگی و توانمندان عرصهٔ ادبیات معاصر ایران بویژه ادبیات پس از انقلاب اسلامی است. دانش با ایشان گفتگویی داشت که باهم آن را مرور می کنیم.

*****

دانش ۱ : جناب آقای رشاد به شما خوشامد می گوییم و به عنوان نخستین پرسش خواهشمندیم که ارزیابی خود را از "همایش بین المللی انقلاب اسلامی ـ فرهنگ و توسعه" که توسط رایزنی فرهنگی در اسلام آباد برگزار شد بیان فرمایید.

رشاد:

بسم الله الرحمن الرحیم

همایش" انقلاب اسلامی ، فرهنگ و توسعه "، همایشی مغتنم و بایسته بود؛ هم به لحاظ انتخاب موضوع و هم به لحاظ اینکه دانشوران و فرهیختگانی از هند، بنگلادش ، سری لانکا ، ایران ، پاکستان و دیگر کشورها ، در آن شرکت داشتند. برخی مقالاتی که در آن خوانده شد، پخته وسنجیده بود و سخنرانان پیرامون موضوعات زنده و لازمی سخنرانی کردند. این جانب به طور کلی همایش را در نیل به اهدافش موفق می‌بینم. ان شاء الله که این گونه همایشهای علمی و تحقیقی و تخصصی تکرار شود و با بررسی عمیق و فنی مبانی و پایه ها و آرمانها و ارزشها و دستاوردهای انقلاب اسلامی بتواند این انقلاب بزرگ را به جهان بشناساند.

دانش ۲ : می دانیم که ادبیات انقلاب اسلامی آمیخته به عرفان زنده و پویاست. جناب عالی هم در همایش " ادبیات انقلاب اسلامی" ، در دانشگاه تهران اشاره کرده اید که : " امام خمینی(ره) با عرفان انقلاب کرده و انقلاب امام هم جلوه ای از عرفان اوست". خواهشمند است دراین باره بیشتر توضیح دهید.

رشاد : درباره مطلبی که در آن سخنرانی گفتم ، معتقدم که امام خمینی(ره)

پس از آن که یک سیاستمدار، یک انقلابی یا شخصیتی باشد که بخواهد حکومتی بر پایهٔ خواهش و گرایش و تمایل خود تأسیس کند، شخصیتی عرفانی است. چنانچه سیر زندگی امام را بررسی کنیم، در می یابیم که امام از عرفان و دیگر مراحل گام نهاده است. یعنی امام در دورهٔ جوانی و تا پیش از چهل سالگی مراحل و مقامات گوناگون عرفان را پیموده و بیشتر کتب عرفانیش را در همان سالها نگاشته است. شرح و تعلیقات بر فصوص الحکم ،اربعین حدیث که شرح عرفانی چهل روایت اخلاقی عرفانی است - ، سر الصلوة ،آداب الصلوة و بسیاری از اشعار و غزلیات عرفانی ، به دورهٔ جوانی و پیش از چهل سالگی امام تعلق دارند. آنچه از اخلاق و عرفان هم در حوزه علمیه قم - که بزرگترین کانون علمی اسلام در سراسر جهان بشمار می رود - تدریس کرده اند، در همان قبل چهل سالگی است . بنابر این من معتقدم که امام اولاً یک عارف بوده ، و مدارج عرفانی و معرفتی را طی کرده و از خلق به حق رسیده ، اسفار اربعه ای را که عرفا مطرح می کنند سر کرده ، و سرانجام از خالق به خلق برگشته و به درد مردم رسیده و بنا را برمبارزه و نجات مردم ایران و همهٔ مسلمانها و مستضعفان جهان گذاشته است. به همین جهت آثار و پیامدهایی که از رفتار و حرکات او دیده می شود به نظر من معمولی نیست ، به فتوای معروف ایشان دربارهٔ "سلمان رشدی" نزدیک به یک میلیارد مسلمان و نیز برخی متفکران نامسلمان پاسخ آری دادند. این قدرت نفوذ و تصرف قلوب جز با پیمودن مدارج عالی عرفان میّسر نیست.

نمونهٔ دیگر ؛ امام بدون هیچ گونه توان تسلیحاتی و سازمان نظامی توانستند بر قدرتمندترین دولت منطقه که سرتا پا مسلح بود به آسانی پیروز شوندو در قلوب مردم بی سلاح نفوذ و تصرف کنند تا جایی که آنان بی مهابا به خیابانها بریزند و در برابر جنگ افزارهای پیشرفتهٔ نظام شاهنشاهی بایستند و انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند. این نشانه‌ای از تصرف های معنوی امام محسوب می شود.

کسانی که امام را از نزدیک می دیدند حس می‌کردند که در محضر آن [...]، نگاه و حرکاتشان با قلب و روح او پیوند می‌خورد و دل و جانشان در آن مرد حدایی قرار می‌گیرد. با این وصف اعتقاد و باور دارم که "امام با [...] انقلاب کرد".

عرفان امام چگونه عرفانی است؟ عرفان امام عرفان صوفیانه نیست. به [...] میان عرفان مکتبی و عرفان مسلکی فاصله و شکاف بسیار وسیعی وجود دارد [...] هرگز ما نمی توانیم علی بن ابیطالب [...] را عارف ندانیم، همه او را عارف می دانیم همهٔ فرق اسلامی فقهی، کلامی، فلسفی و همهٔ مسلکهای عرفانی و صوفیانه، علی [...] را عارف می دانند، حال آنکه ما هرگز در زندگانی و رفتار و روابط علی بن ابیطالب آنچه را که در رفتار و روابط صوفیان اعصار و قرون، از جمله همین عصر شنیده و دیده ایم، سراغ نداریم. آن امام همام در عین اینکه عارف است، اما رفتار و کردار صوفیانه ندارد و حتی افکارش با افکار صوفیانهٔ رایج، متفاوت است. من معتقدم که عرفان امام خمینی(ره) از نوع عرفان مولی العارفین علی [...] بود. عرفان علوی و مکتبی داشت نه صوفی و مسلکی. پس، عرفان امام از عرفان "محی الدین عربی" و تا حدودی از افکار "مولوی" و به صورت بارزتری از نگرش "حافظ" متأثر است چون به نظر من مولوی و حافظ هم عرفان صوفیانه نداشتند و کسی نمی تواند بگوید که اینها جزو کدام یک از فرق تصوف هستند.

در آثار منثور و منظوم امام به ویژگیهایی از عرفان او برمی‌خوریم که آن [...] مسلکهای عرفانی متمایز می‌کند. حتی چنین بر می آید که امام به چیزی [...] عرفان و عالمی ورای عالم عرفان دست یافته است. حتی گاهی به عرفان [...] پا می زند. در غزل "دریای فنا" از دیوان امام می‌خوانیم که:

عمری بدم [...] حوزهٔ عرفان دیدم — آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود"[1]

---

[1]. [...] ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴

می گوید خوانده ها و نوشته های نظری و مکتبخانه ای و همچنین عرفان، ه
مرا حل نکرد تا آنکه به رتبه ای فراتر از درس و بحث وعرفان دست یافتم
آنجا فهمیدم که حقایق هستی چیست. ایشان حتی به برخی عرفای بزرگ هم
"حسین بن منصور حلاج" که از نمونه های عرفان و تصوف ما هستند
می‌زند و می فرماید:

[1] بر فراز دار فریاد "انا الحق" می زنی مدّعیِ حق طلب! إنیّت و إنّا چه ش

یعنی تو که منصوری هنوز به آن مرحله از کمال نرسیده ای که خود را فرا
کنی، هنوز گرفتار "انانیت" خویش هستی، چنانکه بر بالای دار هم بجای ا
خویش، اثبات خویش کردی وباز با "انا" آغاز کردی.

ویژگی های عرفان امام را می توان چنین برشمرد:

- درعرفان امام حماسه با عرفان سازگار و بستر هردویکی است.
- در عرفان امام انزوا وگوشه گیری راه ندارد، چون رسول اکرم
فرمود: "لا رهبانیة فی الاسلام، رهبانیة امتی الجهاد". رهبانیت و گوشه گ
در اسلام نیست، بلکه گوشه گیری ورهبانیت امت من جهاد و مبارزه است.
- در عرفان امام مسئولیت گریزی راه ندارد.
- در عرفان امام انتزاع و تفکرات خیالپردازانه راه ندارد.

امام عرفان را به متن جامعه آورده است. حضور و حیات امام در ابرا
عرفان را معنا کرد، یک عرفان جامع علوی را با رفتار و کردارش در یک حما
مطرح کرد. من خوانندگان گرامی دانش را توصیه می کنم به مطالعهٔ کتابها
عرفانی امام خمینی وهمچنین مطالعهٔ رفتار ایشان، چون تنها آنچه که به صورت
نظری درکتب آمده کافی نیست و ممکن است مشابهت هایی بین مضامینی که د
کتب امام آمده با عرفان نظری که دیگران تبیین کرده اند باشد. پس بیشتر تاکید
می‌کنم که سیرهٔ امام را مطالعه کنیم تا دریابیم که عرفان حقیقی چیست.

---

۱ - دیوان امام، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲. ص ۹۴

داس ۳ : آیا آمیختگی ادبیات انقلاب اسلامی با عرفان و حماسه را می‌توان دید و روزن می توانیم بنگریم؟

رشاد : بله ، آنهم اینگونه هست چون ایران و همهٔ مظاهر حیات کنونی در حی بساری از جوامع اسلامی ، ماثر از شخصیت و ویژگیهای حضرت . در نتیجه آنچه راکه در وجود امام می توانیم بیابیم ، جلوه هایش را در ون و زمینه های زندگی انسان اسلامی و انسان امروز ایران می شود یافت پیوند عرفان و حماسه را.

داس ۴ . ویژگیهای بارز ادبیات انقلاب اسلامی را در چه می دانید؟

رشاد : ادبیات انقلاب اسلامی از دید من ادبیات مستقلی است ، ادبیات با است ، ادبیاتی است که از حیث زبان ، پیام ، قالب و ساختار به یک خاص و یک تعریف مشخص رسیده است. از حیث پیام ، ادبیات معاصر ایران که در مجموع ادبیات انقلاب اسلامی محسوب می شود ، امروز بار معنویت و عرفان و حماسه و مبارزه را بر دوش میکشد. در ادبیات انقلاب اسلامی تغزل و تشبیب جایگاه چشمگیری ندارد . در ادبیات انقلاب اسلامی "هنر برای هنر"، "شعر برای شعر" و "شعر برای دل خویش" راه ندارد. شعر انقلاب اسلامی به همهٔ مردم تعلق دارد و بازگوکنندهٔ درد و رنج بیشین مردم ایران و خواسته و گرایش و آرمان‌های امروزی آنان است . نگاه ادبیات انقلاب اسلامی تنها به ایران و مردم ایران به همان اندازه که به مسائل ایران و جمهوری اسلامی پرداخته ،به مسئله و افغانستان و بوسنی و کشمیر و حرمین شریفین و درکل به ستمدیدگان جهان می پردازد. یعنی چون انقلاب اسلامی ، فراملی و فرامرزی است نویسنده و ادیب انقلاب اسلامی هم ملی گرایانه و درون مرزی نمی‌اندیشد، نمی سراید و نمی نویسد.خودش را به همهٔ جهان متعلق می داند و مصائب را فریاد می کند و برای آن درمان می‌یابد.

وید خوانده ها و نوشته های نظری و مکتبخانه ای و همچنین عرفان ، مشکل
ل نکرد تا آنکه به رتبه ای فراتر از درس و بحث وعرفان دست یافتم و در
فهمیدم که حقایق هستی چیست. ایشان حتی به برخی عرفای بزرگ همچون
ین بن منصور حلاج "که از نمونه های عرفان و تصوف ما هستند طعنه
د و می فرماید :

از دار فریاد "انا الحق" می زنی   مدّعیّ حق طلب! إنّیت و انّا چه شد؟"

تو که منصوری هنوز به آن مرحله از کمال نرسیده ای که خود را فراموش
، هنوز گرفتار "انانیت" خویش هستی ، چنانکه بر بالای دار هم بجای انکار
ن ، اثبات خویش کردی وباز با "انا" آغاز کردی.

ویژگی های عرفان امام را می توان چنین برشمرد :

- درعرفان امام حماسه با عرفان سازگار و بستر هردو یکی است.

- در عرفان امام انزوا وگوشه گیری راه ندارد ، چون رسول اکرم(ص)
د :"لا رهبانية في الاسلام ، رهبانية امتي الجهاد". رهبانیت و گوشه گیری
لام نیست، بلکه گوشه گیری ورهبانیت امت من جهاد و مبارزه است.

- در عرفان امام مسئولیت گریزی راه ندارد.

- در عرفان امام انتزاع و تفکرات خیالپردازانه راه ندارد.

امام عرفان را به متن جامعه آورده است. حضور و حیات امام در ایران ،
ن را معنا کرد، یک عرفان جامع علوی را با رفتار و کردارش در یک حماسه
ح کرد. من خوانندگان گرامی دانش را توصیه می کنم به مطالعهٔ کتابهای
ی امام خمینی وهمچنین مطالعهٔ رفتار ایشان ، چون تنها آنچه که به صورت
، درکتب آمده کافی نیست و ممکن است مشابهت هایی بین مضامینی که در
امام آمده با عرفان نظری که دیگران تبیین کرده اند باشد. پس بیشتر تاکید
نم که سیرهٔ امام را مطالعه کنیم تا دریابیم که عرفان حقیقی چیست .

یوان امام ، ج ۱ ، تهران مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۲. ص ۹۴

دانش ۳ : آیا آمیختگی ادبیات انقلاب اسلامی با عرفان و حماسه را هم از این دید و روزن می توانیم بنگریم؟

رشاد: بله ، آنهم اینگونه هست چون ایران و همهٔ مظاهر حیات کنونی در ایران و حتی بسیاری از جوامع اسلامی ، متاثر از شخصیت و ویژگیهای حضرت امام است. در نتیجه آنچه راکه در وجود امام می توانیم بیابیم ، جلوه هایش را در همهٔ شئون و زمینه های زندگی انسان اسلامی و انسان امروز ایران می شود یافت از جمله پیوند عرفان و حماسه را.

دانش ۴ : ویژگیهای بارز ادبیات انقلاب اسلامی را در چه می دانید؟

رشاد : ادبیات انقلاب اسلامی از دید من ادبیات مستقلی است ، ادبیات با هویتی است ، ادبیاتی است که از حیث زبان ، پیام ، قالب و ساختار به یک استقلال خاص و یک تعریف مشخص رسیده است. از حیث پیام ، ادبیات معاصر ایران که در مجموع ادبیات انقلاب اسلامی محسوب می شود ، امروز بار معنویت و عرفان و حماسه و مبارزه را بر دوش میکشد. در ادبیات انقلاب اسلامی تغزل و تشبب جایگاه چشمگیری ندارد . در ادبیات انقلاب اسلامی "هنر برای هنر"، "شعر برای شعر" و "شعر برای دل خویش" راه ندارد . شعر انقلاب اسلامی به همهٔ مردم تعلق دارد و بازگوکنندهٔ درد و رنج پیشین مردم ایران و خواسته و گرایش و تلاش امروزی آنان است . نگاه ادبیات انقلاب اسلامی تنها به ایران و مردم ایران نیست ، به همان اندازه که به مسایل ایران و جمهوری اسلامی پرداخته ،به مسئله فلسطین و افغانستان و بوسنی و کشمیر و حرمین شریفین و در کل به ستمدیدگان سراسر جهان می پردازد. یعنی چون انقلاب اسلامی ، فراملی و فرامرزی است شاعر، نویسنده و ادیب انقلاب اسلامی هم ملی گرایانه و درون مرزی نمی‌اندیشد، نمی سراید و نمی نویسد.خودش را به همهٔ جهان متعلق می داند و درد انسانیت را فریاد می کند و برای آن درمان می یابد.

در ادبیات انقلاب اسلامی ، حماسه و عرفان و شهادت و شهود، گر
آمده‌اند. از سویی سخن از حماسه و شهادت و از سوی دیگر گفتگو از عرفان
شهود است. در شعر شاعر جوان انقلاب اسلامی مایه هایی عمیق و ژرف
عرفان و معنویت و شهود مشاهده می شود که شاید در تاریخ ادبیات ایران ای
همه درک و فهم و معرفت در شعر بی سابقه باشد.معمولاً آن مضامین و مفاهیم
راکه امروز شاعر جوان انقلاب اسلامی به آنها می پردازد شعرای پیشین در سن
سال بالا به آنها دست پیدا می کردند.

از نظر شکل و قالب هم ادبیات انقلاب اسلامی از ویژگی خاص
برخوردار شده، از آن افراط که شاعران پیش از انقلاب در گزینش سبک وقالبها
بی وزن و بی قافیه به نام شعر نو و سپید و آزاد ، به آن دچار شده بودند و نفریط
که اصولاً قالب شکنی را تحریم می‌کند بدور است .

در مجموع بابررسی شعر جوان روزگار انقلاب اسلامی به آسانی می توا
برای آن ویژگی هایی را بر شمرد که در دوره های پیشین ادبیات فارسی و ادبیات
ایران یافت نمی شوند.

دانش ۵ :برخی از اهل فن ادبیات امروز ایران را "آمیزش سبکها" ی
"سبک در سبک "نام نهاده اند . در این زمینه نظر جنابعالی چیست ؟

رشاد: اگر مراد این است که هیچ یک از سبکهای شناخته شده غلبه ندارد
یا شعر امروز ایران در سبک بی هویت است مثلاً شاعر در یک غزل دو یا چند
از سبکهای گوناگون رابا هم بکار برده ، درست نیست. اما اگر به این معنی باشد
که به همهٔ سبکها شعر گفته می شود، یعنی امروز ماهم سبک هندی وشاعر سبک
هندی داریم ، هم شاعر سبک خراسانی داریم و هم شاعر سبک عراقی داریم، .
اگر به این معنا است که بعضی از شعرای فعلی ایران به همه سبکها می سرایند
سخن درستی است. در هر دوره از تاریخ ادبیات یکی از سبکها غلبه داشته ، مثا

در دورۀ صفویه در ایران "سبک هندی" که نام دیگرش "سبک اصفهانی" است (سبک هندی - اصفهانی) بیشتر رایج بوده و تقریباً همه شاعران این دوره چه در ایران ، چه در شبه قاره و چه شعرای ایرانی مهاجر به شبه قاره، به سبک هندی می‌سرودند. پیش از آن نیز سبک عراقی بیشتر رواج داشته است.

درعصر کنونی یک سبک رایج نیست، شعرای جوانتر شاید به سبک هندی گرایش بیشتری دارند، شعرای سالمندتر و پیش کسوت تربه سبک عراقی و اندکی نیز به سبک خراسانی گرایش دارند. پس اگر "آمیزش سبکها" به معنای رواج سبکهای مختلف و توانایی یک شاعر به سرودن در سبکهای مختلف باشد سخنی درست است .

دانش ٦ : زنان شاعر در ادبیات انقلاب اسلامی بویژه در حماسه سرایی ادبیات جنگ سهم شایسته ای داشته اند، به گونه ای که اشعار نغز و ماندگار آنان بارها از رسانه های همگانی پخش شده است. این جایگاه و سهم را برای خوانندگان دانش بیشتر توضیح دهید.

رشاد: باید گفت در انقلاب همه چیز متحول می شود و هر قشر بسته به استعداد خود جایگاه شایستۀ خویش را بدست می آورد. در انقلاب اسلامی انصافاً زن جایگاه ویژه و برجسته ای را احراز کرد، بگونه ای که پس از پیروزی انقلاب اسلامی زن در غالب عرصه ها از جلمه عرصۀ ادبیات حضوری بارز دارد. او نه تنها در شعر که در داستان نویسی، نمایشنامه نویسی، فیلمنامه نویسی ، کارگردانی ، بازیگری ، نقاشی ، خوشنویسی و دیگرمقوله های هنری در خشش ویژه ای دارد. شاد روان "سپیده کاشانی" که دو سه سال پیش از دنیا رفت از جمله شعرای برجستۀ انقلاب اسلامی بود که شعرهایی بسیار آبدار، گیرا، لطیف و پخته و سخته می سرود . بانوان دیگر مانند "طاهره صفار زاده" ، "سیمیندخت وحیدی" ، "فاطمه راکعی" ، "صدیقه وسمقی" شاعرانی هستند که براستی قطعاتی بسیار دلنشین و بعضاً ماندگار سروده اند . این درخشش زاییدۀ میدان گسترده ای است که انقلاب اسلامی پیش روی زن گشود و استعداد او را در همۀ زمینه ها شکوفا کرد.

دانش ۷ : به نظر شما که خود از شاعران ونویسندگان ادبی معاصر هستید چهره‌های برجستهٔ شعر امروز ایران چه کسانی هستند؟

رشاد: اگر منظور از برجسته ، شناخته شده و نامور باشد می شود به افرادی اشاره کرد و اگر منظور کسانی باشند که سخنی برای گفتن دارند و شعر موفق و ماندگار سروده‌اند، افراد بیشتری را می توان نام برد. سرایندگانی سالمند داریم که سنتی سرا هستند و سروده های پخته، قویم و استواری دارند مانند "حمید سبزواری "، "محمود شاهرخی" ، "مشفق کاشانی" ، "علی معلم" و از رفتگان "استاد شهریار" ، "کیوان سمیعی" و "گلشن کردستانی ." علی معلم" در سرودن مثنوی ، از جمله شعرایی است که در عصر ما دارای سبکی مستقل و ویژه است و حتی درمیان سالمندان و جوانان پیرو دارد، یعنی گاهی "حمید سبزواری" که خودش استاد است در سرودن از او پیروی میکند و برخی جوانترها هم در سرودن مثنوی از وی تبعیت می کنند . "حمید سبزواری" در قصیده و غزل، "مشفق کاشانی" و "شاهرخی" در غزل برجسته هستند. سرایندگان جوانتری هم هستند که شاید نام آور نشده باشند اما شعر نیکو می سرایند البته بیشتر غزل و کمتر شعر سپید و شعر نو که به آیندهٔ روشن آنها چشم دوخته ایم. "علیرضا غزوه"، "ساعدباقری"، "رضا رضایی نیا"، "قیصر امین پور" ، و دیگرانی که نامشان را اکنون بیاد ندارم از این دسته اند. به هر حال بسیاری از ایرانیها هستند که امیدهای آینده شعر فارسی بشمار می روند.

برخی جوانان افغانی هم هستند که در دورهٔ اشغال افغانستان به ایران مهاجرت کرده و در ایران شعر سرایی را آغاز کرده اند و تحت تأثیر شعر امروز ایران هستند. در میان آنها هم امیدهای آیندهٔ شعر و ادب به چشم می‌خورند مانند "کاظم کاظمی" و "قدسی ". اینها شعرای جوانی هستند که خوب مثنوی می‌سرایند و به نظر من می توانند ادبیات منظوم افغانستان را در یک جهش چشمگیر پیش ببرند. شعرکنونی افغانستان شاید هم سطح با شعر صد سال پیش ایران باشد، اما اگر این گروه از شاعران وارد افغانستان بشوند و در آنجا تلاش کنند می توانند شعر افغانستان را یک سده به پیش بیاورند.

دانش ۸ : جایعالی چقدر با اقبال و افکار و اندیشه های وی آشنایی دارید ؟

رشاد: "اقبال لاهوری" اقبال اسلام و اقبال استقلال و اقبال هر مسلمان است. من شاید بیش از بیست سال است که آثار فارسی اقبال را توأم باشیفتگی ، مکرر مطالعه کرده و می کنم. روزگاری که فراغت بیشتری داشتم دیوان اشعار فارسی اقبال روز و شب همدم من بود و در آن ایام اشعار بسیاری سروده ام که در لحن ، سبک و حتی مضمون از اقبال رنگ و بو گرفته و در آنها شیفتگی و ارادت خود به آستان اقبال را ابراز کرده ام . اقبال تنها به پاکستان و شبه قاره تعلق ندارد . او از آن همهٔ جهان اسلام است. اقبال به یک قرن و نیم قرن پیش تعلق ندارد که هنوز هم با اقبال روبروست و بخت و اقبال مسلمانان در گرایش به اندیشه های او است.

من فکر می کنم که امروز تحلیل افکار اقبال ، راه چارهٔ مشکلات مسلمانان را بازگو خواهد کرد. آنچه را که اقبال دهها سال پیش در نقد غرب ، بازگویی بربری های شرق ، بیان دردهای جهان اسلام و درمان این دردها گفته ، هنوز زنده و کارا است . در یک کلمه اندیشه اقبال لاهوری آینهٔ تمام نمای آرمانها ، مبانی ، ارزشها و گرایشهای انقلاب اسلامی است و او را از پی گذاران انقلاب اسلامی ایران می‌دانم .

رهبران انقلاب اسلامی هم به نظر من از اقبال متاثر بوده اند . غزل "معجز عشق"[1] امام خمینی (ره) که دربارهٔ ویژگی های نهفته انسان است ، در

---

۱ دیوان امام ، ج ۱ ، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۲. ص ۸۹

"معجز عشق"

ناله رند دوست که راز دل او پیدا شد ... بین رندان خرابات چسان رسوا شد

خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس ... در میخانه گشودند و چنین غوغا شد

سرخم را بگشایید که یار آمده است ... مژده ای میکده ، عیش ازلی برپا شد

سر زلف تو بنازم که به افشاندن آن ... ذره خورشید شد و قطره همی دریا شد

لب گشودی و ز می گفتی و میخواره شدی ... پیش ساقی همه اسرار جهان افشا شد

گویی از کوچهٔ میخانه گذر کرده مسیح ... که بدرگاه خداوند بلند آوا شد

معجز عشق ندانی تو زلیخا داند ... که برش یوسف محبوب چنان زیبا شد

لحن و مضمون یاد آور غـزل "مـیلاد آدم"[۱] اقبال می باشد.

دانش ۹ : استاد گرامی جناب آقای رشاد ، به نظر شماکـه بـا فـارسی دیروز و امروز آسیای میانه و شبه قاره آشنایید برای گسترش زبان فارسی در این سرزمین ها چه باید کرد؟

رشاد: **زبان و ادبیات فارسی بخشی از تاریخ و هویت مردم و از مواریث مشترک ملل این منطقهٔ وسیع از جهان به شمار می رود. به نظر می رسد که هم از سوی ایران و نهادهایی مانند "شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی" بـایستی تلاش وسعی بلیغی برای حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در این منطقه از جهان انجام گیرد و هم مردم این منطقه وحتی دولتها اگر می خواهند نگـاهبان مواریث و ذخایر و داشته های فرهنگی خویش باشند -که هستند- باید در این زمینه سرمایهٔ گذاری کنند. خوشبختانه در زمینهٔ سازماندهی ، تـوجه و ارتـباط فعال با استادان زبان و ادبیات فارسی در مناطق آسیای میانه ، شبه قاره ، خاور میانه و دیگر کشورهای جهان که در آنهاکرسی های زبان و ادبیات فارسی رونق دارد کارهایی در ایران انجام گرفته که از جملهٔ آنهابرپایی "کنگرهٔ استادان زبان و ادبیات فارسی" است که نخستین نشست آن با حضور صدها استاد برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی از سراسر جهان بتازگی در تهران برگزار شـد. تـاسیس دبـیر خـانهٔ دایمی و انتخاب هیئت رییسه از دستاوردهای این گردهمایی بود. همچنین بنا شد دبیر خانه کنگره این کارها را انجام دهد:**

- ارتباط نزدیک و مستمر بااستادان زبان و ادبیات فارسی در سراسر جهان

- برگزاری نشستهای ادواری کنگره

---

۱ اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی ، ج ۱ ، لاهور اقبال اکادمی پاکستان ، ۱۹۹۰. ص ۲۴۴

"میلاد آدم"

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور خود گری خود شکنی خود نگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شبستان ازل حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد
آرزو بیخبر از خویش بآغوش حیات چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

- احیای کرسیهای زبان و ادبیات فارسی که درپایان زندگی نظام شاهنشاهی و پس از آن هم چندی به علت جنگ به فراموشی سپرده شده یا دچار فتور شده بودند.

- اعزام استادانی به کشورهای مختلف برای تصدی آن کرسیها.

- برنامه ریزی برگزاری دوره های بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی در ایران یا کشورهای منطقه.

- تدوین متون آموزش فارسی .

- تشویق و تقدیر از کسانی که مروج زبان و ادبیات فارسی هستند.

به هر صورت ما به زبان و ادبیات فارسی تنها به عنوان زبان رسمی ایران نباید نگاه کنیم. فارسی حامل بخش عمده ای از فرهنگ مردم این منطقه است ، روزی زبان علمی و رسمی کشورهای بسیاری بوده ، بسیاری از مواریث در این منطقهٔ پهناور به این زبان ثبت شده، بسیاری از اسناد ارزشمند به این زبان نوشته شده است. از طرف دیگر زبان فارسی زبان دوم جهان اسلام به حساب می‌آید و پس از عربی - زبان وحی - فراگیرترین زبانی است که پیام دینی داده است. بسیاری از مناطق دنیا در پذیرش اسلام نخست با فارسی زبانان روبرو شدند و دین را از آنها فراگرفتند. که پراکندگی اصطلاحات دینی به فارسی در اقصی نقاط عالم این نکته را نشان می دهد. در چین با اینکه هیچ فارسی نمی دانند در نماز به فارسی نیت می‌کنند: " نماز پیش می خوانم ، نماز شامگاه می خوانم ، نماز پسین می خوانم ، ..." و شاید هم نمی دانند که این کلمات فارسی است.

پس ترویج زبان فارسی علاوه بر این که نگهداری و گسترش ادبیات این منطقه محسوب می شود در واقع نوعی ترویج دین هم هست و چون بار دین‌داری و دین پروری را بر دوش دارد از پشتیبانی مردم منطقه برخوردار بوده و می‌باشد.

دانش : از حساب آقای رشاد که در این گفتگو شرکت کردند سپاسگزاریم.

*****

رقعاتی چند از مولانا عرفی شیرازی

هنگام تحصیل در " دانشگاه تهران" مجموعه ای خطی به شمارهٔ ۳۰۹۸ در کتابخانهٔ مرکزی آن دانشگاه توجه مرا به خود معطوف داشت آن را مطالعه و یادداشتهایی برداشتم اکنون چون به آن یادداشت ها جز رونویسی رقعاتی چند از برخی مشاهیر ، دسترسی ندارم فکر کردم که چاپ همین اندک هم برای پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی سودمند باشد و شاید کسی بتواند از آن در کارهای پژوهشی خود بهره‌ای برد. از **فصلنامه دانش** که اسباب این کار را فراهم آورد سپاسگزارم اینک رقعه ها

رقعهٔ خانخانان به مولانا عرفی شیرازی (م ۹۹۹ هـ)

بار فطنب و دوست فطرت ملا عرفی ارکوفت ظاهری وکلفت باطنی فربن خاطر قدردان تصور نموده خبر چگونگی طبیعت سحر آفرین خود را موقوف به رسیدن هر روزه نداشته اطلاع می داده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی در خیر وشر ونیک وبد غیر صلاح حال ظاهری وباطنی بندهٔ خود نخواسته است چون حوصله ها در خور بشریت است به همین قدر محنت بسند نموده صحتی عاجل نصیب کند واز خبر هایی که بگوشش نرسیده واز آنچه بتازگی بزبان شما جاری گشته بفرستند که باعث خوشحالی خاطر خواهد بود واندک گرانی که این سلسلهٔ علیه رضا را پیش آمده بود ، رفع شد .

جواب رقعهٔ مزبوره از مولانا عرفی رحمة الله تعالی

صاحبا ! خداوندگارا ! امتداد حرمان گفت و شنود حاضرانه مولد سوء ادب گردیده ارائه تصدیع مکالمهٔ غایبانه به وسیلهٔ ترجمان قلم از دل برانگیخته هر چند زبان ادب بدین بیت که

خبر نیافته عرفی ز طبع نازک دوست | زبان بکرقلم اینجاجه جای مکتوبست

ناطق می گردد ، اشتیاق مکالمت اشفاق بی اندازهٔ آن خداوند را منظو[ر]داشته

تجاهل می ورزد. اکنون اگر وقایع مراتب بیماری وتکسرات گوناگون نوشته آید به اطناب انجامیده، موجب ملال خاطر قدسی مخاطر می گردد. چندکلمه از وقایع حالت نزع که پلگانگان [بیگانگان] را هول ودهشت وآشنایان را تمن وسلوی می‌افزاید، نوشته می گردد .قدم بر آخرین نقطهٔ ارتحال که محل انتقال است گذاشته، مراجعت واقع شده.

صاحبا! چگویم، سررشتهٔ معاملهٔ دل وزبان از دست رفته را آنچه دل بران ناطق بود، خلاف آن بزبان جاری می شد و آنچه زبان بران ناطق می گشت ضد آن برضمیر دل می گذشت . اگر موافقت نطق دل و زبان توجه نموده می شد قوت تمیز ار حفظ هاب اتفاقی عاجز آمده ،شیوهٔ تعطیل برمی گرفت وصورت معقولیت از هر دو برمی خاست . افاعی اعمال سیئه راکه هر یک در مقام لهو و لعب دیبای فریب در بوشیده حوری ورضوانی می نمودند از پوست برآمده، زهر ندامت درکام مرارت فرجام می ریختند. اطفال اعمال حسنه راکه انتظار تولد انسان در رحم مفاک [؟] گردیده بود یک یک به بوی مودت زنده گردیده تشنیع مولد ناشده مردن خود بیش یک یک از حواس وقوی برده سجل تقصیری برمن راست می کردند. طغیان مرض احتمال شفارا از شهر بند مزاج سیلی زنان سر به صحرای آوارگی داده، امید صحت پیرهن نسلی رابه نیل یأس درکشیده، آرایش حلقهٔ ماتمیان گردیده، وهم را چه دیدم خفاش که چاشتگاه از هیبت صدایی بیدار گشته ازخوابگاه سراسیمه پرواز می نمود. فی الحال از تابش نور برخاک فتور افتاده که از بی پروازی خویش باشقاوت خود رازگوید.

عقل راچه دیدم دانشمند مصرع که صرع برخاسته دهشتناک بهرسو نگرد تقاضای دانش خواهدکه زبانش بقول حق برگشاید، استیلاء نشاء صرع زبانش در زیر دندان زجرخاید .دنیا مثال پیراهن کثیفی که کشمیری بیماری از تن برآورده افکنده باشد موجب نفرت جان گردیده آخرت مثابهٔ هاتفی که هردم ندایی در دهد وخواهدکه وجودش مشاهده نباشد دم به دم جان سراسیمهٔ خود خوانده وخود را بوی بنموده و داغ هستی مانند پیغام درشت در زبان قاصد

شـرمگین بـرنن هسـتی دوسـت گـران آمـده سـلام نیستی مـانند خودشنـاسی نوهنرمندان ننگ ظرف دم به دم از دل برلب سا به اندازگـردیدهٔ تـوجه نـواب صاحبی رود دروازهٔ شهر عدم نشسنه جمازهٔ اجل را به زانو در آورده محمل حانی را از کوهان وی بازگشاده انظار می کشید کـه جـواب الـمـاس بخشـایش ایـن فرصت به تاراج داده از دیوان رحمت الهی برنفس اجازت سرشـ نواب صاحب فبله گاهی فرود آبد .لله الحمد که نفرب المخدوم در درگاه الهی معلوم همگنان گشت وپروانهٔ تجدید حیات ابن مخلص از دیـوان رحـمت نـامتناهی حـاصل گردید. اکنون التماس از عطوفت پروردهٔ نـعم اسـرار الهـی وسـرکردهٔ جنود فیوضات نامتناهی آنست که توجه عالی برین مصروف دارند کـه نـسمهٔ حیـات مجهول الکمست بروجهی طی شود که چون ابن نوبت قفل از در فقس کشـیده گردد ، مرغ روح به بال بشاشت پرگشاید نه سرخجالت در زیر بال درکشد .

صاحبا! از مرض تازه که امید صحت به جهت سکون "خاتم الامراض" خطابش داده معلوم می شود که ایام حرمان ملازمت به طول می انجامد . معالجان وعدهٔ حمام به یک ماه دیگر می دهند . این بار نوبت بردلم گرانی می کند والاّ بار جراحت بدنی را شبیخون وبی بهره می کشد. تـصدیع از انـدازه گـذشت مـحل دعاست .الله نعالی ذات والاصفات آن منبع ذوق رابرکنگرهٔ عرش کمال گرداناد و از ایثار جواهر کمال برفرق استعداد وتربیت بافتگانش خصوصاً عرفی محتاج منت نهاد بحق محمد وآله والامجاد .

رقعه که ایضاً مولانا عرفی به مولانا ظهوری ترشیزی نوشته

خجسته شالی که نسیم عنبرین بر ماه کنعـان وشـمیم عـبیر آمـیز غلمـان وحوران بـه هـوای دریـوزه عـطر پـراهـن دامـنش سـایروزایـر مـانند. طـاعات رباندیشان ، صوامع تزویر وطامات آرایش دوش رعونت وامتیاز ومثانه طوق عبودیت طاعت پیشگان معابد صدق وصفا ،طراز گردن عزت وافـخار گـردید. سبحان الله ! این چه بزم قماش است که دوش وگردن از معانقهٔ دوست را از لمس

وآمیزس از ساعد وسینهٔ بلورین حوری نژادان کشمیر وطراز مستغنی می دارد و تبارک الله ! چه شکسته رنگیست که آرزوی مشابهتش تخم برقان در ساحت رنجوری نرگس زار آهوچشمان هرات و شیراز می کارد؛

رباعی

اس سال که وصفش به حد سفر برست — آسـاب رعـوب مـرا سـفـسرست
سـامتش نکـتی فمـاش کـسـمر کـزو — صـدرخـنه نکـار مـردم کسـمبرست

رباعی

اسن شال که داده صد کسان را الرام — رنگ از رخ زرد من گرفته است به وام
باگونهٔ رعفران به وی سبب حواست — درخـنـده زدن لب و دهـانـس نمـام

رباعی

اس سال که بادگار صد دوس وس است — ارایس لعسـان سـهر دکسن است
بس بارک وبارىک ودرست آمده است — کوبی به صفت بردهٔ نزوبر مست

ایضاً رقعه الاخری من مولانا عرفی رحمه الله تعالی

مخلص نرین مشتاق عرفی، جواهر گنجینهٔ صدق وعبودیت که جگرگوشگان ارجمندی وسرمایهٔ تاج سربلندی است و زواهر حدیقهٔ دعوت ومحبت که یرورس آموز آب وهوای برومندی و آرایش افروز رنگ وبوی آررومندی اسب، نثار آسنان وابثار دامان نواب مخدومی جالینوس الزمانی گردانده خود را به امید نوجه فیاض مذکور خاطر قدسی ماثر می گرداند معذرت نانوشتن نامه‌های شوق آمیز که بیگانگان آشناروی را علت ازدیاد آسنای ظاهری و آسنایان را بیگانگی باطنی است به این مصراع اکتفا می نماید:

من حود کیم اعار به پایان که رساند

طی کردن توجهات سابقه ونعریفات منشیانه را اگر مصراع مذکور ننمودن معذرتی ناقص تواند بود خون فشانیهای ناصیهٔ شرم وادب عذر خواه است از جملهٔ عارینهای که طبیعت حود پرستی است بدون استحقاق از مبدأ فیاض جهت

خود نمابی گرفته به منصب پایمردی قناعت نکرده بی سرمایه بخود نسبت می‌دهد بعضی نوشه بخدمت فرستاد ، بنظر افتاد ، اصلاح خواهند فرمود . ایام مفارقت مختصر باد . برب العباد .

ایضاً رقعهٔ ملا عرفی در تعزیت

حکیم مطلق عزشأنه هر حادثه وسانحه ای که از ممکن غیب در پیشگاه شهادت جلوه می دهد عطبه ای است ناطق برسّری از اسرار حکمت عارضه وعاطفتی است ناظر بر قسمتی از اقسام عدالت شامله تا مستمعان ومبصران روحانی را به آن پیغام سمعی وبصری پرانواع عطیه و عطوفت خویش دانا گردانیده طربفه شکر گذاری راکه وسلیهٔ اضعاف آن عطایا وعطوفاتست مرعی دارند وخود را مستحق دیگر الطاف وعنایات الهی دانسته منتظر تنبید وتائید وندبیر عطیهٔ سانحه را نوبت ظهور نقاش برمی گشاید . گاه در زمرهٔ ملالت و گاه در حلهٔ شادی وبشاشت جلوه گرمی گردد . شاهد قسم اول سانحهٔ مفارقت برادران گرامی سلمهم الله وبقاهم که در هدایت منشاء اندوه وملال بود . و درثانی الحال که خبر حادثهٔ خطیر که در سخبر قلعهٔ اعدای دین رونموده بود ، استماع افتاد . دانست که حکمت در مفارقت آن بودکه چون این ضعیف را مشاهدهٔ امثال آن سانحه طاقت نبوده مراجعت قسمت ازلی به اعانت تدبیر کس ممکن نیست . آن عارضه در ایام عینیت روی نماید :

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

از نتیجهٔ آن ما به شکر که توانست گذارد و همچنین بایدکه آن برادران نیز حکمت آن واقعهٔ عظیمه در عطیه آگاهی از غفلت وقلت شکر گذاری دانسته ، فوت خواجه حسبن را مطمح نظر داشته ، تتمهٔ حیات راقهه [راقیه؟ / راجهة؟] طاعت و عبادت معبود جل حلاله گرامی شمارند وطاعت را به شکر توفیق مستثنی می کرده باشد ؛ والدعا.

*****

مکوشش عسی کرمی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد

برای گسترش زبان فارسی و پشتیبانی هماهنگ علمی و آموزشی بخشهای زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و دانشکده های پاکستان "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" اقدام به راه اندازی "بخش فارسی" کرد. این بخش در نخستین گام خود در پایان فروردین ماه امسال رؤسا و نمایندگان بخشهای فارسی دانشگاهها و دانشکده های پاکستان را گرد هم آورد.

از آنجا که در این گردهمایی گفتگوهای سودمندی پیرامون وضعیت کنونی زبان فارسی در مراکز آموزش عالی پاکستان شد که برای خوانندگان گرامی دانش نیز خالی از فایده نخواهد بود، این گزارش چاپ می شود

گزیدهٔ گزارش نخستین گردهمایی
رؤسای بخش های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان

***

باابتکار و تلاش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان "نخستین گردهمایی رؤسای بخش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان" در روزهای بیست و نهم و سی ام فروردین ماه ۱۳۷۵(= ۱۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۹۶) در اسلام آباد برگزار شد.

شرکت کنندگان در این همایش عبارت بودند از:

۱ - دکتر نادر قنبرانی	رئیس بخش فارسی دانشگاه	بلوچستان
۲ - دکتر منیر احمد	" " " "	بهاولپور
۳ - دکتر روشن آرا	" " " "	کراچی
٤ - دکتر آفتاب اصغر	" " " "	پنجاب
۵ - پروفسور غضنفر علی	" "	"دانشکده اسلامی راه آهن - لاهور

۶ - دکتر محمد اختر چیمه رئیس بخش فارسی دانشکده پسرانه - فیصل آباد
۷ - دکتر سیده اشرف ظفر " " " دخترانه - فیصل آباد
۸ - دکتر فرحت ناز " " " دخترانه - اسلام آباد
۹ - پروفسور جان عالم نماینده بخش فارسی دانشکده پسرانه - اسلام آباد
۱۰ - پروفسور ممتاز حسین " " " اصغر مال - راولپندی
۱۱ - پروفسور شکیل اسلم " " " دولتی - لاهور
۱۲ - پروفسور اسلم انصاری " " " دانشگاه بهاءالدین زکریای ملتان
۱۳ - پروفسور غبور حسبن " " " " بیشاور
۱٤ - دکتر شگفته موسوی رئیس " مؤسسه زبانهای نوین اسلام آباد
۱۵ - دکتر محمد اکرم شاه " اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور
۱٦ - دکتر محمد صدیق شبلی مشاور دانشگاه آزاد علامه اقبال - اسلام آباد
۱۷ - دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی - اسلام آباد
۱۸ - دکتر سید علیرضا نقوی مسئول بخش فارسی مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد

نامبردگان همراه آقای علی دوعلم رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان (و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان) در چهار نشست ویژه نزدیک به پانزده ساعت پیرامون این شش موضوع به بررسی و گفتگو پرداختند:

۱ - کلیات آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان
۲ - شیوه های آموزش زبان و ادبیات فارسی پاکستان
۳ - شیوه های تأمین استاد زبان و ادبیات فارسی
٤ - شیوه های کمک به دانشجویان دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه های پاکستان در نوشتن و تألیف پایان نامه ها
۵ - شیوه ها و ضوابط اعطای بورسیه تحصیلی به دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه ها
٦ - برنامه های بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان فارسی پاکستان

در نخستین نشست (۹۰۰ - ۱۳۰۰ چهارشنبه ۲۹ فروردین) دکتر سید علیرضا نقوی از راه اندازی بخش فارسی مرکز تحقیقات گزارش داد و هدف آن را بررسی ابعاد گوناگون آموزش زبان فارسی در دانشگاه ها، دانشکده ها و دبیرستان های پاکستان، پیداکردن راه از میان بردن مشکلات آموزشی و در یک سخن تلاش های جدی و دامنه دار برای گسترش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان بیان کرد و فراخوان رؤسای بخش های فارسی و برپایی همین همایش را گام آغازین این بخش خواند.

سپس آقای ذوعلم به مهمانان خوشامد گفت و بحث مستوفایی دربارهٔ انگیزه های معنوی و مادی کاربرد زبان فارسی در پاکستان ارائه کرد و مهمترین آنها را بر سمرد:

۱ - زبان فارسی چون زبان مردم شبه قاره بوده است زبانی بیگانه نیست و اینک نیز علاقمندان فراوان دارد.

۲ - زبان فارسی هم زبانی است مانند دیگر زبانها که باید به آن توجه شود.

۳ - منابع فرهنگی و فکری پاکستان - و شبه قاره - بیشتر به زبان فارسی است.

٤ - علوم انسانی که ناشی از نیازهای معنوی بشر امروز است در پاکستان بدون فارسی پیشرفتی نخواهد داشت.

٥ - زبان فارسی ابزار همکاریهای منطقه ای پاکستان با ایران، افغانستان، تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه و راه دستیابی آن به اهداف سیاسی و فرهنگی خود است.

٦ - پیوند تنگاتنگ زبان اردو با فارسی بگونه ای است که پشتیبانی و تقویت زبان اردو، بسته به تقویت زبان فارسی است.

ایشان همچنین پیوستن "فصلنامه دانش" به مرکز تحقیقات را از آغاز سال ۱۳۷۵ یادآور شدند و آن را سخنگوی فارسی زبانان منطقهٔ بویژه پاکستان خواندند.

پس از سخنرانی آقای ذوعلم نه تن از مهمانان از بخش های فارسی مربوط به خود به این ترتیب گزارش دادند:

۱ - دکتر روشن آرا - **کراچی**
۲ - دکتر محمد اختر چیمه - **فیصل آباد**
۳ - پروفسور غفور حسن - **پیشاور**
٤ - دکتر نادر قیرانی - **کویته**
۵ - دکتر فرحت ناز - **اسلام آباد**
٦ - دکتر سیده اشرف ظفر - **فیصل آباد**
۷ - پروفسور میر احمد - **بهاولپور**
۸ - پروفسور محمد اسلم انصاری - **ملتان**
۹ - دکتر آفتاب اصغر - **لاهور.**

در دومین نشست (۱٦۳۰ - ۱۸۳۰ چهارشنبه ۲۹ فروردین) هفت نفر دیگر از مهمانان گزارش های خود را به این ترتیب به آگاهی جمع رسانیدند:

۱ - دکتر محمد صدیق شبلی - **اسلام آباد**
۲ - پروفسور غضنفر علی ورائچ - **لاهور**
۳ - پروفسور شکیل اسلم - **لاهور**
٤ - پروفسور مسار حسن - **راولپندی**
۵ - پروفسور محمد خان عالم - **اسلام آباد**
٦ - دکتر سبط حسن رضوی - **اسلام‌آباد**
۷ - دکتر شگفته موسوی - **اسلام آباد**

گزارش های داده شده این نکات را در بر می گرفت:

الف) بازگویی تاریخچه ای کوتاه از بخش فارسی مربوط.

ب) آمار استادان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی در هر یک از مقاطع گواهینامه، کارشناسی ، کارشناسی ارشد و دکترا.

پ) دشواری هایی که سر راه کار و تلاش بخش های فارسی وجود دارد.

ت) پیشنهادها.

جمعبندی بندهای (ب)، (پ) و (ت) در پی می آید.

ب) آمار استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها و دانشکده‌های پاکستان

آمار دهنده: رییس یا نماینده بخش فارسی　　آمار دهی فروردین ماه ۱۳۷۵

شماره	بخش فارسی	استاد ۱	استاد ۲	استاد +	دانشجو ۳	دانشجو ۴	دانشجو ۵	دانشجو ۶	دانشجو ۷	دانشجو ۸	دانشجو +
۰۱	دانشگاه آزاد علامه اقبال	۳		۳		۱۰۰					۱۰۰
۰۲	دانشگاه بلوچستان	۲		۲					۴۰		۴۰
۰۳	دانشگاه بهاءالدین زکریا ملتان										✽
۰۴	دانشگاه پیشاور	۴	۳	۷					۴۴		۴۴
۰۵	دانشگاه پنجاب	۶		۶					۷۰	۲۰	۹۰
۰۶	دانشگاه سند	۲	۴	۶					۱۴		۱۴
۰۷	دانشگاه کراچی	۶	۲	۸		۱۷		۳۰	۶	۴	۵۷
۰۸	دانشکده اسلامی راه آهن لاهور										✽
۰۹	دانشکده اصغر مال راولپندی	۲		۲	۵۰۰	۳۰					۵۳۰
۱۰	دانشکده پسرانه اسلام آباد	۱		۱				۷۰			۷۰
۱۱	دانشکده پسرانه فیصل آباد	۳		۳	۱۵۰	۱۲		۱۲			۱۷۴
۱۲	دانشکده دخترانه اسلام آباد	۲		۲	۱۰۰	۱۴		۱۰			۱۲۴
۱۳	دانشکده دخترانه فیصل آباد	۲		۲	۱۶۳۰	۴		۶۹			۱۷۰۳
۱۴	دانشکده دولتی لاهور	۵	۴	۹				۹	۱۷		۲۶
۱۵	موسسه ملی زبانهای نوین	۸		۸		۲۷	۱۰		۹		۴۶
	۱۳ بخش	۴۶	۱۳	۵۹	۳۳۸۰	۲۰۴	۱۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۴	۴۰۱۸

راهنمای شماره ها و نشانه ها: ۱ تمام وقت، رسمی　۲ پاره وقت، موقت　۳ اجباری　۴ گواهینامه

۵ مرجعی　۶ کارشناسی　۷ کارشناسی ارشد　۸ دکترا　+ مجموع

توضیح: ش ۳: بخش فارسی ندارد اما دوره های کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از سوی خانهٔ فرهنگ ایران ملتان زیر نظر این دانشگاه راه اندازی شده‌اند. ش ۸: آمار داده نشده است.

پ) کاستی ها و دشواری ها:

۱ - هر استادی که بازنشسته می شود بجایش کسی گمارده نمی شود و اعزام استاد از ایران هم برای ادارهٔ کرسی های زبان فارسی، نامنظم و بی برنامه است.(کراچی، بلوچستان، بهاولپور، پنجاب)

۲ - سال ها است که در زمینهٔ زبان فارسی و فراگیری آن کتابی نوشته و چاپ نشده و متون آموزش فارسی بسیار کهنه و فهم آنها برای دانشجو بسیار دشوار است. (پیشاور، کراچی، پسرانهٔ اسلام آباد)

۳ - دانشجویان دورهٔ کارشناسی نمی توانند به فارسی گفتگو کنند و تازه به آنها الفبا یاد داده می شود. (کراچی، پیشاور)

٤ - چون از سال ۱۹۸۲م. فراگیری زبان "عربی" از کلاس ششم تا هشتم اجباری و "فارسی" اختیاری شده، زبان فارسی کم کم از دبیرستان ها کنار نهاده شده و دانش آموزان به فارسی روی نمی آورند. (فیصل آباد)

٥ - چون بتازگی "زبان پنجابی" و "ورزش" که درس های آسانی هستند در برنامهٔ دانشکده‌ها گنجانده شده، شمار فارسی آموزان کاهش یافته است.(فیصل آباد)

٦ - دانشکدهٔ " زمینداره گجرات" و دانشگاه های "اسلامی بهاولپور" و "بلوچستان" با کمبود استاد و کتاب روبرو هستند.

۷ - کرسی هایی مانند" هجویری شناسی" دانشگاه پنجاب و " زکریا شناسی" دانشگاه بهاء الدین زکریا که به گسترش زبان فارسی کمک می کردند از میان رفته‌اند و به جای درس فارسی درسهایی چون " اسلام شناسی" یا " اردو" گنجانده می شود.(کراچی، فیصل آباد)

۸ - کاربرد زبان " انگلیسی" به عنوان زبان رسمی در نهادهای دولتی که عرصه را بر زبان ملی (اردو) نیز تنگ کرده جایی برای کار برد فارسی ننهاده است و جوانان هم به جای فارسی، علوم و فنونی را فرامی گیرند که آینده ای روشن رانشان می دهند .(کراچی، دخترانه اسلام آباد)

ت) پیشنهادهای داده شده برای گسترش زبان فارسی در پاکستان

۱ - آموزش زبان فارسی در حوزه های علمیه ومدارس علوم دینی شیعه وسنی

۲ - آموزش زبان فارسی از کلاس ششم دبستان و انتخابی (Elective) بودن آن در دورهٔ دبیرسان (همانند گذشته)

۳ - آزاد نهادن دانش آموزان و دانشجویان در انتخاب یکی از درس های فارسی با عربی و کنار نهادن درس های رسم ونقاشی از هم گروهی این درس ها

٤ - اجباری شدن آموزش فارسی برای دانشجویان کارشناسی ارشد رشته های تاریخ شبه قاره ، تاریخ اسلام ، اقبال شناسی ، زبان شناسی، زبان و ادبیات اردو ونیز پژوهشگران مؤسسه مطالعات آسیای میانه (Area Studies).

۵ -گنجاندن زبان فارسی در دوره های تربیت معلم (.B.ED وB.TC و C.T)به عنوان یک درس دبیرستانی (School Subject)

٦ -گنجاندن ادبیات معاصر ایران در برنامهٔ آموزشی بخشهای فارسی دانشگاهها و آموزشگاهها و بازنگری کتابهای درسی فارسی و آوردن متون ساده و سودمند و دلچسب در آنها.

۷ - بکارگیری دست کم یک استاد زبان و ادبیات فارسی در هر دانشکده و الزام استادان و دانشجویان زبان فارسی به گفتگوی فارسی و پرهیز ازکاربرد زبان واسطه (اردو - انگلیسی) هنگام آموزش.

۸ - اعزام منظم استادان ایرانی برای آموزش زبان و ادبیات فارسی و نیز به عنوان استاد راهنمای پایان نامه های دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی

۹ - برگزاری گردهمایی های پیاپی سراسری و منطقه ای برای استادان زبان و ادبیات فارسی پاکستان

۱۰ - حضور فعال استادان برجسته زبان فارسی پاکستان در همایشهای علمی و ادبی در ایران

۱۱ - فرستادن تنی چند از آموزگاران و استادان ممتاز زبان و ادبیات فارسی به ایران در هر سال برای گذراندن دوره‌های کوتاه مدت یا دکترا.

۱۲ - برپایی دوره‌های بازآموزی استادان زبان فارسی برای بازدهی بهتردرایران .

۱۳ - راه اندازی شعبه های "انجمن فارسی" در سراسر پاکستان بویژه در دانشکده ها و دانشگاهها و پیوند و ارتباط آنها با همدیگر

۱٤ - راه اندازی بخش فارسی در دانشگاه بهاء الدین زکریای ملتان

۱۵ - راه اندازی "بنیاد فارسی"

۱٦ - راه اندازی کرسی های "ایران شناسی" در دانشگاههای بزرگ پاکستان

۱۷ - تجهیز بخش های فارسی به آزمایشگاه زبان، گیرنده های سیمای جمهوری اسلامی ایران ، کتابهای مرجع و ادبیات معاصر

۱۸ - برپایی نمایشگاههای سالانه کتاب فارسی (چاپ ایران) بابهای مناسب از سوی خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان .

۱۹ - فرستادن مرتب مجله ها و روزنامه های فارسی برای بخش های فارسی

۲۰ - نوشتن مقالات پیاپی پژوهشی و فرهنگی به زبانهای اردو و انگلیسی در روزنامه ها پیرامون اهمیت و ضرورت فراگیری زبان فارسی

۲۱ - نشر زندگینامه وگزیده آثار بزرگان علم و ادب در مطبوعات به زبان فارسی.

۲۲ - برگزاری مرتب شب های شعر فارسی

۲۳ - پخش برنامه های آموزش فارسی از سیما (تلویزیون) و اهتمام دانشگاه آزاد علامه اقبال بر استمرار این شیوه.

۲٤ - پخش اخبار به زبان فارسی از سیما

۲۵ - نهادن گردش علمی برای دانشجویان زبان فارسی (بویژه ایران گردی)

۲۶ - اعطای جایزه های ویژه بنامهایی چون رومی ، سعدی ، امام خمینی (ره) اقبال ، حافظ و... در هر سال به دانشجویان رتبه اول کارشناسی ارشد فارسی ، دوتن از بهترین فارسی نویسان و دو تن از برجسته ترین پژوهندگان پاکستانی پدید آورندهٔ بهترین کتاب دربارهٔ فرهنگ و ادب و هنر ایران یا پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان

۲۷ - دادن کمک هزینه به دانشجویان کارشناسی ارشد زبان ادبیات فارسی

۲۸ - اعطای بورس به دانشجویان و دانش آموزان ممتاز زبان فارسی

۲۹ - اعطای نشان و دانشنامه به استادان برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی

شایستهٔ یاد آوری است که طی دو سال گذشته بویژه امسال در انجام آنچه که در پیشنهادی های شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲ ، ۱۳، ۱۷ ، ۱۹، ۲۳، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ و ۲۸ آمده است از سوی نهادهای دست اندرکار تلاش های در خود تقدیری شده و این روند همچنان ادامه دارد.

چنانچه خوانندگان گرامی نیز پیشنهادهایی دربارهٔ شیوه های گسترش زبان فارسی دارند می توانند برای دانش بفرستند تا برای استفاده در اختیار بخش فارسی مرکز تحقیقات قرار گیرد.

*****

فهرست کتاب ها، مجله ها و مقاله های رسیده

الف) کتاب ها:

۱ - بهتی ، محمد عظمت الله؛ المشرقی ـ علامه محمد عنایت الله خان المشرقی اور ان کا عهد(اردو)؛ چ ۱ ، گجرات : المشرقی ریسرچ اکیدمی ، ۱۹۹۶م.

۲ - تفهیمی ، ساجد الله (دکتر)؛ فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی (فارسی اردو)؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م.

۳ - رضوی ، سید جاوید حسن ؛ حضرت عبد المطلب ابن حضرت هاشم (اردو)؛ چ ۱ ، لاهور : اظهار سنز، ۱۹۹۶م.

٤ - رضوی ، شفیق ؛ گرد کے اس پار (اردو)؛ چ ۱ ، اسلام آباد : شیخ دی بیٹک ، ۱۹۹۶م.

٥ - ظلّ صادق ؛ منظومات مقدسه (اردو)؛ چ ۱ ، کراچی : اداره وحدت انسانی ، ۱٤۰۹هـ

٦ - عارفی ، محب ؛ شعریات (اردو)؛ چ ۱ ، کراچی : ریلائنس ایند پرائنرز

۷ - فیضی ، سید فیض الحسن ؛ عظمت فکر (اردو) ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : عالمی مجلس اهل بیت پاکستان ، ۱۹۹٦م.

۸ - ــــــــــــــ میرے غم کدے میں (اردو)؛ چ ۱ ، اسلام آباد : پندی ادبی سوسایتی ، ۱۹۹۲م.

۹ - ــــــــــــــ نور و ظهور (اردو)؛ چ ۱ ، لاهور : امامیه کتب خانه؛

۱۰ - منهاس ، افضل ؛ گل مراد (اردو)؛ چ ۱ ، راولپندی : نیو آرت مین پرنترز، ۱۹۹٦م.

۱۱ - هاشمی ، سید وحید الحسن ؛ العطش -ج ۲ (اردو) ؛ ج ۱ ، لاهور : الحبیب پبلی کیشنز، ۱۹۹۵م.

۱۲ - هجویری غزنوی ، ابو الحسن علی بن عثمان جلابی ؛ کشف المحجوب (فارسی) ؛ به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)؛ ج ۱ ، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سمن پبلی کیشنز لاهور ، ۱۳۷٤ش / ۱۹۹۵م

۱۳ - ستی ، محمد اسماعیل؛ حقیقت زنده (The Living Truth)، ج ۱، اسلام آباد : گولره شریف ، ۱۹۹٤م.

ب) مجله ها

فارسی :

۱ - آشنا. فصلنامه؛ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه ؛ سال اول. شمارهٔ ۲ ، تابستان ۱۳۷٤.

نشانی: شمارهٔ ۷۷، خیابان رشید عالی ، عاری عثمان یاسا، انکارا، ترکیه

۲ - اهل قلم. ماهنامهٔ علمی / فرهنگی / هنری / ادبی ؛ شماره های ۱۳ تا ۱۵ ، فروردین تا خرداد ۱۳۷۵.

نشانی: ایران ، تهران، صندوق پستی ۳۹۶۸ - ۱۵۸۷۵

۳ - فارابی . فصلنامه تحقیقاتی در زمینهٔ سینما؛ بنیاد سینمایی فارابی؛ شماره ۲۵، بهار ۱۳۷۵.

نشانی: ایران ، تهران ، خیابان سی تیر ، شمارهٔ ۵۵ ، کدپستی ۱۱۳۵۸

٤ - کلک . ماهنامهٔ فرهنگی و هنری ؛ شمارهٔ ۷۲ - ۷۱، بهمن و اسفند ۱۳۷٤.

نشانی: ایران ، تهران ، صندوق پستی ۹۱۶ - ۱۳۱۴۵

۵ - نامهٔ پارسی ـ فصلنامه؛ **شورای گسترش زبان و ادب فارسی ؛ سال اول ، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۷۵.**

نشانی ایران ، تهران ، میدان بهارستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دبیر خانهٔ سورای گسترش زبان و ادب فارسی

۶ - نامهٔ فرهنگ ـ فصلنامهٔ تحقیقاتی در مسائل فرهنگی و اجتماعی ؛ **سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ؛ شمارهٔ ۲۱ ، بهار ۱۳۷۵.**

نشانی ایران ، تهران ، خیابان ولی عصر، سرخیابان فاطمی، ساختمان شمارهٔ ۲ سازمان فرهنگ و ارتباط اسلامی

۷ - نامهٔ فرهنگستان ـ فصلنامه؛ **فرهنگستان زبان و ادب فارسی ؛ سال دوم، شماره اول ، بهار ۱۳۷۵.**

نشانی ایران ، تهران ، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان سوم ،شمارهٔ ۸،صندوق پستی ۶۲۹۴ ۱۵۸۷۵

۸ - نیستان ـ ماهنامهٔ فرهنگی / هنری / اجتماعی ؛ **شماره های ۶ تا ۹، اسفند ۱۳۷٤ تا خرداد ۱۳۷۵.**

نشانی ایران ، تهران ، صندوق پستی ۳۱۴ ۱۱۴۹۵

۹ - یاد ایام ـ ماهنامهٔ فرهنگی / اطلاع رسانی ؛ **معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی**

نشانی ایران ، تهران ، خیابان استاد مطهری ، کوچهٔ فیروزه، شمارهٔ ۱

اردو:

۱ - آهنگ ـ ماهنامه ، ج ٤۸ ، شماره ۷ ، جولائی ۱۹۹۶م .

نشانی شعبهٔ مطبوعات پاکستان براد کاستنگ کارپوریشن ، براد کاستنگ هاوس ، ایم اے جناح رود کراچی ، پوست کود ۷۴۹۹۱.

۲ - اخبار اردو، ماهنامه ، جولائی و اگست ۱۹۹۶م.

نشانی مقتدره قومی زبان (اردو) ستاره مارکیت، اسلام آباد.

۳ - الاصلاح ، هفت روزه ، ج ۳۳، شماره ۱۰، جولائی و اگست ۱۹۹۶م.

نشانی ۳۴ دیلدار رود، ملحقه مزار حضرت علامه مشرقی ،اچهره، لاهور ۵۴۶۰۰

٤ - اقبال ، ماهنامه ، ج ۴۳، شماره ۳، جولائی ۱۹۹۶.

نشانی بزم اقبال، ۲ کلب رود، لاهور

۵ - انوار ختم نبوت ،ماهنامه؛ ج ۱، شماره ۵، جولائی و اگست ۱۹۹۶.

۶ - پیام عمل، ماهنامه؛ ج ۳۸، شماره جولائی ۱۹۹۶م.

نشانی امامیه مشن پاکستان ترست ۳۳، بی سمع بلازه، ۷۲، فیروز پور رود لاهور.

۷ - تجدید نو ،ماهنامه؛ ج ۸،شماره ۷، جولائی ۱۹۹۶م

نشانی ۷۲۳، راوی بلاک علامه اقبال تاون لاهور

۸ - تسخیر ،هفت روزه؛ ج ۲، شماره ۱ تا ۵، جولائی و اگست ۱۹۹۶م.

نشانی ۴۹ کریم بلاک علامه اقبال تاون، لاهور.

۹ - خیر العمل ،ماهنامه؛ ج ۱۸ ،شماره ۱۲ و ج ۱۹، شماره ۱، جولائی تا سپتمبر ۱۹۹۶م.

۱۰ - درویش ،ماهنامه؛ ج ۸، شماره ٤تا۹،

نشانی ۵۴ عبد الکریم رود، قلعه گوجر سنگهـ لاهور.

۱۱ - سب رس ،ماهنامه؛ ج ۱۹، شماره ۷، جون ۱۹۹۶م.

نشانی ایوان اردو دی / ۱۲۳، بلاک بی کراچی ۷۴۷۰۰

۱۲ - سب رس، ماهنامه،ج ۵۸، شماره ۵۶، می تا جولائی ۱۹۹۶م.(خصوصی اشاعت، یوم محمد علی قطب شاه)

نشانی اداره ادبیات اردو، حیدراباد (دکن) هند.

۱۳ - سبیل ھدایت ۔ماھنامہ ؛ ج ۶، شمارہ ۱ تا ۶، جنوری تا جون ۱۹۹۶م .

نشانی نرم‌ندائے مسلم پاکستان ، ۸ / ۳ بی I ماول ست ، لاھور پوسٹ کوڈ ۵۴۷۷۰

۱۴ - الشریعہ ۔ ماھنامہ ؛ ج ۷، شمارہ ۳ و ۴، جولائی تا اکتوبر ۱۹۹۶م .

نشانی الشریعہ اکادمی ،مرکزی جامع مسجد گوجرانوالہ

۱۵ - شمس الاسلام ۔ ماھنامہ ؛ ج ۷، شمارہ ۷ تا ۱۰، جولائی تا اکتوبر ۱۹۹۶م.

نشانی مجلس حزب الانصار ، بھیرہ سرگودھا

۱۶ - صحیفہ۔ ماھنامہ ؛ شمارہ ۱ تا ۵، جولائی تا دسمبر، ۱۹۹۶م.

نشانی مجلس ترقی ادب ،کلب رود ، لاھور

۱۷ - العارف۔ماھنامہ ؛ ستمبر ۱۹۹۶م.

نشانی ۵ مسلم ماول ، وحدت رود ، لاھور

۱۸ - فکر و نظر ۔ فصلنامہ ؛ج ۳۳، شمارہ ۴، ابریل و جون ۱۹۹۶م.

نشانی ادارۂ تحقیقات اسلامی ،بین‌الاقوامی اسلامی یونیورسٹی ، اسلام اباد

۱۹ - قومی زبان ۔ماھنامہ ؛ ج ۶۸، شمارہ ۴، جولائی ۱۹۹۶م .

نشانی انجمن ترقی اردو پاکستان ، شعبۂ تحقیق ، ڈی ۱۵۹ بلاک ۷ ، گلشن اقبال کراچی ۷۵۳۰۰

۲۰ کنز الایمان ۔ماھنامہ ؛ ج ۶، شمارہ ۵، جولائی ۱۹۹۶م .

نشانی دھلی رود صدربازار ، لاھور چھاونی .

۲۱ - معارف ۔ماھنامہ ؛ ج ۱۵ ، شمارہ ۶ ، محرم الحرام ۱۴۱۷ .

نشانی دار المصنفین ، شبلی اکیدمی ، اعظم گرھ ھند.

۲۲ معصوم ۔ ماھنامہ ؛ ج ۳، شمارہ ۳ و ۴، اگست و ستمبر ۱۹۹۶م .

نشانی پوسٹ بکس ۱۶۱۳ اسلام آباد.

۲۳ - همدرد صحت . ماهنامه ؛ ج ٦٤ ، شماره ۸، اگست ۱۹۹٦م .
همدرد فاوندیشن پاکستان ، ناظم آبادکراچی ۷٤٦۰۰
۲٤ - هومیو پیتهی . ماهنامه ؛ ج ۱۳ ، شماره ۷ تا ۹ ، جولائی تا ستمبر ۱۹۹٦.
ساہی راولپنڈی

ب) مقاله ها

فارسی :

۱ احوال و آثار قاضی حمید الدین ناگوری ، دکتر رشده حسن : مؤسسهٔ ملی زبان های نوین ، اسلام آباد پاکستان

۲ عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر، دکتر کلثوم ابوالبشر : دانشگاه داکا بنگلادش

اردو:

۱ پرتو غالب ، سجاد مرزا: گوجرانواله - پاکستان

۲ شعرائے فارسی کی حب الوطنی بنجاب کے حوالے سے ، طارق کفایت: ساله - هندوستان

۳ قرآن مجید و علوم جدید : دکتر محمد باقر خان خاکوانی : ملتان - پاکستان

* * * * *

کتابهای تازه

باتلاش و پیگیری بخش انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" دو کتاب تازه به جامعهٔ علم و ادب پیشکش شد. این دو کتاب عبارت بودند از کشف المحجوب اثر گرانقدر "ابو الحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی "و فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی تألیف "دکتر ساجد الله تفهیمی". همچنین دو کتاب هم به نام های عظمت فکر از استاد" فیض الحسن فیضی " و حقیقت زنده از استاد "محمد اسماعیل ستی" به دفتر دانش رسید که اینک معرفی می شوند.

***

چاپ تازهٔ کشف المحجوب

کتاب کشف المحجوب حضرت سید علی هجویری معروف به داتاگنج بخش رحمة الله علیه در سرتاسر جهان اسلام شهرتی ویژه دارد، بگونه‌ای که دانشمندان مسلمان و پژوهندگان ادب و عرفان ، آن را ازکهن ترین و کاملترین نوشته های عرفانی در فارسی به شمار آورده اند. در تحلیل و تبیین و بررسی معارف و علوم اسلامی ، ریزبینی وکنکاش عالمانه ای که در این کتاب هست بدون شک در هیچ یک از دیگرکتاب های نثر فارسی در موضوع تصوف و عرفان یافت نمی شود. افزون بر عارفان و دانشمندان اسلامی ، در میان همهٔ اسلام شناسان و خاورشناسان نیز کتاب کشف المحجوب ، همواره به عنوان یک مأخذ بنیادی در مطالعه و شناخت تصوف و عرفان مورد توجه بوده است.

در یکصد سال گذشته ، " والنتین ژوکوفسکی "، محقق و اسلام شناس روسی چاپ پسندیده ای ازکشف المحجوب را با تحقیق و مقابلهٔ نسخ مختلف ونوشتن فهارس فراهم کرده بود که کاستی هایی نیز در آن بچشم می خورد.

اینک آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، دانشمند و محقق پرکار و سخت‌کوش ایرانی ، از میان نزدیک به ۶۰ نسخهٔ خطی شناخته شدهٔ

کسف المحجوب موجود در کتابخانه های سراسر جهان ۱۹ سخه رابرگزیده، با یکدیگر مقابله کرده و نسخه ای مصحح ومتن و معتبر فراهم آورده و مرکر تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد " نیز دستاوردِ این تلاش را به شمارهٔ ۱۵۰ باهمکاری مؤسسه "چاپ و نشر سمن - لاهور" چاپ کرده است. من به سهم خویش امیدوارم چاپ تازهٔ کسف المحجوب برای پژوهندگان ادب و عرفان سودمند افتد و آنانرا از دیگر چاپ های این کتاب بی نیاز گرداند.

مصحح دانشمندبا دقت و توجه و تحقیق کامل ، هر واژه و هر جمله و هر سطر را با نشانه گذاری و اعراب گذاری از پیش حسم گذرانده است و این گونه دقت و وسواس درکار برد نشانه ها و اعراب در هیچیک از چاپ های گذشتهٔ کسف المحجوب دیده نمی سود.

همچنین با کوشش در خور تحسین هشت فهرست جداگانه بیانگر آیات قرآن ، احادیث نبوی، اقاویل مشایخ ، اشعار ، الفاظ و اصطلاحات عرفانی، کتاب ها،اشخاص وجای هابرای آسانی بهره گیری ازکتاب به خواننده داده است.

از دیگر ویژگی های ارزندهٔ این چاپ ، پیشگفتار مصحح دانشمند و تقریظ عالمانهٔ آقای علی ذوعلم رایزن و نمایندهٔ محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و سرپرست مرکز تحقیقات و نیز شناسنامهٔ نسخه های خطی نوزده گانهٔ مذکور در آغاز کتاب است.

به "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" و " مؤسسه چاپ و نشر سمن" باید تبریک گفت که این کتاب را در خور جایگاه آن اینگونه زیبا و استوار چاپ و به دوستداران علم و فرهنگ و ادب و عرفان پیشکش کرده اند.

دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)

رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب لاهور

**

فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی

این کتاب که تألیف "دکتر ساجد الله تفهیمی" استاد دانشمندبخش فارسی دانشگاه کراچی است بتازگی از سوی "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" در ۵۲۷ صفحه و بهای ۵۵۰ روپیه، با شمارهٔ ۱۵۱ به زیور طبع آراسته شده است.

در این فرهنگ معانی کوتاه و بلند ۵۲۱۶ اصطلاح هفت رشته از رشته‌های علوم ادبی یعنی دستور، زبان شناسی، فصاحت و بلاغت، بدیع و بیان، معانی، عروض و قافیه به زبان اردو آورده و به نوشته مؤلف محترم نخستین فرهنگ در نوع خود است. آنچه پایه و اساس کار نویسنده قرارگرفته ۱۰۹ کتاب و رساله است که نام آنها در فهرست مآخذ و منابع در پایان کتاب آمده و گویای رنج بسیار و حوصله سرشاری است که مؤلف در آفرینش این اثر برده و نشان داده است.

واژه ها و اصطلاحات به ترتیب الفبا آمده اند و این آگاهی ها را نیز به خواننده می دهند:

- آوانگاری و تلفظ هر واژه با آوردن اعراب حروف متحرک.
- ریشه ومرجع هر واژه و اصطلاح که از چه زبانی است.
- آن واژه و اصطلاح به کدام یک از رشته های علوم ادبی تعلق دارد.
- معانی لغوی و تعریفی آن از چه کتابهایی گرفته شده و آن معانی و تعاریف چه اختلافاتی با هم دارند.
- برای هر واژه (جز شماری اندک) مثالی آورده شده است.

همچنین مؤلف، بحوری راکه در زبان اردو بکار رفته اما مثال فارسی آن بدست نیامده، بدون ذکر مثال آورده است که بهتر بود در چنین مواردی مثال را هم از

زبان اردو می آورد نا مطلب برای اردو زبانان روشن ترگردد.

کتاب فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی برای کسانی که با اردو آشنایی دارند و علاقمند به درک معانی اصطلاحات علوم ادبی هستند بسیار سودمند و باارزش و به قول سرپرست محترم "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، " انتشار آن در حقیقت خدمتی به هر دو زبان اردو و فارسی است" که امیدواریم مورد استفادهٔ دانش پژوهان قرار گیرد.

در پایان باید به مؤلف محترم و "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" که به انتشار این کتاب گرانقدر موفق گردیده اند تبریک گفت و موفقیت بیشتر آنان در راه خدمت به علم و ادب را آرزو کرد.

دکتر سید علیرضا نقوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

* * *

عظمت فکر

تألیف و سرودهٔ : سید فیض الحسن فیضی، ادیب و شاعر و سخنور زبان های فارسی، اردو و انگلیسی

ناشر: عالمی مجلس اهل بیت، پاکستان، اسلام آباد

چاپ : السید پرینترز، صادق آباد، راولپندی

۱۵٤ ص، قطع رقعی ۱۷ × ۱٤ س م. بها: ۱۰۰ روپیه

"سید فیض الحسن فیضی" از سرایندگان و سخنوران فرهنگ و ادب ایران و پاکستان است که قلمی روان، دلربا و گیرا و طبعی رسا و شیوا و سخن و گفتاری نافذ و استوار دارد. لبش خندان، چهره اش شادان و محبتش بی پایان است. نگارنده او را از سال ۱۳۵۰ هـ.ش / ۱۹۷۰م. می شناسد و احوال و آثار وی را نوشته و درکتاب فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی و روزنامه

خرداد (سال ۱۳۵۰ هـش) منتشر کرده است.

"سید فیضی" در همهٔ مجالس شعر و ادب شرکت می جویند، اشعار اردو یا فارسی را با آوازی رسا و آهنگی خوش می‌خواند و همگان را محظوظ می کند. وی به "سعدی شیرازی"، "نظیری نیشابوری"، "عطار نیشابوری"، "حافظ شیرازی" مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی"، "انوری ابیوردی" و "ناصر خسرو قبادیانی" عشق می ورزد. اما از "علامه اقبال"، "میر انیس لکهنوی"، "داغ دهلوی" و "جوش ملیح آبادی" بسیار تأثیر پذیرفته است. از این رو نوشته های گوناگون وی با افکار این شاعران آمیختگی تام دارد.

آخرین شخصیتی که بر دل و جان "سید فیضی" اثر بسیار نهاده حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است. این تأثیر پذیری "فیضی" را بر آن داشت که با همکاری استاد "دکتر سید سبط حسن رضوی" رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و مدیر دانش، ده تا از غزلیات آن عارف کامل و پیر واصل را به اردو و انگلیسی ترجمهٔ منظوم کرده و در خرداد ماه ۱۳۷۲ هـ ش / جون ۱۹۹۳م. بنام گلهای عرفان منتشر کند. از "فیضی" کتابهای دیگر نیز بچاپ رسیده است از جمله: تیتو میر سفید، نور و ظهور، سمم، میر عسکری - میں به زبان اردو و پنج کتاب ارزنده به زبان انگلیسی.

مصنف در عظمت فکر که از آن به "مجموعه مراثی نو" یاد کرده، به بیان نعت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت و بینوایان معصوم علیهم السلام و مرثیهٔ شهیدان کربلا پرداخته و جُنگی زیبا و فریبا پدید آورده است.

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

* * * *

حقیقت زنده The Living Truth

کتاب حقیقت زنده را " پروفسور محمد اسماعیل سی " در شرح احوال و آثار "بابو حی سد غلام محی الدین (رح)" سجاده نشین آستانهٔ گولره شریف به زبان انگلیسی نگاشته است. این کتاب در سال ۱۹۹۴م / ۱٤۱٤هـ.ق. در ۲۶۰ صفحه، با کاغذ اعلا، جلد محکم و زیبا، حروف جینی ممتاز، همراه با تصاویر رنگی و سیاه و سفید و گویا در لاهور چاپ شده است. آنچه گفته شد همراه قلم روان و رسای مؤلف، کتاب را در نوع خود کم مانند و بسیار خواندنی کرده است.

کتاب گرچه به زبان انگلیسی نوشته شده اما پر است از شواهد منظوم و منثور فارسی که آن را برای فارسی زبانان هم سودمند و قابل استفاده می کند.

در کتاب حقیقت زنده، خواننده با زندگی و جایگاه یکی از بزرگترین صوفیان معاصر سلسلهٔ " قادریه " آشنا می شود. پیر "سید غلام محیی الدین (رح)" نزدیک به دو میلیون پیرو در استان پنجاب پاکستان و هزاران مرید در دیگر کشورها دارد و اینک آستانه و بارگاهش با گنبد و گلدسته های بلند در روستای "گولره شریف" راولپندی با شکوه تمام زیارتگاه صوفیان و سالکان و عقیده‌مندان پاکستان و دیگر کشورها است.

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

* * * * *

کشف المحجوب

تألیف

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی رحمه الله

متوفی میان سالهای ۴۸۱ - ۵۰۰ هـ ق/ ۱۰۸۸ - ۱۱۰۶ م

به کوشش

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام آباد
شماره ردیف ۱۵۰

سمز پبلیکیشنز
لاهور
شماره ردیف ۶۸۶

فرهنگ اصطلاحاتِ علومِ ادبی

دکتر ساجد الله تفهیمی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
۱۳۷۵ ش



THE LIVING TRUTH

BABU JEE (R.A)

SYED GHULAM MOHY-UD-DIN
OF GOLRA SHARIF

Prof. M. Ismail Sethi

تجلیل و یاد

یادی دوباره از استاد "شیخ نوازش علی"

نقش معلم در جامعه، نقش انبیا است

امام خمینی (ره)

در آن زمانه که بلبل در انتظار بهار — گهی فغان و گهی نغمه، گاه شور داشت

یکی نشسته غمین عشق به زمین بیخ — جز به ضربه سنگی که در فلاخن داشت

قدردانی از مقام استاد در دین مبین اسلام از جمله حقوقی است که بر آن بسیار تأکید شده است. قدر شناسی از خدمت و تلاش صادقانهٔ استاد وارسته پرفسور شیخ نوازش علی " هم در این باور جای می‌گیرد.

در روزهای پایانی اردیبهشت ماه امسال، جناب آقای ذوعلم رایزن و نماینده محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همراه مسئول، معاون و تنی چند از کارمندان خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور در خانهٔ روانشاد استاد "نوازش علی" حضور یافتند و از خانواده و بستگان آن مرحوم دلجویی و جایگاه وی را در جامعه دانشگاهی بویژه درمیان خدمتگزاران فرهنگ و ادب پارسی ستودند.

همچنین از سوی "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان " با اختصاص مبلغ یکصد هزار روپیه، در یکی از شعب بانک ملی پاکستان حسابی بنام خانوادهٔ استاد "نوازش علی " گشایش یافت که اسناد مربوط در این دیدار، بدست رایزن محترم به فرزندان آن مرحوم اهدا گردید. یادش جاودان و راهش پر رهرو باد.

* * * * *

بکوشش ع سرافراز

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

نامه های بسیاری از خوانندگان دانشمند دانش دریافت شده که همهٔ آنها این فصلنامه را مورد لطف و محبت خود قرار داده اند از محبت همگان سپاسگزاریم و سلام آنها را به گرمی پاسخ می دهیم

شماری از نامه ها پاسخ خاص خود را می طلبند که به نشانی نویسندگانشان پاسخ فرستاده شده و به برخی هم می بایست در دانش پاسخ داد که این چند صفحه را به عنوان «از میان نامه ها» به این کار اختصاص دادیم.

چنانچه نامه ای برای همهٔ خوانندگان سودمند تشخیص داده شود به چاپ آن اقدام خواهیم کرد بویژه اگر نامه ای در نقد و بررسی مقاله و مطلبی از دانش بدستمان برسد بسیار سپاسگزار خواهیم شد

* * *

آستان قدس رضوی

اداره کل کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد

مشهد مقدس ایران

از اینکه امکان استفاده از دانش را برای هزاران استاد و طلبه و دانشجو فراهم آورده اند سپاسگزار و امیدواریم که خوانندگان خراسانی بیش از پیش با مقالات ارزندهٔ خود فصلنامه را غنی بخشند.

شماره های درخواستی نیز برای آن کتابخانه فرستاده شد.

* *

پرفسور سید محمد طلحه رضوی برق

بهار هندوستان

از اینکه نزدیک به نیمی از شماره های دانش بدست شما نرسیده متأسفیم. می بایست این مشکل را پیش از این با ما درمیان می نهادید. فصلنامه از این پس به نشانی تازهٔ شما فرستاده خواهد شد.

* *

خانم نوسین سرابی دانس

تهران ایران

بخشی از نشانی شما در روی پاکت خوانا نبود. نشانی کامل خود را به زبان فارسی برای دانش بفرستند تا برایتان "شناسنامه خوانندگان دانش" ارسال شود.

برای آگاهی دیگر خوانندگان هم بد نیست اشاره کنم که رو نهٔ فصلنامه، پذیرش ونگهداری خوانندگانی است که سهمی در ادارهٔ آن بر عهده بگیرند و کوشش و فرستادن مقاله، خبر و گزارش بو یژه در زمینهٔ ادبیات معاصر ما را یاری کنند.

* *

دکتر علی اشرف صادقی

دانشگاه تهران ایران

شماره های درخواستی برای شما فرستاده شد. منتظر مقاله های جنابعالی در زمینهٔ ادبیات فارسی، زبان شناسی (مربوط با زبانهای شبه قاره و پیوستگی آنها با فارسی) و ادبیات معاصر هستیم.

* *

دکتر رئیس احمد نعمانی

دانشگاه علیگره هندوستان

منظومه های شما در شماره های آینده چاپ خواهد شد. دربارهٔ دیگر موضوعاتی که مطرح فرموده بودید نامهٔ جداگانه ای برایتان فرستاده شد.

* *

ثاقب علی ساکان

اسلام اباد پاکستان

از نقدتان دربارهٔ دانش شمارهٔ ۴۳ سپاسگزاری می کنیم و منتظر انتقادها و پیشنهادهای سازندهٔ شما دربارهٔ این شماره و شماره های آینده هستیم.

* *

دکتر ناصر مروت

دانشگاه پشاور پاکستان

مقالهٔ ارسالی شما بنام هنر و اندیشهٔ مولوی از نگاهی دیگر در این شماره چاپ شده است. در انتظار دریافت دیگر مقالات و پژوهش های ادبی وفرهنگی شما، همکاران و دانشجویانان در بخش فارسی آن دانشگاه هستیم.

* *

آقای سید نقی بلگرامی

کراچی پاکستان

متاسفم که مقالهٔ فارسی شما بنام رباعی و عناصر رباعی را دریافت و برابر روش دانش آن را برای بهره گیری همگان چاپ کنم.

از خدای بزرگ عمر طولانی همراه با تندرستی وسعادت برای شما مسئلت می نماییم.

* *

دکتر محمد عظمت الله بهی

گجرات پاکستان

کتاب شما بنام المشرقی را دریافت کردیم که در همین شماره در بخش کتابهای رسیده آن را آورده ایم. از خداوند توفیق بیش از پیش شما را در شناساندن مفاخر فرهنگی این مرز و بوم خواستاریم.

* *

سجاد دینی ترکیه

مرکز مطالعات اسلامی

از نامه های محبت آمیز شما سپاسگزاریم و خواستار دریافت نشریات آن مرکز محترم هم هستیم. شماره های ۴۰ و ۴۱ نیز برای کتابخانهٔ شما ارسال شد.

* *

استاد غلام ربانی عزیز

اتک، راولپندی پاکستان

دانش امیدوار است در نخستین فرصت با شما گفتگویی داشته باشد و آن را بمناسبت صدمین سال تولد تان بچاپ برساند. چنانچه آثار و کتابهایی راکه نام آن‌ها را با خط زیبای خویش در "شناسنامهٔ خوانندگان دانش" آورده اند برای ما بفرستید به معرفی آنها اقدام خواهیم کرد.

از خداوند متعال طول عمر با عزّت و تندرستی برای شما و همهٔ پیش‌کسوتان و پاسداران زبان و ادب پارسی و میراث گرانبهای آن در سراسر جهان خواستاریم.

* *

آقای محمد وصی احمر

مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی

پتنه هندوستان

از لطف شما نسبت به دانش تشکر می کنیم و امیدوار هستیم که هر شمارهٔ آن بهتر از شمارهٔ پیش باشد. البته این مهم جز یاری و دستگیری خداوندگار، همکاری و همراهی خوانندگان ارجمند و دانشمند دانش را هم می طلبد.

فصلنامه دانش مشتاق است که از پژوهش های "مؤسسهٔ تحقیقات عربی و فارسی" در زمینهٔ ادبیات فارسی مطلع شود و آنها را به خوانندگان خود بشناساند.

* *

پرفسور طارق کفایت

دانشگاه پنجاب، پتیاله هندوستان

مقالهٔ شما بنام شعرای فارسی کی حب الوطنی - پنجاب کے حوالے سے دریافت شد. منتظر مقالات فارسی شما هم هستیم.

* *

دکتر آصفه زمانی

دانشگاه لکهنو ـ هندوستان

از همکاری و همگامی شما بسیار متشکریم . مقالهٔ تحقیقی تان بنام حگر مراد آبادی و ... در همین شماره چاپ شده و در انتظار دریافت دیگر آثارتان هستیم.

* *

دکتر ظفر اقبال

دانشگاه کراچی پاکستان

آنچه از شماره های درخواستی در دسترس بود برایتان فرستادیم. دربارهٔ دیگر انتشارات " مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان " هم بخش کتابخانه اقدام کرده است.

* *

دکتر احسن الظفر

دانشگاه لکهنو هندوستان

امروز بخشهای فارسی دانشگاهها دست کم در پاکستان - به این باور رسیده اند که باید در متون آموزش فارسی بازنگری و به ادبیات معاصر فارسی توجه ویژه ای بشود. زمان ادبیات معاصر را می توان تا ادبیات انقلاب مشروطهٔ ایران عقب کشید اما انصاف آن است که به معرفی آثار و احوال نویسندگان و سرایندگانی پرداخته شود که در هوای فارسی و خاور تنفس کرده و می کنند نه کسانی که در باختر نشسته و بدور از دگرگونی های ادبی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی سرزمین مادری خود، آسوده خاطر از " سوگند خدا به قلم " هر جور که خواسته اند خامه برکاغذ چرخانده اند.

دانش از چاپ مقاله های محققانهٔ شما دربارهٔ ادبیات معاصر یا سیر تحولات ادب فارسی به زبان اردو یا فارسی استقبال می کند. شمارهٔ ۴۱ هم همراه این شماره برای شما فرستاده شد.

* * * * *

غزالی مشہدی

درحقیقت شعر و ادب کی دنیا جتنی حسین و نفیس اور رنگا رنگ ہے ، اتنی ہی غمگین ، پرملال اور حادثوں سے بھری ہوئی ہے ، یہاں اگر کچھ عناصر نے اپنی تعمیری قوتوں کو بروئے کار لاکر اپنے عصر اور ہم عصروں کے ساتھ قطعی انصاف نہیں کیا ہے ، تو انہوں نے اس سلسلے میں صرف بے انصافی ہی نہیں برتی بلکہ اپنی ادبی دیانت داری کو بھی دوسروں کی نظروں میں مشکوک کر لیا ہے ۔ شعر و ادب کی دنیا میں ہر فن کار ایک دوسرے پر سبقت حاصل کرنے کے لئے اپنا جگر خون کرتا ہے ، پھر یہ ضروری نہیں کہ وہ شہرت اور اعترافات کے معاملے میں اپنے ہم عصروں سے بازی لے ہی جائے ، لیکن اس کا مطلب یہ ہرگز نہیں ہوتا کہ شاعر یا ادیب جسے اس کے ہم عصروں نے نظر انداز کر دیا ہے ، اسے ادب میں جیسے کوئی مقام حاصل ہی نہیں یا اس کا کوئی مرتبہ ہی نہیں ہے ، یہ قطعاً بے انصافی ہو گی کہ کسی ادیب یا شاعر کو پرکھتے وقت اس کی تخلیقات کی عظمت کو نظر انداز کر کے اسے اس کے ذاتی یا عصری پیمانے سے ناپا جائے ، زیر نظر شاعر غزالی مشہدی کا شمار بھی انہیں شعراء میں کیا جا سکتا ہے ، جنہیں ان کے ہم عصروں نے نظر انداز کیا۔ تعجب اور تاسف سے ملے جلے تاثرات کے ساتھ واضح طور پر یہ کہا جا سکتا ہے کہ اس شاعر کی زندگی اور اس کے زندہ جاوید فن کا صرف یہی ایک المیہ ہے جو اسے اپنے دوسرے ہم عصروں سے ممتاز کرتا ہے ، غزالی مشہدی کے فن کے بارے میں تو اس کے کلام کے ذریعے سے خاطر خواہ معلومات حاصل ہو جاتی ہیں ، لیکن اس کی شخصیت اور ابتدائی زندگی سے متعلق اس کے عہد کے تمام تذکرہ نگار خاموش اور بے نیاز ہیں ، پھر بھی قرآئن اور آثار کی مدد سے ایسی گمنام اور کم شہرت

یافتہ شخصیتوں کے بارے میں کچھ نہ کچھ معلومات حاصل ہو جانا ناگزیر ہے۔

ذیل میں غزالی کی ابتدائی زندگی کی مبہم سی تصویر قرائن اور آثار کے ذریعے سے بنانے کی کوشش کی گئی ہے اور اس امر کا بہر حال خیال رکھا گیا ہے کہ جن ذرائع سے معلومات حاصل ہوئی ہیں، وہ تاریخی شواہد کے اعتبار سے حتی الامکان قابل اعتبار ہوں مختلف تذکروں کی ورق گردانی کے بعد غزالی نام کے انیس شاعروں سے ہمارا واسطہ پڑتا ہے، غزالی بلخی، غزالی طوسی (زین الدین حجۃ الاسلام محمد بن محمد) غزالی طوسی مجدالدین غزالی ماوراء النہری، غزالی جنبک مشہدی، غزالی سمرقندی، غزالی (نظام محمود طاہر) مروزق میر اسلام غزالی، غزالی تبریزی، غزالی ہروی، غزالی (از صاحبان معتمد الدولہ منوچہر خاں، غزالی غوری، غزالی کرکوی، غزالی نجدی، غزالی ابہری، غزالی انجدانی، غزالی مشہدی (علی رضا) اور غزالی مشہدی لیکن ہمارا مقصد آخر الذکر یعنی غزالی مشہدی کی ذات سے بحث کرنا ہے، اسی مقصد کی تکمیل کے لئے غزالی کے ابتدائی حالات زندگی کی تلاش میں ماضی کے دریچوں کو کھولا جا رہا ہے۔

غزالی کے معاصر تذکرہ نگاروں میں سے کسی نے بھی اس کے نام کے متعلق کچھ نہیں لکھا ہے، متاخرین میں بھی کشن چند اخلاص کے علاوہ سب اس سلسلے میں خاموش ہیں، اخلاص نے اپنے تذکرے "ہمیشہ بہار میں" غزالی کا نام علی رضائی مشہدی لکھا ہے، لیکن غزالی سے تقریباً ۱۵۶ سال کے بعد لکھے جانے والے اس تذکرہ سے یہ پتہ نہیں چلتا کہ اخلاص کو غزالی کے نام کے متعلق یہ معلومات کس ذریعے سے فراہم ہوئیں جب کہ سفینۂ خوشگو کے مصنف نے اپنی تصنیف میں علی رضا غزالی کا باقاعدہ ذکر کرنے کے ساتھ ساتھ اس کے کلام کے نمونے بھی پیش کئے ہیں اور قدرت اللہ گوپا مئوی نے نتائج الافکار میں علی قلی خاں سے وابستہ غزالی مشہدی کے فوراً بعد علی قلی رضا غزالی کے ذکر کے ساتھ اس کے کلام کا نمونہ بھی پیش کیا ہے، جس کی مدد سے علی رضا اور غزالی مشہدی دو الگ شخصیتیں ثابت ہوتی ہیں، لیکن اس کے باوجود غزالی مشہدی کا نام پورے طور پر پردہ اخفا ہی میں رہتا ہے۔

غزالی کے دوسرے حالات زندگی کی طرح اس کے سن ولادت اور والدین کے بارے میں بھی کسی تذکرہ نگار نے کہیں کوئی ذکر نہیں کیا ہے، خود غزالی نے اپنے کلیات کے دیباچے میں اپنے بارے میں جو کچھ لکھا ہے، اس سے اس کے والدین کا نام یا ان کی اصلیت کے بارے میں صرف چند مبہم معلومات حاصل ہوتی ہے، لیکن ایک مفروضہ سن ولادت ضرور مل جاتا ہے۔

برٹش میوزیم لندن میں محفوظ قدیم فارسی مخطوطات کی فہرست مرتب کرتے وقت کلیات غزالی کے ضمن میں غزالی کے حالات زندگی پر روشنی ڈالتے ہوئے مشہور یورپی محقق اور مستشرق ڈاکٹر ریئو (Dr R Rieu) نے اس کا سن پیدائش ۹۳۶ھ قرار دیا ہے (۱)۔

He must have Born A H 936

اس سلسلے میں ڈاکٹر ریئو کی ادبی تحقیقات و دیانت پر قطعی شک نہیں کیا جا سکتا لیکن حقیقت یہ ہے کہ غزالی نے اپنی تاریخ پیدائش کے بارے میں خود بڑے دلچسپ اور دلکش پیرایہ میں انکشاف کیا ہے، اس ضمن میں ذیل کے اشعار بھی اسی کلیات میں شامل ہیں، جن سے ظاہر ہوتا ہے کہ وہ ۹۳۳ھ میں پیدا ہوا تھا (۲)

درین مدینہ پس از ہجرت رسول امین

غزالی کے جائے پیدائش کے بارے میں خود اس کے دونوں دواوین کے علاوہ دوسرے مستند اور معتبر ذرائع سے بھی اس بات کی تصدیق ہوتی ہے کہ وہ صوبہ خراسان کے شہر مشہد مقدس میں پیدا ہوا تھا اور مذہب اثنائے عشری سے متعلق تھا، تقی اوحدی نے اپنے تذکرے میں اس امر کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے۔

مولانا غزالی از مشہد مقدس مطہر رضویہ است۔

۱۔ ڈاکٹر ریو کیٹلاگ (Rieu) No ۲۵۵۱۰۲۳

۲۔ هیت غزالی (رونوشت) موزہ برطانیہ (لندن) ورق ۸۹

غزالی نے بذات خود مشہد مقدس کی سرزمین پر اپنی پیدائش کی نہ صرف اطلاع دی ہے بلکہ اسے اس بات پر فخر ہے کہ وہ اس پاک اور مقدس سرزمین کا زائیدہ اور پروردہ ہے ۔ جس کی عظمت اور تقدس کا سارا عالم معترف ہے ۔ مشہد مقدس سے متعلق ہونے پر غزالی ہی کیا کوئی بڑے سے بڑا شخص بھی اپنی ذات کو خوش قسمت تصور کر کے خود پر فخر کر سکتا ہے ، غزالی کا مندرجہ مطلع اس کے جذبات کا مظہر ہے (۱)

گر کار گاہ چرخ اگر نیک در بدم
این دولتم بس است کہ از خاک مشہدم

زیر بحث شاعر غزالی مشہدی کی تعلیمی اسناد کے بارے میں کوئی تفصیل نہیں ملتی ، وہ کن مدرسوں یا اداروں میں زیر تعلیم رہا کتنی تعلیم حاصل کی ، اساتذہ اور طالب علم ساتھیوں میں قابل ذکر کون لوگ تھے ، یہ سارے سوالات تشنہ معلومات ہیں ، لیکن اس کے باوجود اس کی تعلیمی استعداد کے بارے میں کوئی مشکوک نظریہ نہیں قائم کیا جا سکتا ، اس لئے کہ غزالی کے کلام کا بیشتر حصہ اس کے علم عمیق اور فن کارانہ پختگی کا مظہر ہے ۔ قصائد ، غزلیات ، قطعات ، رباعیات ، مثنویات و ترجیع بند سب کے سب سنجیدہ اور متین عنوانات پر مشتمل ہیں اور علم و حکمت کے نادر نکات سے بھرپور ہیں حتیٰ کہ ہجویات بھی فن کارانہ گہرائیوں کا اعلیٰ نمونہ ہیں ، مثنوی " نقش بدیع " اور " ساقی نامہ " دونوں تصوف اور عرفان کے باب میں ایک گراں قدر اضافے کے طور پر تسلیم کی جا سکتی ہیں ، ان کے علاوہ اس کے ان نثری کارناموں کو بھی قطعاً نظر انداز نہیں کیا جا سکتا ، جن کے ذریعے سے غزالی مشہدی عوام و خواص سے متعارف ہونے کی منزل سے لے کر ان میں مقبول اور معروف ہونے کی منزل تک روز افزوں ترقی کے آسمانوں کی سیر کرتا نظر آتا ہے ، اس کے خیال کی رفعت اور ذہن کی پرواز سے بھی

---

۱ - عرفات العاشقین ، تقی اوحدی (ص ۵۲۰) ج ۲

یہ امر بہرحال ظاہر ہوتا کہ وہ مروجہ علوم سے پوری طرح مالا مال تھا۔ غزالی کی علمی اور فنی شخصیت پر روشنی ڈالتے ہوئے صاحب "ہفت اقلیم" امین احمد رازی نے لکھا ہے

"مولانا غزالی بفضائل و کمالات صوری و معنوی محل بود" (۱)

ملا بدایونی کے علاوہ سارے تذکرہ نگار اس بات پر متفق ہیں کہ غزالی کا شمار اپنے دور کے اول درجے کے شعراء میں ہوتا ہے، شاید یہی وجہ ہے کہ زیادہ تر تذکروں میں اس کی شاعری کے عروج و شباب اور اس کی شاعرانہ عظمت کا ذکر ملتا ہے لیکن اس کی شاعری کی ابتداء کہاں کیسے اور کب ہوئی ؟

غزالی کی ابتدائی شاعری کے ضمن میں معتبر ذرائع سے رابطہ قائم کرنے کے بعد صادق کتاب دار کے قول پر غور کیا جا سکتا ہے اور اسی قول کی روشنی میں یہ طے کیا جا سکتا ہے کہ وہ ابتدائے عمر ہی سے نہ صرف شعر و شاعری سے منسلک تھا بلکہ کم عمری میں ہی باقاعدہ شاعر کی حیثیت سے متعارف ہو چکا تھا، اس سلسلے میں صاحب "تذکرہ مجمع الخواص" صادقی کتاب دار کی تحریر ملاحظہ ہو۔

در اوائل عمر شاعر شناختہ شدچون نوری دندانی را ھجو گفت شہرتی بسزا یافت (۲)

تذکرہ نگار موصوف نے صاف طور پر بتایا ہے کہ وہ اوائل عمری ہی میں بحیثیت شاعر متعارف اور مشہور ہو گیا تھا اور اس کی صلاحیتیں اپنے ہم عصروں پر سبقت لے جانے میں پوری طرح صرف ہو رہی تھیں، مذکورہ ہجو بھی اس کی اسی جدوجہد کی مثال ہے۔

غزالی کے دیباچہ دیوان "آثار الشباب" میں بھی اس کی ابتدائی شاعری سے متعلق کوئی واضح اطلاع نہیں ملتی، اس کے دیباچہ دیوان میں نثری تحریر کے دوران ایک قطعہ اس مضمون کا ضرور ملتا ہے جس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ اس نے اپنا

۱۔ دیباچہ "دیوان آثار الشباب" ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ، ص ۴

۲۔ "تذکرہ ہفت اقلیم" امین احمد رازی، ص ۱۳

تخلص غیر شعوری طور پر یا کسی کے مشورے سے نہیں بلکہ بذات خود نہایت غور و فکر کے بعد منتخب کیا ہے ۔ وجہ تخلص میں بھی حسن نظر، جمالیاتی احساس اور خود بینی کے عناصر شامل ہیں (۱) ۔

غزالی شد غزل گوئی شعارم　　بوصف طلعت یوسف جمالان
چو آہو بوده ام از خوردسالی　　سگ آہوی چشم خوردسالان
غزالی بہر آن کردم تخلص　　کہ دیدم مردمی ہا از غزالان

مندرجہ بالا قطعہ کے مفہوم سے واضح ہے کہ اپنا شمار غزل گوؤں میں کرتے وقت غزالی ذہنی طور پر جمالیاتی احساس کے ہجوم میں اس قدر کھویا ہوا ہے کہ اس کے قدم انکساری اور حسن خلوص کی انتہائی سرحدوں کو چھو رہے ہیں ، اس نے اپنا تخلص غزالی صرف اس لئے منتخب کیا کہ اسے انسانوں میں حسن خلوص اور لطیف احساس جمال کا شائبہ نظر آرہا تھا ۔

ظاہر ہے کہ غزالی نے جب اوائل عمر ہی سے شاعری کی باقاعدہ ابتداء کر دی تھی اور کچھ ہی عرصے میں اسے اپنے ہم عصروں میں شہرت بھی حاصل ہو گئی تھی ، تو یہ امر پایہ ثبوت کو پہنچ جاتا ہے کہ اس نے اپنا تخلص بھی ابتدائے شاعری ہی میں منتخب کیا ہو گا ۔ اس لئے کہ اس کے ابتدائی کلام کے جو نمونے دستیاب ہوئے ہیں ، ان کی روشنی میں یہ بات یقین کے ساتھ کہی جا سکتی ہے کہ ابتدائے شاعری سے دور انتہا تک وہ اپنے اس تخلص کو برابر استعمال کرتا آیا ہے ، اس کے تخلص بدلنے کی کوئی روایت یا کوئی واقعہ درج نہیں ہے ۔

غزالی کے معاصر و قریب کے تذکرہ نگاروں نے اس کی ایران کے شاہی دربار سے وابستگی کے متعلق کچھ نہیں لکھا ہے ، صاحب "مجمع الخواص" کے بیان سے البتہ اس طرف اشارہ ملتا ہے کہ وہ شاہ طہماسب کے دربار سے کسی نہ کسی حیثیت سے

---

۱ ۔ تذکرہ "مجمع الخواص" صادقی کتاب دار ۔ خدابخش لائبریری پٹنہ ، ص ۱۴۷

وابستہ ضرور تھا اور اسی کے خوف سے اس نے مہاجرت اختیار کی چنانچہ اس سلسلے میں بھی صادقی کتاب دار کی درج ذیل عبارت اہم ہے (۱) ۔

" درزمان شاہ مرحوم تہمت زدہ ای اندیشید و مہاجرت اختیار کردہ "

اس بیان سے اس خیال کو تقویت پہنچتی ہے کہ غزالی کا شاہ طہماسب سے گہرا ربط تھا اور اس کا شمار دربار کی باعزت اور قابل قدر شخصیات میں ہوتا تھا ، شاہ طہماسب کے علاوہ ایران کے کسی امیر ، وزیر یا رئیس کے دربار سے غزالی کی وابستگی کا اور کوئی حال معلوم نہیں ، لیکن طہماسب کے دربار سے اس کے تعلقات کے بارے میں ایک اور اہم شہادت ملتی ہے ، جس سے یہ بات واضح اور ثابت ہو جاتی ہے کہ قیام ایران کے دوران خاصے عرصے تک اس کے دربار سے وابستہ رہا ۔ غزالی کی پیدائش ۹۳۳ ھ سے لے کر ۹۵۸ ھ تک ایسی کوئی شہادت نہیں ملتی ، لیکن ۹۵۸ ھ میں شاہ طہماسب کے حکم کی تعمیل میں خواجہ امیر بیگ کجی معزول و محبوس کی ہجو اور سرزش کرنے کے لئے اس نے سفر شیراز اختیار کیا (۲) ۔ اس وقت غزالی کی عمر بائیس برس کی رہی ہو گی کیونکہ اس واقعہ کے فوراً بعد خود اس پر عتاب نازل ہوا اور مجبوراً اسے ترک وطن کرنا پڑا ، اس لئے یہ زمانہ ایران میں اس کے فنی شباب کا زمانہ کہا جا سکتا ہے ، جس میں وہ اپنی فنی صلاحیتوں سے دربار طہماسب کی اہمیت میں اضافہ کر رہا تھا ، اس عمر سے پہلے وہ کسی دربار سے وابستہ ہو یا نہ ہو لیکن بائیس برس کی عمر کے بعد ہجرت کے وقت تک وہ شاہ طہماسب کے دربار سے وابستہ رہا اور اسی کے غیظ و غضب کا شکار ہو کر عازم ہندوستان ہوا ، آقای سعید نفیسی نے اپنی تالیف میں غزالی مشہدی کے حالات زندگی اور امیر بیگ کجی کی سرزنش کا ذکر کرتے ہوئے مندرجہ بالا بیان کی تصدیق کی ہے ۔ آقای سعید نفیسی کے الفاظ ملاحظہ ہو (۳) ۔

---

۱ ۔ دیوان آثار الشباب " ۔ (غزالی مشہدی) ، ص ۱۵
۲ ۔ نظم و نثر ایران و در زبان فارسی ۔ سعید نفیسی ۔ خدا بخش لائبریری پٹنہ ، ص ۹۲ ، ج ۲
۳ ۔ نظم و نثر و ... فارسی ۔ سعید نفیسی ۔ خدا بخش لائبریری ، پٹنہ ، ص ۴۱۳

از سال ۹۵۸ ھ غزالی در اردوی شاہ طہماسب بودہ شاہ اور رانزدوی فرستاد کہ اشعاری در سرزنش وی بگوید پس از آن کہ بہ تہمت بد مذہبی خواستہ انداورا آزار دھند، بہ ہندوستان رفتہ ۔

شاہ طہماسب کے دربار میں غزالی پر کیا گذری اور اس نے ترک وطن کا فیصلہ کیوں کیا ؟ پھر ترک وطن کے بعد کن مرحلوں سے گذرتا ہوا آئندہ دربار اکبر میں ملک الشعراء کے درجے تک پہنچا، اس کی تفصیلی بحث آئندہ صفحات میں پیش کی جائے گی ۔

جیسا کہ اس مقالہ کے آغاز میں تحریر کیا جا چکا ہے کہ جس دور سے زیر نظر شاعر غزالی مشہدی کا تعلق ہے، اس دور کے ایرانی حکمرانوں اور خصوصاً شاہ طہماسب نے مذہب اور علمائے مذہب سے متاثر ہو کر شعراء ایران کو واضح ہدایت دی تھی کہ وہ امرا و سلاطین کی بجائے صرف ائمہ کرام کی شان میں قصائد لکھا کریں، اس حکم کی خلاف ورزی کرنے والے معزولی و معتوبی تک کی سزائیں پاتے تھے ۔ مذہبی شاعری کے علاوہ تمام دروازے بند ہو جانے کی وجہ سے شعراء ایران میں احساس کمتری بڑھنے لگا اور وہ ہندوستانی درباروں کی فیاضیوں کا حال سن کر ہندوستان کی طرف متوجہ ہوئے ۔ ملا بدایونی کے بقول شاید یہی سب سے بڑا سبب تھا کہ ایک سو ستر نامور ایرانی شعراء اس دور میں ترک وطن کر کے ہندوستان آگئے تھے ۔

صاحب تاریخ " عالم آرائی عباسی " نے اس دور کے ایران کے بدلے ہوئے حالات پر روشنی ڈالتے ہوئے یوں تحریر کیا ہے (۱) ۔

مجملا در زمان دولت ہمایون آن حضرت خلائق و عباداللہ تقویٰ و پرہیزگاری بہ نوعی مبالغہ فرمودند کہ قصہ خوانان و معرکہ گیران از اموری کہ در شائبہ لہوولعب باشند ممنوع گشت ۔

۱۔ تاریخ عالم آرائے عباسی ۔ اسکندر بیگ ترکمان (تہران ایڈیشن) ، ۱۱۲۹

بدایونی اور سکندر بیگ ترکمان کی تحریروں سے یہ بات طے ہو گئی کہ ایران کے ادبی حالات متزلزل ہونے کے سبب وہاں کے نامور شعراء بے قدری کا شکار ہو کر عازم ہندوستان ہو رہے تھے ، انہیں نامور شعراء میں زیر بحث غزالی مشہدی بھی شامل ہے ، جو اولاً تو شاہ طہماسب کے لشکر سے وابستہ رہ کر شاہانہ فیاضیوں سے بہرہ مند ہوتا رہا ، لیکن بعد میں طہماسب کی نگاہوں سے اتر گیا اور اس کے لئے الحاد اور مذہبی بے اعتدالی کے الزام میں قتل کا حکم جاری ہو گیا ، مجبوراً عراق سے براہ فارس ، آبی راستے سے وارد ہندوستان ہوا ۔ شروع میں کچھ دن دکن میں گزارے پھر شمال ہند کا رخ اختیار کیا اور بعد میں دربار اکبری میں ملک الشعراء کے خطاب سے نوازا گیا ، ملا بدایونی مندرجہ ذیل واقعہ کے راوی ہیں ، ان کے الفاظ ہیں (۱) ۔

چون بتقریب الحاد و بے اعتدالی قصد کشتن او کردند از آنجا بہ دکن فرار نمود پس بہ ھند آمد چند سال پیش خان زمان بود بعد ازان ملازمت پادشاہی رسیدہ خطاب ملک الشعراء یافت ۔

علا الدولہ کامی نے " نفائس المآثر " میں اس واقعہ کو مندرجہ ذیل الفاظ میں تحریر کیا ہے (۲) ۔

در فرضی کہ ملا در دکن بودہ علی قلی خان یک ہزار روپیہ خرج راہ جہت ملا فرستاد و بعد از قتل علی خان چنانچہ مذکور شدہ است ، بایں درگاہ معلی آمدہ بہ عنایات پادشاہانہ سرفراز و ارجمند شد و خطاب ملک الشعراء یافت " مشہور مستشرق ڈاکٹر اسپرنگر (Sprenger) نے بھی اس بیان کی تصدیق کی ہے (۳) ۔

Ghazally mashhadi fled from the Iraq, where he has been in danger of being put to death, into the Deccan

---

۱ ۔ " منتخب التواریخ " ۔ عبد القادر بدایونی ، مطبوعہ نولکشور پریس ۔ لکھنؤ ، ص ۱۷۰

۲ ۔ " نفائس المآثر " علاء الدولہ کامی ، مطبوعہ نولکشور پریس ۔ لکھنؤ ، ص ۳۴ ۔ ۵۳۵

۳ ۔ اودھ کیٹلاگ ۔ ڈاکٹر اسپرنگر ۔ ص ۱۴

اب سوال یہ ہے کہ ترک وطن کرتے ہوئے غزالی نے ہندوستان کی راہ کیوں اختیار کی اور سب سے پہلے دکن کا انتخاب کیوں کیا؟ اس سوال کا قطعی جواب تلاش کرنے کے لئے ہمیں غزالی کے حالات زندگی کی تفصیلات میں جانا ہوگا اور اس عہد کا عمیق سیاسی، سماجی، تہذیبی اور ادبی جائزہ لینا ہوگا کہ کیا شاعر مذکورہ کے سامنے کوئی ایسی خاص مجبوری تھی، جس کے سبب اس نے اکبر اور امرائے اکبر کے درباروں کو چھوڑ کر دکن میں پناہ لی یا یہ محض اس کی پسند تھی۔

ایران سے مراجعت کر کے ہندوستان آتے وقت غزالی نے دکن کو اپنی منزل کیوں بنایا اور وہاں سے فوراً ہی شمالی ہند کا رخ اختیار کیوں کیا، اس سوال کا جواب تلاش کرتے وقت یہ امر ملحوظ رکھنا چاہیئے کہ ایران کی ادبی زبوں حالی کی وجہ سے وہاں کے بیشتر ادباء و شعراء ترک وطن اختیار کر کے ہندوستان آ رہے تھے چونکہ اس دور میں ایران سے ہندوستان کا سفر کرنے کے لئے سمندر سے زیادہ محفوظ اور کوئی راستہ نہیں تھا، دوسرے یہ کہ ہندوستان کی بندرگاہ صرف دکن ہی میں تھی اور اس کا فاصلہ بھی جنوبی ایران سے بہت کم تھا۔ اس لئے ایران سے آنے والے لوگ یہاں لازمی طور پر دکن ہی میں پہلے وارد ہوتے تھے اور یہاں سے وہ دکن ہی کی کسی ریاست یا دربار سے چسپاں ہو جاتے یا پھر دکن سے شمالی ہند کا رخ اختیار کرتے تھے اور جہاں بھی ان کی قدر و منزلت ہوتی وہیں کے ہو جاتے، غزالی کا دکن آنا بھی اس لئے ناگزیر ہے۔ سمندری راستے سے اس کے سفر کرنے کی شہادت بھی ملتی ہے، صاحب "عرفات العاشقین" نے تحریر کیا ہے (۱)۔

گویند چون از خراسان بعراق فارس آمد از آنجا رغبت بہ ہند فرمودہ از دریا بہ دکن افتاد۔

غزالی کی زندگی کے ان ایام کے قیمتی حالات معلوم کرنے کی غرض سے مختلف

۱۔ "عرفات العاشقین" تقی اوحدی، خدا بخش لائبریری۔ پٹنہ، ص ۵۲۰، ج ۲

تاریخوں اور تذکروں میں تلاش اور جستجو کے باوجود کوئی ایسا ذریعہ نہیں مل سکا، جس کی مدد سے یہ ثابت ہو سکتا کہ اس نے دکن میں کتنے عرصے تک قیام کیا اور اس عرصے میں وہ کس حکمران کے دربار میں رہا نیز اس کی دکن میں کیا قدر و منزلت ہوئی؟ تمام ذرائع اس سوال کا جواب دینے سے قاصر ہیں، تذکروں اور تاریخوں میں غزالی کے سفر ہند اور دکن میں قیام کا ذکر مختصراً ملتا ہے، لیکن دکن کے قیام کے زمانے کے حالات بالکل نہیں ملتے، ممکن ہے وہ دکن میں اپنے قدم نہ جما پایا ہو اور بے قدری سے عاجز اکر صوبیدار جونپور کی دعوت قبول کرنے پر مجبور ہو گیا ہو۔

علی قلی خان صوبیدار جونپور نے غزالی کی دکن میں بے قدری کا حال سن کر اسے ایک ہزار سکہ رائج الوقت اور ایک قطعہ لکھ کر بھیجا تھا(۱)۔

ای غزالی بحق شاہ نجف   که سوی بندگان به چون آی
چونکه بے قدر بوده ای آنجا   سرخود گیر و زود بیرون آی

سرخود گیر --- غزالی کا سر --- یعنی غین برابر ایک ہزار اعداد جیسا کہ آئندہ باب میں بیان کیا جائے گا، اس دعوت کو غزالی نے قبول کر لیا تھا اور دکن سے فوراً شمالی ہند کا سفر اختیار کر کے جونپور کو اپنا مسکن بنایا اور وہاں علی قلی خاں کی فرمائش پر اس نے اپنی مشہور مثنوی "نقش بدیع" تخلیق کی، جس میں ایک ہزار اشعار تھے اور اسے ہر شعر پر ایک طلائی سکے کے حساب سے ایک ہزار سکے علی قلی خاں سے حاصل ہوئے تھے، وہ ایک مختصر مدت تک جونپور میں علی قلی خاں اور اس کے بھائی بہادر خاں کے ساتھ رہا، پھر علی قلی خاں کے قتل کے بعد اکبر کے دربار میں رسائی ہو گئی، غزالی کے تئیں علی قلی خاں کی سرپرستی کا سب سے پہلا واقعہ متعدد تذکروں کے حوالوں سے درج کیا جا چکا ہے کہ اس نے ایک ہزار روپے گھوڑے اور دوسرے تحائف بھیج کر کس طرح غزالی کو دکن چھوڑ کر جونپور آنے پر مجبور کیا اور کس طرح غزالی نے

۱۔ بدایونی "منتخب التواریخ"، ج ۳، [illegible]، ص ۱۰۲

دکن سے مراجعت کر کے شمالی ہند کا رخ اختیار کیا ، اس سلسلے میں " منتخب التواریخ " ، " عرفات العاشقین " ، ہفت اقلیم " ، " مجمع النفائس " ، ، " نفائس المآثر " ، " ہفت آسمان ، " نتائجَ الافکار " اور " ید بیضا " وغیرہ اس بیان پر متفق ہیں کہ دکن میں غزالی کی بے قدری کا حال سن کر حاکم جونپور علی قلی خاں نے اسے دعوت نامہ بھیج کر اپنے دربار میں بلایا اور غزالی نے اس کی دعوت کو خندہ پیشانی سے قبول کر لیا ۔

دعوت نامہ کے ساتھ جو مال و متاع بھیجا گیا تھا ، وہ علی قلی خاں کی سرپرستی اور فیاضی اور جذبہ داد و دہش کی علامت تصور کیا جا سکتا ہے ، معتبر ذرائع سے معلوم ہوا ہے کہ غزالی کے جونپور وارد ہونے کے بعد علی قلی خاں نے اسے بہت نوازا اور اس کے بھائی بہادر کی نظر عنایت بھی غزالی پر رہی ۔

صاحب عرفات العاشقین تقی احدی نے لکھا ہے (۱) ۔

" کتاب نقش بدیع بل گوہر شاہوار وغیرہ اکثر خدمت و صحبت الیشان شدن "

غزالی کی مثنوی نقش بدیع جو کہ نظامی کی مخزن الاسرار کے طرز اور اسی وزن میں لکھی گئی ہے کے سلسلے میں تذکروں میں مرقوم ہے کہ یہ ایک ہزار اشعار پر مشتمل ہے غزالی نے مذکورہ مثنوی اپنے ممدوح اور سرپرست علی قلی خاں کی فرمائش پر تخلیق کی تھی اور اس کے ہر شعر پر ایک طلائی سکے کے حساب سے ایک ہزار طلائی سکے انعام کے طور پر حاصل کئے تھے ، صاحب ہفت اقلیم میں امین رازی نے اس حقیقت کی تصدیق کرتے ہوئے لکھا ہے (۲) ۔

غزالی سالہا بہ خان زمان بسر بردہ نقش بدیع را درآن زمان بنظم آورد در عوض ہر بیتی یک طلائی صلہ یافت ۔

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی نے اپنے تذکرہ " خزانہ عامرہ " میں " ہفت اقلیم "

---

۱ ۔ " عرفات العاشقین " ۔ تقی اوحدی ۔ خدابخش لائبریری ، پٹنہ ، ص ۵۲۰
۲ ۔ " ہفت اقلیم " ۔ امین احمد رازی ۔ ٹیگور لائبریری ۔ لکھنو ، ص ۲۱۷

کے مندرجہ بالا اقتباس کی صداقت اور حقیقت پر روشنی ڈالتے ہوئے اصل واقعہ کی تائید بھی کی ہے اور مثنوی "نقش بدیع" کے چند اشعار نقل کئے ہیں، جو علی قلی خاں کی مدح میں ہیں (۱) ۔

نقش بدیع کہ ہزار بیت ۔ بہ ہر بیت یک اشرفی صلہ یافت درین کتاب درمدح خان زمان می گوید

خاں زمان صاحب امن و امان
پیشرو مہدی آخر زمان
آنکہ خرد یافتہ منشور ازو
چشمہ خورشید سخن نورازو
فی سخن از ہمہ کس پیشتر
در ہمہ فن از ہمہ کس بیشتر
داد گر عیش تو جاوید باد
ظل تو ہمسایہ خورشید باد

مثنوی نقش بدیع سے ماخوذ مندرجہ بالا اشعار کی مدد سے اس بیکران محبت اور عقیدت کا پتہ چلتا ہے، جو غزالی مشہدی کو اپنے ممدوح اور سرپرست علی قلی خاں کی ذات سے تھی ۔ اس ذاتی دلچسپی اور وابستگی کے پیچھے غزالی کے ذہن و دل میں جو جذبہ پوشیدہ ہے، وہ مذکورہ بالا اشعار میں ظاہر ہوتا ہے۔ اس نے اپنے ممدوح کو نمایاں اور منفرد کرنے میں کوئی کسر نہیں اٹھا رکھی ہے اور اس کی تعریف میں جو کچھ کہا ہے وہ حقیقت سے قریب اور کذب و ریا سے بہت دور ہے ۔ اس نے اپنے ممدوح کی تعریف کرتے ہوئے اس کی زندگی کے حقیقی پہلوؤں کو زیر بحث رکھا ہے اور اس رہبر اصول کو ہر جگہ برتنے کی بھرپور کوشش بھی کی ہے ۔ اس وجہ سے اس امر کو بھی یقینی تصور

---

۱ ۔ خزانہ عامرہ ۔ آزاد بلگرامی ۔ نیکر ۔ ۔ ۔ لکھنؤ، ص ۲۲۳

کیا جا سکتا ہے کہ علی قلی خاں کی سرپرستی اور نوازش سے وہ اتنا مطمئن تھا کہ اس کے کلام میں جذبے کی صداقت جابجا جھلکتی ہے۔

تذکروں اور تاریخی کتب میں اس ضمن کے حالات بھی بہت مختصر اور مبہم ہیں۔ بہر حال تذکرہ نویسوں کے بیانات سے اس بات کی تصدیق ہوتی ہے کہ غزالی ابتداً خاں زمان کے دربار سے وابستہ رہا اور اس کے ممدوح خاندان کی فیاضیوں کا سلسلہ عرصہ دراز تک جاری رہا، غزالی ان سرپرستوں سے فیض یاب ہوتا رہا، پھر خان زمان کے قتل کے بعد وہ اکبر کے دربار سے وابستہ ہو گیا اور آخر عمر تک وہیں رہا۔

"آئین اکبری" مصنفہ ابوالفضل کے زیر نظر نسخے میں جو کہ مستند اور قابل اعتبار سمجھا جاتا ہے، فاضل مرتب سید احمد خاں نے غزالی کے حالات کے بارے میں زیر حاشیہ جو کچھ تحریر کیا ہے، اس سے مذکورہ بالا امر کی تصدیق ہوتی ہے۔ ان کے الفاظ میں (۱)

بالجملہ مولانا بہ جونپور آمد، مدتی بخدمت خان زمان ماند ازان کہ خان زمان بہ قتل رسید او بحضور شاہی رسید"

نظام الدین احمد نے "طبقات اکبری" میں بھی تقریباً یہی بیان دیا ہے، جس سے آئین اکبری میں مرقوم حاشیہ کی تصدیق ہوتی ہے (۲)۔

"ملا غزالی مشہدی چند سال پیش خان زمان بود چون خان زمان بقتل رسید در خدمت الہی میگذرانید"

مذکورہ بالا دونوں بیانات سے یہ بات پایہ ثبوت کو پہنچ جاتی ہے کہ غزالی خان زمان کے قتل کے بعد اکبر کے دربار سے منسلک رہا ملا بدایونی نے اس نتیجہ پر اپنی مہر تصدیق ثبت کر کے اس بات کو اور بھی معتبر ثابت کر دیا ہے، وہ منتخب التواریخ

۱۔ "آئین اکبری" ۔ ابوالفضل ۔ ندوۃ [illegible] پریس ۔ لکھنؤ، ص ۱۷۱
۲۔ "طبقات اکبری" ۔ نظام الدین احمد ۔ [illegible] پریس ۔ لکھنؤ، ص ۱۷۰

میں غزالی کا ذکر کرتے ہوئے یوں رقم طراز ہیں (۱) ۔

چند سال پیش خان زمان بود بعد ازان بملازمت پادشاہی رسیدہ

ملا بدایونی کی واضح تحریر سے ہی ہمیں اولاً یہ اطلاع بھی ملتی ہے کہ غزالی اکبر کے دربار میں پہنچنے کے بعد خطاب ملک الشعراء سے نوازا گیا، صاحب "منتخب التواریخ" کے الفاظ درج ذیل ہیں (۲) ۔

"بعد ازان بملازمت پادشاہی رسیدہ خطاب ملک الشعراء یافت"

مندرجہ بالا قول سے یہ معلوم ہوا کہ غزالی اکبر کے دربار میں خطاب ملک الشعراء سے نوازا گیا، بعض تذکروں اور تاریخی کتب کی ورق گردانی سے یہ دلچسپ اور حیرت انگیز انکشاف ہوا کہ غزالی نہ صرف دربار اکبر کا بلکہ ہندوستان کا پہلا ملک الشعراء مقرر ہوا تھا اور عہد حکومت تیموریہ میں ہندوستان کی سرزمین پر سب سے پہلے ملک الشعراء کے خطاب سے بہرہ مند ہونے والی شخصیت غزالی مشہدی ہی کی ہے ۔ ابو طالب محمد بن اصفہانی نے تذکرہ "خلاصہ الافکار" میں اس کے حالات زندگی کا جائزہ لیتے ہوئے لکھا ہے کہ وہ پہلا شاعر ہے کہ جس کے نام کے ساتھ خطاب ملک الشعراء کو پیوند دیا گیا ۔ ابو طالب کے الفاظ درج ذیل ہیں (۳) ۔

"او اول کسی است کہ در ملک ہند بملک الشعراء موسوم گردید"

مثنوی نگاروں کے "تذکرہ ہفت آسمان" میں اس کے مصنف احمد علی نے بھی یہی لکھا ہے کہ غزالی خان زمان علی قلی خان کے قتل کے بعد دربار اکبری سے منسلک ہو گیا ۔ وہاں شاہانہ عنایت اور خطاب ملک الشعراء سے بھی نوازا گیا ۔ صاحب "تذکرہ ہفت آسمان" نے "مفتاح التواریخ" کے حوالے سے مزید لکھا ہے کہ وہ تیموری عہد کا پہلا شاعر ہے جو مذکورہ خطاب سے سرفراز ہوا ۔ اس کے بعد فیضی ۔

۱۔ "منتخب التواریخ" ۔ ملا بدایونی ۔ [illegible] ۔ ص ۱۰۰

۲۔ "منتخب التواریخ" ۔ ملا بدایونی ۔ [illegible] ۔ ص ۱۰۰

۳۔ "ہفت آسمان" ۔ احمد علی ۔ [illegible] ۔ ص ۱۰۰

طالب آملی ، قدسی اور کلیم وغیرہ بھی اس خطاب سے نوازے گئے ۔ احمد علی کی تحریر مندرجہ ذیل ہے (۱) ۔

در مفتاح التواریخ نوشتہ است کہ " در عہد تیموریہ اول کسی کہ باین خطاب نامور شدہ پس از فیضی و طالب آملی ، قدسی و کلیم این خطاب یافتہ " ، " خلاصہ الافکار کے بیان اور " مفتاح التواریخ " کے حوالے سے " ہفت آسمان " کہ مذکورہ بالا اقتباس کی موجودگی میں یہ امر بھی پایہ ثبوت کو پہنچا ہے ، غزالی مشہدی نہ صرف دربار اکبری کا پہلا ملک الشعراء ہے بلکہ عہد سلطنت تیموریہ میں سرزمین ہندوستان پر سب سے پہلے اسی کو اس اعلیٰ اور منفرد خطاب سے نوازا گیا ، اس طرح غزالی کا مرتبہ فارسی ادبیات کی تاریخ میں کچھ اور بڑھ جاتا ہے اور اس امتیاز کی بناء پر وہ اپنے ہم عصر ادباء اور قابل ذکر اور مشہور شعراء سے بڑی حد تک ممتاز اور نمایاں قرار دیا جا سکتا ہے ۔

غزالی کی آخری عمر کا وہ حصہ جو مغل دربار میں گزرا ، اس کی زندگی کا زریں دور قرار دیا جا سکتا ہے ، اس لئے کہ اسی دور میں اسے ملک الشعراء کے اہم خطاب سے نوازا گیا ، جس سے اس کی ساری عمر کی برگشتگی میں ٹھہراؤ پیدا ہوا اور وہ تخلیق ادب میں دل و جان سے محو ہو گیا ، اس کے علاوہ دربار اکبر اور دوسرے امراء کے درباروں سے بھی اس کی خوب قدر و منزلت ہوئی اور اس کی خدمات کا اتنا اعتراف ہوا ، جو کسی بھی فن کار کے لئے نعمت غیر مترقبہ کی حیثیت رکھتا ہے ، اس دور میں غزالی نے ہمہ تن متوجہ ہو کر اپنے ادبی سرمایہ میں لاتعداد اضافے کئے اور بحث اور مباحث میں شریک ہو کر اپنی ذہانت اور چابک دستی کی بنا پر اپنے ہم عصروں پر سبقت حاصل کی ۔ دربار اکبری کے ایک امیر قلیچ خاں المتخلص بہ الغنی سے غزالی کی ادبی رسہ کشی ہوئی اور ہجویات کے جو باہمی تبادلے ہوئے ، ان میں غزالی نے اپنے حریف کو شکست دے کر اکبر کی نگاہوں میں اپنا مقام بنا لیا ۔ اکبر نے ان مباحث میں غزالی کی حاضر دماغی اور بلا کی ذہانت

---

۱ ۔ " ہفت آسمان " ۔ احمد علی ۔ ٹیگور لائبریری ۔ لکھنؤ ، ص ۱۰۰

کا خاطر خواہ اعتراف بھی کیا۔ دراصل اکبر کے دربار میں اس قسم کے مقابلوں میں حصہ لینے کے لئے درباری دانش وروں کی حوصلہ افزائی کی جاتی تھی، زمان کے کیف و کم اور ہم عصروں سے رسہ کشی کے مذکورہ ماحول میں غزالی کی ادبی صلاحیتیں پروان چڑھیں۔ مختلف مباحث میں حصہ لے کر اس نے اپنی عظمت اور اولیت کا ثبوت دیا اور متعلقہ دربار میں ہمیشہ دوسروں سے ممتاز اور منفرد رہا، اس نے اپنی ساری عمر شعر و ادب کی خدمت میں صرف کر دی اور بالآخر ماحول کی طرف سے ملے ہوئے احساس تنہائی سے مغلوب ہو کر فرشتہ اجل کی چوکھٹ پر اپنی جبیں خم کر دی۔

خود کہتا ہے (۱)

جان دادم و فارغ شدم از محنت ہجران
یعنی کہ ز شب ھای دگر بہترم امشب

مندرجہ شعر کے مفہوم سے ایسا ظاہر ہوتا ہے کہ اپنی ساری عمر کی ادبی خدمات اور ان کے اعترافات سے وہ حد درجہ مطمئن اور مسرور ہے، بخوشی جان دے دینے پر آمادہ ہے۔ اسی مضمون کے ایک اور شعر میں بھی غزالی نے اپنی خوش حال زندگی اور اطمینان بخش موت کی طرف اشارہ کیا (۲)۔

چراغ عمر نشاندم بیک نفس دم مرگ
کہ بہتر است نشاندن بوقت خواب چراغ

ہندوستان اور ایران کے آسمان ادب پر مسلسل سینتالیس برس تک جھلملانے والا درخشندہ چراغ بجھ گیا، دنیا کی آنکھیں اس کی شخصیت کی رنگینی اور ذہانت و ذکاوت سے ہمیشہ کے لئے محروم ہو گئیں، لیکن اس کے کلام کی درخشندگی آج تک دنیائے

۱۔ [illegible] (… وحشت) [illegible] (ب)
۲۔ [illegible] (… وحشت) [illegible] (ش)

شعر و ادب کے لئے مشعل راہ بنی ہوئی ہے ۔ آئندہ سطور میں یہ جائزہ لینا مقصود ہے کہ فارسی ادب کے اس لعل گراں مایہ کی موت کب ، کہاں اور کیسے واقع ہوئی ، تذکرہ نویسوں کی ایک بڑی تعداد اس امر پر متفق ہے کہ غزالی کی موت جمعرات ۲۷ رجب ۹۸۰ ھ کو احمد آباد گجرات میں واقع ہوئی اور بادشاہ وقت جلال الدین محمد اکبر کے حکم سے اس کی تدفین موضع سرکھج کے اس قبرستان میں ہوئی ، جہاں شاہی خاندان کے لوگ اور مشائخ کبار کی تدفین عمل میں آتی تھی ، متعدد تذکرہ نگاروں کے بیان سے یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ غزالی کی موت پر فیضی ، قاسم کاہی اور میر اسیری نے قطعات تاریخ لکھے تھے ، جو آئندہ سطروں میں زیر بحث آئیں گے ، لیکن کچھ تذکرہ نگاروں کے اختلافی بیانات کی وجہ سے معمولی سا تذبذب پیدا ہوتا ہے ، اگر اس سلسلے میں بنظر عمیق جائزہ لیا جائے ، تو ان کے اختلافی بیانات کی کوئی خاص اہمیت باقی نہیں رہ جاتی ہے ، مذکورہ بالا امر کی تائید اور تردید میں جن تذکرہ نگاروں نے بیانات دیئے ہیں ، انہیں حقیقت سے ہم کنار کرنے کے لئے سب سے پہلے زیر نظر تذکروں کی درجہ بندی لازمی ہے ۔ جس سے حقیقت یقینی طور پر سامنے آجائے گی ، صاحب " منتخب التواریخ نے غزالی کی وفات پر اور اس کی تدفین کے بارے میں مندرجہ بیان دیا ہے ۔ قاسم کاہی کا کہا ہوا قطعہ تاریخ بھی منتخب کی تحریر میں شامل ہے (۱) ۔

وفاتش در شب جمعہ بیست و ہفتم ماہ رجب در سنہ نہصد و ہشتاد (۹۸۰) در احمد آباد واقع شدہ و بندگان پادشاہی حکم فرمودند تا او را در سرکھج کہ مقر مشائخ کبار و سلاطین سالفہ است دفن کردند و قاسم ارسلان از زبان قاسم کاہی این تاریخ گفت ۔

---

۱ ۔ " منتخب التواریخ " ۔ ملا بدایونی ۔ نیکور لائبریری ۔ لکھنو ، ص ۱۷۱

قطعہ

بود گنجی غزالی از معنی
مدفنش خاک پاک سر کنج است
بعد یک سال سال تاریخش
" احمد آباد و خاک سر کنج است "

. تعجب خیز بات ہے کہ ملا بدایونی جیسے معتبر اور باوثوق ذریعہ سے ملنے والی معلومات میں آخر اس قدر اشتباہ کیوں ہے ؟" منتخب التواریخ" کی مندرجہ بالا تحریر سے واضح طور پر یہ معلوم ہوتا ہے کہ غزالی کی وفات ۲۷ رجب (۹۸۰ھ) میں واقع ہوئی تھی لیکن قاسم کاہی کے جس قطعہ تاریخ کو صاحب" منتخب التواریخ" نے نقل کیا ہے وہ ان کے پہلے بیان کی تردید کرتا ہے ۔قطعہ تاریخ کا چوتھا مصرعہ اس طرح ہے ۔

احمد آباد خاک سر کنج است

اگر پورے مصرعے کے اعداد نکالے جائیں تو مادہ تاریخ ۱۴۸۲ برآمد ہوتا ہے ، لیکن اگر اس مصرعے کے آخر لفظ سے " است " کم کر دیا جائے ، جس کے اعداد ۴۶۱ ہوتے ہیں ، تب بھی مادہ تاریخ دس سو اکیس ۱۰۲۱ رہ جاتا ہے ،چوں کہ قطعہ تاریخ کے تیسرے مصرعے میں صنعت تخرجہ کا استعمال کر کے ایک عدد کم کر دینے کی ہدایت موجود ہے ۔ مصرعہ زیر نظر ہے بعد یک سال سال تاریخش اس لئے دس سو اکیس ۱۰۲۱ میں ایک عدد کم کر دینے کے باوجود بھی مادہ تاریخ دس سو بیس بچتا ہے ، جو دراصل غزالی کی موت کے چالیس سال بعد کی تاریخ ہے ، معتبر ذرائع سے یہ بھی معلوم ہوا ہے کہ " منتخب التواریخ " (۱۰۰۴ھ) میں پایہ تکمیل کو پہنچی تھی اور اسی سال اس کے مصنف ملا عبدالقادر بدایونی کا انتقال بھی ہو گیا تھا ۔اس طرح غزالی کی موت (۱۰۲۰ ۔) میں یعنی خود صاحب ، منتخب التواریخ " کی موت کے سولہ سال بعد کیسے واقع ہو سکتی ہے ؟

لہذا اس سلسلے میں کافی غور و خوض کے بعد یہ نتیجہ نکلتا ہے کہ ملا بدایونی نے غزالی کی وفات پر کاہی کا جو قطعہ تاریخ درج کیا ہے ، اس کے چوتھے مصرعے میں احمدآباد و خاک سریج کے بجائے احمدآباد و خاک سرگنج تحریر ہو گا اور کتابت کے سہو یا منتخب التواریخ " کے زیر نظر نسخہ کے مرتب کی غلطی سے سریج کے بجائے سرگنج درج ہو گیا ، اگر اس عذر کو تسلیم کر کے احمدآباد و خاک سریج کو صحیح مان لیا جائے ، تو مندرجہ بالا قطعہ تاریخ کا مادہ درست ہو جائے گا ، اس لیئے مادہ تاریخ نو سو اسی (۹۸۰ ھ قرار پاتا ہے ، مندرجہ دلیل کی تصدیق کے لیئے " تذکرہ نفائس المآثر " کے اقتباس پر نظر ڈالنا مناسب ہو گا ، اس کی مدد سے غزالی کا سن وفات نو سو اسی (۹۸۰ ھ) قرار دیا جا سکتا ہے ۔ صاحب " تذکرہ نفائس المآثر " نے کاہی کے قطعہ تاریخ کو اس طرح پیش کیا ہے ۔ (۱)

بود گنجی غزالی از معنی
مدفنش خاک پاک سر یج است
بعد یک سال سال تاریخش
احمدآباد و خاک سریج است

صاحب نفائس نے اپنے قطعہ میں سرگنج کے بجائے سریج نظم کیا ہے ، اس سے احمد آباد و خاک سریج کے اعداد جوڑ کر سال وفات نو سو اکیاسی (۹۸۱ ھ) ہوتا ہے ، جس میں ایک عدد کا تخرجہ کر دیا جائے ، تو وفات کا سن نو سو اسی (۹۸۰) قرار پاتا ہے ۔ " نفائس المآثر " کے مندرجہ بالا اقتباس کی مدد سے یہ شبہ رفع ہو جاتا ہے کہ " منتخب التواریخ " میں درج غلط مادہ تاریخ تذکرہ نگاری کی غلطی نہیں بلکہ کتابت کا سہو ہے ، جس کے لیئے صاحب " منتخب " کو قطعی ذمہ دار نہیں ٹھہرایا جا سکتا اور دوسری قابل ذکر بات یہ ہے کہ " منتخب " اور " نفائس " کے اقتباسات کی تشریح و تصحیح ہو جانے کے

۱۔ " نفائس المآثر " ۔ علاء الدولہ ۔ قلمی ۔ ٹیگور ۔ یو پی ۔ لکھنؤ ، ص ۵۳۷

بعد اس قیاس کو مزید تقویت پہنچتی ہے کہ غزالی کا سن وفات نو سو اسی (۹۸۰) ہی ہے اور اس میں شک و شبہ کی قطعی طور پر گنجائش باقی نہیں رہ جاتی ۔

تذکرہ نفائس المآثر کے بیان سے ایک اہم فائدہ یہ بھی ہے کہ اس میں غزالی کی موت سے متاثر ہو کر ایک اہم ہم عصر میر اسیری نے جو قطعہ تاریخ وفات لکھا ہے ، وہ بھی درج ہے میر اسیری کے قطعہ تاریخ سے غزالی مشہدی کا سال وفات نو سو اسی ہی نکلتا ہے ، جس سے تذکرہ مذکورہ کے گذشتہ بیان کی پوری طرح تصدیق ہو جاتی ہے ، اسیری کا قطعہ منقول از نفائس المآثر درج ذیل ہے (۱) ۔

غزالی رفت چون بیرون ز عالم
ز چشم اہل معنی جوی خون رفت
نشان جستم ز تاریخش خرد گفت
زکان فضل یک گوہر برون رفت

کان فضل کے اعداد نو سو اکیاسی (۹۸۱) ہوتے ہیں اور اگر شاعر کی ہدایت کے مطابق صنعت تخرجہ کا استعمال کر کے اس میں سے ایک عدد گھٹا دیا جائے تو صرف نو سو اسی (۹۸۰ ھ) اعداد ہی بچتے ہیں ، اس طرح گذشتہ سطروں میں پیش کئے جانے والے دلائل کی صحت کا اندازہ بھی ہوتا ہے ، تذکرہ نگاروں کے اختلافی بیانات کا جائزہ لینے کے بعد یہ امر تقریباً طے شدہ ہے کہ یہ غلطی دراصل ان کے اختلافات پر نہیں بلکہ کاتب کے سہو پر مبنی ہے ۔ جس کی وجہ سے اس سلسلے میں خاص تذبذب پیدا ہوا ، لیکن متعدد تحریری شہادتوں کی موجودگی میں سب سے زیادہ قرین قیاس اور معتبر بیان یہی معلوم ہوتا ہے کہ غزالی کی وفات نو سو اسی (۹۸۰) ہجری میں واقع ہوئی ۔ صاحب تذکرہ ہفت اقلیم نے وفات غزالی کے سلسلے میں مختصراً تحریر کیا ہے (۲) ۔

---

۱ - نفائس المآثر - [illegible] - مخطوطہ ص ۵۳۵

۲ - ہفت اقلیم - امین احمد رازی - [illegible] - مخطوطہ ص ۲۱۹

بعد از چند وقف از عالم در گذشته سرکیج در گجرات مدفون است

واضح ہو کہ " ہفت اقلیم " کی نثری تحریر میں لفظ سرکیج کے بجائے " سرکج " ہی درج ہے اور اس میں قاسم کاہی کے اسی قطعہ کو نقل کیا گیا ہے ، جس کا تفصیلی ذکر " منتخب التواریخ " اور " نفائس المآثر " کے اقتباسات میں آ چکا ہے ۔ لیکن اس قطعہ کا چوتھا مصرعہ گذشتہ سطروں میں مندرج قطعہ تاریخ کے چوتھے مصرعے سے کچھ مختلف ہے ۔ " ہفت اقلیم " میں " احمد آباد و سرکج است " درج ہے جب کہ " احمد آباد و خاک سرکج است " کے اعداد صرف نو سو اکہتر (۹۷۱) ہوتے ہیں ، اگر اس میں قطعہ کے تیسرے مصرعے میں دی گئی ہدایت ، " بعد یک سال ، سال تاریخش " کے مطابق ایک عدد کم کر دیا جائے ، تو مادہ صرف نو سو ستر (۹۷۰ھ) ہی رہ جائے گا ، جو غزالی کی عمر سے دس سال کم ہے اور خصوصاً نو سو ستر (۹۷۰) کا زمانہ غزالی کی آخری عمر کا وہ زریں دور ہے ، جس میں شاعر مذکور کی عزت ، شہرت ، ثروت اور عظمت میں بیش بہا اضافے ہوئے اور اسی دور میں اس نے اپنے بہت سے دوسرے ہم عصروں پر سبقت اور اولیت حاصل کی ۔ اس لئے نو سو ستر (۹۷۰) میں اس کی موت کے سلسلے کی تحریر قطعی حق بجانب نہیں ہے ، یہ بات زیادہ قرین قیاس معلوم ہوتی ہے کہ مذکورہ اقتباس بھی کتابت کے سہو سے اپنی اصلی شکل کھو بیٹھا ہے اور کاتب کی غلطی سے لفظ " سرکیج " کے بجائے " سرکج " درج ہو گیا ہو ، جس کے سبب مادہ تاریخ غزالی کی وفات کے سن سے دس سال قبل برآمد ہوتا ہے ، اس سلسلہ میں اغلب یہی ہے کہ " ہفت اقلیم " کے اصل مسودے میں صحیح تاریخ وفات درج ہو گی ، لیکن وقفہ گزر گیا ہے ، اس میں چھوٹی چھوٹی تحریری تبدیلیاں ممکن ہیں ، انہیں تذکرہ نگاروں کی نہیں بلکہ کاتب کی غلطی پر محمول کیا جا سکتا ہے ۔

اب تک غزالی کے سال وفات کی نشان دہی کرنے والے جن ذرائع کا جائزہ لیا جا چکا ہے ، ان میں قاسم کاہی کا کہا ہوا قطعہ وفات شامل تھا اور یہ قطعہ مختلف تذکروں میں الگ الگ طور پر درج تھا ، لیکن سارے تذکرہ نویسوں کے بیانات کا جائزہ لینے کے

بعد نیز میراسیری کے قطعہ تاریخ مشمولہ " نفائس المآثر " کو نظر میں رکھتے ہوئے یہی نتیجہ نکلتا ہے کہ غزالی کا سن وفات نو سو اسی (۹۸۰ھ) ہجری ہی ہے ، اس فیصلے کی تصدیق کے لئے ذیل میں فیضی کا لکھا ہوا وہ قطعہ تاریخ وفات منقول ہے ، جس میں اس نے غزالی کی وفات کا سن نو سو اسی (۹۸۰ھ) قرار دیا ہے ، غزالی کے دور سے قربت رکھنے والے اہم ترین تذکروں میں " عرفات العاشقین " بھی بڑی اہمیت کا حامل ہے اور اس سلسلے کے معتبر ذرائع میں شمار کیا جا سکتا ہے ، غزالی کی وفات کے سلسلے میں عرفات کی تحریر درج ذیل ہے (۱) ۔

شیخ فیضی نسبت اعتقاد و ارادت بخدمت وی بسیار داشتہ و تاریخ فوتش گفتہ است

قدوہ نظم غزالی کہ سخن
ہمہ از طبع خداداد نوشت
عقل تاریخش وفاتش بدو طور
سنہ نہصد و ہشتاد نوشت

مندرجہ بالا تحریر سے واضح ہوتا ہے کہ اپنی عقیدت و ارادت کے پیش نظر فیضی نے غزالی کی وفات سے متاثر ہو کر قطعہ تاریخ لکھا ہے ، اس کے آخری مصرعہ میں نہصد و ہشتاد کے ذریعے غزالی کے سن وفات نو سو اسی (۹۸۰ھ) ہجری پر اپنی مہر تصدیق ثبت کر کے مذکورہ سن کو حرف آخر قرار دے دیا ہے ۔

عجیب اتفاق ہے کہ مذکورہ بالا معتبر تاریخی شواہد کے باوجود تذکرہ ریاض العارفین اور " آتش کدہ " میں درج ہے کہ غزالی کی وفات آگرہ میں ہوئی ، یئن گذشتہ صفحات میں متعدد و معتبر باوثوق ذرائع سے یہ بات لکھی جا چکی ہے کہ غزالی کی موت اس وقت واقع ہوئی تھی ، جب وہ شاہی قافلے کے ساتھ گجرات جا رہا تھا

---

۱ - عرفات العاشقین - تقی اوحدی - مخطوطہ - خدا بخش - پٹنہ - ص ۵۲۰ ، ج ۲

اور اس کی موت کے بعد شہنشاہ اکبر کے حکم کے مطابق سرکھج (احمد آباد) کے شاہی قبرستان میں دفن کیا گیا، جہاں اس کا مدفن آج بھی بصد خرابیٔ بسیار موجود ہے۔ جب غزالی کی موت احمد آباد (گجرات) کے سفر کے دوران واقع ہوئی، تو پھر اس کی جائے وفات آگرہ کو بیان کرنا غلط نگاری نہ سہی، سہو قلم تو ہے ہی۔

از ڈاکٹر آصفہ زمانی
رئیس شعبہ فارسی، دانشگاہ لکھنؤ (ہند)

جگر مراد آبادی اور یگانہ چنگیزی کی فارسی شاعری

اگر ہم ہندوستان میں فارسی شعر و ادب کے عروج و زوال پر نظر ڈالیں تو ہم دیکھیں گے کہ ہندوستان کی ڈیڑھ سو سالہ زریں روایت کا وہ سلسلہ جو دور مغلیہ میں بام عروج پر تھا، کمپنی سرکار کی آمد کے بعد خصوصاً انیسویں صدی عیسوی میں مائل بہ انحطاط ہونا شروع ہو گیا۔ اس کی وجہ تھی اردو شعر و ادب کی جانب لوگوں کا میلان اور اردو ادب کی روز افزوں ترقی، لیکن ہندوستان میں فارسی شعر و ادب کی جڑیں اتنی گہرائی تک پیوست ہو چکی تھیں کہ اس سے یک لخت منہ موڑ لینا بھی آسان نہ تھا۔ چنانچہ انیسویں صدی کے نصف اول تک اردو کے شانہ بشانہ فارسی میں طبع آزمائی کرنا مایہ افتخار سمجھا جاتا رہا، درد، میر، مومن، غالب جیسے شاعر اس کی نمائندہ مثالیں ہیں، جنہوں نے اردو کے ساتھ ساتھ فارسی میں بھی اپنے کلام کا ایک معتد بہ حصہ یادگار چھوڑا۔ ان میں غالب کے بارے میں تو بلا اختلاف رائے کہا جا سکتا ہے کہ وہ اردو سے زیادہ فارسی کے شاعر ہیں، انہیں اپنی فارسی دانی پر ہمیشہ ناز رہا اور وہ یہی کہتے رہے

فارسی بین تا بہ بینی نقش ھای رنگ رنگ
بگذر از مجموعہ اردو کہ بی رنگ منست

بیسویں صدی کا زمانہ فارسی شعر و ادب کے مکمل انحطاط کا زمانہ ہے، لیکن اس کے نصف اول نے ہمیں اقبال جیسا ذواللسانین شاعر دیا، جس نے نہ صرف فارسی شعر

و ادب کی گرتی ہوئی ساکھ کو قائم رکھا بلکہ اسے ایک نئی معنویت سے بھی ہم کنار کیا۔ اقبال کی شاعری سے قطع نظر اس دور میں فارسی شعر گوئی کی روایت بہت کمزور ہے۔ البتہ، چونکہ اردو غزل کی تمام تر فضا فارسی سے مستعار رہی، لہذا غزل کی فضا کی حد تک فارسیت بہر حال باقی رہی، لیکن اس دور میں کوئی ایسا شاعر نظر نہیں آتا، جس نے فارسی شعر گوئی کی حیثیت سے بھی استفادہ حاصل کیا ہو۔

بیسویں صدی کے نصف اول میں صف اول کے اردو شعراء کی طویل فہرست ہے، حسرت، فانی، اصغر و جگر تو اردو غزل گوئی کے دور آخر کے چار دبستان کہے جا سکتے ہیں، اس دور میں عزیز، آرزو و ثاقب، بیخود و سیماب، رواں و نظر، چکبست و سہیل، اثر ویگانہ، فراق و جوش جیسے بلند پایہ شعراء کا ایک طویل سلسلہ ہے۔ اس فہرست میں جگر اور یگانہ فقط دو شاعر ایسے نظر آتے ہیں، جو "باقاعدہ" اور "باضابطہ" طور پر فارسی کی طرف متوجہ ہوئے اور جنہوں نے اس کساد بازاری کے دور میں بھی فارسی کی شمع جلائے رکھی، بلاشبہ انہیں ہم اردو کے آخری دور کے ذولسانی شعراء کے سلسلے کی آخری کڑی کہہ سکتے ہیں۔

یگانہ اور جگر، مزاج اور فن دونوں اعتبار سے مختلف ہیں، یہاں دونوں کی فارسی شاعری کا موازنہ مقصود نہیں، دیکھنا یہ ہے کہ ان دونوں شعراء نے اردو شاعری کی راہ سے جو غیر معمولی مقام حاصل کیا، کیا فارسی کے دور آخر کے ذولسانی شعراء کی حیثیت سے بھی ادب کی دنیا میں انہیں یاد رکھا جا سکے گا؟

جگر کا کلام "بادۂ شیراز" کے عنوان سے ان کے شعری مجموعہ "شعلہ طور" میں نیز چند مختلف غزلیں ان کے دوسرے اردو مجموعوں میں اور یگانہ کا فارسی کلام ان کے شعری مجموعہ "آیات وجدانی" میں شامل ہے۔

ضخامت کے اعتبار سے اگرچہ دونوں ہی کا کلام بہت مختصر ہے لیکن ہمیں یہ نہیں بھولنا چاہیئے کہ کلام ضخامت کے اعتبار سے نہیں بلکہ سادگی بیان، طرز ادا اور شدت تاثیر سے حیات ابدی پاتا ہے، ان خصوصیات کے تحت پہلے ہم جگر کی فارسی

شاعری سے متعلق اظہار خیال کریں گے۔

جگر کا تعلق ایک علمی اور مولوی خانوادہ سے تھا۔ ان کا اصل خاندان دہلی کا تھا، ان کے مورث اعلیٰ، مولوی محمد سمیع شہنشاہ شاہجہان کے اتالیق تھے۔ ان کے خاندان کی ایک شاخ مراد آباد میں سکونت پذیر ہوئی اور یہیں ۱۸۸۰ء میں علی سکندر متخلص بہ جگر کی پیدائش ہوئی۔ جگر نے شاعری ورثے میں پائی تھی۔

ان کے پردادا حافظ محمد متخلص بہ نور اور دادا حافظ امجد علی شاعر تھے۔ والد محمد علی متخلص بہ نظر تو صاحب دیوان شاعر تھے، جگر کے تایا علی اکبر اور چچا علی ظفر بھی شاعر تھے، جگر کی اسکولی تعلیم زیادہ نہیں رہی۔ لکھنؤ کے سینٹنل سکول میں تعلیم پائی۔ نویں کلاس میں دو مرتبہ فیل ہوئے، تو پڑھائی سے دل اچاٹ ہو گیا۔ عربی و فارسی کی ابتدائی تعلیم اپنے والد کے پیر بھائی اور اپنے عہد کے زبردست عالم مولوی محمد صدیق سے حاصل کی۔ فارسی ادب پر ان کی گہری نگاہ تھی، کہا جاتا ہے، انہیں سعدی و حافظ، رومی و خسرو کے بے شمار شعر یاد تھے۔ جگر نے فارسی میں اتنی استعداد حاصل کر لی تھی کہ اپنے والد سے فارسی میں گفتگو کیا کرتے تھے۔ فارسی میں ان کی دلچسپی اور مہارت کا ایک بڑا ثبوت یہ ہے کہ انہوں نے ازراہ مذاق پہلی بار قتیل کے رنگ میں فارسی غزل لکھی اور قتیل ہی کے نام سے پڑھی۔ والد کو اندازہ ہوا، تو انہوں نے اس مذاق پر ان کو تنبیہ کی، لیکن ہمت افزائی بھی کی اور کہا تم شعر اچھا کہتے ہو، مشق جاری رکھو۔

معاصرین کے مقابلہ میں جمالیاتی حس جگر کو قدرت نے بے پناہ عطا کی تھی۔ حسن کہیں بھی ہو، کسی رنگ میں ہو، ان کے دامن دل و نگاہ کو اپنی جانب بے ساختہ کھینچ لیتا۔ اگرچہ انہوں نے زندگی بھر حسن و عشق کے نغمے گائے، لیکن وہ سستی جذباتیت کا شکار کبھی نہیں ہوئے۔ ادب کی دنیا میں غالب وہ پہلے شخص ہیں، جنہوں نے عشق کی سطح کو اونچا کیا۔ حسرت نے اسے "رسم عاشقی" سکھائی، تو جگر نے اسے "تادیب رسم عاشقی" تک پہنچایا۔

اقبال اور جگر وہ شاعر ہیں جنہوں نے عشق کے تصور کو ندرت اور کشادگی عطا

کی ، یہ اور بات ہے کہ دونوں کے عشق کے پھیلنے اور بڑھنے کے اطراف مختلف ہیں ، اقبال کا عشق چہار اکناف میں بڑھتا ہے ، جگر خود اپنی ذات مین غواصی کرتے ہیں ۔ جگر کو " حسن " سے زیادہ " عشق " عزیز ہے ۔ وہ حسن سے آنکھیں ملا کر بات کرتے ہیں اور عشق کی انانیت کو کبھی مجروح نہیں ہونے دیتے ۔ داغ نے بھی حسن سے دو بدو گفتگو کی ہے ، لیکن جگر کا انداز جداگانہ ہے ۔

" گناہ کیست ؟ " ، " نگاہ کیست " کے قافیہ ردیف میں جگر کی ایک استفہامیہ غزل ملاحظہ ہو " عشق کی انانیت " کا لہجہ جھلک رہا ہے ۔

آوارہ ہرنگاہ زجرم نگاہ کیست ؟
دیدن گناہ ماست ، نہ دیدن گناہ کیست ؟
دیوانہ وار جان فشاندن گناہ من
بیگانہ وار رخ ننمودن ، گناہ کیست ؟
شغل گناہ کردن و رفتن گناہ من
ذوق گناہ دادن و دیدن گناہ کیست ؟ (۱)

حالت عشق میں ایک ایسی منزل آتی ہے ، جب زبان کچھ نہیں کہتی ، بے زبانی ہی تمام تر زبان ہوتی ہے ۔

در زبان بی زبانی ، ماجرای گفتن است
حکم فرما ! تا صدائی بی صدا پیداکنم (۲)

یہ وہ مقام ہوتا ہے ، جب رویاں رویاں زبان بن جاتا ہے ۔

لب بستند و بہر موی زبانم دادند
پاشکستند وبہر سوی نشانم دادند (۳)

ہجر و وصال عشقیہ شاعری کے دو بنیادی موضوع ہیں ۔ ہجر شدت تاثیر کا مظہر ہے جب کہ وصل تسکین کا باعث ہے ۔ جگر مہجوری کے شاعر ہیں ۔ وہ وصال میں بھی دوری کے مزے اٹھاتے ہیں ۔

در عین وصال او ، یابم اثر دوری
ای پیر رہ عشقم ، این پردہ کہ بر دارد (۴)

ہجر غم جاناں کو گوارا بنا لینا آسان نہیں ۔ یہ وہ مقام ہے جہاں بڑی مشکل سے ملتے ہیں ، مشکل کے مزے ۔ یہ وہ جان لیوا کرب ہے جہاں " دیدہ اختر " بھی " خوں بار ہو اٹھتا ہے ۔

تنہا نہ من بی دل ، درہجر تو رنجورم
صدخون بہ فلک دیدم ، از دیدہ اخترہم (۵)

لیکن کیا کیا جائے دنیا میں ہرچیز کے کچھ آداب ہوتے ہیں " آخر " آئین یار " بھی تو کوئی چیز ہے ۔

ہجر دشوار و وصل آسان تر
لیک ۔ آئین یار را چہ کنم (۶)

یہ " آئین یار " ہی ہے جو جنون عشق کو مستند بنانے کے لئے آبلہ پائی کا درس دیتا ہے ۔

جنون عشق ای دل ! مستند نیست
اگر ہر آبلہ خاری ندارد (۷)

درد عشق بظاہر بے چینی اور بے لطفی کا مظہر ہے لیکن جگر کے نزدیک یہ ایک ایسا سرنہاں ہے جو ناگفتنی اور کیف آگیں ہے ۔

بی کیفی درد عشق ، صدکیف و اثر دارد
زین سر نہان لیکن ھر کس نہ خبر دارد (۸)

جگر کے یہاں ساقی و صہبا دونوں سے گہری وابستگی ملتی ہے ۔ ان کی رندی ان کی زندگی کا لازمی جزو ہے ۔ جگر کا ابتدائی اردو کلام شراب و شباب سے عبارت ہے ۔ محققین نے اس کی مدت ۱۹۲۰ء سے ۱۹۳۸ء تک قائم کی ہے ۔ اس دور میں زبان اردو میں تو جگر نے خم کے خم لنڈھائے ہیں ، زبان فارسی میں بھی انہوں نے قدح خواری

اور " درد کشی " جیسے مضامین کو جگہ دی ہے ۔

با جملہ قدح خواران ، ہر چند کہ ربطی ہست

بادردکشان ساقی ، پیمان دگر دارد (۹)

" قدح خواری " اور " درد کشی " کے لطیف فرق کو وہی شخص ملحوظ رکھ سکتا ہے۔ جس نے واقعی رندی و ہوسناکی کے مزے اڑائے ہوں ۔ بہت ممکن ہے اس نوعیت کی ان کی فارسی غزلوں کا زمانہ بھی ۱۹۲۰ء اور ۱۹۳۸ء کا ہی درمیانی زمانہ رہا ہو ۔

جام و شراب سے چھلکتی ہوئی حافظ شیرازی کی ایک مستانہ غزل ہے ۔

این خرقہ کہ من دارم در رہن شراب اولیٰ

وین دفتر بی معنیٰ غرق می ناب اولیٰ (۱۰)

پسندیدہ شاعر کی زمین میں مشق سخن کرنا شعراء کا محبوب مشغلہ رہا ہے ۔ جگر جو حافظ کے والہ و شیدا تھے ۔ حافظ کی اس جھومتی ہوئی غزل سے متاثر ہوئے بغیر کیسے رہ سکتے تھے ۔ چنانچہ انہوں نے بھی اسی بحر وزمین اور قافیہ و ردیف میں اپنی شاعرانہ صلاحیت صرف کی ہے ، جس کا مطلع یہ ہے ۔

مست است جگر از می ، مست می ناب اولیٰ

او خانہ خرابی ہست اوخانہ خراب اولیٰ (۱۱)

جگر کی یہ غزل حافظ جیسے استاد غزل کے معیار تک تو نہیں پہنچتی ، لیکن یہ کیا کم ہے کہ انہوں نے اہل زبان کی تقلید کی جرات تو کی ۔

قدرت کو جگر جیسے ؛ تنگ میخانہ " کو " پیر میخانہ " بنانا مقصود تھا ، چنانچہ یہ حسن اتفاق ہی ہے کہ اصغر گونڈوی سے ملاقات کے بعد ان کی دنیا ہی بدل گئی ۔ کبھی کبھی یہ اتفاقات بڑے دور رس ثابت ہوتے ہیں ۔ یہ حسن اتفاق ہی تو تھا کہ شمس تبریز کی ملاقات نے مولانا روم اور ان کی مثنوی کو " ہست قرآن در زبان پہلوی " کا درجہ عطا کیا ۔ جگر کا کلام اٹھا کر دیکھئے ان کی رندی و سرمستی کا وہ رنگ جو ابتداء میں خالص " انگوری " ہے دور آخر میں بادہ تصوف کی سرشاری سے بوجھل ہے ۔ فارسی میں بھی ان

کی ایسی متصوفانہ غزلیں موجود ہیں ۔ یہ یقیناً ان کے دور آخر کی یادگار رہی ہوں گی ۔

تصوف میں دو نظریات رائج ہیں ۔ اول " وحدۃ الوجود " یا " ہمہ اوست " ، دوسرا " وحدۃ الشہود " یا " ہمہ ازاوست " ۔ جگر اول الذکر کے قائل ہیں ۔ ان کی نگاہ میں کائنات کی مختلف اشیاء کی حقیقت " نمود یک جہاں " کا درجہ رکھتی ہے ۔

شراب و ساغروسبو ، گل و بہار و آب جو
دو صد جہان رنگ و بو ، نمود یک جہان ما (۱۲)

جگر کا یہ شعر عرفانی رنگ میں عاشقانہ غزلیں کہنے والے فارسی کے شاعر عراقی ہمدانی کی آواز بازگشت معلوم ہوتا ہے ، جنہوں نے کہا تھا ۔

در دیده عراقی جام و شراب ساقی
جملہ یکی است احول بیند یکی دوگانہ

جگر یقیناً عراقی سے بھی متاثر رہے ہوں گے ۔ ہمارے اس خیال کو اس بات سے تقویت ملتی ہے کہ انہوں نے عراقی کی اس مشہور غزل پر جس کا مطلع ہے ۔

نخستین بادہ کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

ایک ہم رنگ غزل اسی بحر و زمین وقافیہ و ردیف میں کہی ہے باین مطلع ۔

عجب ہنگامہ زیر بام کردند
تماشا خاص و سودا عام کردند (۱۳)

گمان غالب یہ ہے کہ یہ اثر پذیری دور آخر کی دین رہی ہو گی ۔

" خانقاہ و میخانہ " دونوں سرمستی کے مظہر ہیں ، لیکن دونوں کی مستی کی تاثیر جداگانہ ہے ۔ یہ وجدان یقیناً انہیں بادہ تصوف سے سرشاری کے بعد حاصل ہوا ہو گا ۔

آن می کہ بہ میخانہ ، آتش زند اندر دل
درخانقہ زاهد تاثیر دگر دارد (۱۴)

شعر وادب میں سب سے زیادہ زور شور سے شعراء نے ظاہر پرستی اور ریاکاری کا

دل کھول کر مذاق اڑایا ہے ۔ فارسی میں اس کی پردہ دری کرنے والے حافظ شیرازی ہیں

من حال دل زاھد باخلق نخواھم گفت
کیں قصہ اگر گویم باچنگ و رباب اولیٰ (۱۵)

جگر بھی اس صوفی پر طعنہ زن ہیں ، جو ظاہری مستی و سرشاری کا مظاہرہ کرتا ہے ۔ وہ اسے شعبدہ پردازی سے زیادہ اہمیت نہیں دیتے ۔

لرزیدن و رقصیدن ، ای صوفی بی معنیٰ
این جملہ کہ تو داری ہر شعبدہ گردارد (۱۶)

نقش بندی مجددی سلسلہ کے ایک بزرگ قاضی عبدالغنی منگوری اپنے وقت کے صوفی باصفا کا درجہ رکھتے تھے ۔ آپ کے حلقہ ارادت میں شامل ہونے کے بعد جگر کی سرشاری و سرمستی میں کچھ اور اضافہ ہو گیا ۔ ان کی شان میں کہی ہوئی دو فارسی غزلیں جگر کے کلام میں شامل ہیں ۔ غزل کے ایک ایک شعر سے ان کی والہانہ عقیدت و سرشاری نمایاں ہے ۔ غزل کا مطلع ملاحظہ کیجئے ، حالت سرشاری میں انہیں اپنے پیرومرشد کے قدموں میں کعبہ نظر آگیا ۔

کعبہ درپای یار دیدم دوش
این چہ گفتی جگر خموش خموش (۱۷)

یہ وہ مقام ہے جہاں " عالم مستی " ہی در اصل عالم ہوش ہے اور " ہوش " ہی عالم بے خودی " ۔

بی خبرو ا کہ ہوش درمستی است
ہوشیار آ ا کہ بے خودی است بہ ہوش (۱۸)

جگر ، منگلور ضلع سہارنپور ، قاضی جی کے آستانے پر حاضری دینے کی غرض سے کشاں کشاں چلے جا رہے ہیں ۔ انہوں نے اس کیفیت کا نقشہ جس سرشاری سے کھینچا ہے ، وہ قابل دید ہے ۔

مست و سرشار و غزل خوان می روم
از سرجان ، سوی جانان می روم
جام در دست و صراحی در بغل
باچه سازو باچه سامان می روم
عشق دشوارست و شوقم رہنما
راہ پر خارست و آسان می روم
یوسف گم گشتہ ام از مصر عشق
باز سوی پیر کنعان می روم (۱۹)

جگر ایک حساس دل لے کر آئے تھے ۔ وقت کے بدلتے تقاضوں نے انہیں بہت متاثر کیا ۔ کانپور ، چھپرا اور بمبئی کے حادثات ، قحط بنگال اور تقسیم ہند کی تباہی پر انہوں نے خون کے آنسو بہائے ہیں ۔ اس موضوع پر کہے گئے اردو کے اشعار تو زبان زد خاص و عام ہیں ، مثلاً

فکرِ جمیل خواب پریشاں ہے آجکل
شاعر نہیں ہے وہ جو غزل خواں ہے آجکل
بھاگ مسافر میرے چمن سے میرے وطن سے بھاگ
اوپر اوپر پھول کھلے ہیں بھیتر بھیتر آگ
بچوں کا تڑپنا وہ بلکنا وہ سسکنا
ماں باپ کی مایوس نظر دیکھ رہا ہوں
بے مہری و بے دردی و افلاس و غلامی
ہے شامت اعمال جدھر دیکھ رہا ہوں

فارسی میں بھی انہوں نے ان مسائل پر اظہار خیال کیا ہے ۔ اس سلسلہ میں ان کی نظم " خطاب بہ مسلم " کے چند اشعار ملاحظہ ہوں ۔

چشم کشا و جانب رزم گہ وطن نگر
مقتل کانپور بین لاشہ بی کفن نگر
خون حیات سو بہ سو ، خاک سرشتہ مو بہ مو
حلق بریدہ کو بہ کو ، بچہ و مرد و زن نگر
طفل وجوان و پیر را صف بصف و بہم بہم
دست جدا زساعد و فرق جدا زتن نگر
بچہ شیر خوار را پیش نگاہ مادرش
چاک زسینہ تا کمر ، کشتہ و بی کفن نگر
بازبیا بہ آگرہ ، دجلہ خون نظارہ کن
باز برو بہ کاشمیر ، کشتن و سوختن نگر
جسم زفاقہ زار زار روح ز درد بی قرار
مادر ہند اشکبار ، مفلسی وطن نگر (۲۰)

جگر چونکہ بنیادی طور پر اردو کے شاعر ہیں اور اردو میں بھی وہ حسن و عشق کے شاعر ہیں ۔ ان کا فارسی کلام بھی اسی حسن و عشق ، رندی و مستی کی آواز بازگشت ہے ۔ اگرچہ یہاں ڈوب کر کہنے کا وہ والہانہ انداز تو نہیں جو ان کی اردو شاعری کا طرہ امتیاز ہے ۔ لیکن چونکہ بات سلیقہ سے کہی گئی ہے ، اس لئے بہرحال اثر رکھتی ہے ۔

دور آخر کے ذوالسانین شعراء کی دوسری کڑی مرزا واجد حسین متخلص بہ یگانہ چنگیزی ہیں ۔ یگانہ ۷ اکتوبر ۱۸۸۴ء کو عظیم آباد میں پیدا ہوئے اور ۴ فروری ۱۹۵۶ء کو انتقال کیا ۔ تقریباً ستر سال عمر پائی ۔ جگر کی پیدائش ۱۸۸۰ء کی ہے اور وفات ۱۹۶۰ء ۔ گویا جگر نے دنیا میں یگانہ سے چار سال پہلے آنکھیں کھولیں اور ان کے چار سال بعد دنیا سے رخصت ہوئے ۔ شاعری کی دنیا میں یہ ہم عصر شعراء کم و بیش نصف صدی تک چھائے رہے ۔ فارسی میں شعر کہنے کی طرف دونوں میں سے پہلے کون متوجہ ہوا ، یہ بتانا مشکل ہے ۔ یگانہ کی ایک اردو رباعی سے پتہ چلتا ہے کہ جگر نے یگانہ کے بعد فارسی

میں شعر کہنا شروع کیا ۔ اس بات کو انہوں نے اپنے مخصوص تیزابی لہجہ میں یوں ادا کیا ہے

جو میں نے کہا وہ بھی وہی کہنے لگا
دو باتیں سن کے تیسری کہنے لگا
میں نے کہی فارسی تو دیکھا دیکھی
کالا کوا بھی فارسی کہنے لگا (۲۱)

(واضح رہے کہ جگر کا رنگ سخت سیاہ تھا ۔) اسے ان کی تعلی پر بھی محمول کیا جا سکتا ہے ۔ یگانہ کی اسکولی تعلیم جگر سے بہت زیادہ نہیں ۔ جگر نویں کلاس فیل تھے ، یگانہ انٹرنس (۲۲) کا امتحان پاس تھے ۔ جگر بھی روزی روٹی کے فراق میں چشمہ کے کاروبار کے سلسلہ میں آتش زیرپار رہے ۔ یگانہ بھی مختلف جگہوں پر ملازمت کے لئے قسمت آزمائی کرتے رہے ۔

۱۹۰۳ ء میں لکھنؤ کے ایک معزز خانوادہ سے تعلق رکھنے والے حکیم محمد شفیع کی صاحبزادی سے یگانہ کا نکاح ہوا ۔ ۱۹۰۵ ء میں انہوں نے لکھنؤ میں باقاعدہ سکونت اختیار کی ۔ جگر اور یگانہ دونوں کا تعلق لکھنؤ سے نہیں تھا لیکن دونوں لکھنؤ کے ہو رہے ۔ جگر طبعاً جس قدر مست آدمی تھے یگانہ اسی قدر لئے دئے رہنے والی شخصیت تھے ۔ طبعیت میں انا کوٹ کوٹ کر بھری تھی ۔ " یاس " سے " یگانہ " تخلص اختیار کرنے کے پس پشت بھی منفرد رہنے کے جذبہ کی ہی کارفرمائی نظر آتی ہے ۔ چنگیزی کی نسبت میں یقیناً ان کے طمطراق اور انا کو دخل رہا ہے ۔ ان کی حد سے بڑھی ہوئی خود پرستی اور انانیت اہل لکھنؤ کے اساتذہ سے زندگی بھر چشمک کا باعث بنی رہی ۔ اس شاعرانہ جدال سے ان کی زندگی بڑے خسارے میں رہی ۔ لیکن کچھ لوگ ایسے ہوتے ہیں جو ٹوٹ تو سکتے ہیں لیکن جھک نہیں سکتے ۔ یگانہ کا کچھ یہی حال تھا ۔ اہل لکھنؤ سے وہ ہمیشہ شاکی رہے ۔

یاس امید وفا ا از لکھنؤ فکر مجال
شیوه های نامسلمان برنتابد هر دلی (۲۳)

لیکن پھر بھی زندگی بھر لکھنؤ کا ہی دم بھرتے رہے۔

منم که لکھنؤ راجان تازه ای دادم
منم خدای سخن یاس و ناخدای خودم (۲۴)

کج روی، انتہا پسندی اور انانیت اگرچہ ناپسندیدہ عناصر ہیں لیکن انہی عناصر نے یگانہ کی شاعری کو منفرد لب و لہجہ عطا کیا ہے۔ ان کے یہاں لطیف شاعرانہ جذبات کا اظہار جس تیکھے انداز میں نظر آتا ہے وہی ان کا ذاتی اسلوب بن گیا ہے۔

جس طرح سمندر کی اوپری سطح پرسکون نظر آتا ہے لیکن موج تہہ نشین میں ایک تلاطم بپا رہتا ہے۔ یگانہ کے کلام میں بھی حزن و یاس اور حرماں نصیبی کی راکھ میں دبی چنگاریوں کے چٹکنے کی صدا صاف سنائی دیتی ہے۔ اس سلسلہ میں چند اشعار ملاحظہ ہوں۔

منکه برنمی تابم درد زیستن تنہا
صبحدم چساں بینم شمع انجمن تنہا (۲۵)

نکته دان خود سازم میرزا یگانه را
دل نمی تو ان برداشت لذت سخن تنہا (۲۶)

چشم پوشی شیوه ما حیله جوئی تا کجا
ایکه باشی غائبانه درپی آزار ما (۲۷)

مژدهٔ تسکین یگانه کی نصیب من شود
یک پیام زیر لب بیگانه وارم داده اند (۲۸)

جز ترنمھای دردافزا ندارم چارہ ای
بلبل تنہا نشین رانیست درمانی دگر (۲۹)

تہمت راحت کشم درمنزل واماندگی
پابہ گل سردرگریبان برنتابد ھر دلی (۳۰)

زندہ در گوریم و شاید زندہ جاوید ھم
جرعہ ای خوردیم یاس از آب حیوانی دگر (۳۱)

ہرکس و ناکس بطوفان حوادث مبتلا
موج دریا بی قرار و خارو خس بی اختیار (۳۲)

منم کہ شیشہ. دل سنگ آزما دارم
بیا و ذوق نگاہ عتاب ازمن پرس (۳۳)

زاضطراب دلم درد سرکشد بالین
شب دراز و تمنای خواب ازمن پرس (۳۴)

ایکہ پرسی نشہ. درد نہانم ازکجا ست
بادۂ بیرنگ در پیمانہ دارم دیدنی (۳۵)

یگانہ نے غزل اور نظم کے علاوہ رباعیات میں بھی طبع آزمائی کی ہے ۔ رباعیات کی تعداد پندرہ ہے ۔ انہوں نے ان رباعیات میں حیات و کائنات کے راز سربستہ پر ایک فلسفی کی طرح نگاہ ڈالی ہے ۔ پیش ہیں چند رباعیات ۔

گم گشتہ ام از خود خبری می خواھم
پروانہ صفت بال و پری می خواھم

آتش بزنم بدین سیه خانہ دں
زین خانۂ تاریک دری می خواہم (۳۶)
سرگشتہ بدین طلسم خاکم بنگر
بیدرد بحال دردناکم بنگر
آغاز خوش انجامم ، دانم زکجا ست
خاکم بنگر ، ز خاک پاکم بنگر (۳۷)
دوران شباب و ھای ھو پا برکاب
ہنگامہ شوق و آرزو پا برکاب
این ناز و نیاز و تو پا برکاب
گل پا برکاب و رنگ و بو پا برکاب (۳۸)

یہ ہے یگانہ کا وہ رنگ سخن جسے ہم جگر کی طرح ان کی اردو شاعری کے ہم پلہ تو نہیں کہہ سکتے ہیں لیکن اسے ہم رنگ ضرور کہا جا سکتا۔

جگر کی وفات یعنی ۱۹۶۰ء کے بعد معروف ذواللسانین شعراء کا سلسلہ بظاہر اختتام پذیر ہو گیا تھا ، لیکن عہد حاضر میں ذواللسانین شعراء کے معتبر و مستند نام کے حوالے سے ایک ایسا نام قابل ذکر ہے ، جس نے فارسی شاعری کو اعتبار بخشا ہے ، وہ ہیں ، ہمارے استاد محترم پروفیسر ولی الحق انصاری (سابق صدر شعبہ فارسی دانشگاہ لکھنؤ) جو نہ صرف اردو (۳۹) کے ممتاز صاحب دیوان شاعر ہیں بلکہ فارسی زبان میں استعداد کامل رکھتے ہیں۔

" شعلہ ادراک " (۴۰) کے نام سے ان کا فارسی مجموعہ جو فارسی غزلیات و رباعیات و قطعات اور دو بیتی نیز نظموں پر مشتمل ہے ، ایرانی اساتذہ سے بھی خراج تحسین وصول کر چکا ہے۔پروفیسر ولی الحق صاحب کی نمایاں خصوصیت تاریخ گوئی ہے تاریخ گوئی ایک مشکل فن ہے۔یہی وجہ ہے کہ تاریخ گو اور خصوصاً فارسی میں تاریخ کہنے والوں کی تعداد اتنی کم ہے کہ انگلیوں پر گنی جا سکتی ہے۔ڈاکٹر صاحب کو اس فن

میں ید طولیٰ حاصل ہے ۔ فارسی تاریخ گوئی پر مشتمل ان کا ایک علیحدہ مجموعہ " خرمن گل " کے نام سے شائع ہو چکا ہے ۔ (۴۱)

ہندوستان میں فارسی شعر و ادب کا مستقبل اگرچہ امید افزا نہیں ہے ، لیکن مایوس کن بھی نہیں ہے ، ہمیں امید ہے کہ چراغ سے چراغ جلتے رہیں گے ، جن کی روشنی ہمارے تہذیبی سرمائے کو جلا بخشتی رہے گی ۔ اس لئے کہ ہم وہ ہیں جنہوں نے بقول جگر

بہ ہر زمین کہ جستہ ایم ، طلسم تازہ بستہ ایم
غرور ھا شکستہ ایم ، گواہ مابیان ما (۴۲)

حواشی
مضمون ۔ جگر مرادآبادی اوریگانہ چنگیزی کی فارسی شاعری "

۱ ۔ شعلہ طور ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۳۹۱
۲ ۔ شعلہ طور " ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۴۰۰
۳ ۔ شعلہ طور " ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۳۹۳
۴ ۔ شعلہ طور " ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۳۹۴
۵ ۔ شعلہ طور " ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۴۰۱
۶ ۔ شعلہ طور ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۴۰۴
۷ ۔ شعلہ طور " ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۳۹۴
۸ ۔ شعلہ طور ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۳۹۳
۹ شعلہ طور " ۔ جگر مراد آبادی ۔ مکتبہ جامعہ بارششم ۱۹۴۶ ۔ صفحہ ۳۹۶
۱۰ ۔ دیوان حافظ ۔ سب رنگ کتاب گھر ، دہلی ، طبع ۱۹۶۲ ۔ ، صفحہ ۲۲۴
۱۱ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۴۰۷
۱۲ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۸۹
۱۳ ۔ شعلہ طور ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۹۵

۱۴ ۔ " شعلہ طور ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۹۴

۱۵ ۔ " دیوان حافظ " ، صفحہ ۳۲۴

۱۶ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۹۳

۱۷ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۹۷

۱۸ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۹۷

۱۹ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۴۰۲

۲۰ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۶۱۶

۲۱ ۔ " یگانہ کا غیر مطبوعہ کلام " رسالہ " تخلیقی ادب " ۔ کراچی ، پاکستان ۱۹۸۰ ، ۵۲۷ س ، مرتبہ مشفق خواجہ ، بحوالہ ماہنامہ " شاعر " بمبئی ۱۹۸۵ ، صفحہ ۸۶

۲۲ ۔ یگانہ نے ۱۹۰۳ ، میں کلکتہ سے انٹرنس کا امتحان پاس کیا ۔

۲۳ ۔ " آیات وجدانی " (طبع ثانی باضافہ افکار جدید) مجموعہ کلام مصنفہ میرزا یگانہ چنگیزی لکھنوی مطبوعہ دہلی پرنٹنگ ورکس ، دہلی ۱۹۳۴ ، ، صفحہ ۲۵۶

۲۴ ۔ " آیات وجدانی " (طبع ثانی باضافہ افکار جدید) مجموعہ کلام مصنفہ میرزا یگانہ چنگیزی لکھنوی مطبوعہ دہلی پرنٹنگ ورکس ، دہلی ، ۱۹۳۴ ، ، صفحہ ۲۴۹

۲۵ ۔ " آیات وجدانی " (طبع ثانی باضافہ افکار جدید) مجموعہ کلام مصنفہ میرزا یگانہ چنگیزی لکھنوی مطبوعہ دہلی پرنٹنگ ورکس ، دہلی ، ۱۹۳۴ ، ، صفحہ ۲۳۱

۲۶ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۳۳

۲۷ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۳۴

۲۸ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۵۳

۲۹ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۳۳۶

۳۰ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۵۵

۳۱ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۳۸

۳۲ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۴۰

۳۳ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۴۲

۳۴ ۔ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۴۲

۳۵ " آیات وجدانی " ، صفحہ ۲۵۷

۳۶ ۔ ماہنامہ " شاعر " بمبئی ۱۹۸۵ء ، صفحہ ۵۸
۳۷ ۔ ماہنامہ " شاعر " بمبئی ۱۹۸۵ء ، صفحہ ۵۸
۳۸ ۔ ماہنامہ " شاعر " بمبئی ۱۹۸۵ء ، صفحہ ۵۹
۳۹ ۔ " غزالان خیال " ، (دیوان غزلیات اردو بلحاظ حروف تہجی) از پروفیسر ولی الحق انصاری ، ۲۷ فرہنگی محل لکھنؤ ۱۹۸۰ء (اس دیوان میں بھی فارسی کی چند نظمیں اور مشہور فارسی شعراء کی غزلوں کا اردو ترجمہ شامل ہے ۔)
۴۰ ۔ " شعلہ ادراک " از پروفیسر ولی الحق انصاری (کل صفحات ۳۹۲) ، تعداد غزلیات ۱۰۳، رباعیات ۴۰ ، قطعات ۱۳ ، دوبیتیاں ۹) چاپ یازدھم مارچ ۱۹۸۷ء انوار پبلیکیشنز ، ۲۷ ۔ فرنگی محل لکھنؤ ، مطبوعہ ۱۹۹۲ء
۴۱ ۔ " خرمن گل " از پروفسور ولی الحق انصاری (اس مجموعہ میں فارسی قطعات تاریخ کے علاوہ چند غزلیں بھی شامل ہیں ۔)
۴۲ ۔ " شعلہ طور " ، جگر مراد آبادی ، صفحہ ۳۹۰

* * * * *

گزیده هایی از شعر اردو

استاد شعراء حضرت وحید الحسن ہاشمی
لاہور

سرکار انبیاء

نمود ان کی ہے آرائش جہاں کے لئے
ملے زمیں کو بنے تھے جو آسماں کے لئے

فنا پذیر سہارے جہاں نہ کام آئیں
درود لے کے چلا ہوں اس آستاں کے لئے

کتاب دہر میں تھا قصہ بشر بے نام
خدا نے دے دیا عنوان داستاں کے لئے

نبیؐ کے اسم ہیں یا مزرع نجات بشر
یہ فصل حق نے اگائی مری زباں کے لئے

خدا کے گھر کے محافظ تو ہیں نبیؐ خدا
خدا ہی لائے گا کوئی مکیں مکاں کے لئے

حضورؐ آئے تو ایسی چلی ہوائے بہار
کوئی جگہ ہی نہ باقی رہی خزاں کے لئے

نبیؐ کا نام ہی لیتا ہوں ہاشمی ہردم
مجھے ضرورت وسعت نہیں بیاں کے لئے

استاد شعراء حضرت وحید الحسن ہاشمی لاہور

شیخ سعدیؒ

اے حکیم لازوال و اے شہیرِ بے بدل
مست ہے تیری عبیرِ عشق سے میرا دماغ
تیری بستی افتخارِ مکتبِ تکمیلِ عشق
تیری ہستی منزلِ عرفان کا کامل سراغ

تو ہی گلزارِ معانی تو ہی اس کا عندلیب
نازشِ تخلیق تیری خوش کلامی کا کمال
روز وشب لہرا رہا ہے تیری عظمت کا علم
اے مرے شیخ اجل اے شاعرِ شیریں مقال

مشرق و مغرب میں شہرہ ہے تری تحریر کا
موتیوں میں تولتے ہیں تیرا کالائے ہنر
مستند ہے اہل انشا کے لئے تیرا کلام
شاعر و خطاب کی نظروں میں تو ہے معتبر

شعر کے قالب کو بخشی تونے روحِ جاوداں
تو مسیحائے عجم ، پیغمبرِ انسانیت
خطہ شیراز میں تیری ولادت کے طفیل
فکرِ انسانی کو حاصل ہو گئی آفاقیت

گونجتی ہے ایشیا میں تری حکمت کی نفیر
رازدانِ عشق ہیں تیری فصاحت کے اسیر
شاہ سے تا بندہ درویش گرویدہ ترے
مسندِ جمشید سے بھی محتشم تیری سریر

خم ہوا جاتا ہوں تیری بارگاہ فکر میں
عجز ہی انساں کو کرتا ہے جہاں میں سربلند
تو ہے دریائے معانی اور راقم تشنہ کام
علم کے دوگھونٹ سے فرما مجھے بھی مستند

سید فیضی
اسلام آباد

غزل

کس طرح کے ہیں یہ لوگ اور کیسی بستی ہے
معتقد خدا کے ہیں کام بت پرستی ہے

اک جمال رنگین ہے پنجہ تصور میں
شاید آج بے قابو میرا جوش مستی ہے

دل کو جذب ہونے دے غم ربا نگاہوں میں
منحصر اسی پر تو سوز و ساز ہستی ہے

سینکڑوں تمنائیں ہو چکی ہیں دفن اس میں
دل نہیں ہے پہلو میں مقبروں کی بستی ہے

ہرقدم پہ سو جلوے حسن کے خراماں ہیں
پھر بھی آنکھ ہے محروم اور نظر ترستی ہے

میرے غمکدے میں تو شمع تک نہیں جلتی
چاند سے فضاؤں میں چاندنی برستی ہے

حیرتوں کے جلوے میں جاذب نظر فیضی
پھر مری نگاہوں سے بیخودی برستی ہے

شفیق رضوی
اسلام آباد

غزل

دل تھا اپنا الم پرائے تھے — بزم سے اٹھ کے جب ہم آئے تھے
شہر میں روشنی کے جب پہونچے — ہر طرف سائے سائے سائے تھے
پھول تو پھول غنچے غنچے بھی — زخم در زخم چوٹ کھائے تھے
دل کی جلتی زمین پر پھر بھی — ہم نے کتنے چمن اگائے تھے
روشنی کے خدا ، خدا جانے — کیوں اندھیرے بھی ساتھ لائے تھے
اے خیال رخ بہار آگیں — رات بھر داغ کیوں جلائے تھے
اب کے برسات جل گئی پگلے — اب کے بادل بھی آگ لائے تھے
تم کو کانٹے ہی کیوں نظر آئے — ہم نے تو پھول بھی بچھائے تھے
یاد کرکے شفیق ماضی کو — نام لکھ لکھ کے کچھ مٹائے تھے

ظل صادق
کراچی

قطعات

برملا اس بات کا اظہار ہونا چاہیئے — جاں نثار احمد مختار ہونا چاہیئے
ذکر کرتا ہے بھری محفل میں جو سرکار کا — اس بشر کو صاحب کردار ہونا چاہیئے

آدمی کسی امید پہ لکھے — کس سہارے پہ کوئی لب کھولے
گونگوں بہروں کے درمیاں صادق — کوئی بولے تو کس طرح بولے

سر کٹتا ہے کٹ جائے اطاعت نہ کرو — مجرم نہ بنو جرم شریعت نہ کرو
شبیر کا پیغام یہی ہے لوگو — ظالم کی کسی حال میں بیعت نہ کرو

Departments of the Universities of Pakistan was held on 17 - 18th April , 1986 . A brief report of the Seminar has already appreared in the last issue of Danish. Isa Karimi has given here a summary of the Seminar along with some of the decisions reached in the light of the suggestions made by the participants.

GHAZZALI OF MESHED by Dr.Salman Abbasi(Urdu), in which the author has discussed some characteristic features of the poetry of Ghazzali of Meshed, a famous Persian poet of the Mughal court in the Indo-Pak sub-continent. He has aslo given some illustrations from his poetry .

PERSIAN POETRY OF JIGAR MORADABADI AND YAGANE CHANGEZI by Dr.Asefe Zamani(Urdu), in which the writer has discussed some salient features of the Persian poetry of the two well- known poets of Urdu and has also given a few illustrations from their poetry.

Dr. Ali Raza Naqvi

PERSIAN - A LANGUAGE CREATING CULTURE. In an Interview , conducted by Danish , Hojjatual Islam Sadeqi Rashad, Deputy Chairman of the Institute of Cultural and Islamic Relations, Tehran who visited Islamabad recently, has discussed the characteristic features of the literature produced before and after the Islamic revolution of Iran, with special referenace to its contribution to the Islamic revolution as well as the contribution made by the Iranian poetesses in this mission . He has also expressed his opinion about Iqbal's thoughts, and given a few suggestions for the betterment of the future of Persian in the sub-continent.

A FEW LETTERS OF MAULANA URFI OF SHIRAZ by Dr. Sayyid Hasan Abbas . In this article the author has given a few letters written by some dignitaries to the famous Persian poet, Urfi of Shiraz, and the replies given by the poet. They include the letters written by Khane Khanan and its reply by Urfi, the letter written by Zohuri and two other letters written by Urfi to some friends.

SUMMARY OF THE FIRST SEMINAR OF THE HEADS OF PERSIAN DEPARTMENTS OF PAKISTANI UNIVERSITIES . A Seminar of the Heads of the Persian

the late Allama Khomeini, (R.A) in the Islamic revolution of Iran which to him is rather a mystic epic which has come down from his mystic ancestors in the past.

ALONG WITH THE LANGUAGE AUTHORITY. In this article Isa Karimi has given some suggestions to the Language Authority of Iran to explore and find some words of Persian origin used in current Urdu and make use of them by popularising them in modern Persian and purging the words of English, French, German and other Western languages currently used in Persian in Iran.

RUMI'S ART AND THOUGHT by Dr. Ghulam Nasir Marwat, Chariman, Persian Department, Peshawar University, in which the author has discussed some special features of Rumi's art and thought as contained in his Diwan and Masnawi, particularly the Quranic subjects, love and pantheism, etc.

IQBAL OF LAHORE: AS A PHILOSPHER by Dr. Nekhat Sima Zaidi. In this article the writer has discussed some of the aspects of the philosophy of Allama Iqbal with particular reference to his philosophy of *Khodi, Bikhodi,* nationalism, Islamic unity and knowledge, etc.

Language and literature.

SHAH -E- HAMADAN IN TAJIKISTAN by Murtaza Zakayi Saveji. The author deals with a brief biography of Mir Sayyid Ali Hamedani, alias Amir Kabir and Shah-e-Hamedan, well-known mystic of the 8th century A.H.who migrated to Kashmir where he disseminated Islam among the natives and as a result of his efforts, thousands of the Kashmiri people embraced Islam. Later , in about 650 A.H, he migrated to Khatlan, now known as Kulab, in Tajikistan. The writer has dealt with the services of Shahe Hamedan rendered during his stay in Tajikistan which is mostly based on the account given in *Khulasatul Manaqib* by one of his disciples, Nuruddin Ja'far Badakhshi, till his death in 786 A.H. and his burial in Kulab or Khatlan, where his shrine attracts thousands of visitors and devotees even today.

RIDDLE IN PERSIAN POETRY by Abol Qassem Halat. Here the author has given a few riddles which have appeared in Persian poetry mostly in the form of Quatrains.

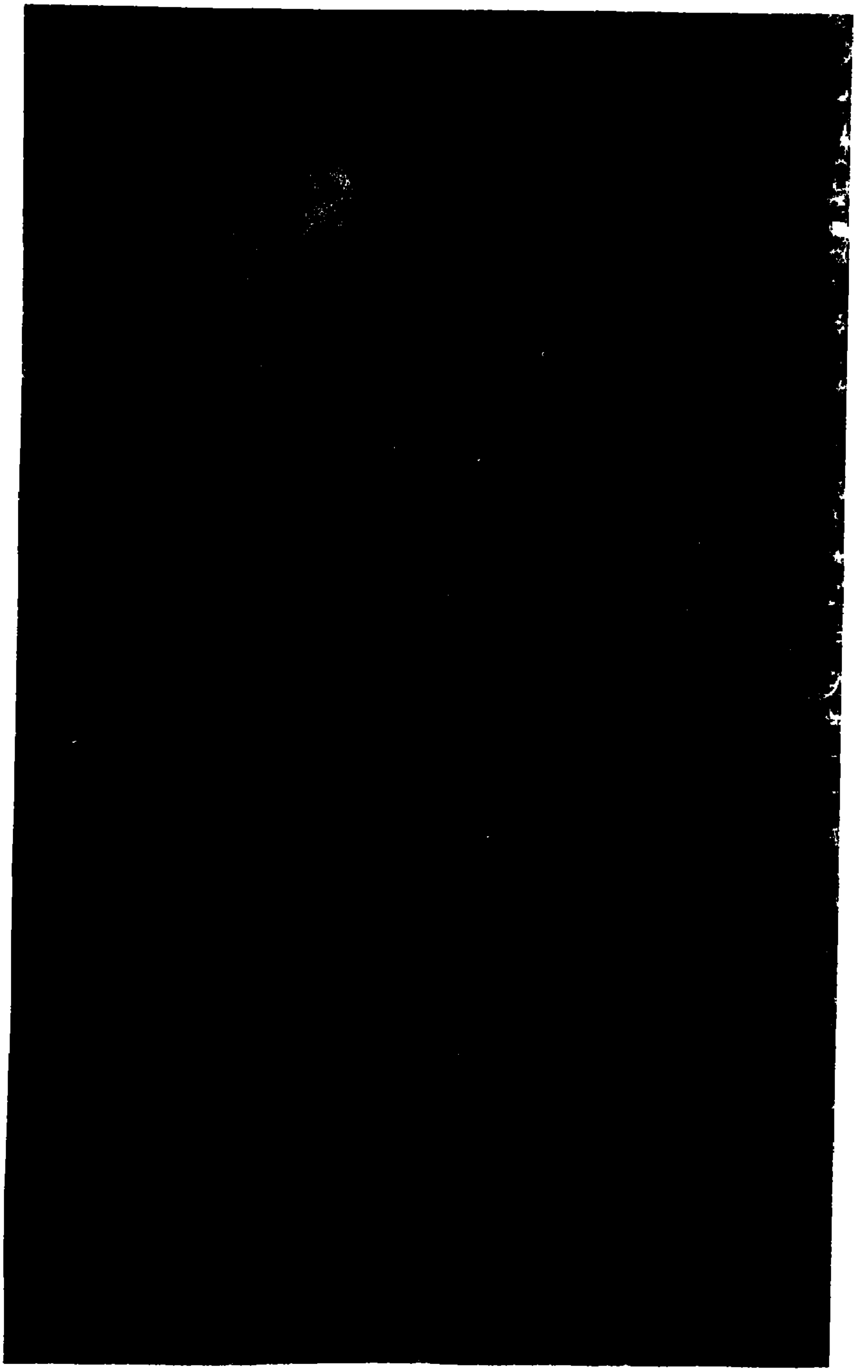
THE EPIC OF THE ISLAMIC REVOLUTION by Iraj Tabrizi in which the author has dealt with the contribution of

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

TOHFATOL MOSHTAQ, a treatise by Nezamoddin Mahmud al-Hasani(d.869 A.H), alias Shah Da'i of Shiraz, a well-known mystic of the 9th century A.H., edited by Dr. M.H.Tasbihi; who claims to have published the treatise for the first time. An MS of the treatise is lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies,Islamabad, under No. 849. It deals with *Ishtiyaq* or an ardent desire for appearance, reality and the Lord respectively.

INTRODUCTION TO THE CULTURAL RELATIONS BETWEEN IRAN & PAKISTAN .In this article Dr. M.Mehdi Tavassoli, a Professor of the Teachers Training University , Tehran and now Deputy Chairman of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad has dealt with the cultural relations between Iran and Pakistan from archeological point of view, in which the author has concluded that the ancient relations existing between the two countries have been mainly on the basis of trade which was carried between them from yore through the trade routes of Southern Afghanistan and Sistan.

GREATNESS & POPULARITY OF ALLAMA IQBAL by Dr. Hossein Razmjou The writer has dealt with the subject from the viewpoint of the Iranians, and has given the various factors of the popularity of Allama Iqbal among the Iranians, emphasizing particularly Iqbal's love for Iran and Persian



قطعة [illegible]

DANESH

Quarterly Journal

President: *Ali Zouelm*
Editor-in-Chief: *Dr.M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr. S.S.H.Rizvi*

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, PAKISTAN.
Ph : 263194 Fax : 263193

۴۵
تابستان
۱۳۷۵

دانش

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد: خود را به حریم عشق بسپار
پدید آورندگان: استاد امیر احمد فلسفی (خوشنویس)
: استاد محمد طریقتی (تذهیب کار)

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده ، بر عهدهٔ نویسندگان آنها است.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو ، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.

* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

---

* نشانی دانش :

خانهٔ ۳ ،کوچه ۸ ،کوهستان رود ، ایف ۸ / ۳ ، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳

تلفن : ۲۶۳۱۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

باسم الحق

سخن دانش

باسم الحقّ

جلوهٔ یار تو ای سرو روان ما را بس
دولت وصل تو از هر دو جهان ما را بس
روح حافظ بود از کلک تو خشنود حزین
از تو این تازه غزل ورد زبان ما را بس
"حزین لاهیجی"

شاید در هیچ زمانی به‌کثرت ، عظمت و گستردگی زمان ما ، در ایران ، یاد و نام و آثار و افکار اندیشه مندان و متفکران ، بویژه ادیبان و شاعران و عارفان ، مورد تکریم و تجلیل قرار نگرفته باشد.نگاهی گذرا به فهرستی از محافل و همایش های یاد بود بزرگان علم و ادب در ایران اسلامی،و مقایسهٔ آن باکارها وبرنامه های مشابه در دهه‌های پیشین ، درستی این ادعا را ثابت می کند. گذشته از محافل و مجالس یاد بود محلی و منطقه ای ، همایش های ملی و بین المللی نیز که در ایران برای زنده کردن یاد و راه بزرگان برگزار می‌شود، چشمگیر و در خور تحسین و تقدیر است . یادمان هایی گوناگون و برخوردار از ژرفای علمی و پژوهشی دربارهٔ اندیشه مندان و صاحبنظران نام دار شاخه ها و رشته های مختلف علم و ادب که جا دارد به برخی از آنها اشاره شود:

کنگره بین المللی "میبدی"؛که دو سال پیش برای بزرگداشت عالم، عارف و مفسربزرگ اهل سنت،"ابوالفضل میبدی"صاحب تفسیرکبیرکشف الاسرار وعدة الابرار، در زادگاه وی میبد، در استان یزد برپا شد، و از پاکستان هم عالمی صاحب نـام در آز شرکت داشت که شاید ایشان خود در جایی، خاطرهٔ حضور خویش را بیان کرده باشد.

کنگره جهانی "عطار نیشابوری"؛که در آن، عطارشناسان ایران و چندکشو دیگر از جمله مصر، تاجیکستان، ترکیه، لبنان، اسپانیا و فنلاند با ارائهٔ مقـاله و ایـرا سخنرانی به بررسی اندیشه و آثار وی پرداختند، و در شهر تاریخی و فرهنگی نیشابور زادگاه این عارف و شاعر بزرگ برگزار شد.

کنگره بین المللی " ادب و هنر در دورهٔ تیموری "؛که اخیراً در شهر مقدس "مشهد" برگزار شد و یکی از استادان و محققان این دورهٔ تاریخی ازکشور پاکستان نیز د آن شرکت داشت.

و بالاخره بعنوان آخرین و تازه ترین همایش بزرگ فرهنگ و ادب می توان کنگره بزرگداشت مقام حکیم و سخنورگرانقدر، علامهٔ ذوفنون، " محمد علی حزی لاهیجی" (۱۱۰۳-۱۱۸۰هـ ق)نام‌بردکه روزهای۱۵ و۱٦ شهریور امسـال (- ٥ و سپتامبر۱۹۹٦) در شهر لاهیجان - از شهرهای استان گیلان در شمال ایران - برگزار شد طی آن، از این سرایندهٔ بزرگ "سبک هندی" تجلیل و تکریم شایسته هـمراه بـا ایـ سخنرانی ها و ارائهٔ مقاله های علمی وتحقیقی پیرامون آثار، اندیشه، روش ادبی و افکا عرفانی او، بعمل آمد.

در این شمارهٔ دانش،از دو همایش اخیر با چاپ مقاله یـاد شـده است . بـوی

سخنرانی پرنکته و نغز رهبر حکیم و فرزانهٔ انقلاب اسلامی در جمع برگزارکنندگان کنگرهٔ بزرگداشت "حزین لاهیجی"، برای پژوهشگران و حزین شناسان بسیار مغتنم است.

"مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان"، به پیروی از این سنت حسنهٔ فرهنگی وکر بمانهٔ جمهوری اسلامی ایران، بر آن است که برای مفاخر گذشته و حال پاکستان، که بویژه در تعمیق و گسترش فرهنگ مشترک دوکشور نقش و سهم شایسته ای داشته‌اند، محافل تجلیل و تکریم برگزار نماید، که انشاءالله در آینده شاهد آن خواهیم بود.

گرچه مراکز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، در پاکستان تاکنون بخش عمده ای از تلاش های خود را، به بزرگداشت این مفاخر فرهنگی اختصاص داده اندکه برگزاری محافل و مراسم سالانه در "روزاقبال" برای تجلیل از آن بزرگمرد فرزانه و ستارهٔ درخشان شرق و بسن افکار و اندیشه های وی نمونه ای از آن تلاش‌ها است. اما نکته مهم و قابل اشاره در این مختصر، بیان ضرورت چنین اقدامی است.

"اخلاق فرهنگی و علمی"، اقتضا می کند که نسل امروز از مفاخر و متفکران نسل‌های گذشته، که پایه گذاران و شرکای فرهنگ امروزند، وتلاش و مجاهدت آنها اسباب مجد و افتخار اجتماع امروز ما است، سپاسگزاری و تجلیل کند، و اینگونه، راه روشن خوشنامی و خدمت به امروز و فردای جامعه را به جوانان و نوجوانان بیاموزد و عملاً راه فرزانگی و علم و ادب را هموار سازد.

افزون برآن، در شرایط امروزین جوامع شرقی و بخصوص کشورهای اسلامی، انگیزهٔ این بزرگداشت ها و محافل تکریم بزرگان و پیشتازان، می تواند تبیین و ارائهٔ قله‌های بلند و سترگ علم و عرفان و ادب و اخلاق باشد که راه پیشگیری از آثار ویرانکنندهٔ تهاجم همه جانبهٔ فرهنگ بیگانه و ایجاد روحیهٔ خود اتکایی فرهنگی در نسل‌های آینده است.

شماره ، "نامهٔ حزین" را پیشکش کرده ایم .

در همین زمینه باید به آگاهی خوانندگان دانشمند و ارجمند دانش برساند که "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" بمناسبت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان برنامه های فرهنگی گوناگون و ارزشمندی را تدارک دیده است. در چند نشستِ شورای مرکز ، پیرامون سهم و جایگاه دانش در بزرگداشت این سال گفتگو و مقرر شد شماره‌های ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، و ۵۰ دانش به این مهم اختصاص یابد و به ترتیب به موضوعات :

۱. پاکستان و زبان فارسی ۲. پاکستان در فرهنگ وادب ایران ۳. ایران در فرهنگ و ادب پاکستان ٤. پاکستان و اقبال ، بپردازد.

اطلاعات بیشتر دربارهٔ جزئیات هر موضوع در آگهی مربوط در همین شماره درج گردیده و امید است دانشوران و پژوهندگان به این فراخوان پاسخ آری داده و برگ برگ دانش را با تراوش‌های اندیشه و قلم خویش رخشندگی بخشند.

سخن دیگر ؛ یاد از نامه های سراپا مهر و آشنایی دوستان دیده و نادیدهٔ دانش است . نامه هایی که سرشار از صفا و صمیمیت و همراهی شما با مجلهٔ خودتان می باشند و در هر یک پیشنهادی ، راهنمایی و ارشادی ، اظهار محبتی ، انتقاد وگلایه ای یا مقاله‌ای به ما هدیه کرده بودید. ما بر این باوریم که دانش با دریافت هر نامهٔ شما طراوت بیشتری می یابد و شاداب تر می شود ، پس همچنان مشتاق دریافت نوشته هایتان هستیم .

خدا یار ونگهدارتان باد.

مدیر دانش

متن

منتشر نشده

نظام الدین محمود بن حسن حسنی
معروف به شاه داعی الی الله شیرازی[1]

رسالهٔ جَواهِر الکُنُوز

رسالهٔ جواهر الکنوز یکی دیگر از رساله های عرفانی حضرت "شاه داعی شیرازی" (۸۱۵ - ۸۶۹ هـ‌ق) است که به کوشش "دکتر محمد حسین تسبیحی - رها" برای نخستین بار به چاپ می‌رسد.

این رساله در نسخه خطی شماره ۸۴۹ کتابخانهٔ "گنج بخش" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،ازصفحهٔ ۳۵۴تا۳۶۸ را به خود اختصاص داده و پیش و پس آن رساله های ببان عیان‌ونطام و سرانجام آمده اند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم
بسم الله و الحمد لله
و الصلوة علی رسوله الختم محمّد
و آله اصحاب الکشف و ارباب الرّشف

این اشارات که در "سی رباعی" از رباعیّات شیخ سعد الحقّ والدّین، ابی السّعا الحَمَوی [2] مزبور می گردد، جواهر کُنُوزی است از رُمُوز حقَایق، که داعی بر استعا مُتَفحّصان از دقایق نثار می کند، و از حضرت باری تعالی در استخراج آن یاری می خواه والله المُستعان.

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ وی و آثارش به دانش شماره ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ مراجعه کنید.

۲ . سعد الدین حموی (حمویه)، محمد بن مؤید(ف. ۶۵۰ هـ‌ق/ ۱۲۶۰م.) . از مریدان و خ "نجم الدین کبری" ، وی در جبل قاسیون (دمشق) و سپس در بحر آباد (خراسان) اقامت گزید و مؤ کتابهای محبوب ، سجنجل الارواح و... است. در کتب وی سخنان مرموز و کلمات مشکل و ارقا اشکال و دوایر آمده است.([illegible] ص ۷۶۳)

[۱]

۱. حقّ جان جهان است و جهان همچو بَدَن — املاک لطایف وحواسّ این تن
افلاک و عناصر و موالید، اعضا — توحید همین است و دگرها همه فن

صوفیّهٔ موحّده که اهل کشف و وجود و ذوق و شهودند، عالَم را به صورت هُویّت حقّ تعالی دانسته، از او دیده اند: و« هُوَ الأَوَّلُ و الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شيءٍ عَلِيمٌ ۞[۱]» و پیغمبر خاتم صلّی الله علیه وآله وسلّم فرموده است که:« انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر فليس بعدك شيء، وانت الظاهر فليس فوقك شيء، وانت الباطن فليس دونك شيء.» آیهٔ کریمه وحدیث مصطفوی مُلَوَّح بر آن است که ذات واجبی است که در مراتب امکانی که عالَم جامع آن است، به صفات و اسماء و اَفعال و آثار خویش متجلّی است:« وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ۞[۲]»

پس عالم در این ظهور، مَظْهر آثار حقّ تعالی باشد، و به معیّت او مُتحقّق، و عِنْدَالتّحقیق مرتبهٔ ظاهر از مراتب هُویّت اوست، چنانچه بَدَن از انسان ظاهر است، و جان باطن. اگرچه بَدَن از وجود انسان خارج نیست، و انسان مِنْ حَيْث ظاهِرِهِ و باطِنِه، انسان است، امّا چون جان انسان که باطن است، بِحَسبِ تَدبیر در بَدَن مؤثّراست، گوییا انسان خود جان است و بدن آلت اوست، با آنکه صورت هویّت اوست، که اگر نه بَدَن باشد، به جانِبِ انسان اشاره نتوان کرد که این انسان است.

پس شیخ در این رُباعی، همین حال اعتبار کرده است، نسبت با حقّ تعالی و عالَم، که اگر نه عالَم -که داخل است- به ظاهریّت در مراتب هویّت حقّ تعالی به منزلهٔ بدنی دارند، که حقّ تعالی از حیثیّت باطنیّت، مراتب هویّت خود جان آن بَدَن، و مُدَبّر او باشد، و آن بَدَن صورت هویّت او و حقّ تعالی عند المشاعر متعیّن نگردد. و چون این حال ملاحظه رود، وجود عالم به وجهی عین وجود حقّ تعالی باشد، و در این عینیّتِ مراتب، او هم عین وجود حقّ باشد، چنانچه مراتب بَدَن انسان به وجهی عین وجود انسان است.

پس موحّدان که نظر در عالَم کنند، ایشان را از عالَمِ وجود، حقّ واحد مشهود

---

۱. قرآن کریم، حدید - ۳. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی دانا است.
۲. قرآن کریم، فصلت - ۵۴ الا انه بكل شی محیط بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد.

گردد. عالَم عین او، وغیر او موجود نباشد. این است توحید، واز عبارت "امام غزّا همین معلوم می شود که در کیمیای سعادت می گوید: «از وست، بلکه خود ه اوست.»

[۲]

○ گر جمله جهان به خویش مقرون بینی   درکُلّ جهان خدای بی چون ب
چون کُلّ جهان آیت کُلّ تو بُوَد   پس در دو جهان، غیر خدا چون بین

حاصل نَشأَتِ انسان، مجموعه‌یی است که از لطایف مراتب عالَم به هم آم است، عُنصرّیات و فلکیّات و خُلقیّات چون مراتب اَجسام، واَمریّات چون مرا ارواح، شعر:

مِنْ کُلّ شیٔ لُبُّهُ ولطِیفُهُ   مُسْتَودِعٌ فی هٰذِهِ المَجْم

وازاین حیثیّت، جمله جهان به او مقرون باشد و چون عالَم باسره گفته شد، که صو هوّیّت حقّ است تعالی، اگر انسان به مناسبت جامعیّت خود، نظر در عالم کند، او جامعیّت عالَم وجود حقّ متجلّی درعالَم به نظر آید، که در آن آیینهٔ کُلّ، چنان وجه ب نموده، که هیچ گوشه از آیینه، خالی از صورت تجلّی اونیست.

[۳]

○ هر خوب رُخی که هَست، دردام من است   وین کُلّ وجود، جمله برنام من ا
هر چیز که هست، آن همه رام من است   شیرینی اصل و فرع درکام من ا

می تواند بُوَد که از زبان نشأت آدم فرماید، ومُراد از خوب رُخان اَسماء الٰهی دردام او باشد، چه حضرت حقّ تعالی می فرماید که: «وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الأَسْمٰاءَ کُلَّهٰا○[۱]»، آنه از آن جمله باشد عِلم اَسماءِ حسنی، که مناسبت با خوب رُخان دارد: «وَلِلّٰهِ الأَسْ الحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا○[۲]»، وکُلّ وجود که برنام اوست، جامعیّت اشیاء باشد در نش او. و در [حدیث] قُدسی آمده است که: «خلقت الکون لاجلک وخلقتک لاجلی "هر چیز که هَست، رام اوست"؛ آن است که حقّ تعالی می فرماید که: «وَسَخَّرَ لَکُمْ م

---

۱. قرآن کریم، بقره - ۳۱ و نامها را به تمامی، به آدم بیاموخت.
۲. قرآن کریم، اعراف - ۱۸۰ از آن خداوند است نیکوترین نام ها. بدان نامهایش بخوانید.

اَلسَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً○[۱] » . و " شيرينی اصل و فرع - که کام اوست - " معرفت ذوقی است در ابواب تجلّیات حضرت واجب و قبول آثار ممکن ازآن . یا " خوب رُخان " ملایکه باشند ، و مدارک و قُویٰ و لطایف عالَم اَنفُس ، و به جای آدم - که ابوالبشر است - فرزندان به میراث همین مثابت دارند .

[٤]

○ کس نیست که او شیفتهٔ روی تو نیست   سر گشته چو من در شکن موی تو نیست
گویند بهشت جاودان خوش باشد   دانم به یقین که خوش تر از کوی تو نیست

در این رباعی اشارت است به قبول اعیان ممکنهٔ نور آثار وجه باقی ، که روی است هریک به قدر استعداد خود در قبول ، که از مقتضیات مراتب امکان است ، که آن شکن موی است . بهشتِ باقی که مجموع مواطن کمالی است . کوی او که عبارت است از ساحت دل مؤمن ، به ازآن است و خوش تر ازآن که : «لایسعنی ارضی وسمائی ویسعنی قلب عبدی المؤمن.»

[٥]

○ از "لا"ی دو زلفین تو حالی دارم   وز "میم" دهان تو زلالی دارَم
وز "صاد" دو چشم تو که صیّاد دل است   در دَام حرام تو حلالی دارم

بعد از تشبیهات شاعرانه دراین صفات با صُوَر رقمی حروف بعضی از خطّ ، فهم این فقیر آن است - والله اعلم بمقصد القایل - سلام‌الله‌علیه که: زلفین اشاره بود به هر دو صفت متقابل از مرتبهٔ امکانْ وصورت. "لا" مبیّن نیستی امکانی است ، یا مُراد خطّ نُبُوّت و ولایت باشد ، در نفس فقرذاتی ، یا دو شخصی قایم به منزلهٔ دوکفّهٔ میزان در قیام ایّام ، یا دو وزیر قطب حال ، به نسبت با این معانی متفاوت باشد، و در جمله اثری است که از معرفت در دل و جوارح ظاهر می شود . و "میم" دهان ، اشاره به مرتبهٔ امر الٓهی است ، متنزّل به همهٔ مراتب خود از "روح‌القدس" ، و "روح الامین" ، و "روح اللّه" ، و "روح‌الوحی" ،و "روح الهام" ، و "روح الخطاب". و "زلال" ، علم یقینی است و معرفت تامّهٔ که قابل شُبهه و نقض نیست . "صادِ" دو چشم، اشارت است به اِنجلای سِرّ جمال و

---

۱. قرآن کریم ، جاثیه - ۱۳ رام شما ساخت آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است.

حلال در ظاهر وجود ، یا تقریب جامعیّت الٓهی و کَوْنی در مظهر انسانی ، یا هر دو دقیقهٔ وحوب و امکان در حقیقت انسان، یا دو شخصی که یکی دایرهٔ نور ، چنان به حدّ اظهار رساند که به مقابل همه ظلمتی مشهود گردد، و یکی دایرهٔ ظلمت چنان تمام کند که تقابُل همه نوری ظاهر گردد. "دام حرام" ، کُنهِ وجوداست و"حلال" معرفت مراتب ؛یا "دام‌حرام"، تفکّرذات است و" حلال" تأمّل صفات ؛ یا "دام حرام "، حدود شرعیّه ، و "حلال " لطایف حکمیّهٔ آن؛ یا " دام حرام " اَسرار خَتمیّه ، و" حلال" معرفت آن اَسرار ؛ یا "دام حرام" حُجب کونیّه ، و" حلال " مشاهد اسمائیّه وصفاتیّه ؛ یا "دام حرام" کثرت تعیّنات ، و "حلال" سهود وحود واحد .

[٦]

یک نقطه الف گشت والف جمله حُرُوف　　در هر حرفی الف به اسمی موصوف
چون حرف تمام شد درآمد به سخن　　ظرف است سخن،نقطه درو چون‌مظروف

غالباًبه "نقطه"، مثالی از برای سادج و وجود مطلق و گنج مخفی خواسته که مُراد از همه حقیقت است ، مطلقه در مرتبهٔ لاتعیّن که غیب هویّت است ، و از آن که "نقطه الف شد"، مثال ظهور آن حقیقت مطلقه در سه مرتبه ارادت کرده ، زیرا که گفته اند که : چون خطّی راست از سه نقطه مُؤلّف شود ، "الف" باشد ، مرتبهٔ اولی ، تعیّن اوّل است ، وحدتی که منشأ دوتعیّن دیگر است ، و آن را "حقیقت محمّدیّه" خوانند ، و مرتبهٔ ثانیهٔ احدّیه صرفهٔ ناشیه از این وحدت به حُکم سلب صفات ومرتبهٔ ثالثهٔ حضرت و احدیّت ، به اعتبار اثبات اوصاف .

یک نقطه به ذات خود هویدا گردید　　زان نقطه به دم دو نقطه پیدا گردید
زان هر سه یکی الف به دیدار آمد　　وین طُرفه که در دو کون یکتا گردید

و" الف" شدن حروف ، مثال ظهور ذات متعیّن حق تعالی است موصوف به وصف وحدت ، و وجوب در مراتب اعیان امکانی متجلّی به حقایق صفات و دقایق اسماء ، و رقایق افعال و آثار ، و باوجود اطلاق متعیّن حقیقی در هر تعیّنی اعتباری مقیّد به وصف آن تعیّن، چنانچه آن حقیقت مطلقه که نقطهٔ مثال اوست ظهور درهمه تعیّنات عالَم امکان کرده باشد ، و هر حرفی تمام مثال تعیّنی داشته ، و هر یقینی از ظهور وجود او از آن تعیّن

خبر داده به سخنی که معبّر است در تنزیل به آیهٔ :«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ()[1] »، بلکه درآن سخن نیز ظهور کرده ، چه نطق مراتب ظهوری است که اوّل ذات الٰهی در آن ظهور کرده ، به صورت علم غیر مُعَبَّرمتجلّی است ، و آخر به صورت ادراک معبرّ. واز اینجا می گوید که :«ظرف است سخن ، نقطه درو چون مظروف » و مُراد از ظرفیّت و مظروفیّت، اینجا آن است که ظهور حقیقت مطلقه به نفس ادراک معبرّ که سخن است تمام شده :

نگه کرد جان در جهان کهن — سخن دید باقیّ و باقی سخن

[۷]

() در هر چه نظر کنم تُرابینم من! — دردیدهٔ من تویی ،کرابینم من !؟

غیر از تو که باشد و کرابینم من !؟ — کی باشد وکِرا بُوَد ، چرابینم من !؟

در این رباعی از بَسْطِ ظهور وجود مُطلق خبر می دهد در مراتب وجودی و شهودی ، و تاوَهْم آن نشود که مگر مظاهر نه عین اُویَند ، یا اگر غیر اند ، وجودی حقیقی دارند یاداشته اند ، وبر فرض مُحال که غیر را وجودی حقیقی بودی ، عاشق راسزاوار نیست که دیدهٔ اوبه وجود غیر معشوق منتهی گردد ، تا می گوید که :

جز از توکه باشد و کرابینم من !؟ — کی باشد و کرابُوَد چرا بینم من !؟

چنانچه از حال "مجنون" به نسبت با"لیلی" مشهور است .

[۸]

() در جَهْل، چهل دَر است از ظلمت و نور — گر بگشاید حلّ شودت از ظلمت ونور

دوری منما ای و نزدیک مشو — می باش به نزد او نه نزدیک و نه دور

بعضی از اجلّهٔ اصحاب معرفت و حکمت فرموده اند که مراد از "چهل" اینجا جَسَد است ، به اعتبار آن که بعد از "جیم "که در هر دو هست ، " ها"ی چهل به عدد شش است ، و "سین" جسد به اعتبار طرح صِفْر ازعدد یک و شش ، و"لام" جهل باتنه ، بعد از اِسقاطِ صفر، هشت است ، و"دال" جَسَد بابیّنه بعد از اسقاط صِفْر" همچنین ست است .

---

۱. قرآن کریم، اِسرا ۴۴ و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید.

پس شیخ به رَمْز "جهل" فرموده.، و جسد خواسته ، و ابواب ظلمت و نور او که "جهل" است در جسد از محالّ قُوی است که ظلمت است ، و قوی که نور است ، پنج محَلّ حواسّ ظاهره : سَمْع وبَصر وشمّ و ذوق ولَمْس ، و پنج مَحَلّ حَواس باطنه : وَهمْ و خیال وحِسّ مشترک و حافظه و متصرّفه ، و پنج محلّ قوّت : غاذیه و هاضمه ودافعه و ماسکه و مغیّره ، وسَر و هر دوپای وهر دو دست .این بیست محلّ است از جسد همه ابواب ظلمت ، وبابیست قوّت که دراین محالّ حالّ اند همه ابواب نُور. هر کس که معرفت این ابواب چهل گانه از جَسَد حاصل کند ، از مَمَرّ این چهل باب به همهٔ امور کَوْن ، مطّلع گردد.

پس باید که از برای فواید ابواب چهل گانه ، از جَسَد دوری نجوید ، و لیکن خود را مستغرق امور جَسد نگرداند ، [و]به قدر ضرورت به امر جَسَد مشغول باشد ، نه دور ازو باشد مطلقاً ، و نه نزدیک او مطلقاً.

و می تواند بُود که مراد شیخ از جَهْل -که چهل دَر از ظلمت و نور در آن هست - آن باشد که چهل باب از ظلمت و نور هست که در جهل آدمی پوشیده است ،و باید که در علم او بر او ظاهر گردد ، تا از معرفت آن ابواب بر تمام امور عالَم مُطّلِعْ باشد .

امّا ابواب بیست گانهٔ ظلمت :

چنان دان که الفاظ عناصر طبایع موالید نفوس بر بیست حرف منحلّ است ، مؤدّی از مجموع بیست مرتبهٔ ظلماتی که دَرهای ظلمت‌اند:«ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوقَ بَعْضٍ [۱]».لفظ "عناصر" پنج حرف است و ظلمات او پنج :خاک و آب وبادوآتش و ظلمت ، ترکیب از این چهار. و لفظ "طبایع" پنج حرف ، وظلمات او پنج :سردی وتری وگرمی و خشکی، و ظلمت امتزاج ازاین چهار. لفظ "موالید" شش حرف است ، و ظلمات اوشش:معدن‌دوبه‌اعتبارقوّت عاقده ومنعقده،وظلمت‌نبات دوبه اعتبارنجم و شجر، و ظلمت حیوان دوبه‌اعتبارذُکورت واُنوثت. ولفظ "نفوس" چهارحرف است‌و ظلمات‌اوچهار:نفس غضبی،نفس‌شهوی،نفس‌نباتی،نفس حیوانی.تمام‌شددرهای‌ظلمت.

۱ قرآن کریم ، سوره نور ۴۰ تاریکی هایی برفراز یکدیگر

واما ابواب بیستگانهٔ نور:

الفاظ روح، قلب، عقل، حسّ، مَلَک، عِلم، دَرک، همچنین بربیست حرف مُنحلّ است، مُؤدّی از مجموع بیست مرتبهٔ نورانی که دَرهای نورند: « نُورٌ عَلَى نُورٍ ». "روح" سه حرف است و اَنوار او سه: "نور روح اعظم" که امر اوّل است و حقیقت محمّدیّه، "نور رُوح مَلَکی" که در مراتب اوست: روح القدس، و روح الامین، و روح وحی و الهام. و "نور روح انسانی" که نفس ناطقه است، وبعضی از صوفیّه آن را "قلب" می‌خوانند. لفظ "قلب" سه حرف است و اَنوارِ او سه: نور قَلبِ نَبی، نور قلب ولی، نور قلب عامّهٔ خلایق. لفظ "عقل" سه حرف است وانوار او سه: نور عقل فلکی، و نور عقل مَعاشِ اِنسان، ونُور عقلِ معادِ او. لفظ "حِسّ" دو حرف است و نورِ او دو: نور حِسّ ظاهر، و نور حِسّ باطن. لفظ "مَلَک" سه حرف است وانوار او سه: نورمَلایکهٔ کَرّوبی، و نُور ملایکهٔ رَوحانی، و نور مَلایکهٔ مُوَکّله براموز آسمان وزمین وَ مَافِیهما. لَفْظ "عِلْم" سه حرف است و انوار او سه: نُور عِلْم حضوری، نور عِلْم حصُوُلی، نور عِلْم لَدُنّی. لفظ "دَرک" سه حرف آست و انوار او سه: نُورِدرک به حِسّ باطن، ونُور درک به حِسّ ظاهر، و نور درکِ [به]عقل. تمام شد درهای نور.

واین ابواب ظلمات وانوارکه چهل دَر است که در پَسِ پردهٔ جَهْلِ بعضی است اگر دریابند، و از پردهٔ جهل بیرون آید، و در مَنَصَّهٔ عِلْم انسان جلوه کند. به واسطهٔ درهای ظلمت و نور، کُلّ امور دریافته شود از عالم.

امّا عالَم، حِجاب اعظم است ما را نسبت با مُشاهدهٔ وَجْهِ باقی که: « فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ[1] »

یاری است مَرا وَرای پرده اَنوارِ رُخَش سزای پرده
عالَم همه پردهٔ مُصَوَّر اَشیاهمه نقش های پرده
این پرده مرا ز تو جداکرد این است خود اقتضای پرده

پس مطلقاً اگر بدو مشغول شوند، از مُشاهِدهٔ وَجْهِ حَقّ تعالی که در پَسِ پرده است، محروم گردند، واگر مطلقاً دل ازو دور کنند، به حکم و مصالح و عوایداو محظوظ نشوند.

---

۱. قرآن کریم، بقره - ۱۱۵ پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست

ار آن فرمود که : «می‌باش به پیش او نه نزدیک و نه دور»، به قدر آن که از نظر در او دلایل وجود حق تعالی و صفات کمال اوکسب کند . والله اعلم .

و می تواند بُود که مُراد شیخ از جَهل که در او چهل دَر است، عَدَد چهل باشد ، که عدد چهل از جهل مستفاد می شود ، به سبب مطابقهٔ رقمی. وعَدَد رقمی ظاهر است ، و عَدَدی آن که هر یک از جَهل و چهل به حسب جُمَل ، سی وهشت عدد اند . و نقطه یکی و هیأت مجموعی شکل یکی .واز آن چهل عدد ، مُراد چهل اَثَر بُوَد به حَسَب چهل صَباح هر روز اثری جامع ، مشتمل بر نور و ظلمت به واسطهٔ اسمی جامع که سِرّ جمال و جلال هر دو با او بوده باشد ، و حضرت حق تعالی تعبیر ازآن بیدی بیحون [؟]فرموده ، واز این چهل در ظلمت و نور، آدمی به همهٔ امور تواند رسید .

اما باید که آدمی به واسطهٔ آنکه تا آن دَرها و سِرّتخمیر از خود باز یابد ، به فکر در نشأت خود مشغول شود ، و نزد او باشد : « وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ (۱) » ، و نه چندان به خود مشغول شود ، که از شغل عبادت و معرفت و طلب مشاهدهٔ حق تعالی باز ماند . جانجه فرمود : «می باش به نزد او نه نزدیک و نه دور» ، والله اعلم بحقایق الامور.

ومی تواند بُوَدکه مُراد شیخ از چهل دَر ظلمت و نُور عَدَد چهل اعلام نطق انسانی باشد ، که آن عدد از لفظ "جَهْل" مستفاد است، واعلام سی ودو حرف است : بیست وهشت [حرف]که مدار لغت عربی برآن است ، و چهار[حرف]که در پارسی به آن اضافه می یابد ، "پی" و "ژی" و "گاف" و "چیم" ، وهشت حرف وعالم آن، که سی و دو که بنات حروف از آن مؤلف است ، هم از حروف ال م ف ی دون . چه این حروف به حسب سواد رقم ظلمات اند ، و به حسب معانی انوار و با این حروف باید بود وبه آن محجوب نباید شد : «می‌باش به نزد او نه نزدیک ونه دور» ، والله اعلم.

ومی تواند بُودکه مراد ازاین "چهل در" ابواب أخلاق ردّیه و رضیّهٔ انسان باشد که به معرفت آن ، معرفت کُلّ اُمُور نَفْس معلوم می شود،و با آن اخلاق چنان می باید بود که به طرف افراط و تفریط نیفتند ، واعتدال میانهٔ نزدیکی و دوری اختیارکنند تابه مقصود کمال انسانی فایز باشند .

---

۱. قرآن کریم ، ذاریات ۲۱ و نیز در وجود خودتان . آیا نمی بینید؟

وآن درهای چهل گانه از ظلمت و نور مشتمل است بر بیست دَر از ظلمت "اخلاق ردّیه"، و بیست در از انوار "اخلاق رضیّه".

امّا "ردّیه" این است: حیرت که تردّد عقل است در امور؛ و "جَهْل" که حجاب نفس است از معلوم؛ و "لجاج" که مبالغه است در نقیض مِرا و خصم؛ و "مِرا" که جدالی است که غالباً منتهی به خطااست؛ و "استهزاء" که اجرای قولی است یا فعلی به تصریح یابه تعریض در نسبت شخص به سَفَه و عیب؛ و "غَدْر" که عدول از توافق است به مکر یابه ظلم؛ و "ظلم" که تجاوُز از ما ینبغی است؛ و "فُجُور" که قول و فعل قبیح است و اِجهار آن؛ و "کذب" که اجرای قولی است بر خلاف واقع؛ و "نفاق" که ابطان ردّ حقّ و اظهار قبول است؛ و "حقد" که کینه ای است که زوال آن مستبعد است؛ و "بُغض" که عداوتی است که زوال آن مستبعد نیست؛ و "حِرْص" که مبالغهٔ طلب زیادتی است نه از برای ضرورت؛ و "حسد" که تمنّای زوال نعمت است از مستحقّ نعمت؛ و "طَمع" که توقّع حصول مشتهی طبیعت است از غیر خود؛ و "جُبْن" که بَد دلی است در امور؛ و "عُجْب" که تصوّر فوقیّت خود است درامری خواه که آن فوقیّت حاصل باشد، و خواه که نباشد؛ و "تکبّر" که تصوّر علوّ خوداست و حقارت غیر؛ و "بطالت" که تخلیهٔ نفس است از حصول فضایل وکمالات باوجود امکان و اسباب؛ و "مزاح" که نفس خود و غیر در عرصهٔ قبول قولی یافعلی در آوردن است که مؤدّی به طیب نفس شود با خطر بطالت.

واگرچه ردّیات اخلاق منحصر در این مذکورات نیست، امّا مشهورات است، چنانچه در رضیّات که معدود خواهد بود، و آن این است که مذکور می شود: بیست دَر نور از چهار اصل "حکمت" و "شجاعت" و "عفّت" و "عدالت"، در هر یکی از رضیّات.

اما رضیّات "حکمت": "صفایَ ذهن" که استخراج مطلوب است به فکر بی تشویش، و "ذکا" که اشتغال ذهنی است برامور صایبه؛ و "تعلم" که جودت فهم است؛ و "حفظ" که ضبط صُوَر مُدرکه است؛ و "ذکر" که احضار محفوظات است عند الحاجة.

و اما رضیّات از "شجاعت": "صبَر" که قوّت مقاومت است با آلام و اَهْوال؛ و "حِلْم" که سکون نفس است از غَضب در محلّ غضب؛ و "سکون" که تماسُک نفس است در خُصومات وحروب؛ و "تواضع" که فروتنی است با غیر خود با وجود استحقاق

برقَع؛ و "عظم همّت" که در نظر نیاوردن زخارف دنیاست.

و رضیّات از "عفّت": "حیا" که تأثرّ نفس است از خوف ارتکاب قبیح؛ و "قناعت" که اقتصار برکفاف است؛ و "وَرَع" که ملازمت و حفظ اعمال حسنه است و عدم تجاوز از آن که در او تجاوز جایز باشد؛ و "سَخا" که اِعطای سزاوار است بر شخص سزاوار آن در وقتِ سزاوار به قدر سزاوار؛ و "رفق" که حُسن انقیاد اَست عَلَی سبیل العموم.

و رضیّات از "عدالت": "صلهٔ رَحِم" است که ملاحظهٔ جانب خویشان است در عاقبت احسان؛ و "اصلاح ذات البین" که توسّط است میانهٔ مردم به وجهی که صلاح در آن باشد؛ و "توکّل" که نظر در تأثیر ارادت و قدرت حقّ ﷻ است در امور و بازگذاشتن کار به او، و ترک جدّ در سعی؛ و "رضا" که خشنودگردانیدن نفس است به نایافت و یافت مطلوب؛ و "تسلیم" که سپردن نفس است به اعتبار مقدّرات الهی از مکاره و ناملایم.

از این ابواب انوار و آن ابواب ظلمت که مذکور شد به فعل رضیّات و ترک ردّیات بامعرفت در هر دو قسم، به امور دُنیا و آخرت فایز توان شد. و با نَفْس که مرکز این اخلاق است، به صرفهٔ اعتدال باید بود، آن چه در این رباعی عجالة الوقت مسنوح گشت، مشروح شد، والله الملهم.

[۹]

دل دوش همه شب در جانان می زد
دانی که چه بود؟ نقطه برجان می زد

تا او همه شب سواد حرف از طرفی
زکن ابدی بر رُخ ارکان می زد

مشاهدهٔ علمی احاطی می خواست، از منشأ نقطه، استنباط بسایط حروف می‌کرد. صُور حروف بسیطه از جهت حُصُول معانی تقاضای ترکیب می کردند، و به آن تقاضا، مسمّات که ارکان ابَدی اند، با اَسما که بیّنات و زُبُراند، نسبت می یافتند، به وضعی خاص، تا مقصود حاصل می شد.

[۱۰]

روی تو مهر، شهادت جان من است
زلف سیهت سواد ارکان من است

نزدیکی و دوری تو در جنّت و نار
جانا به سرت که کُفر و ایمان من است

درمصرع اوّل ازاین رُباعی ، اشارت کرد به مناسبتی که میان روح انسانی و صفات ربّانی حاصل است وآن استعداد روح است مر قبول آثار صفات سبعه، وچون واسطهٔ ظهور تمام این صفات سبعه است ، تعبیر از آن بروی چون ماه فرموده ، و به شهادت دلالت خواسته که آن ظهور دلالت بر این استعداد دارد ، چه غیر انسان صاحب صفات سبعه نیست . یا به شهادت مشهود خواسته ، یعنی روح انسانی رامشاهدهٔ وجه صافی الهی حاصل است .

ودر مصرع ثانی به زلف سِیَه ، اشارت است به مراتب فلکیّات و عنصریّات که خلاصهٔ آن بَدَن وقوای انسان است . و از این جهت گفت که :«سواد ارکان من است .»

و درمصرع ثالث ورابع اشارات است که از تعلّق روح [1]، که صاحب مشاهدهٔ انوار تجلّیات است ، ومستعدّ قبول آثار اَسمای سبعهٔ الّهی با بدن که از لطایفِ سماوی و کثایف ارضی اجتماع یافته ، به مقتضای : « وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ ()[2]» عبادت باری و معرفت حضرت اومقصود است و بنده به آن مکلّف ، و یاد او تحصیل ثواب در جنّت ؛ وبه اهمال و تعطیل ، معاقب درنار؛ و مؤمن به ایمان مقرّب ، وکافر به کفر معذّب. اشارتی می کند که نزدکشف مکاشف مسبّب که دخول بهشت و قُرب است ، و دخول دوزخ وبُعد ، عین سبب است .و غَرَض او این است که ایمان، بهشتِ معنوی است و کفر، دوزخِ معنوی ، و لهذا در تنزیل آمده است ، ذکر دخول بهشت و دوزخ ،که بعد از این خواهد بود به لفظ ماضی مجهول که :« وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً ()[3] وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً ()[4] ».

واهل ربیّت را در نکتهٔ عدول از لفظ مستقبل که اینجا محلّ آن است به ماضی ، معبر تحقّق امر آینده است . چه چیزی که البتّه به موجبات خود شدنی است گو یا شده است ؛ و اهل کشف را مشاهدهٔ حال که آن چه فردا صورت آن خواهد آمد ، امروز ایشان رامعنی آن در نظر است .

---

۱ . در متن اصلی اشاراتست و که ار تعلق که از تعلق روح...،

۲. قرآن کریم ، داریات ۵۶ جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام.

۳. قرآن کریم ، زمر ۷۳ و آنان را که از پروردگارشان ترسیده‌اند،گروه گروه به بهشت می‌برند

۴. قرآن کریم ، زمر ۷۱ و کافران را گروه گروه به جهنم رانند.

[۱۱]

، کارم به نظام نیست،تدبیرش چیست ؟ ‌ ‌ ‌ برمن شده مشکل، ز تو تفسیرش چیست؟
در خـــواب تُـــرابـــینم ودر بـــیداری ‌ ‌ ‌ در من نگـر وبگـو کـه تـعبیرش چیست ؟

این دو مصرع ازاین رباعی اشارت است به آن که مُرشد مکمّل در مناجات با فاضی الحاجات می گوید که مرابه دعوت عباد وارشاد قلوب و تکمیل نفوس فرموده‌ای ، و طالبان وقایدان نمی بابم ، با آن که البتّه امر به دعوت ، مستدعی طلب طالبی وقبول قابلی باشد ، و ارادهٔ عَدَم طالب وقابل بر ادراک من مشکل است ، و گفته‌اندکه : «ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست ! » و دیگر : «جهان پُرشمس تبریز است مردی کو جو مولانا؟» و در مصرع دیگر اشارت است به آن که ولی خُدای به هیچ حال از خدای غافل نباشد ، نه در خواب و نه در بیداری به واسطهٔ آنکه خیال در خواب ، آن مرنسم می گرداند که شخص در بیداری برآن است ، یا بر آن بوده ، یابرآن خواهد بود. ولی خدا نه در ماضی ،ونه در حال ،ونه درمستقبل به غیر خدای مشغول نیست ، واگرچه وسایط درمیان باشد ، که "سیّدالطّایفه جنید" قدس سرّه فرموده که: «سی سال است که با خدای سخن می گویم ، ومردم پندارندکه من با ایشان متکلمم!»، یا حال استغراق مانع رسیدن طالب قابل است ، تا او رامشغول از این استغراق ندارند ، یابه نارسانیدن امتحانی است، و چون او مستغرق ومتوجّه است ، امتحان از برای چه باشد ؟ تعبیر از این حالِ مشکل می‌طلبد .

[۱۲]

، ای دوست مرابگوکه حال تـوچه شـد؟ ‌ ‌ ‌ وآن صورت دوست در خیال تو چـه شـد؟
از شکـل بُـرؤن شـدی ، مثـال تـوچه شـد ‌ ‌ ‌ هجران تو بگـذشت ، وصـال تـوچه شـد؟

دراین رباعی اشارت است به استفسار از حال سالک سایر،کـه او را مخاطب می‌سازدکه بعداز سلوک وسیر، اوکه به موت اختیاری مرده باشد یابعد از انقضای نَشأت بدنی که به موت طبیعی گذشته باشد امر او به چه نَهج واقع است . دو حال می تواند بود.

امّا اوّل : می‌گوید که هر که سلوک طریق و تحقّق به معرفت حقایق ورفع رسوم وعادات و هتک استار و اظهار اسرار از او واقع شد ، وبه فنای کلّی مستعدگشت ، و از

بند شکل خود و شکل عالَم -که مُشعِر برحَصْر و حَدّ است -بیرون شد، ودل او به عالَمِ بی نهایت و غایت افتاده و حُجُب انسانی وکیانی -که در مرتبه امکانی است -خَزق کرد، و تا این زمان که خَزق واقع نشده بود، بر آن بود که او طالب است و کسی در پس پرده، مطلوبِ اوست. چون پرده بر خیزد به او رسد، و این حال وصال باشد. بعد از رفع این پرده، حال این وصال در خیال او چه باشد، وبه آن کس رسیده باشد، ومُغایَرَت بوده باشد میان ایشان یا معایَنَت، یا واصل را وجودی نباشد: «والموصول تعالی أن یکون من القسم الرابع». ای مخاطب ؛ اگر تو به مقتضای آن چه گفته شد، سیر کردی، به وصالی که رسیدی آن وصال چیست ؟وظیفه آن است که گوید: «وصال، رفع وَهْمِ مغایرت است.» ومن چون به آن فایز شدم گفتم:

روزت بستودم و نمی دانستم　　　شب با تو غنودم و نمی دانستم
ظنّ بُرده بُدَم به من، که مَن، من بودم　　　من جُمله تو بودم و نمی دانستم

*

پنداشتم که من دگرم،تو دگر، ولی　　　اکنون رسیده ام به مقام یگانگی

این یک جواب بود از مخاطب در وصال .و یا وصال عبارت باشد از :غیبت از تصوّر خُودی و استهلاک واستغراق در مُشاهدهٔ حضرت الهی و وجود حقیقی، چنانچه "شیخ عطار" گوید:

تومباش اصلاً کمال این است وبس　　　تُو زتُو گُم شو، وصال این است و بس

وصاحب گلشن گوید:

وصال حقّ،ز خلقیّت جدایی است　　　ز خود بیگانه گشتن،آشنایی است

و امّا در وَجه دُوم :با مُخاطب خطاب می کندبه اعتبار بقای روح او در عالَم برزخ، گوییااو را در حضور می یابد،و مضمون خطاب آن است که شعور بر جُزویّات که داشتی، باقی است در آن عالم که آلات شعور نیست، یا خود شعور باقی نمانده. حال بر چه وجه است؟ و صورت اعتقادیّه که در خیال مرتسم داشتی، از تصوّر ذات موصوف به صفات الّهیّت، متّصف به کمالاتی که لایق خالق باشد، منزّه از صفات خلایق. آن صورت چون محلّ او که خیال است نمانده، صورت بر چه حال بازگشت ؟و تو که به حقیقت نفسی

بودی ناطق ،متعلق به جسمی مشکّل به شکلی که به آن جسم و شکل از نفوس نواطق دیگر ممتاز بودی. چون تعلّق زایل شد و تو از حُکم قید به جسم وشکل بیرون رفتی ، آنجه فارق بود میان تو و میان نفوس دیگر ،که تعبیر از آن به مثال می رود ، که صورتی است مُنتَزِعَه از جسمی مشکّل ، آن مثال چون نه قایم باشد به جسمی مشکّل به چه کیفیّت باشد؟ وفی الواقع روح تو که از عالَم تجرّد ، تعلّق پیدا کرده بود با عالَم ترکّب ، وشغل به بدن ، او را از مقتضی تجرّدگویی باز سنده بود ، و از آن عالَم مهجور گردانیده، چون بَدَن و شغل او سر آمد ،آن هجران نیز آخر شده، وصال که رجوع با عالم تجرّد است،چه کیفیّت دارد ؟ جوابِ مخاطب آن است به مقتضی ابن وجه که : « مرا تجرّد صرف نیست، و تعلّق صرف نیست. در عالَم برزَخم ، که صوفیان آنرا ، عالَم مِثال می خوانند. و آنجا تعلّق من صوریی است مثالی ، مناسب اعمال و اخلاق من ، و به آن مُمتازم از دیگر نفوس نواطق و ارواح انسانی ، و فی الواقع باقی ام نه فانی . و به آلاتی مناسب عالَم مثال ، شعوری دارم اَوْسعِ از ابن شعور ، نه از جنس این شعور ، چنانچه مطالب آن عالم به آن شعور ، مَرا حاصل است ، اگرحه امور عالم اجسام و مادّیات از من فوت است.» واللهاعلم .

[۱۳]

۱) وقت است که یار ما به بُستان آید   سلطان جمال او به میدان آید
پیدا و نهان در دل و در جان آید   کُفرِ همه کافران به ایمان آید

دراین رباعی اشارت استبه ظهورخَتم ولایت که "مَهدی" [عجل الله تعالی فرجه الشریف] است. و در آن هنگام عالَم بُستان باشد ، و جمال او را سلطان گفته ریراکه ظهورِ او را غلبه باشد و دافع نباشد، و میدان زمان دعوی مرتبهٔ "مهدیّت" اوست؛ و آن زمان ، زمان کشف کُلّی است ،که :« پیدا و نهان در دل و در جان آید .»

و کشف کُلّی عبارت است از آن که حقایق شرایع بر عامّه ظاهر شود ، و فرق میان وجود مجازی ممکن و وجود حقیقی واجب تعالی. وچون چنین شود ، غالباً به سرایت این کشف عامّ ، حُجُب همهٔ اصحاب حُجُب مرتفع گردد، و تصدیق به این معنی از ایشان حاصل شود. این است که گفت :« کُفر همه کافران به ایمان آید.»

() دل گفت که محبوب توگردم به صلات   تـا زنـده شـوم بـه وصـل در آب حیـات
گفتـا: بگـذر ز حـجّ وزصـوم و صـلات   بـا مَـن نَـفَسی بـر آر خـالی ز جهـات

می تواند بُوَد که مُراد از " صلات" اینجا صورت هیأتی توجّهی باشد از دل به جانب فیّاض مطلق و خداوند بر حقّ، مشتمل بر "قیام" از سَرِ ماسوی و "نیّت" وصول به مولی و "تکبیر" فنا و"فاتحهٔ" اخلاص نیّت، و "رکوع"، خشوع دل و اعتدال حالتی بین العلم و الحال ،و "سجود"، خضوع او مکرّراً : یکی در تصوّر عظمت جلال حقّ، و یکی در تصوّر جمال ، و "جلوس" بین السّجدتین که سکون دل است در میان تصادم وارد جمالی و جلالی و آرام سکینهٔ دل در همهٔ احوال وارده به متقضای « قلوب العباد بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء» چون هیأتی ،مجموعی چنین از دل در توجّهٔ او صدور یابد یک رکعت اوباشد، و چون به اعتبار نسبت افتقارِ عَبْد در عبودیّت، و غنای ربّ در ربوبیّت، آن هیأت مکرّر از دل صدور یابد، در مرتبهٔ تکرار اوّل دو رکعت باشد مختوم به صفت تمکین احوال که به جای قعود در تَشَهدُ است ؛ و "تَشَهُّد" طلب مشاهده و درود وراثت قدم محمّدی در این شهود؛ و"سلام" تسلیم دل سلیم خود را به حضرتمهیمنقُدّوُس،چنانکه مأنوس به اوباشد وحاضرِفیض او،واز غیر غایب و مستوحش.

و در این صلات، چون سالک در متابعت سُنَن محمّدی -که قُرب نَوافل است - سلوک تمام کند، محبوب حقّ گردد. کَما جاءَ فی القُرآن العَزیز :« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ ۝[۱]» و فی القُدسیّ : « وما یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببت کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به... الی آخر الحدیث» محتملی از محتملات، مصرع اوّل به حسبِ اشارت این بُوَد.

و محتمل مصرع ثانی آن که : چون صاحب متابعت قَدَم محمّدی به سِرّ: «المصلی یناجی ربّه»، به میقات شوق در موطن طور وَ لَهُ عَقْلٌ، باخداوند جهان کلیمانه

۱. قرآن کریم ، آل عمران - ۳۱ بگو: اگر خدا را دوست می دارید ، از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد.

رازگوید ، یا به سیر احمدی بر نردبان « الصلوة معراج المؤمن و مرقات عشق»، در مشهد «قاب قوسین» هَیمان جان ، حبیبانه معاملهٔ نیاز به غایت رساند، به وصلی رسد که عبارت است از یقین آن که وجود مقیّد از مطلق منفصل نیست؛ و هرگز بنده از حقّ جُدا نبوده:« وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ(۱) » و آن یقین آب حیوة است، چراکه دل جاوید به آن زنده می شود.

و محتمل مصرع ثالث آن که : چون دل را در صلات خود ، این استغراق حاصل شود، از آن حبب مطلق به حبیب مقیّد الهام رسد که همچنین مُستغرقِ ما بحسب این توجه کلّی می باش، ورجوع بکن به سوی نسبت استطاعت فعل به خود در این مرتبه که حجّ معنوی است و بگو :« لاحول ولاقوة الا بالله» و رجوع بکن از فطرت لذّت تجلّیات به صوم معنوی امساک از این لذّت ، از خوف « هلکت الستر لغلبة السر» و رجوع بکن از حال تجرّد دل از علایق کَونی به سوی اضافهٔ جمعیّت حقایق، به سوی نشأت خود که موجب زکوة معنوی شود، در آن که از عواید آن علایق و فواید آن حقایق به مُریدان مستحق ، بهرهٔ تکمیل و ارشاد باید رسانید که هر چند این کمالی است ، و لیکن شاغل از این حال است که در آنی، که آن نصیبی است از : «لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل».

و محتمل مصرع رابع آن که : حُرّ باش از اولیا نه بالغ تا خالی از جهات خیالات نفس تنفیس‌گر به غربت هجر در وصل حضرت ماتوانی کرد:« اشرنا والله اعلم بحقیقته ما قصد و هو الهم ما بین لسان الحال منافی هذا الرصد».

[۱۵]

تا چند زنی حلقه، درت بگشادند — بی واسطه‌یی مسند تو بنهادند
بخت آمد و منشور به دستت دادند — آزاد شدی و دوستانت شادند

در بت اوّل از این اشاره فرموده است به آن که جدّ در طلب می باید، و اگر ریاضات شاقّه نباشد باوجود طلب صحیح، به جدّ مقصود حاصل می شود.عاشق راه حضرت قیوّمی "مولانای رومی" می فرماید که :

هر که به حدّ تمام در طلب ماست ، ماست — هرکه چوسیل روان در طلب جوست، جوست

۱. قرآن کریم ، حدید - ۴ و هر جا که باشید [خدا]همراه شماست.

و "قاسم الانوار" می فرماید:

راه به وحدت نبرد هر که نشد در طلب / جملهٔ ذرّات را از دل و از جان مُرید
قُفل دَر معرفت، هستی بی حاصل است / هر که ز خود نیست شد، حاصلش آمد کلید

ودربیت ثانی اشارت است به آن‌که گاه هست که به مقتضای: «الامور مرهونة باوقاتها»، امری موقوف وقتی است مقرون به سعادت ازلی، چون وقت رسید بخت آمد، و منشور دولت آن امر مقدّر مقیّد از پیشگاه پادشاهی حضرت مالکُ المُلْک به دستیاری توفیق به دست مراد طالب دادند، و از بندِ غم نامرادی آزاد شد، و دوستان او که در انتظار حصول مُراد او بودند، شاد شدند.

[۱۶]

() ناگاه میان نَفَسم آهی سرد / پیدا شد و برداشت ز من لَذّت و دَرد
بگذشتم از این و آن و ازکون ومکان / ناگاه رسیدم به یکی واحد فرد

اشارت می فرماید: که آه نیازمندان در رفع حُجُب ظلمانی و نورانی، به یک لحظه چنان اثر می کندکه ریاضات شاقّه و نیازمندی، به سالها آن اثر نکند. آن در عصر خود قطب شیراز "سیّد نظام الدین احمد واعظ" از روی نیاز می فرماید:

کاین ره به اشک سرخ و رُخ زرد و آه سرد / مَطوی همی شود نه به طامات و تُرّهات

و چون رفع حُجُب واقع شد تقابل از میان برخاست، و از آن فرمودکه به آن آه نیازمندی لذّت و درد برخاست. و آن که گفت که: «ناگاه رسیدم به یکی واحد فرد»، مُراد آن است که چون حُجُب که صورت متقابله بود از عالم کثرت، بر وُجُوه مَدارک و مشاعر خاصّهٔ وهم و خیال، و چنان می نمودکه مطابقات آن صور در خارج هر یک وجود حقیقی دارند، و معلوم شد که ندارند. و غیر از یک وجود حقیقی، موجود نیست که آن صُوَر اعتبارات مراتب ظهور اویند. دراین مشاهده، دل عارف به واحد فرد رسیده باشد امّا فردیّت به واسطهٔ انحصار وجود حقیقی در او. و امّا واحدیّت به واسطهٔ آن که آن یگانه اگرچه در صور کثیرهٔ اعتباریهٔ ظهور کرده، آن کثرت مانع وحدت ذات او نیست.

"شیخ اوحدی" گوید:

فردا همه یک رنگ شود طالب و مطلوب
امروز یکی را که هزار است ببینید

حون شکل به غایت برسد"لام" شود   چون وسوسهٔنَفس که اِلهام شود
هر حاض که خاصّ ماست، گمنام شود   آنگاه چو آیتی شود ، عامّ شود

اگر تفصیل مقاصد شیخ قدس سره در لطایف حروف و مطابقات آن در این رباعی سان رود ، شرح اقتضای چنان بسطی کند که وقت " داعی "، سعَت ادای آن ندارد، و به رمزی اکتفا خواهم کرد. ونیز تا تعلیق از اختصار بیرون نرود، در بقیّهٔ رباعیّات ، قدمِ قلم در طیّ ساحت بیان خواهد بود . فی الجمله رمزی که گفته می شود : شکل تابه غایت خود نرسیده که حرف آخر او حاصل شود، شکّ است ، و چون حرف آخرِ شکل کـه "لام" است ، حاصل شد ، شکّ به حصول "لام" زایل شد ، و "لام" جُزوی از علم است ، بلکه به اعتبار اطلاق جُزو وارده کلّ علم است. پس فرموده باشد که چون علم حاصل شد، شکّ زایل گشت. چنان چه شکّ مبدّل به علم شده باشد از اعتبار حصول "لام" ، و این تبدّل را تشبیه کرده به تبدّل وَسْوَسهٔ نَفْس به اِلهام ، که اگر وسوسه حاصل است، الهام نیست ، و چون الهام حاصل است ، البتّه وسوسه مرتفع است.

اکنون که سالک را شکّ به حصول علم زایل شود، و وسوسه با الهام مبدّل گردد، حال او اقتضای آن کند که به مقتضی معرفت بی شبهه و علم یقینی ، فرق میان زایل و باقی، سالک را حاصل باشد. پس اعتراض از ما سوی الله کند ، و اقبال نماید به سوی درگاه هستی پناه حضرت الهی ، و اقبال او سبب قبول اوگردد و از خاصّان درگاه شود ، و سِرّ "اولیائی تحت قبایی لایعرفهم سوائی" او را گُمنام سازد : « والاولیاءهم الاخفیاء». و بعد از این حال ، حضرت حقّ تعالی اورا به خلافت در هدایت برگزینند. و این مقام اقتضای آن کند که باز میان آید ، و به ارشاد و ولایت و کرامت مشهور گردد. "شیخ اوحدی" فرماید :

دوست گیرد نهان وفاش کند   مخلصان را در این خطر دارد

و "داعی" گوید :

ما گرچه گرفتیم در ایّام، کناری   آخر بکشد عشق تو ما را به میانه

"ولی"، آیتی از آیت الله شود، که شهرت اوعامّ گردد، اگرچه عامّه چنان چه پیش از

شهرت ، "ولی" را نشناسند، بعد از شهرت همچنان او را ندانند .

همچنـــان تـــا اَبَـــد نـــمی دانـــد هـــر کـــه مـــا را بـــه امتحـــان دانست

بـــروید ای خیـــال بـــازی چـــند کـــه بـــه بـــازی نـــمی تـــوان دانست

"قاسم الانوار"فرماید:

مـــن از آیـــات مـــجدم کس نـــدانـــد چـــه مـــعنی خـــواهـــد از مـــن قـــابل مـــن

عنـــایت هـــای بـــی عـــلّت مـــدد شـــد بـــه ســـامان آمـــد احـــوال دِلِ مـــن

فلله الفضل والمنّة

[۱۸]

() چون صورت "طا"وها"مرا تام شود درکُـــلّ وجـــود ، صـــورتم عـــامّ شـــود

من شکلم و او هیأت و عکسش صورت جـــان مـــثل مثال است چه در دام شـود

در این رباعی ، اشارت است به آن که چون سالک به سبب قُرب نوافل و متابعت حضرت ختمی محمّدی [صلی الله علیه وآله وسلم]محبوب شد ، و مطابقهٔ قلم وقدم آن حضرت حاصل کرد ، "ولیّ"محمّدی مشرب است ، و مستحقّ آن که او را در اِلهام الهی خطاب "طَه "آید ، و "طَه " به عدد جُمَلی چهارده است ، عدد حروف منقطهٔ قُرآنی وسبع المثانی مشیر به مطابقهٔ ملک و ملکوت که مفردات آن چهارده است . عناصر چهار ، وافلاک هفت ، وکُرسی و عرشی سیزده ، و بر عرش تمام شد عالَم مَلَک ، و عالَمِ مُجَردات .یکی که ملکوت است یعنی : ای "طَه" ! ای زبدهٔ مَلَک وملکوت ! مُلک و ملکوت ، مظهر صورت کمالی تواند . پس صورتش درکُلّ وجود امکانی عام شده باشد .

پس نگاه در خود کند که به مقتضای مشرب محمّد [صلی الله علیه وآله وسلم]تانه نسبت عبودیّت خود را با حضرت ربوبیّت بداند ، بروظاهر شود که به مثل چون شکل است ، یعنی صورت کلّیهٔ عالم است و حقّ متجلّی در مظهر او، هیأت یعنی صورت که از شکل درنظر می آید ، اشاره به آن که از مظهر صاحب قدم محمّدی ، حقّ ظاهر است که از نور عکس خود به آیین های مراتب کلّیه و جزویّهٔ عالم افکنده است ، و در هر آیینه آن عکس صورتی است ، چنان چه در همه تجلّی حقّ نماید ، ولی به واسطهٔ صاحب قدم محمّدی ، چه او "واسطة الفیض و المدد" است ، وجان انسان نسبت بابدن خود مثالی

است از ظهور حقّ در عالم چنان چه حقّ را در آينهٔ عالم ظهور است و نه حالّ است در عالم، جان را در آيينهٔ بدن ظهور است و نه حالّ است دربدن، و چنان چه واسطه در ظهور حقّ نسبت با آيينهٔ عالم صاحب قدم محمّدی است، واسطهٔ ظهور جان به نسبت باآيينهٔ بدن قلب است، وچنان چه حقّ در ظهور خود به عالم مقيّد نيست، جان نيز به بدن مقيّد نيست پس چرا در دام بَدَن تصوّر قيد كند، واللهاعلم.

[۱۹]

(۱) من دوست به راستی تُرا داشته ام | جُز از تو كسی دگر نپنداشته‌ام
چندان به تو من اميّد برداشته ام | كافعال تو، فعل خويش پنداشته ام

در اين رباعی اشارت است به آن كه اوليا درمطابقهٔ قدم و قلب با انبياء وحضرت خاتم [صلی الله علیه وآله وسلم]چنانندكه پيوسته درعالم موسوی وعيسوی قدمان مثلاً وابراهيمی و آدمی قلبان مثلاً متعدّد باشند.امّا محمّدی مشرب يكی باشد،كه اوقطب الاقطاب است، و به مقتضای :«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ(۱)»و«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ(۲)» تصرّف او در عالم، تصرّف حقّ است در عالم، واللهاعلم

[۲۰]

(۱) كافر شوی ازرلف نگارم بينی | مؤمن شوی ارعارض يارم بينی
در كُفر مَياويز و درايمان منگر | تاعزّت يار و افتقارم بينی

به زُلف، اشارت است به حجاب كيانی و مراتب جُزئيّه وكُلّيّهٔ امكانی؛ وبه عارض، اشارت به ظهور وجه باقی درعالم فانی، اعتراض نكنی، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ (۳)» وَمَعَ هَذا «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوافَثَمَّ وَجْهُ اللهِ (۴)».

زتش جهت متجلّی است آن جمال منزّه | ازآنكه اَحْسنِ اَشْكَال هست شكل مُسَدّس

اگر به دهر و زمان يا به طبيعت ياسريان، در اكوان محجوب شود و

۱.قرآن كريم، فتح - ۱۰ آنان كه باتو بيعت می كنند جز اين نيست كه با خدا بيعت می كنند.
۲. قرآن كريم، نساء - ۸۰ هر كه از پيامبر اطاعت كند، از خدا اطاعت كرده است.
۳. قرآن كريم، قصص - ۸۸ هر چيزی نابود شدنی است، مگر ذات او.
۴.قرآن كريم، بقره - ۱۱۵ پس به هر جای كه رو كنيد، هما جا رو به خداست.

مؤثر:« وَ هُوَالْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ○[1] » از ورای صُور اعیان اثبات نکند ،کافر باشد از مَمَرّ زلف .و اگر نور«اَللهُ نُورُالسَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ○[2] » مشاهده کند، که ظهور مطلق در مراتب مقیّده کرده است ، و تصدیق وجود وظهور صانع کند ، مؤمن باشد به سبب عارض ،که مستعاراست از بهر ظهور کُفر. وایمان را مؤثّر در محجوبیّت نباید دانست ، بلکه در هدایت و ضلالت مؤثّر حقّ تعالی باید شناخت ، که از ازل ظهور آثار اسماء جلالی و جمالی خواسته وبنده را مُحتاج گردانیده ،و خود غنی است ، ودر احتیاج قبول اثر از اسماءاورا مقهور گردانیده .

[۲۱]

○ بشنو تو حدیث شهد و شمع از زرصاف | تـا جـمع شـود شـهد نـو بـاروغن گـاو
زنهـار، تـو آسیـامکن بـرسَرِآو | تـا خـود نشـود آب روان دردل نـاو

اشارت است بـه آن کـه سـالک را از قـید بیرون بـاید آمـد ، و خـود را مـطلق گردانید،چنانچه عسل بکداز از موم ، و زراز کدورت به کوره ،که اگر خالص از قید نشود، و مطلق نگردد ، با همه نتواند بود ، و نصیب ازمصاحبت ومعیّت همه نتواند برداشت ، که اگر عسل باموم باشد ، اورا باروغن نیامیزند ، وباسرکه سرکنگبین نکنند . و از آسیای برسر آب ، صورت قید دل خواسته و تعلّق کَوْنی ، و تعبیر از دل بـه آب روان کـرده . وبعضی از صوفیه ، نفس ناطقه راکه روان دریابنده است ، قلب خوانده اند .وچنان چه ناو که تنورهٔ آسیاست، چون مقیّد آب روان شد ،آب به جای دیگر نمی تواند گذارکرد، دل سالک [هم]چون مقیّد قیدی شد ، تجاوز از آن نمی تواند کرد.پس چون چنین باشد ، کی مشرب جمعی محمّدی پیداکند و مطلق شود ؟بلکه بعضی وموسوی یا عیسوی باشد.

[۲۲]

○ این طُرفه تـرست کـه عـلّت ومـعلولی | هـم جـان دلیـلی ودل مَـدلُولی
بـاتو سـخنی بگـویم ار مـقبولی | تـرک هـمه کُـن، ورنـه ز خـود مـعزولی

وجود انسان علّت وجود اشیاست ، و وجود او معلول محبّت حقّ تعالی که فرمود

---

۱. قرآن کریم ، انعام - ۱۸ و ۶۱ و اوست قاهری بالاتر از همهٔ بندگان خویش.
۲. قرآن کریم، نور - ۳۵ خدا نور آسمان ها و زمین است.

که : «خلقت الاشیاء لاجلک وخلقتک لاجلی»، و جان خلاصهٔ عالم است که دلیل بر وجود صانع است، پس وجود او دلیلی است بر وجود صانع: «من عرف نفسه فقد عرف ربّهُ». ودل، مدل است یعنی صورت جَمعیّة الاسماء الالٓهیّه، چنان چه دل صورت جمعیّت مدارک کمالات انسانی است، و چنان چه اورا مقیّد به یک قید از عالم نباید باشد تا مطلق باشد، همچنین اورا مقیّد به قیود عالم همه نبایدبود تامطلق باشد، که چون مقیّد به یک قید یا به قیود عالم باشد، خیال او از عالم، باز خود نپردازد وخطّ از نشأت جمعی خود نتواند گرفت.

[۲۳]

بی تو نفسی قرار و آرامم نیست بی نام تو ذات وصفت ونامم نیست
بی چاشنی تو در جهان کامم نیست بی روی تو صبح و زلف تو شامم نیست

اشارت است به معیّت هویّت مطلقهٔ الهیّه: « هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ۱ ». چون مراتب چهارگانه در آیت، مظاهر نور هویّت اوباشند انسان درهیچ حال از احوال بی او نتواند بود، چگونه بی او باشد که ذات و صفات واسماء ایشان متحقّق به اسم "هو الجامع" اوست. اگر نه تجلّی اسم الجامع بودی که نامی از نام های حضرت اوست، مظهر جامع نبودی، واگر نه ذوق معرفت ظهور اودر مراتب بودی، انسان را ذائقه از چه لذّت گرفتی؟ از ظهور تجلّی اوست درمراتب امکان، که انسان مُلتذ است.

[۲٤]

در جان دلم، جان دگر می بینم دروی همه قوّت جگر می بینم
ازغایت رقّت و لطافت که مراست در نوربصر نار نظر می بینم

می تواند بود که مراد از جان و دل، بُخاری باشد متصاعد از دلِ صنوبری به سوی دماغ، که آنرا روح دماغی می خوانند. و متعلّق به آن روح، روحی دیگر است مجرّد، که آن را نفس ناطقه و روح انسانی خوانند. چنانچه او جانِ جانِ دل صنوبری باشد.
و از قوّت جگر، تواند بود که مُراد آن باشد که تأثیر نفس ناطقه در تدبیر بَدَن به

۱. قرآن کریم، حدید - ۳ اوست اول و آخر و ظاهر وباطن.

وسایط قوی و آلات است . و روح دماغی و روح حیوانی و قلب صنوبری و روح نباتی -که در جگر است -، و فی الواقع چون منبع این قوی و ارواح ،روح نباتی است ، اضافهٔ قوّت به سوی اوکرد ،و از غایت رقّت ولطافت خود ،و وجود قوّی و ارواح خواسته باشد ، و حصول ادراکی تامّ ، به واسطهٔ آن ، تامی فرماید که : « در نور بصر نار نظر می بینم »، یعنی ادراک مستقلّ.

و می تواند بود که مُراد از دل ، نَفْس ناطقهٔ انسانی باشد . وبه جانِ دگر اشارت باشد به سوی حق تعالی که متجلّی به تجلیّات صفات سبعه است بر جان انسان ، و به آثار آن صفات، مدبّر اوست چنانچه جان درتدبیر بدن ، "خواجه سنایی" گوید :

عـقلِ عـقل است و جـانِ جـان است او
آن چـــه زان بـــر تـــراست ،آن است او

یابه جانِ دیگر روح قدُسی خواسته باشد واز جان، نفس ناطقه. و به هر حال از قـوّت جگر ، قوت خود خواسته ،که آدمی از قوّت خود به قوّت جگر و دل تعبیر می کند ، ولهذا می‌گویند : « پُر دل است ، با جگر است ، بازَهره است ». چنان چه گفته باشد که قوّت من از آن جانِ دگر است ، و هر که قوّت او از حقّ تعالی باشد ، یا از روح قدُسی، دل او رقیق باشد و خیال [او] لطیف و ادراک او تیز.

[۲۵]

○ سلطـــان عیـــان دردل فُرقـــان دارم بـــرگفتهٔ خـــود حـــجت و بُرهـــان دارم
بـــر هـــر رقـــمی آیت قـــرآن دارم از فـــرق ســـرم تـــابه قـــدم، جـــان دارم

غالباً مراد شیخ سلام الله علیه از "سلطان عیان در دل فرقان"، مشاهدهٔ مرتبه بر عِلم تعیّنی تفصیلی حاصل از باطن قرآن است که فرقان است . و حجت وبرهان او برگفتهٔ حقّ، موازین خاصّهٔ اوست در طور حرف ، و در هر رَقَمی از حروف آیتی از قرآن درآن‌میزان حرف -که خاصّهٔ اوست - مُسْتَشهد کرده ، که نسب ولطایف آن حرف مُفَصَّلاً به دلیل آن بر اهل مذاق روشن می گرداند .وکسی که ادراک او ، دراین مرتبه باشد و میزان او، توان گفت که عین جان وادراک و بیان است،تا می‌فرماید که : « از فرق سَرَم تابه قَدَم ، جان دارم» .

[۲۶]

ای بُلبل مست چند آواز کنی ؟ درعالَم عشق چند پرواز کنی؟
دانم که همی نه آگهی از رُخ یار وَرنه دَرِصَبر همچو من باز کنی !

در این رباعی اشارت است به آن که سؤال واشتغال ، طلب ولایت بر نایافت می کند، و اگرچه مطلوب درنظر باشد چنان چه بلبل، گل درنظر دارد و از فرط طلب فریاد می کند . واگر یافته است و درمُشاهده است ، امّا حُظُوظِ تَجَلّی طَلَب می کند ، صبر کند ، تا ازاو فایض شود ، و اِلاّ که او نخواهد ، چه تدبیر [کند] ؟

[۲۷]

در چشم مَن از چشمهٔ حیوان آب است وَز اُمّ کتاب در دلم صدباب است
در قبلهٔ حقّ که بیست ونُه محراب است در هر یک از آن معجزهٔ اَنْساب است

در مصرع اوّل اشارت است به شهودی خاصّ که تبدیل و تغییر ندارد ، یا اشارت است به حقایق حروف.

و درمصرع ثانی، به "امّ الکتاب" اشارت است به حضرت ذات یا مرتبهٔ علم یا جبروت یا عقل اوّل یانَفْس کُلّیّهٔ که آن را لوح محفوظ گفته اند ، یا وجود انسانی مطلقاً یا وجود انسانِ کامل یا لوح حروف یانَفْسِ نقطه .

و در مصرع ثالث ،اشارت است به "قبله" به سوی نطق انسانی ، و آنرا قبلهٔ حقّ ازآن جهت گفت که در تفاهم و تخاطب ، همه را روی به سوی اوست . واز بیست ونُه محراب، صُوَر بیست ونُه حَرف خواسته ، به اعتبار اثبات "لام" الف .

و در مصرع رابع ، "معجزهٔ اَنْساب" که نسب به هریک ازحروف کرده ، اشارت است به آن که نَسَب حروفی عقل را عاجز می گرداند ، در تصوّر مناسبات وارتباطات که میان جواهر ومُسَمّیات حروف واسماء و بیّنات و و زُبُر و قَوایم ودَعایم واقع است ، و دیگر با مُحال قلبی ولفظی ورقمی وعَدَدو بساطت وترکیب و خواصّ وتسخیر و تعلّقات با عوالم عِلوی وسِفلی و تعلّقات باملایکه و ارواح موکّله و دیگر در آن که چگونه معانی و حقایق به موازین خاصّه از آن نَسَب مستخرج و مستنبط است .

() چشمت قلم ،و زُلف ورُخت لوح و مَداد　　چـون بـنویسی کشف شـود دار معـاد
ای جـان مـرید و ای مُـرید تـو مُـراد　　تـو واحـد فـرد و بندگـانت افـراد

به چشم که قلم است ، شاید که نشأت انسان خواسته که به واسطهٔ او حقایق آشیا مُعَبرَّ می‌گردد وبه مرتبهٔ معلومیّت می رسد چنان چه به واسطهٔ قلم حُرُوف ؛ و از زلف که مداد است مُراد مرتبهٔ امکان ؛ و از رُخ که لَوح است ، وجود عامّ خواسته باشد که حقّ تعالیٰ به واسطهٔ علم و اِدراک نشأت انسانی که قلمِ أعلی اوست ؛ و به مَدادِ ظهور مَعانی امکانی در لوح مرتبهٔ وجود اضافی و عام ، ورَقَمهای أجناس واصناف از حقایق مختلفه و لوازم مؤلّفه ظاهر گرداند ؛وازاین نوشته "دارمعاد" بر ادراک اِنسان کشف گرداند ، چه اگرآن مکتوبات بر لوح وجود مذکور مرقوم نباشد ، معاد بر ادراک انسان مقرّر نگردد .

و معرفت معاد ، مستلزم معرفت مَبْدأ است.چه مبدأبه اعتبار رجوع به او، حضرت الهیّت تجلّی اَسما و صفات مبدأ است .و صادر اوّل از او عقل ، وبعد از عقل ،نَفْس و مراتبی که میان عرش است . و عقل و نَفْس ، دیگر کُرسی ، وسموات سبع ، وعناصر اربعه و موالید ثلثه ، دیگر مَلَک و جنّ ، و عاقبت انسان .

پس افراد انسان به اِدراک تادیّ که ایشان راحاصل است، باید که نَظَر دراین مراتب کلّیه کنند با جزویّات ودریابند که ازاین مراتب ، غایت ایشانند . دیگر نظر کنند که ظهور ایشان به چه حکمت است ، و ببینند که از برای محبّت ایشان مبدأ را ، محبّت مبدأ ایشان را آن ظهور از مبدأ واقع است .پس سؤال از معاد کنند ، و حوالهٔ ایشان در جواب به سوی رجوع به مبدأ باشد .

فـقد سألوا وقـالوا مـاالنهـاية؟　　فـقيل هـی الرجـوع الی البـدايـة

پس به مقتضی «وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ الْمُنْتَهیٰ ()[۱]» فرو خوانند که : «اِنّااِلَیهِ [لِلّٰهِ] وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ () [۲]» وایشان رامعاد کشف شود ، وازمعاد به اعتبار بدایت بقای انسان در ملاحظهٔ نعیم لقای او فرموده : « گربنویسی کشف شود دار معاد».

۱.قرآن کریم ، نجم - ۴۲ و پایان راه همه، پروردگار توست.
۲.قرآن کریم ، بقره - ۱۵۶ ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم.

و آن چه گفت : «ای جان مرید وای مریدتو ، مُراد»، از مُرید، انسان طالب می خواهد ، و ار مُراد هم او، که حقّ سال به جهت او خواهندۀ تجلّیات است از برای قبول جمع آثار تجلّیات که مخصوص به استعداد اوست ، و نسبت حضرت متجلّی به نسبت با [با]متجلّی ، که نسبت واحد است با أعداد ، که هرفردی از افراد به حقیقت همان واحد است که در مراتب معدود است : «نامی است زمَن بَرمَن وباقی همه اوست ». و "حسین منصور" ازاینجاست که گفت که:«حسب الواحدافرادالواحد». موحّدی خوش می گوید :

أعداد سمردم بسی ،جُمله یکی بُود   جون جمله یکی باشد، ما در چه شماریم ؟

[۲۹]

(ذکری است مرا که بوی جان آید ازو   بُوی خوش یارمهربان آید ازو
دَر وی نفسی گر به بیان آید ازو   کُلّی رُموز در عیان آید ازو

این ذکر عبارت است از نطق : « اَنْطَقَنَا اللهُ الَّذي اَنْطَقَ كُلَّ شيءٍ(۱) » وبه حقیقت اخبار انسا است ار آثار تجلّیات الٓهی در هر یکی به قدر او به لسان حال « وإنْ مِنْ شَيْءٍ إلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لاٰ تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيحَهُمْ(۲) » . واز آن گفت که : «بُوی جان آید ازو» که بی توسط روح ، آثار تجلّیات به نشآت نمی رسد . غایت آن که در بعضی از أشیا، آثار روحانیّت ظاهر است ودر بعضی پوشیده ، ودر بعضی مثل جماد به تبعیّت آنچه روح و حیات دارد ، از تجلّیات صفات بهره مند باشد .و انسان مظهر همه تجلّیات است، ومجموعه کلّیه معانی و نکات.

و "بوی یار " از ذکر آمدن آن است که آثار، دلالت می کند بر اسماء وصفات او ، و مهربان است او که رحیم و رحمان است . واگر از ذکر اشیا سخنی گفته می شود ، و صاحب فهم هست ، همه امور معتبره از آن ممرّ دانسته می شود ، وبر صاحب فهم روشن می گردد ،و به حدّیقین میرسد که به منزلهٔ عیان است .

---

۱. قرآن کریم ، فصلت ۲۱ آن خدایی که هر چیزی را به سخن می آورد.
۲.قرآن کریم ، اسراء - ۴۴ و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید

() در مـــن نگـــرد، دلم بـه جـوش آیـد ازو   صـــبرش بـــرود، بـــانگ و خـروش آیـد از
گـــریک ســخنی مـــرا بـــه گـــوش آیـد ازو   بـــاشد کـــه دلم بـــاز بـــه هـــوش آیـــد از

"لایحمل عطایاهم الامطایاهم" به مقتضی: «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ○[۱]» نظر عنایـ در جَذبهٔ "جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین" از جانب او باشد، واثر عظیم در ایـ جانب پدید آرد، وشوق در حرکت آید، وجان به سوی جانان روان گـردد. بـه سِـ «الاطال شوق الابرار الی لقائی»، و شوق از آن جانب اَقْوی باشد: «وانی لاشد شوقاالی لقائهم من تقرب الی شبرا، تقرب الیه ذراعا، ومن تقرب الی ذراعا، تقربت الی [الیه] باعا من تقرب الی باعاً، أتیته هروله.» "قاسم الانوار" خوش می گوید:

یـــار از آن ســـر ســـوی قـــاسم شتـــافت   قـــاسمی آن هَـــرْوَلَه را دیـــد و دو[یـــا

وسخن مأمول کدام است، هر خطابی که مؤدی به هوشیاری باشد." و محومحـ الموهوم مع صحو المعلوم" و چون "داعی"، هر که به این صَحو رسد، بداند کـه درایـ صَحو، سُکری است، چنانچه حضرت مقدّسهٔ نوریّه، اشارت به آن می فرماید در ایـ رباعی که:

بُـــلبل، ســخن از زبـان گـُـل مـــی گـــوید   مست است وحـدیث جـام مُـل مـی‌گو
دریـــاب رُمُـــوز نـــعمة اللّـــه کـــه او   جُـزوی است ولی سـخن ز کُـل مـی گـو

عجالة الوقت تمام شده به توفیق حضرت عـلیم عـلاّم، تعلیقـات بـر ربـاعیّاد حضرت شیخ سعدالحقیقه ابی السّعادة الحَمَوی مسمّی به جواهر الکنوز.

اَللهم افض علینا من مآثر روحانیته
والحمد لله والصلوة علی الرسول الختم
وعلی اخوانه من الانبیاء واتباعهم ورثه قلوبهم واقدامهم
والرضوان علی الخاصة والعامة من المومنین.
آمین

*****

---

۱. قرآن کریم، مائده - ۵۴ ... دوستشان بدارد و دوستش بدارند.

اندیشه
و
اندیشه مندان

مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان

از دیدگاه باستان شناسی(۲)

بررسی "حوضهٔ سند"

در این بخش ، نحولات فرهنگی پاکستان ، یعنی بخش غربی شبه قاره از زمانهای نخستین تا دوران تاریخی مورد بررسی قرار می گیرد و در بخش سوم به تحولات فرهنگی ایران ، در همان دوره، اشاره خواهد شد.البته تلاش نگارنده بر آن است که کمتر به بحث‌های تخصصی بپردازد، بلکه تا آنجاکه فعالیت نشریه اجازه دهد، موضوع را پی خواهد گرفت.

نخستین تمدن شناخته شده در هند غربی (پاکستان کنونی) ، "تمدن پیش از هارایابی(هراپایی)" است که گاه با "تمدن هاراپایی" همزمانی و تطابق یافته است. از ویژگی‌های ظاهری و مادی "تمدن پیش از هاراپایی " می توان دیوارهای تقویت شده ، خانه های منظم تر ،کاربرد سفال و اشیای تزیینی را نام برد.

از نظر جعرافیای سیاسی، سرزمین اشغال شده توسط مردمان پیش از "هاراپا" گسترده بوده و شابد بتوان آن را به دو منطقهٔ جداگانه تجزیه کرد:

۱) سرزمین های هند

۲) سرزمین های میانهٔ هند و ایران.

در نواحی بلوچستان و افغانستان کنونی ، روی تپه ها و میان دره‌های نزدیک مرزهای هند و ایران دهکده های پراکنده ای با فرهنگهای گوناگون وجود داشته که همگی در پایه و اساس دارای ویژگی های مشترکی بوده اند. برخی از این دهکده ها بتدریج به مراکز شهر نشینی تبدیل شده اند. آثار بجا مانده از محوطه های اصلی "تمدن پیش از هاراپایی"، بویژه در مناطق سند، پنجاب ، گجرات و شمال بلوچستان ، این دیدگاه را تایید می کنند.

سرزمین آبرفتی گسترده در دره های رود سند و شاخه های آن،* امکانات بالقو
کشاورزی را جهت رشد و رسیدن به مراکز پیشرفته شهرنشینی فراهم آورد. منابع الها
دهنده برای این فرهنگ عبارت بوده از غرب آسیا و مخصوصاً ایران ، مرزهای هند
ایرانی بلوچستان و افغانستان که جهت عبور و مرور و مهاجرت مورد استفاده قرا
می گرفتند.

محوطه هایی که تاکنون اطلاعات بسیاری دربارهٔ منطقهٔ میانهٔ هند و ایران به م
داده اند، به قرار زیرند:

"ماندی گک " در افغانستان ، "کلی گل محمد" ، "دام سادات" ، "پریانوگندای"
"راناگندای" ، "انجیرا"، "سیاه دامب"، "امری"، "کوت دیجی" ، "موینجودارو"
"گوملار" در سند ، "هاراپا" در پنجاب ، "کالی بنگان" در شمال راجستان هند، و "لوتال
درگجرات هند. بی شک آثار و اسناد باستانی بدست آمده از این مناطق برای مطالع
فرهنگ "تمدن پیش از هاراپایی" بسیار با ارزش هستند.

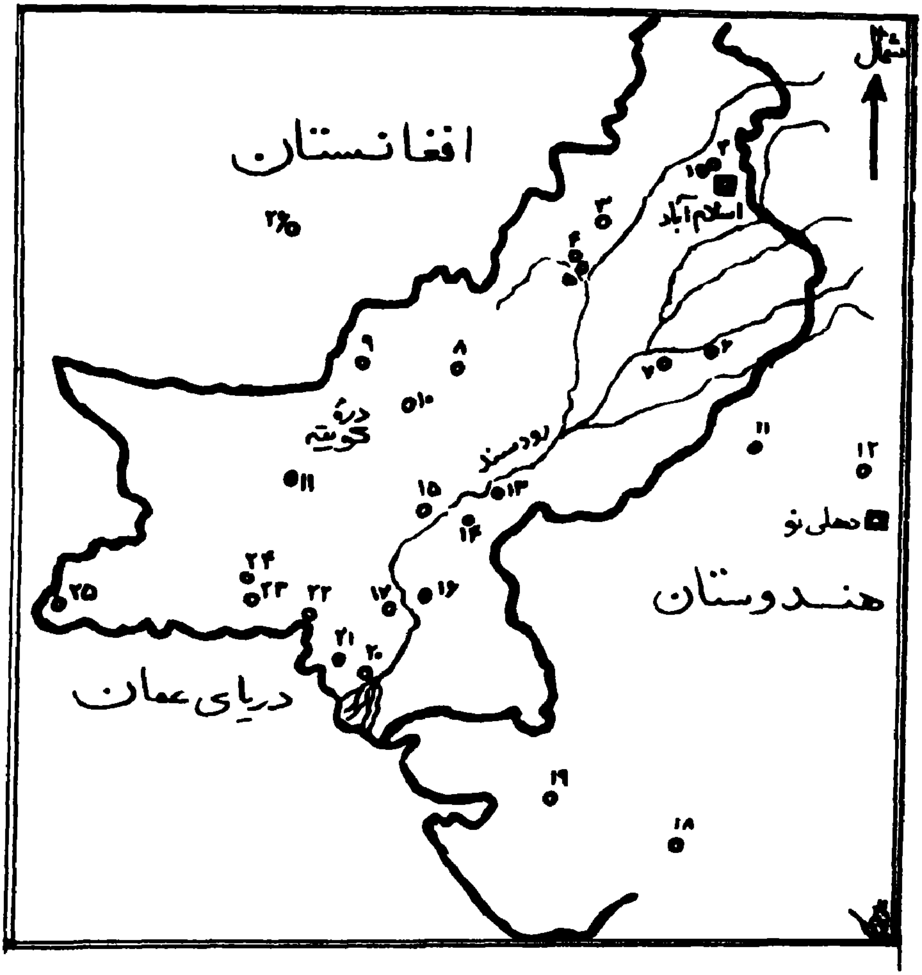
متأسفانه پژوهشگران هنوز نتوانسته اند فرهنگهای "پیش از هاراپایی" را در یک
جدول تاریخ نگاری دقیق نشان دهند، هرچند تلاش برای تاریخ گذاری، بر اساس
همانندیهای میان "ایران" و "بین النهرین" ونتایج "کربن چهارده (C14)" ادامه دارد
بنابراین بطور بسیار فشرده باید اشاره نمود که ساکنان غرب ناحیه سند، در مرز ایران
دارای گوسفند و بز و گاو اهلی بوده اند و به گواه داده های باستان شناختی، از تیغه ها
سنگ چخماق ، یشم، عقیق، درفش های استخوانی و سنگ آسیاب استفاده می کرده اند
در حالیکه کاربرد هیچگونه شیئی فلزی گزارش نشده و هیچ نوع سفالی بدست نیامد
است. البته در لایه های بالاتر محوطه های مورد کاوش در دره های بلوچستان ، رشد
سفالگری(سفال دست ساز) تأیید شده که از وجود یک فرهنگ مشخص سخن می گوید
فرهنگی که در محوطه های دیگر مانند "راناگندای" ، "ژوب" ، "سور جنگل" و "ماندی
گک" نیز تکرار شده است. ویژگی دورهٔ بعدی این فرهنگ ، ظهور سفال چرخ ساز
منقوش است.

---

* Allchin (1976).

نقشهٔ پراکندگی برخی مراکز فرهنگی در هزاره های پیش از تاریخ

حوضهٔ سند



۱ ۰ جنگ
۲ ۰ سارای کولا
۳ ۰ لوان
۴ ۰ رحمان دیری
۵ ۰ گوملار
۶ ۰ هاراپا
۷ ۰ جلیل پور

۸ ۰ راناگندای
۹ ۰ دام سادات
۱۰ ۰ مهرگره
۱۱ ۰ انجیرا
۱۲ ۰ میتاتال
۱۳ ۰ شکر
۱۴ ۰ کوت دیجی

۱۵ ۰ موینجودارو
۱۶ ۰ چانهودارو
۱۷ ۰ امری
۱۸ ۰ لوتال
۱۹ ۰ سورکوتادا
۲۰ ۰ تارو
۲۱ ۰ الله دینو

۲۲ ۰ بالاکوت
۲۳ ۰ نیندوواری
۲۴ ۰ کولی
۲۵ ۰ سوتکاجن دور
۲۶ ۰ ماندی گک

"ماندی گک" ، موزه‌ای از آثار فرهنگی است. از ظروف چند رنگ و منقوش گرفته تا ظروفی دارای نقش سبد، ظروف مرمری ، درفش های استخوانی ، تیغه‌های سنگی و مهره هایی از سنگ صابون و لاجورد و خمیر شیشه در آن یافت می شود. محوطه های دیگر ، باقدری تأمل ، دورهٔ فرهنگی "ماندی گک" را دارا هستند، اما هیچگونه آثار معماری از آنها گزارش نشده و این نشان می دهد که تا آن تاریخ هنوز مردمان آنها در مرحلهٔ صحرا نشینی بوده اند. اگر این آثار با آثار به دست آمده از نواحی "سِیَلک - III" و "حصار - IC و IB" در ایران ،که تاریخی نزدیک ۳۰۰۰ تا ۳۳۰۰ سال پیش از میلاد را نشان می دهند مقایسه شود، نزدیکی و شباهت این فرهنگها را به روشنی می توان دریافت. به عبارت بهتر ، دال بر همسانی فرهنگی شدید بین مناطق کویری ایران و ناحیه افغانستان و شمال و مرکز بلوچستان در هزارهٔ چهارم پیش از میلاد است.

در لایه های بالاتر ، یعنی در "کلی گل محمد - I" آثار معماری همچون دیوارهایی از خشت یا گل فشرده شده ظاهر می گردد اما در "ماندی گک - II" خانه ها کاملاً ساخته شده اند و سکونت گاهها نسبت به دورهٔ پیش کاملاً مشخص و انبوه هستند. در همین زمان در "دام سادات" پیشرفت در اندازهٔ خانه ها چشمگیر است، ولی هنوز در ساختمان آنها گُنده های گلی فشرده بکار می رفته است. اجاقها و تنورهای نان پزی نیز ساخته می شود. در "امری - IA" هیچگونه ساختمانی نیست،اما وجود ظروف تدفین دست ساز قابل توجه است.در"امری -IB"دو ساختمان از خشت و سپس در"امری-ID" یک ساختمان چهارطبقه ساخته شده از خشت وسنگ نمونهٔ پیشرفتهٔ فرهنگ این ناحیه هستند.[1]بطورکلی این دوره با دگرگونی در ساخت خانه ها پایان می یابد.

مشخصهٔ کلی فرهنگی هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد را می توان چنین خلاصه کرد: وجود خانه های گلی زمخت و سپس پیشرفته و بهتر ساخته از خشت های گلی و گهگاه خشت و سنگ، پرورش و نگهداری دام ، بویژه گاو کوهان دار و میش کشاورزی، ساخت وکاربرد سفال ساده و منقوش دست ساز و چرخ ساز ، سنگ آسیاب گلوله های سنگی.[2]

یکی از مناطق بسیار مهم در ارتباط فرهنگهای "حوضه سند" با سرزمین های غربی آن ، ناحیهٔ "ماندی گک" در افغانستان می باشد. ویژگی فرهنگ "ماندی گک" عنوان نمونهٔ استقرار شهری عبارت بود از وجود دیوارهای دفاعی کلفت و استحکامات مربع خشتی .خصیصهٔ بارز فرهنگی آن تمایل به سوی تزیینات طبیعی و ناتورالیست برای نشان دادن پرندگان ،بز، گاونر و درخت انجیرهندی (Pipal) بر روی سفالینه ها بو

Allchin (1982)

ر میان چیزهای به دست آمده از "ماندی گک"، مجسمهٔ سر مردی ساخته شده از سنگ ٔهک سفید دیده می شود که موهایش را با سربندی بسته و به پیکرهٔ تشریفاتی مرد وحانی یافته شده در "موینجودارو" بسیار شبیه است.[1] نمونه های این تزیینات را ی توان در فرهنگهای همزمان با "ماندی گک"، در مناطق دیگر "حوضهٔ سند" مانند دام سادات"، "دره کویته"، و "انجیرا" نیز یافت، اما وضعیت در جنوب بلوچستان در ین دوره هنوز از نظم و ترتیب بر خوردار نبوده است.

درکاوش های سال ۱۳۴۷ خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی، در نواحی "تل ابلیس"، بمپور" و "تپه یحیی" در جنوب ایران، مدارک با ارزشی برای مقایسه با فرهنگهای حوضه سند بدست آمد.[2] باتوجه به این مدارک و مقایسهٔ آنها با فرهنگ مادی نواحی امری"، "نال" و "کولی" که تاریخی بین ۴۰۰۰ تا ۲۹۰۰ سال پیش از میلاد را نشان ی دهند، می توان گفت عناصر فرهنگی "هاراپا" و "غرب بلوچستان" به سمت دره سند" حرکت کرده اند. برخی از باستان شناسان، بویژه "دالس"،[3] اظهار داشته اند که ر سرتا سر دورهٔ "هاراپا" از تمدن ابتدایی تا پیشرفتهٔ آنها حرکت فرهنگی مداومی وجود اشته است.

یافته های یک گروه کاوشگر دانمارکی در ناحیه خلیج فارس، بویژه در "بحرین" شان دهندهٔ دادوسندهای بازرگانی مهم بین این ناحیه با ناحیهٔ "کولی" است،[4] هر چند به جرأت می توان اظهار داشت که مدارک چنین تجارتی در مناطق دیگر مانند "بالاکوت" یز یافته شده است. بهرحال می توان گفت در این دوره است که تحت تأثیر فرهنگهای مجاور، طرحهای منقوش بزودی در نمونه های ترکیبی فراوان شامل طرحهای استادانهٔ ندسی وارد فرهنگ مادی "حوضه سند" می‌شود. همچنین حاشیه آرایی روی سفال با صاو برگاو، بز، و دیگر جانوران در شمال و مرکز بلوچستان ظاهر می شود. بن مایه های گیاهی و جانوری، بویژه برگ انجیر هندی (Pipal) و پرندگان بر روی سفال این ناحیه بخوبی نقش می گیرد.

هنر رنگ آمیزی سفال بنظر می رسد در نخستین سالهای هزارهٔ سوم به اوج خود رسیده باشد. این فرهنگ بخصوص با استفاده از پوشش چند رنگ دلپذیر از جانوران یا ماهی‌های فرهنگ "نال"، حواشی آرایشی با حیوانات یا برگهای انجیر در فرهنگ "ماندی گک"، بن مایه های جانوری همراه منظره در فرهنگ "کولی"، که در فرهنگ

۱. شناخت و بررسی تمدنهای درهٔ سند
۲. باستان شناسی درهٔ سند

3 Dales(1965)

4 . Allchin(1989)

"دیاله" و "شوش" ایران به نام "پوشش مخملی" (Scarlet)خوانده شده، تکامل فراوان می یابد.[1] تمام این پیشرفت نشان دهندهٔ همانندیهای قومی فرهنگ ایرانی است [2]که بسیاری از نمونه ها و موضوعها می‌توانند بطور کلی نسبت به شیوهٔ خلاصه کردن موضوع، همسان با نوع ایرانی باشند. در حقیقت ، در واژه هایی روشن تر باید گفت که سبک سفال بلوچی به عنوان یک توسعهٔ ناحیه ای ظاهر می شود . پس جای شگفتی نیست اگر گفته شود این طرحها در منسوجات این ناحیه هم به کار رفته اند و امروزه نیز اغلب در نقش فرش هایی که به نام "فرش بلوچ" معروفند ، تکرار شده اند.

نباید این تصور پیش آید که هدف نگارنده توجیه این مطلب است که فرهنگ‌های "حوضهٔ سند" متأثر از فرهنگ "ایرانی" است. هدف از پی گیری این روند تاریخی ، نمایاندن اهمیت پیوستگی های فرهنگی در فلات بزرگ ایران و بویژه نقش فرهنگهای این فلات بزرگ ، در گذر هزاران سال زندگی موفقیت آمیز مردمانی است که بر این گسترهٔ پهناور زیسته اند.

اهمیت بررسی تمدن پیشرفتهٔ سند، از یک سو بخاطر اینکه معرف یک دست‌آورد بزرگ و عالی فرهنگی است، و از سوی دیگر بخاطر اینکه می تواند به عنوان یک چهارچوب رسمی برای بیشتر اشکال تمدن کهن ، سنتی و حتی نوین هند نگریسته شود، بسیار زیاد است. اگرچه شیوه های کنونی تاریخ گذاری ما (تاریخ گذاری مطلق ونسبی) اجازهٔ هیچ گونه نتیجه گیری قطعی در رابطه بادرجه رشد فرهنگ "هاراپایی" ، حتی در جایی که نخستین بار ویژگی های فرهنگی جدید در درهٔ سند ظهور کرد نمی‌دهد، ولی مدارکی از "موینجودارو" و "هاراپا" در دست است که تطور کلی فرهنگ را ثابت می کنند.[3] هر چند کاوش‌های نخستین "سرجان مارشال"[4] هیچ کمکی به درک موضوع نمی کند، اما کاوش‌های اخیر بویژه حفاریهای معتبر و علمی "فیر سرویس (Fairservis)[5] و "آلچین" (Allchine)[6] نشان داد که شهرهای "هاراپایی" در شکوه و اندازه دست کم معرف یک توسعهٔ بی وقفه بوده اند.

در هر صورت، هنوز دلایل و مدارک کافی برای درک علل قطعی تغییرو تبدیل "سبک قدیم" یا ابتدایی به "سبک پیشرفته" در "حوضهٔ سند" در دست نیست. گرچه گروهی تلاش دارند تا پاسخ این مهم را در جاهای دیگر و بیرون از "حوضهٔ سند

Manchanda(1972)

Allchin(1989)

Allchin(1982),Dales(1965)

Marshall(1931)

Allchin(1989)

Allchin(1989)

جستجو کنند ! اما باید اذعان داشت که این پنداری واهی و تلاشی بیهوده است. بنابه مدارک موجود،[1] "درهٔ سند" قطعاً منشاء این دگرگونی بوده و بخصوص وقتی که تداوم جمعیت و مهارت های تکنیکی ونوآوریها ، نوشتار ، سازمان اداری و اجتماعی منطقه مورد بررسی قرار گیرد، این نکته را تأیید می‌کند.

بهرحال می توان گفت که تغییر سبک به سوی تمدن پیشرفته یک بخش ذاتی از ضرورت حقیقی خود شهرها بود. همچنانکه درایران ، در همان زمان ، چنین روندی صورت گرفت و همبن پیشرفت پابپای دو کشور همجوار، در داد و ستد بازرگانی آنها، که ناگزیر روابط فرهنگی را نیز دربرداشت ، بیشتر نمود پیداکرد. نکته ای که دراینجا باید به آن اشاره شود، ضرورت حیاتی استقرار در دشت های "سند" است که ساکنان آن ناچار از چاره اندیشی در برابر سیل بوده اند، در حالیکه در ایران ، در "سِیَلک" یا" شوش" یا "تپه حصار" چنین ضرورتی احساس نشده است.[2] پس ابداع و ساخت خشت پخته در "حوضهٔ سند" یک عامل عمده در روند رسیدن به تمدن پیشرفته بشمار می آید.

منطقه ای که همهٔ محوطه های باستانی راکه دارای مواد فرهنگی تمدن گفته شده هستند در بر می گیرد، نزدیک به نیم میلیون مایل مربع ، یعنی بیشتر از وسعت پاکستان امروزی مساحت دارد. در این منطقه بیش از هفتاد محوطهٔ باستانی شناسایی شده که بیشتر آنها در دشت پهناور سند و اطراف رودخانه های پنجگانه (پنجاب) ، و تعدادی نیز در مسیر بستر خشک امروزی رودخانه های "هاکرا" (Hakra) و "گگر" (Ghaggar) واقعند. در خارج از حوضه سند ، شمارکمی از این محوطه ها وجود دارند که دورترین آنهانزدیک مرزکنونی پاکستان وایران درساحل مکران، "سوتکاجن دور" *(Sutkagen Dor)* است. شاید بتوان گفت که محوطه های اخیر ، پایگاه ها یا بندرهای بازرگانی بوده باشند که در منطقهٔ فرهنگی جداگانه‌ای، در سرزمین های بلند "بلوچستان" ، بیرون از منطقهٔ "هاراپایی" پدید آمده بودند. در واقع همین ها بودند که حلقه های اتصال فرهنگی محوطه های باستانی "ایران "و "حوضه سند" به شمار می‌رفتند.

در سمت خاور سند، محوطه هایی دورتر، نزدیک به ساحل قرار داشتند که دورترین آنها در خاک هند، ایستگاه تجارتی "لوتال" (Lothal) است . از میان اکتشافات اخیر، مهم ترین محوطهٔ "هاراپایی"، "شورتگای" (Shortughai) در دشت جنوبی "اُکزوز" (Oxus) کنار رودخانهٔ آمودریا، در شمال خاوری " افغانستان" است که به عنوان

---

1 . See. National Museum of India (New-Delhi), National Museum of Pakistan (Karachi), National Museum of Lahore(Lahore), Salar-e-Jang Museum(Hyderabad-Decan), Museum Research Institute (Puna-India), British Museum (London) of Decca College

2 . Grishman(1968)

مرکز بازرگانی لاجورد ازمعادن مجاور بدخشان ظاهر شده است وشاید مواد دیگری مانند مس نیز در آنجا داد و ستد می‌شده است.[1] از این کاوش ها روی هم کمیت بزرگی از اطلاعات بدست آمده که پژوهشگر را به مطالعهٔ دگرگونی نمونه های استقرار و در ارتباط با آن درک پیوندها و روابط داخل منطقه قادر می‌سازد و سرانجام او را به سوی تفسیری بهتر سوق می دهد.[2] دنباله دارد

***

کتابنامه

۱.توسلی، محمد مهدی؛ شاخت و بررسی تمدنهای دره سند – جزوهٔ آموزشی؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴خ.

۲. صالحی ، محمد صالح؛ باستان شناسی دره سند – جزوهٔ آموزشی ؛ تهران : دانشگاه تربیت مدرس ، ۱۳۷۰خ.

3 Allchin B. 1976 *The Discovery of Palaeolithic Sites in the plains of Sind and their Geographical implications* The Geographical Journal , 142(3):471-489

4 -- ------------ - 1982. *The Legacy of the Indus Civilization* at the Seminar on the Harappan Civilization . Srinagar.

5 Allchin B. & Raymond. 1989 *The Rise of Civilization in India and Pakistan.* Cambridge

6 Dales. G.F. 1965. *New Investigations at Mohenjo daro* Archaelolgy 18(2) 145 - 150

7 Girshman.R.1968.*Iran* Paris

3 Madha. B 1981. *Recently Explored Sites in Punjab* Man and Envirnment. 5 67 - 69

۹ Marshall. J 1931. *Mohenjo-daro And The Indus Civiliziation.* Vol:3 London.

0 Mauchanda. O 1972 *A Study of Harappan Pottery* New Delhi

1 Misra V.N 1984.*Climate a Factor in the Rise of fall of the Indus Civilization* The Archaeological Survey of India NO 77,Vol 12

2 Rao.S.R 1985.*Lothal A Harappan port Town*; Archaeological Survey of India. NO 78, Vol 2.711

*****

Rao (1985)

Misra (1984)

رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور - پاکستان

سهم تیموریان بزرگ هند و پاکستان در ادب و هنر ایران[1]

هنگامی که "امیر تیمور گورکان" برای حمله به فارس آماده می شد، "خواجهٔ شیراز" با وجود درون بینی و خودنگری معروفش، بیاد او افتاده و فرموده بود:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم — کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی[2]

در عصر حاضر، بگفتهٔ "ملک الشعرای بهار"، فرزند دلبند مشهد مقدس، "اقبال لاهوری" نیز با مشاهدهٔ ضعف و اضمحلال ملل مسلمان جهان بیشتر بیاد یکی از نیرومند ترین افراد تاریخ جهان یا این "ترک سمرقندی" می افتاد و برای تجدید خاطرهٔ تیمور و تیموریان اینگونه زمزمه می کرد:

در تن ملت عثمانیان دوباره بلند

چه گویمت که به تیموریان چه‌افتاده است[3]

چنگ تیموری شکست، آهنگ تیموری بجاست

سر برون می آرد از ساز سمرقندی دگر[4]

"حکیم امت" در یکی از منظومه های اردوی خود بنام "خواب تاتاری"، روح بخواب رفتهٔ تیمور را دیده و صدای پای انقلاب "سمرقند"، کهن ترین گهوارهٔ ادب و هنر ایرانی را شنیده است:

---

۱. نگارنده این مقاله را در کنگرهٔ بین المللی "ادب و هنر در دورهٔ تیموری" که روزهای ۲۷ و ۲۸ تیرماه ۱۳۷۵(17-18 July 1996) در "مشهد مقدس" برگزار شد، ارائه کرده است.

۲. دیوان حافظ، ص ۳۳۲

۳. پس چه باید کرد؟، ص ۵۹ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۷۳۵)

۴. پیام مشرق، ص ۱۱۹ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۲۹۵)

تکـــانی خـــورد نـــاگـــاهان ســمرقند — و نـــوری شــد بپـــا از گـــور تـــیمور
شـــفق آمـــیخته بـــا آن ســـپیدی — صــدا پــیچید:«هــستم روح تــیمور
اگــر مــحصور هست امــروز تــاتار — نبــاشد ســرنوشت او کــه مــحصور!
تقـــاضا زنـــدگی را بس هـــمین است — کــه تــورانی ز تــورانی است مــهجور؟
خـــودی را ســـوز و تـــاب دیگـــری ده — جهـــان را انـــقلاب دیگـــری ده »[1]

چنانکه در سالهای اخیر بسیاری از پیشگوییهای "شاعر مشرق" دربارهٔ پاکستان و ایران و افغانستان تحقق پذیرفته است، بخواست خداوند متعال، دربارهٔ ترکستان یا آسیای میانه نیز جامهٔ عمل خواهند پوشید، چراکه درگذشتهٔ نزدیک، جهان و جهانیان با چشم حیرت دیدند همانگونه که او فرموده بود:

روس را قـلب و جگـر گـردیده خـون — از ضـمیرش حـرف "لا" آمـد بـرون[2]

"سمرقند" یکباره تکان خورده و روح تیمور از خواب گران قرون متمادی بیدار شده است. این کنگره نیز که پیرامون "ادب و هنر عصر تیموری" برگزار می گردد، نمایشگر و نمودار آن است.

اگرچه در تاریخ جهان، "تیمور صاحبقران" بعلل گوناگونی که باید یکبار دیگر بدقت موردتجزیه و تحلیل قرار گیرند، بدبختانه بنام یک تخریب کار و ویرانگر معروف گردیده، ولی حقیقت این است که این فاتح بزرگ با آن که "جهانی را دگرگون کرد"، در عین حال ادب دوست، فرهنگ پرور، آبادکار و معماری بزرگ هم بود. پس محققان و پژوهشگران امروزی باید مسلّمات یا به بیان دیگر ظلمات تاریخی را کنار بگذارند و

---

۱. منظومهٔ "خواب تاتاری" که نگارنده آن را به فارسی منظوم برگردانده، چنین است.

"تاتاری کا خواب"

یکـــایک هـــل گـــئی خـــاک ســمرقند — اُتهـــا تـــیمور کـــی تـــربت سےاک نـ
شـــفق آمـــیز تـــهی اس کـــی ســـفیدی — صــدا آئــی کــه " مــیں هــوں روح تـیمـ
اگـــر مـــحصور هـــیں مـــردان تـــاتار — نـــهیں اللـــه کـــی تـــقدیر مـــحصـ
تقـــاضا زنـــدگی کـــا کیـــا یـــهی ہے — کــه تــورانــی هــو تــورانــی سے مـهجو
خـــودی را ســـوز و تـــاب دیگـــری ده — جهـــان را انـــقلاب دیگـــری

بال جبریل، ص ۱۶۱ (کلیات اقبال ـ اردو، ص ۸۵

۲. پس چه باید کرد؟، ص ۱۵ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۶۹۱)

"امیر بیمور" را که در کلام شاعر مشرق "نشتر خداوندی"نامیده شده[1]، از نو بشناسند و بدانند که او ننها جهانسوز نبود بلکه جهانساز هم بود.

بیشنر تاریخ نگاران دیروز و امروز بنا به برخی تشابهات او را با "چنگیزخان" خونخوارو تاراجگر همانند قرار داده‌اند، در حالی که میان آنها"تفاوت از زمین تاآسمان است". اساسی ترین تفاوت میان این دو جهانگشا را می توان نامسلمانی" چنگیز " و باورقلبی "نیمور" به دین اسلام دانست. آن یکی هادم و این یکی، خادم فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است. "نمور" باهمهٔ جنگجویی و تندخویی اش، بر عکس "چنگیزخان" فرهنگ سوز، علاقهٔ مفرطی به فرهنگ پروری و عمران و آبادانی داشته است:

«وفتی امیران محلی و سلسله های آنها بوسیلهٔ تیمور سرکوب شدند و از میان رفتند، بخش عمده ای از شاعران و دانشمندانی که وابسته به این دربارها بودند و جان سالم بدر برده بودند بدواً بوسیلهٔ تیمور به سمرقند و سپس بدربار جانشینان او جذب شدند. خود نمور برای جلب دانشمندان از خود علاقه نشان می داد و دانشمندان و هنرمندان را احضار می کرد... و نخبگانش را بر می گزید.»[2]

جانشینان بافرهنگ تیمور، مانند "شاهرخ"،"الغ بیگ" ، "سلطان ابو سعید" و "سلطان حسین بایقرا" برخلاف او نمایل بیشتری به فتوحات معنوی داشتند و در نتیجهٔ ادب دوستی و هنر پروری آنها، هرات، پایتخت تیموریان، مجمع سخنوران بزرگ چون "عبدالرحمن جامی"، دانشمندان عالیقدر مانند "حسین واعظ کاشفی"، نویسندگان نامدار همجون "دولت شاه سمرقندی"، مورخان زبردست مانند "میرخواند " و نقاشان ماهر مثل "بهزاد" و خوشنویسان بیمانند چون "سلطان علی مشهدی "گردید و ادب و هنر ایرانی که از زمان "سامانیان" همچنان روبه پشرفت بود، باوج شکوفایی خود رسید.

هنگامی که در سال ۹۱۱ هجری، آفتاب سلطه و اقتدار تیموریان فرهنگ دوست و ادب پرور "سمرقند" و "هرات" بدست "صفویان" رو به افول نهاد، در فرغانه

---

۱. کرتی هے ملوکیت آثار جنوں پیدا	اللہ کے نشتر هیں تیمور هو یا چنگیز
کلیات اقبال - اردو

۲. ظفر نامهٔ شامی، ص ۲۲

"ستاره‌ای بدرخشید و ماه کامل شد". این ستارهٔ درخشان "ظهیر الدین محمد بابر" بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید بن محمد میرزا ابن میران شاه بن امیر تیمور است که به گفتهٔ "توینبی"، مورخ بزرگ معاصر:

«از طرف پدر و مادر خون امیر تیمور گورکان و چنگیز خان در رگهایش جریان داشت و دارای ویژگیهایی بود که او را در ردیف بزرگترین فاتحان جهان مانند اسکندر کبیر، چنگیز خان و امیر تیمور گورکان قرار می دهد و اگر وسایل و امکانات لازم را در اختیار داشت می توانست سراسر جهان را زیر سلطهٔ خویش در آورد.»[1]

"ظهیر الدین بابر"، پایه گذار سلسلهٔ باشکوه "تیموریان هند و پاکستان"، به نوشتهٔ خودش، در دوازده سالگی به تخت شاهی نشست :« در ماه رمضان سنهٔ هشتصد و نود و نه در ولایت "فرغانه" به سن دوازده سالگی پادشاه شدم»[2]، و بقول دخترش، گلبدن بیگم : «سه نوبت بضرب شمشیر فتح سمرقند کرده : مرتبهٔ اول حضرت پادشاه بابام دوازده ساله بوده اند و مرتبهٔ دوم نوزده ساله بوده اند و مرتبهٔ سیوم بیست دو ساله بوده‌اند.»[3] سپس "فرغانه" و "سمرقند" را رها کرد و در سال ۹۱۵ هجری همچون نیای خود، امیر تیمور، بر "افغانستان" دست یافت و آنگاه در سال ۹۳۲ هجری سراسر پاکستان امروز و بخشی از هندوستان را تا "دهلی" مسخر ساخت و سلطنتی کم مانند را پایه گذاری کرد که تا سال ۱۲۷٤ هجری /۱۸۵۷ میلادی که انگلیسی ها روی کارآمدند، پابرجا بود.

ناگفته نماند این سلطنت با شکوه که پاکستان وارث سنن درخشان فرهنگی آن است، تنها بیست و یک سال پس از انقراض تیموریان ترکستان و ایران و افغانستان (۹۱۱ هـ) بوجود آمد و در سده های بعد بدست جانشینان بابر مانند "همایون" (۹۳۷ - ۹٤۷ و ۹٦۲ - ۹٦۳ هـ)، "اکبربزرگ" (۹٦۳-۱۰۱٤ هـ)، "جهانگیر" (۱۰۱٤ - ۱۰۳۷ هـ) و "شاهجهان" (۱۰۳۷ - ۱۰٦۷ هـ) به قلهٔ اعتلا رسید و بویژه در زمان آخرین و بزرگترین

---

۱. بابر با ظهر، ص ۱

۲. بابر نامه موسوم به توزک بابری، ص ۲

۳. همایون نامهٔ گلبدن بیگم، ص ۴۶

امپرانور این سلسلهٔ ادب دوست و هنرپرور، "اورنگ زیب عالمگیر" (۱۰۶۷-۱۱۱۸هـ) که "اقبال لاهوری" بحق او را «ترکش ما را خدنگ آخرین» خوانده است، از لحاظ وسعت و قدرت و شوکت به آخرین نقطهٔ اوج رسید، چنانکه ازگفتهٔ "سرجادونات سرکر" مورخ معاصر عیان است:

«تاریخ عهد عالمگیر در واقع تاریخ پنجاه سالهٔ هندوستان [شبه قاره هند و پاکستان] است، زیرا در طول فرمانروایی شاه عالمگیر (۱۰۶۷ - ۱۱۱۸ هـ) امپراتوری پهناور تیموریان از لحاظ وسعت به درجه ای رسید که در قرنهای متمادی، از بدو تاریخ تا اعلای انگلیسی ها، سرزمین هندو پاکستان نظیر آنرا ندیده بود.»[۱]

"بابر" که از پروردگان مهد فرهنگ و تمدن درخشان تیموریان سمرقند و برجسته ترین دانش آموز "دبستان هرات" بود، شاعری زبردست، نویسنده ای هنرمند، خوشنویسی چیره دست و ناقدی سخن سنج بار آمد:

«درمیان شُعرای ترکی مقام شامخی داشته و غیر از "میر علیشیر نوایی" هیچکس یارای همسری و برابری با وی نداشته.[۲] آن حضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود، خصوصاً در نظم ترکی و دیوان ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرج است... همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند. از این جمله این رباعی از واردات طبع فیاض آن حضرت است. رباعی:

درویشان را اگرچه نه از خویشانیم — لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی — شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست. شعر:

هلاک می کندم فرقت تو دانستم — وگرنه رفتن از این شهر می توانستم

***

سا به زلف سهیش دل بستم — از پریشانی عالم رستم»[۳]

---

1 . *History of Aurangzeb*, Vol 1,P XIV

2 Diwan Babar Padshah,?

۳. اکبر نامه، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

واقعات بابری اثر جاویدان بابر است که بعنوان خاطرات زندگی پر ماجرای خود بزبان ترکی چغتایی، برای نسلهای آینده بیادگار گذاشته است. این اثر گرانبها در تاریخ ادبیات جهان همان اندازه اهمیت دارد که فتح هندوستان در تاریخ نظامی جهان. "الفینستون" (Elphinston)مورخ معروف انگلیسی در بارهٔ ارزش و اهمیت تاریخی آن نوشته است: «آنرا باید نمونهٔ بی مانند تاریخ حقیقی در آسیا قلمداد کرد.»[1]

همه می دانیم که نیاکان بابر مانند "شاهرخ" و "بایسنغر" نه تنها از هنر خوشنویسی سرپرستی کردند بلکه خودشان نیز از استادان این فن بودند، ولی او خود در این هنر نیز گامی فراتر از آنها نهاد و "خط بابری" راکه مانند" خط نسخ" بود، اختراع کرد:

« از جملهٔ اختراعات آن شاه مغفرت پناه، "خط بابری" است که مصحفی به آن خط نوشته و به مکهٔ معظمه فرستاد.»[2] همچنین :« دیوان شعر ترکی و فارسی او مشهور است.[3] در علم موسیقی و شعر و انشا و املا نظیر نداشت.»[4]

"بابر" از حامیان بزرگ علم و ادب و هنر بشمار می رفت. بیشتر اصحاب ادب و ارباب هنر مانند "شیخ زین الدین خوافی"، "شهاب معمایی" و "یوسف هروی"که پس از انقراض تیموریان هرات بدربار وی روی آوردند از سرپرستی وی برخوردار شدند:

«خواند میر مورخ کتاب حبیب السیر، مولانا شهاب الدین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتانداشتند، در آن روز آمده، ملازمت کردند و نوازشات یافته از جمله مقربان گشتند.»[5]

"نصیر الدین همایون" پسر بزرگ" ظهیر الدین بابر" هم که پس از وی در سال ۹۳۷ هـ سریر آرای سلطنت گردید، چه از حیث نظامی و چه از حیث فرهنگی، بهیچوجه دست کمی از پدرش نداشت. او تحصیلات مقدماتی را در محضر دانشمند معروف زمان

---

1 *History of India*, P 429

۲. منتخب التواریخ، ص ۹۲

۳. همان، ص ۹۲

۴. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۱۱

۵. همان، ص ۲۱۰

خود،" شیخ زین الدین خوافی " بپایان برد و دانشمندی ارجمند و شاعری خوش قریحه بار آمد. وی مانند پدرش دیوان شعری نیز از خود بجای گذاشته است، با این تفاوت که دیوان بابر بزبان ترکی اما دیوان او به فارسی بوده است. "ابوالفضل" دربارهٔ قریحه شعر و دیوان او چنین نوشته است:

«توجه عالی به شعر و شعرا داشتند و از آنجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیم است، در خلال اوقات، واردات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز، در سلک نظم می کشیدند و دیوان شعر آن حضرت درکتابخانهٔ عالی موجود است.»[1]

دربار "همایون" مجمع اصحاب فضل وکمال ایران و ترکستان و افغانستان بودکه با سقوط هرات بدست "شاه اسمعیل صفوی" در سال ۹۱۱ هجری به دربار تیموریان هندو باکسان روی آورده بودند. یکی از مورخان معاصرش دربارهٔ تشویق و حمایت او از هنرمندان می نویسد:

«جمعی از بی بدلان و هنرمندان دوران که در عراق و خراسان بخدمت رسیده بودند و بالطاف بیکران سرافرازی یافته، در شهر شوال سنهٔ ۹۵۹ (نه صد و پنجاه و نه) بملازمت آمدند و اکنون بانواع نوازشها سرافراز شدند و دایم الاوقات بعزّ مجالست از اقران و امثال، امتیاز تمام دارند.»[2]

"همایون" هم دانش پرور بود و هم دانشمندی ارجمند و دانشوری فرهنگ گستر. انهماکی که در مجالس علمی و ادبی از خود نشان می داد شگفت انگیز و حیرت آور است. گاهی تمام شب را در مباحثات علمی و تبادل افکار با ارباب دانش و بینش به روز می آورد، چنانکه مؤلف طبقات اکبری می نویسد:

«سعر نیکوگفتی، و در صحبت آن مقتدای جهان همه وقت فضلا و علما و اکابر می بودند و همیشه از اول شب تا بصبح به صحبت می گذشت ... ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام پدید آمد.»[3]

---

۱ اکبرنامه، ج ۱، ص ۳۶۸
۲ تذکرهٔ همایون و اکبر، ص ۶۸
۳ طبقات اکبری، ج ۲، ص ۸۴

دلبستگی او به ریاضی و هیئت و نجوم بحدی بود که "سلطان الغ بیگ" را هم تحت الشعاع قرار داده بود:«در علم نجوم و ریاضی بی بدل بود.»[1] علاقهٔ فراوانش به ستاره شناسی،به اختراع‌بسیاری از ابزار نجومی مانند‌اصطرلاب همایونی انجامید که شرح آنها در قانون همایونی [2] آمده است.

بانگاه به کارنامهٔ "همایون" اگر بگوییم که سازندهٔ حقیقی ساختمان باشکوه فرهنگ و تمدن درخشان تیموریان شبه قارهٔ هندو پاکستان ،که در ادوار بعدی بتدریج باوج عظمت و شوکت خود رسید، او بود، سخن بگزاف نگفته ایم.

"اکبر بزرگ" هم که معاصر "شاه عباس بزرگ صفوی" و مادرش ایرانی بود، مانند پدرش "همایون" ، و پدر بزرگش "بابر"، علاقهٔ فوق العاده ای به فرهنگ و ادب و دانش و هنر داشت . پسرش جهانگیر در توزک جهانگیری دربارهٔ ذوق شعری اش نوشته است :«بدقایق نظم ونثر چنان می رسیدند که ما فوقی بر آن متصور نبود.»[3]

ذوق شعر و ادب "اکبرشاه" دربارش را محل تمرکز سخنوران و نویسندگان ایرانی و بومی مانند" غزالی مشهدی"، "ثنایی مشهدی"، "نظیری نیشابوری"،"عرفی شیرازی"، "حیاتی گیلانی" ، "ابو الفتح گیلانی" ، "عبد الباقی نهاوندی" ، "سرحدی اصفهانی" ، "عبد الرحیم خانخانان" ، "فیضی دکنی" ، "ابو الفضل علامی" ، "عبد القادر بدایونی" ، "ابراهیم سرهندی" و امثال آنها کرده بود.

فرهنگ و تمدن ایرانی که پس از انقراض تیموریان در خود ایران رو به ناتوانی وضعف نهاده بود در دوران پادشاهی پنجاه سالهٔ "اکبر بزرگ" روبه پیشرفت و ترقی نهاد و دربارش کاملاً رنگ ایرانی بخود گرفت. در این دوره افزون بر شعر و ادب ، هنر نقاشی و معماری دورهٔ "تیموریان ایران" در شبه قارهٔ هند و پاکستان رواج بسیار یافت. درمیان

---

۱. طبقات اکبری ، ص ۸۴

۲ . قانون همایونی آخرین نوشتهٔ "خواند میر" است که آن را در سال ۹۴۰ هجری نگاشت و به "همایون" تقدیم کرد. در این کتاب شرح ساختمانهایی که بدستور "همایون" ساخته شده و سر اختراعات و ابداعات این پادشاه هنرمند را آورده است.

۳ . توزک جهانگیری ، ص ۵۱

نقاشان دربار وی، دو استاد ایرانی ، "میر سید علی تبریزی" و "عبد الصمد شیرازی" جایگاهی ارجمند داشتند. هنر نقاشی و مینیاتور این دوره کاملاً رنگ ایرانی دارد و در "آرامگاه همایون" در هندوستان و "قلعهٔ لاهور" در پاکستان تأثیر و نفوذ سبک معماری ایرانی بسیار چشمگیر است.

"جهانگیر" پسر "اکبر کبیر" نیز که مردی شاعر، سخن پرداز، دانشمند، تاریخ‌نگار، منقد و خوشنویس بود اثری جاویدان و تاریخی بنام تورک جهانگیری از خود بیادگار گذاشته است که براستی یکی از شاهکارهای نثر فارسی شبه قارهٔ هند و پاکستان بشمار می‌رود. او در همین کتاب در مورد مهارت خود در هنر نقاشی نوشته است: «اگر در یک صورت، چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد، در آن صورت می‌فهمم که اصل چهره و ابرو را که ساخت.»[1]

"جهانگیر شاه" تحت تأثیر ملکه محبوب ایرانی اش "نورجهان"، بیش از همهٔ پیشروانش به اعتلای زبان و ادبیات و فرهنگ و تمدن ایران همت گماشت و در این راه، عشق و علاقهٔ سرشاری از خود نشان داد. نفوذ روز افزون این ملکه ایرانی در شاه چنان بود که وی کاملاً رنگ ایرانی بخود گرفت و برای خرسندیش سخنوران و نویسندگان و هنرمندان ایران را گرد خود آورد و بدست آنها بنرفت و اعتلای فرهنگ درخشان ایران در شبه‌قارهٔ هندو پاکستان را رقم زد.

تحلیل و نقد در کم نظیر شاه و ملکه از دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و سرایندگان ایرانی بدون شک مهمترین انگیزه ای بود که آنان را بسوی شبه قاره می‌کشید. این حسن بود که شعرا و ادبای ایرانی بسیاری مانند "آملی"، "لطفی تبریزی"، "شکیبی اصفهانی"، "رکنا کاشی"، "آصف قزوینی"، "مغفوری گیلانی"، "صوفی مازندرانی"، "قوبی یزدی"، "ضیاء کاشانی"، "شاپور تهران"، "اسد قزوینی"، "خاکی شیرازی"، "مرشد بروجردی"، "انجوی شیرازی" و "نور الله شوشتری" به دربار او روی کردند و به غنا و ثروت معنوی آن افزودند.

---

[1] تورک جهانگیری، ص ۴

در زمان "شاهجهان" پسر "جهانگیر"، امپراتوری تیموری هندو پاکستان، درقدرت و شوکت ومکنت و ثروت و پیشرفت ادب و فرهنگ و هنر چنان شکوفا شده بود که دورهٔ باشکوه "اکبر شاه" را نیز تحت الشعاع خود گرفت. "شاهجهان" باصرف کرورها کرور روپیه، آثار مجلل و باشکوهی مانند "تاج محل"[1] از خود بیادگار گذاشت و نقش عظمت و شوکت و شکوه و جلال "تیموریان هندو پاکستان" را بر اذهان و قلوب نسلهای آینده،جاودانه ساخت.

بااینکه "شاهجهان" نه مانند "بابر" شاعری توانا بود، نه چون "همایون" دانشمندی ارجمند ونه همچون پدرش "جهانگیر" کتابی بجای گذاشت ولی باز هم عشق و علاقهٔ او به شعر و ادب و هنرهای زیبا را می‌توان از ساختمانهای جاودان، بسیاری سخنوران و نویسندگان و هنرمندان دربارش، و رفتار سخاوتمندانه و افسانه مانند او با ارباب فرهنگ و ادب و دانش و هنر به روشنی دریافت:

«امپراتور شاهجهان نغمهٔ جاودان عشق و محبت را بصورت "تاج محل" سروده و حسن ذوق و ذوق حسن خود را بجای صفحات کتاب یا دیوان اشعار روی دیوار و درهای دیوان خاص و دیوان عام کاخ سلطنتی و در نقش و نگارهای مسجد جامعه دهلی جلوه گر ساخته است.»[2]

باید اعتراف نمود که تمام ترقیات و پیشرفتهای ادبی و فرهنگی و هنری زمان "شاهجهان" نتیجهٔ علاقهٔ وافرش به تشویق و تربیت ارباب فضل و کمال و بذل و بخشش افسانه‌ای او به آنان بود. وی "بی بدل خان" سازندهٔ تخت طاووس را به زرکشیده و دهان "قدسی مشهدی" را هفت بار با گوهرهای گرانبها پر ساخته و بعنوان پاداش به آنها بخشیده بود.این رفتار "شاهجهان"، سرایندگان و ادیبان ایرانی همچون "کلیم کاشانی"، "قدسی

---

۱ . تاج محل آرامگاه ملکه "ممتاز محل" همسر" شاهجهان" است . شاهجهان پس از در گذشت ملکه محبوب و ایرانی خود هنگام زایمان ، این آرامگاه را در ساحل جمنا و نزدیک شهر "اگره" بنا کرد خود وی نیز در آنجا بخاک سپرده شد. این ساختمان از شاهکارهای معماری و از عجایب هفتگانه جهان بشمار می رود. (نگارنده)

۲ . برم بموریه ، ص ۲۴۳

مسهدی"، "صابب تبریزی"، "سلیم تهرانی"، "رضی مشهدی"، "رفیع قزوینی"، "یحیی کاسی"، "آشوب مازندرانی"، "الهی همدانی"، "سعیدای گیلانی" "فاضل بدخشانی"، "افضل شیرازی"، "هاشم گیلانی"، "فاضل تونی"، "شفیعای یزدی "و امثال آنها را به شبه قارهٔ هندو پاکستان کشانده بود.

اگرچه سایر پیشروان "شاهجهان" به هنر معماری علاقهٔ سرشاری داشتند ولی عشق او به این هنر چیز دیگری بود. "معماری ایرانی" که در شبه قاره با آغاز پادشاهی "بابر" بدست وی پایه گذاری شده بود، در عهد "شاهجهان" باوج کمال رسید و مظهر جاودان عظمت و شوکت "تیموریان هندو پاکستان" گردید. "هولدن" (Holden)، مورخ اروپایی، ساختمانهای بناکردهٔ "شاهجهان" را چنین مورد ستایش قرار داده است:

«ساختمان باشکوه و خواب مانند کاخ مرمر [تاج محل] که توسط دیوان برپاشد و بدست جواهر سازان زینت یافته و مسجد مروارید [موتی مسجد] آگره، زیبا ترین و در عین حال باصفاترین خانه های خدا در جهان و مسجد جامعه دهلی و کاخ سلطنتی شاهجهان آباد، مقدس ترین یادگارهای میراث گرانبهای مغول [تیموریان] در هندوستان [و پاکستان] اند.»[1]

"اورنگ زیب عالمگیر" که «برازنده ترین پسران شاهجهان»[2] و بدون کوچکترین تردید، بزرگترین پادشاه تیموری بود، تاریخ پنجاه ساله اش در واقع تاریخ پنجاه سالهٔ تمام شبه قارهٔ هندو پاکستان بوده است، زیرا در این دورهٔ ممتد و طولانی، برای نخستین بار در سراسر تاریخ هزار سالهٔ این سرزمین پهناور، از "برمه" تا "بدخشان" و از خلیج بنگال" تا "دریای عرب" زیر یک پرچم در آمد. در زمان او سلطنت فوق العاده نیرومند و پرقدرت "تیموریان هندو پاکستان" به آخرین نقطهٔ وسعت و عظمت و شوکت رسید. فرهنگ و تمدن درخشان این شاهنشاهی بزرگ که در عهد "شاهجهان" به اوج شکوفایی رسیده بود نه تنها همچنان پا برجا بود بلکه تا دور افتاده‌ترین مرزها و

---

1 *The Mugharl Emperors of Hindustan*, p 289

۲ هند تا سرزمین اشراق، ص ۷۲

سرزمین های بزرگترین سلطنت تاریخ شبه قاره کشانده شده و رواج یافته بود. او مس
و غیر مستقیم زمینه هایی را فراهم ساخت که دامنهٔ ادب و فرهنگ مشترک مسلم
"شبه قاره" و "ایران" و "افغانستان" و "ترکستان" را که بدست نیاکانش از "بابر
"شاهجهان"،کم کم اوج گرفته و به آن شکوه و شوکت رسیده بود تا اقصای نقاط
سرزمین پهناور باستانی بگستراند.

"اورنگ زیب" که: « در استعمال شمشیر و قلم یکسان استاد»[1] و « چنا
اورنگ زیب سلطنت تحت قدمش بود، کشور سخن نیز زیر قلمش بود»[2]، ذوق اد
فرهنگ را از نیاکان بارث برده بود،به گواهی تاریخنگاران گذشته و امروز مانند "م
محمد کاظم"، "مستعد خان"، "علامه شبلی نعمانی" و "سید نجیب اشرف ندوی"
شایسته‌ترین وارث میراث ادبی و فرهنگی "تیموریان شبه قاره" بود.

"اورنگ زیب" که در محضر استادان بزرگ زمانه همچون "دانشمند خان یز
و "هاشم گیلانی" کسب فیض کرده بود، بیش از همه دانش ها به علوم دینی مانند "فق
"تفسیر" و "حدیث" متمایل بوده است ، چنانکه از نوشتهٔ عالمگیرنامه آشکار است

« از کمالات کسبیهٔ آنحضرت که زینت بخش حالات قدسیهٔ وهبیه گشته، تت
علوم دینیه از حدیث و تفسیر عربیه و فقه شریف حنفیه است.بسیاری از کتب طریق
سلوک و اخلاق چون احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اک
رسایل و مؤلفات علمای باطن و ظاهر بمطالعهٔ همایون رسید .»[3]

بزرگترین خدمت "عالمگیر" در زمینهٔ فقه اسلامی ، تألیف فتاوای عالمگ
است که به سرپرستی خودش توسط پنجاه تن از دانشمندان نامدار درظرف هشت
بپایان رسید.[4]بعدها "مولانا عبد الله رومی" آن را از عربی به فارسی برگرداند.

اگرچه "عالمگیر" نبوغ ادبی خود را بیشتر بصورت نثر بروزداده و گنجینه ا

---

۱. مقالات شبلی ، ص ۱۴۲
۲. نیرنگ خیال ، ص ۱۰۳
۳. عالمگیرنامه، صص ۸۸ - ۹۵
۴. بزم تیموریه ، ص ۲۴۳

هزار نامه که از شاهکارهای نثر فنی بشمار می روند، از خود بیادگار گذاشته است، اما از ذوق شعری نیز بهره‌مند بود که کار برد بجای اشعار از دواوین استادان سخن مانند "سعدی شیرازی"، "حافظ شیرازی"، "نظیری نیشابوری" و "صایب تبریزی" در خلال عبارات رقعات عالمگیری [1] بر این مطلب گواه است. "بختاور خان" در مورد علاقهٔ او به شعر و ادب نوشته است: «در مراتب نثر و انشا دستی تمام داشت و در مهارت نظم هم بهرهٔ تام.» [2]

اگرچه او مانند "بابر" و "جهانگیر" کتابی مستقل ننوشته است، بازهم رقعات عالمگیری کافی است که او را درمیان بزرگترین نویسندگان فارسی جای دهد. "اورنگ‌زیب" نه فقط انشا پردازی زبردست بوده است، بلکه در این فن مبتکر شیوه ای منحصر بفرد و ویژهٔ خود می باشد. او نخستین کسی است که در نامه نویسی فارسی بجای سبک مصنوع و غیر طبیعی، سبک ساده و طبیعی و در عین حال پخته واستواری را بکار گرفت و با کاربرد اشعار و امثال و آیات و احادیث و اقوال، آنرا حسن و زیبایی ادبی و فصاحت و بلاغت زاید الوصفی بخشید.

"عالمگیر" مانند بیشتر نیاکانش به هنر خوشنویسی و مخصوصاً خوشنویسی قرآن عشقی تمام داشت و باوجود گرفتاریهای گوناگون دولتی برای کتابت آن وقت معینی را اختصاص داده بود و بقول "بختاور خان" مؤلف مرآة العالم: «قرآن مجید بخط اقدس به اماکن شریفه ارسال می داشت» [3] و به نوشتهٔ خزینة الاصفیاء: «با آنهمه عظمت و شوکت در زندگی خصوصی خود از راه کتابت قرآن روزینهٔ یومیهٔ خود را تأمین می‌کرد.» [4] مؤلف عالمگیر نامه حسن تحریر و استعداد خوشنویسی اش را چنین مورد تحسین قرار داده است: «بر صحیفهٔ فیض انامل نهال قلم را در خوشنویسی شاخ و برگی بخشیده اند که دست بکتابان صفت خط از نسخ آن شیوه جز خجلت ثمری نتوانند چید.» [5]

---

1. رقعات عالمگیری (مقدمه)
2. بزم تیموریه، ص ۲۶۲
3. همان، ص ۲۶۲
4. خزینة الاصفیاء، ص ۶۴
5. عالمگیر نامه، صص ۹۹ - ۱۰۶

با تأسیس سلطنت "تیموریان شبه قاره" که از لحاظ فرهنگی دنبالهٔ فرهنگ درخشان "تیموریان ایران" بوده است، این سرزمین بصورت بزرگترین مجمع دانشمندان، سخنوران، نویسندگان و هنرمندان جهان درآمد: «دربارشان در سراسر این مدت، مشحون از نویسنده وگویندهٔ فارسی زبان بود و مخصوصاً در دورهٔ همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب، اغلب شمارهٔ گویندگان و سرایندگان فارسی زبان در این دربارها بیشتر و گاهی چند برابر شمارهٔ ایشان در ایران بوده، چنانکه امروز همهٔ اسناد تاریخی دربارهٔ دورهٔ اسلامی هندوستان به زبان فارسی است.»[1] چون «پادشاهان خاندان تیموری هند [و پاکستان] ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود می دانستند واز هوش و ذوق اینان لذت می بردند.»[2]

خلاصه حمایت و سرپرستی تیموریان بزرگ شبه قارهٔ هندو پاکستان از فرهنگیان بازماندهٔ تیموریان ایران و توران و افغانستان باعث گردید که فرهنگ اسلامی این نواحی درمیان جامعهٔ مسلمانان شبه قاره ریشه بگیرد و حتی تا تأسیس پاکستان که فقط برای حفظ ونگهداری میراث فرهنگی آن دوره پدید آمده است، پابرجا بماند و همانگونه که "امیر تیمور گورکان" آنرا از لحاظ نظامی به جهان فارسی پیوند زده بود، از لحاظ فرهنگی نبز با آن پیوسته گرداند تا قلوب مسلمانان لاهور و بخارا و سمرقند یکسان و بیک زمان بتپش در آید و تهران "ژنو" عالم مشرق" بشود، چنانکه "اقبال لاهوری" می فرماید:

یک ولولهٔ تازه بدادیم بدلها — ز لهور الی خاک بخارا و سمرقند

تهران هو گر عالم مشرق کا جنیوا — شاید کرهٔ ارض کی تقدیر بدل جائے[3]

***

۱. ارمغان پاک، صص ۴ و ۵

۲. سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶

۳. نگارنده این بیت را به نظم فارسی برگردانده است

تهران شود گر زنو عالم مشرق — شاید که جهان را رخ تقدیر بگردد

کتابنامه

فارسی

۱. اقبال لاهوری، محمد (علامه)؛ کلیات اقبال ـ فارسی؛ چ ۱، لاهور: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰.

۲. اکرم شاه، شیخ محمد (اکرام)؛ ارمغان پاک؛ مقدمهٔ استاد سعید نفیسی؛ چ ۳، تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۳خ.

۳. بابر، ظهیر الدین (پادشاه)؛ بابر نامه موسوم به تورک بابری؛ به اهتمام میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب؛ چ سنگی، بمبئی: چیرابرابا پریس، ۱۳۰۸ق.

۴. بدایونی، عبد القادر (شیخ)؛ منتخب التواریخ؛ چ سنگی، لکهنو: نول کشور، بی گاه

۵. بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)؛ سبک شناسی؛ چ ۱، تهران: بابان، ۱۳۲۶خ.

۶. بیات، بایزید؛ تذکرهٔ همایون و اکبر؛ به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین؛ چ ۱، کلکته. رایل ایشیاتک سوسائتی اوف بنگال، ۱۳۶۰ق/۱۹۴۱م.

۷. جهانگیر، نور الدین (پادشاه)؛ تورک جهانگیری؛ مرتبه میرزا محمد هادی معتمد الخدمت؛ چ سنگی، لکهنو: نول کشور، بی گاه.

۸. ساقی، میرزا محمد؛ عالمگیرنامه؛ چ سنگی، اگره: مطبع الهی، ۱۸۷۳م.

۹. سرور لاهوری، غلام (مفتی)؛ خزینه الاصفیا؛ چ ۳، سنگی، کانپور: نول کشور، ۱۹۱۴م.

۱۰. شامی، نظام الدین؛ ظفرنامه؛ به اهتمام پناهی سمنانی؛ چ ۱، تهران: بامداد، ۱۳۶۳خ.

۱۱. علامی، ابوالفضل؛ اکبرنامه؛ چ سنگی، اله آباد: رام نارس لال، ۱۹۱۳م.

۱۲. گلبدن بیگم؛ همایون نامهٔ گلبدن بیگم؛ مؤلفه محمدعلم الدین سالک؛ چ سنگی، لاهور. شیخ مبارک علی، ۱۹۳۳م

۱۳. مرندازبی، وحید. هند با سرزمین اسرار؛ تهران: چاپخانهٔ فردوس، بی گاه.

۱۴. هروی، نظام الدین احمد؛ طبقات اکبری؛ به تصحیح و تنقیح م.هدایت حسین و..؛ کلکته: ایشیاتک سوسائتی بنگال، ۱۹۳۵م.

۱۵. هندو شاه، محمد قاسم؛ تاریخ فرشته؛ چ سنگی، لکهنو: نول کشور؛ ۱۳۲۱ق.

اردو

۱۶.آزاد، محمد حسین ؛ نیرنگ خیال ؛ به فرمایش آغا محمد طاهر نبیرهٔ حضرت آزاد؛ چ سنگی ، دهلی : آزاد بکدپو، ۱۹۲۳م.

۱۷. اقبال لاهوری ، محمد (علامه)؛ کلیات اقبال ـ اردو ؛ چ ۱ ، لاهور: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰م.

۱۸. جمیل یوسف ؛ بابرباطمر؛ لاهور : ۱۹۶۹م.

۱۹. عبد الرحمن ، صباح الدین ؛ برم تیموریه؛ اعظم گره: ۱۹۴۸م.

۲۰. نعمانی ، شبلی (علامه)؛ مقالات شبلی؛ لاهور : مجلس نرقی ادب ، بی گاه.

انگلیسی

21 Sir, Jadu Nath Sarker, *History of Aurangzeb*,?

22 Ross,E.Denison, *Diwan Babar Padshah*, Calcutta 1910

23 Elphinston, *History of India*,?

*****

نشان مردانگی

آورده اند که در پیش رسول مردی را می ستودند که او مردی عظیم با قوت است. فرمود: چگونه؟ گفتند: با هر کس که کشتی گیرد او را بیفکند و با هر کس برآید. رسول فرمود: قوی و مردانه آن باشد که با خشم خویش برآید نه آنکه کسی را بیفکند.

جنبش حروفیه در عصر تیموری

جنبش های اجتماعی و سیاسی در ایران تاهمین اواخر شکل مذهبی به خود می‌گرفته است. خصوصاً در قرون گذشته، آنچه از دیدگاه مورخانِ رسمی، بی دینی یا بددینی تلقی شده، بیشتر فرقه های افراطی از دیدگاه اجتماعی و سیاسی بوده اند. یکی از این نحله ها، "حروفیگری" است که به دست "فضل الله استرآبادی" (۷۴۰ - ۷۹۶) متخلص به "نعیمی" پدید آمد و در مدت کمی از شمال خراسان وحاشیهٔ خزر تا فارس و اصفهان و از آذربایجان تا عراق و سوریه و آناتولی گسترش یافت و حتی به اروپا(منطقه بالکان) رسید.

فضل الله چه می گفت ؟

"سید فضل الله" در یک خانوادهٔ شیعی دوازده امامی زاده شد و نخست سخن تازه ای نداشت جز اینکه خود را در تعبیر خواب ها صائب نظر می دانست و این را یک موهبت الهی برای خودش می شمرد. از وی برخی خوابها و تعبیرهای شگفت انگیز نقل شده است.[1]

«فضل الله بعداً نکات غالبانه‌ای بر تشیع رسمی خود افزود. او، "علی" را ممسوس فی ذات الله می خواند، و "مهدی" را [ظهور] علی می دانست.»[2] حتی «خود را "مهدی دوازده امامی" [...] می دانسته، و در نامه‌ای که شاه اویس به امر ولی فرستاده، از قول فضل الله جبین شاهد آورده: بسم الله الرحمن الرحیم

---

۱. آسیا، دو ماهانه، ص ۳۱

۲. آغاز فرقهٔ حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، صص ۳۲۹، ۳۴۴ و ۳۷۸، ۳۸۰

۳. تشیع و تصوف، ص ۲۲۴

انی رأیت احد عشر وجوداً ونفساً شریفاً ، و من دوازدهم ایشان.»[1]

البته بعدها برخی از"حروفیه" به اعتدال برگشتند ، و از شیعهٔ انثی‌عشری مبادی دیگری نیز گرفتند، از جمله: اعتقاد به" عصمت" پیشوایان که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها را نیز به عنوان یکی از چهارده معصوم شامل می شود، اعتقاد به"بدا"، « و بالا تر از این ، علی اعلی [خلیفهٔ فضل الله] ظهور مهدی علیه‌السلام را آرزو کرده که انتقام خون فضل الله را بگیرد.»[2]

"فضل الله" در عین حال عارف مسلک نیز بود و مبانی وحدت وجودی مکتب "محیی الدین ابن عربی " در ذهن او و شاگردانش رسوخ کامل داشت و خود را طبق مصطلحات آن مکتب ، "خاتم الولایه" می شمرد، ضمن آنکه بازی با حروف و ارقام هم از مشترکات مذهب حروفی و مکتب ابن عربی است.[3] او همچنین ، تأویل و مبارزهٔ تشکیلاتی را از "اسماعیلیان " آموخت ، و پیروانش هم شیوهٔ کشتار مخالفان را بعدها از "فداییان اسماعیلی" اقتباس کردند و بر آن روش رفتند، چنانکه داستان سوء قصدشان به "شاهرخ تیموری " و به دنبال آن سختگیری بر متهمان به حروفیگری در" هرات" و "خراسان "مشهور است:«خاقان معین الدین شاهرخ پسر تیمور لنگ فرمان داد که ایشان [حروفیه] را از شهرهای وی بیرون کنند. علت این تصمیم وی آن بود که دو مرد از ایشان، هنگام نماز آدینه در مسجد جامع بوی حمله کردند و (با کارد) سخت زخمی نمودند که ناچار دیر زمانی بستری شد و هم در پی آن مُرد ، و آن دو مرد، در همان زمان بسخت تر بر کشتاری کشنه شدند.»[4]

"فضل الله" در عین حال از آن دسته دین آوران آریایی است که تعصب شدید ایرانی داشتند. از این رو حتی کتاب بزرگ دینی اش ، جاودان را به لهجه قدیم گرگانی نگاشته است . پیروانش نیز از مروّجان و گسترانندگان زبان و ادبیات فارسی در عراق

---

۱. سبع ونصوف ، ص ۲۲۴
۲. همان ، صص ۲۲۶ و ۲۴۷
۳. همان، ص ۲۲۰
۴. آغاز فرقهٔ حروفیه ، فرهنگ ایران زمین ، ش ۱۰، ص ۳۳۰

آناتولی، سوریه و بالکان بوده اند. بر جنبهٔ ایرانی نحلهٔ "فضل الله" همهٔ محققان بزرگ همچون "براون"، "ریتر"، "صادق کیا"، "شیبی" و "گوبینو" همداستانند. پس عجیب نیست که "محمود پسیخانی" شاگرد فضل الله و رهبرگروه جدا شدهٔ "نقطویه" خود را "موعود عجم" می نامیده است.[1]

"فضل الله" خود دعوی دین تازه ندارد، اما تأویلش از قرآن چنان دور از ذهن و مصداق تفسیر به رأی است که هم در زمان خودش او را مرتد خوانده و حکم قتلش را دادند. این واقعه در "شروان"، و در قلمرو میرانشاه پسر تیمور بود. فضل الله توانسته بود توجه میرانشاه را به خود جلب نماید اما اطرافیان که مراقب قضیه بودند با گزارش دادن به تیمور، و سپس به دستور تیمور، فضل الله را به کشتن دادند. قتل "فضل الله" و پیروان او به شیوهٔ فجیعی بوده است، آنگونه که پیروانش رنگ سرخ احساساتی و عاطفی شدیدی از سنت شهادت شیعی بدان داده اند و حتی برای او روضه می خواندند، و «روضهٔ باکو مثل روضهٔ کربلا بود.»[2]

دختران و دامادهای فضل الله کارش را ادامه دادند. کشتار پانصد تن از حروفیان در تبریز[3] و قیام «حاجی سرخ» حروفی در اصفهان به سال ۸۳۴ هـ.ق[3] و حمله به شاهرخ در هرات به سال ۸۳۰ هـ.ق[3] ... از جمله نشانه های فعالیت بقایای "حروفیه" است. بیشتر حروفیه از همان سال ۸۰۰ هـ.ق به بعد که به گفته خودشان، سال "ض" و سال "ظهور موعود حروفی" بود. به آناتولی رفتند و درمیان مسلمانان و مسیحیان آن سامان دست به کار تبلیغ زدند و توفیق نیز یافتند.

زمینه توفیق آنها درمیان مسلمانان آناتولی، زمینه هایی بود که پیشتر فرقه هایی چون: «وحدت وجودیان، غلات باطنیه، صوفیان بابائیه، و صوفیان بکتاشی در آنجا فراهم آورده بودند. بطوریکه می بینیم "حروفیان با "بکتاشیان" می پیوندند و یکی

[1] واژه نامه گرگانی، ص ۳۲
[2] احسن التواریخ، صص ۲۴۶ و ۶۹۰
[3] همان، ص ۲۰۲
[4] دیوان قاسم انوار، مقدمه

می‌شوند، بلکه می توان گفت ادبیات "حروفی" و "بکتاشی متأخر" یکی است و گاهی قابل تفکیک نیست.»[1] گواهی "عبد الباقی گلپینارلی" محققِ ترک نیز مؤید همین مطلب است.[2]

رمز توفیق و اسباب نفوذ "حروفیه" میان مسیحیان آناتولی و بالکان را نیز باید در شیوهٔ رفتار و پندار پیروان فضل الله جست . آنان با گشاده دستی ، درِ تأویل نظری ونز اباحیگری را به روی همه گشوده بودند. از این رو بسیاری از مسیحیان ، بوبزه "ینی‌چریان" که منشأ رومی داشتند جذب بکتاشیان و حروفیان گشتند.[3]

جاذبهٔ اجتماعی حروفیه

"فضل الله" آدمی بوده پارسا، که : « مردم وی را سید فضل الله حلال خو می‌نامیدند زیرا طاقیه های اعجمی می دوخت و از وجه آن گذران می کرد و در نم مدت عمر نه از طعام کسی چشیده و نه هدبه ای پذیرفته بود.»[4] پیروان شیفته برافروخته‌اش ، روشنفکران عارف مسلک و نیز پیشه وران خرده پای شهری بودند[5] «فضل الله طاقیه دوز حلال خوار» را از خودشان می دانستند.آنان به شیوهٔ ه مهدی‌گرایان تاریخ ، به امید رهایی و بهروزی قیام کرده بودند.در تأویلات حرو می‌بینم که : «ربا را به معنی لواط تأویل کردند که مجازات هر دو ، قتل طرفین است.» این نشان می‌دهد که چه نفرتی از رباخواران داشته اند.

اینکه داعیه داران گذشته ، از غُلات و قرامطهٔ پیشین گرفته تا حروفیه و نقطو متأخر و غیر اینان ، با چه توجیهات عجیب و غریبی و با چه براهین بی پایه ای کسا به سوی خود می کشیده اند ، مهم نبست. آنچه از دیدگاه تاریخ اجتماعی و بر

---

۱ . نوشته های حروفی ادوارد براون، فرهنگ ایران زمین ، ش ۲۶

...rufilik Metinlari Katalogu.

۳ . تشیع و تصوف ، ص ۱۷۲

۴ . همان ، ص ۱۷۰

۵ . همان ، ص ۲۱۳

نهضتهای مذهبی - سیاسی مهم است محتوای تعلیمات آنان و رویکرد شورشگرانهٔ آنان است که فی الواقع می گفته اند :« این مباد، آن باد» . این «باید و نباید» ، در نیت آنان بوده است ، گرچه در عمل توفیق کامل نمی یافته اند و یا اگر نهضتی از این دست موفق می شده و تشکیل حکومت می داده، کم کم برنگ حکومتهای معاصر خود در می آمده است. مانند "فاطمیان مصر" و "اسماعیلیان ایران" که چنین سرنوشتی پیدا کردند. چرا؟ چون مبانی آنان تخیلی بوده است.

ظهور حروفیان همزمان با عروج تیمور بر پله های قدرت ، و نیز پیشرفت عثمانیان در آناتولی دلایل مشخصی دارد که با آن روزگار مربوط می شود. تیمورخود، خالی از تمایلات شیعیانه و صوفیانه ، در معنای سادهٔ این دو مکتب نبوده است و می بینیم که پسر تیمور نخست به فضل الله می گراید ، همچنانکه سلطان محمد بن بایزید عثمانی (حکومت از ۸۱۸ تا ۸۲۵) به حروفیان گروید. چرا میران شاه پسر تیمور و چرا محمد پسر ایلدرم بایزید به حروفیه می‌گرایند؟ برای آنکه روح زمانه همانست . چرا سپس حروفیه را سرکوب می کنند؟ چون نمی توانند همپای خواستهای تند و انقلابی آنان حرکت کنند.

تأثیر حروفیه در تاریخ

حروفیان وبکتاشیان در بسط فرهنگ اسلام و تشیع و ایران در آناتولی و بالکان تأثیر گذاردند.فعالیت حروفیه در ایران به طور زیرمینی باقی ماند و در شکل "نقطویه" که از جهت ملی و اجتماعی تندرو تربودند، خود را نشان داد که اینها هم در زمان شاه عباس اول صفوی سرکوب گردیدند ، بقایای اینان درمرحله های بعدی ظهور نمود که بررسی آن مطلب مستقلی است.[1]

مجموع جنبشهای صوفیانه - شیعیانه ، مانند: سربداران، حروفیان ، مشعشعیان ،

---

[1] تحقیقات اسلامی، سال ۶۷ ، ۶۸ و نیز معارف ، سال ۷۲ و ۷۴

نوربخشیان و... زمینهٔ پیداش و استقرار "صفویه" یعنی مهم ترین دولت مستقل ملی ایران تا عصر جدید را فراهم کردند. پس چرا صفویه بقایای همهٔ جنبشهای نامبرده را نابود ساختند؟ چون خود را وامدار آنان می دانستند و از سوی آنان احساس خطر می کردند.

از جهت سیر تفکر و تعقل، حروفیه باطن گرایانی بودند که همچون اسماعیلیه و غلات به تأویل می پرداختند. آنها گاهی به "نام گرایان غربی" (اسمیون، نومینالیست‌ها) شبیه می شوند که اصل را اسم می دانند: «همهٔ اشیای مرکبه عین نطق اند و کلمه اند.»[1] و «ظاهر و باطن اشیا بغیر از کلمه و کلام حق، چیزی دیگر نیست... کلام الهی عین اشیا است... مظهر و مظهر عین همند... اسما، عین مسمّیاتند.»[2]

در زمان فضل الله، یکی از شاگردانش بنام "محمود پسیخانی" از تعالیم او برداشت مادیگرایانه کرد و مطرود وی گشت. بجز او، درمیان حروفیه کسان دیگری هم بودند که قیامت جسمانی را نفی می کردند و شریعت را ساقط می دانستند[3]، حتی گفته شده که حروفیان هرات میان جغتاییان [سپاهیان شاهرخ]، تبلیغ اباحت می نمودند.[4]

در این داوی ها نقش تبلیغات منفی مخالفان حروفیه را نیز نباید فراموش کر[د] ولی به هر حال یک نهضت اجتماعی با این گستردگی نمی توانسته است خالی [از] مساوات طلبی بوده باشد. همین عدالت و مساوات، در زبان دشمنان به هرج ومرج طل[بی] یا "اشتراکیت" تعبیر می شده است.

از نکات مترقی در نهضت حروفیه مشارکت فعال زنان در آنست چنانکه خواه[ر و] دختران فضل الله از رهبران این جنبش بوده اند.[5]

فضل الله پس از کشته شدن به افسانه پیوست:«پیروانش همچون غالیان پیشین

---

۱. مجموعهٔ رسائل حروفیه، ص ۲۹
۲. آغاز فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، صص ۳۲۴ و ۳۲۵
۳. واژه نامهٔ گرگانی، صص ۲۸۹ و ۳۰۵ ، ۳۰۷
۴. همان، ص ۱۳۰
۵. آغاز فرقهٔ حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، صص ۳۶۳ ، ۳۶۶

را خدا دانستند که باقدرت بر عالم حکومت می کند و نیز معتقد به رجعت او شدند.[1]
"علی اعلی" از قول "فضل الله" در توحید نامه (ورقهٔ ۳۰الف) گوید:

گفت اگر نطق از جهان بیرون شود — علم من شاید که دیگرگون شود
حجت قاطع به غیر این کلام — نیست غیر از سیف تبّار، السلام»[2]

در نتیجه قیام با شمشیر و انتقامگیری از منکران حروفیه در دستورکار حروفیان قرار گرفت.

حروفیان مانند همهٔ نهضتهای "موعودگرا"ی گذشته، آینده را عقیم نمی‌دانستند، و می گفتند: عالم ها و آدمها بی در پی تکرار می شوند و انسانهای الهی پشت سرهم ظهور می کنند. "نوح"، "ابراهیم"، "یوسف"، "موسی"، "عیسی" علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هر یک به نوبهٔ خود مجدّد عالم و مظهر آفرینش تازه ای بوده، و همگی مظهر آدمِ نوعی هستند و "فضل الله" آخرین مظهر از این سلسله است.[3] بویژه به مسیحیان می گفتند که فضل الله همان مسیح است و به شیعیان می گفتند که او همان مهدی است.[4] عبرت انگیز است که نوحه کیم حروفیان با همین شیوه، شماری از مسیحیان آناتولی و بالکان را به دین اسلام وارد کردند، البته اسلامی غالیانه و درآمیخته باسنتهای مسیحی و حتی شرک آمیز.

گفتار را با این اشارهٔ کوتاه به پایان می بریم که حروفیه روی شعر و ادبیات هم اثر گذاشتند. بازگشت به زبانهای محلی در آثار حروفیه و نقطویه جالب توجه است.[5] آنها همچنین اشعار عرفانی و مذهبی پرشوری سروده اند. فضل الله خود شاعر بود و "نعیمی" تخلص می کرد و از شاگردانش، "علی اعلی" و "نسیمی" هر دو شاعرند. بویژه "نسیمی" که شعرش استوار است و به دو زبان ترکی و فارسی دیوان دارد.

---

۱ شعر و تصوف، ص ۱۷۳
۲ همان، ص ۱۷۱
۳ همان، ص ۲۰۷
۴. همان، صص ۲۰۶ ۲۱۰
۵. آثار فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ش ۱۰، صص ۳۲۸ و ۳۲۹

برای نمونه شعر زیر از فضل الله نعیمی است که چهرهٔ انقلابی ضد خاقان و ضد مُفتی او را همچون یک ویرانگر بزرگ به خوبی نشان می دهد:

من کوکهٔ [=جغد] ویرانه ام، صد شهر ویران کرده ام!
بر تاج خاقان قی کنم، بر قصر قیصر قو زنم!
خاقان چه باشد پیش من؟مفتی چه داند کیش من؟
چون پشت پای نیستی بر شرع و بر یرغو زنم
خاقان اردودار اگر از جان نگردد ایل من
صاحبقرانِ عالم،بر ایل و بر اردو زنم
ای کاروان !ای کاروان !من دزد شب رو نیستم
من پهلوان عالم، من تیغ رو در رو زنم

***

کتابنامه

۱ . انوار قاسم ؛ دیوان قاسم انوار
۲ . تحقیقات اسلامی ؛ تهران : بنیاد دایرة المعارف اسلامی ، ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸خ.
۳ . روملو، حسن ؛ احسن التواریخ ؛ به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایی ؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ خ.
۴ . الشیبی، کامل مصطفی ؛ تشیع و تصوف ؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ چ تهران : امیر کبیر ، ۱۳۵۹خ.
۵ . فرهنگ ایران زمین - فصلنامه ؛ تهران : ایرج افشار ، ۱۳۴۱ و ۱۳۵۷خ.
۶ . کیا، صادق ؛ واژه نامهٔ گرگانی ؛ چ ۱ ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۳۰خ.
۷ . مجموعهٔ رسائل حروفیه ؛ به تصحیح کلمنت هوارت ؛ چ ۱ ، لیدن
۸ . معارف - چهارماهه؛ تهران : مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۴خ.

*****

قلّه های برف برسرنشسته در ادب پارسی (۱)

> فرهنگ ما، فرهنگ قالبها و کلیشه ها و ارزشهای مسخ شده نیست، بل متکی به ارزشهای الهی و انسانی و پاسخگوی نیازهای مادّی و معنوی نوع بشر است.
>
> شایسته است نسل جوان، سرمایه ها، مفاخر و مواریث فرهنگی خود را بشناسد، راز کامیابی بزرگان را دریابد، هویت فرهنگی خود را از باد سرد و جدای ناخواسته مقهور ظواهر فرهنگ غرب نشو دو به امید سراب ، آب از کف ندهد، تا غنچه های خلاقیت فکری آنان شکوفا شود و با تداوم راه مقدس فرهیختگان ، کوشش آنان ضایع نماند.
>
> ان شاء الله با این اهداف این سلسله مقالات ادامه خواهد یافت.

سیمای ادبی "استاد همایی" و "پروفسور رضا"

هیچ نامی بی حقیقت دیده ای؟
یا ز "گاف" و "لام" گل، گل چیده ای؟
اسم خواندی رو مسمّا را بجو
مه به بالا دان نه اندر آب جو

درکتاب خط سوم ، عباراتی به نقل از " شمس تبریزی" نزدیک به این مضمون آمده است:

«در خانقاه نصر الدین وزیر، جمیع علما و شیوخ و عرفا و اعیان و امرا، حاضر بودند و هر یک در انواع علوم و فنون و حِکَم ، سخن می‌گفتند،مگر"مولاناشمس الدین" درکنجی نشسته بود، ناگاه برخاست و بانگی بر ایشان زدکه:

تاکی بر زین بی اسب سوار گشته در میدان مردان می تازید؟

تاکی بر عصای دیگران به پاروید؟

این سخنان که شما از منبر و حکمت می گویید کلمات مردم آن زمان است که هر یک در عهد خود بر مسند مردی نشسته،از خود معانی می گفتند؛ چون مردان این عهد شمایید، پس اسرارو سخنان شما کو؟»[1]

لذا حقیقت را نمی توان کتمان کرد یا مشمول توطئه سکوت دانست که امروزه

---

۱. خط سوم، ص ۶۴۰

بسیاری از ما مدّعیان قلمزن، ریزه خوار خوان گستردهٔ بزرگوارانی هستیم که نقش جاودان خویش بر صحیفه هستی کتابها رقم زده اند، حال آنکه افکار نو وقتی پدید می آید که متفکران قوم معانی تازه ای کشف کنند و اندیشه‌ها را به جلوه گاه زیبای زبان آراستهٔ هنری بکشانند؛ اگر نویسندگان بزرگی در گذشته به ظهور رسیده اند، از آن رو بود که پژوهندگان ما در آن ایام، در محافل معارف جهان، صدر نشین بودند نه ریزه خوار، محقق بودند، نه مقلّد:

از مقلّد تا محقّق فرقهاست — این چو داوود است وآن دیگر صداست

و اما به راستی:

پس از اینکه چرخ زمان این گنجینه ها را درو کند، معلوم نیست آن فرزندان ما که خواستار معارف ایرانی و اسلامی اند، اصطلاحات و روشهای ریاضیات و نجوم اسلامی را مانند دانش باستان شناسی در مکتب کدام مستشرق اروپایی و امریکایی باید جست و جو کنند .... چه بزرگوار بوده اند مردانی چون "آقا شیخ محمد خراسانی" و صدها دانشمند دیگرکه علوم عقلی و نقلی و شعر و حکمت را به رایگان برای فرزندان مستعد ایران تدریس می کرده اند. داشتن گواهینامه از ایران و اروپا و امریکا و به کاربردن آن برای امرار معاش گناه نیست، اما مشعل فرهنگ هیچ ملتی را نمی توان بارنگ وروغن فروزان نگاه داشت.... آنچه "آقا شیخ محمد خراسانی" نگفته و نهفته به "استاد همایی" آموخت،والاتر از هندسه اقلیدس و هیئت استدلالی بود - همیشه این گونه "حال" ها گرامی تر و گویا تر از "قال" هاست - آن استاد روحانی به شاگرد جوان آموخت که :

خدمت مخلوق کن بی مزد و بی منّت بهار — ای خوش آن بیناکه روزی دست نابیناگرفت

با دستور و مقررات نمی شود تحقیق را در هیچ مؤسسه و دانشگاهی برقرار کرد، میزان تحقیق را بدون در نظر گرفتن کیفیت و نوآوری و فقط با شماره انتشارات سنجید. متأسفانه در این روزگار ترازوی تحقیق دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی غرب به کمیت بیشتر گرایش دارد. شماره رسالات چاپی یک محقق و میزان بودجه تحقیقی که از هرگونه منبع مالی به دست می آورد، معرف کیفیت پژوهش وی شده است. در جهان سوم هم

---

۱ ... ۴۵-۵۵

تأسی ازرفتار بازارگرایانه و کمّی غرب،همان ترازوهاومعیارهای نابکار رابرمی‌گزینیم. خفته را خفته کی کند بیدار ؟ توانگری و نیرومندی اروپا و امریکا موجب شده است که جهان سوم تحت تأثیر گسترده آنها قرار بگیرد. گروهی گمان می برند که هر استاد غربی که صد مقاله در فهرست کارش دیده شد و به کنگره ها و رسانه ها راه یافت، آسمان خراشی از معرفت است. بیشتر جوانان جهان سوم با عطش فراوان به سوی سرابها می‌شتابند و غالباً گواهینامه هم به دست می آورند که بیشتر کلید کاریابی است تا گوهر جهان‌بینی و معرفت و مردمی....این یک سوز و دردی است ، حالی است، آدمی که این گونه دردها و حال ها نداشته است، چه درجه اجتهاد از ایران داشته باشد یا پی.اچ.دی از امریکا، نخواهد توانست سوز و عطش و حال اهل معرفت را دریابد.

حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سرایی را[1]

انسان وقتی قلم به دست می گیرد تا مطلبی انشا کند و به لحاظ حضور ذهن نیم‌نگاهی نیز به نوشته های بزرگان می اندازد، اظهار عجز می کند در برابر این اکابر که چگونه به دقایق هر موضوع و مطلب تسلط و التفات داشته زرفترین معانی را دربهترین صورت عبارات و زیباترین شیوه کلام جای داده اند ، از جمله این بزرگان استاد "جلال الدین همایی" و پروفسور "فضل الله رضا" ست که بر حسب اتفاق، زمانی یکی از آنان استاد ممتاز دانشگاه تهران و دیگری رئیس همین دانشگاه بوده است. گرچه پروفسور رضا سالهاست به هر دلیل در مغرب زمین مقیم شده است، لکن افکار بلند این مرد خود ساخته در سراسر جهان خریدار دارد. وی در عین آنکه استادعلوم در ریاضیات کاربردی ، نظریهٔ سیستم‌ها، کنترل اتوماتیک ، مهندسی برق و مخابرات ، همچنین استاد تئوری شبکه های برق و تئوری انفرماسیون است و در دانشگاههای معتبر جهان تدریس کرده و می‌کند و سالیان متمادی از وطن دور مانده است،اماکتاب مهجوری و مشتاقی او حاکی از آن است که وی عمیقاً مشتاق زبان و ادبیات فارسی و حضور در سرزمین خویش است . ایشان در همین زمینه می گوید:

« در بیست سالی که در امریکا سخت دست اندرکار پژوهش و تدریس علوم تکنولوژی بودم، ازکسب فیض ادب فارسی یکسر بی بهره ننشستم ، به قدر وسعت و فرصت، نهال آشنایی خود را با فرهنگ کشورم پرورش دادم.رشتهٔ الفت من با ادبیات

---

[1] مهجوری و مشتاقی ، ص ۴۹

سنتی ایران به کلی بریده نشد.»[1]

لذا او به قول خود همواره با شوقی نافرسودنی به کاوش در ادب و فرهنگ ا
سرزمین پرداخته و رشته پیوند خود را نگسسته است. وی بهترین و پر ثمرترین دورا
عمر خود را زمانی می داند که در دبیرستان ایرانشهر تهران درس می خوانده و به وسا
همدوره های خویش در دبیرستان دارالفنون با استاد "جلال همایی" آشنا شده اسـ
ایشان در بخشی از سخنانش دربارهٔ "همایی" می‌گوید:

«ارج مخصوصی که به "استاد همایی" دارم بر مبنای آزادگی و وارستگی او
درکار معرفت - دوری او از مشاغل و مناصب و جاه و مقام و ضباع و عقار- و استمرار
پژوهش ، بنده معتقدم که تا آن حال وارسنگی و آزادگی و غرقه شدن مستمر در شغلی
کاری دست ندهد و تا آدم [آدمی] از بستگیهای دیگرش نبرد و به قول فرانسه زبا
"VECU" و زیست در آن وادی نداشته باشد، هر چه بگوید ، اگر اطلاعات مفید باشد ، ما
انقلاب معنوی و سیر در "حال" ها نخواهد شد؛آن کس که آلودگی ها و بستگی ها به
فرصت از خود بی خود شدن و از خود ما به گذاشتن نداده است ، هر چند هم که به م
کارشناس و معلم ومدرس برسد، بازکارش بیشتر قشری و تقلیدی خواهد بود
آفرینندگی و تحققی:

حرف حکمت برزبان ناحکیم حلیه های عاریت دان ای سـ
بانگ هدهد گر بیا موزد قطا راز هدهد کو و پیغام سـ
بانگ پررسته ز پر بسته بدان تاج شاهان را زتاج هدهـ

....نکته دیگری که دورا دور مرا به شخصیت معنوی استاد همایی علاق
[علاقه‌مند]کرد، نیروی خرد او بود. در پس خرفه ادبی که
بر تن دارد ، شخصیت علمی او بر من آشکار گردید .



خوب یابد ، بیشتر علمای ریاضی و طبیعی و تکنولوژی از
دقایق هنر و ادب غافل می مانند ، بخصوص آنهایی که
کارشان محدودبه تدریس وتحقیق قشری است تاپرواز و
آفرینش و نوسازی»[2]

۱. مهجوری و مسافی ، ص ۴۸
۲.همان ، ص ۵

این قبیل نکات و عبارات و استعارات آموزنده در کتاب مهجوری و مشتاقی پروفسور رضا و دیگر آثار او همچون پژوهشی در اندیشه های فردوسی و حدیث آرزومندی که اخیراً "نشرنی" آن را منتشر کرده است، خواننده را به وادی شوق می‌کشاند.

در معرفی خود پروفسور "فضل الله رضا" که گذشت زمان با مسمّا بودن نامش را هم اثبات کرده است، شایان یادآوری است که:

در زمانهای پیش تحقیق و تتبع ارسطویی نفوذی گسترده داشت، به این معنا که همه کس همه چیز اعم از فلسفه، شعر، سیاست و جز آن می دانست. دانشوران ایرانی مانند "ابن سینا" و "فارابی" و دیگران نیز از این قاعده مستثنی نبودند؛ لکن بعدها علوم از یکدیگر تفکیک شد تا جایی که امروزه در غرب فکر جدایی علوم محض و عملی آنچنان گسترده شده که فرضاً برای معالجه یک دندان، متخصص تاج دندان، یک تن و متخصص ریشه دندان شخص دیگری است، اما "پروفسور رضا" این طلسم را شکست. وی با آنکه متخصص والای فیزیک در غرب است، ضمن آنکه گرایشهای مذهبی عمیقی دارد، در زمینه تاریخ و ادبیات و حماسه نیز محقق، استاد است. نامهٔ فرهنگ وی را این گونه معرفی می کند:

«اگر کسی با ایشان ملاقات کند و نداند که در زمرهٔ بنیانگذاران انفورماتیک است و در فیزیک حد بلند مقامی بزرگ دارد، فکر می کند که باید استاد ادبیات فارسی باشد.»[۱]

پروفسور "فضل الله رضا" در خانواده ای متدین و آگاه در شهرستان رشت به دنیا آمد. از نوجوانی با شعر و ادب و فلسفه و حکمت و عرفان و ریاضی آشنایی پیدا کرد و در سال ۱۳۲۳ خ / ۱۹۴۴م. به منظور تکمیل تحصیلات خود راهی خارج از کشور شد، به قرار اطلاع، وی اولین ایرانی است که حدود پنجاه سال قبل در بخش مهندسی دانشگاه کلمبیا به عنوان دانشجوی دکتری پذیرفته شد که توفیق ایشان را در آن هنگام صرفاً باید مرهون نوع خداداد و پشتکاری دانست که رئیس وقت آن دانشگاه به هنگام مصاحبه و گزینش با آن مواجه شد، نه دارا بودن لیسانس و فوق لیسانس و یا رساله و پایان نامه.

با آنکه غول قوی پنجه تکنولوژی غرور شومی به بشر امروز بخشیده که نخستین زیان آن غفلت از معنویات است، اما پروفسور رضا که به روایتی خالق انفرماسیون بشمار

۱. نامهٔ فرهنگ، شماره ۱ بهار ۷۴

، کلامش با جوهر عرفان آمیخته است. آنجا که خود بدین مضمون می‌گوید:



«گنج خانه معرفت میراث بشریت است و باید در همگان قرار گیرد، لکن تنها بعضی پس از سالها از خشکزارها می گذرند و به چشمه جوشان حقایق .، اگر فیض حق شامل شود ندایی ذرات جان را به آورد که:

یَکْفِ بِرَبِّکَ اَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ ()» ، زاهد متشرع و دانشمند کتابدار ها بر کوردلان مقدم اند، لکن هر دو در بادیه عقل سرگردان اند. آن مقام آخر در ور دست است و زود به چنگ رهروان نمی آید ، ولی اگر نصیب شود با آن اسم کهکشان را هم می توان به زنجیر کشید».

این کلام بلیغ ، شعر "علامه اقبال لاهوری" را در خاطر زنده می کند که :

تهی سبو ،حلقهٔ خود فرامنان	مدرسهٔ بلند بانگ ،بزم فسرده آتشان
ه گشا غلام ، دین بروایتی تمام	زانکه‌درون سینه ها،دل هدفی است بی‌نشان
به منزلی روان، هر دو امیر کاروان	عقل‌به حیله می‌برد،عشق برد کشان کشان
پا در آورد ، خیمهٔ شش جهات را	دست دراز می کند ، تا به طناب کهکشان[۲]

از همین پنجرهٔ روشن است که "پروفسور رضا" در دانشگاه صنعتی تهران در سؤال یکی از دانشجویان اظهار داشت:

«مادر جهان عظیمی آفریده شده ایم که شمار ستارگانش در کهکشانها از شمار ماسه‌های سواحل دریاها بیشتر است. آن عظمت وقتی روشن تر می شود که بدانیم یلیارد سال از عمر جهان می گذرد و هنوز ستارگان همسایهٔ زمین وقایع مربوط به ای ایران و یونان را ندیده اند.(یعنی نورحاوی وقایع مزبور[تا امروز]به ستارگان یهٔ زمین نرسیده‌است!) وکامپیوتری که دراختیارداریم‌تنها چراغ قوه‌ای است که با توان جلو پارادیدنه بیشتر، پس سخن گفتن از مسائل،خیلی سخت است و راهی جز جود نداردتا ازطریق اشراق قدری روشن و آگاه شد...ضروری‌است که طبقه‌بندی معارف به ویژه در طبیعت را اهل عرفان و اصحاب خرد روشن کنند.»[۳]

. قرآن کریم فصلت ، ۵۳ آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟

. زبور عجم، صص ۱۷ و ۱۸ (کلیات اقبال ـ فارسی ، صص ۳۶۱ و ۳۶۲)

. پژوهشگران ، ش ۱۵ ، ص ۱۶

در اثبات شوق باطنی "رضا" به عرفان اسلامی، یکی از نزدیکانش معتقد است: «همیشه به دقت گوش می دهد و کمتر سخن می گوید. غالباً سکوتش آزار دهنده است. با کسی درد دل نمی کند و رنج آن را به خود نگاه می دارد. اغلب در خاموشی اندرون پرجوش خویش زندگی می کند. احتمالاً این راز داری و سکوت را باید به حساب حوساسند او از عرفان اسلامی گذاشت.»[1]

در خصوص معرفی بیشتر این نابغه جهانی بازهم جای سخن هست، از جمله، عین عبارات یکی از نویسندگان مشهور خطاب به پروفسور رضا، این است:

«هشتادسال‌ازسنّم‌می‌گذرد، پوستم مثل لاک پشت سخت شده، دیگرکمتراز چیزی متأثر می شوم، مقاله قاضی بست شما را سه بار خواندم. اگر شما در تمام مدت عمر همین یک مقاله را نوشته بودید، قرضتان را به ایران اداکرده بودید، چرا بیشتر نمی‌نویسید؟»[2]

"دکتر محمد علی اسلامی ندوشن" هم در پیامی که برای مجلس بزرگداشت وی می‌فرستد، می گوید:

«پروفسور رضا یکی از عالمان کم نظیر ماست که به روش جدید و سبک قدیم ایران هر دو دانشمند است. در سنت ایران، دانشمند فرهیخته کسی بود که در عین آنکه در زمینه علوم کار می کرد، مانند ابن سینا، خیام، خواجه نصیر، از ادب و فرهنگ نیز بهره کافی داشت. چنین کسی خوب می نوشت و احیاناً شعر می گفت. علم و ذوق از یکدیگر جدا نبودند و یکی دیگری را تکمیل می کرد. در دورهٔ جدید که تخصص پیش آمده، زیاد نیستند دانشمندانی که از رشته خود قدمی فراتر نهند، و به قول مولوی در "باغ سبز عشق" گردش کنند:

باغ سبز عشق کاو بی منتها ست جز غم وشادی در او بس میوه هاست

پروفسور رضا اگر اشتغالش با علوم است، روحش با فرهنگ فارسی است. این توفیق، از او یک شخصیت پرمایه ساخته است. در مقابل، نوعی اندوه دور ماندگی از اصل را با او همراه کرده، زیرا گردش روزگار وی را در اقامت طولانی در خارج نگاه داشته، در حالی که به نشین ایران همواره در عمق وجود اوست. اقتضای جدید و تبدل‌های سریعی که پدیده آمده، موجب شده تاکسانی خواسته یا ناخواسته از سرزمین

---

[1] مهجوری و مشتاقی، ص ۲۸۵
[2] همان، ص ۳۱

ِد دور افتند، اما موضوع در مورد آنان که وابستگی شدید به فرهنگ ملی دارند، گاهی ِه به بریدگی ناک می شود که از آن اشک می چکد.»[1]

*

شکر خدای که در برابر دکاندارانی که به تقلید از غرب ، در پی گسترش روابط ومی در جامعهٔ اهل علم پرورده ایم، مردان وارسته ای همچون استاد "جلال الدین ایی" و پروفسور " فضل الله رضا" هم داشته و داریم.

ت این علم و هنر، گفتم که پوست — گفت حجّت چیست؟ گفتم روی دوست
ـفت دیـن عـامیان؟ گـفتم شـنید — گـفت دیـن عـارفان ؟ گـفتم کـه دید[2]
ـد کتـاب آمـوزی از اهـل هـنر — خـوشتر آن درسـی کـه گـیری از نـظر[3]
ـلم ، تـا از عشق بـرخـوردار نـیست — جـز تمـاشا خـانهٔ افکـار نـیست[4]

اقبال لاهوری

***

کتابنامه

قرآن کریم ؛ ترجمهٔ عبد المحمد آیتی ؛ چ ۱ ، تهران : سروش ، ۱۳۷۱خ.

اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ؛ کلیات اقبال ـ فارسی ؛ چ ۱ ، لاهور : اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰م.

پژوهشگران ، نشریه ؛ تهران : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رضا ، فضل الله (پرفسور)؛ مهجوری و مشتاقی ؛ چ ۱ ، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی ، ۱۳۷۲ خ.

. صاحب الزمانی ، ناصر الدین ؛ خط سوم ؛ چ ۱ ، تهران : عطایی

.نامهٔ فرهنگ ، فصلنامه ؛ تهران : سازمان فرهنگ ارتباطات اسلامی

*****

۱. مهجوری و مشتاقی، ص ۲۷۸
۲. جاوید نامه ، ص ۴۰ (کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۵۱۲)
۳. همان ، ص ۱۹۸(کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۶۷۰)
۴. همان ، ص ۱۲ (کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۴۸۴)

استاد زبان فارسی، موسسه ملی زبانهای نوین
اسلام آباد   پاکستان

احوال و آثار حمید الدین ناگوری

قاضی حمید الدین ناگوری (و: ۶۰۵ هـ ق [۱]/ ف: ۶۷۸ هـ ق) از بزرگان مشایخ چشتی در هند [۲] و از زمرهٔ مشایخ متقدمین هندوستان است [۳]. درمیان مردم پاک و هند، در علوم ظاهری و شرعی و نشر علوم دینی شهرتی بسزا دارد. مجتهد و متصدی امور شرعیه بوده است: « در اوایل، بعدِ تحصیل علوم، قاضی ناگور شد و مدت سه سال به جریان امور شرعیه و نشر علوم دینیه اشتغال نمود، و به پایهٔ اجتهاد رسید.» [۴] او « جامع بود میان علم ظاهر و باطن.» [۵]

"قاضی حمید الدین" در شهر بخارا زاده شد، اما در دهلی قرار و آرام گرفت و سرانجام هم در همانجا چشم از جهان فروبست: « اصلش از مردم بخارا بوده و [همراه] پدرش در زمان سلطان معز الدین سام غوری از بخارا به دهلی رفت... وی در آن شهر، دانش آموخت... و در دهلی در دهم ربیع الثانی یا نهم رمضان ۶۷۸ [هـ ق] درگذشت.» [۶]

قاضی حمید الدین و تصوف

گرایش "قاضی حمید الدین" به طریقت و بریدن وی از علایق دنیوی و مقامات ظاهری خود داستانی دارد:

« [هنگامی که وی اشتغال به رتق و فتق امور شرعیه و نشر علوم دینیه داشت،] شبی سید کائنات [صلی الله علیه و آله و سلم] را به خواب دیدکه [او را] به جانب خود می طلبند.

---

۱ در سال تولد "ناگوری" اختلاف است. تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، تولد وی را سال ۵۱۵ هـ ق و فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، سال ۶۰۵ هـ ق نوشته اند. چون او مرید ابوحفص عمر سهروردی (۵۳۹ - ۶۳۲ هـ ق) است، و از سویی بیشتر تذکره ها وفات وی را در رمضان ۶۷۳ یا ۶۷۸ هـ ق نوشته اند، بنظر می رسد که تاریخ تولدش حدود ۶۰۵ هـ باشد.

۲ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۷۳۸

۳ ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۱

۴ همان، ص ۱۱

۵ تذکرهٔ علمای هند، ص ۵۲

۶ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۷۳۸

صباح آن شب ترک علایق نموده، بر قدم تجرید و توکل متوجهٔ حرمین شریفین گشت. در راه به بغداد رسیده، مرید " شیخ شهاب الدین سهروردی " شد»[1] و « یک سال بود تا ازو اجازهٔ ارشاد یافت و در آنجا با [خواجه] قطب الدین بختیار کاکی اوشی معاشر بود.»[2]

آنگاه به مکه عزیمت کرد و سه سال نیز در آنجا مقیم شد. پس از این زمان « باز بدهلی آمد و [در]صحبت خواجه قطب الدین بختیار، در حیات و ممات بماند و گاهی جدا نشد... از این سبب مشایخ عظام او را از مشایخ خاندان چشت بشمار کرده اند »[3]

بنوشتهٔ تذکره نویسان ، وی بسیار اهل شور و حال بوده و به سماع دلبستگی نام و در این کار اهتمامی تمام داشته است: « مرید و خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی [بود] اما بر مشرب او وجد و سماع غالب آمد که در آن مولع و متوغل بود.[4] هنگامی که « به دهلی رسید ... بر وجد و سماع ، شفقت تمام داشت ، چنانچه در آن زمان هیچکس را مثل او ذوق و شوق سماع نبوده، علمای وقت بر او محضر کردند،[5] و در پی ایذای ایشان شدند. تا آنکه روزی نزدیک کوشک سفید سلطان شمس الدین در خانهٔ درویشی مجلسی بود، و خواجه قطب الدین بختیار و قاضی حمید الدین هر دو بزرگوار در آن مجلس رونق افزا بودند، ناگاه مولانا رکن الدین سمرقندی راکه از اجل علمای عصر بود ، خبر کردند. وی با چند خدمتگار از جای خود روانه شدند تا به مقام مجلس سماع رسیده، متعرض حال اهل سماع گردد. عزیزی که علی درویش نام داشت ، قاضی حمید الدین را ازین حال آگاه کرد. وی صاحب خانه را نزد خود طلبید و گفت که تو برو به جایی مخفی پنهان باش. هر چند ترا طلب کنند حاضر نشوی ، و اگر مولانا رکن الدین بی اجازت صاحبخانه بالا خواهد آمد، او را به حجت شرعی مؤاخذه خواهم نمود، و صاحبخانه فی الحال به جایی مخفی گشت و قاضی همچنان با اصحاب خویش به سماع مشغول ماند. چون مولانا رکن الدین بردر رسید ، صاحبخانه را طلب کرد. گفتند که او حاضر نیست. مولانا با

---

۱. ذکر جمع اولیای دهلی ، ص ۱۱
۲. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ص ۷۳۸
۳. خزینة الاصفیا، ج ۱ ، ص ۳۱۰
۴. تذکرهٔ علمای هند ، ص ۵۲
۵. همان، ص ۱۲

خود اندیشید که اگر بی اجازت صاحبخانه اندرون در آیم مؤاخذه کرده باشم. [پس،]بیش زمانی بایستاد و برفت.»[1]

مکاتیب "قاضی حمید الدین" هم رونق افزای محافل درویشان بوده است:« او [حمید الدین] را با "فرید الدین گنج شکر" مودت بسیار بود. روزی شیخ مزبور خواست که وجد کند و سرود بشنود. قوّالان حاضر نبودند. فرمود مریدی را که "بدر الدین اسحق" نام داشت، مکتوب قاضی حمید الدین را که به من نوشته‌اند، از خریطه بر آورده بخواند.آن بزرگ به خواندن مکتوب شروع نمود. عنوان مکتوب این بود:« فقیر، حقیر، ضعیف، نحیف، محمدِ عطا،که بندهٔ درویشان است، و از سرو دیده، خاک قدم ایشان» شیخ همبنقدر بشنید. حالی و ذوقی پیدا شد.بعد از آن، این رباعی که در آن مکتوب مندرج بود خوانده شد:

آن عـقل کجـا کـه در کمال تـو رسـد؟	آن روح کجـا کـه در جـلال تـو رسـد؟
گـیرم کـه تـو پـرده بـر گـرفتی ز جمـال!	ان دیده کجا کـه در جمـال تـو رسـد؟»[2]

جز شور و ولوله ای که از خامهٔ وی در مکاتیبش ساری و جاری می شده، خود نیز طبعی لطیف و ظریف داشته و با دوستان مطایبه می کرده است:« روزی آن جناب با شیخ برهان الدین - قاضی کبیر، که یکی از مشاهیر عصر بوده - سواره می‌رفتند.اسپ‌ایشان بسیار خورد [خُرد] بود[و] با اسپان دیگر همرهی نمی کرد. قاضی کبیر گفت:اسپ شما بسیار صغیر است. قاضی حمید الدین گفت: ولی به از کبیر است!»[3]

مناقب و کرامات

" قاضی حمید الدین " را نزد «سهروردی "جایگاهی بلند بوده است. گفته‌اند: «"سیخ شهاب الدین عمر سهروردی " اکثر در باب " قاضی حمید الدین " می فرمود؛ بلکه [در] بعضی رسایل خود درج فرموده که خلفایی فی الهند کثیر، منهم حمید الدین

۱.حریه الاصفیا، ج ۱، صص ۳۱۰ و ۳۱۱
۲.ذکر حمیع اولیای دهلی، صص ۱۲ و ۱۳
۳.همان، ص ۱۲ نیز حریه الاصفیا، ج ۱، ص ۳۱۰ (بااندک تغییر)

من اعظم خلفایی.»[1] همچنین برخی کرامات برای وی بر شمرده شده است:

«بعد وفات خواجه قطب الدین بختیار ، چند ماه باران رحمت الهی نازل ن خلق به سبب امساک باران به تنگ آمد. سلطان شمس الدین استدعای دعا از بزرگان نمود. "قاضی حمید الدین" به سلطان فرمود که برای درویشان دعوتی کن، و اهل را حاضر آر تا درویشان سماع کنند ، شاید که نزول باران رحمت الهی گردد . سل دعوت کرد و هنگامهٔ سماع گرم نمود. چون درویشان به سماع مشغول شدند ، ابر پید و بارش باران شروع گردید و چندان بارید که گاهی نباریده بود. »[2]

درمیان وقایع حج قاضی نوشته شده است که :« "قاضی حمید الدین" برگرد طواف می کرد، بزرگی را دید که او هم در طواف است، به متابعت او گام زدن آغاز وی روی باز پس کرد و گفت: « حمید الدین ؛ متابعت ظاهری کردن آسان است متابعت باطنی مشکل است.» گفت که متابعت باطنی راارشاد فرما بند؛ گفت:«مرادرط به هرقدم ختم قرآن میسر است،اگر توانی متابعت کن!»قاضی متحیرگشت ودردل گذ که شاید این بزرگ ، معانی قرآن در دل می اندیشد. بمجرد این خطره ، وی باز رو: پس کرد و گفت که نی نی، حرفاً حرفاً،لفظاً لفظاً،بدرستی اعراب ، از اول تا آخر.»[3]

مریدان

" قاضی" برای مردم هندوستان بویژه اهالی دهلی باعث فیوض و برکات فرا بود. واو برای سلسلهٔ طریقت خویش مراد بزرگی بشمار می رفت. در خزینة الاصف کس را از مریدان خاص وی نام برده و برای هر یک کراماتی هم برشمرده است:

« قاضی حمید الدین در تمام عمر خود ، سه کس را مرید گرفته است و به رسانیده : یکی " شیخ احمد نهروانی ... دوم مرید قاضی حمید الدین، " عین ال قصاب" بودکه درزهدوریاضت و کشف ،ثانی نداشت...سوم،خلیفهٔ قاضی حمیدال

۱.خزینة الاصفیاء ج ۱ ، ص۳۱۰
۲. همان ، ص ۳۱۲
۳.همان ، ص ۳۱۰

"شیخ حسن رسن تاب" است...»[۱] "دکتر شریف حسین قاسمی" مصحح ذکر جمیع اولیای دهلی از قول فوائدالفواد، بر سه تن نامبرده ، " مولانا ناصح الدین " پسر قاضی را نیز می افزاید.[۲]

آثار و نوشته های ناگوری

او را تصانیف به زبان عشق و ولوله بسیار است . عشقیه از مصنفات اوست.[۳] استاد "سعید نفیسی" نیز می نویسد :« وی در نظم ونثر فارسی استاد بوده و شعر را خوب می‌گفته و کتابهای متعدد نوشته است، از آن جمله طوالع شموس در شرح اسماء الحسنی ، و راحة القلوب و عشق نامه »[۴] با آنکه از آثار " ناگوری" با ترکیب "کتابهای متعدد" یاد کرده اما بیش از سه تا را نام نبرده است. در تذکره های دیگری هم که در این گفتار مورد مطالعه قرار گرفته‌اند،بیش از این نیامده است.اما در فهرست های نسخ خطی ، شماری دیگر از آثار وی نام برده شده اند که اینک به همهٔ آنها اشاره شده و به اجمال چندتا از آنها معرفی می شوند:

۱. طوالع الشموس

مصحح ذکر جمیع اولیای دهلی از قول " شیخ عبد الحق محدث دهلوی" می‌نویسد:« طوالع الشموس کتابی است که در وی شرح اسمای حسنی شده ... بنابر این شرح اسمای حسنی ، غالباً کتابی جداگانه نیست.»[۵] عبارت زیر از این کتاب قدرت بیان و اسواری قلم "ناگوری" را می نمایاند:

«ای برادر در عالم سلوک ، جمیعت محال است " انّی ذاهب الی ربّی سیهدین" ، دلیل این حدیث است . اگر بدو جمع بود" سیهدین" چرا گفت ، و در حال وصول تفرقه ضلال بود" انا الحق" و "سبحانی " سرّ این معنی است. به عمری در مقامی که "آنا" باید

۱. حربه الاصفیاء، ح ۱ ، صص ۳۱۱ و ۳۱۲
۲ ذکر جمیع اولیای دهلی ، ص ۱۶۷
۳.همان، ص ۱۲
۴ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ص ۷۳۸
۵. ذکر جمیع اولیای دهلی ، ص ۱۶۸

گفت ، تفرقه بود وضلال . در مقامی که " هُو" باید گفت "آنا" گفتن محال بود... اگر گوینده "آنا" در آن مقام " هو خیر "گفتی ، در سرآمدی ، و از سرمایهٔ توحید برآمدی ، چون "آنا" گفت بر سر آمد و هزار هزار مرتبه برتر آمد... " الاشارة الیه شرک و العبارة عنه اِفک "سِرّاین سخن است. رباعی:

آنرا که به سوی تو اشارت باشد — و از معنی عزتت عبارت باشد

با مایهٔ بسیار زسود توحید — بیچاره همشه در خسارت باشد

ای برادر اشارت حس ، بمحسوسات بود؛ و اشارت وهم ، بموهومات بود ؛ و اشارت عقل ، به معقولات بود ؛ و هودج عزت وکبریایی محبوب جان بدین عالم نسبت ندارد. پس اشارت بدو بجز شرک دیگر چه بود؟.»[1]

۲. خیالات عشاق

این رساله بنام های مختلفی در فهرست های گوناگون آمده است. در کتابخانهٔ مجلس بنام رساله در عشق و عرفان و تصوف ، در فهرست افغانستان بنام رساله عشقیه، و در فهرست "ایوانف" بنام مفتاح المطلب آمده است. «آغاز: الله لا اله الا هو، و درود بی حد بر آن ظهور که شهود ذات و مقصود صفات است.انجام: که حسن دوست قدیم است و عشق لم یزلی .»[2]

۳. کنز الفواید

«در اعداد قرائت اسمای اعظم می باشد و در آن از زبان ملک المشایخ ابومحمد بغدادی و شیخ ابو محمد روایات نقل شده است. آغاز : الحمد لله الذی اکمل... می‌گوید تراب اقدام عاشقان وکلاب باب عارفان بهاء الدین محمود»[3] نسخهٔ خطی آن به خط نستعلیق ، بدست میر عبد القادر حسن کتابت شده است.

٤. کنز الملک

تفسیر فارسی سورهٔ ملک است که در سال ۱۲۵۵ هـ در ۲۳۲ صفحه به خط

---

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند ، ج ۳ ، ص ۳۶۵

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۱۶ ، ص ۶۹۵

۳. فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی ، ص ۸۸۱

نستعلیق نوشته شده است. این مجموعه از گنجینهٔ "شمس الدین لاهوری" بوده که به موزهٔ ملی پاکستان -کراچی ، فروخته شده است.[1]

۵. مصباح العاشقین یا تحفة العاشقین

سخنان اوست در تفسیر و تأویل عرفانی سورهٔ ضحیٰ به نثر فارسی آمیخته به نظم ، که بدست نبیره اش " بهاء الدین محمود بن ابراهیم " ،گرد آوری شده است. آغاز:«الحمد لله خالق الماء و الطین ... اما بعد الحمد و الصلاة ، می گوید: فقیر ، حقیر ، خاکپای عاشقان »[2]

غیر ازین کتابها و رساله ها ، آثار زیر نیز از "ناگوری " یاد شده است:

۶.راحة القلوب

۷. تفسیر سورهٔ اخلاص (عربی)[3]

۸. رساله در بیان معجزات (عربی)[4]

۹. مکاتیب [5]

از مکاتیب عرفانی "ناگوری" در تذکره ها و کتابهای مختلف ذکر شده است. یکی از مکتوبات وی همان است که برای "فرید الدین گنج شکر نوشته بود ، و در جای خود آمد .[6]

وفات قاضی:

قاضی با این شکوه و جلال ، و زندگانی همراه با ریاضت و عبادت ، در ۱۱۰ سالگی جهان را بدرود گفت و در دهلی بخاک سپرده شد. دربارهٔ سال وفات ناگوری نیز همچون ولادتش ، اختلافاتی در کتب و تذکره ها دیده می شود: تاریخ ادبیات مسلمانان

۱.فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ص ۶
۲.همان ، صص ۵ و ۶
۳.همان، ص ۶
۴.همان ، ص ۶
۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۱۶ ، ص ۶۹۵
۶.ذکر جمیع اولیای دهلی ، ص ۱۲

پاک و هند وفات او را در سال ۶۲۵ هـ‌ق ، و فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۵ رمضان ۶٤۳ یا ۶۷۳ هـ‌ق و ذکر جمیع اولیای دهلی ۹رمضان ۶٤۳ هـ‌ق، و تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی و خزینة الاولیاء، ۱۰ ربیع الثانی و یا ۹ رمضان ۶۷۸ ، و تذکرهٔ علمای هند سال ۶۰۵ هـ‌ق نوشته اند .ماده تاریخ وفات وی نیز که سرودهٔ " مفتی غلام سرور لاهوری " مؤلف خزینة‌الاصفیا است سال ۶۷۸ هـ‌ق را بیان می کند:

چون حمید الدین حمید دوجهان | رفت از دنیا و در جنت رسید
گشت سال ارتحالش جلوه گر | تاج اهل دین ولی الله حمید
هم حمید الدین ولی بدر منیر | گشت وصلش از دل سرور پدید [۱]

***

کتابنامه

۱. حبیب الله ؛ ذکر جمیع اولیای دهلی ؛به تصحیح و تعلیقات دکتر شریف حسین قاسمی ؛ چ ۱ ، دهلی : عربک ایند پرشین ریسرچ انستی تیوت،تونک، ۸۸ - ۱۹۸۷م.

۲. دانش پژوه ، محمد تقی ؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ، ج ۱۶؛ چ ۱ ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۵۷خ.

۳ . رحمن علی ؛ تذکرهٔ علمای هند ؛ چ ۲ سنگی ، لکهنو : نول کشور ، ۱۳۳۲ هـ‌ق/ ۱۹۱۴م.

۴. لاهوری ، غلام سرور ؛ حزینة الاصفیا؛ چ ۳ سنگی ،کان پور : نول کشور، ۱۹۱۴م.

۵ . نفیسی ، سعید ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری ؛ چ ۱ تهران : کتابفروشی فروغی ، ۱۳۴۴خ.

۶. محمدباقر؛تاریخ‌ادبیات مسلمانان پاک و هد ؛ چ ۱، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱م.

۷. نوشاهی ، سید عارف ؛ فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی ؛ چ ۱ اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۶۲خ / ۱۹۸۳م.

*****

۱. خزینة الاصفیا ، ج ۱ ، صص ۳۱۲ - ۳۱۳

نامهٔ حزین

در این دریای بی پایان ، در این توفان شورافزا

دل افکندیم بسم الله مجریها و مرسیها

حزین لاهیجی

در نیمه نخست شهریور ماه امسال ، سومین سدهٔ درگذشت غریبانه و حزن انگیز "حزین لاهیجی" را دانشمندان و حکیمان ایرانی در لاهیجان گرامی داشتند. از آنجا که "حزین" بیش از سه دهه از زندگانی خود را در شبه قارهٔ هندو پاکستان سپری کرد و سرانجام هم پیکر خاکی خود را به خاک این سامان سپرد و سبکبال و "سرمست از می منصوری عشق" به دیدار دوست- جلّ شأنه - پرکشید، دانش نیز برای گرامی داشت آن انسان کامل کوشید تا در این شماره ، جُنگی از مقالات و نوشته های اندیشمندان فراهم آورد. اما در این فرصت دسترسی به مجموعه مقاله‌های "کنگرهٔ بزرگداشت علامهٔ ذوفنون محمد علی حزین لاهیجی" ممکن نشد.

"نامهٔ حزین" ، به یقین نتوانسته است به ابعاد گوناگون اندیشه و آثار آن عارف عامل و جامع معقول و منقول بپردازد، از این رو دانش همچنان در شماره های آینده هم مقالات و پژوهشهای دریافتی پیرامون موضوع را بچاپ خواهد رساند.

✿✿✿

بسم الله الرحمن الرحیم

خیلی متشکر و ممنونیم از حضرات که لطف کردید و تشریف آوردید. ما هم جمله‌ای عرض می کنیم :

اولاً کار یاد بود "حزین لاهیجی" رضوان‌الله‌علیه ، به نظر من یکی از واجب کارها چون "حزین" همچنان که دوره‌ی زندگی اش را در هند، با غربت گذرانده و در سفر گوناگون غریبانه زندگی کرده ، و با ناراحتی و با مواجهه‌ی با حسودان و بدخواهان، ا راگذرانده است، دیوانش پر از این گونه شکایتها است، متأسفانه بعد از مرگ او هم گونه که شایسته‌ی شاعری به این بزرگی بود ، شناخته نشد. یعنی کار "حزین لاهیجی جایی می رسد که در یک دوره، شاعری همه‌ی دیوان او را استنساخ می کند و در رو ها به اسم خودش چاپ می کند! که واقعاً اگر آن وقت بعضی از فضلای مشهد این د راکشف نکرده بودند، شاید کسی تا سالهای متمادی ، اسمی از "حزین" نمی شنید. ب که در همه‌ی تذکره ها هم اسمش آمده ، در عین حال در محافل ادبی و شعری ، نا "حزین" نبود، کسی "حزین" را نمی شناخت. این غزلهای به این خوبی، تا سا متمادی ناشناخته و غریب و مکتوم مانده بود، این خیلی غربت است .

بعد هم که باز این کار [چاپ دیوان حزین] انجام گرفت و من آن آقا[2] را در ۱۳۳۸ تشویق کردم که خلاصه ای از دیوان حزین را چاپ کند - اتفاقاً پشت آن نس هم که ایشان به من داده، نوشته است که این کار را به تشویق فلانی انجام دادیم - شما می بینید بعد از آن هم تا حالا، راجع به "حزین" هیچ کار نشده است.

من نمی دانم در این کارچه سرّی است که باید این مرد فاضل ، عالم ، حک عارف و این گونه شاعری - شعر ایشان واقعاً مرتبه‌ی بالایی دارد - این طور ناشنا غریب بماند! واقعاً این یکی از اسرار طبیعت است. آدم تعجب می کند که چرا این شده ، چه رازی در این کار نهفته است؟ لذا شما با این کار [برپایی کنگرهٔ حزین] غربت چند صد ساله - در واقع دویست ساله - رااز چهره‌ی این مرد می زدایید و می

۱.بیانات معظم له در جمع دست اندرکاران "کنگرهٔ بزرگداشت حزین" در روز ۱۲ شهریور را عیناً آورده ایم ، و از "بنیاد اندیشه" نیز صمیمانه سپاسگزاریم که متن بیانات آن حضرت را در ما نهاد. داش

۲ .آقای صاحبکار [ناشر دیوان حزین]

در مورد شعر "حزین لاهیجی" همیشه یک تشبیه به ذهن من می آید، می ترسم آن تشبیه را بکنم، چون یک جاهایی به اصطلاح موارد نقضی هم دارد؛ واقعاً قدری احتیاط می کنم این تشبیه را بکنم: من به ذهنم می رسد که "حزین"، "حافظِ" سبک هندی است، یعنی شما حافظ را در سبک عراقی در نظر بگیرید و بیایید در سبک هندی ؛ "حزین"، "خواجه حافظِ" سبک هندی است. البته این که گفتم موارد نقض دارد، از این جهت که چون اشعاری در دیوانش هست که سست است، یعنی در این حدّ قابل اعتنا نیست. اگر آن اشعار از دیوان حزین ازاله و کنار گذاشته بشود و مثلاً همان چند صد غزل خوب "حزین" جمع بشود، واقعاً جا دارد که انسان این شاعر را در سبک هندی، در مرتبه‌ی "حافظ شیرازی" بداند؛ توجه می کنید! اصلاً بعضی از غزلیات حزین، تعجب آور است:

باید همه تن مدّنگاهی شد و برخاست — چون شمع سراپا همه آهی شد و برخاست

مطلع غزل فوق العاده است. یا آن غزل خیلی خوب "حزین" که من همیشه از جوانی این غزل را می خواندم و برای دوستان می نوشتم:

کرده ام خاک در میکده را بستر خویش — می گذارم چو سبو دست به زیر سر خویش

تا می رسد به این جا که می گوید:

بی خود از نشئه‌ی دیدار خودی، می دانم — مست من، ساخته ای آینه را ساغر خویش

واقعاً از لحاظ روانی شعر و سلامت و پرمغزی و زیبایی لفظ، چیز فوق العاده یی است واقعاً با غزلیات "حافظ" -البته در سبک خودش - قابل تشبیه است. آن یک سبک است این یک سبک دیگر است. البته علت این که من احتیاط می کنم: یکی این است که د دیوان ایشان، بعضی از اشعار سست است، دیگر این که در اشعار" صائب تبریزی غزلیات بسیار خوبی وجود دارد که انسان باوجود آنها، دلش نمی آید کس دیگری را بر مقدّم کند - مثلاً بگوید حافظ این سبک - از این جهت است، والاّ واقعاً ذهن انسان این سمت می رود که از "حزین" یک چنین تعریفی بشود.

خوب، این شعر "حزین"، آن نثر زیبای او -نثر "حزین" هم نثر بسیار خوبی است خط او هم قشنگ است، حضور شما عرض کنم که آن هم معلومات حِکَمی و آن جنبه عرفانی و پیر طریق بودن "حزین".

در همان هند و جاهای دیگری که او بوده است، شخصیت برجسته‌ای است. با این کاری که شما می کنید -کار این کنگره - حقاً و انصافاً کار با ارزشی است. و هرچه

این زمینه - شناختن حزین ، کار بر روی کتابهای او - توسّع بشود و گسترش پیدا کند، جا دارد. چه قدر خوب است افرادی مباحث عرفانی و نظایر آن را که حزین در کتابها یا در دیوان شعرش به آنها اشاره کرده است، جمع کنند و کار کنند . یعنی صرف این نباشد که فقط ما دیوان حزین راچاپ بکنیم. اگرچه این چاپ هم -من به آقای صاحبکار هم گفتم - قدری بی نظم است ، احتیاج به نظم دارد. یعنی ما باید بتوانیم هر بیتی از ابیات حزین را که خواستیم ، در این دیوان پیدا کنیم . فعلاً این گونه نیست : در این دیوان ، جز همان حرف آخر قافیه ، هیچ معیار و میزان دیگری رعایت نشده است، در حالی که می شود حرف ما قبل و حرف ما قبل آن و حرف ماقبل تر و امثال آن،رعایت بشود.

علی اَیّ حال، این کارها هم می تواند بشود: مثلاً به نظر من در اشعار "حزین" از جمله چیزهایی که جای تأمل دارد و جالب است ، این است که ایشان در جاهایی خیلی از خودش تعریف می‌کند. آن شعری که می گوید:«... چو از جهان روم...» وقتی من از جهان بروم، معنا از جهان می‌رود! معنا رخت برمی‌بندد! یا:« عالم تهی شود چو...» یعنی اگر من از عالم خارج بشوم، عالم تهی می شود - حالا شعرش یادم نیست - ، این چیست؟ واقعاً او از خودش تعریف می کند! آن هم این گونه تعریفی ! یعنی واقعاً "حزین" معتقد است که وضع او در عالم وجود به گونه‌ای است که اگر او رفت ، این عالم از معنا تهی می شود؟![آقای قربانی : شاید می خواسته قدرناشناسی مردم زمان خود را بگوید.] آیا این است ؟ آیا منظورش قدرناشناسی است؟ یک وقت می گوید که من عالمم، من شاعرم، من را نشناختند، مثل این که گاهی می گوید : «هند جگر خوار» - دیگران هم گفته اند -، یا از استاد و دیگران می نالد، به خصوص در آن قطعاتش - جاهای زیادی دارد - از حسود و اینها ناله می کند.

اما آدمی که می خواهد از خودش تعریف بکند و از قدر ناشناسی دیگران بگوید، آیا می گوید من از دنیا که بروم ، دنیا خالی می شود ! آیا از انسان عاقل چنین چیزی سزاوار است ؟! مقصود "حزین" در این اشعار چیست؟ آیا انسانِ کامل را می گوید؟ ببینید ! علی الظاهر به نظر می رسد این تعریف "انسان کامل" است. کما اینکه در اشعار شعرا مواردی است که وقتی می خواهند "انسان کامل" را تعریف کنند، خودشان را ذکر می کنند؛ می گویند من این طورم و این چنینم ؛ مراد ، یعنی انسان کامل چنین است. خوب ، همین انسان کامل در دیوان حزین دنبال بشود؛ ببینید اصلاً انسان کامل کیست و خصوصیاتش چیست؟ غرض این که می توان روی مطالب عرفانی ایشان هم بحث کرد.

علاوه بر اینکه ایشان فقط عارف نیست. همین تذکره را که بررسی کنید - البته من تا حالا آن را ندیده ام، خیلی خوب است؛ ان شاءالله نگاه و استفاده می کنم - تکه هایی از تذکره بعضی جاها نقل کرده اند؛ من دیده ام. پیداست که آدمِ وارد، مسلط، زمان شناس و تاریخدان - مایل به مسایل تاریخی - است، که اینها هم در جای خود حایز اهمیت و قابل توجه است.

خوب، و اما راجع به لاهیجان که ما گفتیم تا سی سال دیگر [کار لازم است تا شخصیتهای لاهیجان شناخته شوند]، واقعاً هم همین جور است. از آن روزی که شما مشغول کار حزین شده اید تا حالا، یکی دو سال طول کشیده است. به همین حساب، واقعاً بیش از سی سال طول می کشد. چون سی سال، برای شناخت پانزده شخصیت می‌شود - هر دو سال برای یک نفر -، لاهیجان خیلی بیش از پانزده شخصیت دارد. من یادم هست آن وقت که با جناب عالی [1] صحبت می کردیم، اسم "نادم لاهیجانی" را آوردم که یکی از همین شعرای بسیار خوب است، که از حالاتش هیچ چیز موجود نیست. از او فقط چند بیت در تذکره‌ی نصرآبادی و آتشکده‌ی آذر و این جا و آن جا ذکر شده است در حالی که - اگر بگردند - شاید در خانه ها و کتابخانه های قدیمی، چیزهایی از "نادم لاهیجانی" پیدا کنند، آدمی که این گونه خوب شعر می گوید:

گریه با ناله بدل کردم و آشفته ترم عشق در آتشم افکند که آبم نبرد

خیلی قوی و زیبا و پر مضمون. خوب، انسان باید بگردد و یک چنین آدمهایی را پیدا کند. در لاهیجان از این قبیل شخصیتها و فقها خیلی هستند. علی أیّ حال، هیچ بعید نیست که ما بگوییم حداقل صد شخصیت قابل معرفی در لاهیجان و اطراف آن هست که دویست سال لازم است تا معرفی بشوند، اگر هر دو سال یک کنگره تشکیل بشود. البته به نظر می رسد که آن وقت لاهیجان مرکز استان گیلان و شهر بزرگ و با عظمت گیلان بوده است که طبعاً اگر کسی اهل آن اطراف هم بوده، باز هم به لاهیجان نسبت داده می‌شود. خوب، عیبی هم ندارد، همین درست است.

به هر حال امیدواریم که خداوند شما ها را موفق بدارد، ان شاءالله همه‌ی کسانی که دست اندرکار هستند، موفق و مؤید باشند. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

*****

---

۱ - اشاره به حجة الاسلام و المسلمین قربانی

حزین شهرآرا،
و حُزن شهر آشوب

سرمست "حزین" از می منصوری عشق است
شوریده سرش جز به سردار نگنجد
"حزین لاهیجی"

نزدیک به سه سده از روزی که ستارهٔ "حزین" نخستین پرتو خویش را در کاشانهٔ پدر، به چشم نزدیکان تاباند، می گذرد و بیش از دویست سال از خاموشی وی دور از یارود یار. با آنکه روزگاری به نسبت طولانی داشت و هفتاد و پنج بهار را دید، اما چرخ را با او ناسازگاری های نهان و آشکار بی شمار بود و ستم بسیار بروی راند. هر چه بود "حزین" تحمل کرد و سرانجام هم سرشوریده بر بالین آسایش رساند،ولی از پس این همه سال اینک ما از کجرفتاری چرخ چمبری با او هم شگفت رده ایم و هم محزون ، درشگفت از درازی این بازی تا آنجا که گویی نباید نام و نشانی از "حزین" می ماند و محزون از آن همه ستم که بر آن پیکرهٔ علم و ادب و اخلاق و عرفان رفت و از آن همه آثاری‌که قلم پاکیزه‌اش برای تهذیب اجتماع نوشت واکنون جزنامی‌از آنها در دست نیست.

خاندان حزین

«"شیخ علی حزین" یکی از ادبای معروف ایران است که قسمت عمده ای از زندگانی خودرا در شبه قارهٔ پاک و هند بسر برده اند. اسم کامل وی شیخ جمال الدین عبدالمعالی[1] محمد علی وتخلص وی "حزین" است.»[2] وی «از افاضل علمای ایران بقرن دوازدهم هجری قمری بوده ، نسب و نسبت با پانزده واسطه به عارف بزرگوار "شیخ زاهد گیلانی " سر سلسلهٔ طریقت [صفی الدین اردبیلی] ونیای مادری خاندان جلیل صفویه" می رساند. خاندان پدران (حزین) قرنها در بلدهٔ لاهیجان ، محترم و معروف ، و

---

۱ .تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ، ص ۳۴۱ شیخ جمال الدین ابو المعالی
۲. دیوان حزین _ مقدمه ، ص ۱

به علم و صلاح موصوف بوده اند.[1] از آنجمله "شیخ علی بن عطاء الله " از معاریف زمان خود بود و بگفتن شعر هم رغبتی داشت و "وحدت " تخلص می کرد.»[2] علامهٔ ذوفنون "حزین لاهیجی" ، دربارهٔ وی چنین می نگارد :

«جد فقیر، " شیخ علی بن عطاء الله " از معاریف علمای زمان خود بود ... در دارالسلطنهٔ قزوین به صحبت شیخ جلیل، " بهاء الدین محمد عاملی " علیه الرحمه رسیده، مؤانست تمام باهم داشتند. از مصنفات ایشان است : شرح فارسی بر کلیات قانون ، ... رسالهٔ اثبات واجب ،... رسالهٔ حل شبههٔ جذراصم،... حاشیهٔ مبسوطه برفصوص فارابی وغیرهما. بگفتن شعر رغبت داشته ، " وحدت" تخلص اشیان است والحق سخنان عاشقانه اش درکیفیت و حسن بلاغت بی نظیر افتاده ، دیوان وی به دو هزار بیت بنظر رسیده ، از آن جمله است:

غزل

خوب است محبت اثری داشته باشد | معشوق ز عاشق خبری داشته باشد
دل رفت به آتشکدهٔ عشق ونیامد | می آمد اگر بال و پری داشته باشد
مردیم ز بس ثابت و سیاره شمردیم | آیا شب هجران سحری داشته باشد»[3]

خاستگاه اصلی این خاندان علم و ادب و عرفان ، شهر آستارا است که اینک نیز درکنارهٔ دریای مازندران - خزر - و از شهرهای استان اردبیل در شمال باختری ایران آباد و پر رونق است. با بیرون آمدن " شیخ شهاب الدین علی " از این شهر و توطن گزیدنش در لاهیجان ، فرزندان و نوادگانش " لاهیجی " خوانده شدند:

« از اجداد این فقیر [حزین] " شیخ شهاب الدین علی " بلدهٔ آستارا [را] که موطن مدفن شیخ [زاهد گیلانی]است ، گذاشته به دارالسلطنهٔ لاهجان که احسن بلاد گیلان است سکنی نمود و از آن زمان باز لاهجان موطن اجداد گردید.»[4]

اما "حزین لاهیجی" خود به " حزین اصفهانی " هم نامبردار است چون پدرش لاهیجان به اصفهان نقل مکان کرد و وی در آنجا بدنیا آمد و نشو و نما کرد:

---

۱. تاریخ حزین - پیشگفتار ، ص الف
۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۴۲
۳. تاریخ حزین ، صص ۳ و ۴
۴. همان ، ص ۳

«پدر" حزین" ، ابی طالب زاهدی لاهیجی جیلانی است که به سن بیست سالگی از لاهیجان به اصفهان رفت و آنجا به تحصیل علوم پرداخت و سپس همانجا منزل خریده، توطن گزیدودرسال ۱۱۲۷هـ به سن شصت ونه سالگی[1] در آن شهر درگذشت.»[2]

پدر حزین نیز از علمای بزرگ بوده و به عنوان نخستین آموزگار ، درسها و آموزه‌هایش مسیر زندگی وی را در روشنایی خود داشته اند. « والد او [حزین]، ابو طالب نام داشت، از این جهت سجع نگینش " علی بن ابیطالب " است و خالی از لطفی نیست.»[3]

بیست و هفت سال پس از درگذشت "ابوطالب" ،آنچه که "حزین" در نوشته تاریخ حزین بیاد می آورد و می نویسد ، درست درسهایی بوده که از وی گرفته و راهی پیموده که او گفته است. در جایی که حزین به شرح حال او می رسد ، آخرین گفتار پدر دوباره از پس سالها به نوازش گوش خود می خواند ، و چنین می‌نویسد:

«در نظر همتش ، دنیا را قدر کف خاکی نبود. هرگز همت بر تحصیل مال و جاه دنیوی که ادنی تلمیذ او را به اندک مسامحه به وجه اکمل میسر بود. نگماشت... در عرض بیست و پنج سال که با ایشان به سربرده ام هرگز فعلی که در شرع مکروه باشد از ایشان ندیده ام ، و بعد از نیم شب در هیچ حال چه در صحت و چه در مرض او را بر بستر استراحت نیافته ام...تا آنکه در سال هزار و یکصد و بیست و هفت هجری در سن شصت ونه سالگی ، امراض شدت کرد وضعف مستولی شد. صباحی که چاشتگاه آن رحلت کرد مرا طلبید و سفارش بازماندگان و نیکوکاری با ایشان نمود.پس فرمود:« چنانکه مرا خشنود داشتی ، خدای از تو خشنود باد . وصیت من بتو این است که هر چند اوضاع دنیا را بروفق مرام نبینی و زمانه ناسازگار افتد، باید که به مذلت رضاندهی، و تبعیت و دنیا روی اختیار نکنی ، چه عمر قلیل قابل آن نیست، و در اصفهان اگرتوانی زیاده توقف مکن که شاید از ما کسی باقی ماند.» و این سخن را فقیر درنیافتم تا بعد از چند سال فتنه و خرابی اصفهان پدید آمد.»[4]

ابو طالب چهار فرزند داشته است:« اولاد [او] منحصر در چهار پسر بود. مولد

---

۱. در صفحه ۱ مقدمهٔ دیوان حزین ، درگذشت "ابوطالب" را در ۴۹ سالگی نوشته که با نوشته حزین در تاریخ حزین سازگار نیست.

۲. تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ، ص ۳۴۲

۳. تذکرهٔ مردم دیده ، ص ۶۴

۴. تاریخ حزین ، صص ۷ و ۸

نخستین این بی مقدار [حزین] است و سه برادر دیگر؛ یکی در کودکی ودو در عنفوان شباب درگذشتند.»[1] حزین خود نیز « تا ۵۲ سالگی قبول ازدواج نکرده ، مجرد می‌زیسته است، و پس از آن هم معلوم نیست که همسری اختیار نموده باشد.»[2] تذکره هایی که در این گفتار بنظر رسید، در این باره چیزی نیفزوده اند .

تولد و تحصیل

«حزین روز دوشنبه۲۷ربیع‌الثانی۱۱۰۳هـ‌ق‌دراصفهان‌متولدشدوبه‌سن چهار سالگی‌شروع‌به‌تحصیل‌کرد.»[3]ازهمان کودکی آثار هوش وذکاوت درچهره‌اش هویدا بود...در سن هشت سالگی مشغول یادگرفتن تجوید وقرائت‌قرآن‌شدوسپس حدیث و فقه و علم هیأت و تفسیرومنطق وطب و هندسه رادر خدمت فضلای اصفهان فراگرفت.[4]

حزین «در جمیع اصناف علوم متداوله با کمال دقت، به تحقیق و تدقیق پرداخت. از جمله استادانی که وی از محضرشان کسب فیض نموده است می توان : پدرش "ابو طالب"،عمویش،" شیخ ابراهیم زاهدی"،"ملا شاه محمد شیرازی"،"شیخ خلیل طالقانی" ،" شیخ محمد فایی"، و"مولانا صادق اردستانی" رانام برد.در همان ایام ، وی به اتفاق پدرش به وطن آبایی خود، لاهیجان مسافرت کرد و پس از چهار سال اقامت در آن شهر، به اصفهان بازگشت.»[5]

طبع موزون

"حزین" از همان کودکی شعر می سرود و با آنکه پدر و استادانش همواره او را از این کار باز می داشتند از سرودن دست برنداشت و پنهانی به شعرگویی می پرداخت. تا اینکه روزی بعضی از دوستان پدرش، مهارت وی را در شعر، پیش پدر ستودند و یکی از آنها بیتی از "محتشم کاشانی" خواند و از "حزین" خواست ارتجالاً غزلی بر آن بیت بسازد "حزین" هم اینکار راکرد و مورد تحسین پدر و دیگر حضار واقع گشت ، و از آن پس

۱.تاریخ حزین ، ص ۷
۲. همان - پیشگفتار ، ص ج.
۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۴۲
۴. دیوان حزین - مقدمه، صص ۱ و ۲
۵. همان - مقدمه، ص۲

دیگر پدرش وی را از شعرگویی منع نکرد.[1] بهتر است که داستان این پنهان سرایی و سرانجام کار، از زبان خامهٔ شیرین نگار آن "علامهٔ ذوفنون" خوانده شود:

«چون طبیعت موزون بود از شعر لذتی عظیم می یافتم و بگفتن میل می شد و مدتی مخفی بود. چون استاد مطلع شد، مرا از آن منع نمودی و والد مرحوم نیز مبالغه در ترک آن داشتی، و مرا صرف طبیعت یکباره از آن ممکن نبود. چیزی که وارد خاطر می‌شد می نوشتم و پنهان می داشتم[2] ... روزی در منزل والد علامه، مجمعی از مستعدان منعقد بود. مرا هم در آن مجلس طلبیدند و از هر جا سخنان درمیان بود. یکی از حاضران این بیت "ملامحتشم کاشی" را برخواند:

ای قامت بلند فدان در کمند تو — رعنایی، آفریدهٔ قد بلند تو

و بعضی از حضار تحسین بلیغ نموده، والد مرحوم فرمودکه: دیوان ملا محتشم بنظر من درآمده، شاعری به آن استاد است اما کلامش بی نمک است و آن مقدار از حلاوت که تدارک بی نمکی کند، ندارد... پس متوجهٔ من شده، فرمود: می دانم که از شاعری هنوز باز نیامده ای. اگر توانی درین غزل بیتی گفت، بگو...این مطلع برخواندم:

صید از حرم کشد خم جعد بلند تو — فریاد از تطاول مشکین کمند تو

حاضران از جادر آمدند و آفرین ها گفتند. تا ایشان درتحسین بودند مرابیت دیگر بخاطر رسیده، برخواندم:

شد رشک طور از آمدنت کوی عاشقان — بنتین که باد خردهٔ جان ها سپند تو

در این مرتبه، والد علامه نیز از جادر آمد و تحسین کرده، فرمودکه آنچه می گفتم در شعر "ملا محتشم" نیست، در این هست. بیت دیگر برخواندم:

متکل شدست کاردل از عشق،و خوشدلم — شاید رسد بخاطر مشکل پسند تو

و همچنین به اندک تأملی بیت دیگر می گفتم تا غزل تمام خواندم. حضار گفتند که: این طرز شعر بدیهه گفتن امروز مقدور نیست، و والد فرمودکه: الحال ترا اجازت شعرگفتن دادم اما نه آن مقدار که وقت ضایع کنی؛ و قلمدانی که در سرکار خود داشت برای نوشتن این غزل مرا انعام فرمود.»[3]

---

۱. دیوان حزین، ص ۲
۲. تاریخ حزین، ص ۱۰
۳. همان، صص ۱۴ و ۱۵

پایان آرامش

هنوز "حزین" سی ودو بهار را پشت سرنگذاشته بودکه آتش جنگ شعله ور شد و سپاه‌عفریت ناامنی شهر به شهر ایران را درنوردید و پشت دروازه‌های اصفهان خرگاه‌زد:

«در سال ۱۱۳۵[هـ] فاجعهٔ جانسوز حملهٔ "افغانها" بدان سواد اعظم [اصفهان] پیش آمده - به شرحی که در تواریخ مسطور است - شهر اصفهان مدت نه ماه در بلای فحط و غلای محاصره افتاده ، همه چیزش به آتش بیداد سوخته ، و صد هزار مردم نازپرورده‌اش راه دیار عدم پیموده و از بازماندگان ، هر که را اندک رمقی باقی مانده به اطراف جهان گریخته است . از آنجمله یکی "حزین" بوده که در تنگنای محاصره فتاد.»[1] عمق فاجعه را "حزین" بیست سال بعد چنین آشکار می کند : « برمن در آن احوال روزگاری گذشت که عالم السرایر بدان آگاه است و بر آنچه دست قدرتم می رسید صرف می کردم و بغیر ازکتابخانه ، چنان چیزی در منزل من باقی نمانده بود و باوجود بی‌مصرفی قریب به دو هزار مجلد کتاب را نیز متفرق ساخته بودم و تتمه در آن خانه بغارت رفت . القصه در اواخر ایام محاصره ، مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از مردم خانه درگذشتند.»[2]

سرانجام « خود ، یکتن داغدیده و بیمار ، نیم جانی بدر برده با تحمل هزاران رنج و مشفت خود را به قصبهٔ "خوانسار" رسانیده است. ازآن پس تامدت زیاده برده سال مدام خانه بدوش بوده ، پریشان حال ، رنجور و تهی دست از شهری به شهر دیگر می‌گریخته .»[3] در این آوارگی از اقامت یا دیدار خود از شهرهای خرم آباد ، همدان ، نهاوند، دزفول، شوشتر، کرمانشاه، مشهد ، کردستان ، آذربایجان ، گیلان ، تهران ، اصفهان ، شیراز، لار، بندرعباس و کرمان و... سخن ها دارد . از راه بصره ، سفری نیز به مکه،کربلا ، نجف ودربازگشت به یمن داشته است.[4]

داستان این سفرهای دور و دراز ،که از سرناچاری بوده اند ، هم داستان درد و رنج آن مسافر حزین است ، و هم بخشی ازکتاب تاریخ ایران را فرا روی پژوهشگران باز

---

۱. تاریخ حزین - پیشگفتار، ص ب
۲. همان ، ص ۵۵
۳. همان پیشگفتار ، ص ب
۴. همان ، صص ۵۹ - ۶۳ و ۸۳ - ۹۳

می کند.آنچه بر "حزین" در این سفرها گذشته و پیشامدهایی که در زندگی او رخ داده، در زندگی کمتر کسی از بزرگان این مرز وبوم دیده شده است .

"حزین" خود دربارهٔ سرگذشت شگفت انگیز خویش می نویسد:«بر ناظران مخفی نمانده که شرح سوانح و وقایع احوال من از نوادر غرایب حالات روزگار است وتفصیل آن در حوصلهٔ تحریر نمی آید، و آنچه بقلم وقایع نگار تواند آمد اگر در آن مسامحه نشود نیز دفترها به آن مشحون گردد ، و به عمری از آن فراغ حاصل نیابد، و در این یکدمه فرصت، کجا مجال آن که شمه ای گزارش یابد. به تحریر اندک از بسیار و یکی از هزار اقتصار می نماید.»[1]

در جوانی حزین، که افشاریان به جای صفویان می نشینند، ایران، دچار هرج ومرج و خونریزی بوده‌است وهرروزازسویی به‌مرزهای‌آن‌می ناخته‌اند.تاریخ ایران کمتر حادثه ای مانند فتنهٔ افغانان به خود دیده است. دراین آشفتگی و بحران، زادگاه حزین -اصفهان -ازهمه‌جاویران‌تربوده‌است.اوکه‌خوداین ویرانگری و خانمانسوزی رادیده ودربدری و آوارگی اش از اینجا آغاز شده ، شرح این پیشامد را داده است.[2]

مهاجرت به هند

"حزین" از آن همه هرج ومرج و بدبختی که برسرتا سر ایران سا به افکنده بود و نیز آوارگی و در بدری خودش که از مرز ده سال می گذشت به ستوه آمده بود، ناچار در رمضان ۱۱۴۶ هـ‌ق عازم شبه قاره هند گشت . " واله داغستانی " مهاجرت حزین به هند را با سلطهٔ نادر شاه بر ایران مرتبط می داند و در ریاض الشعرا می نویسد: « شیخ "حزین" یک دو ماه نزد اهل لار بود که میرزا باقر کلانتر ... به خانهٔ ولی محمد خان شاملو متخلص به "سرور" که در آن وقت از جانب قهرمان ایران [(نادرشاه)] حاکم لار بود ریخته ، خان منار الیه را به قتل رسانید، و از آنجا نزد شیخ رفته عمل شنیع خود را اظهار و اعتراف نمود، و لوای مخاصمت ومخالفت نادر شاه را برافراشت . محمد خان بلوچ [سردار نادر] ... به استماع این خبر متوجهٔ لار گردید. "حزین" و کلانتر مزبور و مردم شهر در حراست شهر یافشاری نمودند... بنابر این "حزین" ، متهم به قتل ولی محمد خان و تولید این فتنه

---

۱. تاریخ حزین ، صص ۵۷ و ۵۸

۲. همان، صص ۵۰ - ۵۸

شد.»[1] البته حزین خود تفصیل واقعه را در تاریخ حزین آورده است.[2] "هندی" هم گفتهٔ "واله" را تأیید و تصریح می کند: « چون نادر شاه بر ایران تسلط یافت، شیخ [حزین] از آنجا دل برداشته به هند شتافت.»[3] سید عبد اللطیف شوشتری جزایری" در تحفة العالم برای هجرت "حزین" به هندوستان جز آنچه ذکر شد، امید وی به پشتیبانی "بابریان" از "صفویان" را برای نجات ایران از آن اوضاع می افزاید:

«[حزین که] نزد "شاه سلطان حسین" و شاه طهماسب" بجلالت قدر و علو مرتبه ممتاز و چون نوردیده با اعزاز بود و هنگام استیلای "افاغنه" به آن دیار و پادشاه قهار "نادر شاه افشار" و غصب سلطنت از آن خاندان معدلت شعار، به پاس نمک آن دودمان عليّه وازفرط علو همت وغیرت واطلاع برحقوق سلاطین "صفویه" به سلاطین "بابریه"...به قصد استمداد از "محمد شاه" وارد هندوستان [شد] و چون به شاهجهان آباد (دهلی) رسید وازاوضاع واحوال گرفتاری پادشاه به دست امرامطلع شد، بغایت نادم و پشیمان گردید، و آن زمان ازسطوت "نادرشاه" قدرت بر رفتن نداشت، وباآن حال دو سه مرتبه بقصد عود به ایران تابه لاهور و آن نواح رفت و به سبب عوایق، رفتن مسیر نیامد.»[4]

حزین سی و چهار سال از زندگانی خود رادر شبه قاره سپری کرد، اما هیچگاه دل به خرسندی نسپرد و همواره آرزوی بازگشت به ایران را در دل خود زنده نگه داشت. هنگامی که "نادر شاه افشار" در سال ۱۱۵۲هـ‌ق./ ۱۷۳۹م. به شاهجهان آباد (دهلی) تاخته بود، حزین در خانهٔ "علیقلی خان والهٔ داغستانی"، منزوی و مخفی ماند، و با بازگشت نادر شاه به ایران، شیخ نیز دوباره راهی لاهور شد. در آن جا نیز از دشمنی "زکریا خان" حاکم لاهور برکنار نماند و بنا چار به دهلی برگشت.[5] "هندی" می نویسد: «چون "نادر شاه" به دهلی آمد، شیخ [حزین] به جهت شور مزاجی او در دهلی مخفی ماند، چون او مراجعت کرد شیخ به لاهور تشریف برد. بعد از چندی، باز معاودت به شاهجهان آباد فرمود»[6] و «چندگاه دیگر مثل عنقا و کیمیا متواری در این شهر بود.»[7]

---

۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۵۰
۲. تاریخ حزین، صص ۹۹ - ۱۰۳
۳. سفینهٔ هندی، ص ۵۱
۴. تاریخ حزین - پیشگفتار، ص ط
۵. دیوان حزین - مقدمه، ص ۴
۶. سفینهٔ هندی، صص ۵۱ و ۵۲

«در دهلی ، "حزین" بوسیلهٔ عمدة الملك امیر خان ، متخلص به انجام به دربار شاهی معرفی گشت و "محمد شاه"، جاگیری بزرگ که به قول "سراج الدین علی خان آرزو" عواید آن به دولك [دویست هزار]روپیه بالغ می شد به وی اعطاکرد. از دهلی به قصد انجام حج و زیارات اماکن مقدسه به بنگال رفت. اما بزودی از عظیم آباد (پتنه) برگشت »[8] و به «بنارس رسیده ، رخت اقامت انداخت . آب و هوای آنجا سازگار آمد، در باغی مطبوع مکان مزار خود تیار ساخت .»[9]

در بنارس وی زندگانی نسبتاً مرفه ای داشت و مورد احترام و قبول عامه قرار گرفته بود. مؤلف تذکرهٔ مردم دیده که شیخ را در آن شهر زیارت کرده،می نویسد: «در لباس فقیری [زندگی خود را] امیرانه می گذارد.»[10] "احمد علی سندیلوی" مؤلف مخزن الغرایب هم می‌نویسد : « اهل بنارس چه از فرقهٔ هنود و چه مسلمان، خاک پایش را بجای سرمه در چشم می کشیدند، و مردم از دور و نزدیک جهت زیارت شیخ می رفتند و به آن مباهات می کردند: که من شرف صحبت شیخ را دریافته ام.فی الواقعه جای مباهات است ، چرا که همین کسانند که قابل الزیارة هستند.»[11] فرمانروایان و امرا هم ، دیدار او را مغتنم داشته و به خانه اش می‌رفتند: «در هنگامی که حضرت شیخ در آنجا مقیم بود ، اعزّهٔ آن شهر بخدمتش حاضر می بودند، پادشاه جم جاه خلدالله ملکه و نواب شجاع الدوله مرحوم نیز به ملاقات شیخ رفته بودند ...[تا آنکه] در هزار و یک صد و هفتاد و هشت ، از دارفنا به عالم بقا رو آورد.»[12]

پس از رحلت نیز آرامگاهش جاذب و عزت بخش خاص و عام می شود ، آنگونه که تحفة العالم نوشته است : «بارگاه او در آن کفرستان [بنارس] ، مطاف زمرهٔ انام و هر دوشنبه و پنجشنبه بر مقبرهٔ او از زوار ، عجیب ازدحام و انبوهی است.»[13] و«روی قبر وی این عبارت [دو بیت] به خط خود او کنده شده است:

---

۷. تذکرهٔ مردم دیده ، ص ۶۴
۸. دیوان حزین مقدمه، صص ۴ ۵
۹. سفینهٔ هندی ، ص ۵۲
۱۰. تذکرهٔ مردم دیده، ص ۶۶
۱۱. مخزن الغرایب -ج ۱ ، ص۸۰۴
۱۲. سفینهٔ هندی ، ص ۵۲
۱۳. تاریخ حزین - پیشگفتار، ص ی

زبان دان محبت بوده ام دیگر نمی دانم همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا
"حزین" از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا»[1]

حزین و تصوف

درمیان سرایندگان سبک "هندی" یا " اصفهانی " ، شعر حزین بیش از دیگران رنگ عرفان و تصوف دارد. مضامین و تعابیر عرفانی در شعر او فراوان بچشم می خورد. در این زمینه کتابهایی مانند شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق ، آداب العزله و آداب الدعوة و الاذکار نیز نوشته است .هر چند در تذکره های معاصرین یا متأخرین، ذکری از وابستگی وی به سلسلهٔ خاصی از اهل طریقت نیست، اما بدون تردید عارفی غیر متصوف و زندگی وی ، سلوک برپایهٔ عرفان بوده است. بر این مدعی جز آنچه که وی بهنگام نوشتن تاریخ حزین، از وصیت پدر می آورد، دوری وی از مجالس عشرت و کامرانی که شیوهٔ معمول شاعران هم عصر وی بوده، تقید و تدین بسیار بالای او که همهٔ تذکره نویسان به آن اشاره کرده اند، سرفرود نیاوردن او به هیچ آستانی از بندگان خدا، همه جز بر زندگی یک انسان کامل به چیزی دیگر دلالت نمی کنند.

"میر علی شیر قانع تتوی" در مقالات الشعرا زندگی این عارف بزرگ را در چند جملهٔ کوتاه چنین بیان می کند:« بصیام دوام و قیام لیالی ، ایام علی الدوام اهتمام تمام بکار داشته بغایت موفق ومرتاض می زیست . در سایر علوم وافی و در تصوف کافی. "محمد شاه پادشاه" را در خدمتش ارادت کلی پیدا شده، گویند هزار روپیه ماهانه خرج خانقاهش تقرر یافته.»[2] البته شاید مراد از خانقاه وخرج خانقاه ، خانهٔ حزین باشد که به نوشتهٔ دیگر تذکره ها محل رفت و آمد ارباب فضل و معرفت و رجوع مردمان برای پرسشهای فقهی و... بوده است، چون از جایی بنام "خانقاه حزین" درکتابهای مربوط به تصوف نامی برده نشده است .

---

۱ . تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ، ص ۳۵۷
۲ . مقالات الشعرا، ص ۱۶۹

حزین در رشته های گونا گون علمی روزگار خویش ،بویژه در فلسفه،کلام،رجال، تاریخ ، اخلاق ، منطق، تفسیر، حدیث، فقه و اصول تألیفات بسیاری داشته که تا ۲٦٥ کتاب و رساله احصا می شود ، اما هم اکنون شمار اندکی از آنها در دست است.آنچه در حوصلهٔ این گفتار می گنجد آوردن نام شماری از آثار علاّمه رحمه‌الله‌علیه ، در دو بخش منثور و منظوم و بررسی کوتاهی پیرامون برخی از آنها است.

۱. منثور

۱ - ۱ . کتبی که نسخ آنها در دسترس است:

۱. تذکرة المعاصرین

۲. تاریخ احوال ، در دو شب ، در دهلی و بسال ۱۱٤٤٥ [۱۱٥٤]هـ‌ق نوشته شده است.

۳. سفینهٔ علی حزین

٤. مدة العمر

٥. رساله در تجرد نفس، درکرمانشاه نوشته شده و ظاهراً با رساله در حقیقت نفس و تجرد، یکی است.

٦. رساله فرس نامه ،که آن را در هندوستان به شیوهٔ کتابی که در اصفهان هنگام جوانی در همین موضوع نوشته بود، نگاشته است.

۷. اللمعه ، به عربی و در تفسیر آیهٔ ۱۹ سورهٔ آل عمران است،که بسال ۱۱۳۹ هـ‌ق دراردبیل نوشته شده است.

۸. شجرة الطور فی شرح آیة النور ، به عربی و در تفسیر آیهٔ ۲٥ سورهٔ نور،که مؤلف آن را در سال ۱۱٤۰ هـ‌ق در مشهد نوشته است .

۹. رساله در تحقیق معاد روحانی

۱۰. رساله در اوزان شرعی ، دربارهٔ مثقال ، درهم ، دینار و ... نوشته شده است.

۱۱. رساله در مسئلهٔ حدوث و قدم ، در علم کلام

۱۲. جواب رقعات شیخ حسن

۱۳. شرح قصیدهٔ لامیه،قصیده‌ای راکه خود در منقبت امیرالمومنین علی علیه‌السلام سروده ، شرح کرده است.

۱۴. رسالهٔ صیدیه، یا رساله در خواص حیوان.
۱۵. رساله در حمله های ایران به هند،که در سال ۱۱۷۰هـ درحسین آبادنگاشته است.
۱۶. رساله دستور العقلا، در حکمت عملی است و آن را در سال ۱۱۵۳ هـ ق در شاهجهان آباد نوشته شده است.
۱۷. مواعد الاسحار، در فقه شیعهٔ دوازده امامی است.
۱۸. مذاکرات فی محاضرات، در بلاغت است[1].

در این بخش به چهار کتاب نخست نگاهی گذرا می کنیم:

۱.تذکرهٔ حزین (تذکرة الشعرای حزین یا تذکرة المعاصرین)

این تذکره را یازده سال پس از تألیف تاریخ حزین یعنی در سال ۱۱۶۵ هـ ق[2]/ ۱۷۵۲م. نوشته و در آن احوال یکصدتن از علما، بزرگان و شاعران همزمان خویش را در دو گروه آورده است:

«۱. فرقهٔ اولی: در ذکر علمای معاصر که به انشاد شعر، زبان بلیغ بیان گشوده و توجه خاطر به آن مبذول فرموده اند.»[3] در این گروه احوال بیست نفر آمده که نخستین آنها "صدرالدین سید علیخان بن سید نظام الدین احمد حسینی" و آخرینشان "مولی صدر الدین جیلانی" است. مشاهیری چون علامه "سید مرتضی عاملی"، شیخ جلیل طالقانی" و "شیخ ابراهیم زاهدی" (عموی مؤلف) در این طبقه جای داده شده اند.

«۲. فرقهٔ ثانیه: در ذکر شعرای معاصر»[4] که با نام "میرزا طاهر" آغاز و با نام "میرزامحمد شیرازی" پایان می یابد.

علامهٔ ذوفنون در دیباچهٔ تذکره حزین در اسباب پیدایش این تألیف می فرماید: «با همهٔ اسباب فروماندگی و تفرق بال و انواع آلام و اهوال، یاد آوری دوستان یکدل، و حقیقت پژوهشی کامل، و پاس نیک صحبت یاران خلیل و اصدقای جلیل، قدرشناسی هنر هر وضیع و نبیل، بران داشت که در این صفحات به ذکر بعضی از یاران معاصر و

۱.تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۳۶۴ - ۳۶۷
۲.تذکره حزین، ص ۴
۳.همان، ص ۱۰
۴. همان، ص ۴۶

ابیات کلام ابدای مقام هر یک نموده باشد ، و هم به حلاوت این شکرستان، کام تلخ را شبرینی چشاند و در حرارت فرقت ایشان ، به سرانگشت خامه، دل اندوه منزل خویش حرا شد و هم حاضران را و آیندگان را وسیلهٔ انس وانبساطی باشد.»[1]

چند نکته را نباید از چشم دور داشت:

۱. همهٔ یکصد دانشمند و ادیب و شاعری که در تذکرهٔ حزین یاد شده اند، شیعهٔ اثنی عشری می باشند:« بطون این همایون دفتر به اظهار شعرای ملت اثنی عشر اختصاص خواهد داشت.»[2]

۲. همگان ، معاصر مؤلف بوده اند ، و وی با بیشترشان دیدار و گفتگو داشته است:« این راقم آثم را حصول ملاقات و صحبت اکثری روی داده ».[3]

۳. شتا بزدگی و اجمال در شرح احوال برخی از آنان دیده می شود که حتی یک تن بنام " ملامختار نهاوندی" در دو شمارهٔ پیاپی ۷۵ و ۷۶ معرفی شده است،[4] که نشان می دهد مؤلف را فرصت بازنگری و مجال اصلاح دستنوشتهٔ خود نبوده است. این مطلب را می توان از عبارت پایان کتاب دریافت:« رب العزة تعالی مجده والهمنا شکره و حمده، فرصت بخشید که در مدت نه روز ، بعض ساعات لیل [و] نهار را با افسردگی کمال و تفرقهٔ مآل که هوشی با سرنیست مصروف ، و خویش را مشغول تسوید این اوراق داشه ، یکصد کس از دوستان همنفس و یاران سخن رس را در این محفل گرامی و انجمن سامی فراهم آورد و از سخن شان آنچه خاطر آشفته مسامحت نمود بزبان قلم آورد.»[5]

٤. همهٔ آنچه در این تذکره آمده، از یاد و حافظهٔ مؤلف است که در پذیرش مواردی چون سال های مذکور در شرح حال نامبردگان ، حدس و گمان را به جای یقین و باور می نشاند. خود نیز چنین ایرادی را دور از کار خویش نمی‌داند و گوشزد می کند: « هرچه به قلم آمده از ظهر خاطر است. در این ارخاء طبع و ارتحال و تفرقهٔ بال ، انصاف

---

۱. تذکره حزین ، ص ۴
۲. همان ، ص ۴
۳. همان ، ص ۴
۴. همان ، صص ۱۱۲ و ۱۱۳
۵. همان ، ص ۱۲۶

اوان که آخر سال اربع و خمسین و مائة بعد الالف (١١٥٤) است و دربلدۀ دهلی با شدت آلام واسقام ، زاویه نشین اعتزال و خاطر شوریده لبریز ملال بود... بی اختیار آنچه مجمل احوال به زبان قلم آمد، ذر دو شب تا این مقام تسوید نمودم.»[1]

ارزش این کتاب ، جز شیوۀ ادبی ستوده اش ، در این است که اوضاع و احوال ایران را در نیمۀ اول سدۀ دوازدهم هجری می نمایاند. در این کتاب، محقق برگه هایی را می بیند که بادستنوشتۀ کاتبان و تاریخنگاران رسمی و درباری بسیار متفاوتند و به دست نویسنده‌ای که واقع نگری ، درست نگاری ، دوری از خودستایی و بزرگ نمایی ، خصیصۀ قلمش بوده است، نگاشته شده اند . باآنکه بقول خودش:«به تحریراندک از بسیار و یکی از هزار، اقتصار نموده است»، همین اندک هم آنچنان بوده که کسی چون "خان آرزو" راکه سر آن داشته نا فقط دیوان حزین را نقدکند، بر آشوبانده است تا به بهانۀ تلافی هجویه هایش او را داعیه دار بخواند:

«عجب آن که شیخ مذکور [حزین] ، رساله ای مشتمل بر حسب و نسب و سیر و سفر خود نوشته ، دعوی های بلند در آن نموده که صاحب داعیه از آن معلوم می شود.»[2]

وی از پیشامدها و روزگار خود در هند یعنی از سال ١١٤٦ هـ‍.ق تا هنگام تألیف کتاب ، چیزی در آن نیاورده جز چندکلمه در ابراز حزن وناخرسندی بسیارش از آمدن به هند وماندن درآنجا[3] و فصلی کوتاه به نام:« ذکر سخنی چند متعلق به احوال هندوستان»[4] که برخی اسباب هجوم نادر شاه به آن سامان و فتح شاهجهان آباد (دهلی) در سال ١١٥١هـ‍.ق. و پیامدهای آن را برشمرده است. کتاب با این عبارات پایان می یابد: «چون نه در آمدن [به هند] اختیاری بود ونه در رفتن ، چندی بخونین جگری ساختم .

رباعی

برخیز "حزین" از سر دنیا برخیز — زین کهنه دمن تو ای مسیحا برخیز
تنها تو در این انجمنی بیگانه — برخیز از این میانه ، تنها برخیز

نسأل الله الغفران وان یبدل بالفرح الاحزان ، انه جواد کریم »[5]

---

١. تاریخ حزین ،صص ١١٢ و ١١٣
٢. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ٣٥٨
٣. تاریخ حزین ، صص ١١٢ و ١١٣ و ١٣٤ و ١٣٥
٤. همان ، صص ١٢٠ - ١٣٣
٥. همان ، ص ١٣٥

پرفسور "ادوارد براون" دربارهٔ این کتاب می نویسد :«[حزین] ، بیشتر شهرتش بواسطهٔ کتاب تاریخ احوال اوست ،که در سال ١١٥٤ [هـق] / ٢ - ١٧٤١ [م.] در هند تألیف نموده است، یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید. متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را " ف .س . بلفور" در [سال] ١ - ١٨٣٠[م.] انتشار داده»[1] "فلیکس تانا" هم دربارهٔ جایگاه تاریخ حزین یا تذکرة الاحوال حزین چنین می‌گوید : «این کتاب به عنوان " سرگذشتِ خود نوشت " به معنی واقعی آن کلمه ، تنها کتابی است که در این موضوع دارای اهمیت می باشد .»[2]

۳. سفینهٔ علی حزین

در این کتاب که شیوهٔ نگارشی ساده دارد ، نام یکصد و هفت شاعر متأخر به ترتیب الفبا آمده که بیشتر در یک جمله معرفی شده اند و به آوردن چند بیت از اشعارشان بسنده شده است. کتاب با نام " اهلی شیرازی" آغاز و به نام "کمال الدین ضمیری اصفهانی " پایان یافته و بدون سال تألیف است. سفینهٔ حزین درسال ١٣٤٨ هـق / ١٩٣٠م از سوی "دار الطبع جامعهٔ عثمانیه" در حیدرآباد دکن چاپ شده است. اهمیت این سفینه در ذکر برخی شعرایی است که نام آنها در تذکره ای دیگر دیده نمی‌شود.[3]

٤. مدة العمر

مجموعه ای بوده است مشتمل بر نفایس نوادرکه "حزین " آن را در جوانی ، هنگامی که در فارس به گشت و گذار پرداخته بود ، تحریر کرد و از آن پس تا هنگام حملهٔ افغان به "اصفهان" ، مطالبی در خور موضوع بر آن افزوده است:

« و از آنجا [اردکان] باز به شیراز معاودت کردم ، چون در بین مطالعهٔ کتب مختلفه بعض کلمات نادره و تحقیقات شریفه و فواید جلیلهٔ نفیسه دریافته می شد ،که همه وقت ظفر بر آنها میسر نیست ، و کمتر کسی را از متتبعین روزگار حاصل می تواند شد ، و به خاطر قاصر نیز بسیاری از فواید و نکات شریفه و تحقیقات عالیه ، متفرقه می رسید ،

---

1. تاریخ ادبیات ایران - ج ۴ ، ص ۲۰۴
2. دیوان حزین - مقدمه ، ص ۵
3. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، صص ۳۷۶ - ۳۷۸

خواستم که مجموعه ای مرتب سازم که مشتمل بر نفایس و نوادر باشد ، و بر جوامع مشهورهٔ افاضل سلف ، راجح آید ، پس شروع در تحریر آن کردم و به مدة العمر موسوم ساختم[1]، و بتدریج آنچه لایق سیاق آن بود در آن مندرج می شد... تا ابتدای سال خمس و تلثین ومائة بعدالالف، تخمیناً به هفت هزاربیت رسیده بودکه درآن سال سانحهٔ اصفهان روی دادوباکتابخانهٔ فقیروآنچه بودبغارت رفت ومرابرتلف شدن آن نسخه، تأسف است.»[2]

بگفتهٔ "براون" نسخه ای از مدة العمر در موزهٔ لندن نگهداری می شود که "ریو" آن را در صفحه ٤٨٣ فهرست خود معرفی کرده است، اما در آن صفحه ، تنها فرسنامه ، رساله در اوزان و رساله در خواص حیوان ذکر شده اند.[3]

۲ - ۱ . کتبی که تاکنون نسخه ای از آنها بدست نیامده ولی در آثار موجود "حزین" و دیگر تذکره ها نامشان برده شده است:

الف) فلسفه و حکمت و منطق:

۱. رسالهٔ توفیق در وفق میان حکمت و شریعت
۲. رسالهٔ لوامع درتحقیق معنی واحد و وحدت
۳. رساله مبدأ عالم در توجیه کلام قدمای مجوس
٤. رساله در ابطال تناسخ به رأی طبیعیون
٥. جام جم دربیان کائنات جو
٦. حاشیه بر شرح هیاکل نور
۷. حاشیه بر الهیات شفا
۸. حاشیه بر امور عامه
۹.حواشی برشرح حکمت اشراق
۱۰. شرح تجرید
۱۱. الازل و الابد و السرمد
۱۲. اصول المنطق

ب)کلام و عرفان :

۱. رسالهٔ امامت ، این رساله را در مکه، به سبب اشارتی که در رؤیا بدو شد، نوشت.
۲. بشارة النبوة، در اثبات ختم المرسلین از عهدین
۳.کنه المرام ، دربیان قضا و قدر و خلق اعمال
٤. شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق
٥. اقسام المصدقین بالسعادة الاخرویه
٦. الاغاثه فی الامامه
۷. ابطال الجبر و التفویض
۸. آداب الدعوة و الاذکار
۹. آداب العزله

---

۱. حزین تصریح می کند که آغاز نگارش مدة العمر در "شیراز" بوده اما مولف گرامی تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان (ص ۳۴۶)، شروع این کار را در "اردکان " فارس ذکر کرده است.
۲. تاریخ حزین ، ص ۴۲

پ) تاریخ ، تذکره ، رجال :

۱.تاریخ صفوی
۲. اخبار خواجه نصیر الدین طوسی
۳. اخبار صفی الدین حلی
٤. الانساب
٥. اخبار هشام بن حکم
٦. اخبار ابی الطیب احمد المتنبی

ت) فقه و اصول:

۱. رساله در تحقیق غنا
۲. انیس الفواد فی حقیقة الاجتهاد
۳. رساله در باب شراب

ث) قرآن و حدیث:

۱. الاسنی در تفسیر آیهٔ ثم دنی فتدلی
۲. تفسیر الحسنی
۳. تجوید القرآن
٤: رسالة فی الحدیث

ج) احلاق :

۱. اصول الاخلاق
۲. آداب المعاشره

چ) طبیعیات :

۱. فرس نامه ، دربارهٔ خواص اسب
۲. مفرح القلوب ، در فوائد الطبیعیه
۳. خواص الحیوان ، دربارهٔ حیوانات شکاری
٤. الادعیه و الادویه در پزشکی
٥. رساله دربارهٔ مروارید

ح) دیگر موضوعات :

۱. التحلیه و التجلیه
۲. رموز کشفیه
۳. رساله در مدارج حرف
٤.اصول علم التعبیر
٥. روائح الجنان

۲. منظوم

۱-۲.تا٥-۲. پنج دیوان

"حزین" رحمه‌الله‌علیه از دیوان های پنجگانهٔ خود در تاریخ حزین و تذکرهٔ حزین یاد می‌کند ، که همهٔ آنچه که از این دو کتاب راه به موضوع می برد ، در زیر آورده می شود:

« مرا عارضهٔ صعب پیش آمد... تمام مفاصل بدن را فروگرفت و از حرکت بازماندم ... در اثنای آن آزار ، چون معطل مانده بودم شعر بسیاری گفتم و قدرت برنوشتن

نداشتم، دیگران می نوشتند ، و آن اشعار را الحق دردی و اثری دیگر است. پس اشعاری که از بدایت تا آن اوان جمع آمده بود فراهم آورده ، دیوانی مرتب شد مشتمل بر قصاید و مثنوی و غزلیات و رباعیات و تخمیناً هفت هشت هزار بیت ، و آن اول دیوان این خاکسار است و درمیانهٔ مستعدان متداول شد و رغبت به گفتن و صحبت شعر افزونی گرفت.[1]... و اشعاری که در آن مدت وارد خاطر شده بود باز فراهم آورده ، دیوانی شد تخمیناً ده هزار بیت ، و این دوم دیوان این بی مقدار است و مثنوی ترتیب دیوان ثانی مسمی به "تذکرة العاشقین" نیز در اصفهان شروع افتاد و افتتاح آن ، این است :

مثنوی

ساقی زمی موحدانه ظلمت بر شرک ازمیانه [2]

... و بی اختیار شعر بسیاری وارد خاطر می شد ، باز در شیراز آنها را فراهم آوردم و دیوان سیوم مرتب شد تخمیناً سه چهار هزار بیت .[3] ... و اشعاری که در آن مدت [در مشهد] گفته شده بود جمع آوردم و این چهارم دیوان خاکسار است .[4] ... تمام این احوال ، در فاتحه ها وخاتمه های دیوان های پنجگانهٔ خود در دیباچه های سفاین بقلم حقیقت نگار این خاکسار رقمی شده .»[5]

دیوان موجود و چگونگی تدوین آن

از دیوان های پنجگانه ،آنچه مانده به دیوان چهارم شهرت دارد و چون مثنوی‌هایی مانند " تذکره العاشقین" و "خرابات" نیز که در ایران سروده شده اند ، در آن دیده می‌شوند، می توان گفت : "حزین" بنای دیوان پنجم را در هند نهاده اما به ترتیب و تدوین آن نپرداخته و هر چه سروده به دیوان چهارم افزوده است.در واقع این دیوان دربرگیرندهٔ سروده های "حزین" از سال ۱۱۲۹ هـ.ق به بعد است.چون وی علیه‌الرحمه در آن سال شیرازهٔ دیوان سوم را بسته بود،[6] و روند رویدادها هم بگونه ای بوده است که از آن

۱.تاریخ حزین ، صص ۳۰ و ۳۱
۲. همان ، ص ۴۸
۳. همان ، ص ۵۰
۴. همان ، ص ۷۹
۵. تذکرهٔ حزین ، ص ۷
۶.تاریخ حزین ، صص ۴۹ و ۵۰

سال تا آغاز آوارگی (۱۱۳۵ هـ‌ق) نه دل و دماغی برای شعر سرایی داشته و نه مجالی رای فراهم آوردن سروده های پراکندهٔ احتمالی :« تا آنکه محمود مذکور [(افغان)] با شکر موفور به ممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده ، عازم اصفهان شد ، و این در اوایل سال اربع و تلثین ومائة بعد الالف [(۱۱۳٤هـ‌ق)] بود[۱]... بر حسب قدیر در غرّهٔ شهر محرم خمس و ثلثین و مائة بعد الالف [(۱۱۳۵ هـ‌ق)] که پایان آن شدّت بود به رفاقت دو سه کس از اعاظم سادات و دوستان ، تغییر لباس کرده به وضع هل رستاق از شهر برآمده... و روز دیگر که پانزدهم شهر محرم مزبور بود، محمود به شهر داخل شده ، در سرای پادشاهی نزول و خطبه و سکه بنام او شده ، معدودی از مردم که زنده] مانده بودند امان یافتند.»[۲]

در سال ۱۱٤۲ هـ‌ق ، هنگامی که شاه تهماسب صفوی ، مشهد مقدس را از اشرف فغان باز پس گرفت ، "حزین" به مشهد می رود و در آنجا فراغتی بدست آورده و برای تدوین دیوان چهارم به گرد آوردن سروده های خود می پردازد و "مثنوی خرابات" را هم در یک هزار و دویست بیت می سراید ، اما توفیق رفیق راه نیست و کار بی سرانجام می‌ماند، چون از این پس باید از نادر شاه که سربر آورده و به هر کجا سپاه می کشد، روی نهان کند. از اینرو پس از ترک ایران و توطن در شبه قاره کار را به انجام می رساند:

« هم در این سال پنجاه و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری [(۱۱۵۵)] که گام آوارگی بی سپر وادی بی آرامشی است... حاصل تکاپوی خامه یکجا کرد و چهارمین دیوان از چهرهٔ فروهشته نقاب برگرفت.»[۳]

مطالب دیوان

دیوان چهارم "حزین" شامل قصاید، مثنویات ، غزلیات ، متفرقات ، رباعیات ، قطعات می باشد. مثنویاتی که در این دیوان آمده اند عبارتند از "چمن و انجمن" ، "خرابات" ، فاتحهٔ " مطمح الانظار" و فاتحه و خاتمهٔ " تذکرة العاشقین". در برخی از نسخ مانند چاپ های "کانپور" و "لکهنو"، مثنوی های "صفیر دل " و " ودیعة البدیعه " هم منضم هستند. روی هم رفته اجزای کلیات حزین یا دیوان چهارم ، عبارتند از :

۱.تاریخ حزین ، ص ۵۲
۲.همان ، ص ۵۶
۳.تذکره حزین ، صص ۱۲۸ و ۱۲۹

۱.قصاید؛نزدیک‌به ۲۱۵۰ بیت به‌این شرح:درتوحید ۳۰بیت،درنیایش ۲۵بیت ، در مدح و وصفت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۲۲۲ بیت ، در مدح امیر المومنین علی علیه‌السلام و شکوه از روزگار خویش ۱۲٦٤ بیت ، در مدح امام رضا علیه‌السلام و پند و اندرز ۱۳۷ بیت ، درمدح امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ٤۸بیت،درمدح حضرت بقیه الله‌المهدی عج‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف و توسّل به آن حضرت ۱۱۱ بیت ، در وصف حال خویش ۱۰۷ بیت، و در پند و اندرز و پاسخ و استقبال و... ۲۰۰ بیت.

۲.مثنویات؛نزدیک‌به ۳٤۵۰بیت‌به‌این شرح: "وصف پیامبر"۵٦ بیت، "صفیر دل" ۵۸۰ بیت ، "خرابات ٤۷۰ بیت، "ودیعه البدیعه" یا "حدیقهٔ ثانی "۱۲۲۲ بیت ، "چمن و انجمن" ۲۸۰ بیت، "تذکرة العاشقین" ٤۲٦ بیت ،"مطمح الانظار" ۱۱۱ بیت ، و "فرهنگ نامه" ۲۹٤ بیت.

۳. غزلیات ؛ نزدیک به پانصد غزل ، دست کم با ٤۰۰۰ بیت.

٤. رباعیات ؛ نزدیک به ۱۰۰ رباعی

۵. قطعات ؛ در توسل ، مرثیه ، شکوه ، وصف ، مدح ، ذم و ماده تاریخ.

٦. اشعار عربی

اهمیت دیوان چهارم

دیوان چهارم را باید " شهر آشوبِ ادب آرا " نامید ، چون به منازعهٔ ادبی دنباله‌داری میان "حزین" علیه‌الرحمه و سخندانان بزرگ شبه قاره انجامید و غلغه ای در ادب پارسی آنجا افکند که هم در آن هنگام و هم پس از درگذشت وی و مدعیان همزمانش ، پیدایش چند کتاب نقد و محاکمهٔ ادبی را موجب شد که اینک ادب آرای آن سامان بشمار می روند. مهمترین این آثار عبارتند از : تنبیه الغافلین از "خان آرزو" ، ابطال الباطل از "فتح علی خان گردیزی" در رد اعتراضات " آرزو "، فصلی در تذکرهٔ خزانهٔ عامره از "غلام علی آزاد بلگرامی " به دفاع از "حزین" ، احقاق الحق از نویسنده ای ناشناس در نقد اشعار "حزین" و پاسخ آن بنام اعلاء الحق و سپس قول فیصل در پاسخ به تنبیه الغافلین،هر دو بقلم"امام‌بخش صهبایی"،ومحاکمات الشعرا از"میر محمد محسن اکبرآبادی"که‌درسال ۱۱۸۰هـ‌ق به‌بررسی منازعهٔ ادبی "حزین" و "آرزو" پرداخته است.

از آنجاکه این دیوان درمیان اهل ادب اشتهاری تام دارد و اصلی ترین نقد آن - تنبیه الغافلین - هم تنها پانزده سال پیش و در شمارگان ۶۰۰ نسخه چاپ شده که نمی تواند در دسترس گروه زیادی از پژوهندگان فرهنگ و ادب قرارگرفته باشد ، به این بخش گفتار بیشتر از دیگر بخشها می پردازد ، باشدکه سودمند افتد.

"دکتر سید محمد اکرم - اکرام" ، مصحح تنبیه الغافلین دربارۀ رویه و رفتار ادبی "حزین" که منجر به منازعات ادبی میان او و برخی چون " خان آرزو" شد چنین تحلیل می کند:« حزین در شبه قاره احترام خاصی و زندگی مرفع [مرفه]الحالی داشت. مع الوصف به عللی مختلف به بدگویی و مذمت اهل هند و هند پرداخت. یکی این که او فارسی زبان بود و مسلماً به زبان فارسی و محاورۀ آن قدرت داشت. دوم اینکه ، شعر فارسی را روان و زیبا می سرود و از معاصرین خود بهتر می گفت. سوم اینکه چون در هند ،پادشاه و اعیان او را خیلی محترم می شمردند او گویا حس برتری جویی در خود پیدا کرده بود و بالنتیجه دیگران را دون پایۀ خود می انگاشت ، و بالاخره زبان به طعن همۀ آنان گشود.»[1]

مؤید این مطلب،نوشتۀ معاصرین "حزین" است.بنوشتۀ مؤلف تذکره حسینی: «چون شیخ در جنب [(کنار)] شعر خود شاعران هند را وقعی ننهاده ، از این معنی عداوت بهم رسید.»[2] درمخزن الغرایب هم آمده است:« حضرت شیخ به سبب ترفع وعلوشأن،به اکثرمردم بی اعتنایی می کردووقع نمی نهاد.بهاین سبب گرمی بازارش سردگشته.دگردرحق بعضی اعزه و شعرای پایتخت مثل خان ذیشان سراج الدین علی خان"آرزو"ومیرمحمد افضل"ثابت"وغیره حرف ناملایم زده،اکثری راهجوکرد.این مردم هم بقول بزرگی که "واجب شدطبیعت رامکافات"،درپی انتقام شدند.»[3] علیقلی خان"واله"نیزدرریاض الشعرا می نویسد:«[حزین] عموم اهل این دیار را از پادشاه و امراوغیره ، هجوهای رکیک که لا یقشان نبود نموده ، هر چند او را از این ادای زشت منع کردم فایده نبخشید و تا حال درکار است . لابد ، پاس نمک پادشاه،حق صحبت امراوآشنایان بی گناه،گریبان گیرشده

۱. تنبیه الغافلین ، ص بیست و پنج
۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۳۵۹
۳. مخزن الغرایب - ج ۱ ، ص ۸۰۳

ترک آشنایی و ملاقات آن بزرگوار نموده، این دیده را نادیده انگاشت.»[1]

"واله" از "حزین" به "چشم خویش" تعبیر کرده که اینک ناچار شده است از آن چشم بپوشد! براستی میان این دو، دوستی و الفتی بسیار بوده است. "حزین" در آمدن از ایران به هندبا"واله"همراه و در دهلی نیزمدتی همخانه بوده،[2]نیزنسخه‌ای از دیوانش را به خط خویش به وی داده،[3] و علاقهٔ خود را به او در غزلیاتش نمایانده و وی را ستوده است:

این غزل گوشزد "والهٔ" دانا دل کن — آنکه از مهد مسیحای سخن دان برخاست[4]

از من بگو به "والهٔ" والا گهر"حزین" — خورشید من ز آتش [روی] تو سوختم[5]

هجویه های "حزین" به پیدایش دودستگی و به اعتباری سه دستگی میان ادیبان و فارسی‌سرایان شبه قاره می انجامد." دکتر سید علیرضا نقوی" این دسته ها را مشخص کرده و سرآمدان هر یک را نام می برد، و برخی آرای آنها را می نگارد:

« در هندوستان بعد از اینکه "حزین" هجو به کشور هند و اهالی آنجا را مرتکب شد، دو گروه افراطی وجود داشت: اول ، از موافقان "حزین" ، و دوم از مخالفان وی... گروه سومی هم بود که باهیچکدام از این دو گروه افراطی تعلق نداشت.»[6]

آنگاه درگروه مخالفان سرسخت وی از " سراج الدین علی خان آرزو" و در زمرهٔ دوستان و ارادتمندانش " واله داغستانی " مؤلف ریاض الشعرا، "غلامحسین خان" نویسندهٔ سیر المتاخرین ،" خوشگو" صاحب سفینهٔ خوشگو، و" احمد علی سندیلوی " مؤلف مخزن الغرایب را نام می برد و " عبدالحکیم حاکم " صاحب " تذکرهٔ مردم دیده و " میر حسین دوست " نویسندهٔ تذکرهٔ حسینی را درگروه میانه جا می دهد.[7]

"حزین" و "آرزو"

نامبردارترین کسی که در برابر "حزین" ایستاد وتلاش کرد تا شیوه ای علمی دراین

---

۱. تنبیه الغافلین ، ص بیست و پنج
۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، صص ۳۵۰ - ۳۵۲
۳. دیوان حزین ، ص ۱
۴. همان ، ص ۱۲۹
۵. همان ، ص ۲۵۷
۶. تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ، صص ۳۵۷ و ۳۵۸
۷. همان ، صص ۳۵۸ - ۳۶۲

رو در رویی برگزینند، سراج الدین علی خان، متخلص به "آرزو" ، وکتاب معروفی که از این علم افرازی پدید آمد تنبیه الغافلین است. "میر حسین دوست" این کتاب را حاصل "آهوگیری ها"یی می داند که دربارهٔ حزین اعمال می شده است: «درپی آهوگیری [(عیب جویی)]ها کمربستند. چنانکه "سراج الدین علی خان" سلمه‌الله از دیوان حزین چهارصد بیت مغشوش و اکثر بی ربط ترکیب و بسیاری خلاف محاورهٔ متقدمین و متأخرین برآورده، خطبه‌وخاتمه نگاشته ، نسخه ساخته، تنبیه الغافلین نام نهاده...»[1]

"واله" نیز بالحنی که از دوستی پیش گفته در آن چیزی دیده نمی شود، از آفرینش تنبیه الغافلین چنین یاد می کند:«القصه بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته ، تیغ هجابروی کشیده،در نظرارباب خرد خفیفش کردند،از جمله سراج الدین علی خان "آرزو" که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری،گوی از میدان همگنان می رباید اشعار غلط بسیار از دیوان شیخ برآورده رساله [ای] مسمی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیات مربور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده.»[2]

در دیوان حزین، غزلی است که گویا در آن شیخ علیه‌الرحمه از لحاظ عاطفی آثار این نزاع ادبی را ویرانگر می بیند و از جدایی "واله" از خویش محزونانه و دل ریش می نالد و به او می گوید که نزاع "آرزو" ودیگران باوی را نباید ساده بینانه بنگرد. حیف است که این غزل شیوا و شارح نزاع در این مقال نگنجد:

گرد شرار عبرت از بی بقایی ما	برق آستین فشاند برخودنمایی ما
ای عجز همتی کن تا بال و پر بریزیم	صیّاد ما ندارد فکر رهایی ما
تا بود ناله‌ای بود چون نی در استخوانم	امروز تازه نبود درد آشنایی ما
هر چند ما و شبنم از پاافتادگانیم	دارد سراغ جایی بی دست و پایی ما
ار خون ما نکردی سرخ آن کف نگارین	گیرد مگر رکابت اشک حنایی ما
ما و تو در حقیقت چون آتش و سپندیم	ای عشق از تو آید مشکل گشایی ما
لب هرزه نال می شد از "آرزو" گذشتیم	شرمندهٔ دعا نیست هم مدعایی ما
ی برهمن نداری در پیش ما وقاری	برتر نشیند از کفر ، زهد ریایی ما
عسرت اگر نمی شد مهر لب سپندم	می سوخت عالمی را آتش نوایی ما

1. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۳۵۹
2. تنبیه الغافلین ، ص بیست ونه

گر دیر و کعبه دادیم ، درگاه عشق داریم — این آستان نرنجد از جبهه سایی ما
کردست در جوانی اقبال پست پیرم — شد حلقه ساز قامت کوته عصایی ما

"واله" خبر نداری از خستهٔ "حزینت"
داد از جراحت دل، آه از جدایی ما[1]

"اکرام" در پیشگفتار محققانه خود باعنوان "تحلیل تنبیه الغافلین" همین نظر قدما راتأیید می‌کند:«تنبیه الغافلین تألیف سراج الدین علی‌خان"آرزو"(متوفی ۱۱۶۹هـ) از نگارشهای ارزندهٔ کم نظیری است که در نقد شعر فارسی نوشته شد. سبب تألیف آن کتاب این است که " شیخ محمد علی حزین اصفهانی" (متوفی ۱۱۸۰ هـ) شاعر و نویسندهٔ معروف ایرانی ... در اینجا [شبه قاره] به طعن و تشنیع مردم هند پرداخت و در آثار منظوم و منثور خود حرف های ناملایم و زننده ای زد. "حزین" از این که فارسی زبان بود ، خود را نسبت به فارسی دانان هندی به زبان فارسی وارد تر و مسلط تر می دانست و آنها را در مقابل خود فرومایه و دون پایه می انگاشت و علناً بد می گفت. در نتیجه سراج الدین علی خان "آرزو"بر آن شد که شیخ حزین را یک شاعر معمولی و شعرش را پر از اغلاط ثابت کند. بدین منظور او از دیوان حزین تعداد زیادی از ابیات او را در آورد و آنها را یک به یک مورد انتقاد و ایراد قرار داد و نقایص فنی و لغوی و معنوی را در آنها نشان داد که قدرت نقادی "خان آرزو" را آشکار می سازد.»[2]

وی " حزین " و" خان آرزو" را می ستاید: «حقیقت آن است که "حزین" در زمان خود ، شاعری بلند پایه بود و شاید میان شعرا نظیر خود نداشت. سراج الدین علی خان "آرزو" [هم]در زبان شناسی مسلماً نابغهٔ روزگار بود و در تحقیق و تدقیق لغت و شعر و عروض و دستور، قدرت زاید الوصفی داشت.» [3] آنگاه متعرض سببی از اسباب نزاع آن دو و تألیف تنبیه‌الغافلین می شود: «اما [خان آرزو] در شعر گویی به پایهٔ " حزین" نمی‌رسید. اگرچه شعر "حزین" مانند متقدمین خیلی بلند نبود و سستی هاو نادرستی‌ها داشت ، بازهم نسبت به شعر معاصرین روان تر و زیبا تر بود و از این جا است که او حریفان خود را بخصوص در "دهلی" ، همسنگ خود نمی پنداشت و به آنها وقعی

۱.دیوان حزین ، صص ۸۸، ۸۹
۲. تنبیه الغافلین ، ص یازده
۳. همان، ص بیست و یک

هم که مکرر به مطالعه در آمد به آن درجه که مظنون و متیقن شیخ و جماعت نصیریان او است ، نیست. اگر آن هم با آن سه دیوان ملحق می‌گردید [(نابود می شد!)] مورد آن همه اعتراضات نمی گردید ، مرتبت طلبان و کاسه لیسان هند اعتقادی بیش از پیش در خدمت این عزیز دارند و او خود هم مثل "کلیم" و "سلیم" وغیر هما را مطلقاً وجود نمی گذارد.» [1]

آنچه از مطالعهٔ تاریخ ادبی شبه قاره ، بویژه در سدهٔ دوازدهم هجری بر می آید این است که شاید بتوان گفت : تنها شاعر یا نویسندهٔ نام آوری که هیچ نیازی به نزدیکی با دربار" بابریان " نمی دیده ، " حزین " بوده است. بیشتر سرایندگان و نویسندگان هم عصر وی رتبه های یک هزار ، دو هزار ، و... روپیه ای در دربار داشته اند ، مدح و ثنای شاهان و فرمانروایان و حاکمان ریز و درشت را بسیار می گفته اند ، شاهدِ بزمِ شراب و شاهدبازی آنان بوده اند و... ، اما حزین که فقط شاعر نبود ؛ او عارف ، حکیم ، فقیه و متکلم هم بود و همرنگی با این جماعت را با فلسفهٔ زندگی خود ناسازگار می دید، جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت عصمت علیهم السلام را مدح نمی گفت ، و جز بر آستان خدا سر بر هیچ آستانی نمی سایید:

بنده ام ، مسکنت سرای من است	خاکم، افتادگی عصای من است
... ز آسمان برترم به یک قامت	بر سر روزگار پای من است
زال دنیا اگر بکامم نیست	گنه از نفس پارسای من است [2]

و جز این را خواری و پستی گرایی می دانست :

ای دل بقدر خواهش در چشم خلق خاری	آری بقدر حاجت ، طالب ذلیل باشد
یک قطره آبرو را نتوان به زندگی داد	لب تشنه جان سپارم گر سلسبیل باشد
آزادی دو عالم در قطع آرزوهاست	این نکته ره روان را یارب دلیل باشد [3]
بمرد از تهیدستی آزاد مرد	ز پهلوی غیری شکم پر نکرد [4]

اساساً هجرت "حزین " به هند با هجوم دیگر ایرانیان سخنور هم به آن سرزمین از زمین تا آسمان تفاوت دارد. علل و اسباب هجرت وی در جای خود تشریح شد ، اما بهانهٔ

---

۱. تذکرة الغافلین ، ص بیست و دو
۲. دیوان حزین ، ص ۶۲۴
۳. همان ، ص ۶۹
۴. تاریخ حزین ، ص ۵۱

نمی‌نهاد. چنانکه روزی کسی غزل زیر [از]" خان آرزو" را برای " حزین " خواند:

عشق روزی که به دل خلعت سودا بخشید / جامه داری به من از دامن صحرا بخشید

خجل از روی حبابم که به این تَنگی ظرف / آنچه در کیسهٔ خود داشت به دریا بخشید

حزین در شعر [بیت]دوم چنین تصرف و تصحیح به عمل آورد:

خجل از روی حبابم که به این ظرف تُنُک / آنچه درکاسهٔ خود داشت به دریا بخشید

و نیز دربارهٔ "آرزو" گفت: این بابا ازکسیه تا کاسه و از تُنُکی تا تَنگی فرق نمی کند و باز خود راشاعر می گوید.»[1]

در جای دیگر سبب اصلی تألیف آن کتاب را بیان می کند: « مسلم است که انگیزهٔ اصلی نگارش تنبیه الغافلین، حس انتقامجویی" خان آرزو" بود که می خواست "حزین" راکه هجوهای رکیک مردم هند کرده بود، سرجایش بنشاند.»[2]

انگیزه تألیف تنبیه الغافلین به قلم مؤلف چنین تبیین شده است: « در این ایام که انجامش به خیرباد، مطالعهٔ دیوان بلاغت بنیان جناب فصاحت مآب شعری، اوج نکته پردازی و دبیر فلک سخن سازی، نقد السلف، حجة الخلف، نتیجهٔ متقدمین و خاتم متأخرین " شیخ محمد علی " متخلص به " حزین "که تخمیناً از مدت ده سال به سبب هنگامهٔ ایران، وارد هندوستان جنت نشان که داخلش من دخله کان آمنا گویان است گردیده، و از طنطنهٔ شاعریش گوش اصاغر و اکابر پرشده، اتفاق افتاده و استفادهٔ تمام دست بهم داده، لیکن در بعضی اشعار که به سبب قصور فهم، به معانی آن نرسیده و فایز به مقصد آن نگردیده، ترددی و اغلاقی روی داده،...»[3]

"خان آرزو" در تنبیه الغافلین که انتقادی و انتقامی است، همه جا از "حزین" به احترام یاد می کند[4] اما در مجمع النفایس نشان می دهد که نهال حس انتقامجویی‌اش از هجو هندیان درنثرونظم "حزین" سیراب نمی شود، بلکه آبشخورآن جایگاه بلند "حزین" درمیان عام وخاص‌است:«شیخ می‌گویدکه این دیوان که شهرت دارد دیوان چهارم است و سابق سه دیوان در فترت افاغنه تلف شد. به هر حال دیوان مذکور

---

۱. تنبیه الغافلین، ص بیست و یک

۲. همان، صص چهل و یک و چهل و دو

۳. همان، صص ۱ و ۲

۴. همان، ص چهل و چهار

دیگران برای آمدن به هندبیشترازآنچه که "ملا عبدالرزاق فیاض قمی" می‌سراید،نیست :

حبذا هند کعبهٔ حاجات — خاصه یاران عافیت جو را
هر که شد مستطیع فضل و هنر — رفتن هند واجب است او را [1]

"حزین" که خرو خرگاهی نداشته تا کسانی برای نزدیک شدن به او، سرو دست بشکنند، پس این "مرتبت طلبان" و "کاسه لیسان" هندکیانند؟ جز این است که حزین را اعتباری برتر از مقام های دنیا بوده که همه حتی شاه و صاحب منصبان در خانه اش به دیدارش می رفته اند و این برکسانی چون "خان آرزو" گران می آمده است؟

حزین در جای جای دیوانش به حاسدان و نامردمانی که فضایی نومیدکننده برای وی بدبد می‌آورده اند، اشاره کرده است :

خامهٔ مشکین من تا شده معنی شکار — کرده جهان سخن تنگ به دانشوران
سر نتواند فراخت حاسد برگشته بخت — خامه مرا دربنان تیر بود در کمان [2]

*

افتاده ام بصحبت نامردمان حزین — دور زمانه ام ستمی زین بتر نکرد
وحشی غزال من شده هم آخور خران — جوری بکس زمانه ازین بیشتر نکرد
گردن کشید از قفسی عندلیب وگفت — آسوده بلبلی که سر از بیضه برنکرد

در برابر، « تعداد هوا خواهان "حزین" درهندکم نبود چنانکه بعضی از آنها مانند "بیک چند" و "مرزا قتیل" و "سیالکوتی مل وارسته" و "آزاد" و غیرهم بدفاع وی برخاستند وحتی بعضی، رساله هایی در جواب اعتراضات "آرزو" و معترضین دیگر نوشتند وطی آن از حزین دفاع نمودند.» [3] "عبدالحکیم حاکم لاهوری" در داوری کوتاهی می گوید:«آنچه "خان آرزو" درتنبیه الغافلین براشعارش ایراد گرفت اکثر آن از ستم سربکی است، مگر در بعضی مواضع گرفت[ایراد] بجاست.» [4]

"امام‌بخش صهبایی دهلوی "بسیاری از مخالفان "حزین" را نقد غیرت از کف دادگانی می‌خواند که دشنامش را به نرخ دعا خریده اند [5]. آنگاه سبب وارد شدن خود را به

۱ سرو آزاد، ص ۱۱۴
۲. دیوان حزین، ص ۷۰
۳ تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان، ص ۳۵۵
۴ تذکرهٔ مردم دیده، ص ۶۶
۵ قول فیصل، ص ۴

میدان داوری میان "حزین" و "آرزو" چنین بیان می کند:« الحاصل بازار رد و قبول گرم بود و جولان مدح و ذم بی آزرم. اما نه مدح از سراچهٔ انصاف برخاسته و نه ذم بساط احتیاط آراسته .»[1] و "صهبایی" بی طرف می ماند و در این بی طرفی قول فیصل [2] را می‌نگارد:« من عمری تنگ درهم نشسته بودم و زبان چون و چرا بسته که جانب یکی نگاه داشتن مبادا از روی دیگری خجلم سازد... هم نتایج "خان" را برگردن جانم بار منت هاست و هم بلندی افکار شیخ را در رصدگاه عقیدتم نازها بر اوج سما[3]... از آنجا که با این یا وه درایی های بی صرفه، خویش را میانهٔ این دو خصم حکم گردانیده ام و حرف خود را در فصل خصومات این دو حریف برکرسی نشانیده ، این کلپترهٔ چند را قول فیصل نام گذاشتم.»[4] او کتاب را با یک مثنوی بپایان می برد که چند بیت آن چنین است :

هر حرف به بزم گاه تحقیق — افروخته صد چراغ تدقیق
سازی که "حزین" خسته جان زد — وان زخمه که "آرزو" برآن زد
اول همه را زهم گشادم — وانگاه صلا به طبع دادم
کای تابش گوهر نظرها — وی مایه ده نم جگرها
یک آتش از این دوسنگ برکش — یک نغمه از این دو چنگ برکش
...آن گفت چه ؟ وین دگر چه فهمید؟ — آن کاشت چه؟ وین دگرچه دروید؟
آن زخمهٔ خود به تار جان زد — وین زخم به جان ناتوان زد
... من بر ره آشتی نشسته — دارم کمری به سعی بسته
... نگرفته دلم طرف کسی را — بر کس ندهم شرف خسی را[5]

"ممتاز حسن" هم در مقدمهٔ خودبر دیوان حزین پس از ذکر خلاصه ای از این مناقشات ادبی ، به جمعبندی عواملی می پردازد که باید در داوری پیرامون "حزین" از چشم تیزبین نقادان دور نمانند:

«امروزکه مدتیست "حزین" با مخالفین معاصر خود زیرخاک خوابیده است ، ما بهتر می توانیم نسبت به حس انزجاری که "حزین" نسبت به شبه قارهٔ پاک و هند داشت و

۱. قول فیصل ، ص ۴
۲.بیشتر متن این کتاب را "اکرام" همراه "تنبیه الغافلین" به چاپ رسانده است
۳. قول فیصل ، ص ۵
۴. همان ، ص ۷

وجب انتقاد شدیدی از طرف مخالفین وی شده بود ، بابیطرفی کاملی قضاوت کنیم.
اید اذعان کرد که "حزین "، با آن فضل و کمال وسیع تنوعی و ذوق و شوق خاص
معری ، حق داشت از سایر شعرایی که ازین حیث دارای مقام کمتری بودند انتظار ستایش
تمجید و تعریف داشته باشد. باید در نظر داشت که این شاعر و ادیب حساس که به قول
آرزو" «نازکی مزاجش از خوبان باج می خواست»[1] ، مدتی مبتلا به امراض بوده و
متحمل ناهمواریها و سختی های متنوعی شده بود و شاید بهمین علت وی تخلص
حزین" [را] برای خود اختیار کرده بود[2]...بنابر این کمترین ناراحتی در وی عکس العمل
شدیدی را ایجاد می‌کرد... امروز می توان به آسانی گفت که اگر وی روزی موفق به
مراجعت به ایران می‌شد باز هیچ جای شکی نیست که هیچگاه آنجا هم طبع نازک وی
راحت و آرام نمی‌گرفت و وی همقطاران خود و اوضاع آنجا را مورد انتقاد شدیدی قرار
می داد.»[3]

جایگاه علمی حزین

"حزین" رحمه الله علیه را علامهٔ ذوفنون خوانده اند و این لقب براستی زیبندهٔ اوست
چون بانگاهی گذرا به سیاههٔ نام آثار و تألیفات وی در می یابیم که در همهٔ زمینه های
علمی روزگار خویش چون قرآن و حدیث ، فقه و اصول ، حکمت و فلسفه ، اخلاق ،
ریاضی ومنطق ،کلام و عرفان ، تاریخ ، ادب ، و علوم طبیعی و تجربی آثار پربهایی پدید
آورده است ، و به قرینه ای نمی توان وی را تنها مفسر ، محدث ، فقیه ، فیلسوف ،
ریاضیدان ، متکلم ، عارف ، مورخ یا ادیب خواند.

بگفتهٔ " شمس الدین سامی" ، او با اکثر علوم و فنون آشنایی کامل داشته، دیوان
عرب و تألیفات عربی و فارسی دارد. او از عالمان و اندیشمندان اسلامی در فنون

---

۱ . تذکرهٔ مردم دیده، ص ۶۴ چون کسی چنانکه قدر او بود در آنوقت نشناخت و نازکی
مزاجش که از کمر خوبان باج می خواهد باسختی ایام نساخت، به عزم ولایت [ایران] عازم لاهور
گردید.

۲ .بانوشته شیخ عبدالرحمه تاریخ حزین ، ص ۱۱ سازگار نیست « تخلص به لفظ "حزین" از زبان
گهربار ایشان [شیخ خلیل الله طالقانی] است »

۳ . دیوان حزین - مقدمه ، ص ۷

مختلف بود . از این رو به او "ذوالفنون" و "کمال الدین" گفته اند.

"میرغلامعلی آزاد بلگرامی" ، نیز او را جامع علوم عقلی و نقلی می داند . نویسندگان معاصر و متاخر ، او را از اکابر علمای شیعه دانسته اند . وی علاوه بر علوم رسمی که در بیشتر آنها تصنیف ها و رساله هایی دارد، از علوم غریبه نیز آگاهی کامل داشته است . براستی مقام علمیش فراتر از شاعری است ، و با اینکه شاعری ردای فاخری بر قامت رسای او نیست ، اما گویی زمانه چنان می‌خواست که "حزین" بیشتر با شعر خود شناخته شود و هم از این رهگذر آثاری ارزشمند در نقد ادبی چون تنبیه الغافلین تنها و تنها در مخالفت با وی پدید آیند. بیشتر کسانی هم که به خانهٔ وی رفت و آمد داشته اند سخنوران و سخن سرایان فارسی بوده اند که به اجمال به چند تن اشاره می شود:

۱ . شیخ آیت الله منخلص به "ثنا" : «مولد و منشاش شاه جهان آباد ، در فن شعر خود را از شاگردان "شیخ محمد علی حزین "علیه الرحمه قرار می داد و می گفت تخلص هم از آن جناب یافته ام... او راست:

تو کی در زندگی پرسیدی از شبهای تار من
که‌بعدازمرگ شمعی برفروزی برمزارمن؟!»[1]

۲ .خواجه یحیی منخلص به "خرد":«ازبدو شعور،به شعر[و]شاعری مایل گشته و اکثر در خدمت "شیخ حزین" علیه الرحمه حاضر بوده... از اوست :

در کعبه ناتوانی ، ما را کجا رساند
از خانه تا به مسجد شاید خدا رساند»[2]

۳. میر محمد سمیع متخلص به " نیازی": « تخلص از "شیخ حزین " مرحوم یافته، خط شکسته درست می نوشت. از اوست:

گردلی بیگانه از رسم وفا می داشتم
از بتان چشم نگاه آشنا می داشتم»[3]

۱.سفینهٔ هندی ، ص ۴۶
۲.همان ، صص ۷۰ و ۷۱
۳.همان ، ص ۲۲۴

٤.راجه رام نراین: « هرگاه که جناب افضل المتأخرین " شیخ محمد علی حزین" علیه الرحمه از دهلی عازم سیر عظیم آباد شدند، راجهٔ قدردان اهل کمال ، حضور ذات بابرکات آن علامهٔ زمان را نعمت عظمی شمرده بکمال ارادت ملاقات کرد. ما دامی که آن جناب وارد آن دیار بودند بخدمت کیمیا خاصیت ، اکثر شرف اندوز می شد و اشعار خود را [از] نظر اصلاحش می گذرانید... هنگام گردن زدنش ...کاسهٔ پر آب به نزدش آوردند. راجهٔعالی مقام دست ردبه آب زده،کاسه رابرزمین انداخت،واین بیت بدیههٔبرزبان راند:

محروم‌رفته از تو لب تشنهٔ حسین[علیه السلام]

ای آب خاک شو که ترا آبرو نماند»[1]

٥. میر اولاد علی متخلص به "زایر": «به هندوستان مراجعت نموده ، در خدمت " شیخ علی حزین" علیه الرحمه...»[2]

٦. محمد صدیق متخلص به "سخنور": « از بلگرام ، در بنارس به خدمت شیخ حزین علیه الرحمه رفتیم. شیخ پر[بر] پلنگ [(تختخواب)]تکیه زده‌نشسته‌بود.بطرف ما متوجه سد،اشاره‌به خواندن‌اشعارفرمود.صانع [نظام‌الدین‌احمدبلگرامی]این‌مطلع برخواند:

داد از دل درد کیش ما را

نگذاشت به حال خویش ما را

سخ محظوظ شد، رو به من آورد. همین که بیت خواندم فرمود:« فک اضافت درست سست.» عرض کردم که در کلام اساتذه ابن قسم بسیار یافت می شود. شیخ بخندید و فرمود :« مگر تو از قرابتیان " سراج الدین آرزو" باشی؟» گفتم یکی از کمترین تلامذهٔ اوبم . شیخ علیه الرحمه بظاهر ارشاد کرد که شما هر دو از موزونان هند ، غنیمت هستید. لیکن ه باطن راضی نشد و ما را رخصت ساخت.»[3]

٧. رای بال گوبند متخلص به " شاد": «با "شیخ حزین " علیه الرحمه کمال رسوخ و رادت داشت، شیخ دیوان خود ، معه قبضه ای شمشبر به او بخشیده کمال توجه به حال

---

[1] سفینه هندی ، ص ۸۵

۲.همان ، ص ۹۹

۳.همان ، ص ۱۰۴

او می فرمود... از اوست:

اگـر مـنظور قـتل "شـاد" مسکـین در دلش نـبود

به هردم تیغ مژگـان راچـنین برگشته چون دارد؟»[1]

۸. محمد شفیع متخلص به "وارد":«با "شیخ محمد علی حزین" علیه‌الرحمه در دهلی اختلاط کلی داشت... اشعارش [را] شیخ مرحوم پسند می نمود. دلیل خوش فکری همین است . از اوست:

ره طی شود چو گرم سـخن گشت راه رو

همچو سپند نالهٔ مـن شـهپر مـن است»[2]

۹. محمد احسن خان متخلص به "سامع": «اول شاگرد حکیم الملک "شهرت" تخلص بود و بعد آن ، مرید و معتقد شیخ محمد علی "حزین" . رسا است و پخته گوست. شعرهای خوب دارد... [ازوست:]

چکنم خـاصر صیـاد عـزیز است عـزیز

ورنه از کشکمش دام بـتنگ آمـده ام »[3]

۱۰. ملا باقر متخلص به "شهید": «چندی صحبت "شیخ محمد علی حـزین" را دریافته، به شاگردیش سرافتخار بفلک می‌ساید...هر چند بوضع "شیخ محمد علی حزین" خود را درست کرده، لیکن چه نسبت به شیخ دارد؟... مستغرق عندیات خود است.»[4]

سخن درست این که حزین از علمای بزرگ منقول و معقول ، بادانشی گسترده در زمینه های فقه، حکمت ، کلام ، ادب ، پزشکی، و نویسنده ای چیره دست و شیرین نگار به زبان های فارسی و عربی است ، آنگـونه کـه معـاصرین و مـتأخرین از مـوافقـان و مخالفانش هنگـام بـردن نـام وی ازاوبسیـارتکریم وتعظیم کرده‌انـد:خـان آرزو:«جنـاب فصاحت مآب،شعری‌اوج‌نکته پردازی ودبیر فلک سخن سازی،نقدالسلف،حجة‌الخلف

۱.سفینه هندی ، صص ۱۱۵ و ۱۱۶

۲.همان، ص ۲۳۳

۳. تذکرهٔ مردم دیده، صص ۱۶۴ و ۱۶۵

۴.همان ، ص ۱۶۷

نبجۀ متقدمین و خاتم متأخرین شیخ محمد علی متخلص به حزین...»[1] و در کلام "شیخ احمد علی‌خان هاشمی سندیلوی": «شیخ الاجل الاعظم، فخرالعرب والعجم، المدعوبعلی، المتخلص به حزین رحمه الله علیه... آراینده چهرۀ بلاغت و پیرایندۀ سرو بوستان براعت...»[2] و به نوشتۀ "هندی": «شیخ محمدعلی حزین رحمه الله علیه، فرمان روای اقلیم سخنوری و کشورگشای مملکت بلاغت گستری، ماهر اکثر فنون و عالم بسیاری از علوم بود...»[3] و "میر محمد محسن" که از هواداران "آرزو" است در ورق ۷ب و ۸ محاکمات الشعرا از او با این الفاظ نام می برد: «افضل المتاخرین، زبدة المتقدمین، شیخ علی حزین»[4]

"علی قلی خان واله داغستانی" در ریاض الشعرا می نویسد: «خلاصه با وجود این حال [ایرادات "آرزو" و دیگران] بیان واقع آن است که شیخ [حزین] در این جزو زمان، سر آمد سخنوران عالم است چنانکه این ابیات که از منتخبات افکار اوست اثبات این مدعا می نماید.»[5] و «در حسن تقریر و صفای تحریر یگانۀ عصر، و در سخنوری فسانۀ دهر است. الحق امروز سخندانی مثل او در روی زمین وجود ندارد و پایۀ سخن را به جایی رسانیده که شهباز اندیشه در تصور رفعتش پر می ریزد.»[6]

همچنین "غلامحسین خان" مؤلف سیر المتاخرین آورده است: «مخفی نماند که فقیر (مؤلف) و کسانی که بهمۀ وجوه بهتر از حقیر بوده اند، اعتراف دارند که در ین جزو زمان چون او [حزین] کسی دیده نشده، بلکه مترددین عرب و عجم نیز به جامعیت آن جناب در جمیع علوم ظاهر وباطن، احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان ندیده. آیتی بود از آیات الهی»[7]

"خوشگو" خود شاگرد "خان آرزو" بود، اما علاقه و ارادت بسیاری به "حزین" داشته است و دربارۀ وی در سفینۀ خوشگو می نویسد: «چند سالست که بدار الخلافۀ

---

۱. تنبیه الغافلین، ص ۱
۲. مخزن الغرائب – ج ۱، ص ۸۰۱
۳. سفینۀ هندی، ص ۵۱
۴. تنبیه الغافلین، ص چهل و شش
۵. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۶۰
۶. تنبیه الغافلین، صص بیست و یک و بیست و دو
۷. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۶۰

شاهجهان آباد [دهلی] زینت افروز است وعالمی از برکات خدمتش بهره اندوز. بسیار صوفی مزاج وتفرّد پیشه است. از علوم ظاهر و باطن نصیبهٔ وافی یافته و سنت اسلاف واشراف زنده داشته.به متقدمین مثل "سعدی" و "خواجهٔ شیراز" و پاره (ای) به "فغانی" (علاقه) دارد و دیگر تازه گویان مثل "صائب" و "سلیم" و "کلیم" را وجود نمی‌گذارد ... به حقیقت الحال ، امروز اهل ایران جناب اورا به مرشدی می پرستند.»[1]

مؤلف مخزن الغرایب هم باارادت تمام‌از"حزین"دفاع می‌کند و او رامی‌ستاید : «شیخ الاجل الاعظم ، فخر العرب و العجم، المدعو بعلی ، المتخلص به حزین رحمه الله علیه ... آرایندهٔ چهرهٔ بلاغت و پیرایندهٔ سرو بوستان براعت است. رواق رفعت کلام وی برتر از طاق سپهر و خاطر روشن او مصقلهٔ آیینهٔ مهر است. چنین شاعر صاحب استعداد و صاحب مایه، بعد از مولانا "جامی" به عرصهٔ سخنوری نیامده . اگر کس در این معنی حجت انکار نماید و متعرض شود ، جز فضولی و خودپسندی نخواهد بود.»[2]

"عبدالحکیم حاکم" می گوید: « از حالات [حزین] وکمالاتش چه نویسم که در هندوستان و ایران اشتهار تمام دارد. در این عصر همچو اوی نیست. بسیار صاحب مذاق است و زبانش طرفه صفا و روانی دارد.»[3]

"بهگوان داس هندی" نیز دربارهٔ "حزین" چنین دادسخن می دهد:« شیخ محمد علی حزین رحمه الله علیه،فرمان روای اقلیم سخنوری و کشورگشای مملکت بلاغت گستری ، ماهرا کثرفنون و عالم‌بسیاری از علوم‌بود...به‌اعتقادراقم،کسی به بسیار دانی و زبان‌آوری او در آن عهد نبود. تصانیف متعدده دارد و خط شیرین می نگاشت ، تذکرهٔ معاصرین و سوانح عمری بخوبی نگاشته،کلیاتش مع غزلیات ومثنویات‌وقصایدو رباعیات تخمیناً قریب سی هزار بیت از نظر راقم گذشته، کلامش همه مغز است و سراپا نغز.»[4]

"میر حسین دوست" در تذکرهٔ حسینی می نویسد:« در فن شعر، او [حزین] را یدبیضاست به طور قدیم و جدید، و در حسن محاورت بی نظیر است. خط ثلث و نسخ و

---

۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان . ص ۳۶۰
۲. مخزن الغرایب - ج ۱، ص ۸۰۱
۳. تذکره مردم دیده ، ص ۶۶
۴. سفینهٔ هندی ، صص ۵۱ و ۵۲

رفاع و شکسته ، در نهایت جودت می نویسد، و زند و پازند درست می داند و از غریب علوم بهره هند است...انصاف آنکه شیخ زمانه با کمال تقدّس و صفا و ورع و همّت و سخاست ، و در شعر ثانی "میرزا صائب". هیچ یکی از شعرای حال پهلو به او نمی تواند زد... و عالَمی داشته که وی را [از] اختلاط خوش نمی آمد. فقیر (مؤلف) یک دیوانش که تصنف هندوستان است قریب بیست هزار بیت، سیر کرده ، انتخاب برداشته از جمله چند بیت مرقوم می شود .»[1]

"ممتاز حسن" محقق پاکستانی هم سخن آخر را می گوید: « امروز دیگر ادبای این سرزمین [پاک و هند] قائل به محاسن واقعی شعر "حزین" می باشند و کمتر توجهی به انتقادات معترضین گذشته می کنند.»[2]

مطلب دیگری که جایگاه حزین بویژه در ادب پارسی را می نمایاند ، سرقت اشعار وی از سوی دیگران است و آنگونه که خود می سراید در زمان خودش اینکار رخ داده است:

غزلی برده رندکی از من | که نگویم زننگ نامش باز
سخن عاشقان نمایان است | بوالهوس کی شده است محرم راز[3]

اما در زمانهٔ ما هم این کار با آثار وی شد و در سال ۱۳۳۸ خ / ۱۹۵۹م . "کاظم غواص زنجانی" نامی دیوان شیخ علیه‌الرحمه را یکجا برخود بست و شاعران و ادیبان را یکسر موجهٔ خود ساخت و شهرتی بسیار بهم رسانید که با تلاش و مجاهدت " استاد شفیعی کدکنی" این سرقت آشکار شد.[4] "شفیعی کدکنی نوشت :« این ظلمی است که تاریخ در حق "حزین" کرده و امروز چهرهٔ او را که بسیار درخشنده و شکوهمند است ، ما از خلال شعرهایش می‌بینیم و اذعان داریم که شاعری چیره دست و توانا بوده است ، و این دلیل عظمت "حزین " بود که سارق شعرهایش بزودی آن چنان شهرتی بدست آورد که خود

۱ . تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۳۵۹
۲ . دیوان حزین - مقدمه ، صص ۶ و ۷
۳ . دیوان حزین ، ص ۷۰
۴. خوشه ـ همه نامه ، ش ۶۰ - ۶۶ و نیز خراسان ، روزنامه ، ش ۳۶۵۰

"حزین" از نیم آن برخوردار نشده بود.»[1]

سبک ادبی حزین لاهیجی

در شعر؛ حزین لاهیجی از شاعران غزلسرای شیوه هندی یا اصفهانی در سدهٔ دوازدهم هجری است وبی هیچ گمان باید او را آخرین شعله‌ی پر فروغ این مکتب شاعری بشمار آورد. شعرش از نظر بیان و تخیل در مقایسه بادیگر سرایندگان سبک هندی بسیار روشن و فصیح است. از "صائب" و "کلیم" و یکی دو تن دیگر اگر بگذریم حزین را می توان از شاعران درجهٔ اول سبک هندی شمرد. این نکته ای است که همه شاعران معاصر وی بدان اعتراف کرده‌اند و حتی بعضی او را هماپایهٔ "صائب" دانسته‌اند.

نخستین امتیاز او فصاحت بیان اوست بحدی که می توان او را از نظر فصاحت و روشنی بیان در مقایسه با شاعران سرزمین هند،سعدی در مقابل خاقانی دانست.[2]

بنوشتهٔ صاحب تذکره حسینی:«درفن شعر،او راید بیضاست بطور قدیم و جدید.»[3]
یعنی هم به سبک عراقی،عطارومولاناشعرسروده وهم به طرزمعمول روزگار خویش.

"استاد ذبیح الله صفا" دربارهٔ سبک شعر "حزین" می‌گوید :« سخن او متوسط ومقرون به سادگی و روانی و حد فاصلی است میان شیوهٔ سخن شاعران قدیم و شیوه ای که به سبک هندی معروف است .»[4]

"استاد شفیعی کدکنی" هم او را یگانهٔ زمانهٔ خودمی‌شمارد:« حزین در روزگار خویش از نظر ادبی ، بلند ترین پایگاه را داشته و همه بدین نکته اعتراف دارند، حتی آنها که درکار وی به دیدهٔ دشمنی نگریسته اند . شعر وی در زمان حیاتش همه جا انتشار داشته و مورد توجه و تقلید شاعران دیگر بوده است.»[5]

اهمیت وی مانند همه شاعران سبک هندی در غزلهای اوست که بیشتر رنگ

---

۱. خوشه ـ همه نامه، ش ۶۶
۲.حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزل‌های او، ص ۶۴
۳.تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۳۵۹
۴. گنج سخن ، ج ۳، ص ۱۳۴
۵.حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزل‌های او، صص ۳۳، ۳۴

عاشقانه و چاشنی عرفانی دارند. همدلی وی با عرفای بزرگ را می توان از غزلهایی که در استقبال غزلیات آنها یا متأثر از آنها سروده است دریافت. در این میدان "حافظ" را جایگاهی بلند تر از دیگران است:

دم "حافظ" برداز دل غم دیرینه "حزین" ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار[1]

روح "حافظ" بود از کلک تو خشنود "حزین" از تو این تازه غزل ورد زبان مارا بس[2]

سدم از دست "حزین" دوش که "حافظ" می‌گفت: «مژدهٔ وصل تو کو کز سرجان برخیزم»[3]

دلم از نغمهٔ "حافظ" به سماع است "حزین" در نهانخانهٔ عشرت صنمی خوش دارم[4]

بشنو حدیث "حافظ" شیرین سخن "حزین" «دور فلک درنگ ندارد شتاب کن»[5]

و پس از وی از "مولوی" مستفیض می شود:

انوار "مرشد روم" شد راهبر "حزین" را گر همتی بخواهی از اولیا چه باشد[6]

این غزل از فیض "مولانا"، "حزین" در گشاد بال بستم یللی[7]

از سلوک و افکار "انوار"، "عراقی"، "فغانی"، و "جامی" نیز بهره می برد:

این آن غزل "قاسم انوار" که فرمود: «با عشق ز تسبیح و مصلاً نتوان گفت»[8]

"حزین" یک رشحه از فیض "عراقی" است «نخستین باده کاندر جام کردند»[9]

"حزین" از این غزلت تازه گشت طرز "فغانی" سزد ز سدره فرود آید وزمین نو بوسد[10]

این می "حزین" افاضهٔ مینای "جامی" است بر کف گرفته جام مصفا برون رویم[11]

قصاید وی به استواری مثنوی‌ها و غزلیاتش نیست. این ضعف در قصاید تمام

---

۱. دیوان حزین، ص ۲۰۴
۲. همان، ص ۲۱۳
۳. همان، ص ۲۵۱
۴. همان، ص ۲۶۵
۵. همان، ص ۲۶۹
۶. همان، ص ۱۴۷
۷. همان، ص ۲۹۱
۸. همان، ص ۱۳۰
۹. همان، ص ۱۶۴
۱۰. همان، ص ۱۹۳
۱۱. همان، ص ۲۶۳

قصیده سرایان شیوهٔ هندی و حتی بسیاری از قصیده گویان عراقی،وجود دارد. قطعات وی مانند رباعیاتش در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

در پایان غزلی دیگر از آن حکیم و عارف شوریده را می آوریم:

در دیدهٔ من غیر رخ یار نگنجد — در آینه جز پرتو دیدار نگنجد
او گرم عتاب است و مرا غم که مبادا — در حوصله ام اینهمه آزار نگنجد
فریاد که غمهای نو ز اندازه برون است — ترسم همه در سینه به یکبار نگنجد
زان بیخود ومستیم که هرگز می توحید — در جام دل مردم هشیار نگنجد
ما چون خم می ، رند خرابات نشینیم — در مجلس ما زاهد دیندار نگنجد
هرجا که حدیث سر زلف تو برآید — دیگر سخن از سبحه وزنّار نگنجد
زاهد تو و فردوس، که سرمست محبت — جز در صف رندان گنهکار نگنجد
از طرز سخن ساز نگاه تو شنیدم — آن راز که در پردهٔ اظهار نگنجد
سرمست"حزین"از می‌منصوری عشق است — شوریده سرش جز به سردار نگنجد[1]

در نثر هم "حزین" شیوهٔ پسندیده‌ای دارد.دوره نادری و پایان حکومت صفویان، درحقیقت آخرین مرحلهٔ پسرفت نثر فارسی و نمونهٔ بارز آن دره نادره است .در این دوره نثر حزین را باید عالیترین نمونه نثر ساده و پخته و سخته بشماریم که بی تکلف و دوراز تصنع است. بعضی از ناقدان معاصر نیز مانند شادروان استاد "ملك الشعرابهار" نثر او را ستوده اند :"حزین" و" آذر" ، هر دو صاحب دیوان شعرند و هر دو نیز یادداشتهایی در حوادث انقراض صفویه و حملهٔ افغانان و ظهور نادرشاه نوشته اند که بسیار مفید و از لحاظ سادگی و روانی و خوش اسلوبی ، قابل توجه و شایان تمجید است.[2]...بویژه شیخ محمد علی "حزین" از حیث سلاست و پختگی قابل توجه است.»[3]

جز آنچه که از وی در جای جای این گفتار نقل شد ، چند سطر نیز از انجام دیوانش آورده می‌شود که هم کاشف از برخی حالات آن یگانهٔ عصر خویش است و هم نمونه ای

---

۱. دیوان حزین ، ص ۱۷۶
۲. سبک شناسی ، ج ۳ ، ص ۳۰۵
۳. همان، ص ۳۱۱

از نثر روان و زیبای او:

«هیهات بوقلمونی احوال بیسر و بن و سراسیمگی جنون و شوریدگی خاطر و رمبدگی پیدا و کشاکش نهان، درکیل تناهی نگنجد و درکالبدگفتار در نیاید. درین وادی خرد آبله پاست از قلم چه خیزد، جنون سلسله خاست از زبان چه گشاید، نه چاره سگالم و نه یاوه‌درا، نه تهمت نهٔ طالعم و نه بد اندیش زمانه، دل داور پرست یزدان شناس معارض با قضا و متعرض بر تقدیر نیست... ازگوناگون طرفه گیهای بوالعجب مرا درین سگفت زار قافیه سنجی خویش است. شگرف حیرتی است که تا در انجمن تعلق آورده اند شورشگاه دل آرام ندارد و زبان لاابالیانه از طی نشیب و فراز نادره گویی لختی درکام نمیخیزد. گذارندهٔ سخن را از خود خبر نیست و سخن خود داری ندارد... کاسهٔ دریوزه پیش کسی نداشته ام وکالای دست فرسوده ببازار نیاورده ام. یکسر موجهٔ دل شورش خیز است و یکدست دردانه طبع گوهر ریز، سبحان الله همت گران سنگست و عبرت سبکدوش، بازار معامله گرم ندارم و خزابن خرد را دست مایه نسازم و از آن بازکه با معنی بیگانه و طرز آشنا یگانگی درگرفت، خام طبیعتان را تهی مغزی بجوش آورد، و دل از رشک خارستان گشت. سوادی خام پختن در سرافتاد. کارنامهای من پیش گرفتند، بوکه بر آن منوال بسیج نسیجی در هم آید وکارگاه لاف بحراف رونق دهند. برفرومایگی و کژاندیشی و بیهده کوشی اینان مرا دل نفسی غمزده گشت، چه در یکتن این گروه آنمایه استعداد ندید که پس از پرورش دراز وکوشش نفس تواند آمادهٔ این معامله شد. نیروی معنوی و فهم درست و پاکی اندیشه وگداز فکر و پرواز نفس و شور سروش و نمک نفریوگرمی آهنگ و دلاویزی روش و سهولت ادا و استواری پند و بیساختگی کلام و آراستگی هنگامه و نشست نکته وکرشمهٔ لطف و نجابت معنی و تنومندی لفظ و برشتگی حسن و بسی دقایق و شرایط درکار است که هر یک نادره ای است. حالیا بدان سرم که غنودگی بخت را اگر با مدادان رسد و نیز حقیقت پژوهی بردمد، از شورشکدهٔ گفت رهیده، در آرامگاه خموشی نفسی کشم.»[۱]

***

۱. تذکره حزین، صص ۱۲۷ - ۱۲۹

کتابنامه

۱. آزاد بلگرامی ، میر غلام علی ؛ سرو آزاد ؛ چ سنگی ، حیدرآباد دکن: ۱۹۱۳م.

۲. براون، ادوارد ؛تاریخ ادبیات ایران؛ترجمه رشید یاسمی؛ چ ۱،تهران: ابن‌سینا، ۱۳۱۶خ.

۳. بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)؛ سبک شناسی ؛ چ ۱ ، تهران : تابان ، ۱۳۲۶خ.

۴. بهگوان داس (هندی)؛ سفینهٔ هندی ؛ مرتبه سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی؛ چ ۱ ، پتنه (بهار) : لیبل لینهوپربس ، ۱۹۵۸م.

۵. تتوی ، میر علی شیر (قانع)؛ تذکره مقالات الشعرا؛ با مقدمه و تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ؛ چ ۱ ، کراچی: سندهی ادبی بورد ، ۱۹۵۷م.

۶. خراسان ـ روزنامه ؛ مشهد : ۱۳۳۸ خ.

۷. خوشه ـ هفته نامه ؛ تهران : ۱۳۳۸خ.

۸. سراج الدین علی خان (آرزو)؛ سبه الغافلس ؛ با مقدمه وتصحیح و تحشیه دکتر سید محمد اکرم "اکرام"؛ چ ۱،لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۳۶۰ خ / ۱۹۸۱م

۹. شفیعی کدکنی ، محمد رضا (م. سرشک)؛ حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزلهای او ؛ چ ۱ ، مشهد : ۱۳۴۲ خ.

۱۰. صفا، ذبیح الله ؛ گنج سخن ؛ چ ۴ ، تهران : ابن سینا ، بی گاه.

۱۱. صهبایی دهلوی ، امام بخش ؛ قول فیصل ،(ش ۳ از مجموعه)؛ چ سنگی ، کانپور:نظامی، ۱۲۷۳هـ‌ق

۱۲ عبدالحکیم حاکم ؛ تذکرهٔ مردم دیده؛ باهتمام دکتر سید عبدالله ؛ چ ۱ ، لاهور پنجابی ادبی اکادمی ، ۱۳۳۹خ / ۱۹۶۱م.

۱۳. لاهیجی ، محمد علی (حزین)؛ تاریخ حزین؛ با مقدمهٔ ب.ا.ت؛ چ ۳ ، اصفهان . کتابفروشی تأیید ، ۱۳۳۲خ.

۱۴. ــــــــــــ ؛ تذکره حزین ؛ با مقدمهٔ محمد باقر الفت؛ چ ۲ ، اصفهان :کتابفروشی‌تأیید ، ۱۳۳۴خ.

۱۵. ــــــــــــ ؛ دیوان حزین ؛ به مقدمهٔ ممتاز حسن ؛ چ عکسی ، لاهور : غلام علی ینلی شرز، ۱۹۷۱م.

۱۶. نقوی ، سید علیرضا ؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ چ ۱ ، تهران : مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی ، ۱۳۴۷ خ / ۱۹۶۸م.

۱۷. هاشمی سندیلوی ، احمد علی خان ؛ تذکره مخزن الغرایب ؛ باهتمام محمدباقر؛ چ ۱ ،لاهور : دانشگاه پنجاب ، ۱۹۶۸م.

*****

دکتر سید جعفر حمیدی
ایـــران

آزادگی و آزاد منشی
در رباعیات حزین لاهیجی

عهدست که آشنا و بیگانه یکیست
سرج حرف و گوهر یکدانه یکیست
در گوش گران خفتگان شب جهل
آیات کتاب حق و افسانه یکیست

"حزین لاهیجی"[1]

وقتی دیوان تابناک و طربناک پیر عاشق غربت نشین ، "حزین لاهیجی" را می‌گشاییم ، دربا دریا آزادگی و صدف صدف گوهرهای دلدادگی و رشته رشته مرواریدهای وجد و ذوق و شوق و شیفتگی را در می یابیم . "شیخ محمد علی حزین" را به تنها آزاده و آزاد مرد ، بلکه از بند رسته ای بایدش نامید که سربر آستانی نمی سایید و همین آزاد طبعی او بود که باعث شد تمام عمر را در غربت و آوارگی و دربدری بگذراند. اما آوارگی حزین ، سوای آوارگی دیگران بوده است ، زیرا وی به هر شهر و دیار که می‌رسید از عزت و احترام مردم آن سامان بر خوردار می شد ،طرف امانت و اعتماد و مشورت قرار می گرفت ، افاضل و اکابر و علما و شعرای آن جا به دیدارش می‌شتافتند یا خود به دیدار آنان می رفت . در غم و شادی و حتی مبارزه و دفاع از آن منطقه شرکت می‌کرد و بالاخره آثار گرانبهای خود را از نظم و نثر در آن سرزمین ها به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد.

تاریخ حزین یکی از بسیار آثار پربار اوست که هم شرح آوارگی ها و دربدری‌های پیاپی خویش راو هم نام وموضوع رسایل وکتبی راکه در این سفرهانوشته،

---

۱ . این مقاله با اندکی دخل و تصرف از روزنامهٔ اطلاعات روز ۲۲ شهریور ۱۳۷۵ (12,September,1996) نقل شده است.

آورده است:

«پس به "داراب" که از منزهات آن گرمسیر است رفتم و الحق بغایت خرم و معمور است . رسالهٔ لوامع مشرقه در تحقیق معنی واحد وحدت و چند رسالهٔ دیگر در غوامض مسایل الهیه ، در آنجا نوشته ام.»[۱]

پس از توقف طولانی در شیراز ، برای مدتی به اصفهان نزد والدین خود برمی گردد و به دیدار اخوان و احباب می گذراند . کارنامهٔ اقامتش دراصفهان ، تابنده از گوهرهای درخشان است :« و در آن اوان رسالهٔ موسومه به توفیق که در توافق حکمت و شریعت است و رسالهٔ توجیه کلام قدمای حکمای مجوس در مبدأ عالم و حواشی بر شرح حکمت اشراق و روائح الجنان و رسالهٔ ابطال تناسخ برای طبیعیّین و شرح رسالهٔ کلمة التصوف شیخ اشراق و حاشیه بر الهیات شفا و فراید الفواید و حاشیه بر شرح هیاکل النور ورساله در مدارج حروف و فرسنامه تحریر نموده ام و غیر اینها از مصنفات بسیار و جواب مسایل متفرقه دیگر که ازکثرت در این زمان متذکر جملگی آنها نیستم و اشعاری که در آن مدت، وارد خاطر شده بود، باز فراهم آورده ، دیوانی شد ، تخمیناً ده هزار بیت و این دوم دیوان این بی مقدار است و مثنوی ترتبب دیوان ثانی مسمی به تذکرة العاشقین نیز در اصفهان شروع افتاد.»[۲]

"حزین" پس از درگذشت پدر و مادر دوباره راهی شیراز می شود .ولی در آنجا نیز قرار و آرام ندارد : « از این حوادث مرا دماغ شوریده شد و بسر بردن در آن منزل دشوارگشت . باز عزیمت شیرازکردم و چندی در آن بلده اقامت نمودم... و بی اختیار شعر بسیاری وارد خاطر می شد ، باز در شیراز آنها را فراهم آوردم و دیوان سوم مرتب شد، تخمیناً سه چهار هزار بیت.»[۳] وگشت وگذاری دیگر وکارنامه هایی دیگر:« در آن بلدهٔ مبارکه [مشهد] باوجودکثرت آشنایان ،کمتر معاشرت باخلق داشتم و بکار خود مشغول بودم.بسیاری ازکتاب رموزکشفیه رابا چند رسالهٔ دیگردر آنجا تحریر نموده‌ام.[۴]

۱. تاریخ حزین ، ص ۴۴
۲ . همان ، ص ۴۸
۳ . همان ، ص ۵۰
۴ . همان ، ص ۷۹

و در آن اوان مرا به طرز بوستان سعدی و آن نوع سخن گستری رغبت افتاده شروع در گفتن نموده ، آن مثنوی را خرابات نام نهادم.[1] بالجمله چندی در کرمانشاهان بسر بردم و رسالهٔ مفرح القلوب را در مجربات و فوابد طبیّه و رسالهٔ تجرد نفس را در آن بلده نوسه‌ام.»[2]

از این گونه مطالب که دلیل بر تالیفات فراوان "حزبن" است ، در تاریخ و سفرنامهٔ او بسیار می بینیم که ناخود آگاه دو مطلب را در ذهن ما متبادر می سازد:

نخست ؛ نسلط "حزین" بر علوم و فنون عصر خودو وسعت اندیشهٔ وی در نمام زمینه های علمی و ادبی آن روز .

دوم ؛ فعالیت و تلاش و کوشش مداوم و خستگی نایذیر او که حتی در هنگام سدت بیماری هم دست از نوشتن بر نمی داشت و تقریباً بی وقفه او می گفت و دیگری می‌نوشت .

از طرفی چنانکه از نوشته های او پیداست در تمام عمر گرفتار دربدری و غربت و از شهری به شهری رفتن و مبتلا به بیماری های مختلف شدن و سختی اوضاع اجتماعی سهرها و جنگها و هجوم ها و حتی قتل عام ها را دیدن و دست از خواندن و نوشتن برنداشتن ، نشانهٔ نیروی خلاقه و بشتکار بی نظیر "حزین" است که نمام شهرهای ایران را از جنوب وشمال و شرق و غرب دیده و سرانجام بس از سیاحت در نقاط مختلف هند در آنجا مقیم شده و در همان جا درگذشته است.

آزادگی در آثار حزین

آثار "حزین" سرشارند از عشق و عاطفه و حکمت و خرد و پند و اندرز. مثنوی‌هایش،بویژه مثنوی خرابات،تحت تاثیربوستان"سعدی"ومثنوی مطمع الانظار متأثر از مخزن الاسرار "نظامی" است . غزلهای او نرمی و لطافت غزل "سعدی" را به یاد می آورد و در همهٔ این آثار ، لطف ذوق ، تخیل قوی و بیان زیبا رابه گونه ای شاعرانه

---

۱ . تاریخ حزین ، ص ۷۹
۲ . همان، ص ۷۳

احساس می کنیم. همچنین نثر یا نظمی از او نمی بینیم که تصویری از آزادگی نداشته باشد، ولی بر روی هم رباعی های "حزین" ، اگرچه اندکند ، آزادگی و بی توجهی نسبت به دنیا و بی وفایی روزگار در آنها موج می زند.

رباعی چیست ؟

"رباعی" ، گونه ای از شعر است در متفرعات بحر هزج بر وزن خاص" لاحول و لاقوة الا بالله ". وزن رباعی بدو شاخهٔ اصلی بنام " اخرب" و " اخرم" تقسیم می شودکه هر کدام از این دو شاخه ، خود دارای دوازده وزن هستند که این گفتارجای تفصیل موضوع نیست.[1]

خارج از حوزهٔ عروض و وزن ظاهر ، باطن و درون رباعی سرشار از اندیشه و تفکر است.در حقیقت "رباعی" منطق تفکر دارد . همان گونه که "دو بیتی" از منطق و مقولهٔ دل و احساس است با آنکه بیشتر شاعران بزرگ ، بویژه شاعران خراسان که صاحب قصاید فخیم و مطنطن و طولانی هستند .کمتر گرد سرودن رباعی و دوبیتی گشته و سرایش این گونه شعر رادون شأن خود می دانسته اند ، اما در رباعی باهمین اندام کوچکش تاثیری مشاهده می شودکه قصاید دویست یا سیصد بیتی ، گاهی فاقد آن تأثیرند. ما این تأثیرات را در رباعیات "ابو سعید ابی الخیر"،"خواجه عبد الله انصاری"، "عطار"و "خیام"به خوبی درک می کنیم.

"دوبیتی" نیز می تواند چنین نسبتی با غزل داشته باشد. هر چندکه غزل ، خود پدیدهٔ دل است اماگمان نمی رودکه تاکنون توانسته باشد سوز دل و اندوه درون و غربت نشینی و فراق و هجران را همچون دوبیتی ، برملا و آشکار ساخته باشد و مسلم است که هر چه محیط شاعر ، درد آور تر و رنج خیز تر باشد، جوش و خروش و سوز درون او، دوبیتی را پرسوز وگدازتر وتأثرانگیزتر می سازد. برای اثبات این مدعا، می توانیم به "ترانه" ها و "دوبیتی" های جنوب ایران.گوشه چشمی داشته باشیم.

---

۱ . ن . ک لغت نامهٔ دهخدا،واژهٔ رباعی، و کتابهایی که در این موضوع نوشته شده اند.

رباعیات حزین

عــهدیست کـه آشنـا و بیگـانه یکـیست　　　نـرخ خـزف و گـوهر یکـدانـه یکـیست
در گــوش گــران خفتگــان شب جــهل　　　آیــات کتـاب حــق وافســانه یکـیست

رباعیات "حزین" خزانهٔ آزادگی و گنجینهٔ آزاد منشی است. "حزین لاهیجی" نیز مانند اسلاف رباعی پرداز خویش، جهان را مجموعه‌ای از جهالت ها می داند. تقریباً ۳۰۰ سال پیش از وی، یعنی در سده های هفتم و هشتم هجری نیز سرودن چنین رباعیاتی رواج داشت:

امــروز بهــای هــیزم و عــود یکـیست　　　در چشم جهان خلیل و نـمرود یکـیست
در گــوش کســانی کـه در ایـن بـازارنـد　　　فریـــاد خَــر و نــغمهٔ داود یکــیست

در همانندی این دو رباعی، درد مشترک و مشابه دو سراینده را در دو دورهٔ مختلف احساس می کنیم.

"حزین" نه تنها از ناروایی های عالم خاکی نالیده است، بلکه درد او بیشتر از جهالت موجود و بی دردی مردم روزگار بوده است. دردی که آتش آن بیش از هر چیز دل شاعر را به رنج می کشاند. او برای درمان این درد، به عشق پناه می برد و از آن تسکین می طلبد:

عشق است که دردمن و درمان من است　　　دیــن مـن و پیرمن و ایمـان مـن است
خـون از بـن هـر مـو نفشـانم، چـه کـنم　　　آن نشـتـر غـمزه دررگ جـان مـن است

با این حال، افسوس می خورد که "درمان" و "مهر جانان" وجود ندارد:

افسوس که درد عشق و درمان هم نیست　　　داغ دل گـرم و مــهر جـانان هـم نـیست
خـون در طــلب نــعمت الوان نــخورم　　　تنها نه که نان نمانده، دندان هـم نـیست[1]

فرقت شباب و یاد جوانی نیز داغی دیگر بر جگر او نهاده است:

داغـم بــه دل از دو گـوهر نـایاب است　　　کزوی جگرم کبـاب و دل در تـاب است
مــی گــویم اگــر تــاب شــنیدن داری　　　فــقدان شبـاب و فـرقت احباب است![2]

---

۱. دیوان حزین، ص ۳۱۰
۲. همان، ص ۳۱۴

درد در شعر شاعران بویژه شاعر عارف ، درد جسم نیست بلکه درد، درد هجری ست که خود تزکیه کنندهٔ نفس و تصفیه کنندهٔ روح است. دردی شیرین که درون دل دمیزاد است نه در پیکر او. در طول تاریخ ادبیات عرفانی ایران ، این درد مطبوع و میرین ،آینه گردان صفای دل و قافیه پرداز سروده های شاعران بوده است:

ردانهٔ دریای حقیقت ، دَرد است — درد است که میزان عیار مرد است
ی خاک ره یار، عزیزش می دار — این طفل یتیم اشک، غم پرورد است

هرچند که نالهٔ او و همگنانش بی اثر است، اما از ناله و فریاد باز نمی ایستد:

ر زیر فلک نالهٔ ما بی اثر است — بیدردان را ز درد ما، کی خبراست ؟
ز تنگی جا، ذوق اسیری دارم — کز حلقهٔ دام، کلبه ام ، تنگ تر است!

ِ اوضاع زمانه را لایق دیدن نمی داند و با اندوه بسیار می نالد که:

ندوه زمانه لایق دیدن نیست — وضعی خوش تر، ز چشم پوشیدن نیست
دانی ز چه پاکشیده ام دردامان؟ — دنیا تنگ است، جای جنیدن نیست!

آزادگی حزین

گوهر آزادواری و آزاد طبعی روح "حزین" را باید در رباعیاتش دید. رباعیاتی که چون دریایی مواج صدف این گوهر را در دل خود پرورانده اند. او بازی های شگرف روزگار را بر نمی تابد و بر سفلگان وفرومایگان خشمگینانه می تازد:

نوبت ز کیان به ماکیان افتاده است — بازی شگرفی به میان افتاده است
شاید که سپهر سفله رقصد ز نشاط — شمشیر زدن به دف‌زنان ، افتاده است!

می گویند: روزی که شاهزادهٔ دلیر زند "لطفعلیخان" ، پس از دلاوری های بسیار اسیر چنگال خونریز "آغا محمد خان قاجار" و به دژخیمان سپرده شد تا او را از نعمت بینایی و حرمت محروم سازند ، درمیان شکنجه و خون این رباعی را زیر لب زمزمه می‌کرد :

یارب ستدی ملک ز دست چومنی — دادی به مخنثی، نه مردی نه زنی
از گردش روزگار معلومم شد — پیش تو، چه دف زنی، چه شمشیر زنی[1]

---

۱. دیوان حزین، ص ۳۲۱ (حاشیه)

درستی این سخن برما آشکار نیست که آبااین رباعی‌را خان زند سروده و خوانده، یا دل سوخته ای پس از قتل وی ، برایش سروده باشد . قضیهٔ دف زدن "آغا محمد خان" هم صحت ندارد و ظاهراً بواسطهٔ نازکی صدا ، بهنگام احضار نوکران ومشاوران خود طبل کوچکی را می نواخته است تا صدایش اسباب خندهٔ حضار نشود . به هر صورت برابر کردن دف زن و شمشیر زن مقارنهٔ ناعادلانه ای است که تا جهان بوده، کار روزگار همین بوده است.

در دهـر بـه مستعـار ، آلوده مگـرد — هـرگز بـه دی و بهـار، آلوده مگـرد
تـن در ره تـو مشت غبـار است حـزین — زنهـار! بـه ایـن غبـار آلوده مگـرد

حزین با این که مردم زمانه را دوست می داشته و بارها در سختی ها و مشکلات به یاری مردم می شتافته امااز بیان ناروایی های خلق نیز غافل نمانده است:

تـا چـند ز اشک بـر رخـم رنگ آیـد — مینـای حبـات ، بـه کـه بـرسنگ آیـد
بـا خـلق زمـانه زندگـانی امـروز — در زیـر یک آسمـان، مـرا ننگ آیـد!

***

یـا رب چـه شـود گـر کـرمت یـار افـتد — لطـفت بـه شکسنگـان بـرستـار افـتد
غـمخوارگـی خـلق جهـان را دیـدم — مگـذار کـه بـا غـیر تـوام کـار افـتد[1]

"حزین" در پاره ای از رباعی های خود به نوعی بی نیازی و عزت نفس می رسد که در اشعارکمتر شاعری چنین کلماتی دیده می شود. او این عزت نفس و مناعت طبع را بر اثر تجارب فراوان حاصل از سفرهای بسیارکسب کرده ، زیرا با مردمان بسیاری حشر و نشر و نشست و برخاست داشته است:

تـا چند حـزین اسیـر مـاتم شـده ای؟ — بـا خـلق زمـانه ازچـه هـمدم شـده ای؟
چـون یـار مـوافـقی نـدیدی ز چـه رو — در بـنـد منـافقان عـالم شـده ای ؟

***

لوح هـوست سـتردنی مـی خـواهـد — دل، سـیلی درد خـوردنی مـی خـواهـد
تـرک طـلـب نـعمت الوان کـردن — دنـدان بـه جگـر فشـردنی مـی خـواهـد

***

۱ . دیوان حزین ، ص ۳۱۱

گـر تـرک کـم و بـیش کنی اولی تـر — خـو، بـا دل درویش کـنی اولی تـر
تـا چـند دَوی بـر در دونـان پـی وام — وام از شکـم خـویش کُـنی اولی سـر

***

باطل کیشان بـر اهـل حـق چیر شـدند — روبه‌بـازانِ سگ صـفت ، شـیر شـدند
دجّـال وشـان ، نـام مسیحـا کـردند — کـودک طبعـان بـوالهـوس ، بـیر شـدند

ورباعیاتی بدین گونه زینت بخش آثار "حزین" است و خود باتمام تواضع معترف که:

هر چند که حسن وعشق، مستور به است — آیـات نیـاز ونـاز مشـهوربه است
هر سینه که داغ نیست خشت لحد است — زان لب کـه ننـالبد لب گـور بـه است

***

کتابنامه

۱ . اطلاعات – روزنامه ؛ تهران : مؤسسهٔ اطلاعات

۲ . حزین لاهیجی ، محمد علی ؛ تاریخ حزین ؛ ج ۳ ، اصفهان : کتابفروشی تأیید و چاپخانهٔ داد، ۱۳۳۲خ.

۳ . ـــــــــــــــ ؛ دیوان حزین ؛ نسخهٔ تصحیح کردهٔ مصنف ، بمقدمهٔ ممتازحسن؛ج ۱، لاهور: غلام علی پبلشرز،۱۹۷۱م.

۴ . دهخدا ، علی اکبر ؛ لغت‌نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین ؛ چ افست ، تهران سازمان لغت‌نامه، ۱۳۴۲خ.

*****

۱ . دیوان حزین ، ص ۳۱۹ (حاشیه)

ادب امروز

ایران

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قامت برازندهٔ ادب امروز ایران (۳)

به موازات تحول بنیادین در ارزشها ، اندیشه ها و باورهای مکنتی در عرصه های اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ناشی از انقلاب اسلامی در ایران، معیارهای تازه و چشم اندازهای امید آفرینی در عرصه ادب و هنر پدید آمد که بازتاب آن امروزه در اندیشه و قلم شاعران و نویسندگان سراسر این مرز و بوم مشاهده می‌شود

این ادبیات ، جوانه نو ظهور و نهال نازک اندامی اسب که بر پیکر ریشه دار و قامت بلند ادبیات کهن این سرزمین پدیدآمده است که ما در این سلسله مقالات از آن به " قامت برازنده ادب امروزایران " تعبیر و یاد می کنیم.

چهره ها و قالب ها

ادبیات آسمانی فارسی مایه مباهات بشریت و چراغدار کاروان انسانیت است. اگر امروزه از این ادبیات ، به ادبیات آسمانی یادکنیم پر بیراه نیست، زیرا تحول بنیادین ادب امروز ایران متأثر از یک انقلاب درونی و فرهنگی عمیقی است که ریشه در تاریخ چندین صد ساله فرهنگ اسلامی دارد.

ادبیات امروز ایران علاوه بر آنکه از لطف بیان و شیرینی گفتار لبریز است و جلوه‌ای ملکوتی به خود گرفته نه تنها خار" فرهنگ " را به نام " تمدن " نمی بلعد، بلکه "عرب باوری" را زیر قدوم " دین باوری" و " خود باوری" مدفون کرده است.

از جمله ویژگیهای ادب امروز ایران را که همان ستم ستیزی ، مردم گرایی بهره‌مندی از تلمیحات مکتبی (در قالب) و التزام به ارزشها و تعهد به مغیارهاست، ف یادآور شدیم.

گو اینکه عمر ادبیات به دست نویسنده یا مردم نیست، بل به دست خود نوشته شعر است. همچنانکه عطر، تا زمانی که مشام جان را می نوازد، زنده است. روزی که ع افشانی نکرد، مرده و تمام شده است. از این روست که برخی از نوشته های برخاسته اذهان علیل، بکشبه می میرند.

ادبیات امروز ایران نیز اگر از خاستگاه مردمی نمی جوشید، یعنی اثری ارزشا نداشت و با خطوط سالم جامعه امروز ایران همراه و همرکاب نبود، در دلها نفوذ نمی ک بی ادعا در هیچ یک از سروده های شاعران معروف و نثر برجستهٔ نویسندگان متعهد برای خود نمی نویسند، آثار تخریبی مشاهده نمی شود ، زیرا حرکت شورانگیز و ف فراگیر مردمی ایران اسلامی درحوزه شعر و شاعری نیز بازتابی گسترده وعمیق داشته‌اس

پوشیده نیست که انقلاب دامن گستر اسلامی با عبور ازگذرگاه حادثه های خو به پیروزی رسید و پس از پیروزی باز هشت سال جنگ تحمیلی همراه با نشیب و فراز لحظه های خطیر و سرنوشت ساز، همه توانها و سرمایه ها را به خود مشغول داش طبیعی بود که شعر دوران مبارزه و فضایی که شاعر در آن تنفس می کند، متفاوت با دو دیگر و احساس پایان جنگ و سالهای پس از پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ سازمان ملل متح حال و هوایی متفاوت بادوران دفاع مقدس داشته باشد.

ناگفته پیداست که گذشتگان ما سهمی عمده درپاسداشت و اعتلای زبان و ادبی داشته اند، به طوری که بیش از ٥٤ هزار تألیف ادبی در دست است که مؤلفان آن ، سر نقاب خاک کشیده اند. بی‌شک نیرومند ترین دلیل برای اثبات زنده بودن یک مل همانا زنده ماندن زبان مادری آن‌ملت‌است. بدیهی‌است‌زبان‌فارسی‌بافتی ادبی و منس داردکه بایدثابت‌بماند تا تارو پود زبان از هم نگسلد ، اما تغییر رنگ به هر صورت ذوق سلیم بپذیرد و مطابق با ارزشهای زمان باشد، کار اصلی اهل ادب و از این دید

است که به آن می پردازیم.

البته از حق نباید گذشت که بسیاری از شاعران قبل از انقلاب به لحاظ تکنیک کاربردی شعری و تسلط بر مضامین، مقامی ارجمند داشتند و صرف نظر از درس خوشباشی که بعضاً در اشعار خود می دادند، لفظ دری را پاس می داشتند، از خوکان دوری می جستند و در اوج بی نیازی اشعار ماندگار می سرودند. "فریدون تولّلی" شاعر شیراز یکی از ایشان است که به قول خود از "غوکان" و "موشان" وقت، دوری گزیده، نام نکوی فرمایشی آن دوران را از آن ابلهان و بی دردان و خامان شمرده و خود را در شعر ربر، کوه درد، عقاب تیز چنگ، زیبا پلنگ و دریا نهنگ معرفی کرده است:

دیر شد دیر، اندرین گیتی به ناکامی درنگم
تیغ پولادم، که گردون کرده، گردآلود زنگم

نام نیکو، ابلهان را باد و بی‌دردان و خامان
کوه دردم من، که بابر خاطر از هرنام و ننگم

مرگ شیرین بوسه کو، تاچون عروسی خنده بر لب
بر من آرد روی و، برهاند ازین رندان تنگم

شهسواران در طلسماتندو، زین هنگامه جوشان
هر زمانی، دلقکی بنمایه، می خواند به جنگم

گربمیرم، طعمه زین غوکان و موشان برنگیرم
تا به جولانگاه نخجیران، عقابی تیز چنگم

رخش رهوارم، زخواری، بی خریدار او فتاده
باهنرها، عیبم این، کاندر خیانت لنگ لنگم

بزم یاران را، بلورین ساغری پر باده بودم
تا تهی گشتم، زدند از شور نادانی، به سنگم

لکه ها بندد به من، هر زشتخوی از کینه، اما
زیور افزاتر کند هر لکه، چون زیبا پلنگم

نیش ماران خوشتر است از نیش رشک آلود یاران
پند من بشنو، که بس درد آشنا، بااین شرنگ
سازگاری چون وزغ ، باگند مردابم نباشد
من که در ژرفای دریاهای طوفان زا نهنگ
چون "فریدون" غوطه ور در خون خود گشتم، سراپا
تاپنداری، که اندر کار جانبازی، دورنگ

چنانچه به ادبیات گذشته شبه قاره -که پرداختن به آن در حوصلهٔ این مقاله نیست نیز نظر افکنیم همین حال و هوا را در آن می بینیم . برای نمونه ، با همه کوششهای دویست ساله استعمار انگلیس، حتی هنوز گرمی بخش مجالس قوالی در ، مضامین بلند عرفانی حماسی حاکی از بی نیازی و آزادگی است.مثلاً قوالان شبه قاره در مجالس پر شور خو این قبیل مضامین راکه مشابه غزل "تولّلی" است ، تکرار می کنند:

که بَردَ به نزد شاهان زمن گدا پیامی — که به کوی می‌فروشان دو هزار جم به جام
شده ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم — که به همت عزیزان برسم به نیکنام
تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ماکن — که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دام
به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت — که لبت حیات ما بود و نداشتی دوام
بگشای تیر مژگان و بریز خون "حافظ" — که چنان کشنده ای را نکند کس انتقام

زبان فارسی ، امروزه به معنای واقعی میراث مشترک ومشاع میان کارگر تاجیکی دانشجوی لکهنویی ، سیه چشم کشمیری و میراثی است مفروز ناشدنی که همه در آ صاحب سهم اند ، علاوه بر آن ، زبان و ادبیات همچون شب و روز در هم تنیده دویده‌اند،به گونه‌ای که ساعاتی از پایان روز را نه می توان شب نامید و نه روز،چون ه شب است و هم روز ، ادب و زبان هم چنین وضعی دارند ، لذا نمی توان ادب امروز ایرا را از زبان فارسی یا ادب قدیم ، با خطی فارق جداکرد، لکن چون موضوع مقاله ، ادب امروز ایران است ، و ایران مرکز ثقل زبان و ادب فارسی ، این مبحث را پی می گیریم

قطع نظر از آن ، مسئله زبان فارسی مسئله ای نیست که بتوان با چند ساعت تدریس یا نوشتن چند مقاله سروته قضیه را به هم آورد و به این دل خوش داشت که وظیفه خود را انجام داده ایم . موضوعی است بسیار مهم و خطیر که با موجودیت فکری و فرهنگی فارسی زبانان بستگی دارد ، زیرا وقتی زبان ویران شود ، گذشته هم از میان می‌رود ، چرا که همه ارزشها و اعتبارهای فرهنگ بشری ، نتیجه تنوع اندیشه ها و فرهنگهای گوناگون و پیوند میراث گذشت با امروز و آینده است.

زبان و ادب امروز ایران در تربیت فرزندانش نیز مفتاح تفکر است.با اینهمه هنوز حساس بودن مسئله برای بسیاری جانیفتاده است.

بیهوده نیست که "جواهر لعل نهرو" در حسب حال خود و گزارش تلاشهای ملت هند برای کسب استقلال ، می نویسد:« همین که حزب کنگره در هند موجودیت و روش مشخص پیدا کرد زبان مورد استعمال در کنگره‌به جای انگلیسی به تدریج و باسرعت هندوستانی شد،باگاهی زبان ایالتی که در آنجا کنگره تشکیل می‌شد،به کار می‌رفت».[1] سخن "نهرو" این مطلب از "آلفونس دوده" را به یاد می آورد که گفت :« وقتی ملتی مقهور می‌شود اگر زبان خویش را خوب حفظ کند کلید زندانش را در دست دارد.»

پس جا دارد اکنون که شمیم نعیم افزا و حضور معنوی زبان فاخر فارسی به عنوان منشأ "عقل" آدمی و ادبیات فارسی به عنوان منشأ "عاطفه" بیش از پیش در شبه قاره ، آسیای میانه ، قفقاز و ماورای قفقاز به عنوان مهمترین عنصر سازنده هویت شرقی و اسلامی احساس می شود و بذر عشق و پارسایی و محبت می پراکند و به فراخ دامنی بخشی عمده از جهان ، زبان دیپلماسی و حلقه واسط منطقه می شود و ایجاد وفاق و همدلی می‌کند ، چه بهتر که به طور مداوم به آن پرداخته شود.

حافظ سخن بگوی که در عرصه جهان   این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

بخصوص امروزه که به دور از انجمن آراییهای بی حاصل مجمع جهانی استادان نامدار زبان فارسی با شرکت قریب دویست تن از نخبگان چهل کشور جهان ،"پیدایش" انجمن

---

[1] زندگی من ، ص ۱۸

بین المللی استادان زبان و ادب فارسی" را در سال گذشته نوید داده است. ان شاء الله با همت مسؤولان امر و اصحاب فکر اقدامات اساسی به منظور تعمیم و گسترش زبان فارسی صورت گیرد. بویژه آنکه تحصیلکرده‌های امروز هر چند دوست دار معرفت‌اند، ولی غالباً حوصله کار تخصصی ندارند، شاید گرفتاریهای زندگانی و دگرگونی ارزشهای مادی به ایشان فرصت پرداختن و نظام دادن به اندیشه ها رانمی‌دهد، به این لحاظ رسالت استادان زبان و این قبیل گردهماییها دو چندان می شود.

به هرحال شمشیر زبان فارسی باید در همه میدانهای اجتماعی و فرهنگی و روزنامه نگاری در خشندگی کند و در نیام نماند. این روش بریده گویی ها هم به هر صورت " راهی به دهی است"،که شایدبهتراز هیچ باشد،که مالا یُدرَکُ کُلُّهُ لا یُترَکُ کُلُّه

از جمله فرهیختگانی که در این وادی سلوک دارد، "دکتر محمد رضا سنگری" است که در هر گوشه ای از ایران بدور از جاه و مقام و بی ادعا، آنچه در توان دارد نثار شیفتگان حقیقت و دوستداران فضیلت می کند. وی دربارهٔ ادب امروز ایران و شعرای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران می نویسد:

«شاعر ، درونمایهٔ شعر خویش را از تجربیات بیرونی و درونی و تأملها و درنگهای عمیق شاعرانه می یابد. شاعر باورمند انقلاب ، متأثر از شرایطی [شروطی]که در آن زیست می کند و با شاخک حساس عاطفه و اندیشه اش ، از حوادث و رویدادهای جامعه تأثیر می پذیرد. همراهی و همگامی با انقلاب و حضور در صحنه ها ، شاعر را به کسب تجربه های عاطفی نایل می سازد و به سروده هایش سمت و سو می‌بخشد . برخی شاعران انقلاب ، اگر خود در صحنه حضور ندارند ، رگه هایی از دریغ و سرزنش و "خود اتهامی " به ویژه در توصیف شهید در سروده هایشان به چشم می خورد.» "سنگری" به موارد دیگری از جمله با این عناوین اشاره کرده است:

بیگانه گریزی و غرب ستیزی

بازگشت به خویشتن که به شکل جدی و روشن قبلاً توسط سید جمال و اقبال

لاهوری و سپس در سخنرانیها و نوشته های دکتر شریعتی مطرح شد، به قلمرو شعر نیز راه یافت. در این دوره، بی هویتی ، بریدگی از فرهنگ جامعه و بی دردی، همواره مورد تهاجم شعر و شاعر است.

طرح چهره های مذهبی ، ملی و اسطوره های تاریخی

گرچه طرح چهره های ملی و اشاره به اسطوره ها کم فروغتر از اندیشه های مذهبی است، اما اشعار این دوره خالی از این موارد نیست. اشاره به داستان های ضحاک و کاوه آهنگر ، سیاوش ، هفت خوان ، و واژگان دیو، اهریمن ، اهورا و... در شعر و شعار مردم شنیده می‌شود. حضورچهره‌های‌بزرگ ومبارزتاریخ‌اسلام وایران‌مانندمالک اشتر، ابوذر، میرزا کوچک خان ، سید جمال ، شریعتی و دیگران در سروده ها چشمگیر است.

ترسیم افقهای روشن پیروزی

فضای یأس آلودی که افق شعر پیش از انقلاب را فراگرفته بود و یأس فلسفی و سیاسی وجز آن که ره آورد آشنایی و دلبستگی برخی شاعران ، نویسندگان و روشنفکران به تفکر پوچ گرایانه غرب بود فرو شکسته شد. شاعر بابهره وری از شکوه و شور حرکتهای مردمی و باورهای عمیق مذهبی صبحی فریب و فردایی روشن را نوید می داد.

اندیشه ها و مضامین مذهبی

همان گونه که گفته شد طرح مستقیم و غیر مستقیم مضامین آیات و روایات و ستایش چهره های درخشان تاریخ اسلام و دریبانی کلی تر فرهنگ اسلام به فراخنای شعر راه یافت. احساسات شورانگیز مذهبی در تار و پود شعر تنیده شده بود و سروده ها با بهره‌وری از این اندیشه ها به ویژه طرح حماسهٔ شکوهمند عاشورای حسینی به تهییج و تحریک اندیشه ها و عواطف می پرداخت.

محتوا و مضامین محدود

تنفس در فضای واحد و اندیشه ها و احساسات همسوباعث می شد تا درو نمایه و محتوای شعر، حول محور موضوعاتی معدود و محدود بچرخد. در حوزه قصه ها و داستانهای همین سالها نیز مشابهت و محدودیت موضوعات ، کاملاً محسوس است . وحدت ، مبارزه، شهادت و نظایر آن ، موضوع عمدۀ سروده ها بود. با این همه، خیزش ، جوشش و تپندگی واژه ها بر تند خونی و هیجان مخاطب می افزود و او را به حرکت و مبارزه بر می انگیخت . شاعر به پیام شعر بیش از هر چیز می اندیشید و همین مسئله، گاه باعث می شد که شعر از ویژگیهای دیگر شعری مانند صورخیال و تصویرهای زنده و پویا کم بهره بماند. سروده ها از این جهت به دوره مشروطه بسیار شبیه می شوند.

مردم گرایی ومردم باوری

اعتماد و باور به مردم ، ایمان به نسل نو شکفته و امیدواری به حرکت مردم در شعرها و شعارها دیده می شود و این متفاوت باسالهای اختناق است که نوعی ناباوری ، نفرت و گاه تحقیر مردم در برخی از سروده ها به چشم می خورد.

بازگشت به عشق عارفانه

پیش از انقلاب ، شعر عاشقانه زمینی، سرودن شعر گناه آلود ، بیان عریان ترین و بی پرده ترین لحظه ها و صحنه ها والتذاذهای جسمی در آثار عمده شاعران ، رایج ومتداول بود. درکنار این نوع سروده ها، تمسخر ، توهین و نردید در ارزشهای دینی نیر رواج داشت. در عصر انقلاب با بهره گیری کم رنگ تر از اصطلاحات رایج عرفان سنتی ، عشق عارفانه دوباره شعر را باز می یابد. این دست سروده ها با عاشقانه ترین حماسۀ تاریخ اسلام یعنی عاشوراامتزاج وپیوند می‌یابند وباآمیزه‌ای از عشق و حماسه، فضایی تازه وبابی‌نودرشعرانقلاب‌می‌گشایندکه‌به "غزل حماسی" شهرت می‌یابد. گرچه‌این شیوه سرودن سابقه ای طولانی دارد و به طور پراکنده در آثار برخی شاعران قبل از انقلاب به

جسم می خورد اما در سالهای جنگ به جریانی جدی در شعر انقلاب تبدیل می‌شود.

در سالهای بعد از ۱۳۵۹ شمسی شعر انقلاب آرام آرام به سمت پختگی پیش می‌رود. حوزه و آفاق شعر گسترده تر می شود و جز موضوعات مربوط به جنگ مانند سهادت ، ایثار ، بسیج و اشعاری حماسی نهیبجی برای حضور در جبهه ، سایر تجربه ها و موضوعات به فضای شعر راه می یابد.

سوگسروده های دوران جنگ با آمیزه ای از سوگ و حماسه ، نمونه هایی سترگ و ارجمند و گواه روحیهٔ جامعه ای است که شاعر در آن زیست می کند. از موفق ترین شاعران غزل حماسی "نصر الله مردانی" ، "قیصر امین پور"، "یوسفعلی میرشکاک" و "حسن حسینی" را باید نام برد.

سوگسروده‌های "ساعد باقری"، "محمد رضا عبد الملکیان"، "حمید سبزواری"، مرحوم "سپیده کاشانی" و "موسوی گرمارودی" از دیگران شاخص تر است .

قالبهای شعری

در سالهای پس از انقلاب ازمیان قالبهای شعری ، هیچ قالبی عمومیت غزل را یافته است. این قالب به دلیل ظرفیت و کشش فراوان برای بیان عواطف معنوی و عرفانی، مورد اقبال شاعران قرارگرفت. به همین دلیل ازکمتر شاعری می توان نشان گرفت که به این قالب نپرداخته باشد. قیصر امین پور، حسن حسینی ، سهیل محمودی ، حسین اسرافیلی ، مشفق کاشانی ، سلمان هراتی ، ایرج قنبری ، علیرضا قزوه ، عبد الجبار کاکایی ، پرویز عباسی داکانی ، فاطمه راکعی، یوسفعلی میر شکاک ، ساعد باقری و احمد عزیزی را از غزلسرایانی می توان دانست که با همه تفاوتها در زبان ، هر یک به گونه‌ای در تلاش نو آفرینی و طراوت بخشیدن به این قالب بوده اند.

دوبیتی و رباعی که ازخوش آهنگ ترین قالبهای شعر فارسی است نیز موردافبال شاعران ، بویژه در دههٔ ۵۸ تا ۶۹ بوده است، تلاش برای تجدید حیات این قالبها در همین سالها آغاز شد. از پیشگامان این کار ، "حسن حسینی" ، "قیصر امین پور" و

"محمد رضا سهرابی نژاد" ، "میر هاشم میری" و "سلمان هراتی" را باید نام برد.

درخشان ترین نمونه های مثنوی در سالهای پس از انقلاب باکوشش در نوآوری در زبان ، به "علی معلم" ، و "احمد عزیزی" اختصاص می یابد . "علی معلم" با به کارگیری وزنهای تازه و غیر معمول در این قالب کهن و موسیقی متناسب و زبانی حماسی و پهلوانی همراه با بینش تاریخی و مذهبی که در تمام سروده هایش محسوس است ، شناخته می شود . "احمد عزیزی" با ترکیب سازیهای شگفت، خیال بندی پرتب و تاب و تحرک زبانی همراه با درونمایه ای مذهبی در شعر امروز درخشیده است. جزمثنوی ، شطحیات او نیز شهرت فراوان یافته اند. شطح اجتماعی وی، مقوله‌ای تازه در ادب پارسی است.

قصیده نیز در شعرانقلاب جایگاهی والا دارد.عمدۀ قصیده سرایان عصرانقلاب، آن رابالحن حماسی توام ساخته اند.از میان قصیده سرایان انقلاب،مشهورتر از دیگران ، "مهرداد اوستا"است که قصیده را با غزل درآمیخته و "غزل - قصیده" هایی ساخته است که از طراوت و تازگی ویژه ای برخوردارند . جز او ، حمید سبزواری ، مشفق کاشانی ، محمود شاهرخی (جذبه) سهیل محمودی و علی موسوی گرمارودی نیز قصایدی در خور توجه دارند.

درچهار پاره و قالبهای نومانند نیمایی ، سپید و آزاد و در این اواخر "شعرکوتاه" - شبیه هایکوهای ژاپنی - نیز بسیاری از شاعران ، از جمله یوسفعلی میر شکاک ، حسین اسرافیلی ، ساعد باقری و احمد عزیزی را در پی خودکشانده است. در قالبهای نو طاهرۀ صفار زاده ، علی موسوی گرمارودی ، سلمان هراتی، حسن حسینی ، قیصر امین پور، محمد رضا عبدالملکیان ، علیرضا قزوه ، یوسفعلی میر شکاک، جواد محقق و عبدالعظیم صاعدی سروده هایی شایان توجه داشته اند.

تردیدی نیست که شاعران و نویسندگان جوان بایدبامطالعۀ دقیق و عمیق در ادب ریشه دار و درخشان این سرزمین و دست یازیدن به کوششهاو تجربه‌های مستمرومداوم و بهره وری از تجربه های ارزشمند دیروز و امروز ، فردایی پر بار تر وبارور تر را رقم‌بزنند.

برای دستیابی به تصویری کلی و شناختی مجمل از ادبیات سدهٔ اخیر، معرفی برخی چهره ها با نمونه ای از آثار قلمی و ذوقی آنان ضروری است. تامل و درنگ در سبک و شیوه بیان، تفکر و اندیشه و دیگر ویژگی ها، ما را در شناختی روشن تر و دریافتی دقیق تریاری خواهد کرد. برخی نمونه ها تنها برشی کوتاه از یک اثر مفصل و طولانی است و تردیدی نیست که در مجال و فرصتی فراخ تر می توان با مراجعه به منبع و مرجع اصلی، گسترهٔ اندیشه و احساس نویسنده و شاعر را بهتر و عمیق تر مطالعه کرد. جز آنچه در این نوشتار آمده است، چهره های دیگری را نیز می توان نام برد که هر یک درسطحی محدودتر در پیدایش تحولات با تقویت و تعمیق یک جریان، تاثیر داشته‌اند.

اینک به چند نمونه کوتاه در حسن ختام این مقاله اشاره می کنیم:

در تأسی به کلام سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام "انی لا اری الموت الاّ السعادة و الحیاة مع الظالمین برما"[1] گوشه ای از شعرهای محور جنگ، مربوط به ستیز با ظالمان است:

یکبار علیه ظالمان، پیشهٔ ماست / و اندر ره دوست مردن اندیشهٔ ماست

هرگز ندهیم تن به ذلّت. هرگز / در خون زلال کربلا ریشهٔ ماست[2]

*

خاک تو شفاست یا ابا عبد الله / درمان بلاست یا اباعبد الله

بر ساحل دجله، عاشقان ضجّه زدند / عباس کجاست؟ یا ابا عبد الله[3]

*

سردار صلای نور هنگام صلواة / می جست ز مرگ سرخ اکسیر حیات

برخوانده کنار ساحل شطّ فرات / بر قائم پاک آل احمد صلوات[4]

*

و گاه شعر انقلاب از مرز عقول معمولی و خاکی می گذرد و از مغز به دل سرریز می کند؛

---

۱ من مرگ را جز سعادت و خوشبختی، و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی دانم.

۲ مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۹۲

۳ همان، ص ۲۰۹

۴.همان، ص ۲۱۰

همچون:

در کـام، شـرنگ آزمـونم ریـزید — در جـام، عصـارهٔ جـنونم ریـزند
مـن تشنه جـام دیگـرم ، از سـر لطـف — خـیزید در ایـن مـعرکه خـونم ریـزند[1]

*

آنانکه حلق تشنه بـه خـنجر سـپرده انـد — آب حیـات از لب شـمشیر خـورده انـد[2]

*

من آن ستـارهٔ شب سـوز بـی سـرآغـازم — که در مدار زمـین نـیست جـای پـروازم
...حصار خاکـی تـن بشکـنم اگـر روزی — زبـام عـرش بـر آیـد طـنین آوازم
...مرا به کشتی خون برنشانده موج جنون — کـه در کنـارهٔ خـورشید لنگـر انـدازم[3]

*

می برم منزل به منزل چـوب دار خـویش را — تـا کجـا پـایان دهـم آغـاز کـار خـویش را[4]

*

در زمینه های دیگر هم شاعران مضامین بلند و گاه بکر سروده اند، مانند این شعر که اشاره به زمان طاغوت است:

سی سال است که ارباب خون من وزنم را / قطره قطره می نوشد / سی سال است که من وزنم / تشنه خون ارباب هستیم[5].

حتی " میرشکاک" محبوب گریز پای خود را با ظرافت تمام و در مضمونی بکر رام پنجه‌های پلنگ وار خود می کند:

گاهی / پشت یک حجاب توری نازک / دو آهوی سیاه در بیشهٔ نگـاه تـو مـی‌روید.[6]

حسن حسینی تحت تأثیر "سهراب سپهری" می گوید:

۱.مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ، ص ۲۹۲
۲.همصدابا حلق اسماعیل، ص ۱۶
۳.خون نامه خاک، صص ۳ و ۴
۴. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ، ص ۲۱۱
۵. همان ، ص ۴۳۹
۶. همان ، ص ۴۴۱

در حضور رمضان / روزه را دریابیم / و دگر غم نخوریم!/ صبحدم را سحری / و شفق را افطار[1]

همچنن متاثر از "فریدون مشیری" ، در سال ۱۳۵۵ در تاریکی طاغوت سروده است:

من حرفهایم را به گوش موج خواهم خواند / من نامه هایم را به بال باد خواهم بست / من سعرهایم را / برای نسل دیگر پست خواهم کرد / جای نشانی / پشت پاکت می نویسم:/ سهر ظلمت / کوچهٔ بن بست...[2]

او با گوشه چشمی به یکی از داستانهای کلیله و دمنه می سراید:

این خنده دار نیست؟/ هنگام فجر و رویش خورشید بی زوال / بوزینگان / به کرمک شبتاب / دلخوشند.[3]

"عبد الملکیان" هم در قالب روابی چهار پاره می گوید:

انگار قد کشیده ام / انگار طعم حادثه ای را چشیده ام / وقتی پرندهٔ کلام رسولم / اندیشه تاک بال گشودن هاست.[4]

در اشعار "طاهره صفار زاده "هم فرصتها گرانبها هستند، از جمله در این شعر:

رنج ابراهیم از بت نیست / از بت تراشان است.» یا :«خاندان ز باد / عجب ز بادند!»[5]

ادبیات انقلاب اسلامی همچون دیگر شاخه های هنر انقلاب ، قبل از مردم و با قیام مردم ، بال پرواز گرفت. از این میان زنان نیز سهم عمده ای در ادبیات پس از انقلاب داشتند. که این بیت از مرحوم "سپیده کاشانی" و ابیات دیگر، نمونه آن است:

من ایرانی ام آرمانم شهادت　　　تجلّیِ هستی است جان کندن من[6]

بیشتر درباره حماسه در اشعار انقلاب صحبت کردیم ، اینک بادرج دو نمونه کوتاه دربارهٔ شهید ، مطلب را به پایان می بریم :

می روم مادر که اینک کربلا می خوانَدم　　　از دیار دور یار آشنا می خوانَدم

---

۱. همصدا باحلق اسماعیل ، ص ۹۴
۲. همان ،ص ۸۵
۳ همان ، ص ۴۳
۴. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ، ص ۴۳۴
۵. همان ، ص ۴۳۲
۶ همان ، ص ۵۱

بانگ هل من ناصر از کوی جماران می رسد   در طریق عاشقی روح خدا می خواندم[1]

*

طنین نعره ام برپاست مادر   تفنگم بر زمین تنهاست مادر
غریبانه نمردم در بیابان   سرم بر دامن زهرا ست مادر[2]

*

وقتی حماسهٔ "حسین فهمیده" - تجلی نبرد تن با تانک - ثبت می شد، شاعر برای تهییج روحیه چنین سرود:

شده تمام وطن کربلا به پا خیزید   دلاوران ستم آشنا، به پا خیزید
چو خصم تاخته بر خاک ما به پا خیزید   برای یاری دین خدا به پا خیزید[3]

***

کتابنامه

۱. حسینی ، حسن ؛ همصدا با حلق اسماعیل ؛ چ ۱ ، تهران : حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ، ۱۳۶۳ خ.
۲. مجموعه مقالات بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ؛ چ ۱ ، تهران : سمت ، ۱۳۷۳خ.
۳.مردانی،نصر الله ؛ خون نامه خاک ؛ چ ۱،تهران : سازمان انتشارات کیهان،۱۳۶۴ خ
۴. میرشکاک ، یوسفعلی ؛ قلندران خلیج ؛ چ ۱ ، تهران : نشر بین الملل ، ۱۳۶۳خ.
۵. نهرو، جواهرلعل ؛ زندگی من ؛ ترجمه محمود تفضلی؛ چ ۱،تهران :نیل، ۱۳۳۵ خ

*****

۱. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ، ص ۲۱۴
۲. همان ، ص ۲۱۴
۳. همان ، ص ۲۰۷

عسی کریمی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

همگام بافرهنگستان(۲)

در شمارهٔ گذشته، دربارهٔ ضرورت و اهمیت همگامی و همراهی همهٔ فارسی زبانان بویژه استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی با "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" مقدمه ای کوتاه نگاشته شد. همچنین مجموعه ای دربرگیرندهٔ " اصول و ضوابط کلی واژه گزینی" و پنجاه و یک واژهٔ بیگانه با برابرهای فارسی آنها، تقدیم خوانندگان ارجمند گردید.

با این امید که استادان و دانشجویان گرامی در راستای رسالتی که بر دوش خویش احساس می کنند، در بکارگیری آن واژه ها ونیز پیشنهاد واژه های تازه مطابق اصول و ضوابط گفته شده، همت خواهند گماشت، بخش دوم گفتار و در پایان آن دومین " واژه نامه"، درج می شود.

بیماری زبان ، بیماری فرهنگ

افول قدرتهای عظیم اسلامی و بخواب رفتن مسلمانان، و همزمانی این رخداد شوم با بیداری باختر و شتاب آن در بهره گیری از دانش مسلمین ، تاریخی طولانی و تفسیری طولانی تر دارد ، اما هرچه بود یک نتیجهٔ غمبار داشت: سلطهٔ سیاه دیوی که انگشتری سلیمان را ربوده و تهذیب و اخلاق را به بند کشیده بود.

استعمار برای حاکمیت بی چون و چرای خود برسرزمین های اسلامی، همهٔ

ترفندهای خود رابکارگرفت که شماری از آنها را می توان چنین برشمرد: ایجاد مراودات سادهٔ بازرگانی با دولتهای کوچک و بزرگ اسلامی -و شرقی - ، گرفتن امتیازهای ویژهٔ تجاری ، بستن پیمانهای فریبندهٔ دراز مدت با تطمیع و خریدن برخی دولتمردان آزمند ، کسب مصونیت های همه جانبه برای اتباع خود ، پیاده کردن نیروی رزمی ، چپاول ثروتهای خدادادی مانند معادن و منابع و ذخایر گوناگون ، به مزدوری گرفتن مردمان، تلاش در تغییر مبانی فرهنگ و باورهای دینی و اخلاقی ، و جایگزینی باورها و تعالیم مورد قبول خود به جای باورهای آن مردمان ، و سر انجام نشستن " استعمار نو"به جای "استعمار کهنه" ، و ساختن آدم هایی که در سرزمین خودشان پاسدار منافع و تحقق بخش خواستهای استعمار باشند، در یک سخن ؛ ساختن آدم های بیگانه نواز و غرب گرا. بدیهی است که حلقه های این زنجیرهٔ ترفند ، در همهٔ کشورهای اسلامی نه یکسان بکار گرفته شده اند و نه به سرعت گشتن دانه های تسبیح بدنبال هم آمده اند.

زبان نیز دراین کشمکش ابزار جابجایی فرهنگ بوده است.هر زبانی که از پشتیبانی قوی تر و پایدارتر برخوردار بوده ، هم در سرزمین خود به عنوان زبان رسمی و ملی بر دیگر زبانهای بومی پیشی می گرفته است ، و هم در سرزمینهای فتح شده توان چنین تفوقی را پیدا می کرده است. امروز زبان ارتباطات و دانش و فن جهان ، زبان انگلیسی است. چرا؟ چون این ویژگی را، تلاش استعمار وبهره برداریش از مجموعهٔ علوم ودانشها، و یکه تاز شدنش در عرصهٔ ابداع و اختراع و تولید به آن بخشیده است.

هجوم بیگانگان به سرزمینهای اسلامی و ادامه سلطهٔ آنها ، تغییراتی را در زبان نوشتاری و گفتاری مسلمانان پدید آورد که اوج این تغییر را می توان در جایگزینی الفبای زبان فاتح بجای الفبای زبان مغلوب یا نشستن زبان پیروز به جای زبان شکست خوردگان دید، خواه این پدیده حاصل یک سلطهٔ نظامی مانند چیرگی "روسیهٔ سرخ" برسرزمینهای" آسیای میانه" باشد، یا دستاورد یک سلطهٔ فرهنگی مانند آنچه در"ترکیه" رخ داد ، یا هر دو شیوه ؛ مانند آنچه که در "شبه‌قاره" پیش آمد و فارسی را از خانه و کاشانهٔ خود عقب راند و امروز هم دنبالهٔ آن ، اردو و دیگر زبانهای بومی این منطقه را تهدید می‌کند. در هر صورت نتیجهٔ کار بسیار دردناک بوده است : جدایی ملتی از پیشینهٔ تاریخی خود و بریدن آن از فرهنگ خویش و تبدیل شدنش به جامعه ای خودگم کرده و بی هویت .

گذشته از رخدادهایی چون ظهور دین مبین اسلام در پهنهٔ گیتی و اقبال ملتهای

دیگر بویژه ایرانیان به این دین و کاربرد واژه های عربی - و قرآنی - از سوی تازه مسلمانان ، سلطهٔ یک زبان بر سرزمینی جز خاستگاه خود، کاری تندو آسان نیست . حصور فارسی در شبه قاره نیز از چنین قاعده ای مستثنی نبوده است . هر چند در دوره‌هایی از تاریخ هزار سالهٔ فارسی شبه قاره می توان شمشیر سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی را پشتیبان سیاسی و نظامی برای آن انگاشت، اما آنچه فارسی را در این سرزمین ماندگار کرد و بارور ساخت ، بار فرهنگی آن بود که چون میوه ای گوارا بر جان و دل مردمان نشست، آنگونه که خود شان برای اینکه از نهال آن نهالسان بسازند، دامن همت بکمر زدند ، و هزاران کتاب علمی و ادبی و اخلاقی بفارسی نوشتند، کاری که ایرانیان نسبت به زبان عربی کرده بودند. اگر جز این بود ، می‌بایست پس از زوال دولت‌های وابسته به خلافت بغداد در ایران و دولت غزنویان در شبه قاره ، آنان دست از کتاب خدا و سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان و یاران و زبان او بردارند، و اینان هم دست از فرهنگ اسلامی و زبان آن ، فارسی .

از زمانهای گذشته ، تا چند دهه پیش ورود واژه های بیگانه به فارسی در چهارچوب دادوستدی دوجانبه و طبیعی بوده است. حتی در تاریکترین دوران سلطهٔ استعمار در ایران ، هیچیک از بلاهایی که دامنگیر زبانهای ترکی ، ازبکی ، تاجیکی ، ترکمنی، آذری،قزاقی، قرقیزی و گرجی در ترکیه ، ازبکستان ، تاجیکستان ، ترکمنستان ، آذربایجان ، قزاقستان ، قرقیزستان و گرجستان شد ، بر سر فارسی و الفبای آن نیامد. امروز هم به عنوان یک میراث شکوهمند نه تنها از سوی فارسی زبانان ایران که بدست همهٔ اقوام ایرانی همچون ترک ، لر، کرد، بلوچ ، عرب ، ترکمن و ... پاس داشته می شود.

بااین همه ، هجوم واژه های بیگانه به زبان فارسی نگران کننده شده است. امروزه برای هیچ کس جای تردیدی نمانده است که هر واژهٔ تازه وارد افزون بر کاربردی که به عنوان یک ابزار دارد از بار فرهنگی ویژهٔ خود نیز برخوردار است. دیگر به هر واژه تنها به عنوان واژه ای که در فرآیند یک دادوستد زبانی به فارسی راه می‌یابد نمی توان نگریست، بلکه باید آن را موریانه ای بر پایه های کاخ کهن و بلند فارسی دید.بهانهٔ این گفتار نیز مشاهدهٔ آثار فرهنگی ویران کنندهٔ زاییدهٔ این هجوم است .

این واژه‌ها «به اعتباری از دو دسته اند : یک دسته آنهایی که بیشتر از راه بازرگانی و با کالاهای وارداتی رخنه کرده اند. دیگر ، اصطلاحات علمی و فنی و فرهنگی که ره‌آوردِ درس‌خواندگانِ در خارجه یا دستاوردِ مترجمان و مؤلفان و این روزها بیشتر از

زبان انگلیسی‌اند.[۱]»اگر از دستهٔ دوم با این گمان که آلودگی کمتری ایجاد می کنند سخن نگوییم ، اما خطر دستهٔ نخست به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست.در این دسته واژه‌هایی هستندکه هرروز باکالاها و خدمات گوناگون ، مصرفی و خلق الساعهٔ غرب به کشورهای ما سرا زیر می شوند و به سرعت برق و باد همه جا را درمی‌نوردند. هرکدام چون ملخ و کرم ساقه خوار برنج در چشم بهم زدنی همه چیز را نابود می کنند و باغبان،نگران و ناتوان از مبارزه با آنها ، به خاکستر شدن کشتزار خود می نگرد.این نگرانی زاییدهٔ چند عامل است:

۱ . فراوانی و گوناگونی واژه های وارداتی بیگانه، دست و پای "فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی" و مجموعهٔ فرهنگستان های همکار آن راکه کار "واژه سازی" و "برابر سازی" برای واژه های بیگانه را بر عهده دارند، می بندد.

۲ . بارخنه در ساخت و ترکیب واژه های خودی ، تغییراتی در واج آرایی و هجانگاری آنها پدید می آورند. درست همانند آنچه که امروز میان اردوی نوشتاری و ادبی با اردوی گفتاری روزمره، آنچنان شکاف و فاصله ای انداخته که مایهٔ شگفتی و افسوس است.

۳ . باراندازی و رسوب گذاری خطرناک در فرهنگ جامعه. این عامل در واقع ، بزرگترین خطری است که می تواند با ابزار زبان ، ریشه های فرهنگ پارسی را تهدید کند. بویژه اینکه عوامل دیگری را نیز در خدمت خود داردکه موفقیت آن را تسریع وتسهیل می کنند:

۱ - ۳. تکیه بررگه های غربزدگی بازمانده از سالهای دراز سلطهٔ غرب بر ایران در جامعهٔ امروز آن

۲ - ۳. تکیه بر خواست فطری بشر در برابر بازداشت ها وبازخواست ها ، چنانکه گفته‌اند: «اَلانسانُ حریصٌ عَلیٰ ما مُنِعَ.»

۳ - ۳. تکیه بر اقبال عامهٔ مردم به بهانهٔ تجدد طلبی ونوخواهی : از همان هنگامی که روشنفکران غربگرا برای بدست گرفتنِ زمامِ حکومتِ مردمِ خسته از استبدادِ شاهان، واژه های فرنگی را در روندِ مبارزاتِ مشروطه خواهانِ ایران بکار بردند، این آفت ، نشانهٔ تجددو پیشرفت شد ، و امروز هم«متأسفانه واژه های بیگانه، بیشتر به دلایل روان

۱ . نامهٔ فرهنگستان ، ش ۵ ، ص ۲

ساسی اجتماعی ، با اقبال عامهٔ مردم رو به رو می شوند. به لحاظ پایگاه اجتماعی، "سوپرنان" بر " نانوایی " و " سوپرگوشت" " بر " قصابی " رحجان دارد.[1]»

در پاکستان -که نگارنده در آن بسر می برد -این آفت جنان اعتیادی درکار برد واژه های فرنگی ایجادکرده که یکسر، درد به جای درمان نشسته است.آنچه ادبیات اردو را می سازد، درکتابهای نویسندگان و ادیبان و سرابندگان بافت می‌شود، اما در جامعه نفس اردو به شماره افتاده است.زبان صدا و سما[2] و مطبوعات آنچنان وامدار انگلیسی است که می توان گفت انگلیسی است اما اردو در آن نفوذکرده است! در بخش بازرگانی ، علم ، صنعت ، هنرو ... هم همین جور است. " آفیس "، "استاف"،" استریت"، "استور"،"استیشن"،"اسکول"،" ایند"،" باس"،"باس‌استاپ"،"باس اسنند"،" برادرز"، "پان‌شاپ"،" رود"،" ریلوی"،"کالج"،"کمبست"،"لایبریری "،" مارکت"،"ماسنر"، "میلک"، "میلک‌کرم"،" نان شاپ"، "نمبر"،" هاسنل"،" هسپتال"،"یونیورستی"، و ... صدها و صدها واژهٔ انگلیسی هستندکه هر روز و هر ساعت بزبان میلیون ها پاکستانی می‌آبند، و بر سردرِ اداره ها و سازمان ها وسراها و مکان ها ، روی بدنهٔ خودروهای سخصی وهمگانی ، سرونهِ خیابانها وکوچه ها و شماره و نشانی خانه ها و... دیده می‌شوند.تو ، شیدا و شیفتهٔ ارزشهایی که در دامن فرهنگ فارسی -که فرهنگ اسلامی شبه قاره نیز زاییدهٔ آن است - ، تلاش می کنی که برای برآوردن نیازهای روزانه ات با این و آن به اردو حرف بزنی، اما بسیاری از مخاطبانت ساده ترین جملات اردوی نو را، به انگلیسی پاسخ می دهند.

در پایان این گفتار، مناسب دیده شدکه نمونه هایی از " بارانداری و رسوب گذاری خطرناک واژه‌ها درفرهنگ جامعه " آورده شود. واژه هایی که سالها پیش همراه فراورده‌ای مصرفی به کشورهای اسلامی آمده اند و آثار آنها را همه به چشم دیده ایم. "ساندویچ مک دونالد" تنها یک واژهٔ مرکب نیست، تنها یک خوراک هم نیست ، بلکه یک تغییر ذائقه و پیامدآن مسخ هویت فرهنگی است . خوردن " ساندویچ مک دونالد" درخانه و سر سفرهٔ شرقی و درکنار پدر بزرگ و مادر بزرگ و پدر و مادر و برادر و خواهر نمی چسبد. اصولاً این لقمه برای پرکردن شکم جواناِن الکی خوش و پوچ بنما است که دست در دست هم ، عشق را بیالایند و آنگاه برپیشخوان دکه ای بِلَمَند و دست بخت

---

[1]. نامه فرهنگستان ، ش ۵، ص ۳

[2]. صدا و سیما رادیو و تلویزیون

"مک دونالد" راگاز بزنند. این است که همهٔ کسانی که "مک دونالد" رابه دندان می‌کشند، در هر جای جهان که باشند،کم یا بیش، و دیر یا زود باید بسیار به هم شبیه شوند، چون بذیرندهٔ فرهنگ و خُلفباتی خواهند بود که آن لقمه گیر،برای آنها پیچیده است!

"کوکا کولا" و " پپسی کولا" و دیگر فرزندان ریز و درشت خانوادهٔ "کولا" ها تنها یک واژه یا یک نوشابه نیستند. به هر یک بنگری ، معجونی است که برای همانند سازی همهٔ گلوها در همه جای دنیا فراهم شده است. هنگامی که این آب تند و تیز با دستور (فرمول) ساخت ویژهٔ خود به کشورت راه یافت ، باید حق امتیاز بیهوده ای را به سازنده و دارندهٔ امتیازش پرداخت کنی، تا با فراهم آوردن مواد اولیهٔ ترکیب آن - که نمی‌دانی چیست - و ساخت "کولا"ی دلخواه در داخل کشور ، ذائقه هایی راکه بدان خو کرده‌اند راضی کنی. کار تنها به هدر دادن منابع اقتصادی پایان نمی پذیرد، فرهنگی که از گلوی شیشه های جورواجور "کولا"ها به گلوی نوشندگان ، و از آنجا در رگ و پی آنان می‌دود، تماشایی و افسوس برانگیز است.

مسلمان ، هرگاه که می خواسته آب بنوشد ، "بسم الله" می گفته و پس از نوشیدن هم "الحمد لله"، حتی در رفع تشنگی خود، بیاد لبان خشکیده و عطشان سبط پیامبر ، حضرت امام حسین علیه‌السلام هم بوده و " سلام بر حسین " می گفته است. اما "کولا" نوشی جایی برای این فرهنگ نمی گذارد. لب بر لب بطری خنک که می نهد، "بَه بَه " را بجای "بسم الله" می گوید و هنگامی هم که شیشه را تا ته سر می کشد، " آخیش" (آه ها!) را به جای "الحمد لله " و " سلام بر حسین ".

آب نوشیِ مُسلِم ، خود یک فرهنگ است : فرهنگ خدا پرستی، سپاسگزاری و دوستی باراستی و دشمنی با کژی . اما فرهنگ "کولا" نوشی از همهٔ این ارزشها تهی است و همان چیزهایی را می خواهد و می دهد که فرهنگ "ساندویچ مک دونالد " و دیگر خویشاوندش " ویمپی ". اینگونه ، این فرآورده‌هاپای فرهنگ سازندگان خود را به همهٔ سرزمینها باز می کنند و منافع ومنابع اقتصادی ملت ها را توسط شرکت های چند ملیتی به یغما می برند ، و دست آخر هم نسلی مبهوت ، درمانده ،و اسیر خود باختگی برجای می‌گذارند، نسلی که خود باختگیش با فریفتگی به واژه ها آغاز شده است.

گو اینکه بیش از ضرورت به این مطلب پرداخته شد، اما جای بحث و بررسی بیشتر را در جای خود دارد ، چون دشمن فرهنگ ما را، سپاهیان بسیار است.

***

پیشنهاد شما چیست؟

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۱	آرم	arme(fr)	نشان	
۲	آسفالت	asphalte(fr)	آسفالت،قیرماسه	
۳	آکادمی	academie(fr)	۱. فرهنگستان	
			۲. پژوهشگاه	
۴	آکادمیسین	academicien(fr)	عضو فرهنگستان،پژوهشگر	
۵	آکادمیک	academique(fr)	دانشگاهی،علمی،نظری	
۶	آلبوم	album(fr)	جُنگ	
۷	آماتور	amateur(fr)	ناپیشه‌کار	
۸	آنکال	On Call(en)	گوش به زنگ	
	اپراتور	operateur(fr)	کارور	
۱۰	اتمسفر	atmosphere(fr)	جوّ	
۱۱	ارگان	Organe(fr)	۱. سازمان	
			۲. ترجمان	
۱۲	اسانس	essence(fr)	عطرمایه	

۱. این واژه نامه از خبرنامهٔ فرهنگستان، سال اول، شماره سوم و چهارم، اردیبهشت ۱۳۷۵ و شمارهٔ پنجم، خرداد ۱۳۷۵ و شمارهٔ ششم، تیر ۱۳۷۵ آورده شده است

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۱۳	اکوسیستم	ecosysteme(fr.)	بومگان	
۱۴	اکولوژی	ecologie(fr.)	بوم شناسی	
۱۵	اورژانس	urgence(fr.)	اورژانس، زود درمانی فوریت پزشکی	
۱٦	اولتیماتوم	ultimatum(fr.)	اتمام حجت، زنهاره	
۱۷	اونیفورم	uniforme(fr.)	هم سانه	
۱۸	باک	bac(fr.)	باک، محزن	
۱۹	باندرول	banderole(fr.)	سرچسب	
۲۰	بروشور	brochure(fr.)	راه نمون	
۲۱	بلوار	boulevard(fr.)	گل راه	
۲۲	بولتن	bulletin(fr.)	خبرنامه	
۲۳	پاراف	paraphe(fr.)Parafer(fr.)	پیش امضا	
۲۴	پاساژ	passage(fr.)	بازارچه	
۲۵	پاکت	paquet(fr.)	پاکت،بسته	
۲٦	پانسیون	pension(fr.)	مهمانکده	
۲۷*	پاویون	pavillon(fr.)	۱. کوشک ۲. سرایه	
۲۸*	پرفراژ	perforage(fr.)	آژیده	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۲۹	پرفراتور	perforateur(fr)	آژگـــر	
۳۰	پروژکتور	projecteur(fr)	۱ . نورافکن	
			۲ . فراتاب	
۳۱	پـــلاژ	plage(fr)	کناره سرا	
۳۲	پـــلاک	plaque(fr)	۱ . پلاک	
			۲ . لوحک	
۳۳	پـــلـــمب	plomb(fr)	مهر و موم	
۳۴	پـــمـــپ	pompe(fr)	پمپ، تلمبه	
۳۵	پمپاژ	pompage(fr)	پمپ ربی، تلمبه ربی	
۳۶	پورسانت-پورسانتاژ	pourcentage(fr)	صدانه	
۳۷	تاکسی درمی	taxidermie(fr)	۱.آکنش(نام‌کار)	
			۲.آکنه(مادّه‌ی‌پرکننده)	
			۳.آکند (حاصل کار)	
۳۸	تاکسی درمیست	taxidermiste(fr)	آکن‌گر	
۳۹	ترافیک	traffic(en)	شدآمد	
۴۰	تراکتور	tracteur(fr)	تراکتور	
۴۱	ترانزیت	transit(fr)	عبوری	
۴۲	سالن ترانزیت	transit(fr)	تالار عبور	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۴۳*	ترانس شیپ منت	trans shipment(fr.)	ترابارى	
۴۴*	ترانس بردمان	transbordment(fr.)	ترابارى	
۴۵	ترمومتر	thermometre(fr.)	دماسنج	
۴۶	تـرمـیـنـال	terminal(en.)	پایانه	
۴۷*	تـریـلـر	trailer(en.)	پی نورد	
۴۸	تله کومونیکاسیون	telecommunication(fr.)	ارتباط دور	
۴۹	تیراژ	tirage(fr.)	شمارگان	
۵۰	تیم	team(en.)	یارگان	
۵۱	دپارتمان	department(fr.)	۱.بخش(دربیمارستان)	
			۲. گروه (در دانشگاه)	
۵۲	دکور	decor(fr.)	آرایه	
۵۳	دکوراتور	decorateur(fr.)	آراینده	
۵۴*	دکوراسیون	decoration(fr.)	...آرایی	
۵۵*	دمپینگ	dumping(en.)	بازار شکنی	
۵۶	دوپینگ	dopping(en.)	زورافزایی/ زورافزا	
۵۷	ژتون	jeton(fr.)	پولینه	
۵۸*	سایدبای ساید	side by side(en.)	همبر	
۵۹	سمبل	symbole(fr.)	نماد	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
٦٠	سمبلیک	symbolique(fr)	نمادین	
٦١	سمبلیسم	symbolisme(fr)	۱. نمادپردازی	
			۲. نمادگرایی	
٦٢	سندیکا	syndicate(fr)	اتحادیه	
٦٣	سیلندر	cylindre(fr)	ستوانک	
٦٤	شیفت/شیفتی	shift(en)	نوبت / نوبتی	
٦٥	فاز	phase(fr)	گام	
٦٦	فانتزی	fantaisie(fr)	تفننی	
٦٧	نان فانتزی	---	نان جدید،نان کوکه	
٦٨	فرم	forme(fr)	برگ،نمون برگ	
٦٩	فن کوئل	fan-coil(en)	هواساز	
٧٠	کابل	câble(fr)	بافه	
٧١	کابین	cabine(fr)	اتاقک	
٧٢	کاتالوگ	catalogue(fr)	۱. فهرست	
			۲. کالانما	
			۳. راه‌نمون	
٧٣	کادر	cadre(fr)	۱. پایور	
			۲. چهارچوب،پیرسد	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
*۷۴	کارتابل	cartable(fr)	کارپوشه	
۷۵	کامیونت	camionnette(fr)	کامیونک	
۷۶	کایت	kite(en)	پَرَک	
*۷۷	کپسول	capsule(fr)	کپسول، پوشا،پوشینه	
۷۸	کپی(ورقه)	copie(fr)	روگرفت	
۷۹	-پلی کپی (دستگاه)	polycopie(fr)	دستگاه تکثیر	
*۸۰	کپی رایت	copyright(en)	حق نشر	
*۸۱	کــد	code	۱ . شناسه	
			۲ . رمز	
۸۲	کنسانتره	concentre(fr)	افشرده	
۸۳	کورن فلکس	corn-flakes(en)	برشتک	
۸۴	گارد(بادی گارد)	garde(fr)	جان دار	
۸۵	لیست	liste(fr)	فهرست	
۸۶	لیفت تراک	lift-truck(en)	سنگین بر	
*۸۷	مانیفست	manifeste(fr)	۱ . بیانیه	
			۲ . مسافر نما	
			۳ . بارنما	
۸۸	میکروفیش	microficher(fr)	ریزبرگه	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۸۹	میکروفیلم	microfilm(fr.)	ریزفیلم	
۹۰ ⁎	نمانکلاتور	nomenclature(fr.)	نامگان	

یادآوری
۱. خوانندگان گرامی می توانند برابرهای پیشنهادی خود را به دفتر فصلنامهٔ دانش یا مستقیم به نشانی " فرهنگستان زبان و ادب فارسی "[1] بفرستند.
۲. فرهنگستان دربارهٔ واژه هایی که نشانهٔ ⁎ دارند توضیحات کوتاهی داده است:

۱۱ : ۲. ترجمان : بیان کننده ی اندیشه های یک گروه یا سازمان
۲۱ : ۱. به جای پاویون تشریفات
۲. به جای پاویون پزشکان
۲۸ : مصدر آژیدن به معنای سوراخ کردن و خال‌کوبی کردن است.
۳۰ : ۲. فراتاب : دستگاه نمایش فیلم
۳۲ : ۱. پلاک : در ترکیب " پلاک ثبتی "
۲. لوحک: در بقیه‌ی معانی
۳۷ : ۱.آکنش : هنر آماده کردن و پُر کردن پوست جانوران به ویژه مهره داران و به حالتِ طبیعی درآوردن آنها.
۴۳ و ۴۴ : ترابـاری : بـه معنی عمل انتقال کالا از یک وسیلهٔ نقلیه به وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر است.
۴۷ : پی نورد: هم به مجموعهٔ خود رو شامل قسمت جلو(کشنده) و دنبالهٔ آن،گفته می شود،و هم به دنبالهٔ بدون کشنده.
۵۴ : ...آرایی : مانند صحنه آرایی ، خانه آرایی
۵۵ : بازار شکنی : اصطلاح تجاری به معنی فروش به بهای کم تر برای ورشکست کردن رقبا
۵۸ : همبر:نوعی یخچال و فریزر(یخساز)چسپیده به هم
۶۵ : گام : در معنای یکی از مراحل اجرایی طرحی بزرگ که بعد ازاجرای طرح

---

۱ نشانی فرهنگستان ایران ، تهران ، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان سوم، صندوق پستی ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵

مجازاًبرآن بخش از طرح نیز اطلاق می شود مانند"فاز سوم شهرک قدس"، "فاز سوم‌کارخانهٔ فولاد"[که باید گفت : گام سوم ...]

٦٧ * نان فانتزی نوعی نان است که در اصطلاح نانوایان به آن " نان حجیم" می گویند. "کوکه"نیز نوعی نان حجیم است که در نواحی شمال غرب و غرب ایران پخته می شود.(لغت نامه دهخدا، ذیل نان)

٦٨ * نمون برگ : در معنای "پرسش نامه" و "فرم درخواست"

٧٢ * ۱ . فهرست : درکتابداری
۲ . کالانما : برای کتابچه‌ی معرفی کالا
۳ .راه‌نمون :برای کتابچه‌ی معرفی‌طرزکارکالا

٧٣ * ۱ . پایور : فرد آموزش دیده و متخصص
۲ . چهار چوب ، پیرابند : خط یاحاشیه ی دور متن وهمچنین‌در معنی چهار چوب و محدوده.

٧٤ * کارپوشه: پوشه مخصوصی است که نامه ها و پرونده های رسیده را در آن می گذارند وبرای صدور دستور لازم به نظر رئیس می رسانند.

٧٧ * پوشینه : درگیاه شناسی به‌کار می رود.

٨٠ * حق نشر (کپی رایت): حق انحصاری بهره برداری و نشر آثار ادبی، هنری، رایانه‌ای و... است.

٨١ * ۱ . شناسه : برای مواردی است که کد به منظور معرفی یا مشخص کردن چیزی به‌کار می‌رود مانند"کدپستی"که می توان به جای آن " شناسهٔ پستی" را به‌کاربرد.
۲ . رمز : برای مواردی است که کد به منظور محرمانه نگه داشتن چیزی به‌کاربرده می شود، مانند "کد پرونده های محرمانه"که به جای آن می توان " رمز پرونده های محرمانه" را به‌کار برد.

٨٧ * ۱ . بیانیه :
۲ . مسافرنما : فهرست نام مسافران در هواپیما وکشتی
۳ . بارنما : فهرست کالا در هواپیما وکشتی

٩٠ * نامگان (نمانکلاتور): به معنی مجموعه ای از نام ها و اصطلاحات رشته‌ای از علوم یاهنرها است.

* * * * *

فارسی امروز

شبه قاره

ای زبان فارسی در کار باش
رهگشای راه ناهموار باش

برخی از استادان براین عقیده اند که امروزه چیزی بنام "فارسی امروز شبه‌قاره " هویت ندارد و آنچه اینک از خامۀ فارسی نویسان این مرزوبوم می تراود همان فارسی ایران است.

بعضی نیز بر این باورند که هرچند شیوۀ فارسی نگاری امروز شبه قاره بنام "سبکی ویژه" نامبردار نیست ، اما با ویژگیهایی از فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان متمایز می شود.

شماری نیز "نثر" فارسی امروز شبه قاره را درخور تأمل نمی دانند، اما می‌گویند "نظم " امروز آن می تواند درمیان سبک های فارسی، پله ای را به خود اختصاص دهد.

دانش بدون هیچگونه داوری ، شعر فارسی امروز شبه قاره و برخی مقالات نویسندگان به ویژه دانشجویان رشتۀ زبان و ادبیات فارسی این سامان را بدون ویرایش فنی و محتوایی در این بخش می گنجاند.

رینه انجم نقوی
ناد بخش فارسی دانشگاه اسلامیه
ولپور - پاکستان

گامی تا آرزو،
وکامی از آرزو

سپاس خدایی را که ما را از دوستداران و طالبان علم یعنی ازکسانی که
لبو االعلم من المهد الی اللحد را در زندگی خود عملی کردند ، قرار داده است.

ما دوستدار زبان انقلاب - فارسی - هستیم. زبان فارسی زبان ما است زیرا:

۱. فارسی تقریباً نهصد سال زبان نیاکان و بزرگان ما بوده است و همهٔ سرمایهٔ
می ، ادبی ، مذهبی و فرهنگی ما ازکشف المحجوب "هجویری" تا ارمغان حجاز
بال لاهوری" در زبان فارسی نوشته شده است و امروز هم بدون کمک گرفتن از
سی نمی توانیم از این سرمایهٔ عظیم کسب فیض کنیم.

۲. تقریباً شصت در صد واژه های زبان اردو، فارسی است. پس برای فهم عمیق
بات اردو آشنایی با فارسی لازم است.

۳. فارسی ، زبان کشورهای همسایهٔ ما است. زبان ایران ، افغانستان ، ازبکستان ،
تیکستان و ارمنستان است .

٤. هیچ کس نمی تواند شیرینی زبان فارسی را منکر شود.

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتاری دری شیرین تر است

ومن که دوستدار فارسی هستم بسیار علاقه داشتم که ای کاش ! من هم در دورهٔ باز
رزی فارسی شرکت نمایم. سپاس خدای راکه به این آرزوی خودم رسیدم و در " دورهٔ
آموزی "که از طرف "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان " از نهم تا بیست نهم تیر
، برای استادان فارسی پاکستان برپا شده بود شرکت کردم.

وقتیکه هواپیما ما را برای شرکت در این دوره به اسلام آباد می برد، چه لحظات
ربنی برمن می گذشت. در "هتل مرینه" وارد اتاق هایی شدیم که با بهترین وسایل
ایش در خدمت دوستداران فارسی در آمده بودند. شکر پروردگار کردیم و جای ما

آنقدر خوب بود که فوری این شعر بر زبانمان آمد:

ای نور تو هر ذره بود دیدهٔ سینا

ای ماه تراکمترک از مهر ندیدیم

کلاس ماهم اینجا بود. چهارده نفر بودیم ۵ تا از بانوان و ۹ تا از آقایان . استادان محترم دوره ، آقایان "دکتر تقی پور نامداریان" و "دکتر صادق بصیری" از ایران تشریف آورده بودند.هر یک در بخش خود از نظر دانش و مطالعه و روش تدریس مسلط بودند و مهارت کامل و کافی داشتند. و ماکه اساتید فارسی بودیم استاد بودن خودمان یادمان رفت ، و مانند دانشجویان تشنه، بی تابانه مشغول کسب فیض شدیم و به اندازه استعداد و قابلیت خودمان از دریای علم آن دو استاد بزرگوار سیراب شدیم:

هست این میکده و دعوت عام است اینجا

قسمت باده باندازهٔ جام است اینجا

استادان ما بسیار مهربان و متدین بودند و روش تدریس ایشان ساده ، دلچسب و جالب بود. محبت و سادگی ،کار بسیار مهم و دشوار افهام و تفهیم را آسان کرده بود.

دکتر بصیری موضوعات تدریس محاورهٔ فارسی امروز مانند ابدال ،ادغام ، ترکیب ، حذف و بویژه فرق بین زبان گفتار و زبان نوشتار را تدریس فرمودند . چون برای فهم زبان لازم است که از دستور آن آگاه باشیم. ایشان ما را با نشانه های آوایی و ترتیب ارکان جمله ، صامت های کوتاه و بلند ، مصوت ها و بسیاری از نکات ریز و درشت آیین نگارش فارسی آشنایی داد. این دروس برای ما بسیار جالب بود. ایشان همچنی به ماچند تا جزوهٔ تمرین داده بودند که تمرین‌ها را سر کلاس حل می کردیم. اگرچه در این زمان کوتاه ،آموزش و آموختن این همه درس بسیار سخت بود، اما چون استاد محترم روش ساده‌ای را انتخاب نموده بودند ،کار یادگرفتن نیز آسان شده بود. استاد یک روز ما را به مسافرت ایران بردند ! بوسیلهٔ جاده و خیابان وارد ایران شدیم . بازار رفتیم، و صبحانه و ناهار و شام نوش جان کردیم و از نظام آموزش و پرورش مطلع شدیم.روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه ، فصلنامه ، و سالنامه خواندیم:

چشم بگشا اگر چشم تو صاحب نظر است

زندگی در پی تعمیر جهان دگر است

استاد محترم آقای دکتر تقی پورنامداریان نه تنها در بخش خویش مسلط بودند
ke در تمام بخش های ادبیات فارسی اطلاعات کافی داشتند. همهٔ استادانِ دانشجو از او
پرسیدند! زیرا ایشان درس هر روز را روز بعد می پرسیدند. استاد پورنامداریان
درس این موضوعات را بر عهده داشتند:
هیئت زبان ، دستگاه آوایی ، دستگاه واژه گان
دستور زبان
کلیات شعر یعنی تعریف شعر و انواع آن مانند حماسی ، حکمی ، غنایی ، که بسیار
جالب بود. فرق میان غزل عارفانه و عاشقانه را هم فراگرفتیم . دربارهٔ موسیقی شعر که
چطور بوجود می آید هم با مثالهای خوب و قشنگ توضیح داده شد، که قبلاً دراین باره
آگاهی نداشتیم . لذا این موضوع برای ما جالب و تازه بود. درنقد ادبی ، معنی ادب و
تاریخ ادب و چهار نظریه نقد ادبی مورد بحث قرارگرفت. آرای اندیشمندان و دانشمندان
اروپایی نیز مطرح گردید. دربارهٔ سبک شعر دورهٔ مشروطیت وموضوعات و معانی آن و
اینکه چطور در این دوره مطالب جدید مثلاً انتقاد سیاسی و اجتماعی ، ظلم ، آزادی ،
حکومت و... درشعر راه می یابند آگاه شدیم .
از حیث اینکه اسانید فارسی هستیم فهم معانی و مفاهیمی برجسته در شعر حافظ
برای ما بسیار مفید بود و وقتیکه استاد محترم غزلی را برای‌ماتفسیر می کردند، نکات
مهمی که در تفسیر شعر باید بکارگرفته شوند و نیز توضیح معانی در حد لغات ، ترکیبات ،
اسباب ، استعاره ها در ذهن ما خوب جای می‌گرفتند.
می توانم بگویم استادان محترم به مصداق زکوة العلم نشره در مدتی کوتاه
مطالب بسیار عمیق و دقیق و گسترده را تدریس کردند. ایشان هرچه علم داشتند
میخواسنند به ما عطاکنند وماهرچه‌استعدادداشتیم سعی می‌کردیم‌بگیریم.یادسروده‌ای
از "اکرام" افتادم:

خوشا لطف بیان فارسی	حرف دل گوید زبان فارسی
هر که خواهدبر سر خود تاج علم	سرنهد بر آستان فارسی

درکنار برنامه های درسی وعلمی ، برنامه های تفریحی نیز چیده شده بود تا
بتوانیم از تفریح هم لذت ببریم.
روز جمعه ۱۵ تیر (۵ جولای) برای گردش در شهر اسلام آباد اختصاص داده

شده بود. به " شکرپریان " رفتیم . آقای دکتر نقوی مانند پدری شفیق و میزبانی مهربان همه وقت برای توضیح دادن همراه ما بودند : " شکرپریان" جایی است که هرگاه رئیس کشوری به پاکستان تشریف می آوردند درختی آنجا می کارند. آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری اسلامی ایران نیز درختی کاشته بودند. بعد از آن "سد راول" را دیدیم و آنجا بستنی و نوشابه نوش جان کردیم و برای ناهار به مهمانخانهٔ "عمر خیام" رفتیم . در آنجا باغذاهای لذیذ و خوش مزهٔ ایرانی از ما پذیرایی شد. سپس به هتل مرینه برگشتیم. باران نندی می آمد و چهرهٔ شهر اسلام آباد را می شست. قرار بود ساعت پنج به "دامن کوه" برویم . گردش دامن کوه بسیار فرح بخش و بامزه شده بود. چای خوردیم. سر میز چای اشعار فارسی خواندیم و خلاصه روز تعطیل خیلی خوش گذشت.

روز یکشنبه بیستم صفر المظفر و اربعین امام حسین علیه‌السلام تعطیل بود. گرامی داشتن این روز یعنی بزرگداشت قربانی عظیم برای اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. در این باره اشعار "اقبال لاهوری" به یادم می آید:

بـــرزمین کـــربلا بـــارید و رفت	لاله در ویـــرانـــه هـــا کـــارید و رفت
تـــا قیـــامت قـــطع استبداد کـــرد	مـــوج خـــون او چـــمن ایجـــاد کـــرد
بهر حق در خاک و خون غلطیده است	پس بنـــای لا اله گـــردیده است
ای صبـــا ای یـــک دور افتـــادگان	اشک مـــا بـــر خـــاک پـــاک او رسـان

روز جمعه ۲۲ تیر (۱۲ جولای) قرار بود برای گردش به شهر "مری" برویم. صبح زود بیدار شدیم و پس از نماز ، بی درنگ صبحانه خوردیم. اگرچه قبل از این چندین مرتبه به مری رفته بودیم ولی آلان یک لذت دیگری داشت. ما دوستداران فارسی ، با استادان دانشجو با استادان خوب خود از مسافرت لذت بردیم. درختها برای سلام دادن ایستاده بودند و کوه ها با آسمان رفیق شده و صحبت می کردند. گیاهان گوناگون درکنار جاده سفر ما را دلکش و دلچسب نموده بودند استادان ما بااظهار شادی از مناظر دلربا ستایش نمودند. اظهار شادی آنان ما را هم خوشحال کرده بود، چراکه گفته می شود:

حب وطن ز ملک سلیمان خوشتر است
خار وطن ز سنبل و ریحان خوشتر است

برگهای سبز، درختها را زینت داده و نسیم جانفزا به هر سو می وزید. گلهای رنگارنگ هوا را معطر کرده و بلبل خوش نوا دلها را شاد می کرد. سرراه ، در "پترپانه"

دفانفی ماندیم و نوشابه خوردیم. ناهار را در هتل "چائنا" شهر "مری" خوردیم و پس از آن به بازار مری رفتیم و هرکس به یادگار چیزی خرید.

بیست و هشتم صفر سالگرد ارتحال ملکوتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تعطیل بود. نذرانهٔ عقیدت به حضور سرورکائنات از طرف اقبال لاهوری:

در دل مسلم مقام مصطفی است　　آبروی ما زنام مصطفی است
هر که عشق مصطفی سامان اوست　　بحر و بر در گوشهٔ دامان اوست

آن روزدکتر نقوی مسئول‌بخش فارسی "مرکزتحقیقات‌فارسی‌ایران‌و پاکستان" ما را برای شام به خانه دعوت کردند. آنجا نیز از غذاهای خوشمزه لذت بردیم و خانم نقوی ار محبت و لطف خودش ما را ممنون کرد و همراه خاطرات خوب از آنجا برگشتم.

"ما در چه خیالیم وفلک در چه خیال!" آفت کلاس فرا رسید ومژدهٔ برگزاری آزمون به ما داده شد. حجت های بسیار تقدیم استادان کردیم که برای امتحان آماده نیستیم، اما مسموع نیفتاد. پس خود را برای امتحان آماده کردیم. در تاریخ امتحانات بنده این امتحانی بودکه برایش تمام شب را بیدار بودم. امتحان برگزار شد، فارسی ما خوب بود یا بد ... استادان می دانند!

خستگی که رفع شد خبر رسید آقای ذوعلم رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران تشریف می آورند و با استادان و دانشجویان جلسه دارند. ما خدمت ایشان رسیدیم . جلسه تشکیل شد. اجازه سوال داشتیم. هرکس طبق استعداد خود دربارهٔ دروس خودش سوال کرد. از بس که سوالات ادبیات فارسی مطرح شدگفتند اینجاکه دیگر کلاس نیست ! فوری بنده شعر زیرا را خواندم :

درس معلم ار بود زمزمهٔ محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

روز جمعه ۲۹ تیر ، مراسم اختتامیه بود. هر کس ده دقیقه دربارهٔ باز آموزی صحبت کرد. استادان مهربان بسیار زحمت کشیده بودند. در پایان آقای ذوعلم دربارهٔ اهمیت باز آموزی صحبت کردند و به ما هدایایی از قبیل عکس ، نوار فیلم ، کتاب وگواهینامه اعطا شد ، و باخاطرات خوش این دورهٔ بازآموزی به پایان رسید و هریک به شهر و خانهٔ خود برگشتیم.

*****

شاهانه یاسمین
آموزگار فارسی - حیدرآباد

درخشش گوهر فارسی بر امواج دریاچهٔ کینجهر (کلری)

آخرین جمعهٔ "سومین دورهٔ بازآموزی زبان فارسی"[۱] را درکنار دریاچه "کینجه
در شهر "ته تا" گذرانیدیم. برنامه‌ای تفریحی - علمی بود. چهارده نفر از کلاس هم
مسئولان خانه فرهنگ ایران - که از کراچی تشریف آورده بودند - ، و استادان گرام
آقایان دکتر نعمت الله ایران زاده ، که از دانشگاه علامه طباطبایی تهران ، و دکتر حم
یزدانی که از لاهور نشریف آورده بودند ، عازم شهر "ته تا" شدیم.

شهر "ته تا" تقریباً ٦۵ کیلومتر از "حیدرآباد" دور است. در راه ، جز چند منظره
در همه جای دنیا وجود دارد، چیز چشمگیری نبود. مثلاً درختان سرسبز و پرشاخ و بر
سبز، و من همیشه از این تعجب می کنم که درختهای میوه دار ، خودرو ، و خاردار ه
رنگ سبز دارند، و هر رنگ سبزی در قالب خود یک زیبایی جداگانه دارد. برگ بعضی
درختان که باباران شسته شده‌بودندگویی لبخند می‌زدند. بعد از دو ساعت درکنار دریا
بودیم. چون جمعه بود زیاد شلوغ بود. پس ازکمی استراحت و خوردن میوه ، خبر
خوش به ما داده شدکه : آماده باشید برای درس. همهٔ ما با شور و علاقه جمع شدیم.

استاد "ایران زاده" بالطف و محبت و با زبان شیرین فارسی از همهٔ ما پرسیدند
چه احساسی داریم؟ آقای دکتر یزدانی پاسخ دادند که موقع دیگر ما هیچوق
نمی‌توانستیم با این وضع که بر خاک و روی گلیم نشسته‌ایم، بنشینیم، ولی چون این
بین ما رشتهٔ ناگسستنی دوستی است ، گویی درخانهٔ خودمان هستیم. این تنها احسا
آقای یزدانی نبود ، ما همه چنین احساسی داشتیم . آقای "هادی هزاوه ای ها" با دور
فیلمبرداری می کردند. اما ما با چشم احساس فیلمبرداری می کنیم. بنابر این تصویر
امروز همیشه می ماند و نیاز به ابزار دیگر ندارد.

پس از احوال پرسی و بازگفتن احساسات خویش ، دکتر ایران زاده دربارهٔ سع
شاعری سخن گفتند، بحث طول کشید، سخن جالب و شگفت انگیز شده بود، به گونه

۱.این دوره به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و خانه فرهنگ جمهوری اسلا
ایران در حیدرآباد با شرکت ۲۱ تن از استادان و دبیران فارسی شهرهای حیدرآباد ، کراچی ، سک

حساس کردم که درکنار این دریاچه، یک دریای بی کران ادب فارسی هم است که ما درکنار آن چون پرندگانی کوچک نشسته بودیم. چه قدر می توانستیم از آن دریای زش بهره ببریم و گوهرهای درخشانش را در دامن بریزیم؟ قفس سینهٔ ما کوچک بود ننگی دامان خود شرمنده بودیم. در این هنگام اعلام ناهار شد. شاید قبل از این هیچ ، اعلام ناهار این قدر برایمان ناگوار نبود. چون نمی‌خواستیم که از این وادی رانگیز برگردیم. ولی ناهار هم لازم بود و کارمندان زحمت زیادی کشیده بودند.

بعد از صرف ناهار، سوار قایق شدیم تا امواج دریاچه را از نزدیک تماشا کنیم. ریاچه، امواج باما فارسی صحبت می کردند که چطورید! خوش می گذرد... من شه خوانده ام و شنیده ام که وقت می گذرد مثل ابر و باد، ولی بر روی دریاچه دریافتم همان طور که یک موج بالا می‌آید و می رود و جایش را موج دیگر می گیرد و هیچ ، این امواج راه برگشت ندارند، وقت هم همان طور می گذرد و هیچگاه‌برنمی‌گردد. ، بسرعت سینهٔ آب را می شکافت و پیش می رفت. تا چشم کار می کرد آب دریاچه سبز بود. کناره های دریاچه بارنگ آبی آسمان نمی دانم باهم چه می‌گفتند. شاید گفتند: «اگر می خواهید صاحب امروز باشید، گوهر فردا را از این امواج در آورید.»

قایق درکناره پهلو گرفت و ما هم پیاده شدیم. بعد از آن برای دیدن مسجد جامع با" و سپس قدیم ترین گورستان، "مکلی" رفتیم. مسجد در زمانهٔ اکبر پادشاه (مغول) ته شده بود. وقتی که داخل شدم به یاد مسجد امام خمینی در اصفهان افتادم. گویند آن مسجد ۱۰۰ تا گلدسته دارد. ولی وقتی که می شماریم ۹۹ تا می شوند یا ۱ تا! علتش چه هست نمی‌دانم و کاری ندارم. ولی دعای من این بود که پروردگارا جد ما را حفظ بفرما! و به ما توفیق بده که آن‌ها را همیشه آباد نگهداریم!

اکنون دم درگورستان "مکلی" هستیم. می گویند مساحت این گورستان نزدیک کیلومتر مربع است، بعضی قبرها در یک صف بودند، بعضی زیر سقف و برخی هم یان چهار دیواری. قبر زن و مرد از هم مشخص بود. در اتاقی بالای قبر مرد یک گ بلند نصب کرده بودند که نشانهٔ کلاه بود. قبر زن صاف و قبر بچه ها کوچک بود. ، سنگ قبرها، شعرهای فارسی و آیات قرآنی کنده شده بود. شعرهای فارسی با خط ، به رمز تاریخ وفات هر مرده رابه بیننده می‌گفتند. روی قبری این شعرکنده شده بود:

جستم از خرد تاریخ او، گفت   مپرس از من بپرس از داغ دلها»

سنگ نوشته های بسیار کهنه‌ای هم بودند که برخی کلماتشان خوانده نمی شد. استاد توضیح می داد:« به کاری که روی این سنگها شده "کنده کاری" می گویند و این هنر "معماری اسلامی" است. » واقعاً هنری شگفت آور بود که در زمانی نزدیک به ۳۰۰ سال پیش ، بدون ابزار برقی و پیشرفته، چطور انسانها این کارهای سخت و مشکل و ریز را انجام می دادند؟ بعضی جاها آن قدر ریز ریز کنده کاری شده بودکه نقشه های قالی بافی، کاشی ، و دیگر هنرهای ظریف امروز را به یاد می آورد. این هنر عالی و پرارزش در حسن و زیبایی خود، یک پیام دیگر هم به ما می داد: «تعجب نکنید، انسانهای سخت کوش چنین کار می کنند. کار ،انسان را ماندگار می کند. انسان از دنیا می رود ولی زنده است چون کار و هنر او در هر زمان در دل مردم است. هنر و کار، انسان فانی را زندگی جاوید می دهد. در هر نکته رمز پیروزی و سربلندی در زندگی است ، ولی باید چشم دل حساس داشت.»

آفتاب غروب می کرد و هنگام بازگشت بود. من با چشم دل در آن گورستان یک آرامگاه تازهٔ دیگر را تماشا کردم و آن آرامگاه آفتاب بود که درس می داد:« اگر به دیگران سود برسانید غروب شما طلوع یک روز نو هست.» کار آفتاب همین است که هر روز می تابد و از نور خود به همه فیض می‌رساند و باز برای طلوعی دیگر غروب می‌کند. می گویند که طلوع آفتاب درکنار دریا خیلی خوش نما و قشنگ است. ای کاش ما هم در کنار دریای علم طلوع می کردیم! ازگورستان "مکلی" برگشتیم و سوار خودرو ها شدیم. هوا تاریک شده بود و ستاره ها در آسمان گرد آمده بودند. من یک بار دیگر سایهٔ گورستان را نگاه کردم. نوای نوحهٔ شهر خموشان تا آخر شهر "ته تا" با ما بود و زمزمه می‌کرد :« ما هم مثل شما بودیم شما هم مثل ما خواهید شد».

این سفر ، یک گردش علمی بود ، واقعاً علمی . ما در زندگی خود به نکته‌های بسیاری اصلاً توجه نمی کنیم. ولی در سفر انسان می تواند از این نکته ها استفاده کند.

در پایان از کارارزشمند خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حیدرآباد باید قدردانی کنم که با برگزاری این دوره ، هم به ما فارسی امروز ایران را آموختند و هم در کنار آن دیدنی هایی ازکشور عزیزم پاکستان را به ما نشان دادند.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

فضل حق

اسلام آباد - پاکستان

مثنوی طایر جان

بر پیمبر فاش راز دو جهان — هست او شاهد به جمله شاهدان
از جمال او بشد خاک بشر — دریم اوقات ، والای گهر
زندگی بی فیض او غم خوردن است — بلکه چون برگ خزان افسردن است
بخت ما افسردگی کردن شدست — در فراقش زندگی کردن شدست

روز و شب بی همنفس باشد گران
طایر جان را قفس باشد گران

خلوتم یک عالمی تخلیق کرد — هر نفس نو محرمی تخلیق کرد
گه بجان خویش غم کردم بیان — گه صدا کردم بنام آسمان
گه به امید تلاش چاره گر — در هجوم حوبشگان کردم نظر
گاه در امواج قرطاس و قلم — جستمی درمان توفان الم
گه سوی قرآن دویدم تشنه لب — با هزاران آرزو، باصد ادب

هر نفس ناآگهی جانم ربود
گوییا لختی ز عرفانم ربود

چون باین رفتار هنگامی گذشت — هر سحر در صورت شامی گذشت
ناگهان پیش آمدم در نیم شب — موج انجم ریز، بر اقلیم شب
چار سو خورشید ها لرزان دوید — پاره پاره دامن شب را درید
چشم چون خوابید، دل بیدار شد — جان ز علم ناب بر خوردار شد
در ورای رقص خورشید و نجوم — وابشد نظارهٔ یک مرزو بوم
مرزو بومی از جهان دیگری — سرزمین و آسمان دیگری
کوهساران ، سبزه زاران چارسو — نغمه انگیز، آبشاران چار سو
مرغکی دیدم ، بشاخی نوحه ریز — در گلویش ، محشر آهنگ تیز

گـفت «ای نـاآگـه زنـدان وقت
گـوش کـن بشنو ز مـن عرفـان وقت !»

مـن نـه مـرغم ، طـایر روح تـوام / سـخت نـالان از زبـون خـوی تـوام
یک نـظر دربـین پـرو بـال مـرا / کـرده‌ای خـون، صـد مـه و سـال مـرا
مـن بـه جسمت زار و حیران زیستم / مـثل بـرگ خشک ویـران زیسـم
مـوج خـاک و خـون رهـوارت بُدَست / نوش و خواب و خور همه کارت بُدَست
بـاز بـا ایـن رخت ، مـحمل بسته ای! / سـوی یـثرب عـزم مـنزل بسته ای؟
وای بـر تـو ، وای بـر پیمـان تـو / تـنگ ره ، جـمله سـرو سـامان تـو!

سـوی اهـل دل ، بـاین دل کـی رسـی؟
بندهٔ خویشی ، به مرسل(ص) کی رسی؟»

دیـده چـون وا شـد، درِ غـم وابشـد / طـایرک خـنده زد و عنقـا بشـد
مر، مـرا، در تـازه خـواب افکـند و رفت / دردهـان آفتـاب افکـند و رفت
آفتـابی نـی ز شـرق و نـی ز غـروب / هـر خـرامش تـیرگی را سینه، ضـرب
آفتـابی بـی افـق ، بـی آسمـان / مـحور گـردش ورا یک آستـان
آستـان از مـهر و مـه پرتـاب تـر / خـاک دامـانش ز گـل شـاداب تـر
قـطره قـطره شـبنم از آن آفتـاب / بـر دلم بـارید مـثل قـند آب

آفتـاب و شـبنم انـدر مـوج او
عـالمی دیگـر بیـامد روبـرو

چشـم حـیران پیش و پس را بـاز دیـد / هـر طـرف نظـارهٔ دمسـاز دیـد
چـون ورای آستـان کـردم نـظر / در نگـاهم در گـه "خـیرالبشـر"(ص)
مـثل مـوج آرزو رخشـنده خـواست / بـام و در چـون گـوهر تـابنده خـواست
بـر جـبین سـنگ کـنده خوش نمو / رو بـرو بُـد آیـهٔ لا تـقنطوا
در پس آیـه، حَسین نـقشی دگـر / "رحـمة للعـالمین" شـد آشکـر
طـایر جـانم ، صـدا بـاز آفـرید / نـرم نـرمک مـوج آواز آفـرید

گفت :«هر عـاصی کـه ایـن رجـعت کـند
رحـمت عـالم(ص) بـرو رحـمت کـند»

***

هد جهانگیر

ـاور   پاکستان

نازش مستانه

ـخود شدم و حیران از نازش مستانه — خـواهم که عیان بینم آن جلوهٔ جانانه

ـیاری و بیداری رفت از دل و جان من — گویـا کـه مـرا دیـده آن مـاه گلستـانه

هــر طرفی دیـدم زیبـا رخ یـار خـود — آن زینت هر محفل، آن صاحب هـر خـانه

دگی‌ام بـخشید، گـرد بده عـجب بـرمن — یک رو به سوی کعبه ، رو بی سوی بتخانه

ـدار گـل رویت ، شـد آرزوی جـانم — جان و دل مـن گـنـه بـهر نـو صنم خـانه

ـر شده "شاهد" ، رخساره بر این درگه — یـا سـنگ در کـعبه، سـابگر و بتخـانه

خشت میکده

ـن خسروی و شوکت شاهانه مبارک — ایــن کـاخ گلستـانه و کـاشانه مبـارک

ـس سـجدهٔ مستانه بـه میخانه مبارک — میخـــانه تـرا، مـرشد مســانه مبـارک

جشـم تمنـای تـو امـید بـر آمـد — ایــن جـلوهٔ گـلگونهٔ جـانانه مبـارک

ـلبل بـه فـدای گـل و گلهـای بهاری — ایــن سـوز دل و گـردش پـروانـه مبارک

جـلوه گــه نـازش پـیوستهٔ سـاقی — نظـارهٔ حســن رخ جـانانه مبـارک

ـرمد"[۱] که میسر شده ات ، زان می صافی — "سـاهد" تـرا دُردی بیمـانه مبـارک

***

ـی رضوی

ـلام اباد   پاکستان

شاخ بریده

ـدر ز مـن کـه قـلب جـراحت رسـیده ام — از مـن مـخـواه سـایه که شـاخ بـریده ام

ـرت مکن کـه از رخ مـن تـازگی بـرفت — صدهـا شکـن ز جـهرهٔ امـید چـیده ام

ــواهــان شـامگاه نشسـتم تمـام روز — در جستجوی صبح همه شب دویده ام

ـر بکن که درد و سکون را دوام نیست — من سرد و گرم رنج و مسرت چشیده ام

ـوسیده ام کنـار لب تـلخی حیـات — از سـاحل مـراد سـفینه کشیده ام

حسـن ، هـیچ هـدیهٔ الفت نخواستم — در راه عشـق بـاب شـرافت گـزیده ام

***

اسلم انصاری مولتانی

ملتان - پاکستان

یاران پارسی گو[1]

پـی نظـارهٔ یک جـلوه طـراز آمـده ایـم
مـا دریـن مـیکده از راه دراز آمـده ایـم

بادهٔ علم که مـثلش بـه جـهان پـیدا نـیست
پـی یک جـرعه از آن بـادهٔ راز آمـده ایـم

گـرچـه پـایین نـبودیم هـم از یـاری آن !
لیکن از مرحـمت دوست فـراز آمـده ایـم

جـاه و حشـمت نـبود مـایهٔ اربـاب نـظر
بهر علم است که ما باتک و تـاز آمـده ایم

تکـیه امـروز بـه رنـدان بـزنـد سـاقی مـا
زین سبب هست که با عشوه و ناز آمده ایم

ای خوشا حضرت "ذوعـلم" بمـا داد صـلا
هـمچو پـروانهٔ آن دیـده نـواز آمـده ایم

لب گشـا تـو کـه شنـاسای الستیم هـمه
جلوه فرمـا کـه هـمه مـحرم راز آمـده ایم

کشـور مـا هـمه مـهر است بیاران قـدیم
از قدیم است کـه مـا گـلشن راز آمـده ایم

"اسلم" و "ناصر" و "مرزا" و "بشیر" و یاران
نگهی کـن کـه چـه اربـاب نیـاز آمـده ایـم

سـوی لاهـور و بهـاولپور و ملتـان بـرویم
وقتـان خوش که بـه عـنوان بهـاران بـرویم

گـل دیـدار بـچیدیم ز بسـتـان نشـاط
مثل اینست کـه صـد بـاغ بـدامـان بـرویم

اوستادان بـزدودند هـر آنـچ زنگ کـه بـود
همچو آیینه،و چون شـمع فـروزان بـرویم

چـه گهرهـا کـه از دولت عرفـان سـفتند
این عجب نیست که با دولت عرفان برویم

ای خوشا شیوهٔ گفتـار "بـصیری" و "تـقی"
با دو صد نکته ازین هر دو دبسـتـان بـرویم

میزبانان چو به طبعند صفـا کـیش و کـریم
ما همانا که به صـد مـایه و سـامان بـرویم

ای خوشا مورد صـد مـهر "بـلادی" بـودیم
ای زهی بخت که زین مهر ، درخشان برویم

راحت خـاطر مـا حـضرت "نـقوی" بـودند
نکته ها چیده هم از مـحضر ایشـان بـرویم

حـضرت "شـبلی" نـام آور دیـوانـه نـواز
لطف ها کرد و بـاین لطـف فـراوان بـرویم

بـاهم آهـنگی یـاران طـریقت گـویم:
ای خوشا وقت که با سرو خرامـان بـرویم

چه عجب گربت طناز به من گـفت بـه نـاز
"اسلم انصاری" ، کجایی که به ملتان برویم!

***

۱. سراینده این ابیات را در مراسم پایانی "دومین دورهٔ بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و

سَرسوَتی سَرَن کیف

بمبئی هند

رند باده پیما

ای رمن نهان کرده چهرهٔ گل‌آسا را — تو مگر نمی دانی چشم غیب بینا را
محتسب غم صهبا نشئهٔ دگر دارد — بیهده همی گیری رند باده پیما را
او مرا که خاک استم تا به آسمان برداشت — بارها دعا گویم گرد باد صحرا را
واعظا چه آموزی ؟اعتبار دنیا نیست! — واگذاشت کردم هم اعتبار عقبا را
غم مخور دل نادان حاصل وفا این است — تو اگر همی یابی بار شوق رسوا را
ناخدا تو ره گم کن، نیست منزلم ساحل — راغبم به پیمودن جوش و قعر دریا را
یوسفا،ترا دارم حسن او نه خوش آمد — چون نه تو پذیرفتی جرأت زلیخا را
زخم دل ترا ای مست حاجت نمک باشد — از طبیب چون جویی "کیف" این مداوا را

***

دکتر خیال امروهوی

لیه پاکستان

پنج رباعی

بیا تا فکر شاعر را بسنجیم — رموز زندگانی را بسنجیم
برای ما کسی هرگز نگرید — بدست خویشتن خود را بسنجیم

*

خوشا مردی که کسرایی ندارد — جنون کشور آرایی ندارد
به رنج خویش می سازد به سختی — چه شد گر گنج و دارایی ندارد

*

مجو بزمی که جانگاهی ندارد — مرو باکس که آگاهی ندارد
قلندر باش و با شاهان در آویز — فقیری حاجت شاهی ندارد

*

خرد گرایی "اقبال" کم نخواهد شد — حریف کار که شوق، غم نخواهد شد
به شاطران اروپا بگو که فکر زعیم — ز دستگاه شما کالعدم نخواهد شد

*

به راه مصطفوی کامگار خواهی شد — نجف برو که دُر شاهوار خواهی شد
ز خاک کرب وبلا نور چشم می یابی — به این طریق ، عظیم الوقار خواهی شد

***

بشیر حسین ناظم
اسلام آباد - پاکستان

عید من یاران من باشد لقای دوسنان

شادمانم ، در دلم رقصد هوای دوستان   عید من یاران من باشد لقای دوستا
جلوه گر مانند گلهای طرب در باغ دل   طیب شان ما را کشند سوی رضای دوسا
هریکی‌از دوستان چون می زید شادان،خوشم   خوش همی آید مرا، خوش ماجرای دوسا
مطربا خوش صوت ساز زندگانی را نواز   تا به آهنگ تو خوش سازد نوای دوسا
نیست جزخرسندی و خوش کامی ما روز عید   خوش بکامم مرحبا گردد ثنای دوستا
خوش خرامد در چمن سرو نشاطم در بهار   خوش بخندد طوطی حب و ولای دوسا
دم زند باد صبا چون"پورمریم" در چمن   زندگی در رقص می‌آید برای دوسا

من صفا کیشم ، عنایت مشربم ، دینم دعاست
زنده می دارد مرا"ناظم" دعای دوستان

ذوالفقار علی خان
لاهور

شوق نگه

کمال عقل عیاری کمال عقل بیچاری   فروغ چشم بیداری ، فروغ چشم بی زار
زمین آرزو کمر ز کار کشت و زرخیزی   بهار آرزو بدتر ز روز درد و بیمار
خمیده گردن گردون حضور بنده شاکر   طریق فقر فخری،هست به از سیم و زردار
ترا بودی فقط دلق اویسی در جهان بینی   ترا عیب جهانداری بود از دین غدار
دلیل ترک گویایی ورود خاطر دل را!   چرا بانگ درا آخر؟ اگر رهبر خضر دار
سحر خیزی بیاموزم زمرغان سحر خیزش   صبوحی از صبا خواهم،زگل بوی سمن زار
سواد شهر خوبان جلوهٔ صد کاروان دارد   رقیب کم عیارم بود عاجز از فسون کار

"هما" شوق نگه دارد ، غلط گفته غلط گفته
تویی زیبای او لاریب به بیداری و هشیاری

دلی بیگانه و آزاد از سود وزیان دارم   کلاه کجکلاه دارم، شکوه خسروان دار
ببازار محبت من عجب این حادثه دارم   رقیبی کم ظرف دارم، ندیمی بدگمان دار
اشارت ها،بشارت ها،زیارت هاعطای او   اگرچه صد هزاران پرده با او درمیان دار
نمی دانم که جلوه های صحرا از کجا بودند   همین دانم پسند خاطرم در کاروان دار

"هما" مغ بچه‌ای گفتا عجب نیکو سخن سفتی
بدو گفتم که این لطف سخن را از خدا دارم

*****

گزارش
و
پژوهش

مجلس اقبال

یا به مجلس اقبال و یک دو ساغرکش
اگرچه سرنتراشد، قلندری داند
"علامه اقبال"

"مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" برای آشنایی بیش از پیش استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و نیز سخنوران و شاعران پاکستانی با غنای آثاری که "علامه اقبال" به فارسی آفریده است شایسته دید این مخاطبان را در قالب مجلس و محفلی ویژه گردآورد.

خجسته زاد روز پیامبر رحمت و هدایت، خاتم الانبیاء، "حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم" و "هفته وحدت" مناسبتی زیبا و رسا برای آفرینش این مجلس بود. پس با دعوت از دانشوران و ادیبان "افتتاحیه مجلس اقبال" یا "مجلس یکم" برگزار شد تا آغازی باشد برای برپایی پیاپی "مجالس اقبال" و از این رهگذر، اهداف زیر نیز دنبال شود

- برداشتن گامی در گسترش زبان و ادبیات فارسی
- بررسی وکنکاش درآثار فارسی اقبال و طرح و تبیین اندیشهٔ جامعه ساز وی
- نهادن دستاوردهای این تلاش و کنکاش در اختیار جامعه

مراسم "افتتاحیهٔ مجلس اقبال" عصر روز پنجشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۷۵خ. (8, August ,1996) در "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" برگزار شد. در این مراسم که شماری از استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و شاعران فارسی‌سرای اسلام‌آباد و راولپندی حضور داشتند، آقایان "علی ذوعلم" رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی، "دکتر رحیم بخش شاهین" رییس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال - اسلام آباد، "دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)" رییس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور و "دکتر محمد مهدی توسلی" معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، پیرامون دو موضوع "عشق به پیامبر" و "وحدت مسلمانان" در آثار فارسی علامه اقبال، سخنرانی کردند و میانهٔ سخنرانی ها هم شاعران سروده های فارسی و اردوی خود را در مدح پیامبر بزرگوار اسلام و تجلیل از نقش اقبال در بیداری مسلمانان خواندند.

***

گزیده سخنرانی آقای ذوعلم :

ایشان پس از خوشامدگویی به مهمانان ادیب و دانشور ، تأسیس "مجلس اقبال" در روزهای خجستهٔ میلاد پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بفال نیک گرفت. آنگاه به تفسیر و تبیین ابیاتی ازاسرار و رموز[1] علامه اقبال پرداخت :

اگر با دیدهٔ تأمل در آثار "اقبال" نگریسته شود درمی‌یابیم که وی هم همچون "حافظ" و "مولوی" کاری جز تفسیر قرآن نکرده است. پس می توان گفت "مجلس اقبال"، "مجلس قرآن" و تفسیر اشعار اقبال هم تفسیری از قرآن است. راهی که او به عنوان یکی از بزرگترین مصلحان پیش پای جوامع اسلامی نهاده از پربارترین ذخیره‌های فرهنگی ما بشمار می رود که باید آن را شناخت ، پیمود و به نسل های آینده هم شناساند.

---

۱ - کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۱۱۳ - ۱۱۵

حرف بی صوت اندرین عالم بدیم   از رسالت مصرع موزون شدیم
از رسالت در جهان تکوین ما   از رسالت دین ما آیین ما
از رسالت صد هزار ما یک است   جزو ما از جزو ما لاینفک است
... ما زحکم نسبت او ملتیم   اهل عالم را پیام رحمتیم
از میان بحر او خیزیم ما   مثل موج از هم نمی ریزیم ما
امتش در حرز دیوار حرم   نعره زن مانند شیران در اجم
معنی حرفم کنی تحقیق اگر   بنگری با دیدهٔ صدیق اگر
قوت قلب و جگر گردد نبی(ص)   از خدا محبوب‌تر گردد نبی(ص)
قلب مؤمن را کتابش قوت است   حکمتش حبل الورید ملت است
دامنش از دست دادن مردن است   چون گل از باد خزان افسردن است
زندگی قوم از دم او یافته است   این سحر از آفتابش تافته است
فرد، از حق ، ملت از وی زنده است   از شعاع مهر او تابنده است
از رسالت همنوا گشتیم ما   هم نفس ، هم مدعا گشتیم ما
کثرت هم مدعا وحدت شود   پخته چون وحدت شود ملت شود
زنده هر کثرت ز بند وحدت است   وحدت مسلم ز دین فطرت است
دین فطرت از نبی (ص)آموختیم   در ره حق مشعلی افروختیم
این گهراز بحر بی پایان اوست   ما که یک جانیم از احسان اوست
تا نه این وحدت ز دست ما رود   هستی ما با ابد همدم شود
پس خدا بر ما شریعت ختم کرد   بر رسول (ص) ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام را   او رسل را ختم و ما اقوام را
خدمت ساقیگری با ما گذاشت   داد ما را آخرین جامی که داشت
"لا نبی بعدی" ز احسان خداست   پردهٔ ناموس دین مصطفی (ص) است
قوم را سرمایهٔ قوت از او   حفظ سر وحدت ملت از او
حق تعالی نقش هر دعوی شکست   تا ابد اسلام را شیرازه بست

علامه اقبال در رموز بیخودی بسیار ژرف وحکیمانه به بیان دو رکن از "ارکان اساسی ملیّهٔ اسلامیه" یعنی "توحید" و "رسالت" پرداخته است. در ابیاتی که خوانده شد از رکن دوم سخن رفته و یکی از نکته های زیبای نهفته در آنها، تأکید بر انسجام امت اسلامی است. اگرچه نامگذاری روزهای میلاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به نام "هفته‌وحدت" پس از درگذشت علامه اقبال و در این سالهای اخیر با ابتکار و فرمان مصلح کبیر، حضرت امام خمینی قدس الله سره الزکیه انجام گرفته، اما با خواندن این اشعار می‌توانیم بگوییم که نخستین بار، او وجود گرامی پیامبر اکرم و زاد روز آن حضرت را بهترین مناسبت برای وحدت مسلمانان دانسته است.

در موضوع وحدت، می توان به دوگونه یکپارچگی و وحدت اشاره کرد که با هم تفاوت بسیار دارند:

در گونه ای از وحدت، جامعه ای مانند احزاب، گروه ها و انجمن ها بدون پشتوانه ای متعالی بایکدیگر متحد می شوند. در این مجامع افراد حزب یا انجمن در رابطه باهم، باهم متحد شده اند و در حقیقت دانه های هم عرضی هستند که پهلوی هم قرار گرفته اند. این وحدت مادام که سلیقه ها، افکار و برداشت های افراد با هم، همنوا و هم جهت باشد باقی است و همینکه سلیقه و فکری با دیگر سلیقه ها و افکار ناسازگاری پیدا کند، می‌شکند و از میان می رود. در این گونه وحدت بسیار دیده می شود که فلان فرد، روزی با آن انجمن است و روزی دیگر با حزب و انجمن دیگر. چون پیمانه و معیار این وحدت، افکار و اندیشه هاو سرانجام هوا و هوس افراد است، وحدتی شکننده و رودگذر می‌باشد.

نوع دیگر وحدت، از پشتوانه ای معنوی و متعالی برخوردار است. از دیدگاه اقبال وحدت امت اسلام از این نوع است. چون تک تک مسلمانان با پیامبر خود نه تنها به عنوان پیامبر که به عنوان مصلح، ولی، مقتدا، پیشوا و هادی متحد شده اند. وی رابطهٔ میان مسلمانان را رابطه‌ای عرضی نمی داند بلکه رابطه هرکدام از آنها را با پیامبر رابطه‌ای عرضی و پیامبر را پیوند دهندهٔ همهٔ مسلمانان تلقی می کند.

پس وحدت مسلمانان با یکدیگر، برآیندِ وحدت تک تک آنان با وجود گرامی

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. این وحدت، وحدتی حقیقی، استوار و بدور از شائبه‌های هوا و هوس و سلیقه ها و اندیشه های کوتاه بشری است. در چنین وحدتی تفاوت سلیقه ها و برداشت های فقهی و مذهبی عامل پراکندگی و تفرقه نیست، چون پشتوانهٔ آن پیوند استواری است که مسلمانان با پیامبر اکرم برقرار کرده اند.

اگر انسان هایی هم مدعا باشند کثرتشان مبدل به وحدت می شود و مسلمانان هم که مدعایشان توحیدی است و به کنه "لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله" باور دارند، چنینند. ملت اسلام در حقیقت مردمانی هستند که اولاً در مدعا مشترکند، یعنی ادعا و باور توحیدی و اسلامی دارند، ثانیاً درکوران حوادث و سختی ها و مبارزه با شرک و استکبار پخته می شوند و خامی را پشت سر می‌نهند:

کثرت هم مدعا وحدت شود — پخته چون وحدت شود ملت شود
این گهر از بحر بی پایان اوست — ما که یک جانیم از احسان اوست

اگر ما یک جان هستیم از احسان پیامبر است که در رأس محسنین می باشد و نخستین مخاطب خدای تعالی در آیهٔ وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحسِنِینَ ○[1] وجود گرامی اوست که به نوع انسان مادی احسان کرده و در عالم هستی هدایتش را بر عهده گرفته و از مقام معنوی و عروج ملکوتی خود سیر نزولی پیموده و سفر "من الحق الی الخلق" کرده تا در خُلق انسانها را به حق ببرد و سپس به سفر چهارم یعنی "سفر من الخلق مع الخلق الی الحق" بپردازد. پس باید گفت اسلام که گوهری است در دست ما، تنها یکی ازگوهرهای دریای بی پایان وجود پیامبر گرامی است.

***

گزیده مقالهٔ دکتر رحیم بخش شاهین

مهمترین بعد از ابعاد وجودی علامه اقبال که خود همیشه به آن افتخار می کرد عشق به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. همهٔ دنیا از عشق و دلبستگی شدید اقبال به پیامبر آگاهند.او نغمات بسیاری رابا همین عشق سروده و درنثرش نیزاین روح عاشق جاری است.

---

۱. قرآن کریم، عنکبوت - ۶۹ و خدا با نیکوکاران است.

نخستین سرودهٔ اقبال، به فارسی و در نعت پیامبر اسلام است که در سال ۱۹۰۲ در "بیانهٔ دانشکدهٔ اسلامیهٔ لاهور خطاب به مسلمانان پنجاب" آمده است:

ای که بعد از تو نبوت شد به هر مفهوم شرک　　بزم را روشن ز نور شمع عرفان کرده ای

اقبال باور دارد که پس از ختم نبوت، کسی را با خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این منصب شریک کردن برابر با شرک در توحید است. اوعشق به پیامبر را میزان و ترازوی سنجش ایمان می داند آنگونه که بدون این عشق، خدا باوری معنا و عبادت ارزش ندارد.

سوف ترا اگر نه هو میری نماز کا امام　　میراقیام‌بهی حجاب، میراسجود بهی حجاب[1]

عشق به پیامبر از نوع عشق مجازی مانند عشق یک عاشق زار به معشوق نیست، بلکه نیرویی پرکار و بیدار و سراسر جنبش و نهضت است، حرکتی است که به تسخیر زمین و زمان و افلاک می انجامد. اقبال می سراید:

عشق کی اک جست نے طے کردیا قصه تمام　　اس زمین واسمان کوبے کران سمجها تهامین[2]

یعنی عشق نیروی برهم زنندهٔ کاینات و گشایندهٔ بندهای زمان و مکان است. این نیرو نه از دیوانگی و جنون، که منتج از عشق به پیامبر و تعالیم او است و بس. باید گفت که این عشق یک کیفیت شعوری و محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که تعظیم و احترام به پیامبر و دنباله روی از او را به دنبال دارد.

همه می دانیم که دیدار پیامبر در خواب و رؤیا شرف و عزت و سعادت عظیمی به شمار می آید، اما اقبال از این نکته نتیجه ای دیگر می گیرد:

معنی دیدار آن آخر زمان　　حکم او بر خویشتن کردن روان

در جهان زی چون رسول(ص)انس و جان　　تا چو او باشی قبول انس و جان

باز خود را بین همین دیدار اوست　　سنت او سرّی از اسرار اوست[3]

بهترین راهی که پس از دیدار پیامبر باید پیمود خود را پیرو فرمان ها و اوامر و نواهی او درآوردن است. در جهان همانند او زندگی کن تا همانند او محبوب جن وانس شوی.

---

۱. بال جبریل، ص ۱۱۷ (کلیات اقبال ـ اردو، ص ۴۴۱)
۲. همان، ص ۳۱ (کلیات اقبال ـ اردو، ص ۳۵۵)
۳. جاوید نامه، ص ۱۳۰ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۶۰۲)

نکتهٔ گیرا و جالب دیگری که اقبال درباره پیامبر عرضه می کند معنای "رحمة للعالمین" بودن آن حضرت است:

ذات گرامی پیامبر برای گذشتگان، زندگان و آیندگان و آنچه در همهٔ جهان است از جاندار و بی جان، رحمت است. هدف آفرینش، رسیدن آدمی و هر موجود به کمال غایی خویش است و چون پیامبر انسانی کمال یافته و نمونه برای هدایت و راهبری انسان به سوی آن کمال غایی است، و وجودش درس اوج و عروج به آدمی می دهد، "رحمة للعالمین" است. با توجه به این معنی، اقبال نتیجه می گیرد که پیامبر حلقهٔ وصل و پیوند جهان پیش و پس از خویش است. با بعثت آن حضرت، بساط کهنهٔ جهان در نوردیده شده و جهان تازه آغاز گشت. راهبر این جهان تازه، پیامبر است که به برکت وجود شریف وی، علم و تعلیم آغاز و درها و راههای دانش باز و رازهای سر بستهٔ زمین و آسمان گشوده شد، و مسلمانان پیشرفت همهٔ بشر را در دانش و بینش رقم زدند.

***

گزیدهٔ مقالهٔ دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)

اقبال برای احیای فکر دینی در مسلمانان، نظریه ای را به عنوان "خودی" بیان کرد که البته با تعبیرات گوناگونی در گفتار برخی از صوفیه مانند "مولوی" تا اندازه‌ای بیان شده است. چنان که اقبال به اشاره می گوید:

شنیدم هر چه از پاکان امت — ترا با شوخی رندانه گفتم

چیزی که در ارائهٔ نظریهٔ خودی اقبال بسیار مؤثر واقع شد، شیوهٔ بیان هیجان آور وی و عشق او به هدف است. هدف اقبال احیای تفکر و روحیهٔ دینی در مسلمانان و استقلال سیاسی آنها در جهان بود. او برای رسیدن به این مرام عالی به نیروی عشق متوسل شد و گفت:

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق — که در حرم خطری از بغاوت خرد است

زمانه هیچ نداند حقیقت او را — جنون قباست که موزون بقامت خرد است

به آن مقام رسیدم چو در برش کردم — طواف بام و در من سعادت خرد است

۱. پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ص ۴ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۶۸۰)

مهم ترین سرچشمهٔ فکر اقبال ، قرآن‌مجید است. او در نتیجهٔ مطالعات دقیق به این نتیجه رسید که دین و ایمان هر چه هست ، همان عشق به پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم است که به صورت ایمان در دل هر مسلمان وجود دارد و برای ایجاد تحرک در جامعهٔ خوابیده، باید آتش این عشق را دامن زد و شعله ور ساخت تا خرمن الحاد شرق و غرب را بسوزاند. از این رو اگر سخنان اقبال را بررسی کنیم، می بینیم که تمام توجه او در راه احیای دین به همین نکتهٔ حساس بوده و او در ایجاد تأثیر فوق العاده در شعر خود از همین طریق توفیق یافت.

در قرآن بارها بر پیروی از حضرت پیغمبر تاکید شده است: مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطَاعَ اللّٰهَ () [1] لَقَد مَنَّ اللّٰهُ عَلَی المُؤمِنِینَ اِذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولاً مِن اَنفُسِهِم یَتلُوا عَلَیهِم آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتٰبَ وَ الحِکمَةَ وَ اِن کَانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ () [2].

اقبال از اینگونه آیات همان نتیجهٔ پیش گفته را می گیرد یعنی دین ، حضرت پیامبر است وبس:

به مصطفی (ص) برسان خویش را که دین همه اوست
اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است [3]

و می افزاید که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، بزرگ ترین انقلاب را در جهان برپا ساخت که در نتیجهٔ آن ، بندهای بندگی و بردگی را که پادشاهان و کاهنان و موبدان و برهمنان و امیران و وزیران بر گردن بشر انداخته بودند از هم گسسته شد و انسان محکوم و مظلوم از دست شر آنها رهایی یافت:

بود انسان در جهان انسان پرست — ناکس و نابود مند و زیر دست
سطوت کسری و قیصر رهزنش — بندها در دست و پای و گردنش
کاهن و پاپا و سلطان و امیر — بهر یک نخچیر صد نخچیر گیر

۱. قرآن کریم ، نساء - ۸۰ هر که از پیامبر اطاعت کند ، از خدا اطاعت کرده است.
۲. قرآن کریم ، آل عمران - ۱۶۴ خدا بر مؤمنان انعام فرمود آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد. تا آیاتش را بر آنها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد ، هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.
۳. ارمغان حجاز، ص ۶۲ (کلیات اقبال ـ اردو، ص ۷۵۴)

صاحب اورنگ و هم پیر کنشت / باج بر کشت خراب او نوشت
در کلیسا اُسقف رضوان فروش / بهر این صید زبون دامی به دوش
برهمن گل از خیابانش ببرد / خرمنش مغ زاده با آتش سپرد
از غلامی فطرت او دون شده / نغمه ها اندر نی او خون شده
تا امینی حق به حقداران سپرد / بندگان را مسند خاقان سپرد
... تازه جان اندر تن آدم دمید / بنده را باز از خداوندان خرید
زادن او مرگ دنیای کهن / مرگ آتشخانه و دیر و شمن
حریت زاد از ضمیر پاک او / این می نوشین چکید از تاک او
عصر نو کاین صد چراغ آورده است / چشم در آغوش او واکرده است [1]

اقبال ، وجود حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله و سلم را بزرگ ترین دلیل صداقت و حقانیت دین اسلام می داند. زیرا موجودیت خدا و حقانیت کتاب خدا و حقیقت همه معجزات را می شود انکارکرد، اما اخلاق و رفتار ستودهٔ حضرت پیغمبر را هرگز، چون او درمیان مردم باکمال صداقت و دیانت و امانت زندگی کرد. آنگونه که حتی کفارهم او را صادق و امین می گفتند. وقتی که حضرت پیغمبر بعثت خود را اعلام فرمود کفار گفتند: «بر ادعای رسالت خود دلیلی بیار.» یعنی معجزه‌ای نشان بده ، چنان که انبیای پیشین نشان می دادند. حضرت پیغمبر گفت:« من درمیان شما زندگی کردم.» پس مکارم اخلاق آن حضرت ، بزرگ ترین معجزه است که به هیچ وجه نمی شود آن را انکارکرد. اقبال در این باره می‌سراید:

می توانی منکر یزدان شدن / منکر از شأن نبی نتوان شدن [2]

او در خطبهٔ پنجم خود می گوید:« پیغمبر علیه‌السلام واسطه‌ای میان دنیای قدیم و دنیای جدید است. از لحاظ وحی به دنیای قدیم تعلق دارد، اما از لحاظ معنی آن، متعلق به دنیای جدید است. این به برکت وجود مسعود اوست که زندگی بشری به سرچشمه‌های علم و حکمتی دست یافت که در آینده به آنها نیاز داشت. چون باظهور پیامبرخاتم ،

۱ .اسرار و رموز، صص ۹۹ و ۱۰۰ (کلیات اقبال ـ فارسی ، صص ۱۱۵ و ۱۱۶)
۲ . جاوید نامه ، ص ۷۰ (کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۵۴۲)

ت به تمام و کمال رسید و برای همیشه خاتمه یافت.»[1]

خدا بر ما شریعت ختم کرد / بر رسول(ص) ما رسالت ختم کرد
ـق از ما محفل ایام را / او رسل را ختم و ما اقوام را
نبی بعدی ز احسان خداست / پردهٔ ناموس دین مصطفی است[2]

در عصر اقبال دو تن دعوی نبوت کردند و دو مسلک "بهایی" در ایران و یانی"در شبه قاره راپدیدآوردند.وی باباوری که گفته شد هر دو را مردود می خواند:

ـه بود الله او را ساز و برگ / فتنهٔ او حب مال و ترس مرگ
ـحبتش با عصر حاضر در گرفت / حرف دین را از دو "پیغمبر" گرفت
ایران بود و این هندی نژاد / آن ز حج بیگانه و این از جهاد
خودی مرد مسلمان در گذشت / ای خضر دستی که آب از سر گذشت[3]

او نجات جهان بشری را تنها در پیروی از پیغمبر اسلام می داند و عقیده دارد که کسی از راه نبی انحراف جوید مسلمان نیست:

ـودم پرده را از روی تقدیر / مشو نومید و راه مصطفی(ص) گیر
ـر باور نداری آنچه گفتم / ز دین بگریز و مرگ کافری میر[4]

چون پیامبر دین اسلام را به عنوان کامل ترین اداره کنندهٔ زندگی اجتماعی و ـانی در جهان و تنها راهی که می تواند حقوق بشر را به بهترین شیوه برآورده سازد و ـعه را به کمال شرف و بزرگواری برساند معرفی کرد ، نظام اداری اسلام عملاً بر پایهٔ ی، آزادگی ، برادری ،برابری و عدل نهاده شده است.در نتیجهٔ پیروی از تعلیمات ـرت پیغمبرعلیه‌السلام، عرب های بی سواد که هیچگونه تمدن و حیثیت فردی و هویت نداشتند، در اندک زمانی بنیانگذار بزرگ ترین تمدن در جهان شدند. اقبال در آغاز ـر خودی دربارهٔ اخلاق ستودهٔ پیغمبر می سراید:

ـل مسلم مقام مصطفی(ص)است / آبروی ما ز نام مصطفی(ص)است

---

1. تشکیل جدید الهیات اسلامیه، ص ۱۹۳
2. اسرار و رموز ، ص ۹۸ (کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۱۱۴)
3. جاوید نامه ، صص ۱۹۵ و ۱۹۶ (کلیات اقبال ـ فارسی ، صص ۶۶۷ و ۶۶۸)
4. ارمغان حجاز، ص ۶۰ (کلیات اقبال ـ فارسی ، ص ۸۱۲)

... بوریا ممنون خواب راحتش ‌ ‌ ‌ ‌ تاج کسری زیر پای امتش
در شبستان حرا خلوت گزید ‌ ‌ ‌ ‌ قوم و آیین و حکومت آفرید
ماند شبها چشم او محروم نوم ‌ ‌ ‌ ‌ تا به تخت خسروی خوابید قوم
... در جهان آیین نو آغاز کرد ‌ ‌ ‌ ‌ مسند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا گشاد ‌ ‌ ‌ ‌ همچو او بطن ام گیتی نزاد
در نگاه او یکی بالا و پست ‌ ‌ ‌ ‌ با غلام خویش بریک خوان نشست
... شور عشقش در نی خاموش من ‌ ‌ ‌ ‌ می تپد صد نغمه در آغوش من
من چه گویم در تولایش که چیست ‌ ‌ ‌ ‌ خشک چوبی در فراق او گریست
... خاک یثرب از دو عالم خوشتر است ‌ ‌ ‌ ‌ ای خنک شهری که آنجا دلبر است [1]

خدا جایگاه و اهمیت عشق و محبت به پیامبربزرگوارش را به مسلمانان نشان داده و شرط درستی خدادوستی آنان را پیروی بی چون و چرا از آن وجود گرامی قرارداده است: " قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ○ "[2]. به تعبیر اقبال:

عاشقان او ز خوبان خوب تر ‌ ‌ ‌ ‌ خوش‌تر و زیباتر و محبوب تر
... خاک نجد از فیض او چالاک شد ‌ ‌ ‌ ‌ آمد اندر وجد و بر افلاک شد [3]

معنای عشق به پیغمبر چیست؟ مسجدی بنا کردن و یا جلسه‌ای به مناسبت میلادالنبی تشکیل دادن عشق نیست. عشق، فداکاری برای نگهداری دین اسلام و جان نثاری در راه خداست، راه "بدر" و "احد" و "خیبر" و "خندق" است، راه "کربلا" است. جهاد و مبارزه با "ابو لهب" ها و "ابو جهل" ها و "یزید" ها است. عشق، جهاد با هر دشمن دین پیغمبر است که می خواهد آن چراغ هدایت را خاموش سازد و انسان ها را به ظلمت ظلالت ببرد. کسی که به پیغمبر عشق می ورزد باید راه پیغمبر را پیش بگیرد. اگر چنین نکند رنگ و بوی پیغمبر را نخواهد پذیرفت و کارش همه دروغ و مکر خواهد بود.

---

۱. اسرار و رموز، صص ۲۲ - ۲۵ (کلیات اقبال ـ فارسی، صص ۳۸ - ۴۱)
۲. قرآن کریم، آل عمران - ۳۱ بگو. اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد.
۳. اسرار و رموز، ص ۲۲ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۳۸)

تا نداری از محمد (ص) رنگ و بو از درود خود میالا نام او[1]

همانگونه که در قرآن آمده است: لَقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ اللّٰهِ اُسوَةٌ حَسَنَةٌ ()[2]

اصل دین اسلام پیروی از سیرت پیامبر می باشد. کسی که به پیغمبر عشق می ورزد، جان و مال خود را در راه او می بازد. اقبال عقیده دارد که پیامبر از خدا هم محبوب تر است، زیرا دین و ایمان و هرچه داریم ازاو داریم:

قوت قلب و جگر گردد نبی (ص) از خدا محبوب تر گردد نبی (ص)[3]

از حضرت عایشه رضی الله عنها پرسیدند: «اخلاق حضرت پیغمبر چگونه بود؟» فرمود: «اخلاق پیغمبر قرآن است.»

اسلام شناس مسیحی، پرفسور "آن ماری شمیل "در شهپر جبریل می نویسد: «قرآن، پیامبر [صلی الله علیه و آله وسلم] را انسانی بشیر و نذیر معرفی کرده است که به او وحی می‌شود. در نتیجه مسلمانان می توانند از پیغمبر اسلام به عنوان اسوه ونمونه پیروی کنند. در صورتی که مسیحیان، حضرت عیسی [علیه السلام] را پسر خدا قرار دادند و حیثیت بشری او را از بین بردند. از این رو، او قابل تقلید نماند.»

اقبال وحدت و یگانگی مسلمانان رانیز، نتیجهٔ عشق آنهابه پیامبر می‌داند:

دل به محبوب حجازی بسته ایم زین جهت بایکدگر پیوسته ایم

... عشق او سرمایهٔ جمعیت است همچو خون اندر عروق ملت است

و امام حسین علیه السلام را نمونه بارز عشق به پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می‌شناسد و از خود او صرفاً به کلمهٔ عشق تعبیر می کند. منظومه ای مفصل در رموز بیخودی نوشته تا مسلمانان معنی و مفهوم حقیقی عشق را از حضرت امام حسین علیه السلام فرا گیرند:

آن شنیدستی که هنگام نبرد عشق با عقل هوس پرور چه کرد

آن امام عاشقان پور بتول (س) سرو آزادی ز بستان رسول (ص)

---

۱. پس چه باید کرد، ص ۳۲ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۷۰۸)

۲. قرآن کریم، احزاب - ۲۱ برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است.

۳. اسرار و رموز، ص ۹۷ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۱۳)

۴. همان، ص ۱۵۳ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۶۹)

... ســـرخ رو عشـــق غـيور از خـون او　　　شـــوخی ایـــن مـصرع از مــضمون او

اقبال با استعارات و تعبیرات متعدد معنی عشق به پیغمبر را برای مسلمانان بیان کرد. حقیقت آن است که تمام کلام او مشحون از همین مضمون است. آخرین کتاب اقبال -ارمغان حجاز- که پس از درگذشتش به چاپ رسید، از این مطالب پُر است:

بــه ایـــن پـیری ره یـثرب گـر فـتم　　　نـــوا خـــوان از ســـرور عـــاشقانه
چــو آن مـــرغی کـــه در صحرا سر شام　　　گشـــاید پـــر بـــه فکـــر آشیـــانه [1]

او همچنین خطاب به حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می گوید:

تـــو فـــرمودی ره بطحـــا گـــرفتیم
وگـــرنه جـــز تـــو مـــا را منزلی نیست

اقبال که او را "حکیم امت"، "ستارهٔ مشرق" و "شاعر قرآن" می نامند از آغاز تا انجام، غرق در قلزم عشق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و همان را حقیقت دین و ایمان و زندگی و قرآن و اسلام می داند. در نامه ای از وی به چنین جمله ای بر می خوریم:« به عقیدهٔ من حضرت پیغمبر زنده است.» [3] زندگی اقبال نشان می دهد که او همیشه از عشق به رسول الله سرشار بود و آن را مایهٔ دین و ایمان خود می شمرد. هرگاه شعری می خواند که در آن نام مبارک حضرت پیغمبر بود اشک از چشمانش سرا زیر می شد. مسلماً تأثیر فوق العادهٔ شعر او از همین عشق است که اگرچه آن را در سراسر زندگی با تعبیرات گوناگون تعریف کرد، اما باز اظهار عجز کرده و می گوید:

زبـــان اگـــرچـه دلیـر است و مدعا شیـرین
سخن ز عشق چه گویم جز این که نتوان گفت

همان طور که "حافظ" هر چه کرد از دولت قرآن کرد، "اقبال" هم هر چه کرد از دولت عشق به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کرد.

***

۱. اسرار و رموز، ص ۱۰۵ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۱۲۱)
۲. ارمغان حجاز، ص ۳۲ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۷۸۴)
۳. اقبال نامه، ج ۲، ص ۳۱۷



گزیده سخنرانی دکتر محمد مهدی توسلی

الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ،ولی افتاد مشکلها[1]

سخن گفتن از اقبال آنهم در این فرصت کوتاه بسیار مشکل است. دربارهٔ اندیشه و آثار این شاعر،عارف ، حکیم،ادیب، حقوقدان، سیاستمدار، شرق شناس وایران شناس ، باید اقبال شناسان سخن گویند. بسیار تفحص کردم که دربارهٔ این انسان بزرگ و اندیشمند چه بگویم ؟ دیدم بیان ژرف و حکیمانهٔ "حضرت آیة الله العظمی خامنه ای" رهبر فرزانهٔ جمهوری اسلامی ایران دربارهٔ اقبال ،براستی بهترین تعریف و رساترین توصیف از او است. بنابر این در اینجا به مصداق "سخن کز دل بر آید می نشیند لا جرم بر دل" ، تنها به سیردر بخشی از سخنرانی ایشان بسنده می شود:[2]

«باید صادقانه عرض کنم ، امروزکه این جلسه و این تجلیل را از اقبال عزیز در کشورمان مشاهده می کنم ، یکی از پرهیجان ترین و خاطره انگیزترین روزهای زندگی

۱ . دیوان حافظ ، نخستین بیت

۲ . اقبال ستاره بلند شرق ،صص ۱ - ۴۵

من است. آن شرار درخشنده ای که در تاریکی روزهای سیاه اختناق ، یاد و شعر و نصیحت و درسش ، نومیدی را از دل می زدود و آینده ای روشن را در برابر چشمان ما ترسیم می کرد، امروز مشعل فروزنده ای است که خوشبختانه نظر ملت ما را بخود جلب می کند.

... این شاعر بزرگ فارسی گوی که بیشترین شعرش را نه به زبان مادری که به فارسی گفته است ، هرگز در فضای محبوب و مطلوب خود ایران قرار نگرفت ، و نه فقط به ایران نیامد بلکه همان سیاست هایی که اقبال عمری با آنها مبارزه می کرد، نگذاشتند ایدهٔ اقبال و راه اقبال و درس اقبال ، به گوش مردم ایران که برای شنیدن آماده ترین بودند، برسد... اقبال متعلق به ما و متعلق به این ملت و این کشور [ایران] است... امروز "جمهوری اسلامی" یعنی آرمان اقبال در کشور ما تحقق پیدا کرده است. اقبال از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می برد و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را به چشم بزرگترین خطر می نگریست و لذا با همهٔ توان وسیع خود به ریشه کن کردن این علف هرزه درخون و ذات انسان بخصوص مسلمان شرقی ، همت گماشته بود.

... اقبال از شخصیت های برجستهٔ تاریخ اسلام است و چندان عمیق و متعالی که نمی توان تنها بر یکی از خصوصیت های او و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن خصوصیت ستود.»

مهمترین چیزی که اقبال برآن پای فشرد استحکام عشق و محبت و اتحاد درمیان انسانها بود.او این جایگاه رفیع را در عشق ورزیدن به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درمیان امت اسلامی می جوید : « اینجاست که انسان احساس می کند این مرد بیدار هوشیار، برای وحدت جهان اسلام و برای انگیزش دنیای اسلام چقدر خوب درک می‌کرده است:

نقطهٔ نوری که نام او خودی است   زیر خاک ما شرار زندگی است
از محبت می شود پاینده تر   زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر
از محبت ، اشتعالِ جوهرش   ارتقای ممکناتِ مضمرش
فطرت اوآتش اندوزد ز عشق   عالم افروزی بیاموزد ز عشق
در جهان ، هم صلح و هم پیکار عشق   آب حیوان ، تیغ جوهر دار عشق
عاشقی آموز و محبوبی طلب   چشم نوحی قلب ایوبی طلب
کیمیا پیدا کن از مشت گلی   بوسه زن بر آستان کاملی

بعد می گوید آن معشوق و محبوبی که مؤمن و مسلمان باید به اوعلاقمند باشد و عاشق او

باشد ، چه کسی است:

هست معشوقی نهان اندر دلت — چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او ز خوبان خوبتر — خوشتر و زیباتر و محبوبتر
دل ز عشق او توانا می شود — خاک همدوش تریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد — آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در دل مسلم مقام مصطفی(ص) است — آبروی ما زنام مصطفی (ص)است

...واقعاً اقبال روی خوب نقطه ای انگشت گذاشته است:دنیای اسلام در واقع چه کسی را محبوب تر و عمومی تر از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می تواند پیدا کند و این کانون می بخشد به تمام محبتهای دنیای اسلام .»

در پایان شایسته است که وصف اقبال را از زبان اقبال بشنویم :

صورت نپرستم من ، بتخانه شکستم من — آن سیل سبک سیرم، هر بند گسستم من
در بود و نبود من، اندیشه گمان ها داشت — از عشق هویدا شد این نکته که هستم من
در دیر نیاز من، در کعبه نماز من — زنّار بدوشم من ، سبیح بدستم من
سرمایۀ درد تو غارت نتوان کردن — اشکی که ز دل خیزد در دیده شکستم من
فرزانه به گفتارم ، دیوانه به کردارم — از بادۀ شوق تو، هشیارم و مستم من[1]

سرافراز احمد لاهوری

***

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه عبد المحمد آیتی؛ ج ۱، تهران سروش، ۱۳۷۱ح.

۲. اقبال لاهوری،محمد(علامه)؛ کلیات اقبال فارسی؛ ج ۱، لاهور. اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰م.

۳. حافظ، شمس الدین محمد (خواجه)؛ دیوان حافظ؛ باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ ج ۱، تهران. کتابخانه زوار، ۱۳۲۰ح.

[1] پیام مشرق ، ص ۱۲۲ (کلیات اقبال ـ فارسی، ص ۲۹۸)

۴. خامنه ای ، سید علی (آیة الله)؛اقبال ستارهٔ بلند شرق ؛ ترتیب و تدوین دکتر سید محمداکرم ؛ چ ۱، لاهور : اقبال آکادمی پاکستان ، ۱۹۹۴م.

۵. اقبال لاهوری ، محمد (علامه)؛ اقبال نامه ، مجموعه مکاتب اقبال ؛مرتبه شیخ عطاءالله ؛ چ ۱ ، لاهور : شیخ محمد اشرف، ۱۹۵۱م.

۶. اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ؛ تشکیل جدید الهیات اسلامیه ؛

۷. ـــــــــــ؛ کلیات اقبال ـ اردو ؛ چ ۱،لاهور:اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰م.

۸. شمیل ، آن ماری ؛ شهپر جبریل ؛

*****

گلهایی از گلستان ادب پارسی

راستگویی

مرد باید که راستگو باشد | ور ببارد بلا بر او چو تگرگ

نام مردی بر او دروغ بود | کش نباشد به راست گفتن برگ

راستی را تو اعتدالی دان | که از او شاخ خشک گیرد برگ

سخن راست گو مترس که راست | نبرد روزی و نیارد مرگ

از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی

شاعر قرن ششم هجری

دوره های باز آموزی و دانش افزایی استادان

زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و آموزشگاههای پاکستان

تابستان ۱۳۷۵

گرچه هندی در عدوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است
فارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فطرت اندیشه ام
"علامه اقبال"

دومین دورهٔ بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای پاکستان که از روز شنبه ۹تیر ماه ۱۳۷۵ (۲۹ جون ۱۹۹۶) در هتل مرینهٔ اسلام آباد آغاز شده بود، روز جمعه ۲۹ تیر ماه با برگزاری مراسم باشکوهی پایان یافت. در این محفل شکوهمند جز استادان ، بازآموزان و دیگر دست اندرکاران ، آقایان "کلانتری" کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد ،"ذوعلم" رایزن و نمایندهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، شماری از شخصیتهای فرهنگی و مسئولان و اعضای انجمن فارسی پاکستان نیز حضور داشتند.

مراسم در ساعت ۱۰ با تلاوت آیاتی از قرآن کریم آغاز شد و پس از آن آقای "دکتر سید علیرضا نقوی" مسئول بخش فارسی مرکز تحقیقات ،گزارشی از دوره بازآموزی و زمینه ها و چگونگی برپایی آن به آگاهی مهمانان رساند:

«فعالیت های مرکز تحقیقات بتازگی در بخشهای جداگانه اما بهم پیوسته، تعریف و تبیین شده است.بخش فارسی از جملهٔ این بخشها است که رسیدگی به مشکلات زبان و ادبیات فارسی در همهٔ دانشگاه‌ها و دانشکده های پاکستان را برعهده گرفته و برای گسترش این زبان تلاشهای جدی و تازه ای را آغازکرده است. چندی پیش با نخستین فراخوانِ "رؤسای بخشهای فارسی دانشگاه ها و دانشکده‌های سراسر پاکستان" [1] گام بلندی برداشت و به یک جمعبندی همه جانبه در شناخت مشکلات و راهبردها رسید. از جمله پیشنهادهایی که در آن همایش همه بر آن تاکید داشتند برپایی "دوره های

۱ . گزارش "نخستین گردهمایی رؤسای بخش های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و دانشکده‌های پاکستان" در شمارهٔ ۴۴ دانش به چاپ رسیده است.

بازآموزی استادان زبان و ادبیات فارسی" بود که باسپاس خداوند بسیار زود جامهٔ عمل پوشید و دومین دورهٔ بازآموزی که امروز و در اینجاپایان رسیده ،میوهٔ شیرین همان پیشنهاد است.

با تلاش رایزن و نماینده محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکسنان و لطف دست اندرکاران دولت جمهوری اسلامی ایران ، دو استاد بزرگوار و ارزشمند، آقایان "دکتر تقی پور نامداریان" و "دکتر محمد صادق بصیری" برای دانش افزایی استادان ما به اسلام آباد آمدند و جز آموزش ، به برنامه ریزی مدون دوره های آینده نیز همت گماشتند. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان این دوره را بسیار موفقیت آمیر ارزیابی می کند و این توفیق را مرهون تلاش خستگی ناپذیر استادان گرامی و عشق و اشتیاق بازآموزان ارجمند می داند و از آنان سپاسگزار است .

همچنین ، همزمان با این دوره، ١٤ تن از استادان برای شرکت در "دورهٔ دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای شبه قاره (پاک و هند)" به ایران اعزام شدند که هم از یک برنامهٔ آموزشی و دانش افزایی ١٢٠ ساعته بهره گرفتند و هم جاهای دیدنی بسیاری را دیدند.»

سپس باز آموزان‌به ترتیب به ابراز نظر و گفتن خاطرات خویش ازدوره پرداختند. آنچه همگان بر آن همد استان بودند سپاس از دست اندرکاران فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در برپایی دوره های باز آموزی و دانش‌افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی در ایران و پاکستان ، ستایش از تلاشهای مرکز تحقیقات فارسی در برگزاری موفقیت آمیز این دوره، تأکید بر استمرار این روند سودمند و نیز ستودن فضل و دانش استادان اعزامی از ایران بود. برخی هم از امکانات شایسته ای که در اختیار باز آموزان قرار گرفته بود یاد کردند و تنی چند نیز کارهای مرکز تحقیقات فارسی و خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برای گسترش فارسی را وظیفهٔ خود و نهادهای پاکستانی خواندند که بدنیست چند جمله ازگفتار "دکتر بشیر انور" بازگفته شود:

«زبان فارسی از سالها پیش از ماگله مند شده و شکوه ها دارد. از ما پاکستانی ها می پرسد:" چرا با من چنین کردید؟ من که به شما ایمان به یگانگی خدا، ایمان به پیامبری محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، عرفان ، اخلاق ، علم ، حکمت و دریک کلمه فرهنگ و هویت داده بودم ، چرا با من بی مهری کردید؟"پس ای استادان زبان فارسی، کسانی که

در آستان فارسی شرمگین هستند سیاستگزارانی اند که اینچنین کفران نعمت کردند و با بی‌مهری به این زبان ، زندگی و بالندگی را از فرهنگ ما گرفتند.»

"پرفسورمحمد ناصر" نیز نکته ظریفی را یاد آور شد که همگان بر آن صحه نهادند: «بسیارند استادان زبان فارسی که تدریس می کنند، به فارسی کتاب می خوانند و می‌نویسند ، اما نمی‌توانند به فارسی سخن بگویند . دورهٔ بازآموزی براستی راهی سودمند برای زبان گشایی آنان است.»

"پرفسوراسلم انصاری "هم‌احساس خود و دیگران رادر سروده‌ای ابراز کرد.[۱] استادان دوره ، پورنامداریان و بصیری نیز هر یک بادلی آکنده از خرسندی نسبت به دریافت های پژوهشی و ادبی باز آموزان ، این دوره را در مقایسه با دوره هایی که پیشتر تجربه کرده بودند، بسیار موفق خواندند و آن را برای خود نیز تجربه ای مغتنم شمردند.



آقای ذوعلم" نیز از استادان ، باز آموزان و همه دست اندرکاران دوره سپاسگزاری کرد و کار مرکز تحقیقات فارسی در برپایی این دوره و گرد آوردن استادان را

۱. این سروده با نام "یاران پارسی گو" در بخش فارسی امرور شبه قاره آمده است.

همچون وصل کردن رودهای جاری پراکنده به یکدیگر دانست، و اظهار امیدواری کرد که یافته‌های استادان باز آموز، ماندگار و پویا باشد و از آنان خواستْ برای توفیق بیشتر، بیش از پیش با نشریه ها و کتابهای فارسی بویژه فصلنامه دانش و دیگر انتشارات مرکز تحقیقات پیوند خویش را استوار نگهدارند و شاگردان خود را نیز به فیض برسانند.

ایشان با اشاره به میلاد پیامبر گرامی اسلام و هفته وحدت یکی از ویژگی‌های این دوره را مطرح کردن عرفان و اخلاق و کمالاتی دانست که همواره با بال ادبیات فارسی به پرواز در می آیند. وی افزود :« زبان فارسی هیچگاه در پاکستان از میان نخواهد رفت، چون بادل مردم مسلمان پیوند دارد. اگر روزی اسلام از جامعهٔ پاکستان رخت‌بربندد، فارسی هم ازمیان خواهد رفت واین‌بلطف‌خدای‌بزرگ ناشدنی است.»

آقای "کلانتری" هم باسپاسگزاری از تلاشهای سرپرست مرکز تحقیقات فارسی، تداوم این برنامه ها را کاری بسیار ستودنی و ارزشمند خواند و برای رسیدن به اهداف بزرگی چون گسترش زبان فارسی، از همهٔ استادان باز آموز خواست که همچنان همگام و همراه مرکز تحقیقات باشند تا سختی راه به آسانی بدل شود. او راه گسترش زبان و ادبیات فارسی را ادامهٔ کار و راه "علامه اقبال" ذکر کرد و گفت : «علامه اقبال رحمه‌الله‌علیه در اوج سلطهٔ انگلیس برای احیای فکر دینی مسلمانان زبان فارسی را برگزید و ما هم امروز باید چنین کنیم.»

در پایان از سوی مرکز تحقیقات فارسی به بازآموزان، گواهینامهٔ دوره و نیز چند جلد کتاب اهدا شد. بازآموزان هم به رسم سپاس و یادبود، هدایایی به سرپرست مرکز تحقیقات و استادان ایرانی تقدیم کردند.

***

شایسته ذکر است که بهمت رایزنی فرهنگی و خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در ملتان و حیدرآباد، دوره‌های هفده روزهٔ "دانش افزایی استادان و دبیران زبان و ادبیات فارسی" در آن شهرها نیز برگزار شد.

برنامهٔ دانش افزایی ملتان روز چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۷۵ (۳۱ جولای ۱۹۹۶) با حضور " دکتر محمد عاشق خان درانی " رئیس دانشگاه و دیگر استادان و شخصیتهای برجستهٔ علمی و فرهنگی گشایش یافت. در این دوره ۲۲ تن از استادان و دبیران فارسی آموزشگاهها و دانشجویان دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی شهرهای

"ملتان" و "دیره غازی خان" شرکت کردند و یک استاد اعـزامـی از ایـران و دو استـاد پاکستانی آموزش را بر عهده داشتند.

برنامهٔ دانش افزایی ۲۱ نفر از استادان و دبیران فارسی آموزشگاهها و دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی شهرهای "حیدرآباد" ، "کراچی" ، "سکهر" ، "لارکانه"، "خیرپور" ، "تندو جام"، "جام شورو" و "ته" نیز از روزچهارشنبه



۲٤ مرداد ماه ۱۳۷۵ (۱٤ آگست ۱۹۹٦) در مهمانسرای کشاورزی تندوجـام گشـایش یافت. در مراسم افتتاح ، مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حیدرآبـاد ، رئیس بخش فارسی و عربی دانشگاه جام شورو و شماری از شخصیتهای علمی و فرهنگی منطقه حضور داشتند. در این دوره شرکت کنندگان از برنامه های آموزشی یک استـاد ایرانی و دو استاد پاکستانی بهره بردند.

ع. ک. حسن

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

*****

همکاری های مشترک فرهنگی

روز سه شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۷۵ (۳ سپتامبر ۱۹۹۶)، آقای دکتر "محمد مهدی توسلی " معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به دعوت آقای "افتخار عارف" رئیس فرهنگستان زبان اردو.(مقتدره قومی زبان)، از آن مؤسسه دیدارکرد. در این دیدار پیرامون برنامه های علمی و زبان شناسی فرهنگستان و همکاریهای مشترک گفتگو شد. آقای افتخار عارف انتشارات " مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان " را مرجع و منبع سودمند برای فرهنگستان زبان اردو خواند و نشر کتابهایی چون کشف المحجوب و فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی را در راستای اهداف فرهنگستان دانست.



در این دیدار طرفین بر همکاری پژوهشی دو مرکز تأکید کردند و قرار شد بخش‌های تحقیقات ،انتشارات و کتابخانهٔ گنج بخش "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" ، فرهنگستان زبان اردو را در دستیابی به اهداف خویش یاری کنند.

در این باز دید آقایان دکتر رضوی مدیر دانش ، دکتر نقوی مسئول بخش فارسی ، ودکتر نوشاهی مسئول بخش تحقیقات مرکز نیز حضور داشتند.

***

عارف نوشاهی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

معرفی برخی نسخه های خطّی فارسی اداره‌ٔ تحقیقات اسلامی ، اسلام آباد

اداره‌ٔ تحقیقات اسلامی در ۱۹۶۲م. تأسیس و در مارس ۱۹۸۵م. به دانشگاه بین‌المللی اسلام آباد وابسته شد. هدف عمده این اداره، تحقیق و تتبع در علوم اسلامی و چاپ و نشر پژوهشهای انجام شده است. درکنار شش بخش فعال : قرآن و حدیث، قانون و فقه، تاریخ ، ترجمه، مطالعهٔ نظام های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ، و نشریات، ادارهٔ مزبور کتابخانه‌ای غنی به نام کتابخانهٔ دکتر حمید الله[1] داردکه افزون بر کتب چاپی، شماری نسخهٔ خطی، عکسی و میکروفیلم نیز درآنجا نگهداری می شود.

آخرین آمار کتابخانه در شهریور ماه ۱۳۷۵ (سپتامبر ۱۹۹۶) به شرح زیر است:

نسخهٔ خطی : ۲۹۰ مجلد

نسخهٔ عکسی : ۱۱۰۰ مجلد (از روی نسخ خطی وکتب چاپی نایاب وکمیاب)

ریزفیلم : ۶۸۰ حلقه (از روی نسخ خطی وکتب چاپی نایاب)

نگارنده در سال ۱۹۷۷م. سیاههٔ ۲۷ نسخهٔ خطی فارسی آن اداره را تهیه و کرده بود، که دستنویس آن هنگام تدوین و تألیف مجلدات چهارده گانهٔ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان مورد استفادهٔ استاد "احمد منزوی" قرارگرفته است. چون ترتیب فهرست مشترک بر حسب موضوعات نُسخ است ، نه بر حسب کتابخانه‌ها، چاپ جداگانهٔ این سیاهه در دانش نیز مفید خواهد بود. البته به علّت مشغولیتهای پژوهشی فرصتی نشد که این سیاهه را تکمیل و به روزکنند ، که امید است علاقه مندان مخطوطات پیشقدم شوند و این فهرست را تکمیل نمایند.

***

۱. دکتر حمید الله اسلام شناس معروف پاکستان است که هم اکنون در پاریس زندگی می کند.

۱. آیین اکبری، بخشی از

از ابو الفضل بن شیخ مبارک درگذشتهٔ ۱۰۱۰ هـ‌ق. از آیین منزل آبادی شروع می‌شود و آیین خزینه آبادی، آیین خزینه جواهر، آیین دار الضرب، آیین دستیاران تا آیین قورخانه.

آغاز: «بسمله ...

ای همه در پردهٔ نهان راز تو — بی خبر انجام ز آغاز تو

... سزاوار شناسایی آنکه از نیایش گفتار بستایش کردار گراید و بنگارش لختی شنگرف کاری جهان آفرین جاوید سعادت اندوزد.»

● شماره ٦٧، نستعلیق بسیار خوش، سدهٔ ١٤ هـ‌ق، عناوین شنگرف. ۱۲٦ص.

۲. اشغال

شاید از شاه عبد العزیز دهلوی باشد. در سه باب و هر باب مشتمل بر دو فصل:

باب اول: در ذکر اشغال طریقهٔ قادریه؛ فصل اول در اذکار و طریق ذکر، و فصل دوم در مراقبات.

باب دوم: در ذکر اشغال طریقهٔ چشتیه؛ فصل اول در اذکار، و فصل دوم در مراقبات.

باب سوم: در ذکر اشغال طریقهٔ نقشبندیه؛ فصل اول در اذکار، و فصل دوم در مراقبات.

آغاز: «حمدله. اما بعد پس این رسالهٔ اشغال مشتمل است بر سه باب و هر سه باب مشتمل است بر دو فصل. باب اول در ذکر اشغال طریقهٔ قادریه. فصل اول در اذکار و طریق ذکر.»

● ش ۸۹، نستعلیق، عبد الکریم ولد فضل الدین، ۱۲٤٥ هـ‌ق. ش ۲ (ص ۳۸ - ٤۳).

۳. انشای برهان الدین

از برهان الدین؛ نامه هایی است خطاب به مرزا فیض الله بیگ خان خلف احمد یار خان، به پدر و برادر و دوستان و دیگر رقعات و عرایض و تمسکات. در نامه‌ای تاریخ ۱۱۸ بچشم می خورد، شاید ۱۱۱۸ هـ‌ق. باشد.

آغاز:

رهی ر آمدنت بخت مرحبا کرد ز شوق روی تو گل پیرهن قبا کرد

در ین هنگام میمنت فرجام و اما خجسته آغاز فرخنده انجام مقدم اقبال برای حصول به ملازمت اکسیر خاصیت بندگان عالی دار السلطنت لاهور.»

● س ۱۰۲، نستعلیق، سدهٔ ۱۳ هـ ق، ش ۱ در مجموعه (ص ۱ - ۳۶).

٤. انشای خلیفه / جامع القوانین

از خلیفه شاه محمد قنوجی. در چهار فصل: فصل اول در مکتوبات؛ فصل دوم در رقعات؛ فصل سوم در مراسلات تهنیت و تعزیت؛ فصل چهارم در آداب و القاب.

آغاز: ظاهراً یک ورق افتاده است.

● س ۱۰۲، نستعلیق، عنوانها شنگرف، شمس الدین بن میان محمود عرف وربهه ساکن سوکنوند پرگنه اورنگ آباد، برای حضرت اخون صاحب، سدهٔ ۱۳ هـ ق، ش ۲ در مجموعه (ص ۳۷ - ۱۹۰).

٥. بارقهٔ ضیغمیهٔ ملقب به حملهٔ مختاریه

از سید محمد، در روزگار سلطان المظفر المنصور ابو الظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر و نواب معتمد الدوله سید محمد خان بهادر ضیغم جنگ، در اباحت متعه نوشته و تقسیم مطالب بر "فایده" است، و جمعاً ۱۲ فایده دارد:

فایدهٔ اول: در بیان آنکه کافهٔ اهل اسلام در عهد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر جواز و اباحت متعه اجماع نموده اند.

فایدهٔ دوم: در بیان استدلال بر جواز متعه با استناد به آیات قرآنی

فایدهٔ سوم: در ذکر روایات معتمدهٔ اهل سنت و اقوال صحابهٔ حضرت رسالت، تقسیم بر بیست و یک وجه ...

فایدهٔ چهارم: در اثبات منسوخ نشدن حکم متعه.

فایدهٔ پنجم : در بیان اینکه امام مالک قایل به جواز متعه شده است. همچنین حکایاتی از اکبر پادشاه و سلطان فیروز شاه آورده که متعه داشته اند.

فایدهٔ ششم : در نقل بعضی از شبهات مخالفان که در باب استهجان اصل مشروعیت متعه از رهگذر عدم تدبر بآن منقود شده اند.

فایدهٔ هفتم : در دفع شبهاتی که به دلالت آیهٔ کریمهٔ :« وَ اُحِلَّ لَکُمْ مٰاوَرٰاءَ ذٰلِکُمْ ... اِنَّ اللهَ کٰانَ عَلیماً حَکیماً ○ [1]» برحلیّت متعه ذکر کرده اند.

فایدهٔ هشتم : در بیان اینکه آیات کریمه :« وَالَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ ○ اِلاّٰ عَلیٰ اَزْوٰاجِهِمْ اَوْ مٰا مَلَکَتْ اَیْمٰانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ ○ [2]» ناسخ آیهٔ متعه نمی توانند باشند.

فایدهٔ نهم : در ذکر اخباری که اهل سنت در نسخ جواز متعه به آن متمسک شده اند.

فایدهٔ دهم : در ذکر شطری از اخباری که امامیه اثنا عشریه آن را بتواتر خلفا عن سلف ، از ائمه روایت نموده اند.

فایدهٔ یازدهم : در ذکر روایات اهل سنت که دربارهٔ حج تمتع و انجام آن در عهد حضرت محمد [صلی الله علیه وآله وسلم]و نهی کردن حضرت عمر از آن ، وارد شده اند.

فایده دوازدهم : در ذکر اقوال علمای اهل سنت در بیان جواز حج تمتع .

آغاز: «الحمد لله الذی متعنا لضروب ... اما بعد بر اخلای روحانی و برادران ایمانی مخفی و مستور نماند که چون درین جزو زبان سعادت توأمان که شیعیان اهل بیت رسالت و موالیان دودمان عصمت و طهارت در ظلّ رحمت و حمایت و کنف افضال.»

● ش ۷۷، نستعلیق ، عناوین شنگرف ، ۱۲۵۰ هـ ق، ۱۳۲ص.

٦ . بلاغ المبین

از مؤلفی ناشناس که بسال ۱۱٦٦ هـ ق . تألیف نموده و در آن به کلمات و کتب مشایخ هند بسیار استناد کرده است.

۱. قرآن کریم ، نساء - ۲۴

۲. قرآن کریم ، مؤمنون - ۵ و ۶

از خـــرد گـفتم کـه تـا ریـخش بگـو

فــی البــدیهه گـفت:از نـامش بـجو

در تأیید نماز خواندن در مقابر و زیارت کردن قبرهاو اتباع مشایخ و وسیله جستن برای تقرب الی الله و ...

● ش ۱۱۰، نستعلیق مایل به شکسته ، سدهٔ ۱۳ هـ ق، ۷۲ ورق.

۷. بوستان ، شرح

متن از سعدی شیرازی . شرح از ناشناس. شاید از عبد الرحمن -کاتب نسخه- باشد. بعد از شرح "مولانا عبد الواسع هانسوی" تألیف شده زیرا شارح به آن استناد کرده است. شرح ارزنده ای است.

آغاز:«کل امر ذی بال لم ... علماء کرام بران معتقد ست که بهز جا دو را جمع نموده شود تسمیه را مقدم باید داشت و اسلوب کلام مجید از دست نشاید گذاشت.»

● ش ۹۲، نستعلیق خوانا ، عنوانها شنگرف ، عبد الرحمن ولد مولوی محمد احسان قوم سپرا ، ۲۲ شوال ۱۲۹۵ هـ ق، ۵۵۶ص.

سـد بمددهــای خـدا ایـن کتـاب — خــتم بــمقصود دل دوستـــان

حـــامل مـــتن است از اتـــم سـروش — گفت‌که«درشرح سین بوستان»[۱۲۹۵هـ]

۸. تاریخ یمنی،ترجمهٔ

مـتن از ابـو نـصر مـحمد بـن عـبد الجبـار عـتبی رازی خـراسانی (م ۴۲۷ یـا ۴۳۱هـ ق). ترجمه از ابوشرف ناصح بن ظفربن سعد المنشی الجربادقانی،بسال ۶۰۳ هـ ق[۱]

آغاز : «بسمله . سزاوار تر چیزی که زبان گوینده بدان مشغوف باشد و عنان جوینده بدان معطوف ، حمد و ثنای باری جلّت قدرته و علّت کلمته است.»

● ش ۶۱ : نستعلیق ریز و خوش ، قرن ۱۴ هـ ق. ۳۲۰ ص.

۱.ن.ک. احمد منزوی ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ۶ ،ص ۴۲۹۱

۹. تذکرة الائمه

از محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی صوفی، شاگرد علاّمه مجلسی، در احوال ائمه دوازدگانه: شامل مقدمه و چهارده باب و خاتمه:

مقدمه: در ظهور رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم

باب اول: در احوال حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از تولد تا درگذشت.

باب دوم: در احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها

باب سوم: در احوال حضرت علی علیه السلام

باب چهارم: در احوال حضرت امام حسن علیه السلام

باب پنجم: در احوال حضرت امام حسین علیه السلام

باب ششم: در احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام

باب هفتم: در احوال حضرت امام محمد باقر علیه السلام

باب هشتم: در احوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

باب نهم: در احوال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

باب دهم: در احوال حضرت امام رضا علیه السلام

باب یازدهم: در احوال حضرت امام محمد تقی علیه السلام

باب دوازدهم: در احوال حضرت امام علی النقی علیه السلام

باب سیزدهم: در احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

باب چهاردهم: در احوال قایم آل محمد علیه السلام

خاتمه: در احوال و اثبات و مقصد امامت ائمه اثناعشریه.

آغاز: «الحمد لله الذی... اما بعد... این رساله ایست در چگونگی احوالات کلمات الله اعنی حضرات ائمه معصومین ... که از کتب معتبرهٔ اسلام و اهل فقه و سایر ادیان ساط استخراج شده.»

● ش ۸۸، نستعلیق خوش، عنوانها شنگرف، حسین علی بیگ ابن امام قلی بیگ رمضان ۱۱۶۸ هـ ق، بخواهش خان صاحب بهادر علی خان، ۳۰۰ص.

۱۰ . تلقین مرید

در آخر نوشته« مجوزه و منتخبهٔ محمد علیم الدین نطامی غباث پوری دهلوی از
ولاد همشره زادهٔ حضرت محبوب الهی ».در مسایل عرفانی و مسائل راه حق ، فرابض
ظاهری و باطنی ، آداب مرشد ، محرمات محبت حق نعالی ، و... مخصوصاً تلقین برای
مریدان ، و به شیوهٔ سوال و جواب است ، طالب از شیخ سوال می کند و شیخ به طالب
جواب می دهد.

آغاز : «حمدله . بدانکه طالبی از سیخ سوال کرد که با شیخ مرا راه نما[به] راه حق و به
عملی هدایت کن که بآن عمل راه حق یابم.»

● ش ۱۱٤ ، نستعلیق ، لفظ «شیخ» و «ای طالب» سگرف، خدابخش ،۱۵ رجب ۱۳۰۱
هـ ق ، ش ۲ (ص ۵ - ۲٦)

۱۱ . تهذیب الاخلاق

شامل یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه.

مقدمه در سه بحث: ۱ . در شرف این علم ۲. کمال انسانی. ۳. معنی خیر (؟) و سعادت.

باب اول : در تهذیب اخلاق ، در هفت فصل ؛ فصل دوم در اصناف کمالات ، فصل هفتم
در معالجات امراض نفس،

باب دوم : درحکمت منزل (؟) ، در ۵ فصل ؛ فصل اول در احتیاج مردم بمنزل ، فصل
پنجم در حرم و عیب.

باب سوم : در حکمت بمدن ، فصل اول در بیان احتیاج مردم بتمدن ، فصل چهارم در
کیفیت معاشرت با اصناف خلق.

خاتمه : در بیان نصایح و مواعظ

آغاز : «اخلاق مهذبه کمال که لایق اسماع نواند بود، مبدع قدیم است جل جلاله.

● ش ۱۰۷ ، شکسته خوش ، سرلوح ، جدول طلایی ، عنوانها شنگرف، نسخهٔ ارزنده ،
یکشنبه رمضان ۱۰۲۳ هـ ق در شاهجهان آباد (دهلی) ، ۱۲۲ص.

۱۲ . جغرافیای شبه قاره

از ناشناس. ظاهراً تقسیم مطالب نسخه بر اقالیم بوده است. مطالب از استان دهلی شروع می شود که مؤلف آن را از اقلیم سوم شمرده است. اول زمینهٔ تاریخی و اوضاع جغرافیایی دهلی را شرح داده ، سپس جدولبندی کرده و آمار فلاح، اراضی ، نقدی ، کشاورزان ، سواران و پیاده ها از نواحی دهلی را آورده است:

سرکار دهلی ، سرکار بدایون ، سرکار سنبهل ، سرکار سهارنپور... سرکار سرهند. سپس به فرماندهان دهلی و مدت حکومت آنان اشاره کرده و آخرین آنها را "سکندر" ذکر کرده که بعد از "سلیم خان" بر تخت نشست.

بعد از دهلی آمار سرکار جالندهر ، سرکار لاهور ،سرکار سیالکوت ، ... و سرکار رهتاس را بدست داده است. بعد از استان دهلی ، استان ملتان را آورده و آنرا از اقالیم اول و دوم و سیوم شمرده و به همان شیوه آمار داده است.

سپس استان کابل از اقالیم سوم و چهارم و همچنین اوضاع جغرافیایی و تاریخی کشمیر را مفصل شرح داده است.

در پایان ، جدول طول وعرض بلاد ربع مسکون را از خط استوا کشیده و بلاد هفت اقلیم را شناسانده است.

آغاز: «صوبهٔ دهلی از سیوم اقلیم ... از بلول تا لودهیانه که بر ساحل دریای سلج است.»

● ش ٦٨ ، نستعلیق خوش ، سدهٔ ۱۳ هـ.ق، ۱۷۸ص ، در ابتدا ۳۰۵ برگ افتادگی دارد.

۱۳. چهار پیر و چهارده خانواده

در اسامی چهار پیر و چهارده خانوادهٔ عرفانی ، پیران طریقت و حقیقت و معرفت و شریعت .

آغاز : «در بیان چهار پیر و چهارده خانواده . باید دانست که چهار پیر کدام اند : اول پیر حضرت آدم علیه‌السلام ، دوم پیر حضرت نوح علیه‌السلام .»

● ش ۱۱٤ ، نستعلیق خوش ، بعضی اسامی شنگرف . خدا بخش ، ۱۵ رجب ۱۳۰۱ هـ.ق. ش ۱ در مجموعه (ص ۲ - ۱٤).

۱٤ . دستور معما

از عبد الرحمان جامی .

آغاز :«ای اسم توگنج هر طلسمی فـانع ز تـو هـر کسی باسمی»

● ش ۱۰۰ ، نسعلیق خوش ، غلام حیدر خان ، ۱۲٤۳ هـ.ق ، ش ۵ در مجموعه ، ۳٤ ص

۱۵ . سه نثر ظهوری ، شرح

متن از ملا نور الدین ظهوری ترشیزی و شرح از امام بخش صهبائی دهلوی شهید ۱۲۷٤ هـ.ق . شامل سه متن:نورس خیال ، گلزار ابراهیم، خوان خلیل .

درین نسخه فقط شرح "نورس خیال" آمده و بقیه آن ناتمام مانده است.

آغاز : «پس از حمدی که صریر قلم از یمن ادای آن کوس ان‌هوالاوحی یوحی می‌تواند زد ... قلم به میمنت اظهارش حرف انا افصح نقش صحیفه بلاغت تواند کرد.»

● ش ۱۰۰ : نستعلیق خوش ، سدهٔ ۱۳ هـ.ق ، ش ٤ در مجموعه ، ۷٤ص ، ناتمام.

۱۶ . صوبیداری دکن و احوال امرا

در متن اسم مولف مذکور نیست ، اما در آغاز فهرست مطالب با همان خط متن، کاتب نام مؤلف را محمد خان و نام کتاب را صوابداری (کذا، صوبداری) دکن و احوال امرا نوشته است.

ترتیب مطالب کتاب در احوال بادشاهانی که بر هند بویژه بر دکن حکومت کرده‌اند، چنین است:

مقدمه در عقاید دینی اسلامی ، سپس فضایل خلفای راشدین و اسامی اولیاء الله هند و برای دانستن چهار پیر و چهارده خانواده به تذکرة الاولیاء، نفحات الانس و مرأة

الاسرار ارجاع داده است ، طبقات و اقالیم ، گفتار در قدرت حق ، ظهور حضرت آدم ، ذکر حضرت سلیمان ، تولد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از آن ذکر پایه گذاری حکومت تیموریان و شرح مختصر وقایع روزگار شاهان این دودمان تا عهد اورنگ زیب ، و سپس نوابان و حاکمان محلی حیدرآباد دکن تا نواب صمصام الدوله شاهنواز خان خوافی مؤلف مآثر الامراء و ذات شهید.

آغاز:

«اللـه بگـو چـه پـاک نـام است کـین ورد زبـان خـاص و عـام است

... بعد از حمد الهی که آفرینندهٔ جهان و جهانیان وزمین و آسمان است و یکهزار نام دارد ، چنانچه الله اسم ذات اوست.»

● ش ۸۷ : نستعلیق مایل به شکسته ، سدهٔ ۱۳ هـ.ق. عناوین شنگرف، از آخر افتادگی دارد. تا رخصت ناصر جنگ برای وصول پیش کش کرناتک ، ۲۶۲ص.

۱۷ . فتاوی برهنه

از شیخ نصر الدین لاهوری. در دو جلد.

آغاز ج ۱ : «حمد مر خدای جهانرا که یکتاست باوصاف کمال و مبراست از سمات نقص و زوال و صلوة بر رسول او محمد که معیّن حلال است و حرام و بر آل و اصحاب او که حامیان دین اند و داعیان اسلام.»

آغاز ج ۲ : «باب پنجم (در نسخهٔ چاپی باب چهارم) در زکوة فی الحدیث :حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا امرضاکم بالصدقه.»

● ش ۹۸، نستعلیق ، اسامی منابع شنگرف، ج اول ، ۱۵ رجب ،۱۵ سنه محمد شاهی (۱۱۴۶ هـ.ق) ۱۷۲ ورق.ج دوم،۱۶ محرم، شایدهمان تاریخ جلد۱، ۱۳۴ ورق.

۱۸ . کفایه مجاهدیه

از منصور بن محمد شیرازی . بسال ۷۸۰ هـ.ق. کتاب معروف طبی شامل بر دو فن است : فن اول در اقسام طب یعنی نظری و عملی . فن دوم در ادویهٔ مفرده و مرکبه.

آغاز: «شکر و سپاس مر خالقی راکه در خلقت انسان دقایق حکمت او بی پایان است و حمد بی حد و ثنا بی قیاس مر پادشاهی را.»

● ش ۷٦، نستعلیق خوش، عنوانها شنگرف، سدهٔ ۱۳ هـ‍ ق ، ۱۴۹ ورق.

۱۹. کیمیا، رساله در

از زین العابدین مطبب مشهدی بن سید علی طباطبایی. مؤلف در خدمت نواب خان خانان مبارز الملک معین الدوله سبد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ حاکم بنگاله در آمد و این کتاب را تألیف کرده به او تقدیم نمود.

مطالب بر اساس مؤلفات "ارسطاطالیس" و "براکلوس حرمانی" و "فربوبولس" و "افلاطون" (دانشمندان یونان) و متن به چهار "مقاله" تقسیم شده است:

مقالهٔ اول: در بیان خیر ؟ ، دارای ده فصل؛ فصل اول در بیان هیولای اولی و سرّ اکبر، فصل دهم در بیان نسبت عالم اکبر بعالم اصغر.

مقالهٔ دوم: در بیان اساس طب کیمیایی ، دارای هشت فصل؛ فصل اول در معرفت ترکیب بدن انسان ، فصل هفتم در علاج کلی.

مقالهٔ سوم: در بیان طریق و چگونگی تدبیر ادویه و تحلیل و تنقیه ، دارای دوازده فصل ؛ فصل اول در بیان معرفت درجات و ارث ، فصل دوازدهم در کیفیت حفظ و ترتیب اشیا.

مقالهٔ چهارم: در بیان عملیات ، دارای هشت فصل؛ فصل اول در تقطیر آبها ، فصل هشتم در مشمومات.

آغاز: «اما بعد برای دانش آزمایان سخن شناس و ضمیر عقل پروران خرده قیاس معروف و مکشوف می دارد در آوانی که این کم نام...»

● ش ۹۹، نستعلیق ، عنوانها شنگرف ، ۱۲۸٦ هـ‍ ق. ش ۲ در مجموعه (ص ۱۱ - ۵۱).

۲۰ . مأیه عامل ، شرح

متن از عبد القاهر جرجانی . شرح از ناشناس. در علم نحو.

آغاز: «بعد تمهید خداوند ودرود مصطفی. اگر سایلی سوال بکند که لفظ "بعد" در سه اقسام چه می باشد؟ - و سه اقسام، اسم و فعل و حرف است - جواب می دهیم: اسم می‌باشد.»

● ش ۱۱۲، نستعلیق خوش، سدهٔ ١٤ هـ‍ق. ش ۱ در مجموعه (ص ۲-۸٦).

۲۱. مثنوی معنوی، فهرست حکایات

از ناشناس که فهرست عناوین حکایات پنج دفتر اول مثنوی مولوی را گرد آوری کرده است. به شمار و آمار مؤلفِ کتاب، در دفتر اول ۱۸٦ حکایت، در دفتر دوم ۱۲۹ حکایت، در دفتر سوم ۱۳۷ حکایت، در دفتر چهارم ۱۵۹ حکایت، و در دفتر پنجم ۱۲۳ حکایت آمده که شمار حکایات این دفتر ناتمام مانده است.

آغاز: «۱. حکایت بادشاه و عاشق شدن بر کنیزک و خریدن پادشاه آن کنیزک را و رنجور شدن آن کنیزک وتدبیر و معالجهٔ آن کنیزک کردن.»

● ش ۱۰۰، نستعلیق خوش، رقم ها شنگرف، غلام حیدر خان ۱۲٤۳ هـ‍ق. ش ۳ در مجموعه، ص ٥٦.

۲۲. مجربات هلالی

در نسخه، عنوان کتاب نسخه جات هلالی آمده است وگویا هلالی نام پزشکی بوده که این کتاب را در مداوی امراض مختلف مانند ضعف قوهٔ باه، دردها، و تب ها تألیف کرده است.

آغاز: «دفع کدو دانه پوست درخت انار طل حذر کرده در شب یک سیر خام بآب بجوشاند از هیزم پنبه بسوزد تا یک سیر آب بماند مریض را به وزن روپیه قند بخوراند.»

● ش ۹۹، نستعلیق، عنوانها شنگرف، سدهٔ ١٤ هـ‍ق. ش ۱ در مجموعه (ص ۱ - ۵۰).

۲۳. معیار الحقایق، شرح کنز الدقایق

متن کنز الدقایق از ابو البرکات عبد الله بن احمد نسفی، شرح از ضیاءالدین محمد

قی. جلد اول از "کتاب الطهاره" تا "کتاب الشرکة"

ش ۱۰۵ ، نسخ ونستعلیق خوش ، قطب عالم بن محمد بن محمد ثناء الله بن محمد سد بن شریف محمد بن عبد الدائم قرشی ، ساکن جاوه (بخش سرگودها)، ۱۳ جمادی انی ۱۲۸٤ هـ‍ـق، ۱۸٦۷ میلادی ، ۷۰٤ص. ظاهراً برگ اول افتاده است.

۲٤ . مفتاح الاسامی

در آن آمده :« این رساله باتمام رسید، مفتاح الاسامی نام نهاد».در یک مقدمه و نزده اصل:

دمه : در لغت معما ،

مل اول : در ساختن معما بر حساب جمل،

مل دوم : بدانکه هر برجی که حرف علامت اوست مگر جمل راکه صفر علامت اوست رخ را ذکر می‌کند.

مل سوم : هر کوکبی را ازین کواکب سیارهٔ سبعه علامت حرف آخر او می‌باشد .

مل شانزدهم :در بارهٔ سال.

آغاز : «حمد و ثنای بی عدد پادشاهی را که دیدهٔ عاشق را بخاک قدم ها سگان کوی سوقان روشن می گرداند.»

س ۱۰۰ ،نستعلیق خوش ، عنوانها شنگرف ،غلام حیدر خان ۱۲٤۳ هـ‍ـق، ۲٤ ص، نب اوراق بهم خورده ، درکنار متن یاد داشت های ناخوانا ، س ۲ در مجموعه .

۲۵ . مکتوبات سید احمد شهید

از سید احمد شهید بریلوی (م ۱۲٤٦هـ).نامه هایی خطاب به کسان زیر است:

نقل رقعهٔ شاه عبد العزیز دهلوی بنام منشی نعیم خان ، سردار یار محمد خان ، قمر حمد خان ، سلطان محمد خان ، دوست محمد خان والی کابل و شاه بخارا.

نقل وصیت نامهٔ مولانا عبد الحی بتاریخ ۸ شعبان ۱۲٤۳ در قریهٔ خار سختی

سوات. اجازت نامۀ سید احمد شهید.

نامه هایی که در نهضت جهاد علیه استعمارگران انگلیسیٰ نوشته بود.

آغاز: «سپاس بیقیاس وستایش نیاز اساس و حضرت خداوندی را جلّت عظمة و عمّ رحمة که مؤمنان پاک و مسلمانان چست و چالاک را بفرمان واجب الاذعان... مخاطب فرمود»

● ش ۸۹، نستعلیق، عبدالکریم ولدفضل الدین، ۱۲٤٥ هـ ق، ش ۱ درمجموع (ص ۱ -۳۸).

۲۶ . مکتوبات سید احمد شهید

نامه ای است از سید احمد شیهد خطاب به : مولانا حافظ دراز، حافظ محمدعظم عبد الملک آخوند زاده ، حافظ مراد آخوند زاده ، غلام حبیب ، قاضی سعد الدین ، قاضی مسعود ، عبد الله آخوند زاده ، محمد حسن ، حافظ احمد و دیگر علمای بلدۀ پشاور دربارۀ نهضت و جهاد علیه انگلیسی ها و اجرای قوانین فقه حنفی .

آغاز: «از امیر المومنین سید احمد بخدمت عالیات منابع هدایات مصادر افادات هادیان راه دین ... بعد از ادای تحیات و دعای ترقی مدارج ... درین ایام چنان مسموع گردید بعض از مجادلین بی انصاف ... تسبت به ما فقرای مهاجرین و ضعفای مجاهدین بر تافته...»

● ش ۸۹، نستعلیق، عبدالکریم ولد فضل الدین. ۱۲٤٥ هـ ق. ش ۳ درمجموع (ص ٤۳-٤۸).

۲۷ . منتخب اللغات شاهجهانی

از عبد الرشید تتوی ، بسال ۱۰٤٦ هـ ق ، فرهنگ عربی به فارسی است.

آغاز: «سپاس وستایش مالک الملکی که تذکار آلای بی احصای و نعمای منتهایش...»

● ش ۱۰۱ ، نستعلیق ، کلمات غربی شنگرف ، شیخ نور ولد حافظ محمد، ۱۰ صفر ۱۱۲۳ هـ ق ، ٤۱٤ ص.

*****

فهرست کتاب ها، مجله ها و مقاله های رسیده

الف) کتاب ها

۱. گزارش ملی وضعیت زنان در جمهوری اسلامی ایران، چ ۱، تهران: دفتر امور زنان‌نهاد ریاست جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴خ.

۲. امام، خمینی؛ معرفت ناپهلاک (فارسی براهوی)؛ ترتیب و ترجمه برفسورخداداد گل، ج ۱،کویته:براهوی ادبی سوسائتی پاکستان،۱۳۷۵خ/ ۱۹۹۶م.

۳. افضل منهاس، مساف کربلا؛ چ ۱، راولپندی

۴. امینی، ابراهیم (علامه)؛ خودسازی (اردو)؛ مترجم اختر عباس، ج ۱، لاهور ناصر پرنتنگ پریس، ۱۹۹۶م.

۵. حسین انجم، مولانا محمد باقر شمس، ج ۱،کراچی .ادارهٔ طلوع افکار، ۱۹۹۶م.

۶. رشید نثار، انوکها بالکا؛ چ ۱، راولپندی: ادبی سوسائتی (بیاس)، ۱۹۹۶م.

۷. سجاد مرزا،دردکی خوشبو؛چ ۱،گوجرانواله :بی ۶۷، سیتلائت تاون، ۱۹۹۴م.

۸. سرسوتی سرن کیف، لدت کرب، چ ۱، بمبئی: ومل پبلی کیشنز، ۱۹۸۸م.

۹. ظهور الدین احمد؛ ایرانی ادب؛ چ ۱، اسلام آباد. مرکز تحیقات فارسی ایران وپاکستان، ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.

۱۰. عاصی کرنالی،چراغ نظر، چ ۱، کراچی. ایجوکیشن پریس، ۱۹۹۲م.

۱۱. مجموعه مقالات سیمینار ایران شناسی (اردو، انگلیسی)؛ زیر اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور. ۱۹۹۶م.

۱۲. محمد عطا الله خان ،اردو زود نویسی کاارتقاء؛چ ۱، اسلام آباد: مقتدره قومی زبان، ۱۹۹۶م.

۱۳. مقصود حسنی، تحریکات اردو ادب (اردو)؛ج ۱،لاهور.فهدپبلیشرز،۱۹۹۶م.

14 Hafeznia, M.R · Research Methodology, Lahore, 1996.

15 Afzal Haidar(Syed): Velayat-e-Faqih Imam Khomaini & Islamic Revolution, Lahore, 1996.

ب) مجله ها:

فارسی

۱. آشنا ، دو ماهانه ؛ سال ۵ ، شماره ۲۹ : خرداد و تیر ۱۳۷۵.

□ **نشانی : تهران** خیابان ولیعصر - بین فاطمی و زرتشت- نبش کوچهٔ کامران-شمارهٔ ۷۶۶ -بنیاد اندیشهٔ اسلامی شناسهٔ پستی:۱۴۱۵۸ صندوق پستی : ۳۸۹۹ - ۱۴۱۵۵

□ **از فهرست :**

- آرای ایرانی به روایت شهرستانی ؛ **دکتر محسن ابو القاسمی**
- شاهنامه شناسی در راه رهایی از آشوب ؛ **دکتر جلیل دوستخواه (استرالیا)**
- شاطر عباس،یکی از عوام‌الناس وشاعری بااحساس؛**دکتر سیدهادی حائری**
- ایران و اسطوره های ایرانی در شعر ناصر خسرو ؛ **غلام محمد طاهری‌مبارکه**
- سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ ایران و اسلام به شبه قاره هند و ستم‌ستیزیهای او؛ **دکتر رضا مصطفوی سبزواری**
- مثنوی صیقلی حصاری «روضه الشهدا»؛**پروفسوراعلاخان افصح زاد(تاجیکستان)**
- اسرار کوهستان سُغد ؛ **دکتر احرار مختاروف (تاجیکستان)**
- یک نسخهٔ خطی پرارزش از کلیات وحشی بافقی ؛ **پروفسور سیدامیرحسین‌عابدی (هند)**

۲.آینهٔ پژوهش ، دوماهانه ؛ شماره ۳۹ : مرداد - شهریور ۱۳۷۵.

□ **نشانی:**ایران - قم-خیابان شهدا -کوچهٔ ۱۵ - شماره ۵

صندوق پستی : ۳۶۹۳ - ۳۷۱۸۵

□ **از فهرست :**

- کاربرد اصول در مجمع الفائدة و البرهان ؛ **محمد رحمانی**
- مباحث در فقه محقق اردبیلی ؛ **محمد علی سلطانی**
- غنا از دیدگاه محقق اردبیلی ؛ **سید علی حسینی**
- مهمترین کتاب کلامی محقق اردبیلی ؛ **احمد عابدی**
- نیم نگاهی به مجمع الفائدة و تصحیح آن ؛ **رضا مختاری**
- بررسی حدیقة الشیعه ؛ **صادق حسن زاده مراغه ای**
- روش محقق اردبیلی در زبدة البیان ؛ **علی مختاری**

۳. ایران شناخت ، فصلنامه؛ شماره ۲ : تابستان ۱۳۷۵.

[ ] **نشانی : ایران - تهران - میدان بهارستان خیابان کمال الملک - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی [انجمن ایران شناسان کشورهای مشترک‌المنافع وقفقاز]**

[ ] **از فهرست :**

اسماعیله و ادبیات اسماعیلی در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی؛ ا.ای. برتلس، ترجمهٔ میرزا شکور زاده

تحولات جمعیتی ایران در نیمه اول قرن هفتم ؛عبدالرسول خیراندیش

یک قالب واژه سازی در زبان تاجیکی ؛ شرف الدین رستم

گزارشی از کتب آموزشی زبان فارسی در جمهوری آذربایجان ؛علی اصغرشعر دوست

مفهوم ملیت در شعر ابو القاسم لاهوتی؛ باقر صدری نیا

یک ساختار جدید نحوی با تکوازی "را "؛ ولادیمیر کوشف

تسلط روسها بر مرو ، پایان استقلال ترکمن ها؛الهامهٔ مفتاح

نشو و نمای ایران به مثابه یک حکومت ملی؛ جی.ا.بویل، ترجمهٔ وهاب ولی

٤. پژوهشگران ، دو ماهانه ؛ شماره ۱۶ : تیر و مرداد ۱۳۷۵.

[ ] **نشانی : ایران - تهران - بزرگراه کردستان خیابان سید جمال الدین اسد آبادی خیابان ۶۴ [پژوهشگاه علوم انسانی]** صندوق پستی :۶۴۱۹ ۱۴۱۵۵

[ ] **از فهرست :**

زبان خوش آهنگ ما فارسی

روش مقارنهٔ زبانی در تدریس زبان فارسی

کمال خجندی ، مظهری از یگانگی ها

نگاهی به کنگرهٔ جهانی عطار نیشابوری

۵. کیهان اندیشه ، دو ماهانه ؛ شماره ٦٧ : مردادوشهریور ۱۳۷۵.

[ ] **نشانی : ایران - قم - خیابان حجت شماره ۴۵.**

[ ] **از فهرست :**

قصه ، رمان و نظام سازی ؛ سید عباس نبوی

مقدس اردبیلی در عرصهٔ اجتهاد ؛ محمد ابراهیم جناتی

قبلهٔ عراق از دیدگاه مقدس اردبیلی ؛ علی زمانی قمشه ای

○ زبده البیان وتفاسیر فقهی اهل سنت ؛ سید محمد علی ایازی
○ اعجاز عددی قرآن ؛ عباس یزدانی
○ محقق اردبیلی و جایگاه امامت در کلام اسلامی ؛ علی ربانی گلپایگانی
○ زندگی علمی و اجتماعی محقق اردبیلی ؛ محمد علی برزنونی
○ زادگاه محقق اردبیلی ؛ سید مهدی جوادی
○ پیرامون داستانهای مربوط به محقق اردبیلی ؛ جواد وهاب زاده
○ صفویه عصر جدید ایران ؛ رسول جعفریان
○ نقش سیاسی اجتماعی نقشبندیان در قرن نهم هجری در ماوراءالنهر؛ حسن حضرتی
○ نقش آزاد اندیشی در تکوین تمدن اسلامی ؛ عظیم حمزئیان
○ بررسی و نقد گرایشهای غیر اصالت وجودی ؛ سعید رحیمیان
○ استقبال و جواب در شعر حزین لاهیجی ؛ منوچهر دانش پژوه

۶. کیهان فرهنگی ، ماهانه؛ سال ۱۳ ، شماره ۱۲۸ : مرداد و شهریور ۱۳۷۵.

□ **نشانی :** ایران - تهران - خیابان فردوسی - کوچه شهید شاهچراغی - مؤسسهٔ کیهان
صندوق پستی : ۹۶۳۱ - ۱۳۶۵

□ **از فهرست :**

○ غرب شناسی ، توصیف یا تحلیل ؛ دکتر حمید مولانا
○ شعر رودکی درترازوی نقد ؛ دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی
○ آرایه های ادبی در قلمرو نثر ؛ کاووس حسن لی
○ انقلاب و زبان فارسی ؛ دکتر حسین رزمجو
○ نظری به ترجمه و مترجم احیاء العلوم ؛ دکتر نذیر احمد
○ "تشخیص" در منطق الطیر ؛ سید محمد هاشمی فرد.
○ هنر و تمدن مسلمین ؛ ید الله غلامی

۷. معارف ، چهار ماهانه ؛ دورهٔ ۱۳ ، شماره ۳۷ : فروردین - تیر ۱۳۷۵.

□ **نشانی :** ایران - تهران - خیابان دکتر بهشتی - خیابان پارک - شمارهٔ ۸۵ [مرکز نش
دانشگاهی] صندوق پستی : ۷۶۹ - ۷۴۵

□ **از فهرست :**

○ رسالهٔ نوریّهٔ شیخ علاء الدولهٔ سمنانی ؛ جمال الیاس

بهضت مشعشعی و گذاری بر کلام المهدی ؛ علیرضا ذکاوتی قراگزلو

· معابر هند ؛ اسماعیل بن صحافباشی ، عارف نوشاهی

· بررسی ترجمه های فارسی کتاب اعمال هندسی ابوالوفای بوزجانی از نظر زبان‌شناسی ؛ جعفر آقایانی چاوشی

· قلندریات در شعر عرفانی فارسی از سنایی به بعد؛ جی.تی. دوبرین، هاشم بناءپور

۸. نامهٔ آشنا ، فصلنامه ؛ سال ۲ ، شماره ۲ : تابستان ۱۳۷۵.

[ ] **نشانی : رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه - شمارهٔ ۷۷ - خیابان رشید غالب غازی عثمان پاشا - آنکارا - ترکیه**

[ ] **از فهرست :**

· یوسف علیه‌السلام و سیاوش ؛ سید محمود آیتی

· بیتی بازیافته از رودکی در خلال تفسیر ابو الفتوح رازی ؛ اصغر ارشاد سرابی

· شهریار ؛ زکریا طرزمی

اختر ، نخستین روزنامه خارج از ایران ؛ محمد گودرزی

· ردّپای عطار در دیار ترکان ؛ اصغر دلبری پور

· دگرگونیهای شعر فارسی پس از انقلاب اسلامی ؛ محمد شهری برآبادی

· منابع تاریخ اجتماعی ایران ؛ دکتر عطاء الله حسنی

۹. نامهٔ پارسی ، فصلنامه؛ سال ۱ ، شماره ۱ : تابستان ۱۳۷۵.

[ ] **نشانی : ایران - تهران - میدان بهارستان - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی**

[ ] **از فهرست :**

· روابط فرهنگی ایران و سریلانکا؛ شاد روان پروفسور سید اختر امام

· زبان ، پیوند اصلها و نسلها ؛ اکبر تورسان زاده

· لهجه شناسی در تاجیکستان ؛ ا. ل. خروموف

روش آموزش زبان فارسی و متون آموزشی ؛ دکتر صغری بانو شکفته

· یک شَدّه دُردَری ؛ رحیم مسلمانیان

زبان فارسی در مدارس قدیم شبه قاره؛ دکتر سید کمال حاج سید جوادی

روش مقارنه زبانی در تدریس فارسی ؛ دکتر إغناطیوس الصیصی

· گفت و گو با خانم گلرخسار شاعر معاصر تاجیک

() گفت و گو با استادان زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند ؛محمد اکرم ، قاسمی و...

() بررسی و نقد کتابهای فارسی در پاکستان ؛ دکتر مهر نور محمد خان

۱۰.نامهٔ فرهنگ،فصلنامه؛ سال ۶،شماره ۲۲:تابستان ۱۳۷۵.

□ **نشانی : ایران - تهران - خیابان ولیعصر - سه راه فاطمی - ساختمان شماره ۲سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی**

□ **از فهرست :**

() خلاقیت و فرهنگ ؛میزگرد

() تناقض در فکر اصلاح طلبی از سید جمال تاکنون ؛ دکتر مرتضی اسعدی

() از "بودا " تا "بُت" ؛ دکتر امیر حسین ذکرگو

() تولد نوشنار ؛ میر سعید الله شجاعی

() ما خیالات پردهٔ غیبیم ؛ مهدی الماسی

() امام حسین علیه‌السلام از نظر اسماعیلیان بدخشان؛ عطا خواجه جلال‌اف‌بدخشانی

() اخلاص گفتگوی دینی بین اندیشمندان مسلمان و زرتشتی

۱۱. نامهٔ فرهنگستان ، فصلنامه ؛ سال ۲، شماره ۶: تابستان ۱۳۷۵.

□ **نشانی : ایران - تهران - خیابان شهید احمد قصیر - نبش خیابان سوم - شماره ۸ [فرهنگستان زبان و ادب فارسی]** صندوق پستی : ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵

□ **از فهرست :**

() داستان ملاقات و مکاتبات بو علی و بو سعید؛ فتح الله مجتبایی

() چوگان به سبک ایرانی؛ آ. آذر نوش

() پسوند صفت ساز "ـ ناک" در فارسی و پیشینهٔ آن در فارسی میانه‌پهلوی؛ ایرج پروشانی

() تفأل در ترسّل؛ هاشم رجب زاده

() جهان دانش ، متنی علمی از قرن ششم هجری؛ سید علی آل داود

() اولین نمونه از دست آوردهای زبان شناسی رایانه ای در زبان فارسی ؛ احمد طاهریان

() عرفی شیرازی ، این "من" و آن " من" دیگر ؛ پیرایه یغمایی

() نقش فرهنگستان در برنامه ریزی برای زبان فارسی ؛ علی اشرف صادقی

۱۲. بستان ، ماهنامه ؛ شماره ۱۰ : تیر ۱۳۷۵.

نشانی : ایران – تهران صندوق پستی : ۳۱۴ - ۱۱۴۹۵

از فهرست :

هنر ، از منظر درخشانترین ستارهٔ آسمان نجوم؛ استاد هبة الله ذو الفنون

شجون ، بیداری ، مقابله ؛ اسماعیل شفیعی سروستانی

نگاهی به پیشینهٔ روابط فرهنگی ایران و هند؛ مهدی الماسی

راه حلهای نجات از بحران فرهنگی ؛ بحث ویژه

۱۳. یاد ایام ، ماهنامه ؛ سال ۳ ، شماره ۵ : مرداد ۱۳۷۵.

نشانی : ایران - تهران - خیابان استاد مطهری روبروی باشگاه بانک سپه کوچهٔ فیروزه شمارهٔ ۱ صندوق پستی : ۷۳۵۳ ۱۵۸۷۵

از فهرست :

دانشگاه اسلامی در کلام رهبری ؛ احمد جعفری چمازکی

امام حسن عسکری علیه‌السلام ؛ استاد عادل ادیب

نگاهی گذرا بر علل وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ؛ رقیه سادات عظیمی

آن مارکه از او گشت سردار بلند ؛ واحد پژوهش اداره کل تبلیغات دولت

هنر برای هنر یا هنر برای انسان ؟؛ استاد محمد تقی جعفری

اردو

۱. آهنگ ، ماهنامه ؛ جلد ٤٨ ، شماره ۷ : جولای ۱۹۹٦م.

نشانی : برادکاسٹنگ هاوس ، ایم اے جناح روڈ ، کراچی ، پوسٹ بکس ۷۹۹۱

۲. اخبار اردو ، ماهنامه؛ جولای و اگست ۱۹۹٦م.

نشانی : مقتدره قومی زبان ، ۳ - ایچ ، ستاره مارکیٹ ، جی ۷ مرکز ، اسلام آباد

۳. الامیر، ماهنامه ؛ جلد ۸ ، شماره ۲ : اگست ۱۹۹٦م.

نشانی : کانر هاوس ، دوسری منزل پریڈی اسٹریٹ صدر ، کراچی ۷٤٤۰۰

٤. ایران شناسی ، سه ماهی ؛ سال ۳ ، شمارهٔ ۱۰ : تابستان ۱۳۷۵ش / ۱۹۹٦م.

نشانی : خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، ۴ مین گلبرگ ، لاهور

۵. پشاور یونیورسٹی جرنل ، جلد ۸ ، شماره ۸ : ۹٦ - ۱۹۹۵م.

نشانی : پشاور یونیورسٹی ، پیشاور

۶. جریده ، سه ماهی ؛ سال ٤ ، شماره ۳: جولای - سپتامبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : ۱ باتهـ آئی لینڈ روڈ کراچی - ۷۵۵۳۰

۷. خواجگان ، ماهنامه؛ جلد ۲۶ ، شماره ۷: جولای ۱۹۹۶م.

□ نشانی : ۱۰۹ کاچ روڈ ، جی او آر ۱، شاهراه قائد اعظم، لاهور

۸. درویش ، ماهنامه؛ جلد ۸، شماره ۱۰ ، اکتوبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : خواجه عابد نظامی ایڈیٹر درویش ،۵۴ عبد الکریم روڈ، لاهور

۹. دار السلام ، ماهنامه ؛ جلد ۹، شماره ۹: دسامبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : دهلی گیٹ ، مالیرکوٹله ، ۱۴۸۰۲۳ ، پنجاب ، هندوستان

۱۰. روحانی پیغام ، ماهنامه ؛ جلد ۱۷ ، شماره ۱ : اکتوبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : ماهنامه روحانی پیغام ، فرحت منزل ، چنیوٹ بازار ، فیصل آباد

۱۱. سب رس ، ماهنامه ؛ جلد ۵۸، شماره ۷: جولای ۱۹۹۶م.

□ نشانی : اداره ادبیات اردو، پنجه گٹه روڈ،حیدرآباد ۸۲،۵۰۰۴۸۲(A.P.)هندوستان

۱۲. صحیفه ، سه ماهی ؛ شماره ۱٤۸ :جولای - سپتامبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : مجلس ترقی ادب ، کلب روڈ ، لاهور

۱۳. وحدت اسلامی ، ماهنامه؛شماره ۱۳۵:شهریور ۱۳۷۵ /سپتامبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : دفترثقافتی‌نماننده اسلامی جمهوریه ایران،مکان ۲۵،گلی ۲۷ ، ایف ۶/ ۲ ، اسلام آباد

پ)مقاله ها

۱.اسلامی ، ف ؛ اسلام آباد - پاکستان : تربیت الهی در سروده های اقبال

۲.امیری ، مجتبی ؛ تهران - ایران : ۱. ارتباط محسوس و معقول در مثنوی

۲. صورت و معنی در نگاه مولانا

۳. تبریزی ، ایرج ؛ اسلام آباد - پاکستان : تربیت دینی فرزندان و نقش الگوها

٤. تجلیل ، جلیل ؛ تهران - ایران : فروغ بلاغت در جامع التواریخ

۵. تسبیحی ، محمد حسین ؛ اسلام آباد - پاکستان : صنعت ماده تاریخ گویی و جایگاه‌آن در پهنهٔ پیوندهای فرهنگی شبه قاره

٦. توسی ، بهرام ؛ ایران : عرفان و جلوه های هفت شهر عشق در شعر عطار

۷. **جعفری،ع.القادر؛اله آباد - هندوستان**:ملا طغرا، شاعر ونویسندهٔ ناشناختهٔ دورهٔ شاهجهانی

۸. **حاج سید جوادی، سید کمال ؛ تهران - ایران** : بایسنقر و میراث دورهٔ تیموریان

۹. **حسین جعفر حلیم؛ کراچی - پاکستان**:عبرت وحکمت در شاهنامهٔ فردوسی توسی

۱۰. **ذو علم ، علی ؛ اسلام آباد - پاکستان** : منشور علامه اقبال در برابر غرب

۱۱. **رشیده حسن ؛ اسلام آباد-پاکستان**:ناصر علی سرهندی،شاعر غزلسرای پیروحافظ

۱۲. **زمانی ، آصفه؛ لکهنو - هندوستان** : فارسی سرایان هند و کشمیر

۱۳. **زمردی ، حمیرا ؛ تهران - ایران** :

۱ . تحلیل و بررسی داستان " رابعه و بکتاش " در الهی نامهٔ عطار

۲.تحلیل و بررسی شخصیت،زندگی و اشعار"رابعه بنت کعب قرداری"

۱٤. **صافی گلپایگانی ، قاسم ؛ تهران - ایران** : حادثه های فرهنگ و تمدن اسلام وایران در فرزانگی تیموریان

۱۵. **عارف نوشاهی ؛ اسلام آباد - پاکستان** :

۱. تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری

۲. هفده رسالهٔ اصول حدیث لخواجه مولانا اصفهانی

۱۶. **غلام ناصر مروت؛ پیشاور-پاکستان**:اهمیت زبان فارسی و آیندهٔ آن در پاکستان

۱۷. **کلثوم ابو البشر ؛ داکا - بنگلادش** : عطار و آثار او در قلمرو فرهنگ بنگال

۱۸. **کلثوم سید ؛ اسلام آباد - پاکستان** : تأثر حلاج در شعر عطار

۱۹. **کی منش،عباس؛تهران-ایران**: ۱. اثیر الدین ابهری و معرفی هدایه اثیریه

۲. نظری به اشتراک مضامین خواجو و حواجه

۲۰. **محمد سرفراز ظفر؛ اسلام آباد - پاکستان**:رائج ، شاعر آرادمنش و بحه گوی عهد عالمگیر

۲۱. **محمد شمیم؛راجشاهی -بنگلادش**:فهرست نسخه های خطی گنجینهٔ حکیم حبیب الرحمن

۲۲. **مصطفوی سبزواری ، رضا ؛ تهران -ایران** : سیمای سمرقند در ادب فارسی

۲۳. **معتکف ، فریده؛ ــــ - ایران** : سلیمة الاحواد

۲٤. **معین الدین عقیل؛ کراچی -پاکستان**:کلمات آبدار -رقعات محمدمهدی واصف مدراسی

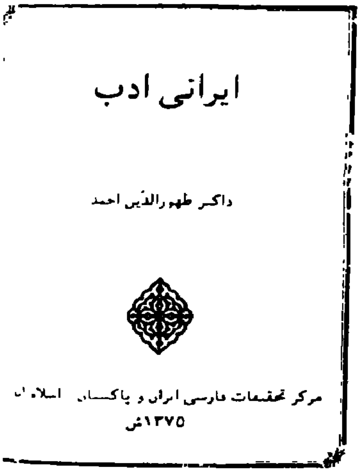
۲۵. **مهرنور محمد خان ؛ اسلام آباد - پاکستان** : نفوذ و رواج تذکرة الاولیای عطار در سرزمین پاکستان

*****

کتابهای تازه

۱. ایرانی ادب (اردو)

این کتاب سودمند بقلم استاد فاضل "دکتر ظهور الدین احمد" بیشتر برای استفادهٔ دانشجویان اردو زبان رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی ارشد تدوین شده است. از آنجاکه تاریخ ادبیات فارسی بسیارگسترده است، بدیهی است که در یک کتاب ۳۶۸ صفحه‌ای نمی شود درباره همه سرایندگان و نویسندگان و آثارشان نوشت. اما چنانکه مولف محترم در پیشگفتار توضیح داده، او نیازهای دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاههای پاکستان را در زمینهٔ "تاریخ ادبیات" پیش چشم داشته و امیدوار است این کتاب نیازهای اساسی آنان را برآورد. شاعران و سخنوران بزرگ فارسی مانند رودکی، فردوسی، سنایی، عطار، رومی، سعدی، حافظ و نیز شاهکارهای ادبیات فارسی مانند سیاست نامه، تذکرة الاولیا و گلستان که جزو نصاب درسی دورهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی برخی دانشگاههای پاکستان قرار دارند، در این کتاب معرفی شده که تا اندازهٔ نیاز دانشجویان را برآورده می سازد.



مؤلف ازکتابهای بسیاری که دربارهٔ تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده‌اند استفاده برده‌وچنانکه در مقدمه اشاره‌کرده بدون ذکر مأخذ،گفتارآنان رادراین‌کتاب‌آورده‌است

ایرانی ادب با بهای ۳۵۰ روپیه از سوی " مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد " در سال ۱۳۷۵ / ۱۹۹۶ منتشر شده است.

۲. شعریات خیام (اردو)

عمر خیام یک فیلسوف، ستاره شناس، ریاضی دان و ماهر جبر و مقابله بود، ا شهرت او در اقصای عالم بیشتر به عنوان شاعر نشاط طلب وشعرش هم منحصر ب رباعیات او است که به بیشتر زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است. این رباعیات چندین با

بر به شعر اردو بصورت رباعی ترجمه و منتشره شده است. اما شعریات خیام ترجمهٔ سه مصرعی رباعیات عمر خیام می باشد که کاری تازه و جالب است ، و خوانـنده پس از مطالعهٔ دقیق آن و مقابله با اصل رباعیات -که در متن این کتاب نامده است - می تواند حدس بزند که مترجم تا چه اندازه از عهده این کار مهم برآمده است، چون اولاً ترجمهٔ منظوم شعر از یک زبان به زبان دیگر کار مشکلی است ، و دوم این که ترجمهٔ رباعی به شعر مثلث به مراتب مشکل تر از برگرداندن آن به رباعی می باشد. در هر حال از آرای بعضی از دانشمندانی که در پایان این کتاب ضمیمه شده است ، بر می آید که مترجم از عهده این کار بخوبی برآمده است.

"مقصود حسنی" مترجم فاضل ، ترجمه ۸٤ رباعی را آورده است که اگر در مقابل هر ترجمهٔ اردو ، اصل فارسی رباعی را هم می‌آورد، بهتر و سودمند تر بود. مؤلف قبل از ترجمهٔ اردو ، به شرح حال ، شخصیت ، و زمانهٔ "عمر خیام" پرداخته و رباعیاتش را مورد سنجش و بررسی قرارداده ، و درباره محاسن شعری و عقاید و فلسفهٔ وجود او بحث کرده است. در کتابنامه هم نام سیزده کتاب اردو و فارسی و دو کتاب انگلیسی را که مؤلف از آنها در تألیف این کتاب استفاده کرده، آورده است.

شعریات خیام با بهای یکصد روپیه از سوی " فهد پبلشرز" ،به نشانی راجپوت مارکت، اردو بازار ، لاهور در سال ۱۹۹٦م منتشر شده است.

۳. مطالعه ادبیات فارسی (اردو و انگلیسی)

این کتاب مجموعه مقالاتی است به زبانهای اردو و انگلیسی که استاد دانشمند "دکتر وحید قریشی" درباره ادبیات در فاصلهٔ سالهای ۱۹٤٥ تا ۱۹۹٤ نوشته و در سال ۱۹۹٦ میلادی بمناسبت جشن یکصد و بیست و پنجمین سال تأسیس دانشکده خاورشناسی لاهور، از سوی آن دانشکده منتشر شده است .این مقاله‌ها به همان صورت چاپ اول و در دو بخش اردو و انگلیسی در این مجموعه آمده‌اند. بخش اردوی کتاب این مقاله ها را بر می گیرد:

۱. دورهٔ ابتدایی زبان و ادب فارسی در شبه قاره پاکستان و هند ۲. سرگذشت مثنوی

معنوی در این شبه قاره ۳. محیط عرفانی امیر خسرو و عقیدهٔ او درباره سبک پیر کلیر و دیوان فارسی او ٤. عقیدهٔ فیضی درباره شعر ٥. مقدمه شاهجهان نامه ملا احمد تتوی ٦.خان آرزو ۷.غلام علی آزاد بلگرامی و مآثر الکرام او ۸.تیک چند بهار ۹.تذکرهٔ همیشه بهار وکشن چند اخلاص ۱۰. شرح احوال و آثار مرزا محمد حسن قتیل ۱۱.آدینه بیگ خان ۱۲.نظری به نقد شعر العجم ۱۳.تدریس فارسی در پاکستان ۱۳.بررسی درباره فعل مضارع ۱٤.نظری به تنبیه الغافلین ۱٥.فرهنگ نامه جدید ۱٦.بررسی شرح غزلیات غالب وکلام عرشی و مکتوبات سعیدیه و تذکره شاه دوله دریایی ۱۷.لطفعلی بگ آذر و آتشکده ۱۸.قطعه ای از سعدی ۱۹.تجربیات اوزان در شعر جدید فارسی ۲۰. شعر جدید فارسی .

بخش انگلیسی آن تنها یک مقاله دربارهٔ "فارسی هندی" دارد . این مجموعه دارای ۳٥۲ صفحه و بهای آن ۱۷٥ روپیه است.

در پایان باید افزود که محتوای این مقاله ها دارای اهمیت بسیاری برای فارسی‌دانان است و به عقیدهٔ نگارنده باید به فارسی ترجمه شوند یا لااقل ترجمه فارسی بعضی از آنها را در فصلنامهٔ دانش چاپ کرد.

٤ . مجلهٔ تحقیق (اردو، عربی ، انگلیسی)

شمارهٔ ویژه مجله تحقیق دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور به مناسبت جشن صدو بیست و پنجمین سال تاسیس آن دانشکده به مدیریت "دکتر ظهور احمد اظهر" استاد ارشد و رئیس بخش عربی آن دانشکده در ٤۲۲ صفحه و با شمارهٔ پیاپی ٥۷ - ٦۰ و بهای ۱۰۰ روپیه منتشر شده است. این شماره دارای سه بخش اردو با ۱٤ مقاله، عربی با ۷ مقاله و انگلیسی با ۳ مقاله است. اما جای تاسف و تعجب است که بااینکه "بخش فارسی" ، یکی از بخشهای ممتاز آن دانشکده می باشد ، هیچ مقاله ای به زبان فارسی در ویژه نامهٔ مجله تحقیق نیامده است. شایسته بود که چند مقاله به زبان شیرین فارسی هم بقلم استادان فارسی نوشته و در این شماره چاپ می شد.

۵. اقبالیات (فارسی)

این مجله ویژهٔ تحقیق و نشر اندیشه های علامه محمد اقبال لاهوری ، و باشمارهٔ پیاپی ۱۱ - ۱۲ و بهای ۵۰ روپیه، از سوی "آکادمی اقبال پاکستان - لاهور" منتشر شده است. این شماره مشتمل است بر این مقالات : ۱.جهان اندیشه اقبال ، از سید هادی خسروشاهی ۲.مبارزهٔ اقبال با اسارت و بردگی ، از محمد شریف چوهدری ۳.اقبال و شبستری : دوچهره در یک آینه، از فاطمه علاقه ٤.آنچه از اقبال باید آموخت، از پروانه نیک طبع ۵.ایران دوستی اقبال ،از دکتر محمد صدیق شبلی ٦.اقبال و ادبیات پاکستان ، از عزیز احمد، ترجمهٔ علی بیات ۷. دید اقبال درباره شهادت امام حسین علیه‌السلام ، از محمد معز الدین، ترجمهٔ محمد اقبال شاهد ۸. رساله مرآت التائبین از "میر سید علی همدانی"، به تصحیح غلام حسن بلتستانی ، که بعد از ذخیرة الملوک پر حجم ترین اثر "امیرکبیر" است. اقبال به شاه همدان ارادت ویژه‌ای داشته و در شعرهای خود نامش را باکمال احترام‌برده و او را "سیدالسادات"، "سالار عجم" و "معمارنقدیرامم" خوانده‌است.

٦. میزان اقبال (اردو)

این کتاب مجموعه مقالاتی مفید دربارهٔ بعضی از موضوعات اقبال شناسی تألیف "پروفسور محمد منور" را در برمی گیرد که دکتر "شهین دخت کامران مقدم صفیاری" آنرا به فارسی برگردانده است. عنوان مقالات به این شرح است : ۱. مفهوم عرب و عجم در کلام اقبال ۲.توازن جنبه ای از شاعری اقبال ۳. غزل اردوی اقبال ٤. نظم گویی اقبال ۵."حفیظ جالندهری" در حضور اقبال ٦.آهنگ شعر اقبال ۷. ضرب کلیم. این هفت مقاله در نوع خود جالبند و بویژه برای ایرانیان تازگی خاصی دارند . نویسندهٔ فاضل از اقبال شناسان معروف پاکستان و نوشته هایش در موضوع اقبال شناسی حجت است. امدواریم این کتاب مستطاب اضافهٔ گرانقدری در موضوع خود باشد .

میزان اقبال بابهای ۱۰۰ روپیه در ۲۲۸ صفحه در سال ۱۹۹۲ از سوی "اقبال آکادمی پاکستان" منتشر شده است.

۷. تأثیر اسلام در فرهنگ هند (فارسی)

آنجهانی دکتر تاراچند ، تاریخ دان و فرهنگ شناس برجستهٔ هند، و اسلام شناس و

ایران دوست نامداری بودکه با آثار گرانقدر خود کوششهای بسیاری در راه ا
فرهنگ و تمدن اسلامی و بویژه فرهنگ و تمدن اسلامی ایران به جهان غرب و ب
شبه قاره هند بعمل آورد. او از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵٦م میلادی سفیر هند در ایران
شاید بتوان مدت سفارت او را پربارترین دوره روابط سیاسی و تجاری و فرهنگی
و هند شمرد. کتاب تأثیر اسلام در فرهنگ هند از پر ارزش ترین آثاری است که
زمینه به تألیف درآمده و تأثر و تأثیر افکار و عقاید دینی و آداب و رسوم اجتم
کیفیات و ابداعات ذوقی وهنری اسلام و مذهب هندو را تا اندازهٔ زیادی روشن و
می‌سازد. این کتاب سیزده فصل داردکه عناوین برخی از فصول آن عبار
۱. فرهنگ هندو پیش از اسلام ۲. ورود مسلمانان به جنوب هند ۳. تصوف د
٤. هندوهای مصلح جنوب و تاثیر اسلام در عقایدشان ۵. ورود مسلمانان به شم
٦.تأثیر اسلام در تعلیمات دینی "را مانده" و "کبیر" و "گورونانک" ومقامات
قرن شانزدهم و قدیسان دوره‌های اخیر و مصلحان بنگال ومهاراشتر ۸. تأثیر ا
معماری و نقاشی هند.

در پایان نیز شرح برخی از واژه ها ،جاها وکسانی که در متن آمده اند ، آور
است که به افادهٔ این کتاب برای خوانندگان افزوده است.

تأثیر اسلام در فرهنگ هند را "علی پیرنیا" استاد فارسی "مؤسسه ملی
نوین - اسلام‌آباد" و "عزالدین عثمانی" از انگلیسی به فارسی روان و
برگردانده‌اند و شرکت انتشاراتی یاژنگ تهران در سال ۱۳۷٤خ / ۱۹۹۵م آن را
طبع آراسته است.

۸. مثنوی ناله شبگیر (فارسی)

این مثنوی عرفانی را شاه محمد هاشم مخلص به "بهار حسین آبادی" (
۱۳۱۸خ / ۱۹۳۹م) سروده که در سال ۱۳۳٤ به خط سراینده بچاپ رسیده ولی
در پردهٔ خفا مانده بود، اینک به سعی و کوشش پروفسور "جابر حسین" رئیس
قانون ساز ایالت بهار و به تصحیح دکتر سید حسن عباس - از فارغ التحصیلان ر
و ادبیات فارسی دانشگاه تهران - طبع ونشر شده است. البته، در سال جاری هف
و شصت رباعی ازهمین سراینده از سوی "بهار فاوندیشن" (بنیاد بهار) انتشار یاف

ت دیوان اشعار فارسی وی نیز با تصحیح دکتر سید حسن عباس منتشر گردد. "بهار"
ک و زبانی محکم و دلکش ، ذوقی سرشار، طبع و قریحه ای ارزنده دارد. وی از
صوفیان صافی ضمیر و عارفی صاحب اکسر " بود و این مثنوی را برای راهنمایی ره
م کردگان و پند و اندرز به نصیحت نیوشان به رشته نظم کشیده است و با بد گفت: « در
وران انحطاط فرهنگی و تیرگی آسمان ادب ، سمع زبان فارسی را روشن کرده است».
اعر به سبک شعرای پیشین فارسی با بهره گیری از حکایات تلاش کرده تا به مردم ناآگاه
ز اسرار و رموز تعلیمات اسلامی، آگاهی بخشد. مثنوی نالهٔ شگیر دارای ۱۴۱ صفحه و
های ۱۰۰ روپیه می باشد.

۹. اربعین سیفی (عربی ، فارسی ، اردو)

در این کتاب ، "محمد شهزاد ملک مجددی " چهل حدیث را در موضوعات
مختلف دینی و عرفانی مرتب کرده است . مؤلف نخست متن عربی هر حدیث را آورده ،
سپس آنرا به نثر اردو و شعر فارسی ترجمه کرده و بعد به زبان اردو شرح داده است. در
حاشیه نیز جوامع حدیثی را که این احادیث از آنها گرفته شده، نام برده است . اربعین
سیفی با ٤٥ صفحه و بهای ده روپیه در سال جاری توسط "سیفی لٹریری سوسائٹی
لاهور" منتشر شده است.

۱۰. مبدأ و معاد (فارسی)

این رسالهٔ را شیخ احمد فاروقی حنفی نقشبندی سرهندی معروف به "مجدد الف
ثانی " به نثر فارسی در تصوف و عرفان نوشته است. در مبدأ و معاد به مطالبی مانند عالم
کبیر و صغیر ،مرتبهٔ عارف ، روح ، ولادت صوری و معنوی ، رؤیت حق تعالی ، فضیلت
سر ، کلمهٔ طیبه ، تفصیل اسما و صفات ، مقام رضا ، ولایت ولی و... پرداخته شده است.
این کتاب نیز در ۸۰ صفحه از سوی "سیفی لٹریری سوسائٹی لاهور" از روی چاپ
۱۳۳۰ هـ ق آن در مطبع مجددی امرتسر هندوستان منتشر شده است.

دکتر علیرضا نقوی

*****

گلهایی از
گلستان ادب پارسی

مشرف‌الدّین مصلح بن عبدالله متخلّص به سعدی، شاعر بزرگ ایران در قرن هفتم است. دو کتاب معروف او بوستان به نظم و گلستان به نظم و نثر، در اخلاق و حکمت است. حکایت زیر از کتاب گلستان انتخاب شده است.

حکایت

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته. شور
که در آن سفر همراه ما بود نعره برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چ
روز شد گفتم: این چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را شنیدم که به نالش درآمده بو
درخت و کبکان در کوه و غوکان در آب و بهایم در بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباش
در تسبیح و من به غفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستانِ مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگِ مرغی کند چنین مدهو
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و ما خامو

تجلیل
و
یاد

جلسه بزرگداشت "دکتر سلیم اختر" در تهران

ای زبان فارسی در کار باش

رهگشای راه ناهموار باش

راست گفته اند که : « ادبیات آتشی در بیشهٔ اندیشه هاست»و استقبال از اصحاب فکر و ادب ، بزرگداشت فرهنگ و فرهیختگی است.

"انجمن آثار و مفاخر فرهنگی جمهوری اسلامی ایران"، روز سوم تیر ماه (۲۳ جون ۱۹۹۶م) بار دیگر مبتکر تجلیل و تمجید از استادی پرتلاش ، اما این بار از سرزمین "پاک" ،به نام "دکتر سلیم اختر" بود، استادی که بحق شایستگی خویش را باعرضهٔ آخرین اثر ارزنده اش به نام هفت گفتار دربارهٔ سنایی ـ عطار و عراقی ، به ادب دوستان و ادب پروران نشان داد.

"دکتر محمد سلیم اختر" از همان ابتداکه همکاری خود را با دانشنامهٔ شبه قاره در "فرهنگستان زبان و ادب فارسی " آغاز کرد ، به عنوان عضو هیئت علمی دانشنامه ، فعالیتی پیگیرو ثمر بخش داشته است. وی همچنین استاد اعزامی دولت پاکستان برای تدریس زبان اردو و مطالعات پاکستان شناسی در دانشگاه تهران است.

دکتر سلیم اختر افزون بر چاپ مقالات گوناگون به زبانهای اردو ، فارسی و انگلیسی ، حدود ده کتاب نیز تألیف یا تصحیح کرده اند که از جملهٔ آنها می توان از مجمع الشعرای جهانگیر شاهی در دو جلد ،کلمات الصادقین اثر محمد صادق دهلوی کشمیری و رسالهٔ نورانیه سلطانیه نوشته شیخ عبد الحق محدث دهلوی نام برد.

در و دیوار این جلسهٔ بزرگداشت ، گواهی می داد که مجلس یکپارچه شور و استقبال شده است.حضور استادان و محققانی چون:دکتر سید جعفر شهیدی، دکترمحقق، دکتر فتح الله مجتبایی ، دکتر مظاهر مصفا، دکتر خسرو فرشیدرود، دکتر رضا شعبانی ، دکتر اسماعیل حاکمی ، جناب آقای خالد محمود سفیر محترم جمهوری اسلامی پاکستان در ایران (میهمان ویژه)، کارمندان و اعضای سفارت پاکستان ، شماری از دانشجویان دوره دکترای زبان و ادب پارسی ، جمع کثیری از پاکستانیهای مقیم تهران و دیگر مشتاقان ادب فارسی بسیار چشمگیر بود.

دست اندرکاران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نیز بشایستگی و با حال و هوایی معنوی این مجلس شکوهمند را اداره کردند و حق هم چنین اقتضا می کرد که پاسداشت متولیان فرهنگ چنین بسزا و ارجمند برگزار شود.

پس از گزارش کوتاه و مفید "دکتر حاج سید جوادی" از فعالیتهای گذشتهٔ "شورای

گسترش زبان و ادبیات فارسی " و خیر مقدم به استادان و سپاس از حضور مبهمانان ومعرفی آقای دکتر سلیم اختر ، به ترتیب ، آقایان : دکتر محقق ، دکتر مجتبایی ، دکتر مصفا، دکتر حاکمی ، دکتر شعبانی و سفیر محترم پاکستان در ایران ، مطالبی منقح در بزرگداشت سجایای اخلاقی و مقام علمی و تتبع ارزندهٔ "دکتر سلیم اختر" و اهمیت زبان فارسی بیان داشتند. سخنرانی جناب سفیربه زبان فارسی بودکه باستایش حضارمواجه شد.

روزنامه های همشهری ، ایران نیوز و تهران تایمز این مجلس باشکوه را بلافاصله منعکس کردند و انتظار هم همین بود؛ این گونه مجلس آراییهای بجا، همزبانی و همدلی وگفت و شنود درمیان پارسی زبانان و ادب پروران و شیفتگان این وادی را در شبه قاره بیش از پیش رواج می دهد و موجبات تقویت مناسبات و تحکیم مبانی فکری ، فرهنگی و اجتماعی میان ایران و پاکستان را فراهم می آورد.

باشد که خدای رحمان به این انجمن و کارکنان شریفش اجر خیر مرحمت فرماید و به آقای دکتر سلیم اختر و امثال ایشان ، توفیق خدمت بیشتر عنایت کند تا بیش از پیش در اعتلای زبان و ادب پارسی ، که همواره زبان اسلام راستین در شبه قاره بوده است ، آثار ارزندهٔ دیگری از خود به یادگار گذارند.

حافظ سخن بگوی که بر صفحهٔ جهان — این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

سوم تیرماه ۱۳۷۵ - تهران

ایرج تبریزی

***

یادکردی از "شهریار" شعر فارسی

۲۷ شهریور ماه (۱۷ سپتامبر) سالروز درگذشت "شهریار"شهرنظم و سخن است این شاعر بزرگ در سال ۱۲۸۳ خورشیدی بانام غریب "سید محمد حسین بهجت" د تبریزبه جهان آمد و در سال ۱۳۶۷ خورشیدی با نام آشنای "شهریار" در زادگاه خود بیک به خاک سپرد و به سرای جاوید شتافت. اینکه او چگونه شهریار شد، معروف است که اثر مؤانست با "خواجه شمس الدین حافظ شیرازی" بودو تفألی که به دیوان او زد:

۱. اطلاعات ، روزنامه ، ۲۷ شهریور ۱۳۷۵ ، باتصرف

غـم غـریبی و غـربت چـو بـر نـمی تـابم   روم به شهر خود و "شهریـار" خـود بـاشم

بی تردید امروزه در پهن دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می توان یافت که نام و نشانی از سروده های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم باسواد را می توان دید که بیتی،قطعه ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند و این نشانه ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراچهٔ دل آشنا و بیگانه .

او از شاعران بزرگ معاصر است و این بزرگی مرهون ظرفیت ویژهٔ انسانی اوست و آن‌جه در این میان گفتنی است اینکه شهریار نیز مانند هر انسان اندیشه ورز دیگری در راستای آفرینش های هنری خود بااُفت و خیزهایی روبرو بود و در گذرگاه زندگی فراز و نشیبهای بسیاری را دید و از پیچ و خم های دور و درازی گذشت ، و راه خود را برای خلق آثار و سروده های جاودانه پیدا کرد.

در سال های آخر تحصیلش در رشتهٔ پزشکی ، جرقه های عشق زمینی در خرمن وجودش افتاد و او در صداقت و خلوص خود آتش گرفت. چنانکه بـه رغـم شگـفتی همگان ، دانشگاه را رها کرد و راهی شهر خود شد. این ناکامی برای "شهریار" موهبتی الهی بودکه آتش درون و سوز التهاب شاعر را شعله ور ساخت و تحولات درونی او رابه اوج معنویت ویژه ای هدایت کرد، تا آنجاکه از بند علایق رها شد و در سلک صاحبدلان در آمد و به سروده‌هایش رنگ و بوی دیگر داد.

وی با سرودن مجموعه های ماندگار و درخشانی چون "علی ای همای رحمت" ، "ای وای مادرم" ، "بیاد پدر" ، "بهشت گم شده" ،"دختر گلفروش" ، "دو مرغ بهشتی" ، و "حیدر بابا" نام خود را در ادبیات فارسی وترکی جاودانه کرد.

"شهریار" شاعری بودکه هیچگاه از مردم و اجتماع دوری نگزید. در همهٔ صحنه های انقلاب اسلامی ایران بود وبا زبان شعر به یاری نهضت امام خمینی قدس الله سره الشریف شتافت . مجموعهٔ نغمه های خون حاصل این دوران است. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز بااشعاری چون "در تشریف قبول" و "مقام رهبری" با جان و دل همنوایی با انقلاب را ادامه داد و هیچگاه از جهاد قلمی باز نایستاد.

شعر شهریار به لحاظ انس مدام وی با "حافظ شیراز" کـاملاً حـافظانه است. او سحرش در غزلسرایی بود و بسیاری از غزلهای "حافظ" را با سبک و تازگی ویژهٔ خویش استقبال کرد. یادش گرامی باد. رحمه الله علیه

***

یاد "مهرداد اوستا"

شش سال پیش در نیمروز ۱۷ اردی بهشت ۱۳۷۰خورشیدی / ۶مـی ۱۹۹۱میلادی ، روان عاشق و بی قرار استاد "محمد رضا رحمانی" مشهور به "مهرداد اوستا" بزرگِ قصیده سرایان معاصر ادب پارسی و شاعر نام آور انقلاب اسلامی از قفس تنگ تن رهایی یافت و به سوی جهان ابدی پرواز کرد.

"مهرداد اوستا" در سال ۱۳۰۸ هجری خورشیدی در بروجرد دیده به جهان گشود. وی پس از تحصیل به تهران آمد و به کار ادبی از جمله تدریس و آموزش شعر و ادب در دانشکدهٔ هنرهای زیبا پرداخت . پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ازسال ۱۳۶۲تادم آخر،ریاست " شورای شعر" وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را عهده دار بود.

"استاد اوستا" در قالب های گوناگون بویژه قصیده سروده‌های دلنشینی دارد. به باور منتقدان ادبی وی از پیشاهنگان "سبک خراسانی نو" است. از "استاد اوستا" این کتابها به یادگار مانده است: مقالات ادبی ، امام حماسه ای دیگر ، تصحیح دیوان سلمان ساوجی ، تعلیقاتی برنوروز نامهٔ خیام ، نگارش ، پژوهشی در دستور زبان فارسی ، تیرانا ، شراب خانگی ترس محتسب خورده و... .

دانش یاد او را گرامی داشته و دو غزل از مجموعهٔ شراب خانگی... را به خوانندگان ارجمند پیشکش می کند:

گردباد

شکوه ها دارم زکار خویشتن — بادل نابردبار خویشتن
در غم بی غمگساری ، کس مباد — چون دل من ، غمگسار خویشتن
بنگرم سرگشته همچون گردباد — اندرین صحرا غبار خویشتن
همچو شمعم آتشی در جان فکن — تا بسوزم برمزار خویشتن
شد زبی برگ و نوایی خاطرم — لاله‌آسا داغدار خویشتن

بارهستی ، عاقبت پشتم شکست
خورد گشتم، زیر بار خویشتن

یاد او

آن سرو بالا را نگر، وین همچو گل بشکفتنش — وان سنبلان مشکبو ، برروی ماه آشفتنش
چون صبحدم خندیدن و،با عشوه رخ برتافتن — چون دل تپیدن در بر و ، با ناز آوخ گفتنش
زیبایی و زیبا اگر خواهی بگیتی ، نیم شب — چون کودکان برلب نگر، لبخند گاهِ خفتنش

رد محبت باختن ، هر لحظه با هـر دیگـری   وانگــه پیــام دل بـه نـاز از آشنـا نشـنفتنش
یکره نگـر آن مـاهرو ، اِستـاد روبـاروی مـن
ها از نگه دل بردن و ، ها باسخن دُر سفتنش

***

خاموشی دکتر "سجادی"

دکتر "ضیا الدین سجادی" ، استاد و پژوهندهٔ زبان و ادبیات فارسی ، روز پنجشنبه ٤ مرداد ماه ۱۳۷۵ / ۲۵ جولای ۱۹۹۵ در تهران درگذشت. زنده باد دکتر "سجادی" به سال ۱۲۹۸ در مشهد زاده شد و پس از تحصیلات دبستانی و دبیرسنانی به تهران کوچ کرد ودانشنامهٔ دکترای ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران گرفت. وی در کنارزندگی علمی خود مسئولیت هایی چند، چون ریاست دانشگاه تربیت معلم و ریاست دانشکدهٔ ادبیات فارسی دانشگاه تهران را نیز بر عهده داشته بود.

از یادگارهای پرآوازهٔ او می توان شرحی بر دیوان خاقانی ، مقدمه ای بر عرفان وتصوف ، برگزیدهٔ اشعار سنایی ، تفسیر اللغات و دیباچه نگاری را نام برد.

دانش درگذشت این استادنامداررابه ادیبان و پژوهشگران فرهنگ و زبان فارسی سلیت می‌گویدوباچاپ سوگسروده‌ای ازبانو "توران بهرامی" یادش‌را گرامی می‌دارد:

بحر بی پایاب

ضیاء الدین سجادی" که بود استاد استـادان   ز قید تن رها شـد تـا بجـاناش سپـارد جـان
مــهین استـــاد دانــای زبـان پـارسی اکـنون   بود چون طایر قـدسی مقیم گـلشن رضـوان
تمام عمر او بگذشت بـا نـیکی و خوشنـامی   خوشا آنکس که با نیکی ببندد جاودان پیمان
خردمندی سخنور بود و دانـایی ادب پـرور   سخندانی‌سخن‌سنج و گران فرزانـه‌ای فـرزان
حه‌استادان که می‌بالند از شاگردیش بر خـود   کـه از گـلزارش اکـندند ان دانشـوران دامـان
بی ارج سخن با جان و دل کوشید در کشـور   بسی خدمت به فرهنگ و ادب او کرد در ایران
دُر لفــظ دَری بــودی بــرای او ز دُر بــرتر   که‌این پروردهٔ جانســت وآن چون‌لؤلؤ ومرجان
به از گوهر شناسان او شناساند این گهرهـا را   چو این گنجینهٔ گوهر نیـامد دست مـا آسـان
زبـان پـارسی را داشت پـاس از ژرفنـای دل   برای اهل دانش گفته اش بُد حجت و برهـان
بر اشعـار "سنـایی" کـرد تـالیف او کتـابی را   نوشتار خوشی بنوشت بـهر شـاعر "شـروان"
سرایش شعر نغز پارسی بودی ز جان خوشتر   ز جانش کاست تا گنج دری ماند گهر افشـان
زبـــان فــارسی بـــی شک بـود راز بقـای مـا   که از هر واژه اش تابد فـروغ مـهر جـاویدان

دریغ از رفتن مرد دل آگاهی چـو "سجادی" / باین زودی و آسانی نگـردد رفتنش جبران

به غم بنشـاند مـرگ نـاگـوارش دوستـاران را / دریغـا هـمچو او را کـم بـزایـد مـادر دوران

بـه بـانوی وفـادارش خـدا بـخشد شکیبـایی / کـزین گفتـار نیکوتر دعـای دیگـری نتوان

به فرزندان و نزدیکان که می‌نالند در سـوگش / ببخشاید صبوری ایـزد یکتـای هستی بان

پدر هـمچون نیـایش بـود دانـا و ادب پـرور / ز دامان خراسان، اهل فضل و دانش وعرفان

سحر ناهید بـا چـنگش ز طـاق آسمـان گـفتا / "ضیاءالدین"فروغ‌دین ودانش بود و هم ایمان

بمـانـد نـام او جـاویـد بـا آثـار وگفتـارش / که هم این مانده باقی زان گرانمرد ادب هم آن

منم چون قطره،او دریا،ز دریا قطره چون گوید؟
بوصف بحر بی پایاب خـاموشی گـزین "نـوران"

***

"عاصمی "، گل سرخ بوستان فارسی

روز ۸ مـراد ۱۳۷۵ / ۲۹ جـولای ۱۹۹۵ دکـتر " مـحمد عـاصمی خـجندی "، پژوهشگر و ادیب پر آوازهٔ تاجیک ،کشته شد. وی به سال ۱۲۹۹ خورشیدی در "خجند" تاجیکستان چشم به جهان گشود و سراسر عمر هفتاد و پنج سالهٔ خـود را در راه پیشبرد فرهنگ و زبان فارسی (تاجیکی) و شناساندن ارزشهای والای آن به جهانیان سپری کرد.

زنده یاد" عاصمی " ، در سال ۱۳۲۵ استاد دانشگاه خجند شد و دکترای جامعه شناسی خود را درسی و پنج سالگی از دانشگاه علوم تاجیکستان بدست آورد. وی جز نویسندگی و استادی دانشگـاه، بـه مـدت شش سـال ریـاست دانشگـاه پلی تکنیک تاجیکستان را برعهده داشت. همچنین در سال ۱۳۴۲ وزیر آموزش و پرورش و بدنبال آن معاون شورای وزیران تاجیکستان شد و تا سال ۱۳۶۷ نیز رئیس دانشگاه علوم بود.

ازکارهای ارزندهٔ وی باید پایه گذاری " انجمن بین المللی پیوند " در سال ۱۳۷۰ را نام برد. دکتر " عاصمی " این انجمن را برای ایجاد همبستگی میان فارسی زبانان جهان وملت تاجیک پدید آورد و در تدارک برپایی "انجمن سوم تاجیکان و همزبانان" بود که پیک مرگ او را مهلت نداد. تاریخ تمدن آسیای میانه ازکارهای قلمی او است که به سفارش "یونسکو" تألیف کرده و تاکنون سه جلد آن به انگلیسی منتشر شده است.

به پـاس تلاشهـایش بـرای زنـده کـردن زبـان و فـرهنگ مـلی ، جـایزه جهانی "جواهرلعل نهرو" را نیز در شاخهٔ فرهنگ از هند دریافت کرده بود.روانش شاد و یادش جاودان باد.

*****

پاسخ

به نامه ها

بکوشش ع.سرافراز

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و انداز دانش ، یاور ما در پربارکردن مجله خواهد بود.

دکتر سید حسن عباس

رام پور هندوستان

نکاتی که در نامهٔ مفصل شما آمده بود، مورد استفادهٔ دانش قرار گرفت. "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" چاپ متون منتشر نشدهٔ موجود در "کتابخانه گنج بخش" را در هر شمارهٔ دانش ادامه خواهد داد. در عین حال از دریافت و چاپ متون خطی فارسی هم که ازگوشه و کنار جهان توسط پژوهندگان و استادان گرامی بدستمان برسد، استقبال می کنیم.

***

آقای شهزاد مجددی

لاهور - پاکستان

دانش را مصداق :« به معنی محیط و به صورت نمی » خوانده اید. از حسن نظرتان سپاسگزاریم. کتاب مبدأ و معاد نوشتهٔ مرحوم "مجدد الف ثانی" راکه فرستاده بودید در همین شماره معرفی کرده ایم. غزل شما نیز در شمارهٔ ویژهٔ اقبال لاهوری چاپ خواهد شد. ان شاءالله.

***

آقای ظفر عباس

بهکر - پاکستان

کل شی هالک الاّ وجهه

دانش **درگذشت پدرگرامی تان را تسلیت می گوید و از خداوند بزرگ برای آن فقید، غفران و برای همهٔ بازماندگان سلامت و صبر بر مصیبت خواهان است.** ان الله مع الصابرین. **برای همدردی سه بیت از مرثیهٔ پرسوز و گدازی که خود دراین باره سروده اید، انتخاب و چاپ شد:**

آن والد دلدار و جگر دار کجا رفت — آن مونس دل، مشفق و غمخوار کجا رفت
... حیران و پریشان همهٔ چاره گرانند — با دردِ دل سوخته ، بیمار کجا رفت
... در دهر "ظفر" مانده ای بی یار و مددکار — وامانده، ترا یار و مدکار کجا رفت

چنانچه آثار و نوشته های آن شادروان ، در راستای اهداف این فصلنامه باشند، آماده معرفی آنها هستیم.

***

سرسوتی سرن کیف

بمبئی - هندوسان

درگذشت بانو "شکفته سرن" را به شما و همهٔ بازماندگان تسلیت می گوییم وبرایتان تندرستی و بهروزی آرزو می کنیم. چند بیت از مرثیه ای که در سوگ یار زندگانی خود سروده بودید در اینجا می آید و از برگردان فارسی "اشعارکبیر" هم در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد:

بختم خراب گشت که برجیس من گذشت — تاریک گشت زیست که شمس الضحی نماند
افتاده کشتیم درین ورطهٔ مهیب — یارب چها کنم که آن ناخدا نماند
...ساز دلم گسست ، چسان نغمه زا شوم — لطف سخن کجاست که آن همنوا نماند
آن داستان سرا که حیاتش فسانه بود — ساکت چنان بگشت که زو یک صدانماند
...یاران سکوت مرگ بجانم مسلط است — جان بخش نغمه ریزو رامش سرا نماند
باد سموم می وزد ای "کیف" هر طرف — گلشن سرا بسوخت که باد صبا نماند

*****

آگهی - فراخوان مقاله

بنـام خـداونـد جـان و خـرد

کـزین بـرتر انـدیشه بـرنگذرد

به اطلاع خـوانندگان ارجمند می رساند :چون باتصمیم "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" چهار شمارهٔ دانش در ۱۹۹۷ میلادی به بزرگداشت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان اختصاص یافته است، از همهٔ دانشمندان، نویسندگان، پژوهندگان و سرایندگان ارجمند دعوت می شود تا کتابها، مقاله ها و سروده های خود پیرامون موضوعات زیر را برای چاپ در ویژه‌نامهٔ مربوط، به نشانی دانش بفرستند:

۱. دانش شماره ٤٧ (زمستان ۱۳۷۵): ویژهٔ "پاکستان و زبان فارسی"، نیازمند مقاله در زمینه‌هایی چون :جایگاه نقش فارسی در تاریخ ادب و فرهنگ شبه قاره بویژه پاکستان، اهمیت فارسی در دستیابی نسل امروزپاکستان به تاریخ وفرهنگ خود و بازگشت به خویشتن خویش، جایگاه فارسی در نظام آموزش نوین پاکستان، جایگاه فارسی در حوزه‌های علمیه (دینی)، بخشهای فارسی دانشگاههای پاکستان، بخشهای فارسی کالج های پاکستان، آثار فارسی در جامعهٔ امروز پاکستان (سرود ملی، نام هاو...)، انتشارات فارسی در پاکستان، پاسداران فارسی از پیدایش پاکستان تا امروز، فارسی گویان و فارسی نوسان پاکستان، فارسی در رسانه های همگانی پاکستان از آغاز تا کنون(رادیو و تلویزیون، روزنامه ها)، و... .

۲. دانش شماره ۴۸ (بهار ۱۳۷۶): ویژهٔ "پاکستان در فرهنگ و ادب ایران"، **نیازمند مقاله در زمینه هایی چون** :پاکستان شناسی در ایران ، پاکستان شناسان ایرانی ، زبان و ادبیات اردو در ایران ، اقبال شناسی در ایران و اقبال شناسان نامدار ایرانی ، جایگاه آثار فارسی اقبال در ادبیات ایران ، حضور اقبال در اندیشهٔ رهبران انقلاب اسلامی ایران ، مفاخر فرهنگی شبه قاره بویژه پاکستان در جامعهٔ ایران ، و... .

۳. دانش شماره ۴۹(تابستان ۱۳۷۶):ویژهٔ "ایران در فرهنگ و ادب پاکستان"،**نیازمند مقالاتی در زمینهٔ** : ایران شناسی در پاکستان، ایران شناسان پاکستانی ، آثار انقلاب اسلامی ایران در جامعهٔ پاکستان ، حضور مفاخر ادبی و فرهنگی ایران در اندیشهٔ اندیشمندان پاکستانی ، شناخت ادبیات معاصر ایران ، و... .

۴. دانش شماره ۵۰ (پاییز ۱۳۷۶) : ویژهٔ "پاکستان و اقبال"، **نیازمند مقاله در زمینه‌هایی مانند:** نقش اقبال در پیدایش پاکستان ، نظریهٔ خودی اقبال ، آبشخور اندیشه های انقلابی اقبال، آثار فارسی اقبال در جامعهٔ پاکستان،جایگاه و حضور اندیشهٔ اقبال در شئون فرهنگی ، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امروز پاکستان ، و... .

چشم براه مقاله ها و آثار شما

مدیر دانش

بخش اردو

رئیس احمد نعمانی
دانشگاہ علی گڑھ

کتاب خانہ شبلی کے چند اہم فارسی طبی مخطوطات

دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ نہ صرف ہندوستان بلکہ پوری دنیا کے اسلامی علوم اور عربی زبان و ادب کی تعلیم و تدریس کے معروف و ممتاز ترین مراکز میں سے ایک اہم مرکز ہے۔ اس دارالعلوم کا اپنا ایک قابل لحاظ اہمیت کا مالک کتاب خانہ بھی ہے، جس کو علامہ شبلی نعمانی متوفی ۱۳۳۲ھ کی ندوۃ العلماء اور اس کے دارالعلوم اور کتاب خانے کے لئے بے مثال خدمات کے اعتراف کے طور پر ۲۵ جمادی الاولیٰ ۱۴۰۴ھ کو ایک جلسہ عام میں باقاعدہ اعلان کے ساتھ "کتابخانہ شبلی نعمانی" کے نام سے موسوم کیا گیا اور کتاب خانے کی عالی شان نو تعمیر عمارت کے صدر دروازے کے پاس "مکتبہ شبلی النعمانی" کا سنگی کتبہ بھی نصب کر دیا گیا ہے۔

کتاب خانہ شبلی نعمانی میں مختلف علوم و فنون سے متعلق مختلف زبانوں کی ایک لاکھ سے متجاوز کتابیں موجود ہیں۔ جن میں پونے چار ہزار گران قدر خطی نسخوں کا ذخیرہ بھی شامل ہے۔ موجودہ مخطوطات کی تقسیم و تعداد بہ اعتبار زبان اس طرح ہے

عربی مخطوطات (۲۰۰۶)، فارسی مخطوطات (۱۵۱۷)، اردو مخطوطات (۲۲۶) کل تعداد (۳۷۴۹)۔

مخطوطات کے اس بیش بہا خزینے میں کم و بیش ایک سو نسخوں کا موضوع طب ہے۔ جن میں سے مکررات کو حذف کرنے کے بعد اردو کے (۱۱)، عربی کے (۱۹)، فارسی کے (۴۴)، کل (۷۴) مخطوطات فن طب سے تعلق رکھتے ہیں۔

فارسی کے غیر مکرر (۴۴) مخطوطات کو ہم مندرجہ ذیل چار دستوں میں مرتب کر سکتے ہیں

۱ ـ ان کتابوں کے خطی نسخے جو طبع ہو چکی ہیں ـ (ان کی تعداد "۱۵" ہے ـ)

۲ ـ غیر مطبوعہ و ناشناختہ بیاضیں اور رسائل (ان کی تعداد "۱۰" ہے ـ)

۳ ـ معروف اطباء کی غیر مطبوعہ بیاضیں اور معمولات مطب (ان کی تعداد "۶" ہے ـ)

۴ ـ غیر مطبوعہ مرتب و مدون تالیفات (ان کی تعداد "۱۳" ہے ـ)

نمبر ۲ اور ۳ کے تحت آنے والے اکثر مخطوطات ایسے ہیں، جن کا دوسرا نسخہ بظاہر کسی کتاب خانے میں موجود نہیں ہے، لیکن ہر کمیاب چیز اہم نہیں ہوا کرتی، اس لئے، ان کو بھی نظر انداز کیا جاتا ہے ـ اب زیادہ اہمیت کے حامل وہ مخطوطات رہ جاتے ہیں، جو نمبر ۴ کے ضمن میں آتے ہیں اور وہ یہ ہیں

۱ ـ تحفۃ الاطباء، ۲ ـ ترجمہ رسالہ ابن سینا، ۳ ـ خلاصۃ الطب

۴ ـ شفاء الصبیان، ۵ ـ صحۃ الانسان، ۶ ـ طب صدیقی

۹ ـ طب کیمیا و کیمیای باسلیقا ۱۰ ـ گنج بادآور د صاحبقرانی

تحفہ الاطباء

یہ ایک طویل طبی مثنوی کا ربع چہارم ہے اور بجائے خود ایک مستقل کتاب کی حیثیت رکھتا ہے ـ اس میں تقریباً تین ہزار ابیات ہیں، جو اس قیاس کی بنیاد فراہم کرتے ہیں کہ مکمل کتاب کم و بیش بارہ ہزار ابیات پر مشتمل رہی ہو گی ـ کتاب کا نام اور سنہ تالیف کتاب کے خاتمے کے ابیات سے معلوم ہوتا ہے

طب منظوم یافت چون اتمام کردمش "تحفۂ الاطباء" نام
من بہ اتمام آن بشدم خوشنود سال تاریخ آن خرد فرمود
آمد اندر دلم زغیب سرور "رنج" کردم ز "نظم شافی" دور

"نظم شافی" کا مجموعہ اعداد (۱۳۸۱) نکلتا ہے، اس میں سے "رنج" کے عدد (۲۵۳) خارج کرنے کے بعد (۱۱۲۸) بچتا ہے، وہی اس کا سنہ تالیف ہے اور اسی سے مؤلف کے زمانہ حیات کا بھی تعین ہوتا ہے اور معلوم ہوتا ہے کہ اس کی وفات ۱۱۲۸ھ کے بعد ہوئی ہو گی ـ مؤلف کا

نام کتاب خانہ آصفیہ کی فہرست میں شیخ احمد قنوجی درج ہے (۱) اس سے زیادہ حال کسی تذکرے وغیرہ میں نہیں ملتا ۔ کتب خانہ آصفیہ حیدرآباد کے فہرست نگار نے خانہ کیفیت میں لکھا ہے کہ " بہ زمانہ سلطنت اورنگ زیب تصنیف شد " (۲) یہ بظاہر درست نہیں معلوم ہوتا ، کیونکہ اورنگ زیب کی وفات ۱۱۱۸ھ میں ہو چکی تھی اور یہ کتاب ۱۱۲۸ھ میں تالیف ہوئی (اس کا امکان باقی رہتا ہے کہ عہد اورنگ زیب میں نظم کرنا شروع کیا ہو اور تکمیل اس کے دس سال بعد ہوئی ہو ۔)

زیر نظر نسخہ ۶، ۱۲ × ۷ ، ۱۹ CM کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں ۱۱۹۱ھ کا لکھا ہوا ہے ، کاتب کا نام درج نہیں اوراق (۱۷۰) ہیں اور ہر صفحے میں (۱۷) سطور ہیں ۔ کرم خوردہ لیکن ایک حد تک قابل استفادہ ہے ۔

پوری کتاب چار فنون پر مشتمل تھی ، موجودہ حصے کا عنوان اس طرح درج ہے " فن رابع درامراضی کہ مخصوص بہ عضو دون عضو باشد " ۔ عنوان کے بعد کتاب یوں شروع ہوتی ہے:

فن رابع زچار فن کتاب متضمن بود بہ چند ابواب
اندرین باب ذکر علتہاست کہ نہ مخصوص عضو عضوی راست
بلکہ حادث شود بہ ہر اندام یا شود حادث بدن بہ تمام

یہ پورا فن رابع (۶) ابواب پر مشتمل ہے

۱ ۔ ذکر اجناس حمیات ، ۲ ۔ دراورام و بثور ، ۳ ۔ درامراضی کہ بہ ظاہر جلد وسایر اعضا پدید آید
۴ ۔ درآنچہ تعلق بہ زینت دارد ، ۵ ۔ فی علل الاظافیر، ۶ ۔ در کسر و خلع

ہر باب مختلف ذیلی فصول پر منقسم ہے ۔ ہر مرض کے ذیل میں اسباب و علامات ذکر کر کے معالجات بیان کئے گئے ہیں ۔ خاتمہ کتاب کے تین شعر پہلے نقل کر چکا ہوں ، ان سے پہلے کے چار بیت یہ ہیں

شکر للہ چہار فن کتاب گشت منظوم بر طریق صواب
للہ الحمد کاندرین منظوم علم بر ہر دو قسم شد مرقوم
قسم علمی ، و آن دگر عملی کردہ آمد بیان بہ وجہ جلی
جمع کردم معالجات از بس از برای افادہ ہر کس

منقولہ ابیات یہ اندازہ کرنے کے لئے کافی ہیں کہ مؤلف کو فارسی نظم پر پوری پوری قدرت حاصل تھی ۔ تمام کتاب کا یہی انداز ہے ، روانی و سادگی میں کہیں فرق نہیں آیا ہے اور پوری کتاب اغلاق و اغراق سے پاک ہے ۔

ایران ، پاکستان اور ترکی کے مشترک سرکاری ادارے موسسۂ فرہنگی منطقہ ای کے اہتمام سے تہران میں جو " فہرست نسخہ ہای خطی فارسی " شائع ہوئی ہے ، اس میں اس کتاب کا ذکر نہیں ہے ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نے اسلام آباد سے پاکستان کے (۲۱۶) کتابخانوں کے فارسی میں مخطوطات پر مشتمل جو فہرست مشترک شائع کی ہے ، اس میں بھی اس کا نام نہیں ہے ۔ ہندوستان میں میری معلومات کی حد تک اس کا دوسرا نسخہ صرف کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد میں ہے (۳) (اور تیسرا غالباً رضا لائبریری رامپور میں)

ترجمہ رسالہ ابن سینا

زیر نظر نسخہ شیخ الرئیس ابو علی عبداللہ ابن سینا متوفی ۴۲۸ کے اس عربی رسالے کا فارسی ترجمہ ہے ، جس کا ذکر " مؤلفات ابن سینا " کے مرتب نے " دفع المضار الکلیۃ عن الابدان الانسانیۃ " کے زیر عنوان کیا ہے (۴) " فہرست مشترک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان " میں اس کا نام " تدارک انواع الخطا " لکھا ہے (۵) اور یہی نام خدابخش لائبریری ، پٹنہ کی فہرست میں بھی درج ہے (۶) ، " صاحب کشف الظنون " نے پورا نام " تدارک انواع خطاء الحدود " بتایا ہے (۷) ۔ مرآۃ العلوم کے مرتب نے ابوالحسن احمد بن محمد سہیلی کو اس کا مؤلف قرار دیا ہے (۸) لیکن " مؤلفات ابن سینا " میں اصلی رسالے کا جو دیباچہ نقل ہوا ہے ، اس میں خود ابن سینا کے الفاظ میں اس کی غیر مبہم تصریح ہے کہ یہ رسالہ شیخ ابوالحسن احمد بن محمد کے حکم سے تصنیف کیا گیا ہے ۔ (۹) لہذا احمد بن محمد سہیلی کو زیادہ سے زیادہ اس کی تالیف کا محرک قرار دیا جا سکتا ہے ، اس کا مؤلف بہرحال ابن سینا ہے ۔

پیش نظر ترجمہ کس کی کاوش قلم کا ثمرہ ہے ، معلوم نہ ہو سکا ۔ لیکن یہ ترجمہ ، اس ترجمہ سے یقیناً مختلف ہے ، جو خدابخش لائبریری میں موجود ہے یا جس کی ایک کاپی فہرست مشترک کی روایت کے مطابق انجمن ترقی اردو پاکستان کے کتاب خانے میں کراچی میں پائی جاتی ہے اور

جس کا انتخاب شیخ حسین انصاری اودھی سے ہے ۔ (۱۰) شیخ انصاری کا ترجمہ (جس کا ایک ناقص نسخہ کتاب خانہ شبلی میں بھی موجود ہے) تقریباً لفظی اور مطابق اصل ہے جب کہ زیر بحث ترجمہ بامحارہ ہے ، نیز مترجم نے اس میں اضافے بھی کئے ہیں ، علاوہ ازین ، انصاری کے ترجمے میں ہندوستانیت کے زیر اثر زبان کی جو خامیاں پائی جاتی ہیں ، ان سے یہ ترجمہ پاک ہے

اس ترجمے میں مطالب کے عنوانات اس طرح ہیں

مقدمہ ، تاثیرات ہوا ، تاثیر حمام ، تاثیرات اغذیہ ، تاثیرات آب و شراب ، تاثیرات ریاضت ، تاثیرات حرکات نفسانی ، تاثیرات احتباس و استفراغ ، خاتمہ درذکر تراکیبی کہ در این رسالہ مذکور است ۔

یہ نسخہ ۱۹،۷ × ۴ ، ۲۳ CM کے مسطر پر اچھے نستعلیق خط میں محمد امیر کے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے ۔ سنہ کتابت ۱۲۹۹ھ ہے ، اوراق ۴۹ ہیں اور ہر صفحے میں پندرہ سطریں ہیں ، بظاہر اس کا دورا نسخہ مکشوف نہیں ۔

ابتدا۔ افتتاح سخن سزاوار بنام حکیمی کہ بدن آدم را آشیانہ روح گردانید "

انتہا نسخہ ھای درہر جابسیار است وصلی اللہ علی افضل الاولین والآخرین محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین "

خلاصۃ الطب

یہ کتاب حکیم احمد اللہ کرتپوری متوفی بعد ۱۱۷۷ھ کی تالیف ہے ، جو امام بخش کے نام سے مشہور تھے ۔ نزہتہ الخواطر میں ، صاحب نزہتہ الخواطر کی عام روش کے خلاف ان کا ذکر صرف امام بخش کے نام سے آیا ہے اور وہ بھی بظاہر منشی رحمان علی کے تذکرہ علمای ہند کی مختصر عبارت کا مزید اختصار ہے ۔ ان دونوں سے زیادہ تفصیل خود اس کتاب کے دیباچے میں موجود ہے ، جس سے پتہ چلتا ہے کہ مؤلف کرتپور ، ضلع بجنور کے رہنے والے تھے ، وہیں نشوونما پائی اور وہیں علوم منقول و معقول کی تحصیل اور پھر تدریس میں مشغول رہے ۔ پھر دہلی جا کر حاذق الملک حکیم محمد اسحاق بن محمد اسماعیل دہلوی سے فن طب کی نظری و عملی تعلیم حاصل کی ۔ آخر میں گوناگون شدائد سے تنگ آکر لکھنو منتقل ہو گئے ۔ لکھنو میں راجا ٹکیت رائے کے ملازمین میں

شامل ہو گئے ۔ راجا صاحب کے حکم سے کتاب بغیر کسی دوسری کتاب کی مدد کے ۱۱۷۷ھ میں تالیف کی ۔ اس کتاب کو حکیم عبدالحی نے اپنے موضوع پر ایک مفید تالیف قرار دیا ہے (۱۱) ۔ کتاب کے دیباچے میں ان کی دو اور تالیفات کا بھی ذکر ملتا ہے ، ایک " آداب الاطباء " اور دوسری " شرح معرکتہ الآرا " (یہ دونوں کتابیں عربی زبان میں ہیں ۔) ان کی وفات کا ذکر کہیں نہیں ملتا ۔ لیکن حکیم عبدالحی رائے بریلوی نے اپنی کتاب نزہتہ الخواطر کی ساتویں جلد میں ان کا تعارف لکھا ہے ، اس سے قیاس کیا جا سکتا ہے کہ غالباً ان کی وفات تیرہویں صدی ہجری کے کسی ابتدائی سال میں ہوئی ہو گی ۔

خلاصتہ الطب ایک مقدمے ، دو بابوں اور ایک ضمیمے پر مشتمل ہے ۔ مقدمے میں حفظان صحت کا اجمالی بیان ہے ۔ باب اول کی (۷) فصول میں اسباب ستہ ضروریہ سے بحث کی ہے ، دوسرے باب میں سر سے پاؤں تک اعضائے مفردہ و مرکبہ کی صحت کی نگہداشت کا بیان ہے (یہ باب (۱۷) فصلوں پر منقسم ہے) ، ضمیمے میں (۸) فصلیں ہیں ، جن میں مختلف قسم کے اناجوں ، روٹیوں ، پھلوں ، گوشتوں اور مصالحہ جات وغیرہ کا ذکر کیا گیا ہے ۔

یہ نسخہ ۴، ۱۳ × ۸ ، ۲۱ C.M. کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں صفت اللہ کے ہاتھ کا ۱۲۲۰ھ کا لکھا ہوا ہے ۔ اوراق کی تعداد (۷۶) ہے ، ہر صفحے میں ۱۴ - ۱۵ سطور ہیں ۔ نقل میں جابجا غلطیاں ہیں ۔ فہرست مشترک کے مرتب کے بیان کے مطابق اس کا دوسرا نسخہ نیشنل میوزیم کراچی کے کتب خانے میں (بخط مؤلف) موجود ہے ۔ (۱۲) ، تیسرا نسخہ بظاہر معلوم نہیں

ابتدا ۔ " حمد نامتناہی و مدح کماہی مراحدی راست کہ از بحت احدیت متجلی گشتہ بہ کثرت شہود ظہور فرمود "

انتہا " اقسام است . و چسپیدگی بلغم بزداید و دھن را صاف نماید "

شفاء الصبیان

مشہور حکیم محمد اکبر دہلوی معروف بہ ارزانی متوفی ۱۱۴۰ھ کی تالیف ہے ۔

کتاب دو مقالوں پر مشتمل ہے پہلا مقالہ (۷) فصلوں ...

۔ در تدبیر حمل، ۲۔ در تدبیر ولادت، ۳۔ در تدبیر مولود
۴۔ در اختیار نمودن دایہ، ۵۔ در دانستن کمی و بسیاری شیر، ۶۔ در تدبیر فطام یعنی باز گرفتن طفل از شیر۔

دوسرے مقالے کا عنوان ہے " در امراض اطفال و علامات و معالجات آن " اس باب میں (۴۵) فصلیں ہیں، جن میں سر سے پیر تک تقریباً تمام امراض کے اسباب و علامات بتا کر ان کا علاج درج کیا گیا ہے۔

میری معلومات کی حد تک حکیم فصل علی شفائی متوفی درحدود ۱۲۵۲ کی کتاب " علاج الاطفال " کے بعد یہ دوسری جامع کتاب ہے، جو اس موضوع پر فارسی زبان میں لکھی گئی ہے (اور چونکہ یہ کتاب حکیم شفائی کی کتاب سے کم و بیش سوا سو سال پہلے تالیف کی گئی ہے، اس لئے اس کو تقدم زمانی کی فضیلت بھی حاصل ہے۔)

موجودہ نسخہ ۷، ۱۹× ۲۶ ، ۲۶ C M کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں ۱۲۶۸ھ کا لکھا ہوا ہے۔ کاتب کا نام درج نہیں ہے اوراق کی تعداد (۵۹) ہے۔ ہر صفحے میں (۱۴) سطور ہیں۔ موسسۂ فرہنگی منطقہ ای، تہران، فہرست مشترک پاکستان، فہرست کتابخانہ آصفیہ اور فہرست خدابخش وغیرہ میں اس کتاب کا کہیں ذکر نہیں ہے (اس کا دوسرا نسخہ صرف رضالائبریری رامپور میں بتایا جاتا ہے۔)

ابتداء " بسم اللہ الرحمٰن الرحیم . این رسالہ در بیماری ھای طفلان مرتب گشت و به شفاء الصبیان موسوم ساخت "

انتہا " وبقول پرہیز. شش ماہ از دھن گندم و جمیع لحوم کہ مبادا ج شکم عارض شود "

صحۃ الانسان

یہ کسی انگریزی رسالے کا فارسی میں ترجمہ ہے۔ اصل رسالے کا نام، اس کے مؤلف و مترجم کا نام و احوال، اس نسخے یا کسی دوسرے مصدر سے معلوم نہ ہو سکا دیباچے اور خاتمے کی عبارتوں سے صرف اس قدر معلوم ہوتا ہے کہ مترجم کوئی عیسائی ہے اور اس نے ان عیسائی

لڑکوں کے لئے یہ ترجمہ ترتیب دیا ہے، جو انگریزی زبان نہیں جانتے، درمیان کتاب میں جا بہ جا حکیم جالینوس کا نام آیا ہے۔ کتاب کا موضوع فن جراحت ہے اور یہ ترتیب ذیل (۱۹) فصول پر مشتمل ہے

۱۔ دربیان ورم بلغم، ۲۔ دراورام ریحی، ۳۔ دربیان سرطان، ۴۔ درخنازیر۔

۵۔ درعلاج زخمہا، ۶۔ دربیان دوختن زخم، ۷۔ دربیان زخمہای مرکب، ۸۔ دردوایی کہ خون جاری باشد

۹۔ اندر زخمہایی کہ در او دردشدید باشد، ۱۰۔ درگزیدن جانوران سمی وغیرہ، ۱۱۔ دربیان زخمہای سر۔

۱۲۔ درضرب زخم، ۱۳۔ دربیان علاج زخمہای سادہ، ۱۴۔ درضرب سقطہ سر، ۱۵۔ علاج کہ سبب ضرب زخم شدہ باشد،

۱۶۔ علاج کہ کاسۂ سر جدا شدہ باشد، ۱۷۔ دربیان علاج زخمہای سینہ، ۱۸۔ دربیان علاج زخمہای نو، ۱۹۔ دربیان علاج زخمہای کہنہ۔

یہ نسخہ ۱۶ x ۲۴ C M. کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ اوراق (۱۸ ہیں، ہر صفحے میں ۲۰، ۲۱ سطریں ہیں۔ کاتب نے جزرسی سے کام لے کر اپنا نام نہیں لکھا ہے اور سنہ کتابت بھی صرف ۴۶ (؟) لکھا ہے۔ فہرست مشترک، موسسۂ فرہنگی، آصفیہ اور خدابخش وغیرہ میں اس کا نام نہیں ہے۔ بظاہر نسخہ منفردہ ہے۔

ابتداء "الحمدللہ رب العالمین والصلواۃ علی خیرالمنجین۔"

انتہا "ونیز از صفراو زیادہ حدت میکند، واللہ اعلم بالصواب"

طب صدیقی

حکیم ابو بکر صدیق ناگوری متوفی بعد ۱۰۲۴ھ کی منظوم تالیف ہے۔ حکیم عبدالحی رائے بریلوی نے ان کا ذکر اس انداز سے کیا ہے

" الشیخ الفاضل ابوبکر الصدیق الحنفی، الناگوری، الطبیب الحاذق، کان من العلماء الجرزین فی الصناعۃ وفی معرفۃ الادویۃ الھندیہ... (۱۴۳) "

اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مؤلف کتاب طبیب حاذق تھے اور طب یونانی نیز ہندوستانی دوا شناسی کے ممتاز علماء میں سے تھے، لیکن افسوس ہے کہ اس سے زیادہ ان کا تذکرہ کسی کتاب میں نہیں ملتا، نہ زیر نظر نسخے سے کچھ معلوم ہوتا ہے۔ خود حکیم عبدالحی مرحوم نے تاریخ وفات بھی نہیں لکھی۔ کتاب کے متن میں سنہ تالیف کا ذکر یوں آیا ہے

زہجرت تواریخ سال این کتاب
ہزار است وعشرین و چار از حساب

اس سے معلوم ہوا کہ یہ کتاب ۱۰۲۴ھ میں مکمل ہوئی اور مصنف کی وفات اس کے بعد کے کسی سال میں واقع ہوئی ہوگی۔ فہرست مشترک (۱۴) اور فہرست موسسۂ فرہنگی (۱۵) کے مرتبین نے اس کتاب کا ذکر حرف "ص" کی ردیف میں کیا ہے، جو قطعاً غلط ہے، کتاب کا صحیح نام "طب صدیقی" ہے، جو خود اصل متن میں موجود ہے اور اس کا ذکر حرف "ط" کی ردیف میں ہونا چاہیئے تھا۔

کتاب کا موضوع علم المعالجات ہے اور یہ کتاب اس لحاظ سے خاص اہمیت کی حامل ہے کہ ہر مرض کا علاج دیسی دواؤں سے تجویز کیا گیا ہے اور طب یونانی سے صرف چند مقامات پر ہی مدد لی گئی ہے۔ لیکن فارسی نظم پر مؤلف کو زیادہ قدرت نہیں معلوم ہوتی۔ فکر اضافت کی رعایت سے اتنی غیر معقول حد تک فائدہ اٹھایا گیا ہے کہ قاری کو انقباض ہونے لگتا ہے۔

پوری کتاب میں (۱۱۹) عنوانات ہیں۔ شروع میں حمد، نعت اور منقبت خلفائے راشدین کے ابواب ہیں، پھر "باب دردانستن امراض کہ درکدام ماہ کدام مرض حادث می شود" اس کے بعد "باب درشناختن مزہ دھن" ہے، پھر آخر تک مختلف امراض کے معالجات درج ہیں۔ آخر میں بچوں کے امراض کے معالجات بھی بیان کیے گئے ہیں۔

پیش نظر نسخہ ۲، ۱ × ۱۱، ۲۰ C.M کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں شناء اللہ کے ہاتھ کا ۱۱۸۳ھ کا مکتوبہ ہے۔ اوراق (۶۷) ہیں۔ ہر صفحے میں ۱۱ تا ۱۴ سطور ہیں، کسی قدر کرم خوردہ لیکن قابل استفادہ ہے۔ خدا بخش، پٹنہ اور آصفیہ، حیدرآباد وغیرہ میں اس

کا کوئی نسخہ موجود نہیں ہے، چار نسخے لاہور اور کراچی کے مختلف کتاب خانوں میں پائے جاتے ہیں (۱۶) اور ایک نسخہ دارالکتب قاہرہ (مصر) میں بھی موجود ہے (۱۷)۔

ابتدا۔

" گشایم زبان را بہ حمد حکیم
کہ اوہست خلاق عرش عظیم "

انتہا:

" دھد یک غلولہ بہ آبش اگر
زڈبا نماند بہ تن او اثر "

طب کیمیا و کیمیای باسلیقا

یہ کتاب دراصل دو کتابوں کا مجموعہ ہے، جس کو غلطی سے ایک کتاب سمجھا جاتا رہا ہے ان میں سے ایک کتاب کا مؤلف یونانی طبیب براکلسوس تھا، جس کو اس نے سنار توس حرمانی کی کتاب " صناعتہ الطب " اور وافر یوس کی قرابادین سے اخذ اقتباس کر کے ترتیب دیا تھا اور اس کا نام " طب کیمیا " رکھا تھا۔ یہ اصل کتاب کس زبان میں تھی، اس کا پتا نہیں چلتا۔ دوسری کتاب " کیمیای باسلیقا " کے نام سے موسوم ہے، جو فرولیوس نام کے ایک طبیب نے لاطینی زبان میں لکھی تھی۔ ان دونوں کتابوں کا عربی ترجمہ " کتاب الاکسیر " کے نام سے مختلف زمانوں میں چھپتا رہا ہے اور مذکورہ تفصیلات اسی عربی ترجمے سے ماخوذ ہیں (۱۸)۔ یہ عربی ترجمہ کس مترجم کے قلم کا رہین منت ہے، معلوم نہ ہو سکا۔

پیش نظر نسخہ اسی " کتاب الاکسیر " کے اندر شامل دونوں رسالوں کا فارسی ترجمہ ہے۔ یہ فارسی ترجمہ در ترجمہ، زین العابدین بن علی طباطبائی مشہدی ثم ہندوستانی متوفی بعد ۱۱۸۸ھ کی محنت قلم کا ثمرہ ہے۔ طباطبائی نے یہ ترجمہ ۱۱۸۸ھ میں مکمل کیا تھا، جب کہ وہ بنگال کے کسی حاکم سے وابستہ تھے۔ انہوں نے دونوں رسالوں کا عربی سے فارسی میں ترجمہ کرنے کے علاوہ " ذخیرہ اسکندری " نام کی کتاب سے بھی کچھ حصہ فارسی میں منتقل کر کے شامل کر دیا ہے (۱۹) (مشہور ہے کہ ذخیرہ اسکندری کو ارسطو نے سکندر کے لئے تالیف کیا تھا۔) اب اس مجموعے کی ترتیب یوں ہے۔

جز اول مشتمل بر یک مقدمہ و چہار مقالہ

جز دوم مشتمل بر دو مقالہ

جز سوم۔ (جو خاتمہ کتاب ہے) مشتمل بر سہ فن از فنون عشرہ ذخیرہ اسکندری

جز اول کے چاروں مقالوں کی (۳۳) فصلوں میں امور طبیعیہ، اساس امور طب، کیفیت تدبیرادویہ، تقطیرالماء اور استخراج الادھان وغیرہ پر بحث کی گئی ہے۔ جز دوم کے دونوں مقالوں کی (۲۷) فصول میں معالجات کلیہ ومعالجات جزئیہ کا بیان ہے۔ جز سوم کے تینوں فنون میں صنعت و تدبیرا کا سیرثلاثہ، کیفیت حل و طلق، تریاقات سموم اور بعض امراض کے علاج کا ذکر ہے۔

یہ نسخہ ۶، ۱۳×۷، ۲۱ CM کے سطر پر معمولی نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ اوراق کی تعداد (۱۱۵) ہے۔ ہر صفحے میں ۱۵ تا ۱۷ سطور ہیں۔ کاتب کا نام اور سنہ کتابت درج نہیں۔ کتاب بظاہر ہنوز غیر مطبوعہ ہے۔ دیگر قلمی نسخے کتاب خانہ دانشگاہ تہران (۲۰) کتاب خانہ مجلس ملی ایران (۲۱) کتاب خانہ ادارہ تحقیقات اسلامی (اسلام آباد) (۲۲)، پبلک لائبریری خیرپور (پاکستان) (۲۳) اور کتبا خانہ آصفیہ (حیدرآباد) (۲۴) میں موجود ہیں۔

ابتدا۔ "سپاس وستایش بیرون از حد فہم و حواس و.. مرآفریدگار مبدع. را درخور و رواست

انتہا و برطرف خواہد شد از آن جنون، واین است آخر کتاب کہ.. دراواسط ۱۱۸۸ھ بہ اتمام رسانید۔

گنج بادآور دصاحبقرانی

یہ کتاب عہد مغلیہ کے معروف امیر نواب امان اللہ خان مخاطب بہ خانزمان فیروز جنگ بن زمان بیگ مخاطب بہ مہابت خان بن سید محمد غیور حسینی کابلی ثم ہندوستانی متخلص بہ امانی متوفی ۱۰۴۶ھ کی تالیف منیف ہے۔

امانی کا ذکر شمع انجمن میں صرف ایک سطر میں ہے اور اس میں بھی مہابت خان کو مہتاب خان بنا دیا ہے۔ (۲۵) صبح گلشن میں تین سطریں ہیں (۲۶) وہ بھی ناقابل اعتبار

قاموس المشاھیر (۲۷)، اور نزہتہ الخواطر (۲۸) میں بھی چند سطریں ہیں ۔ سب سے مفصل و معتبر تذکرہ مآثر الامراء کی جلد اول میں ہے، جو اس کے صفحہ ۲۷۰ سے ۲۷۸ تک محیط ہے، لیکن وہاں بھی ان کی شجاعت و نجابت کے واقعات اور سرکاری سرگرمیوں کا ذکر زیادہ ہے اور ان کے علم و فضل پر بہت کم روشنی ڈالی گئی ہے ۔

امان اللہ حسینی فارسی کے صاحب دیوان شاعر تھے (۲۹) کلاسیکل انشاء اور ترسل کے ماہر تھے، اپنے عہد کے وسیع المطالعہ مورخ اور صاحب تجربہ طبیب تھے (استاد محترم پروفیسر محمد ولی الحق انصاری لکھنوی کے ذاتی مخطوطات میں دیوان امانی کا ایک قلمی نسخہ راقم کی نظر سے گزرا ہے ۔) ان کا مجموعہ رقعات ایک مدت تک فارسی کی نصابی کتابوں میں شامل رہا ہے ۔ تاریخ شاہان عالم کے موضوع پر ایک کتاب لکھی تھی ۔ (۳۰) جس کا اب کوئی نسخہ معلوم و مکشوف نہیں ہے اور غالباً دستبرد زمانہ کی نذر ہو گئی ۔ طب کے موضوع پر ان کی پانچ دوسری تالیفات کے علاوہ (جن کے نام گنج بادآورد میں مذکور ہیں: ام العلاج، دستور الہنود، صحاح الادویہ، عشرۃ کاملہ اور مفتاح الحدود) گنج بادآورد صاحب قرانی (جس کو دیباچے میں (۳۱) سطری القاب و آداب کے ساتھ شاہجہان بادشاہ کے نام معنون کیا گیا ہے ۔) ان کی آخری اور جامع ترین طبی تالیف ہے ۔ اس کتاب کو وہ اپنی وفات سے چند سال پہلے مکمل کر چکے تھے، لیکن شاید نظر ثانی کی مہلت نہ پا سکے ۔ جس کی وجہ سے کتاب کے مرتبے کے مطابق اس کے زبان و بیان کی تہذیب و تزئین نہ ہو سکی ۔

گنج باد آورد کی ترتیب میں مجموعی طور پر (۱۰۹) کتابوں سے مدد لی گئی ہے، جن کا نام کتاب میں مذکور ہے ۔ ان میں سے (۷) کتابیں ویدک طب سے متعلق ہیں، باقی سب طب یونانی کی کتابیں ہیں، جن میں سے ۱۵ تا ۲۰، عربی کی اور بقیہ سب فارسی زبان کی تالیفات ہیں امانی نے کوشش کی ہے کہ متقدمین کی کتابوں کے تمام کارآمد مطالب کو اپنے معاصر اطباء کے تجربات کے اضافے کے ساتھ یکجا کر دے ۔ بعض مقامات پر متقدمین سے اختلاف بھی کیا ہے اور اپنی ذاتی تحقیق پیش کی ہے ۔ کتاب کے بنیادی عنوانات یہ ہیں ۔ ایک " مفتاح "، تین " گنجور " اور ایک " طلسم "، مفتاح کو (۱۶) " فتحوں " پر تقسیم کیا ہے اور ان میں کتاب کے ماخذ کے علاوہ، دوا اور غذا سے متعلق کلی اصول بیان کیے ہیں ۔ گنجور اول کا موضوع مؤلف ۔

الفاظ میں یوں ہے " در ذکر ادویہ مفردہ و مرکب کہ مخصوص اند برای بعضی از امراض اجمالاً و تفصیلاً " یہ گنجور (۸) " نقود " پر مشتمل ہے ، پھر ہر " نقد " میں متعدد " عقد " ہیں ۔ گنجور دوم تریاقات ، افیونات ، معاجین ، مفرحات ، حبوبات ، لعوقات ، اقراص ، سفوفات ، اشربہ ، سکنجبینات ، ادھان و مائعات اور متعلقات قرابادین " پر مشتمل ہے ۔ اس میں بھی (۸) نقد ہیں اور ہر نقد میں متعدد عقد شامل ہیں ۔ گنجور سوم کا موضوع " ذکر عطریات و اغذیہ ، وحلاوا او

اچارہا ، و نمک ہا ، وکھا رہا و ساختن سموم و بیہوش دارو " ہے ۔ اس میں (۲) نقد ہیں اور ہر نقد متعدد عقدوں پر تقسیم کیا گیا ہے ۔ طلسم کا موضوع " بعضی اعمال و صنایع متفرقہ مختلفہ " ہے ، اس کو مؤلف نے (۹) " عملوں " پر منقسم کیا ہے ۔ پھر ہر " عمل " کے اندر " صفت " کے عنوان سے ذیلی تقسیم کی گئی ہے ۔ اس طرح کم و بیش دو سو اصلی و ذیلی عنوانات کے تحت تقریباً وہ تمام چیزیں جمع کر دی گئی ہیں جو ایک طبی انسائیکلوپیڈیا میں ہو سکتی ہیں ۔

پیش نظر نسخہ ۵ ، ۱۵× ۷ ، C.M ۲۴ کے مسطر پر نستعلیق شکستہ آمیز خط میں لکھا گیا ہے ۔ موجودہ اوراق کی تعداد (جو کتاب کے صرف چند مطالب کا احتوا کرتے ہیں ۔) (۱۳۷) ہے ، مکمل نسخہ یقیناً (۵۰۰) اوراق سے زیادہ کی ضمامت رکھتا ہوگا ، افسوس ہے کہ نسخہ ندوۃ اس کتاب کا صرف ابتدائی حصہ ہے ۔) دیگر نسخے : مکتبہ امیرالمومنین (نجف) (۳۱) ، کتاب خانہ دانشکدہ الہیات و معارف اسلامی (تہران) (۳۲) ، لائبریری ادارہ تاریخ و تحقیق طب (دہلی) (۳۳) ، سالار جنگ میوزیم (حیدرآباد) (۳۴) ، رضا لائبریری (رامپور) (۳۵) اور کتب خانہ آصفیہ (حیدر آباد) (۳۶) میں موجود ہیں ۔ ان سب نسخوں کی مدد سے اس نادر کتاب کا یک معتبر و مکمل متن ترتیب دیا جا سکتا ہے ۔ (فہرست مشترک اور موسسۂ فرہنگی کے مرتب نے اپنی دونوں فہرستوں میں کتاب کے عنوانات غلط نقل کئے ہیں ۔)

ابتداء " گنج بادآورد حکمت ، ترکیب ہیولای انسانیت کہ نقد روای او نفس روان است . "

انتہا نسخہ ندوۃ " . ایضاً از حکیم شرف الدین شیرازی ، قرص جہت استسقای طبعی ولحمی "

منابع و مآخذ

۱ ، ۲ ، ۳ ۔ فہرست کتب خانہ آصفیہ ۔ حیدرآباد ، ص ۹۴۲

۴ - مؤلفات ابن سینا، مطبوعہ مصر - ۱۹۵۰ء، ص: ۱۸۵
۵ - فہرست مشترک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد. ۱۹۸۳ء، ج: ۱، ص: ۵۲۷
۶ - مرآۃ العلوم، خدابخش لائبریری، پٹنہ، ج: ۳، ص: ۱۷۴
۷ - کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، استنبول، ج: ۱، ص: ۲۷۰
۸ - مرآۃ العلوم، ج ۳، ص: ۱۷۴
۹ - مؤلفات ابن سینا - ص: ۱۸۵
۱۰ - فہرست مشترک پاکستان - ج: ۱، ص ۲۸ - ۵۲۷
۱۱ - نزہۃ الخواطر و بہجۃ المسامع والنواظر، حیدرآباد، ۱۹۷۹ء ج ۷، ص: ۷۵
۱۲ - فہرست مشترک پاکستان - ج: ۱، ص ۵۵۴
۱۳ - نزہۃ الخواطر - ج ۵، حیدرآباد، ۱۹۷۶ء، ص. ۱۲
۱۴ - فہرست مشترک پاکستان - ج: ۱، ص: ۶۱۲
۱۵ - فہرست نسخہ ہای خطی فارسی، موسسہ فرہنگی منطقہ ای، تہران - ص: ۵۵۶، ج: ۱
۱۶ - فہرست مشترک - ج: ۱، ص: ۶۱۲ - ۶۱۳
۱۷ - فہرست موسسہ فرہنگی منطقہ ای - ص: ۵۵۶، ج: ۱
۱۸ - کتاب الاکسیر، نامی پریس، لکھنئو، ص: ۲ و ۴۲
۱۹ - نسخہ زیر نظر ورق ۱ (ب) و ۶۷ (ب)
۲۰، ۲۱ - فہرست موسسہ فرہنگی منطقہ ای - ص ۵۸۹، ج: ۱
۲۲، ۲۳ - فہرست مشترکہ - ج ۱، ص. ۷۹۰ - ۷۹۱
۲۴ - فہرست کتب خانہ آصفیہ، ص ۹۶۸
۲۵ - شمع انجمن، بھوپال - ص ۲۷
۲۶ - صبح گلشن، بھوپال - ص: ۳۷ - ۳۸
۲۷ - قاموس المشاہیر، مطبع نظامی، بدایون، ۱۹۲۴ء، ج ۱، ص ۱۰۳
۲۸ - نزہۃ الخواطر - ج ۵، ص ۸۶
۲۹، ۳۰ - مآثر الامراء، کلکتہ، ج: ۱، ص: ۷۳۶ - ۷۴۷
۳۱، ۳۲ - فہرست موسسہ فرہنگی - ج: ۱، ص ۵۹۰
۳۳، ۳۴، ۳۵ - پندرہ روزہ "ہمدرد" دہلی ۱۵، جنوری ۱۹۸۴ء
۳۶ - فہرست کتب خانہ آصفیہ، ص. ۹۶۸

طارق کفایت
پنجابی یونیورسٹی
پٹیالہ (ہند)

شعرای فارسی کی حب الوطنی پنجاب کے حوالے سے

اپنے مولد یا وطن سے محبت و لگاؤ ایسا فطری جذبہ ہے ، جو انسانوں کے ساتھ ساتھ حیوانوں کو بھی ودیعت ہوا ہے ۔ وطن کے علاوہ کسی مقام پر طویل قیام بھی اگرچہ وہ عارضی ہی کیوں نہ ہو ، ہر دور میں انس و موانست کا سبب بن جاتا ہے ۔ پھر وہاں سے ہجرت کی نوبت آنے تو ہر دو پر بڑی شاق گزرتی ہے ۔ اپنے شعور و ادراک کے باوصف انسان اس ارضی جذبے سے اپنے آپ کو پورے طور پر آزاد نہیں کر پایا ہے ۔ روایات میں حب وطن کو نصف ایمان قرار دیا گیا ہے اور ایک خاص حد میں بلاشبہ اس کو ایک مثبت رویہ ہی کہا جائے گا اور اس کا فقدان کسی کے نزدیک بھی مستحسن نہیں ، وطن کے لئے جان قربان کرنا شہادت کہلاتا ہے جب کہ غداری اسی کا دوسرا رخ ہے ۔ تاریخ شاہد ہے کہ حب وطن سے بہت بڑے بڑے کام لئے گئے ہیں ، حتی کہ اقوام عالم کے عروج و زوال میں بھی اس جذبے کا اہم کردار رہا ہے ، البتہ کسی بھی دوسری چیز کی طرح اس کی زیادتی یا شدت بھی مضر و منفی نتائج سامنے لاتی ہے ۔ عموماً ملک گیری اور توسیع پسندی اسی جذبے کی آڑ میں پنپتی ہے ۔ کئی بار حب الوطنی کا جذبہ خود کو ارفع و برتر اور دوسروں کو پیدائشی طور پر کمتر و ذلیل سمجھنے کے رویے کی شکل میں ابھرتا ہے اور ہٹلر اور مسولینی جیسے آمروں کو جنم دیتا ہے ۔ اسی لئے شاعر مشرق علامہ اقبال اسے تہذیب نو کے تراشیدہ بت قرار دیتا ہے (۱) ۔ کئی بار یہی جذبہ نسل پرستی کی شکل لے لیتا ہے اور اپنے علاوہ سب سے جینے کا حق بھی چھین لینے کے درپے ہو جاتا ہے ۔ بااین ہمہ اس حقیقت سے کسی کو انکار نہیں کہ حب وطن ایک ایسا ازلی جذبہ ہے ، جس سے کوئی بشر شعوری طور پر دامن چھڑانا بھی چاہے تو نہیں چھڑا سکتا ۔ چہار مقالہ میں مذکورہ نصر بن احمد سامانی کی حکایت

سے ، جو رودکی کے قصیدے بوی جوئے مولیان آید ہی کو سن کر اپنے وطن کی یاد میں اس قدر بے چین ہوا کہ جوتا پہنے بغیر بخارا کی جانب چل پڑا (۲) ۔ اس کی شدت کا اندازہ لگایا جا سکتا ہے فارسی شعر و ادب میں بھی حب وطن کا اظہار ہر دور میں اور ہر صنف میں ہوا ہے حتیٰ کہ غزل جیسی صنف میں بھی وطن دوستی نے سر ابھارا ہے ۔ حافظ باوجود کئی شکایتوں کے (۳) شیراز کو دنیا بھر پر ترجیح دیتا ہے ۔ رکنا باد و مصلا کو چھوڑ کر کہیں جانے کو تیار نہیں شیراز کو اپنی زندگی قرار دیتا ہے اور اس کی تعریف میں رطب اللسان ہے ۔ اس کا کہنا ہے :

هوای منزل یار آب زندگانی ما ست　　صبا بیار نسیمی زخاک شیرازم
خوشا شیراز و وضع بی مثالش　　خداوندا نگهدار از زوالش (۴)

اپنے اس مرتبے ، محاصل و داد و دہش کے باوصف جو ہندوستان میں آنے پر نظیری کا مقدر ہوئے ، وہ خواہاں ہے کہ حملہ آور مغل سلطنت کو لوٹتے ہوئے اسے غلام بنا کر لے جائیں اور نیشابور بیچ ڈالیں تاکہ اسی بہانے سہی اسے وطن کی زیارت نصیب ہو :

اخراج مغل خواهم و تاراج قزلباش
کز هند برندم به نشابور فروشند (۵)

اسی طرح جہانگیر کا ملک الشعرا طالب آملی بھی ہندوستانی عیش و عشرت کی زندگی میں اپنے وطن کی یاد کو اپنے دل سے بھلا نہیں پایا :

طالب گمان مبرکه به سنبلستان هند
فارغ زیاد گلشن آمل نشسته ایم (۶)

جہاں تک برصغیر کے فارسی شعرا کا تعلق ہے ، ان کے ہاں بھی وطن سے محبت کا اظہار کچھ کم نہیں ۔ مسعود بن سعد سلمان (۴۳۸ ۔ ۵۱۵ ھ ۔ ق / ۱۰۴۴ ۔ ۱۱۲۱ م) ۔ جو اس علاقے کے اولین شعرا میں سے ہیں ، لاہور میں پیدا ہوا تھا ۔ اس کی حبسیات میں جابجا اپنے مولد کا ذکر جس دردناک و عقیدت مندانہ انداز میں ہے ، وہ اپنی مثال آپ ہے ۔ مثلاً ایک جگہ کہتا ہے :

مرمرا حاجتی همی باشد　　وزدلم خارشی همی زاید
محملی باید از خداوندم　　که ازو بوی لووهور آید
که همی نز آرزوی لوهاور　　جان و دل درتنم همی پاید (۷)

اٹھارہ اشعار کا ایک قطعہ لاہور کو مخاطب کرتے ہوئے لکھا گیا ہے ، جس کا مطلع ہے

ای لاهور ویحک بی من چگونه ای ؟
بی آفتاب ، روشن روشن چگونه ای ؟ (۸)

بعد ازاں مملوک بادشاہوں کے عہد میں امیر خسرو (۶۵۱ – ۷۲۵ / ۱۲۵۳ – ۱۳۲۵ م) کا ورود ہوا۔ خسرو کا مولد پٹیالی (۹) یا دہلی (۱۰) بتایا جاتا ہے، جو بھی ہو خسرو کا وطن ہندوستان تھا اور وہ اس کی محبت میں سرشار۔ خسرو کی رگ رگ میں ہندوستان کا عشق رچا بسا تھا، جس نے شاعر کے کلام میں جابجا پیرایہ نمود اختیار کیا ہے۔ حب وطن خسرو کے تین چار نمایاں ترین موضوعات میں سے ہی نہیں، اس کا مسلک اور جزوایمان ہے۔

ازست یکی کین زمین ازدور زمن هست مرامولد و ماویٰ وطن (۱۱)

دین ز رسول آمده کای زمره دین حب وطن هست زایمان به یقین (۱۲)

مثنوی نہ سپہر میں، دوسری جگہوں کے علاوہ شاعر کا پورا زور کلام و اعجاز بیان ہندوستان کو جنت ارضی تسلیم کرانے اور دیگر خطوں پر اس کی فضیلت و فوقیت ثابت کرنے پر صرف ہوا ہے

کشور ہند است بہشتی بہ زمین

خسرو کی مثنوی قران السعدین بظاہر سلطان معزالدین کیقباد کی فرمائش کی تعمیل کے طور پر تصنیف ہوئی، لیکن اگر اس کو مثنوی درمدح دہلی کہا جائے تو بے جا نہ ہوگا۔ اس میں دہلی اور اہل دہلی کی مبالغہ آمیز تعریف کی گئی ہے

حضرت دہلی کنف دین و داد

جنت عدن است کہ آباد باد (۱۳)

انکے علاوہ دیگر تصانیف بھی ہندوستان کی تعریف و تحسین سے پر ہیں، جس کا مطالعہ بجائے خود ایک طویل موضوع ہے۔

اسی طرح بعد کے شعراء میں بھی وطن کے تئیں محبت اور اس کے جذبات ہر دور میں موجود رہے ہیں۔ مثلاً غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ ھ / ۱۶۶۸ء) کے حب وطن کی مثال میں یہ اشعار پیش کئے جا سکتے ہیں

کردست ھوای ہند دلگیر مرا ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا

گشتم زحرارت غریبی بی تاب از صبح وطن بده تباشیر مرا (۱۴)

برہمن لاہوری (۱۰۲۳ – ۱۰۷۴ ھ / ۱۶۱۴ – ۱۶۶۳ء) کہتا ہے

درسینہ جز ہوای وطن نیست برہمن

ہر چند دل بزمزمۂ کابل آشنا است (۱۵)

غرض وطن سے محبت، غربت میں وطن کی یاد وغیرہ عین فطری جذبات ہیں، جو عوام کی

طرح بلکہ ان سے بھی زیادہ شدید و مؤثر انداز میں شعراء پر غالب آتے ہیں اور اپنے اپنے اسلوب و انداز میں وہ اس کا اظہار بھی کرتے ہیں ، حتیٰ کہ وہ شعراء جو حصول معاش یا انعام و اکرام کی توقع میں وارد ہندوستان ہوئے اور ان کی عمر کا ایک معتدبہ حصہ اس خطے میں گزرا گویا یہ ملک ان کا وطن ثانی ٹھہرا ، انہیں بھی اس سے اسی طرح کا پیار اور لگاؤ سا ہو گیا جیسا کسی کو اپنے وطن سے ہوا کرتا ہے ۔ اس کا اظہار بھی ان کے اشعار میں ہوا ۔ مثلاً

خوشا ہندوستان ماوای عشرت سواد اعظم اقلیم راحت
اسیر کشور ہندم کہ از وفور سرور گدا بدست گرفت است کاسۂ طنبور
بجز ہندوستان عشرت انگیز کجا یابی بدینسان ملک زرخیز (۱۶)
(ابو طالب کلیم)

ز آتش کدہ ہند شد آدم زگنہ پاک زین بوتہ محالست کسی خام برآید (۱۷)
(صائب تبریزی)

از خاک مراد ہند تا گشتم دور شد دیدہ‌ام از اشک پشیمانی کور (۱۸)
(خالص اصفہانی)

لیکن جیسا کہ سطور ماقبل میں معروض ہے ، حب الوطنی یا وطنیت اسی دم تک پسندیدہ و مثبت ہے ، جب تک یہ وطنی عصبیت میں تبدیل نہیں ہو جاتی ، یعنی جب تک یہ کسی دوسری وطنیت سے ٹکرا کر اپنے وطن و اہل وطن کے کے تئیں تفاخر و برتری اور دوسروں کے تئیں نفرت و حقارت کے اظہار کا سبب نہیں بنتی (۱۹) ، جہاں تک عہد وسطیٰ کے ہندوستان بالخصوص مغلیہ دور حکومت کا تعلق ہے ، وطنیتوں کا تصادم حکومت ، سیاست اور معاشرت میں ہی نہیں شعر و ادب میں بھی نظر آتا ہے ۔ دربار اکبری میں غزالی مشہدی (جو اس کے دربار کا (اکبر کا) ملک الشعراء بھی تھا) کے بعد متعدد ایرانی شعراء کی موجودگی کے باوصف ابولفیض فیضی (۹۵۴ ۱۰۰۴ ھ / ۱۵۴۷ ۱۵۹۵ ء) کا ملک الشعراء بنایا جانا ۔

اس کی وجوہات جو بھی رہی ہوں ، فیضی کے ساتھ ساتھ دیگر ہندوستانی شعراء کے جذبہ تفاخر کی بیداری پر منتج ہوا ، غالباً اسی جذبہ تفاخر نے فیضی سے کہلوایا :

ہندوستانیم کہ بہ کلک طبر زدی افغان زطوطیان شکرخا برآورم
گر نظم آبدار فرستم بہ ملک فارس رود ارس زخاک مصلا برآورم (۲۰)

بظاہر یہ شاعرانہ تعلی سہی ، لیکن اس کی معنی خیزی بڑھ جاتی ہے ، جب ہم اس زمانے میں تلاش معاش یا بالفاظ دیگر انعام و اکرام کی امید میں ایران سے ہندوستان کی جانب محو۔

شعراء اور دانشوران کے قافلے پر نظر ڈلتے ہیں، ساتھ ہی ان پر بھی جو بوجوہ نہ آسکنے کے باوجود اس کی حسرت میں گرفتار ہیں۔ ان کی ترجمانی ہمارے اکثر فارسی شعرا کرتے نظر آتے ہیں۔ چند مثالیں

در آ بہ ہند و ببین رتبۂ سخا و سخن — کہ منبع سخن و معدن سخا این جاست
بہند جوہریانند قدر فضل شناس — رواج گوہر دانش بہ مدعا این جاست
حاصل خاک مراد کشور ہندوستان — نامرادان وطن را کام شیرین کردن ست
(صائب تبریزی)

ہر کہ شد مستطیع فضل و ہنر — رفتن ہند واجب است او را
(عبدالرزاق فیاضی لاہیجی)

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال — تا نیاید سوی ہندوستان حنا رنگین نشد
(محمد قلی سلیم)

زان رو بہ ہند می بردم مرغ دل کہ جان — بگرفتہ از خرابہ و معمورم آرزوست
(شریف شوستری)

کی زحسن سبز در ایران توان شد کامیاب — ہرکرا طاؤس باید رنج ہندوستان کشد (۲۱)

(سلیم تہرانی)

اس صف میں شاہ عباس اعظم (۱۵۸۵ ـ ۱۶۲۸ م) کا درباری شاعر کوثر بھی ہمیں نظر آتا ہے۔ اس کا کہنا ہے

کہ در ایران کسی ناید پدیدار — کہ باشد جنس معنی را خریدار
درایران تلخ گشتہ کام جانم — ببابد شد سوی ہندوستانم
چو قطرہ جانب عمان فرستم — متاع خود بہ ہندوستان فرستم (۲۲)

اندریں حالات روش فیضی کی تقلید کرنے والے ہندوستانی شعرا میں وہ شعراء بھی شامل تھے، جن کا تعلق پنجاب سے تھا۔ افتخار و برتری کا احساس جو ابتداً ایرانی معاصرین کی برابری کی خواہش سے نمو پذیر ہوا، مقابلے اور پھر حقارت آمیز برتری کی شکل کس طرح اختیار کرتا ہے۔ اس کی عکاسی پنجاب سے متعلق ان شعراء کے اشعار سے بخوبی ہو رہی ہے منیر لاہوری (۱۰۱۹ ـ ۱۰۵۴ ھ / ۱۶۰۱ ـ ۱۶۴۴ م) کا کہنا ہے۔

آشنا گشتم بطرز تازہ چون عرفی منیر
فیض اشعار ترم لاہور راشیراز کرد (۲۳)

بعدازاں برہمن لاہوری (۱۰۲۳ - ۱۰۷۴ھ / ۱۶۱۴ - ۱۶۶۳ م) نے کہا:

برہمن از لب ہندی نژادان نکتہ می سنجد
زبان پارسی و ترکی و تازی نمی داند (۲۴)

اور آخر میں ناصر علی سرہندی (م ۱۱۰۸ھ / ۱۶۹۷ م)

بلبل ایران ندارد جلوۂ طاووس ہند داغہا دارد عرق از دست این گلزارہا

اور

این غزل ناصر علی اعجاز ہندوستان ماست صائب این جا می نہد برخاک تامحشر جبین (۲۵)

شاید یہی وہ منظر نامہ تھا ، جس میں تاریخی عوامل و حالات نے وطنیت کے محدود تصور کو پنجاب کے شعرائے فارسی کے تحت الشعور سے ان کے شعور میں منتقل کیا اور باقی ہندوستانیوں سے الگ ہو کر اپنے وطن (پنجاب) سے اپنے کو متعلق کرنے ، اس کی تحسین وتعریف بیان کرنے اور اس کی برتری دوسروں پر ثابت کرنے کے لئے ابھارا ۔ آگے بڑھنے سے پہلے بہتر ہو گا کہ لفظ " پنجاب " کے تاریخی پس منظر پر ایک نظر ڈالی جائے ۔

جہاں تک اس کی ظاہری شکل کا تعلق ہے ، اس میں کسی شک کی گنجائش نہیں ہے کہ یہ فارسی الاصل ہے اور اس میں پنجاب کے پانچ دریاؤں (۲۵) کی طرف اشارہ موجود ہے (۲۶) ، اس سے یہ بھی مترشح ہوتا ہے کہ یہ اس سرزمین پر فارسی دان حضرات (خواہ وہ حملہ آور ہوں یا صوفیایا سیاح) کے ورود کے بعد ہی وجود میں آیا ۔ برصغیر میں لکھی جانے والی قدیم ترین دستیاب تصنیف سید علی ہجویری (م ۴۶۵ / ۱۰۷۲ م) کی کشف المحجوب ہے ، جو تصوف کے موضوع پر ہے ، بعد کی اہم تصانیف میں دیوان سعود سعد سلمان (م ۵۱۵ھ / ۲۱ - ۱۱۲۲ م) ہے ، باوجود اس کے کہ اس دیوان میں لاہور کے علاوہ پنجاب کے دوسرے مقامات کا ذکر بہت مانوس انداز میں ہے ، مگر شاعر نے کسی بھی جگہ لفظ " پنجاب " استعمال نہیں کیا ۔ غالباً سب سے پہلی کتاب جس میں لفظ " پنجاب " آیا ہے ، سدید الدین ، محمد عوفی (م ۶۳۰ھ / ۱۲۳۲ م) کی تاریخی تصنیف جوامع الحکایات مع لوامع الروایات ہے ۔ اس میں " پنجاب " کا لفظ متعدد بار آیا ہے (۲۷) ۔ بعد ازاں طبقات ناصری (سنۂ تصنیف ۶۵۸ھ / ۱۲۶۰ء) میں بھی لفظ " پنجاب " استعمال ہوا ہے (۲۸) ، شاعری میں لفظ " پنجاب " کو امیر خسرو (۶۵۱ - ۷۲۵ھ / ۱۲۵۳ م) نے

سلطان محمد عرفان شہید (م ۱۲۸۳ / ۱۲۸۴ م) کے مرثیے میں استعمال کیا ہے ۔ یہ شہزادہ سلطان غیاث الدین بلبن کا بیٹا تھا اور منگولوں کے خلاف لڑتا ہوا ملتان کے قریب شہید ہوا ۔ اس کی وفات پر اہل ملتان کی حالت زار کا بیان کرتے ہوئے خسرو نے لکھا ہے ۔

بسکہ آب چشم خلقی شد روان درچار سو

پنج آبی دیگر اندر مولتان آمد پدید (۲۹)

یہ مرثیہ خسرو کے دوسرے دیوان وسط الحیوۃ (۶۸۴ ھ / ۱۲۸۵ م) میں ہے ، اس طرح نسبتاً بعد کی ایک اور تصنیف تاریخ مبارک شاہی مؤلفہ یحیٰ بن عبداللہ سرہندی (۸۳۸ ھ / ۱۴۳۴ م) میں بھی پنجاب کا ذکر موجود ہے ، مگر قابل غور بات یہ ہے کہ جوامع الحکایات سے تاریخ مبارک شاہی تک کسی میں بھی " پنجاب " لفظ کسی صوبے یا خطے یا علاقے کے لئے ہرگز نہیں لایا گیا بلکہ جیسا کہ خسرو کے محولہ بالا شعر اور دیگر اندراجات سے اندازہ ہوتا ہے ۔ (" کشتی ھا بر پنج آب براندند " ۔ جوامع ص ۱۲ ، تابعد از چندگاہ سلطان قطب الدین ایبک او را حدود پنجاب سند مصاف افتاد و منہزم شد ۔ طبقات ناصری ۱۳۴ ، " ۔۔۔ بار دیگر بتاریخ مذکور درحد اچہ وملتان مصاف داد و منہزم شد ، چون لشکر تعاقب کرد درلب آب پنجاب درآمد عبرہ کرد نتوانست غرق شد ۔ " تاریخ مبارک شاہی : ۱۷) پنجاب سے مراد کون سا دریا یہ حضرات مراد لیتے ہیں ۔ یہ مسئلہ الگ ہے ، لیکن یہ بات کافی صاف ہے کہ یحیٰ سرہندی تک پنجاب کا نام بطور ایک صوبے کے ، لوگوں کے لئے نامانوس تھا ۔ البتہ ایک روایت کے مطابق سلطان علاالدین خلجی (۶۹۵ ۔ ۷۱۶ ھ / ۱۲۹۵ ۔ ۱۳۱۶ ء) کے عہد میں تعمیر ایک مسجد ، جو سامانہ میں واقع تھی ، کے کتبے میں بصورت " فنجاب " (پنجاب کا معرب) جو پنجاب ہے ، اس سے مراد خطہ پنجاب ہی ہے البتہ یہ روایت بوجوہ تشنہ تصدیق ہے (۳۰) بعد ازاں جن کتب میں پنجاب کا لفظ واضح طور پر اس خطے یا علاقے کے لئے آیا ہے ۔ وہ اکبر (۹۶۳ ۔ ۱۰۱۴ ھ / ۱۵۵۶ ۔ ۱۶۰۵ ء) اور ملا عبدالقادر بدایونی (۹۴۷ ۔ ۱۰۰۴ / ۱۴۰۶ ھ / ۱۵۴۰ ۔ ۱۵۹۵ / ۹۷ / ۱۶۱۵ ء) ہیں (۳۱) ۔ ان کتب اور ان کے بعد کی کتب میں ایک صوبے کے لئے یہ لفظ عمومیت سے استعمال ہوا ہے گویا یہ سوچا جا سکتا ہے ، جو لفظ ساتویں / تیرہویں صدی میں کسی دریا کے لئے استعمال ہو رہا تھا ، دسویں ، سولہویں صدی میں ہندوستان کے شمال مغربی علاقے کے نام کے طور پر اپنی شناخت بنا چکا تھا ۔ دلچسپ امر یہ ہے کہ آج بھارت اور پاکستان دونوں میں بیک وقت ایک ریاست یا صوبہ اس نام سے موجود ہے ۔

جہاں تک شعر فارسی کا تعلق ہے ، اس میں پنجاب کا تذکرہ بالواسطہ طور

مسعود سعد سلمان سے آغاز پاتا ہے ، جس نے لاہور کے علاوہ پنجاب کے دوسرے مقامات جالندھر ، جہلم ، سنور وغیرہ کا ذکر اپنے کلام میں کیا ہے (۳۲) ۔ امیر خسرو کے ہاں بھی ملتان اور دوسرے علاقوں کا بیان ہے ، جس کا ذکر سابقہ صفحات میں ہو چکا ہے ، مگر براہ راست پنجاب کا بیان نہیں ہے ۔ ظاہر ہے جب تک یہ نام سامنے ہی نہیں تھا ، اس کا ذکر بھی کیسے ہوتا ، پھر جس شاعر کے ہاں پنجاب نمودار ہوتا ہے ، وہ جہانگیر کا ملک الشعراء طالب آملی (۱۰۰۸ ۔ ۱۰۴۰ ھ / ۱۵۹۹ ۔ ۱۶۲۹ م) ہے اور اس کا وہ شعر قندھار میں کہا گیا ، جہاں وہ پنجاب کو یاد کرتا ہے ۔

ولا مزاج ترا قندھار درخور نیست
بیا کہ دیدہ ام از اشک ملک پنجاب است (۳۴)

خیال رہے کہ یہ شاعر طبعاً لاہور اور پنجاب کے دوسرے علاقوں کا شائق نظر آتا ہے ۔ اس کا ایک قصیدہ لاہور کی مدح میں ہے ، جس کا مطلع ہے :

خوشا لاہور و وصف آب لاہور
بطاعت میل شیخ و شاب لاہور (۳۵)

اسی میں ایک جگہ وہ کہتا ہے کہ اس کے خیال میں پوری دنیا میں لاہور سا خوب صورت شہر نہ ہوگا ۔

گمانم نیست کاندر ہفت کشور
بود شہری بہ آب و تاب لاہور (۳۶)

پنجاب کے حسینوں کا ذکر اس کے ہاں ایک اور جگہ پر لطف انداز میں موجود ہے

نگاران لاہور و خوبان دہلی — بدل کردہ بودند پیوند جانم
یکی چہرہ سودی بچشم رکابم — یکی بوسہ دادی بزلف عنانم
فشاندی یکی دربغل یاسمینم — نہادی یکی در دہان برگ پانم
غزالان ملتان بہ نیرنگ سازی — کہ بندند از غمزہ دست و دہانم
نگاران سرہند در نقش بندی — کہ سازند دل غرق خون ، نافہ سانم (۳۷)

اسی عہد کے ایک شاعر ناطق کشمیری (م ۱۰۷۸ ھ / ۱۶۶۷ ۔ غالباً) کے اشعار سے ہمیں یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ ابتداً صوبہ پنجاب صوبہ لاہور کا ہی دوسرا نام تھا ۔ یہ اشعار ایک قطعہ تاریخ کی شکل میں ہیں ، جو شاعر نے ۱۰۵۷ ھ میں قاضی محمد افضل کے صوبیدار مقرر ہونے پر بطور استقبال کہے

یافت چون قاضی محمد افضل از الطاف او صوبۂ لاہور خاطر زین سبب مسرور شد
افضل ارباب دانش صوبۂ پنجاب یافت ہست تاریخش ، بدولت حاکم لاہور شد (۳۸)

اسی شاعر نے ایک قطعے میں پنجاب اور لاہور کی تعریف کرتے ہوئے انہیں اہل عرفان و معرفت کا قبلہ قرار دیا ہے ۔

پنجاب کہ ملک معرفت جویان است چون خانہ چشم عارف آبادان است
از فیض قدوم قبلہ اھل یقین لاھور کنون مکۂ ہندوستان است (۳۹)

بعد ازاں جس معروف شاعر کے ہاں ہمیں پنجاب کا ذکر ملتا ہے ، وہ ناصر علی سرہندی (م ۱۱۰۸ھ / ۱۶۹۷ء) ہے ۔ اگرچہ یہ ذکر غزل کے شعر میں اور بالواسطہ ہے ۔ شاعر نے اپنے ایران نہ جانے کا عذر شعر کی شکل میں بیان کیا ہے ۔ مگر قابل توجہ اس شعر کا لہجہ ہے ۔ ملاحظہ ہو

علی امسال موقوفست سیر گلشن ایران
چو داغ لالہ دامن گیر دل شد خاک پنجابم (۴۰)

پنجاب کو ایران پر ترجیح کے علاوہ خاک پنجابم کے پس پشت کار فرما فخر و امتیاز ، شاعر کے دلی جذبات کی آئینہ داری کر رہا ہے ۔ مضمون نگار کو ناصر علی کی مثنویات دستیاب نہیں ہوسکیں ، غالب گمان ہے کہ ان میں غزل کی یہ ایمائیت راست بیانی بن کر ناصر علی کی حب الوطنی کا اظہار کر رہی ہو گی ۔ ایک اور شاعر جس نے پنجاب سے اپنے رشتوں کو بیان کرنے کے لئے غزل کو استعمال کیا ، دلشاد پسروری (م ۸۹ ۔ ۱۲۹۰ھ / ۱۷۷۶م) ہے ۔ اس کا ذکر آگے آ رہا ہے ، مگر پنجاب سے محبت و عقیدت نے بیشتر مثنوی کا جامہ اختیار کیا ہے ۔ مسیتا چنابی نے قصہ ہیر وماہی پر مبنی اپنی مثنوی ، جس کی تکمیل ۱۱۱۰ھ / ۹۹ ۔ ۱۶۹۸م میں ہوئی ، کا نام ہی عشقیہ پنجاب " رکھا ، گویا یہ پہلی مثنوی تھی ۔ جس کی نسبت پنجاب سے تھی ۔ ناصر علی کا ہم عصر شاعر محمد اکرام غنیمت کنجاہی (م ۱۱۱۰ھ / ۹۹ ۔ ۱۶۹۸م) مثنوی کا معروف شاعر ہے اور اس کی مثنوی نیرنگ عشق کو مثنوی نگاری میں اہم مقام حاصل ہے ۔ یہ ۱۰۹۶ھ / ۱۶۸۴م) میں مکمل ہوئی (۴۱) ۔ اپنی دیگر شعری خصوصیات کے علاوہ یہ مثنوی اس لحاظ سے منفرد ہے کہ اس میں پنجاب کی مدح کا ایک الگ باب قائم کیا گیا ہے اور ایسا شاید پہلی بار ہوا ہے ۔ جس والہانہ انداز میں شاعر نے پنجاب کے تئیں اپنا نذرانہ محبت و عقیدت پیش کیا ہے ، اس سے احساس

ہوتا ہے کہ یہ شاعر کے دل سے نکلی ہوئی آواز ہے ۔ پنجاب کو انتخاب ہفت کشور قرار دیتے ہوئے اسے " حسن آباد " کا نام دیا گیا ہے ۔ اس کی زمین ، پھل پھول ، آب و ہوا ، بود و باش غرض ہر چیز کی تعریف کی گئی ہے ۔ ملاحظہ ہو :

ندیدم کشوری غارت گر تاب / بخوبی ہای حسن آباد پنجاب
چہ پنجاب انتخاب ہفت کشور / قسم خوردہ بخاکش آب کوثر
فضای نشئۂ مستی ہوایش / زمین و آسمان ہا خاک پایش
بنای کعبۂ دلہا زخاکش / عروج نشئۂ معنی زتاکش
غبارش آب و رنگ چہرۂ گل / گیاہش دلربای زلف سنبل
زلالش بادہ ساز مستی عشق / نسیمش روح بخش ہستی عشق
بہ ہرجا سبزہ ازخاکش دمیدہ / خط خوبان بہ پیشش سرکشیدہ
بخاکش سایۂ پرہای بلبل / جواب یک چمن خندیدن گل
گلشن برخاک ہرجا سایہ انداخت / زمین از آتش یاقوت بگداخت
شفق سرمایۂ چشم از دیدن گل / چمن سامان نگاہ از چیدن گل
زشوق آنکہ تاآید بہ پنجاب / دل کشمیر صد رہ می شود آب
خنک آنکس کہ در ایام سرما / درین گلشن بود گرم تماشا
بگرما ہم ہوایش دلنشین است / ہوای سرزمین عشق این است
بتانش چون زروی مہر جوشند / شکر گویند و گوہر می فروشند
بہر شہرش بتان گرم بازار / پی سودای دل عاشق خریدار
بخوبی ہا زکنعان می برد دست / بدین دعوی کہ کردم شاہد مست
بنور جلوہ ہا خورشید ساطع / بہ تیغ غمزہ ہا برہان قاطع (۴۲)

" نیرنگ عشق " کے شاعر نے مثنوی میں پنجاب کی تعریف بیان کر کے گویا اپنے پس روؤں کو ایک نیا راستہ دکھا دیا ، جس پر چل کر متعدد شعراء نے غنیمت کی تقلید میں اپنے موضوعات میں مدح پنجاب کو ناگزیر سمجھا ۔ سبھی نے اپنے اپنے الفاظ اور اپنے اپنے اسلوب میں اس روایت کو نباہنے کی کوشش کی ، لیکن سب پر غنیمت کی چھاپ دکھائی دیتی ہے ، اس طرح پنجابیت کا تشخص ابھارنے میں غنیمت کنجاہی کا اہم کردار ہے ۔ آئندہ سطور میں پنجاب سے شعرائے فارسی کے قلبی تعلق کے نتیجے میں صفحۂ قرطاس پر ابھرے اشعار کے چند نمونے پیش کئے جا رہے ہیں

نواب احمد یار خان یکتا (م ۱۱۴۷ھ / ۱۷۳۴م) کی چار مثنویوں کے نام مختلف تذکروں میں مذکور ہیں ۔ ان میں مثنوی ہیر و رانجھا سب سے معروف ہے اور شایع بھی ہو چکی ہے (۴۳) اس میں غنیمت کی روایت پر عمل کرتے ہوئے مثنوی کی ابتداء میں ہی پنجاب کی تعریف پر مبنی اشعار موجود ہیں ۔ یکتا نے لاہور کو پنجاب کا دل قرار دیا ہے ۔ یکتا کی قوت مشاہدہ اور حسن تشبیہ قابل دید ہے ۔

سرزمینی که عشق را باب است　　کشور حسن خیز پنجاب است
هرطرف چاه و چرخ دولابی　　نغمهٔ گریه ، اشک بی تابی
کوزه هایش قطار بسمل ها　　خونچکان سلک مهره دل ها
پیچ دریا چو پنجهٔ احسان　　سیل سیم و زر است درطغیان
گرچه هر گوشه اش طرب خیزاست　　از میٔ شوق جام لبریز است
لیک لاهور مصر محبوبی ست　　یوسفستان عالم خوبی ست (۴۴)

اس ضمن میں اگلا نام آفرین لاہوری (۱۱۵۴ھ / ۴۲ ـ ۱۷۴۱م) کا ہے ۔ فقیر اللہ آفرین نے بھی غنیمت کی روایت پر عمل کرتے ہوئے اپنی مثنوی " راز و نیاز " (ہیررانجھا) میں اپنی حب الوطنی کو پیرایہ اظہار بخشا ہے ، مگر انداز کسی قدر مختلف ہے ۔ بجائے پنجاب کی تعریف کرنے کے شاعر نے لاہور کی تعریف بیان کی ہے ۔ تعریف کیا کی ہے بلکہ اس عہد کے شہر کی تصویر کاغذ پر منتقل کر دی ہے ۔

دران ملک لاهور عین السرور　　بهشتی ست لبریز حور و قصور
زبس حافظ مصحف از هر مزار　　توان خواند قرآن بخط غبار
ز ارباب فضل اندرو هر طرف　　چو اوراق مصحف سراپا شرف
چه لاهور نزهت گه روم و چین　　چو بیتی بود زیب روی زمین
ز رعنا غزالان زرین کفش　　چو قوس قزح جاده سرخ و بنفش
جواهر رقم کلک هر کوچه اش　　مرصع بود سلک هر کوچه اش
تهی از ریا چون دل صادقان　　پر از عشق چون سینه عارفان
مسیحا هوادار دیرین اوست　　خضر تشنهٔ آب شیرین اوست
زمین بازار و برزن مپرس　　بیان عمارت خود از من مپرس
بپای دیوار دیوانه ای　　بهر سایه شمع پروانه ای
جوان سیرت و پیر کامل همه　　کهن گشته و تازه بسمل همه

زبس با ورع ہریکی کردہ خوست   برات بهشت از مقیمان اوست
زخونین دلان نیز ہم عالمیست   بہ ھر گوشہ بیمار عیسیٰ دمیست (۴۵)

آفرین کے ہم عصر اندرجیت منشی نے " سسی پنوں " کی داستان کو (۱۱۴۰ ھ / ۱۷۲۸ م) میں " نامۂ عشق " کے نام سے منظوم کیا ۔ منشی نے بھی آفرین کی طرح ہی نامۂ عشق میں ملتان کی تعریف کے لئے الگ سے اشعار لکھے ہیں

چہ ملتان نوبہار کامرانی   دل افزا ہمچو شہر زندگانی
چہ ملتان جلوہ خیز ناز خوبان   چہ ملتان روضۂ حوران وغلمان
زرونق کوچہ و بازار لبریز   ہوایش چون نسیم صبح گل خیز
چہ ملتان درجہان دارالامانی   چہ ملتان راحت افزا بوستانی

درآن جا خانقاہ پاک دامن   ز خاکش دیدۂ خورشید روشن
دگر بسیار مردان طریقت   گہرسنجان اسرار حقیقت
دران دارالامان آرام دارند   نظر برحال خاص و عام دارند
ز یمن فیض ارواح بزرگان   بود این شہر رشک ہشت بستان (۴۶)

پنجاب کی مدح کرنے والے مثنوی نگاروں کی فہرست میں اگلا نام قمر الدین منت (۱۲۰۸ ھ / ۱۷۹۳ م) کا ہے ۔ منت نے اپنی مثنوی ، " عشق ہیر و رانجھن " میں متین انداز میں پنجاب کی تعریف بیان کی ہے

ترنم ساز بزم آشنائی   بدین قانون کند آتش نوائی
کہ زیر چرخ گردانست نایاب   زمینش عشق خیز ہم چو پنجاب
در او جز اشک و آہ بیکلانیست   دیاری راچنین آب و ہوانیست (۴۷)

میر محمد اعظم الدین عظیم (۱۱۶۳ ـ ۱۲۲۹ ھ / ۱۷۵۰ ـ ۱۸۱۴ م) نے امیر تالپور کی فرمائش ہیر رانجھا کے قصے کو بصورت مثنوی ۱۲۱۴ ھ / ۱۷۹۹ ـ ۱۸۰۰ م) (۴۸) میں نظم کیا ۔ حسب روایت عظیم نے محاسن پنجاب کو اپنے اشعار میں پیش کیا ہے ۔

طرفہ دلکش سواد پنجاب است   حسن را بیت ، عشق را باب است
از سوادش سواد دیدہ عشق   خاک او ہمچو سرمہ چیدہ عشق
این زمین را چہ طرفہ آب و ہواست   آب حسن و ہوای عشق اینجاست
حسن را کشوریست آبادان   عشق را محشریست جاویدان

تخت پنجاب شہر لاہور است دائم از حسن و عشق پر شور است (۴۹)

امیر عظیم کی طرح ، اس کے دو معاصروں ضیالدین ضیاء اور نواب ولی محمد خان لغاری نے بھی ہیر رانجھا کی عشقیہ داستان کو مثنوی کی صورت میں پیش کیا اور دونوں نے مدح پنجاب کی روایت کی پیروی کی ہے ۔ ان دونوں میں جذبات سے زیادہ تصنع کی کارفرمائی نظر آتی ہے ۔ بہرحال پہلے ضیالدین ضیاء کی مثنوی سے چند اشعار دیکھئے ۔ یہ مثنوی (۱۲۱۵ ھ / ۱۸۰۰ م) میں تالیف ہوئی (۵۰) :

عجب پنجاب باشد حسن پرور که حسن و عشق راگوئی تو کشور

سوادش عشق خیز از نوبہار است که ہر دل داغدار و لالہ زار است
پری رویان ہمہ با عشوہ و ناز بجادو ہمدم و بافتنہ دمساز
ہمیشہ با دل عشاق در جنگ ہمہ آدم فریب و گندمین رنگ
بود پنجاب نام از پنج تا آب که حسن و عشق زان کردند سیراب

اسی نہج پر شہر " جھنگ " ، " سیالان " کی تعریف میں چند اشعار ہیں

وطن گاہ من آن رود چناب است که عشق از آب رودش کامیاب است
چہ آبش آبروی عشق بی تاب که باغ حسن سیراب است زان اب
عجب آبش چو آب زندگانی اگر پیرش خورد یابد جوانی
عجب شہریست آن از حسن آباد دل غمگین بحسنش می شود شاد
اگر پرسی زنام شہر جھنگ است فضایش پر زحسن شوخ و شنگ است
شدہ آباد از قوم سیالان سوادش خوشتر از چشم غزالان (۵۱)

ولی محمد خان لغاری (م ۱۲۲۷ ھ / ۱۸۱۲ م) نے بھی اپنے پیش رووں کی پیروی کرتے ہوئے پنجاب ، ہزارہ اور لاہور کی تعریف میں اشعار لکھے ہیں مثلاً

رشک کشمیر ملک پنجاب است خانہ حسن خلد را باب است
گلعذاران و گلرخان ، گل رو درخرامش چوکبک از ہر سو
نہرہایش چونہر کشمیر است آب آنجا چو شکر و شیر است (۵۲)

" ہیر رانجھا " کے علاوہ پنجاب کی دوسری رومانی داستانوں کو بھی فارسی شعراء نے اپنی مثنویات کا موضوع بنایا ہے ۔ مثلاً " سسی و پنوں " (جس پر مبنی " دستور عشق " ، اندرجیت منشی کاذکر گذشتہ صفحات میں گذر چکا ہے ۔) " سوہنی و مہینوال " اور " مرزا صاحبہ " (صاحباں

وغیرہ ۔ ان میں بھی حب وطن نے موقع پا کر اشعار کی شکل میں رونمائی کی ہے ۔ خیر اللہ فدا بن عبداللہ امانت خانی نے ۱۱۱۵ ھ / ۱۷۴۶ م میں " مرزا و صاحبہ " کو مثنوی کی شکل دی (۵۳) ۔ پوری مثنوی میں پنجاب کی معاشرت اور آب و ہوا اپنی پوری توانائی سے جلوہ گر نظر آتی ہے ۔ آخر میں لاہور اور جھنگ سیال کی تعریف سے مخصوص شعر اس پر مستزاد ہیں :

نمک شہرتم کہ پرشور است ... از نمکدان شہر لاہور است
گل زمین بھشت آئین است ... برزمین گر بود بھشت این است
آتش آنجا بھای زر دارد ... آب ہم قیمت گہر دارد
نیست در ہیچ کشوری مشہور ... ہیچ شہری بخوبی لاہور
زان بنا حسن و عشق مقصود است ... بانی او ایاز محمود است
خاک این رھگذر چون آب زنند ... برخیابان گل گلاب زنند (۵۴)

اسی طرح جھنگ سیالان کے حسینوں (جن میں صاحبہ بھی شامل ہے) ، کی تعریف کرتے ہوئے شاعر کہتا ہے

نازنین دختران جھنگ سیال (۵۵) ... جرگہ آھو اند خیل غزال
دوش بردوش چون خرام کنند ... سرو آزاد را غلام کنند (۵۶)

مثنوی میں پنجاب کے لئے اپنے جذبات محبت و عقیدت کا اظہار کرنے والے شعرا میں یوں تو متعدد نام لئے جا سکتے ہیں ، مگر آخری قابل ذکر شاعر غلام قادر گرامی جالندھری (م ۱۳۴۵ ھ / ۱۹۲۷ م) ہے ۔ گرامی کا ذکر اس لئے بھی ضروری ہے کہ وہ پنجاب کی روایتی فارسی شاعری یا بہ الفاظ دیگر پنجاب میں سبک ہندی کا آخری چراغ ہے (۵۷) ۔ گرامی نے اپنی نامکمل مثنوی " خرابات جنون " ، میں جو اس نے غنیمت کی مثنوی " نیرنگ عشق " کے جواب میں شروع کی تھی ، اسی کی پیروی کرتے ہوئے پنجاب کا الگ عنوان قائم کیا ہے ۔ خیالات میں اگرچہ نیا پن کم ہے ۔ لیکن شاعر نے اس میں شعریت لانے کی طرف خاص توجہ کی ہے چند اشعار دیکھئے

من و سر جوش حسن آباد پنجاب ... من و دلگرمی آہ جگر تاب
زبان شد موج کوثر در دھانم ... برآمد حرف پنجاب از زبانم
فریب نوخطان جامہ زیبش ... چہ می پرسی زخاک دلفریبش
دگر حسن است در راھش بآھی ... اگر عشق است ازخاکش گیاھی
بجای بید ، مجنون سرکشیدہ ... بجای لالہ اش لیلیٰ دمیدہ
قیامت قامتی محشر خرامی ... فرو گسترده درھر گوشہ دامی

بدام آہوان شیران اسیرند که اینجا آہوان شیر گیرند
زبان تر کرده کبکان بہاری بخون شاہبازان شکاری
نظر ہا گرم رقص بسمل اینجا نیاز اینجا و ناز اینجا دل اینجا (۵۸)

اس طرح مثنوی میں پنجاب کی تعریف یا حب وطن کے خیالات کے اظہار کی جو روایت سترھویں صدی (میلادی) سے شروع ہوئی تھی ۔ وہ اس صدی یعنی اس خطے میں فارسی ادبیات وزبان کے آخری دور تک پہنچتی ہے ۔ سطور ماقبل میں جو اشعار یا جن شعراء کے کلام سے اقتباسات پیش کئے گئے ہیں ، انہیں محض نمونہ سمجھنا چاہیئے ورنہ ایسے شعراء کا صحیح احاطہ کرنا بہت مشکل ہے ۔ بالخصوص ان حالات میں جبکہ فارسی کا رواج ختم ہو چکا ہے ۔ معروف شعراء میں سے بھی متعدد کا کلام بھی ابھی تک غیر مطبوعہ مخطوطوں کی شکل میں ہی دستیاب ہے ۔ شعراء کی ایک کثیر تعداد ایسی ہے ، جن کے نام تک سے عام قاری آشنا نہیں ۔ متذکرہ بالا جائزے سے یہ نتیجہ اخذ کرنا بھی غلط ہو گا کہ پنجاب کے حوالے سے حب الوطنی کا اظہار صرف مثنوی میں ہوا ہے ، یہ اور بات ہے کہ اس میدان میں منضبط مطالعہ نہ ہونے کے سبب ایسا سوچنا عین قرین قیاس ہے ۔ بحسن اتفاق ، پنجاب کے شعرائے فارسی کے ضمن میں ناصر علی سرہندی کے جس شعر سے گفتگو کا آغاز ہوا تھا ، وہ ایک غزل سے تھا اور اب ہماری بات جب اختتام کو پہنچ رہی ہے ، تو ایک اور غزل گو کا ذکر کرنا ناگزیر نظر آتا ہے اور یہ غزل گو ہے پسرور ضلع سیالکوٹ کا باشندہ دل محمد دلشاد پسروری (م ۸۹ ۔ ۱۲۹۰ ھ / ۱۸۷۶ م) ۔ یہ شاعر کئی اعتبار سے قابل ذکر ہے ۔ دلشاد کی ایک انفرادیت تو یہ ہے کہ صرف غزل کا شاعر ہوتے ہوئے (دلشاد کا دستیاب دیوان (۵۹) صرف غزلیات پر مشتمل ہے ۔) بھی وہ محض روایتی شاعر نہیں ۔ اس نے غزل کے مخصوص موضوعات سے قطع نظر اپنی غزل میں دنیا بھر کے موضوعات ، جن میں وطن دوستی بھی شامل ہے ، داخل کر کے اسے بے انتہا وسعت عطا کی ہے ، وہ موضوعات جن کے لئے قصیدہ یا مثنوی ہی کو موزوں سمجھا جاتا ہے ، اس کی غزل میں پوری تابانی کے ساتھ موجود ہیں ۔ اس کی دوسری انفرادیت یہ ہے کہ اپنے مولد یا وطن سے محبت کا اس کا تصور قدیم روایتی یا رسمی تصور نہیں جیسا کہ اکثر مثنوی نگاروں کے ہاں موجود ہے بلکہ یہ اس کے دل کی گہرائیوں سے نکلی ہوئی آواز اور تصنع وتکلف سے بڑا جذبہ ہے ، جو اس کے پورے کلام میں جاری وساری نظر آتا ہے ، یہ اس کا ایمان ہے ۔

تو کجا از کجا برآمده ای
اصل ایمان زحب آن وطن است (۶۰)

کئی جگہ یہ چیخ بن کر ابھرا ہے، تو کئی جگہ دعا، کبھی اس نے اندیشے کی شکل اختیار کی ہے تو کئی بار امید کی صورت، کسی مقام پر یہ مرثیہ ہے تو کسی جگہ قصیدہ اور کسی اور موقع پر گالی بن کر زبان پر آیا ہے ۔ دلشاد کی حب الوطنی کو سمجھنے کے لئے اس کے عہد کے تاریخی واقعات سے واقفیت بہت ضروری ہے ۔ یہ عہد سیاسی افراتفری کا دور تھا ۔ دہلی میں مغلیہ حکومت لڑکھڑا رہی تھی ۔ جنوب میں مرہٹوں نے اودھم مچا رکھا تھا اور وہ لاہور تک بھی آچکے تھے ۔ پنجاب میں حالت سب سے خراب تھی ۔ ایک طرف تو افغانوں کے حملوں نے دوسری جانب سکھوں کی لوٹ مار سے یہاں کا امن و استحکام فنا ہو چکا تھا ۔ ان سب پر دلشاد کا ردعمل س کے اشعار میں موجود ہے چونکہ وہ خود کو پنجاب کے امن پسند عوام کا نمائندہ سمجھتا ہے ۔ من کی بحالی کے لئے کبھی وہ غوث اعظم کے در پر حاضری دیتا ہے تو کبھی اورنگزیب کو یاد کرتا ہے ۔

ماطوطیان سبزۂ پنجاب الفتیم — پخ آینہ ز درد محبت مقال ماست (۶۱)

آفات از ہر چار سو دارد بہ پنجابم غلو — از فتنۂ این شور و شر یا غوث اعظم الغیاث (۶۲)

کجاست حضرت اورنگزیب عزنین را — دھد براجگی شاہ پوریا قسمت (۶۳)

وہ سکھوں سے اس لئے نالاں ہے کہ انہوں نے اس خطے کو جہنم زار بنا کر رکھ دیا ہے ۔

سفید صحتک چینی شیشۂ پنجاب — زمودراز سیاھان فتاد مواورا (۶۴)

حواسم آب شد ، از آتش دود سیاہ کاران — بکن بیرون ز پنجاب این شرار فتنہ سامان را (۶۵)

سکھوں اور دوسرے ظالموں سے نجات دلانے کے لئے حکومت دہلی سے مایوس ہو کر عوام کی امیدیں احمد شاہ ابدالی اور دوسرے افغان سرداروں سے وابستہ ہوئیں ، مگر انہیں تو اپنے مال غنیمت سے غرض تھی ، اس طرح پھر ایک بار مایوسی کا سامنا تھا ۔ یہ ان دو شعروں میں دیکھئے

باد نوروزی سحر درگلشن و بستان رسید — مژدہ ای آمد کہ اقبال شہ دوران رسید (۶۶)

بخواب خوش چہ رودکس بملک ہندوستان — بگوش ، زآمد افغان رسد فغانی چند (۶۷)

ایسی حالت میں سوائے آہ بھرنے کے "شاعر پنجاب" کر بھی کیا سکتا ہے ، جب کسی طرف سے بھی کوئی امید افزا خبر نہیں سنائی دیتی ۔

در آن دیار مدار آہ ! چشم آبادی
کہ شاہ خانہ نشین و فقیر خانہ خراب (۶۸)

مایوسی کے اس عالم میں اسے کوئی ہمدرد و غم وخوار سوائے اپنے نظر نہیں آتا :

اشک چشم خود بدست خود ہی سازیم پاک
صوبہ پنجاب زیر آستین داریم ما (۶۹)

اس طرح دلشاد کا دیوان غزلیات کا مجموعہ نہیں ، اپنے وطن یعنی پنجاب کی خانہ خرابی و بدحالی پر اس کی تڑپ کا مرقع ہے ، جو اس کی حقیقی حب الوطنی کا ثبوت فراہم کرتا ہے ۔
دلشاد کے کلام میں پنجاب کے متعدد آثار ومقامات کا ذکر ناگزیر تھا ، جو ہے ، مگر اپنے وطن مخصوص یعنی اپنے شہر پسرور کا ذکر خصوصیت سے ہے اور اس کی حب الوطنی کا یہ دوسرا پہلو ہے جس کے بغیر یہ باب نا مکمل ہے ، غزلیں کی غزلیں اس موضوع پر ہیں ۔یہاں دو غزلوں سے لئے گئے چند اشعار دیکھئے محبت و اپنائیت کا وفور قابل غور ہے

خوش آن وطن بحلاوت ملاحت آبادانست جهان غیب و شهادت،نظیر هر دو جهانست

ولایتی نمکین اندرون ، برون شیرین عجب مدار کہ شهر عجائب البلدانست
دلیل شادی دلشاد نام این شهر است کہ پر سرور طرب بخش عالم دل و جانست (۷۰)

شهر ما پرسرور می گویند کان علم و شعور می گویند
اهل اخبار هند تاریخش اول از لاهور می گویند
شکر فیاضی دو تالابش مردم و مرغ و مور می گویند
حسن هرخانہ اش ہمی بینند شهر حورو قصور می گویند (۷۱)

پسرور کے کھارے پانی کو بھی خوبی بنا کر پیش کرنا دلشاد کی اپنے وطن سے انتہائی محبت ہی کی دلیل ہے ۔

دلشاد! ، بادۂ نمک آمیز ، منع نیست
با آب پرسرور بخوری ، حلال ماست (۷۲)

گذشتہ صفحات میں حب الوطنی کے موضوع پر شعرائے فارسی کا جو مختصر انتخاب پیش کیا گیا ہے ، اس کی حیثیت کل کی نہیں محض نمونے کی ہے اور نہ اسے پیش کرنے کا مقصد علاقائیت کو ہوا دینا ہے ، البتہ ایک خاص زمانے میں موجود ایک ادبی یا شعری رویے کی نشان دہی کرنا مقصود ہے ، جس نے کسی ایک آدھ شاعر کو ہی نہیں بلکہ اس عہد کے اکثر شعراء کو اپنے دام سحر میں گرفتار رکھا تھا ۔ اس رویے کے ابھرنے میں اس علاقے میں اس علاقے کے

شعراء کا دہلی دربار کے اکرام و فیوض سے بسبب دوری و نارسائی محروم رہنا اور بعد ازاں معاملات پنجاب سے مرکزی حکومت کی عدم توجہی یا عدم استعداد کے باعث شعراء و ادباء کی مایوسی اور احساس تحفظ کے لئے مقامی حکام و عمال کی خوشنودی کی کوشش، وغیرہ ہو سکتے ہیں جن پر مزید مطالعے کے بعد تعین کی ضرورت محسوس ہوتی ہے۔

مضمون نگار کو احساس ہے کہ تمہید کچھ زیادہ ہی طویل ہو گئی ہے، لیکن معاملات و واقعات کو ان کے صحیح تناظر میں دیکھ کر ہی کوئی صائب رائے قائم کی جا سکتی ہے، اسی لئے یہ تمہید ناگزیر ہو گئی تھی، تاہم یہ اگر اصحاب علم وادب کی توجہ کا موضوع قرار پائے تو بالیقین محنت وصول ہو گئی۔

ooo

پاورقی

۱۔اقبال کا کہنا ہے

ان تازہ خداؤں میں بڑا سب سے وطن ہے
جو پیرہن اس کا ہے وہ مذہب کا کفن ہے
(بانگ دراص ۱۲۱)

۲۔چہار مقالہ مرتبہ قزوینی۔تہران، ص ۵۳

۳، ۴۔دیوان حافظ کتاب خانہ زوار۔تہران، ص. ۱۲۱، ۲۵۹، ۲۲۹۔۱۸۹ بالترتیب

۵۔دیوان غزلیات نظیری۔لاہور، ص ۶۷

۶۔مجلہ آشنا، تہران شمارہ بیست و یکم، ص ۴۴

۷، ۸۔دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات پیروز، ایران، ص۔ ۵۹۳۔۴۹۳ بالترتیب

۹۔شعر العجم شبلی نعمانی، جلد دوم۔مطبع معارف اعظم گڑھ، ص. ۱۰۸، و خزانہ عامرہ، آزاد بلگرامی۔نولکشور، ص ۲۹

۱۰۔امیر خسرو دھلوی، ممتاز حسین، مکتبہ جامعہ دہلی، ص: ۱۳۲

۱۱، ۱۲۔مثنوی نہ سپہر، (بمبئی ایڈیشن)، ص۔ ۱۵۰-۱۵۱

۱۳۔قران سعدین (علی گڑھ ایڈیشن) ص ۲۸

۱۴۔تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد چہارم، (فارسی ادب دوم)۔لاہور، ص: ۳۸۲

۱۵۔دیوان برہمن مرتبہ بہار ستامی، ص ۲۹

۱۶، ۱۷، ۱۸۔مجلہ آشنا، مذکورہ بالا، ص۔ ۴۰۔۴۴

۱۹۔اسی طرح بیجا وطنی برتری کا احساس تھا، جس نے شیخ علی حزیں (م۔ ۱۱۸۰ھ / ۱۷۶۶م) کو ہند اور اہل ہند کے تحقیرات کے اظہار اور دشنام طرازی پر اکسایا اور اس قبیل کے اشعار کہلوائے

از ظلمت ہند سفلہ انگیز مترس در تیرگی شب ای سحر خیز مترس
ہرگز باکی ز خصمی ہند مدار نامرد نہ ای ز حملہ خیز مترس

یا اسی طرح اہل کشمیر کے متعلق اس طرح کے ہجویہ اشعار۔

شرع قومی شنو از من کہ ندارند نسب　　ادب و شرم و حیا غیرت از ایشان مطلب
ہمہ نمامی و دلاک بود اعلاتش　　مالیقہ دلہ و ساد و دگر ارباب طرب

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند جلد پنجم (فارسی ادب سوم) ۴۴ - ۴۷)
۲۰ - کلیات فیضی - بتصحیح اے ڈی ارشد لاہور ، ص ۶۲
۲۱ - آشنا مذکورہ بالا ص ۴۰ تا ۴۴
۲۲ - تاریخ ادبیات مسلمانان ، (فارسی ادب دوم) ، ص ۶۶
۲۳ - پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ ظہور الدین احمد لاہور ، ص ۹۱
۲۴ - دیوان برہمن ، ص ۵۹
۲۵ - الف - یہ پانچ دریا جہلم ، چناب ، راوی ، بیاس اور ستلج ہیں - قدیم سنسکرت کتابوں میں انہیں سپت سندھو (سات دریا) کا نام دیا گیا ہے ، اس صورت میں چھٹا دریا سندھ ہے اور ساتویں نمبر پر سرسوتی دریا ہے ، جس کے بارے میں کہا جاتا ہے کہ ستلج سے آگے جنوب میں اس کے تقریباً متوازی بہتا تھا ، مگر مرور ایام سے خشک ہو گیا -
۲۶ - پنج + آب - پنجاب
۲۷ - جوامع الحکایات --- کے دیباچے میں یہ لفظ عام طور پر بصورت پنج آب آیا ہے - یاد رہے کہ یہ دیباچہ خود عوفی کا ہے ، بعد کا اضافہ نہیں) مثلاً صفحہ ۹ پر " -- تقدیر ازلی درمیان بحر پنج آب کوہی آفریدہ ، و دست تدبیر بشری قلعہ ای بر سر این سنگ بنا کردہ ---- صفحہ ۱۲ پر " کشتی ہا را بر پنج آب براند چنانک بحسن بکر رسید ---- " یا " اگر چون ماھی جوشن پوش در قلزم پنج آب سکون سازد ---- " صفحہ ۱۲ " چون ملک ناصر الدین بحسن بکر تحسن طلبید ---- او را تعاقب نمود و ہر دو طرف از پنج آب لشکر ھا بان حسن بید شد ---- " صفحہ ۱۴ " ---- از عکس پرتو زرہ و خفتان ایشان ماھی جوشن پوش در قعر پنج آب چون مار پوست می انداخت (۱۷) در آن وقت ذخیرہ پنج آب بواسطہ حرارت ھوا ، مدی گرفتہ بود ---- " صفحہ ۱۸ " -- ہم چنین بر ساحل پنج آب از ہر دو طرف لشکر ھا در کوشش بودند -- " (جوامع الحکایات و لوامع الروایات ، بتصحیح و اہتمام دکتر محمد معین ، کتاب خانہ ابن سینا ، ۱۳۴۰ چاپ دوم

۲۸ - طبقات ناصری میں یہ لفظ بصورت پنجاب ہی موجود ہے مثلاً سلطان تاج الدین یلدز المعزی کے ذکر میں یہ عبارت شامل ہے --- تا بعد چند گاہ سلطان قطب الدین ایبک او را بحد و پنجاب ہند مصاف افتاد و منہزم شد) بہ تصحیح کپتان ولیم ناسو لیس - طبع کلکتہ ۱۸۶۴ صفحہ ۱۳۴)
۲۹ - دیوان وسط الحیوۃ ، ص ۷ ، ۹۱ - تہران
۳۰ - یہ روایت پروفیسر پیارا سنگھ پدم کی پنجابی تصنیف " پنجابی بولی دا اتہاس " پٹیالہ ۱۹۵۴ء میں موجود ہے ، مصنف نے ...کتاب کے صفحہ ۲۰۰ پر سامانہ قصبہ کی ایک منہدم مسجد کے کتبے کی عبارت نقل کی ہے - یہ عبارت اصلاً عربی کی ہے ، ...ف کو ملھی درج کیا گیا ہے ، راقم نے اسے عربی میں دوبارہ منتقل کرنے کی کوشش کی ہے ، اس طرح یہ عبارت کچھ اس ...ح بنتی ہے " بسم اللہ الرحمٰن الرحیم قال نبی علیہ السلام من بنا للہ مسجداً بنا اللہ قصر نفی اسر فی احدث ملک ن العدل علاالدنیا ...ین ابوالمظفر محمد شاہ سلطان سکندر ثانی لمن خلیفۃ اللہ باشا سامانہ فنجاب ---- " مصنف کے مطابق یہ عبارت اس نے نامکمل ...تے سے پتھر کا کچھ حصہ ٹوٹا ہوا ہے - پدم کے مطابق یہ " کتبہ پٹیالہ عجائب گھر میں محفوظ ہے " - یہ کتاب پڑھ کر راقم کو اس ...و دیکھنے کا شوق ہوا - عجائب گھر کے ذمہ داران نے بسیار کوشش کے بعد جو کتبہ دکھایا وہ مستطیل شکل میں سرخ پتھر کی سل ...شکل میں تھا اور بظاہر مکمل تھا ، اس پر یہ عبارت نہیں تھی - ممکن ہے مصنف پنجابی بولی کے وہاں پہنچنے تک وہ کتبہ وہاں ... ہو اور بعد میں حکام کے بے احتیاطی اور دست برداری کے سبب تلف ہو گیا ہو چونکہ راقم کو مذکورہ عجائب گھر واقع ...موتی باغ پٹیالہ میں ۱۹۹۴ء کے دورے پر یہ بتایا گیا کہ عجائب گھر کا کافی اسباب ۱۹۸۸ء اور پھر ۱۹۹۳ء کے سیلاب میں ...ضائع ہو گیا ، اگرچہ یہ امکان بجائے خود مشتبہ ہے کہ سنگی کتبہ بھی سیلاب کی نذر ہو سکتا ہے - پدم صاحب کا یہ بیان بھی ...مشتبہ ہے کہ لفظ " فنجاب " کے بعد سے ہی کتبے کا پتھر ٹوٹا ہوا تھا ، نیز اس کی بھی کوئی معقول دلیل ان کے پاس نہیں کہ یہ ...کتبہ سلطان علاالدین خلجی کے عہد کا ہی ہے ، سوائے اس کے کہ اس میں " سلطان علاالدنیا والدین " کے الفاظ شامل ہیں ، یہ

القاب کسی اور سلطان کے بھی ہو سکتے ہیں - اندریں حالات پدم کی یہ روایت پوری طرح قابل تسلیم اور شبہ سے بالاتر نہیں ہے

۳۱ - تاریخ ادبیات ، مذکورہ بالا (فارسی ادب دوم) ، ص. ۴۹۶
۳۲ - دیوان مسعود ، ص ۳۴ ، ۱۳۷ ، ۱۵۷ ، ۵۷۵ وغیرہ
۳۳ - مسعود کے اشعار -

فخر شاهان جهان بهرامشاه
شد سوی هندوستان لشکر کشید
(ص ۱۱۴)

یا
الای بادشگیری گزر کن سوی هندوستان
که از فر تو هندستان شود آراسته بستان

(در مدح سیف الدولہ محمد ص ۴۴۴)

یا
نصرت فتح او به هندستان
تخت بسیار وبس فراوان

(در مدح علاالدولہ مسعود شاہ ص ۸۱) وغیرہ میں جو ہندوستان مذکور ہے ، وہ بیشتر انہی علاقوں پر مشتمل تھا ، جنہیں آج پنجاب کے نام سے جانا جاتا ہے -

۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ - تاریخ ادبیات مذکورہ بالا (فارسی ادب دوم) صفحات ، ۳۳۸ ، ۲۶۸ ، ۳۳۸ (بالترتیب)
۳۸ ، ۳۹ - پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ ، ص ۴۳۱ ، ۴۳۲ (بالترتیب)
۴۰ - دیوان ناصر علی ، ص. ۸۲
۴۱ - مادہ تاریخ ہے " گلزار بهار فکر رنگین "
۴۲ - صفحات ۲۲ - ۳۳ ، نسخہ قلمی مملوکہ مضمون نگار مخطوطہ ، ۱۲۴۵ھ / ۱۸۲۹)
۴۳ ، ۴۴ - پاکستان میں فارسی ادب ، ظہور الدین احمد ، لاہور ، ص ۷۳ ، ۷۵ (بالترتیب)
۴۵ ، ۴۶ - مثنوی ناز و نیاز ، خطی ، (مجموعہ آذر) دانشگاہ پنجاب ، لاہور ، ب ۱۲ ب و ۵۹ (بالترتیب)
۴۷ - تاریخ ادبیات مذکورہ بالا (فارسی ادب سوم) ، ص: ۶۰
۴۸ - پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۲۰۸
۴۹ - مثنویات ہیر رانجھا ، مرتبہ حفیظ ہوشیارپوری - کراچی
۵۰ - پاکستان میں ، ص ۴۷۷ ، تاریخ ادبیات (فارسی ادب سوم) ۱۰۷
۵۱ ، ۵۲ - مثنویات مذکورہ بالا ، ص. ۹۱ - ۹۵ ، ۲۱۵ (بالترتیب)
۵۳ ، ۵۴ - پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۲۱۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ (بالترتیب)
۵۵ - بروزن سنگ پلچنگ
۵۶ - تاریخ ادبیات ، مذکورہ بالا (فارسی ادب سوم) ص ۲۰۷
۵۷ - ملک الشعراء گرامی جالندھری ، طارق کفایت ، مالیرکوٹلہ ، ص: ۲۸
۵۸ - دیوان گرامی ، لاہور ، ص ۱۴۷
۵۹ - مطبوعہ صورت میں یہ دیوان پروفیسر غلام ربانی عزیز کی تصحیح و ترتیب کے ساتھ ادارہ تحقیقات پاکستان دانش گاہ پنجاب لاہور کی جانب سے اگست ۱۹۷۰ شایع ہوا -
۶۰ ، ۶۱ تا ۶۲ - دیوان دلشاد پسروری ، لاہور ، ضمیمہ ص ۴ صفحات ۱۷ - ۱۱۲ - ۶۸ - ۱۲ - ۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۳ - ۲۰ - ۱۷ - ۱۶۷ ، ۱۷۰ (بالترتیب)

بخش انگلیسی

آنچه در "بخش انگلیسی" می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

IN MEMORY OF SHAHRYAR'S POETRY.

Here is a brief account of the life of the late Persian poet, Shahryar of Tabriz whose death anniversary falls on 17 September Here reference has also been made to some of Shahryar's works, however, without any quotations from his poetry.

B - URDU SECTION

SOME IMPORTANT PERSIAN MEDICAL MSS OF SHIBLI LIBRARY

Dr. Ra'is Ahmad Nu'mani,a Professor of Aligrah University has introduced here 13 Persian MSS on *Tibb* (Medicine) lying in the Shibli Library in the Darul Ulum Nadvatul Ulama,Lucknow, India. They are *Tuhfatul Atibba*, *Risala Ibne Sina* (Translation), *Khulasat al-Tibb*, *Shifa Al-Sibyan*, *Sehhat al-Insan*, *Tibb-e-Siddiqui*, *Tibb-e-Mustafavi*, *Qarabadin-e Aslami*, *Tibb-e Kimya va Kimya-e Basaliqa*, *Ganj Badavard-e-Sahabqirani*, *Miftah al-Khaza'in*, *Muntakhab al-Atibba*,and *Muntakahbat-e-Hydari.*

PATRIOTISM OF PERSIAN POETS WITH REFERENCE TO PUNJAB.

In this articles Prof. Tariq Kifayat, Punjabi University , Patiala, India, discusses the patriotic feelings expressed by the Persian poets specially with reference to Punjab.

Dr. Ali Raza Naqvi

INTRODUCTION OF SOME PERSIAN MSS OF ISLAMIC RESEARCH INSTITUTE, ISLAMABAD.

Dr. Arif Naushahi, Head, Research Section of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies has introduced 27 MSS lying in the Library of the Islamic Research Institute ,International Islamic University.They include *A'een-e Akbari,Ishghal,Insha-e Burhanal- Din, Insha-e Khalifa,Bariqa-e Zayghamiya, Balagh al-Mubin, Sharh-e-Bustan, Tarikh-e Yamani*(Translation),*Tazkirah al-A'immah, Talqin-e Murid, Tahzib Al-Akhlaq, Joghraphia Shebh-e Qarrah*(Geography of the Sub-continent), *Chahar Pir-o-Chahardah Khanevadeh* (Four Pirs and 14 Families), *Dastur-e Mu'amma, Seh Nasr-e Zohuri, Subedariye Deccan va Ahval-e-Umara, Fatawaye Barahnah, Kifaya-e-Mujahidiyah, Risalah dar Kimya, Sharh-e Maya'-e Amil , Fihrist-e Hikayat Masnavi Ma'nawi, Mujarrabat-e Hilali, Mi'yar al-Akhlaq (Sharh-e Kanz al-Daqa'iq), Miftah al-Asami,Maktubat-e Sayyid Ahmad Shahid, Maktubat-e Sayyid Ahmad Shahid*(another copy), *Muntakhab al-Lughat Shahjehani.*

MEETING IN HONOUR OF DR.SALEEM AKHTAR IN TEHRAN

This is a reprot of the meeting held in Tehran in recognition of the services of Dr. Saleem Akhtar for Persian literature. The meeting was organized by the Society for the Cultural Works and Honours of the Islamic Republic of Iran on 23 June 1996.Dr. Akhtar is presently teaching Urdu at Tehran University and is also actively cooperating with the Language Authority of Iran.

account of the visit of 14 students along with the Iranian teacher and some members of the Cultural Centre of Karachi and Dr.Hamid Yazdani of Lahore to the historical monuments of Tatta and its Kinjhar lake.

MEETING OF MAJLIS-E-IQBAL.

Sarafraz Ahmad Lahori has given an account of the meeting organized under the auspices of the *Majils-e-Iqbal* on 8 August,1996 at the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies,Islamabad on the Birthday of the Holy Prophet. A number of prominent poets and scholars of Islamabad participated in the meeting and recited some selections from their poetry . Dr. Akram Shah, Chairman, Department of Iqbal Studies , Punjab University, Lahore and the Deputy Chairman of the Centre spoke on Iqbal's love for the Holy Prophet and the Unity of Muslims.

REFRESHER COURSES OF PERSIAN TEACHERS IN SUMMER 1996

I.K.Hasan has given a very brief account of the Refresher Courses of Persian Teachers of Pakistan organized at Islamabad,Hyderabad and Multan at the behest of the Cultural Counsellor of Islamic Republic of Iran,while the account of the refresher courses at Islamabad and Hyderabad by two participants of the courses respectively have already been included in the present issue.

Here the writer has given a further list of words of foreign origin used in modern Persian and has suggested some better words for use in their place which are mostly Persian in origin.

A STEP TOWARDS FULFILLING THE DESIRE.

In this article Ms. Ruzinah Anjom Naqavi, a teacher in the Persian Department of the Punjab University Oriental College, Lahore, has given a beautiful account and her impressions about the refresher course organized by the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad for fourteen teachers of Persian Departments of the Universities of Pakistan from 9-29 Tir, 1375/29 June - 19 July, 1996 at the behest of the Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in which along with the teaching of Persian by two experienced Iranian teachers of Tehran Universities the participants were given a chance on holidays to visit some interesting places in and around Islamabad including Murree.

THE ILLUMINATION OF PERSIAN ON KINJHAR LAKE

This is a beautiful account of the refresher course organized by the Cultural Centre,Hyderabad at the behest of the Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in Mordad, 1375/August, 1996 at Hyderabad in which 21 Persian teachers of Hyderabad, Karachi, Sukkur, Larkana, Khairpur, Tando Jam, Jamshoro and Tatta participated. Here one of the participants, Shahana Yasemin, a Persian teacher from Hyderabad has given an interesting and lively

Shaykh Ali Hazin Lahiji. In writing this article the author has consulted sixteen books of history and biography relevant to the subject, list of which has been given under the list of sources at the end of the article.

LIBERALISM IN THE QUATRAINS OF HAZIN LAHIJI

In this article Dr.Sayyid Ja'far Hamidi of Iran has dealt with the spirit and ideas of liberalism found in the quatrains of Shaykh Ali Hazin Lahiji. This article has been copied with some changes and alterations from the Daily *Ettela'at*, Tehran, dated 22 Shahrivar, 1375/12 September, 1996.

THE HIGH STATURE OF MODERN IRANIAN LITERATURE(III).

This is the third part of the article written by Iraj Tabrizi. In this part the writer has dealt with the some of the characteristics of modern Persian literature including the anti-West and anti-Alien and philanthropic feelings found in some of the works of the Persian poets. The writer has also dealt with some of the forms of modern Persian poetry, giving some illustrations in support of his ideas.

ALONG WITH THE LANGUAGE AUTHORITY(II)

This is the second part of the article by Isa Karimi, the first part of which has already appeared in the previous issue of Danish in which the author had emphasized the need for purging the Persian language of the foreign words and using Persian words in their place

particularly with reference to their services in the field of Persian mysticism, literature and poetry.

LIFE AND WORKS OF HAMID AL-DIN NAGORI by Dr. Rashida Hasan, a teacher in the Persian Department of the Institute of Modern Languages, Islamabad.

In this article the writer has discussed briefly the life and works of the well-known religious dignitary and one of the leading Shaykhs of the Chishtiyah order of the Subcontinent, Qazi Hamid al-Din Nagori(605-678 A.D.). While discussing his works, she has also given some poetic and mystic quotations. According to the list of sources appended to the article, the writer has consulted five important books on the subject.

SPEECH OF AYATOLLAH KHAMENE'I ABOUT HAZIN LAHIJI.

Here is the text of the speech of Ayatollah Khamene'i delivered at his audience with the delegates of the Conference held on 12th Shahrivar,1375/3 September, 1996 in commemoration of the famous Persian poet,Hazin Lahiji, who migrated to India during the later Mughals and died here and was buried in Benaras, a holy place of the Hindus-The text of the speech has already appeared in "*Bonyad-e-Andishe*".

SHAYKH ALI HAZIN by Isa Karimi.

The author has given a brief account of the life and works of

CONTRIBUTION OF THE GREAT MUGHALS OF INDO-PAK SUBCONTINENT TO IRANIAN LITERATURE AND ART by Dr. Aftab Asghar, Head, Persian Department, Punjab University Oriental College, Lahore.

The author has briefly dealt with the contribution made by the Great Mughals,from Babur to Aurangzeb, to the Persian literature and art and has consulted 15 Persian, 5 Urdu and 3 English books on the subject.

THE HURUFIYYAH MOVEMENT IN TIMURID PERIOD.

In this article Ali Reza Zakavati Qaraguzlu of Hamadan, Iran has dealt with the Hurufiyyah movement initiated by Sayyid Fazlullah of Astarabad (740-796 A.H) which shortly spread to the North Khurasan, Fars, Isfahan, and from Azerbaijan to Iraq, Syria and Anatolia and even to the Balkan peninsula. The author has consulted eight important books on the subject, the list of which is appended at the end of the article.

THE SNOW - COVERED SUMMITS OF PERSIAN LITERATURE by Iraj Tabrizi.

In this article the writer has given an appreciation of the scholarly contribution made by the late Professor Jalal al-Din Homa'yi of Tehran University and Prof.Fazlollah Reza, a former Professor of Tehran University now working as a scientist in the US

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - PERSIAN SECTION

RISALAH JAWAHIR AL-KUNUZ,by Nizam al-Din Mahmud b. Hasan Hasani, alias Shah Da'i Shirazi, a well - known mystic of the 9th century A.H. edited by Dr. M.H. Tasbihi.

For further details about the author and his works, see Danish, No. 26, for Summer,1370/1996. The treastise is a mystic commentary on thirty Quatrains of Shaykh Sa'd al - Din al- Hamavi(d.650/1260), a disciple and khalifah of Najm al-Din Kubra. An MS of the treatise is lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies.

INTRODUCTION TO THE CULTURAL RELATIONS BETWEEN IRAN & PAKISTAN (II).

This is the second part of the article, the first part of which has already appeared in previous issue of Danish, No. 44, for Spring, 1996. In this article Dr. M.Mehdi Tavassoli,a Professor of the Teachers Training University, Tehan and now Deputy Chairman of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad, has dealt with cultural relations between Iran and Pakistan from archaeological point of view. Here the author has dealt with Sind,its ancient account and the importance it has enjoyed through the centuries as given in the various books on archaeology, geography and history. The article is to be continued in the next issues of Danish.

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 263194   Fax : 263193

دانش

۴۶
پاییز
۱۳۷۵

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



روی جلد : زندگی یعنی امید و حرکت
پدید آورندگان: استاد امیر حانی (خوشنویس)
: استاد محمدطریقتی (تذهیب کار)

یــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  ــ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  ــ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ــ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۲۶۳۱۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

باسم الحقّ

مده از کف چراغ آرزو را
بدست آور مقام های و هو را
مشو در چار سوی این جهان گم
بخود باز آ و بشکن چار سو را
"علامه اقبال"

علامه اقبال ، حق بزرگی در تجدید حیات زبان فارسی در شبه قاره و بحصوص
ا کستان دارد. شعر فارسی اقبال که به تعبیر اقبال شناس بزرگ معاصر ، رهبر فرزانه و
یم انقلاب اسلامی ، « از معجزات شعر است»، توانست فارسی را در پاکستان رونقی
اره بخشد و ضرورت توجه به زبان فارسی و فراگیر شدن آن را دو چندان نمابد.
چه به قول معظم له: « ستودن اقبال به عنوان یک شاعر ، یقیناً کوچک کردن اوست»،
ا شخصیت و ارزش اندیشه و آثار اقبال ، بسیار فراتر از یک شاعر محض است ، ولی
دستیابی به آن اندیشه ها و افکار بلند و درک آن سوز و گدازها ، جز، فهمبدن کلام
ل که مستلزم دانستن فارسی است ، میسر نخواهد بود.

متأسفانه هنوز ابعاد و جنبه‌های فکر اقبال،به خوبی و آنچنان که شایستهٔ او است ،
سی و تجزیه و تحلیل نشده و به تعبیر یکی از ارادتمندانش ؛ ما بیشتر به ذکر اقبال
ناخته ایم تا به فکر اقبال . البته ذکر اقبال هم لازم ، و مرحلهٔ گذار برای رسیدن به فکر
ال است ، ولی در فکر اقبال هم نباید محصور و متوقف ماند ، زیرا اقبال، صرفاً یک

متفکر و فیلسوف نبود.

جوامع اسلامی ، امروز به "خود اقبال "و "خودی اقبال" نیاز دارند،و به سوز و گداز اقبال ، عشق اقبال ، عرفان و زهد اقبال ، عبادت و خلوص اقبال ، فداکاری و صمیمیت اقبال ، استغنای فکری اقبال از غرب و شرق و گداخته شدن و ذوب شدن اقبال در ولایت و محبت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهلبیت گرامی او علیهم‌السلام.

ذکر اقبال هم یک ضرورت است. نه فقط در "یوم اقبال" یا سالگرد وفات او ، بلکه در هر مناسبتی و به هر بهانه ای. به قول آن متفکر زنده یاد ؛ « اقبال یک علامت است» ، علامتی است نه تنها برای جوامع اسلامی ، بلکه برای همهٔ جوامع شرقی و همهٔ ملت هایی که می‌خواهند موقعیت و جایگاه خود را در برابر هجوم همه جانبهٔ مستکبران جهان بازیابی کنند. بخصوص امروزکه دل های آگاه و چشم های بیدار مصلحان و روشن‌اندیشان جوامع اسلامی ، هجوم فرهنگی به ارزش های متعالی و میراث عظیم فرهنگی و معنوی مسلمانان را در سراسر جهان به وضوح می بینند و در تلاشند که برای حفظ کیان خود ، بیاندیشیم ، به "اقبال" بیش از هر زمان دیگری باید اقبال نشان داد.این اقبال به "اقبال"، که از ذکر اقبال آغاز می‌شود ، باید به بررسی اندیشه و افکار اقبال ، برسد. البته فکر اقبال چون از آبشخور پربرکت قرآن و سنت ، و ولایت و محبت اهلبیت علیهم‌السلام سیراب شده است ، به عمق و گستردگی آن ، عمیق و گسترده است.ده ها سال است که اقبال شناسان دربارهٔ اقبال قلم می زنند و سخن می‌گویند ولی هنوز هم شرح و توضیح و بحث و گفتگو پیرامون افکار اقبال ، ضروری است.

علاوه بر این ، توجه دادن نسل نو به ویژگی های شخصیتی اقبال ،که خود نمونه و راهنمایی برای ما می تواند باشد، لازم است . اقبال ، یک متفکر ، شاعر ، روشنفکر یا عالم حرفه ای نیست . او مصلح دلسوزی است که سرمایهٔ امت اسلام را در حال تاراج شدن می‌بیند، و براین است که خاور را از خواب گران بیدار کند و آن را به دفاع و حفظ کیان خود وادارد:

ای غنچهٔ خوابیده چو نرگس نگران خیز ‌‌ ‌‌ کاشانهٔ ما رفت به تاراج غمان خیز
از نالهٔ مرغ چمن، از بانگ اذان خیز ‌‌ ‌‌ از گرمی هنگامهٔ آتش نفسان خیز

باسم الحق

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

... خاور همه مانند غبار سرراهی است — یک نالۀ خاموش و اثر باخته آهی است

هر درۀ این خاک گره خورده نگاهی است — از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

اقبال قرآن راکتاب انسان سازی می داندکه همۀ نفش های کهن و نقشه های نو را نفس برآب کرده است و با ورود به جان و دل آدمی ، دگرگونی روحی ایجاد می کند و این دگرگونی ، موجب دگر شدن جهان می شود :

نقش قرآن تا در این عالم نشست — نقش های کاهن و پاپاشکست

فاش گویم آنچه در دل مضمر است — این کتابی نیست ، چیزی دیگر است

چون بجان در رفت ، جان دیگر شود — جان چو دیگر شد ، جهان دیگر شود

... اندرو تقدیرهای غرب و شرق — سرعت اندیشه پیدا کن چو برق

... از بم و زیر حیات آگه شوی — هم ز تقدیر حیات آگه شوی

نام پاکستان با نام اقبال آمیخته است و فکر اقبال با زبان فارسی عجین است. نمی‌توان بدون دستیابی به این کلید ، اقبال را شناخت ، و یکی از رسالت‌های مهم دانش **طرح اندیشه های اقبال و بازکردن راه تبادل نظر و گفتگو پیرامون افکار او است.**

در این شمارۀ دانش **به مناسبت "یوم اقبال" ، و به بهانۀ "همایش بین المللی فکر اقبال" بیش از شماره های پیشین یاد و فکر اقبال مطرح شده است. اما همچنان بر این باوریم که بیش از این باید برای فهم اقبال کارکرد و شما خوانندگان صمیمی** دانش **نیز در این راه قطعاً همکار، هم رای ، و کمک کار ما خواهید بود.** انشاءالله

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

گلی از گلستان ادب پارسی

بهترین سرآغاز

ای نامِ تو بهترین سرآغاز | بی نامِ تو نامه کی کنم باز
ای یادِ تو مونسِ روانم | جز نامِ تو نیست بر زبانم
ای کارگشای هرچه هستند | نامِ تو کلیدِ هرچه بستند
ای هست کنِ اساسِ هستی | کوته ز درت دراز دستی
از آتشِ ظلم و دودِ مظلوم | احوالِ همه تو راست معلوم
هم قصهٔ نانموده دانی | هم نامهٔ نانوشته خوانی
ای عقلِ مرا کفایت از تو | جُستن ز من و هدایت از تو
هم تو به عنایتِ الهی | آنجا قدمم رسان که خواهی
از ظلمتِ خود رهاییم ده | با نورِ خود آشناییم ده

لیلی و مجنون

حکیم نظامی گنجوی

سخن دانش

بپای آبله رفتن به از نشستن باطل

که گر مراد نیابم بقدر وُسع بکوشم

سلامی چو بوی خوش آشنایی ، برهمراهان و خوانندگان ارجمند دانش .

دربارهٔ دو شمارهٔ گذاشتهٔ دانش ، نامه های بسیاری دریافت شد که در آنها خوانندگان از تغیرات انجام شده در فصلنامه استقبال کرده بودند. شایسته دیده شد که گزیدهٔ دیدگاه‌های خوانندگان گرامی ، همراه آنچه که خود در اندیشه و پی آن بوده‌ایم در «سخن دانش » بیاید ، تا هم ارزیابی واقع بینانه ای از روند دانش داشته باشیم و هم اسباب آن شود که دیگر خوانندگان نیز ، دانش را در ترازوی نقد و سنجش بگذارند و دریافت خویش از اینکار را برای ما بفرستند تا در ادامهٔ این راه خطیر ،فصلنامه را از همراهی خود بهره‌مند کرده باشند.

پیوستن دانش به " مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان "، خود بخود تغییراتی را در روش و محتوای آن ایجاب می کرد. چنانچه خوانندگان گرامی سه شمارهٔ اخیر را با چهل و سه شمارهٔ پیش از آن مقایسه کنند به تفاوت های آشکار و نهان آنهابا هم پی خواهند برد. در این سه شماره تلاش شده است تافصلنامهٔ دانش از چند جهت درمیان فارسی زبانان ، فارسی دانان و فارسی نویسان قابل توجه و تأمل باشد :

ـ کار برد مجموعه ای از قلم های گوناگونِ یکی از پیشرفته ترین نرم افزارهای فارسی امروز ـ زرنگارـ ، دانش را به نمونه ای قابل تقلید در نزد ناشران کتب و مجلات فارسی شبه قاره ، بویژه پاکستان تبدیل کرده است.

ـ بهره گیری از شیوه های علمی مرسوم در چاپ مقالات فارسی و آوردن پانویس وکتابنامه ، دانش را از اعتبار و ارزش پژوهشی ویژه‌ای برخوردارکرده است ، و

هرکس در هر جا می‌تواند با خاطری آسوده به مطالب آن استناد جوید.

ـ ویرایش فنی و محتوایی مقالات، بویژه در بخش «اندیشه و اندیشه مندان»، شیوه ای پسندیده در نوشتن مقالات پژوهشی را ترویج می کند. امید است که دانشوران مقالات خود را بدین شیوه بنویسند تا دانش را در رسیدن به این هدف یاری کنند.

ـ برخی مقالات بویژه در بخش «ادب امروز ایران» بیشتر جنبهٔ آموزشی دارند. دراین بخش سعی شده ومی شود که خوانندگان غیر ایرانی با ادب امروز ایران و دگرگونی های آن و نیز کارهایی که برای پالایش زبان فارسی از واژه های بیگانه انجام می گیرد، آشنا شوند.

ـ در «فهرست کتابها،مجله ها و مقاله های رسیده»،خواننده به اطلاعات کاربردی گوناگون و مفیدی دست می یابد. از جمله گزیدهٔ فهرست مطالب هر مجله را آورده ایم تا پژوهشگران فرهنگ و ادب، در هر شماره با عناوین دهها مقالهٔ فارسی آشنا شوند و در صورت نیاز با دانش مکاتبه کنند تا تصویری از مقاله یا مقالات درخواستی برایشان فرستاده شود.

ـ چاپ قطعه های دلنشین نظم و نثر گذشته و امروز از بزرگان حکمت و سخن پارسی بویژه بقلم استادان خوشنویس، بجز چشم نوازی، چاشنی دلچسبی است که خواننده را با گذشتهٔ روشن و تابناک ادب فارسی پیوند می دهد.

ـ سعی می‌شود که در هر شماره، ویژه نامه ای دربارهٔ یکی از مفاخر ادبی و فرهنگی جهان فارسی گنجانده شود، تا خواننده به مقالات بیشتری پیرامون آن شخصیت دسترسی داشته باشد. در شمارهٔ ۴۵ «نامهٔ حزین» و اکنون «نامه اقبال» را با این هدف چاپ کرده ایم و در شماره‌های آینده هم این شیوه را ادامه خواهیم داد. انشاء الله

دریک سخن، دانش می خواهد تاهرفصل تازه‌تر و پربارترازفصل پیش بدست شما برسد، و این میسر نیست جزباتوفیق حضرت حق جل‌شانه ویاری خوانندگان دانش‌پژوه.

خدا یار ونگهدارتان باد.

مدیر دانش

متن

منتشر نشده

غلام قدوس
به اهتمام عارف نوشاهی

تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری

تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری (۹۵۶ - ۱۰۱۶هـق)، گزیده ای از اسرار الافغانیه "حسینی" است. این گزیده که توسط "غلام قدوس" تألیف و به شماره ۵۷۷۷ در گنجینهٔ نسخ خطی "کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران" مضبوط و محفوظ است، اینک به اهتمام عارف نوشاهی سرپرست بخش تحقیقات "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" تصحیح و برای نخستین بار در دانش به چاپ می رسد.

یادداشت مصحّح

چکیدهٔ شرح احوال شیخ قاسم

شخصیت شیخ قاسم در سدهٔ ۱۰ هـ در محافل سیاسی و دینی شبه قاره مورد بحث و گفتگو بوده است. از فحوای رساله بر می آید که وی شخصی متدیّن بوده، اما بنا به تصریح منابع عصری او، زمامداران و علمای منطقه به عملکردهای صوفیانه و یا نفوذ او در جامعه نظری خوش نداشته اند.

چکیدهٔ احوال او به استناد تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری به شرح زیر است:

او از نسل افغان، و نام پدرش "شیخ قدم قندهاری" و مادرش "بی بی نیک بخت" (درگذشته میان سالهای ۹۸۳ - ۹۹۰ ق) است. شیخ قاسم در فصل بهار ۹۵۶ق درکنار

رود "بدنی" ، نزدیک پیشاور پاکستان زاده شد. قرآن مجید و علوم دینی را نزد "مولانا محمد گوله زیی" فرا گرفت. در ۹۸۳ق از راه افغانستان ، خراسان ، گیلان ، کردستان ، و شام به زیارت حرمین شریفین نایل آمد و در ۹۹۰ق از طریق شام و قدس و عراق به وطن خودبازگشت. در سفر بسیاری از اماکن مقدسه را زیارت کرد. در شام در طریقهٔ قادریه مرید "عفیف الدین سیّد حسین" شد و ازو خرقه گرفت. در ۱۰۰۲ق به سمع "جلال الدین محمد اکبر" پادشاه ــ که در آن موقع در لاهور بسر می برد ــ رسید که شیخ قاسم هزاران مرید دارد ، عالم را به یک نظر مجذوب می سازد و دیوانه و مست و صاحب حال می‌گرداند ، و از فرزند و پدر و مادر بیگانه و مجبور به ترک دنیا می کند، و مردم به آستان او رجوع دارند. اکبر پادشاه با شنیدن این اوصاف او را احضار کرد و برای بازجویی به ابو الفضل سپرد. پس از باز جویی ، شیخ به دستور اکبر هشت ماه در خانهٔ ابوالفضل در لاهور بازداشت ماند و در ۲۹ ربیع الاخر ۱۰۰۳ق آزاد شد.

در ۱۰۱۵ق هنگامی که "نورالدین جهانگیر" پادشاه به لاهور رفت ، بعضی امرا همان حرفهایی را که به گوش اکبر رسانیده بودند ، به سمع وی نیز رسانیدند. چنانکه در ۲۸ ربیع‌الاخر همان سال جهانگیراو را احضار،وپس ازبازجویی به پسرخودسلطان پرویز حواله کرد. پرویز نیز او را در ۲۰ جمادی الاول تحت‌الحفظ به قلعهٔ چنار فرستاد . شیخ قاسم در ۲۵ رجب ۱۰۱۵ق به آنجا رسید و در زندان "شیرمنزل" زندانی شد و سرانجام در ۱۹ جمادی الاول ۱۰۱۶ق در همان زندان درگذشت و بیرون قلعه مدفون گشت.

مطابق رسالهٔ حاضر ، شیخ قاسم را از چهار زن ، هفت دختر و هفت پسر بود. امّا به قول نعمت الله هروی ، او هفت پسر و نه دختر داشت .[1] او هنگامی که در زندان "شیرمنزل" بسر می‌برد،فرزند خود "شیخ کبیر" معروف به "بالا پیر" (متولد شوال ۹۹٤ق) را جانشین خود ساخت .

فرزندان شیخ قاسم

۱. از بطن اوّلین همسرش بنام "بی‌بی توتیا" دختر "شیخ بتهو ککیانی بنوزیی" ــ که قبل از ۹۸۳ق در عقد او در آمده بود ــ "شیخ ابراهیم" و "بی‌بی حکیمه" متولد شدند.

---

۱. نعمت الله هروی ؛ تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی؛ به تصحیح سیدمحمد امام الدین ، داکا:۱۹۶۲ ، ج ۲ ، ص ۸۵۱

۲. از بطن "بی‌بی بسی" دختر "مغل ککیانی بنوزیی" که در ۹۹۰ ق در عقد شیخ درآمده بود؛ در هزاره دختری زاده شد که چندی بعد درگذشت؛ دربدنی، "شیخ کبیر" معروف به "بالا پیر" در شوال ۹۹۴ق و پس از وی "بی‌بی‌نور" متولد شدند؛ درکالاپانی، "شیخ فرید" در ۲۶ رمضان ۱۰۰۱ق، و "عبد الکریم" در حدود ۱۰۰۳ق زاده شدند که عبدالکریم چندی بعد فوت کرد. به گفتهٔ نعمت الله هروی از بطن "بی‌بی بسی" سه دختر به نامهای "بی‌بی دُرخاتون"، "بی‌بی نور" و "بی‌بی دولت خاتون" به دنیا آمدند.[1]

۳. از همسر سوم شیخ قاسم بنام "بی‌بی خدیجه" دختر "محمد خلیل اسحاق زیی" که بعد از ۹۹۴ق در حبالهٔ نکاح او درآمد، دختری بی نام و یا شاید به گفتهٔ هروی بنام "بی‌بی دولت بخت" یا "بی‌بی فتح خاتون"؛ "بی‌بی دُردانه" متولد بعد از ۱۰۰۳ ق؛ "بی‌بی مرجانه" متولد ۲۲ صفر ۱۰۰۶ق در لاهور و وفات ۱۰۰۷ق مدفون درشوری؛ "شیخ محمد واصل" متولد ربیع الاول ۱۰۰۷ق در لاهور و وفات ۱۹ شوال ۱۰۸۳ق در شاهجهان آباد و مدفون در چنار؛ "بی‌بی هاجره" متولد ۱۰۰۹ ق در لاهور و وفات حدود ۱۰۱۰ق مدفون درشوری. بگفتهٔ هروی ازبطن بی‌بی خدیجه پنج دختربدنیاآمدند.[2]

۴. از بطن همسر چهارم بنام "بی‌بی ممی راجپوت"، "شیخ اسماعیل" بعد از ۱۰۰۱ق و "شیخ نور" بعد از ۱۰۰۳ق به دنیا آمدند.

پرتو شخصیت عرفانی و روحانی شیخ قاسم

نعمت الله هروی از او باالقاب: «غوث الزمان، فردالاوان، نایب حضرت غوث الثقلین فی الدوران» یاد نموده است که مؤید مقام عرفانی اوست.[3] تصویری نیز که به مدد رسالهٔ حاضر از تمایلات دینی و موقعیت روحانی و اجتماعی شیخ قاسم ترسیم می‌شود، همین مطلب را می رساند:

* قبل از رسیدن به سن بلوغ، «در خدمت "مولانا محمد گوله زیی" به علم قرآن و علم دین فایز شدند.» (ص ۵)

* در سفر به سرزمینهای اسلامی به زیارت اماکن مقدسه مبادرت ورزید.

---

۱. تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، ج ۲، ص ۸۵۲

۲. همان.

۳ همان، ج ۲، ص ۸۵۱

* در سوریه مرید "عفیف الدین سید حسین "از احفاد "شیخ عبدالقادرگیلانی "شد.
* دربغداد،«بسی مشهورآفاق گشتندوبه دست ایشان بسی مردم بیعت کردند... در جامع بصره چندی سکونت گرفتند. مردم بصره بسی مرید و معتقد شدند.» (ص ۱۲)
*قبل از ۲۷ سالگی، « چند مدت به کسب و اکتساب فقر و علم دینی مشغول ماندند.»(ص ٥)
* در زندان "شیر منزل" قلعهٔ چنار،« معتادایشان آن بودکه اوقات رابطاعت و عبادات مصروف می‌داشتند.چنانچه بعد نماز فجر تا اشراق بذکرجلی‌که وظیفهٔمدام‌او بود، مشغول می بودند ، و بعد نماز اشراق بذکر خفی می کوشیدند ، و اوقات بافی را به اشتغال ذکر خفی و استغراق و ادای نماز فرض و سنن بسر می بردند و چون نوبت نیم‌شبی می‌نواختند ، حضرت ایشان تجدید وضو کرده دوگانهٔ تحیّت الوضو گزارده ، مستقبل قبله می نشستند [و]تا نماز صبح بیاد حق می بودند و به استغراق و سکوت بسر می‌بردند.»(ص ٢٦)
* او «تا واپسین نفس مشغول به ذکر الهی بود.» (ص ۳۰).

مخالفت آخوند "درویزه" با شیخ قاسم

آخوند درویزهٔ ننگرهاری (م ۱۰٤۸ق) که در ستیز با علما و صوفیان معاصر خویش شهره و به زعم خود بعضی را "ابرار" و برخی را "اشرار " نامیده است ، شیخ قاسم را نیز جزو " اشرار" به حساب آورده و دربارهٔ او چنین نوشته است :

«شیخ قاسم غوری خیل در "پرشور"، زیر درختی سکونت و آرام گرفته تا مردم بدو توجه آوردند، و چون مذهب مخالف ایشان نموده یکی از حکام اسلام "شادمان خان" نام که امیری بود از امراء مرزا حکیم بن همایون پادشاه علیه‌الرحمة والغفران قصد کشتن او کرده، ازان گریخته بجانب قندهار بدر رفته، و ازان [جا]با جماعت حاجیان همراه شده بمکه معظمه رسیده و چون باز رجوع نموده و بمردم خود پیوسته ، در این حدود آوازهٔ پیری در داده و مردم را شجره نوشته، می داد، و دعوی می نمودکه ماذون و مجاز آمدم از جانب اولاد عبد القادرگیلانی. پس مردم را می گفتم : ای جهال لا یعنی مرتبهٔ شیخوخیت تعلق به انساب ندارد. اگر وی از اولاد حضرت شیخ عبد القادرگیلانی است شیخ حسین نام موزون نیست ، چه بر سجاده آبا و اجداد او نشسته از بهر تحصیل حطام دنیا، پس این

ر کار نیاید. اما چون در شجرۂ او نظرم کردم دریافتم که شیخ حسین سپارش
رش] نامه در حق او نوشته بود تا راه بانان وغیره مزاحم احوال او نگردند و این شیخ
از غایت جهل ونادانی همان را نوشته ، بمریدان بجای شجره دادی، و مفهوم آن
ه همین که فرزند شیخ قاسم سلیمانی هر جا که برود هیچ احدی مزاحم احوال او
.. بعد ازان چون مریدان او سخن فقیر را بدو رسانیدند که این شجره نیست، بعده
ف عالم مردم دوانیده ، شجرۂ اذنیۂ عبد القادر گیلانی پیدا آورده، بمریدان نوشته
اد. نعوذ بالله من افرائه. و چون مدتی درین حدودها ماند مذهب اباحت پیدا آورد ، چه اتباع
رک الصلوة و صوم و مانع صدقه وغیر ذلک از اوامر شرعیه آمدند ، تن برهنه و سر
ه ، ریش تراشیده در اطراف و جوانب سیر می نمودند ، خمرمی خوردند و سرود
واختند و رقص می‌کردند و بیتها می گفتند و خدمت پیر را از همۂ شرایع فاضل
یدند، بل از فروض شرعیت منکر، و خدمت پیر را بر خودفرض می دیدند ، و سب
و صلحا می‌نمودند ، علم و علما را دشمن می داشتند ، ارواح را و نفس را خدا
گفتند و غیر ذلک از علامات کفر اظهار کردند. چنانکه شیخ قاسم را سفید خدا
گفتند. نعوذ بالله من کفرهم. بعد از مدتی اتباع او را بااتباع "میان عیسی" عداوت دنیاوی نه
وت دینی [افتاد،] چه آن طایفه هنوز بیشتر ازین بکفر و ضلالت و رفض و بدعت
ور بودند، و چون اتباع شیخ قاسم خانه را در دوابه ساخته بودند که آنرا "مکه"
امند ، اتباع عیسی هجوم نموده همۂ آنها راکشته ، عیسی سعایت نموده تا
بریادشاه" شیخ قاسم را به لاهور بردند. مدتی در آنجا بودند و چون "شاه سلیم
شاه" بر منصب شاهی نشسته، شیخ قاسم [را در] بند ساخت و به چنار فرستاد ، دران
ضع در بندیخانه مرد. چون بعضی از علما اهل هوا در لاهور باین شیخ بقصد حطام دنیا
ت کرده بودند، از برای اورسالها [:رساله ها] تصنیف می نموده و بنام او مقرر می‌کرده ،
مد آن که در ازمنۂ متاخره مردم دانند که شیخ قاسم از ارباب تصنیف بوده.
الله من الهواء النفس. و ایضاً کتابی را تالیف نموده اند از برای شیخان افغانان ، که از اول تا آخر
جه شیخان افغانان از اجناء جن چیزی گفته بودند ، همه را یک جا ساخته بقصد آنکه
دم او را گفتند که مردم دیگر را تذکرة الاولیاء آمده ، اما از افغانان هیچ ولی سر نزده که
تذکرۂ مانده باشد. بنابر طعن افغانان توجه نموده، این تالیف انشا کرده ، از غایت جهل
انست که بسبب این تالیف خجالت افغانان هنوز بیشتر خواهد آمد. چه تذکرة الاولیاء

آن باشد که دران ذکر مجاهدهٔ اولیاء از طاعت و ریاضت باشد نه آنکه دران ذکر غیب گویی اولیاء گفته باشد که دعوی غیب گویی کفر است. پس ویل علما را آنکه افترا نوشتن را روا دانند و اخذه نترسند و داخل وعید آیت ربانی گردند. قال الله تعالی: «وَ مِنْهُمْ اُمِّيُّونَ لاٰ يَعْلَمُونَ الْكِتٰبَ اِلاّٰ اَمٰانِيَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاّٰ يَظُنُّونَ ○ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتٰبَ بِاَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذٰا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا يَكْسِبُونَ ○»[1] اما درین اوان پسر او "شیخ کبیر" بعضی رسمها [ی] مبتدعه را محو نموده و لیکن در سرود شنودن بحد[ی] غلو می نماید که تعریف نتوان کرد.»[2]

محاکمهٔ شیخ قاسم در دربار اکبر و جهانگیر

چنانکه در سطور بالا یاد شده، ظاهراً در نتیجهٔ همان دیدی که آخوند "درویزه" یا سایر علما نسبت به شیخ قاسم داشتند، و این حرفها به گوش حاکمان وقت اکبر و جهانگیر رسیده بود، آنان شیخ را مؤاخذه و محاکمه کردند. خود جهانگیر ذیل وقایع و خاطرات سال ۱۰۱۵ ق می نویسد:

«به من خبر رسید که شیخ ابراهیم [کذا] نام افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی از پرگنات حوالی لاهور ترتیب داده، چنانچه طریقهٔ او باش و سفهاست. جمع کثیری از افغانان وغیره برو گرد آمده اند. فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعهٔ چنار نگاهدارد تا این هنگامه برهم خورد.»[3]

مؤلف رساله

چنانکه در دیباچهٔ رساله آمده، کسی به نام "غلام قدوس" این تذکره را از اسرار الافغانیه و رسالة الوصال گزیده است. متأسفانه دربارهٔ "غلام قدوس" اطلاعی بیشتر ندارم، اما مؤلف اسرار الافغانیه یا اسرار الافغان شخصی با تخلص "حسینی" است که

---

۱. قرآن کریم - بقره / ۷۸ و ۷۹. برخی از ایشان بی سوادانی هستند که نمی دانند در آن کتاب چیست، جز سخنانی که شنیده اند و می خوانند. اینان، تنها پایبند گمان خویشند. ○ پس وای بر آنهایی که کتاب خود را بدست خود می نویسند، و تا سودی اندک برند، می گویند که از جانب حق نازل شده. پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می برند.

۲. آخوند درویزه ننگرهاری؛ تذکرة الابرار و الاشرار؛ پیشاور: ۱۳۷۹ق، صص ۱۸۳ - ۱۸۵

۳. نورالدین محمد، جهانگیر؛ جهانگیر نامه؛ بکوشش محمد هاشم؛ تهران: ۱۳۵۹، ص ۴۵

ل ۹۷۷ هـ/ ۷۰ - ۱۵٦۹م در پیشاور متولد شد و در هفت سالگی پدرش را از دست
و مرید "شیخ قاسم قادری" بود و تخلص خود را به پاس احترام "شیخ عفیف الدین
حسین" اختیارکرده بود. اسرار الافغانیه با عبارت : «الحمد لله الذی نوّر مصابیح
. الاولیاء بانوار التجلیات» ؛ آغاز و با این اشعار به پایان می رسد :

ـخدایا بحقّ این رجال — کامده در نامه از ایشان مقال
ـهٔ عصیان "حسینی" بسوز — دیده اش از وصف دوبینی بدوز»

که از ابیات زیر به دست می آید، اسرار الافغانیه در پنجاه و سه سالگی "شیخ قاسم"
در حدود ۱۰۰۹ هـ/ ۱ - ۱٦۰۰م تألیف گردیده است:

. شد زاده از مادر آن ماه وش — ز نهصد فزون بود پنجاه و شش
ـتی که تحریر شد این کتاب — گرفتم هم از سال عمرش حساب
. افزون بر سال پنجاه بود — ز سال سیوم ماه یک مانده بود

مؤلف اسرار الافغانیه را در ۱۸ فصل تقسیم کرده است، بدین ترتیب : از فصل ۱
:دربارهٔ اجداد شیخ قاسم ؛ فصل ٦ در تولد شیخ ؛ فصل ۷ در مسافرت شیخ به بغداد و
، با "عفیف الدین سید حسین"؛ فصل ۸ در مسافرت شیخ به مکه و بازگشت به بغداد؛
، ۹ در آموزشهای "سید حسین" و بازگشت "شیخ قاسم" به وطن؛ فصل ۱۰ در
ویی شیخ و فرزندان ؛ فصل ۱۱ در سفر لاهور ؛ فصل ۱۲ در شرح حال مؤلف ؛ فصل
ا ۱۵ در خوارق عادات شیخ ؛ فصل ۱٦ درکرامات شیخ ؛ فصل ۱۷ در نام مریدان و
ان شیخ ؛ فصل ۱۸ در اصل و نسل افغان . البته درگزیدهٔ اسرارالافغانیه ، ترتیب
ها تغییر کرده است.نسخهٔ خطیّ اسرار الافغانیه درکتابخانهٔ ملّی آلمان ، در ۲۱۳
، به شمارهٔ Ms orient.Oct.1250.Staatsbibliothek مضبوط است.فهرست‌نویس،نام مولف
ه را حسین بن الشیخ الصابر بن خضر السندی متخلص "الحسینی" قلمداد کرده [1] اما
ـ او به "سند" نزد راقم سطور شک برانگیز است.

مؤلف اسرار الافغانیه مثنوی عرفانی دیگری نیز به نام تحفهٔ قاسمی ، به فارسی
.که در بیان کرامات "میرداد" از مشایخ افغان در سدهٔ هفتم هجری و برحی دیگر از
یخ متأخر است . سراینده درین مثنوی تخلص خود را "حسینی" و وطن خود را

1 Eilers, Wilhelm, *Persische Handschriften* , Wiesbaden,1968, Vol.I,P.142.

"پشاور" گفته است. او در ۱۰۰۹ هـ/ ۱ - ۱۶۰۰م به سرودن این مثنوی پرداخت و در ۱۰۱۲هـ/ ٤ - ۱۶۰۳م آن را به اتمام رسانید، و به مراد خود "شیخ قاسم" پیشکش نمود، نسخهٔ خطی تحفهٔ قاسمی با شماره 252 - IIدر گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، در کلکته موجود است.[1]

رساله ای دیگر در اقوال و اعمال شیخ قاسم قادری

راقم سطور مجموعهٔ رسایل خطی در دست دارد که رسالهٔ اول آن با ۶۲ برگ، نه مقدمه دارد و نه نام نگارنده به وضوح دران آمده و بعد از بسمله بـاین عبـارت آغاز می‌گردد: « فصل هفتم دربیان بعضی اقوال و اعمال حضرت پیر دستگیر غوث زمان شیخ زمان شیخ قاسم افغان القادری ادام الله تعالی عزّوجل آثار تصرف فی الدوران». مؤلف رساله از مریدان شیخ قاسم بوده، چنانکه چندین بار به این مطلب اشاره کرده است، مثلاً :« روزی این کمترین مریدان و کهترین طالبان، بخدمت صاحب زمان، افضل مشایخ اوان، حضرت غوث زمان، شیخ قاسم افغان ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق المریدین حاضر بود...» (ورق ۱ ب). در حین نگارش این رساله، شیخ قاسم زنده بوده، چنانکه مؤلف می نویسد :« در زمانی که این احقر الطلاب این کتاب را در حیز تحریر می آورد حضرت پیر دستگیر شیخ قاسم افغان ادام الله تعالی ظلال هدایة به این فقیر فرموده...» (ورق ۳۷ ب) . در ورق ۱۷ الف این رساله ابیاتی آمده که این بیت را نیز دارد:

«مـــثل حســـینی ز عطـــای عـــمیم
بُـــرد بَســـی را بـــره مســـتقیم »

با این سه قرینه (۱. مؤلف مرید شیخ قاسم است ۲. این رساله را در حیات شیخ قاسم نگاشته، ۳. تخلص او "حسینی" است)، گمان غالب دارد که این رساله قسمتی از اسرار الافغانیه باشد. ترقیمهٔ رساله نیز کمکی در شناخت نام و عنوان رساله نمی کند. کاتب می‌نویسد:« تمت تمام [شد]، کار من نظام شد. بوقت سحرگاه، رسالهٔ پیر دستگیر

---

[1] Ivanow, Wladimir, *Concise descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the Curzon collection Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1926, no . 261.
ایوانف بااستفاده از تحفهٔ قاسمی شرح حال "حسینی" را آورده، که نگارنده نیز از همان نوشته بهره گرفته است.

ـ زمان سلطان محققان قدوة الاولیا شیخ قاسم افغان - العبد الضعیف عبد اللطیف ابن
لانا عبد الکریم مدینة الرجال ترمذی غفرالله له ولوالدیه و لاستادیه و لجمیع
ؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا
م الراحمین .» (ورق ٦٢ الف). و در گوشهٔ چپ ترقیمه این عبارت نیز آمده است:
بید عبداللطیف ترمذی سنه ١٠٦١» ترقیمهٔ دومین رسالهٔ مجموعه نیز همین نام و
یخ را دارد. اما در آنجا تاریخ تحریر را محو کرده دوباره "سنه ١٠٦١" را نوشته اند که
تاریخ کتابت مجموعه را مشکوک ساخته است.

درین رساله نخست اقوال شیخ قاسم آمده که بیشتر در توضیح و تشریح نکات
انی و سلوک طریقهٔ قادریه است و بر خلاف کتب ملفوظات ، فواید اجتماعی و
نگی اندک دارد. در قسمتی که اعمال شیخ قاسم بیان شده، مؤید همان مطالبی است
در چکیدهٔ شرح احوال او آورده شد:« آن حضرت در اعمال شریعت و کردار حقیقت
متابع حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم و قدم بر قدم حضرت سید محی الدین شیخ
القادر گیلانی بودند.» (ورق ٥٤ الف /ب).« بعد ازان (مراقبه) دوگانهٔ نماز اشراق ادا
کرد و خلوت در انجمن می داشت ، و اکثر تا وقت نماز ظهر در مجلس جالس می بود و
و زانو چنان می نشست که جنبش زانو کم می کرد ، و از غایت جلوس آن حضرت
ث زمان ، اهل مجلس عاجز می شدند ، و بعد از ادا نماز عشا اکثر اوقات تا نصف شب
مجلس نشسته به حق مشتغل می بود . بعد ازان چون از مجلس بر می خاستند و در خانه
یف می بردند و نیز اکثر بیدار می بودند ، و طعام در مجلس می‌خوردند و در خانه
ضرورت تناول نمی‌نمودند ، و برسیدن مهمان بسی خوشحال می شدند و بروزی که
ان نمی رسید منتظر مهمان می بودند ، و سفرهٔ عام داشتند که از مطبخ آنحضرت غوث
ن بسی فقرا و اغنیا می آسودند ، و امداد فقرا و اعانت ضعفا به کثیر الصدقات همیشه
هٔ ایشان بود.»(ورق ٥١ الف / ب).«آن حضرت خلق عظیم داشت وحلم کمال داشت.
ل جفای مردم بسی می کرد ودعای بد در حق کس نمی‌کرد.»(ورق ٥٧ الف / ب).
مؤلف شکل و شمایل شیخ قاسم را نیز بیان داشته است. (ورق ٥٩).[1]

---

١. نگارنده نسخهٔ خطی این رسالهٔ ناشناخته را روز ١۴ اسفند ١٣٧٥ / مارس ١٩٩٧م نزد مولانا
ـد یعقوب فراهی کتابفروش کویته دیده است .

اهمیت تذکرهٔ شیخ قاسم

این تذکره (تحریر غلام قدوس) از چند جهت مفید است. یکی به خاطر ترجمهٔ احوال شخصی که در عصر و جامعهٔ خود مطرح بوده؛ دو دیگر گزارش سفر او به بلاد اسلامی ، که اگرچه کوتاه است ، اما از لحاظ شناخت راهها و مسیرها و اماکن و نقاط جغرافیایی پر فایده است. سه دیگر در عصر تیموریان بزرگ نهضتهای صوفیگری و ضد صوفیگری در شبه قاره در جریان بوده که ردّ پای یکی ازان نهضتها در لابلای این تذکره یافته می‌شود.نثررساله سست و از فصاحت بدور، وکلاً بشیوهٔ نگارش شبه قاره نگاشته شده‌است.

تصحیح رساله

استنساخ این تذکره یادگاری است از ایام پُر نشاط و بابرکت دورهٔ تحصیل نگارنده در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۱۳۶۸ - ۱۳۷۳ش)، که بیشتر اوقاتم را در جستجو و تلاش آثار فرهنگی شبه قاره در ایران می پرداختم، و به اندازهٔ مهلت و فرصتی که داشتم ، بحمد الله موفق به دست آوردهای خوبی شدم. چندین متن خطی و منتشر نشده از مؤلفان شبه قاره یا دربارهٔ شبه قاره را درکتابخانه های تهران یافتم که به تدریج به اهتمام بنده در مجلات ایرانی منتشر شده است. تذکرهٔ مورد بحث نیز حلقه‌یی از همان سلسله است که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۹۳م از روی نسخهٔ خطی شماره ۵۷۷۷ "کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران" استنساخ کردم. اصل نسخه به قلم "خواجه بخش" در تاریخ ۲۷ ذیقعده ۱۲۴۹ ق در گورکهپور هند، برای "یعقوب علی داناپوری " به خط متوسط نستعلیق کتابت شده است. چاپ حاضر در دانش مبتنی بر همان نسخهٔ منحصر بفرد تهران است. در حین کار با اشکالاتی که معمولاً درکار استنساخ و تصحیح تک نسخه ها پیش می آید ، مواجه شدم و بعضی کلمات به ویژه اعلام غریب جغرافیایی درست قرایت نگردیده و ناچار با درج [کذا] چاپ می شود. شماره صفحات متن اصلی در این چاپ درون [ ] آمده است. امید که بزرگان از این تسامحات چشم پوشند ، که اگر نسخهٔ اسرار الافغان (آلمان) در دسترس می بود ، اشکالات بر طرف می‌شد.

***

تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری

بسم الله الرحمن الرحیم

بحمدالله الواحد القدیم و خالق کلیم
بکمال الحکمة و القدرة العظیم
و نصلی علی خیر البشر و شافع یوم الحشر رسول الکریم
و علی آله و اصحابه اهل التکریم.

چون فقیر غلام قدوس از رسالهٔ اسرارالافغانیه و از رسالهٔ رسالة الوصال احوال اصل و نسل قوم افغان و ازبک و به تحصیص حقیقت حال و مآل اصل و نسل حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس‌الله سره العزیز از ابتدای تولد و کسب علوم ظاهر و باطن به طریق اجمال تا عمر هشت و هفت سال در خانه، و هفت سال از سیر و سفر به مُلک بیگانه، و حصول [۲] فیض از بعض کاشانه، و بیعت کردن او به دست پیر مردانه رحمه‌الله علیه، و وصول زیارت مزارات پیشوای یگانهٔ زمانه، علی‌الخصوص طواف حرمین شریفین اعظم‌الله تعالی شانه، و مراجعت نمودن و آمدن او به جانب وطن و کدخدایی نموده بودن و تولّد شدن بعضی فرزندان او به موطن، و متوجّه گشتن و به طلبِ اکبر شاه پادشاه غازی آمدن [به] هندوستان و ماندن او به دارالخلافه شهر لاهور، و تولّد بعضی فرزندان او در آنجا، و

طلب کردن و مقیّد نمودن و فرستادن جهانگیر شاه پادشاه غازی او را به قلعهٔ چَنار لغایت فوت شدن او به قلعهٔ مذکور، و دفن گشتن او بیرون قلعهٔ شهر مسطور، که بر سبیل ایجاز و انتخــاب از آن کِتـاب بـرآورده؛ در اوراق مـعدود بـه دوازده فـصل تـحریر نـموده تـا عندالحاجت به استفسار احوال ابتدا تا انتهای وی، مجملاً به اظهار آید و یادگار باشد.

مـــن نـوشتم صــرف کــردم روزگــار
مـــن نمـــانم ایـــن بمـــانَد یـــادگار

فصل اول

در ذکر [۳] اصل و نسل افغان و ازبک و بزرگان حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره

ابو علی بن احمد از خواجه محمد مستوفی داد از تحقیقات دفتر قدیم مستوفیان و کتب و تواریخ مؤرخان روایت کرده که مردم افغان از نسل مَلک طالوت ــ که از پشت یهود ابن مهتر یعقوب علیه السلام است ــ هستند. [به] روایت [دیگر] از پشت بنیامین برادر حقیقی مهتر داود یوسف علیه السلام بهر تقدیر می بودند. داود هم از یهود ابن یعقوب علیه السلام اند. آخر الأمر از برخیا پسری متولد شد، نام او افغان نهاد. و از اُرمیا نیز فرزندی شده، اسمش آصف کرد. و از آصف پسری شد، نامش اُزبک کرد. پس افغان و اُزبک هر دو بنی عمّ اند. و بعد مهتر داود علیه السلام عهد مهتر سلیمان در رسید. افغان و ازبک پیش مهتر سلیمان علیه السلام خدمت اختیار کردند. مهتر سلیمان افغان را ــ که مرد با هیبت و شجاع بود ــ بر کوهستان سکونت داد. و ازبک را ــ که مرد مدبّر بود ــ به بعضی تدبیر مملکت گذاشت. چون مهتر سلیمان به رحمت حق پیوستند و عهد [و] نوبت خلاصهٔ موجودات و سرورکاینات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در رسید، مردم افغان از مُلک خود هجرت نموده به لقای آن حضرت مشرف شدند، و از سردارانشان دو مرد بودند؛ یکی را خالد نام بود ویکی را عبدالرشید.هردوپسران ولید بودند.از رسیدن ایشان حضرت رسول علیه السلام

حال شدند و فرمودند بیایید [٤] ای... [موریانه زده] و بعد عَلم خود به خالد بن ولید
فرمود که از ایشان قوّت اسلام خواهد شد. ایشان از اهل اصحاب اند و در بلاد
، ایشان را بنی اسراییل و سلیمانی نامند ونسبت نسب به سلیمان علیه السلام می کنند از
قرب و نسبت نسب که به سلیمان علیه السلام داشتند و تابع او بودند.

اصل و نسل حضرت شیخ قاسم سلیمانی [1] از غری بن گند بن خرشبون بن سَرَه بَن
، و اجداد غری افغان از نسل مَلک طالوت اند. غری افغان را فرزندی پیدا شد
ن نام کردند و از او پسری متولد شد، شیخ عمر نام نهادند. مهتر و بهتر وفت خود
و به اسمش یک آستانهٔ مشیخیت در دوازده آستانهٔ سَرَه بن معروف است. و از شیخ
پسری مسمی [به] شیخ افغان متولد شد. و از وی در [: از] نه پسر، پسری مسمی [به]
متی ماند و از شیخ متی هشت پسر متولد شدند. دو پسر شیخ خواجگی و شیخ ماما از
بی‌بی آغا و شش پسر از بطن بی‌بی پیاری. افغان غربایی خیل و خیل متی زیی از
ایشان اند. یکی شیخ عمر، دوم شیخ یوسف ظاهر بین، سیوم شیخ بهلول، چهارم
محمد، پنجم شیخ حسین، ششم شیخ ابو. همه پسرانِ شیخ متی صاحبِ ولایت شدند
شیخ یوسف ظاهر بین شیخ کته و از شیخ کته شیخ میرداد سجاده‌نشین [2] که دردانهٔ حقانی
جمع اولیای عظام در معاملت فقر بودند و آن دُردانه درصلب شیخ میرداد قرار یافت و از
، او در صلب شیخ [٥] محمد زاهد و از صلب شیخ محمد زاهد در صلب قِدم و از صلب
قِدم به رحم [بی‌بی نیک بخت بنت] شیخ الهداد حمید محمد زیی که اجداد ایشان
خ یکی آستانهٔ در دوازده آستانهٔ اولیای سره بن و ازآن دُردانهٔ حقانی درآمدند.

فصل دویم

کر ولادت حضرت شیخ قاسم قادر[ی] الحنفی بن شیخ قِدَم قندهاری
ری بن شیخ محمد زاهد بن میرداد بن شیخ کته بن شیخ یوسف ظاهربین

1. این مضمون در تاریخ خانجهانی ج ۲، ص ۸۴۶ به بعد نیز آمده است. مصحح
2. در تاریخ خانجهانی ۱ : ۸۴۹ آمده که شیخ میرداد فرزند شیخ سلطان بن شیخ کته بود.

بن شیخ متی بن شیخ عباس بن شیخ عمر بن شیخ خلیل بن شیخ غری افغان بن گُند بن خرشبون بن سره [بن] افغان نورالله مرقدهم

در سنهٔ نه صد و پنجاه و شش هجری در فصل بهار به وقت نماز اشراق در خطهٔ پیشور به کنارهٔ رود بدنی از ان دردانهٔ وجود حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره به ظهور آمده . لمؤلف رسالهٔ اسرار الافغانیه :

بیت

چو شد زاده از مادر آن ماه وش — ز نهصد فزون بود پنجاه و شش
بوقتی که تحریر شد این کتاب — گرفتم هم از سال عمرش حساب
سه افزون بر سال پنجاه بود — ز سال سیوم ماه یک مانده بود
ز پشت قِدم زد قَدم پیر ما — کزو راست شد جمله تدبیر ما
چو نامش نهادند قاسم ولی — جهان شد ز انوار او منجلی

جدهٔ ایشان بی‌بی شهری و مادر ایشان بی‌بی نیک بخت ایشان را پرورش کردند و در خدمت مولانا محمد گوله زیی به علم قرآن و علم دین فایز شدند و به سن بلوغت رسیدند. بی‌بی شهری جدهٔ ایشان بی‌بی توتیا بنت [۱] شیخ نتهو ککیانی بنوزیی ساکن دوآبه را در عقد نکاح ایشان آوردند . از آن یک پسر شیخ ابراهیم و دختری بی‌بی حکیمه متولد شدند. بعد چندی بی‌بی شهری و بی‌بی توتیا و شیخ ابراهیم و بی‌بی حکیمه همه وفات کردند ؛ متصل قبر شیخ محمد زاهد جدّ خود همه را دفن ساختند و چند مدت به کسب و اکتساب فقه و علم دینی مشغول ماندند . تا به بست [:بیست] و هفت سالگی عمر ایشان رسید ، در آن زمان ایشان به عزم زیارت حرمین شریفین و به ارادهٔ بیعت به خدمت غوث‌الثقلین حضرت میر عفیف الدین سید حسین فرزند حضرت قطب الکونین میر محیی الدین عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه قصد سیر عربستان کردند . هر چند عالمی مانع آمد، منظور نشد . همه ها متفق شده [با] بی‌بی بَتّی بنت مغل ککیانی بنو زیی ساکن دوآبه

۱.در تاریخ خانجهانی ۲ : ۸۵۲ بی‌بی طوطیه بنت بتوکاکیانی بنوزیی آمده است.

مسوب کردند که از این معنی شاید عزم سفر موقوف شود و شاید بروند، زود آیند. بعد نامزد کردن بی‌بی بَتّی عزم موقوف کردند.

فصل سیوم

در ذکر متوجه شدن حضرت قاسم سلیمانی قدس سره به جانب عربستان و بیعت کردن ایشان به دست میر سید حسین حموی قدس سره

در سنهٔ نه صد و هشتاد و سه هجری از دوآبه از خانهٔ خسر خود رخصت شده با پنج کس در پیشور، و از آنجا به طرف جلال آباد و نیمله [؟] و از آنجا به مقام سنگ سفید رسیدند، و از آنجا به سرخ رُود و از آنجا به قلعهٔ چکدنی و از آنجا به کابل و از آنجا به مُلک پَروان و از آنجا به موضع [۷] اهلکران [؟] و از آنجا به کوه هندوکش و از آنجا به موضع نجان و از آنجا به شهر غور واز آنجا به شهر انیک [؟] رسیده، زیارت آستانهٔ حضرت شاه مرتضی علی علیه‌السلام [کرده] به موضع و شهر بلخ رسیدند، و از آنجا به شهر سبرغان و از آنجا به شهر میمنه و از آنجا به شهر حلمان و ححکتون [؟] و از آنجا به شهر هرپور[1] رسیده، زیارت خواجه عبد الله انصاری [کرده]، به دیه کرناوه شده، به دیه عنجور رسیدند، و از آنجا به دیه رباط رفته، باز در هرپو[ر] شده، به دیه جیور رسیده، باز به کرناوه شده، به جام رسیدند، و از آنجا به شهر کوسو و کاریز شده، به مشهد مقدس معلی رسیدند، زیارت آنجا حاصل [کرده]، در خراسان و غزنین به شرف زیارت مشرف سده در شهر باورد و نیشاپور و به شهر باغوره و ازعنچه [؟] رسیدند، و از آنجا به سواری جهاز به ولایت خروسخانه فرود آمدند، و به ولایت گیلان رسیدند، و از آنجا به طرف اردبیل شده، به ولایت شهر تبریز و کردستان و امیدیه که ــ قلعهٔ آن‌بالای کوه است ــ رسیدند. درین ضمن چارکس از رفیقان قدیم وفات یافتند. ایشان با یک رفیقِ وطن به شهر زنجیره و به شهر نصی و به شهر کوچه سرو و به شهر عرفه رسیدند. در آن شهر نمرود دعوی خدایی کرده و حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام را بر منجنیق سوار نموده، به

۱. در اصل چنین است. منظور هرات است که در قدیم هری هم می گفته اند.

آتش سوزان انداخته و آن آتش سوزان به قدرت [۸] خدا گلزار شده. و از آنجا به ز
بتیره [؟] و از آنجا به شهر حلب و از آنجا به شهر حامه رسیده. شهر حامه از اعمال
است. آنجا مرید حضرت عفیف الدین سید حسین ، سجاده نشینِ حضرت قطب الکو
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس الله سره العزیز شده ، دستْ بیعت حاصل کرده ، .
مدت وضو کنانیده و آب وضو نوشیده ، تاج و کمر یافته ، بعد هشت ماه برای زیار
مکه معظمه رخصت شدند.

فصل چهارم

در ذکر مسافرت حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره از شهر حامه
برای طواف حرمین شریفین و باز مراجعت کردن او به جناب پیر خود

راوی گوید : چون از شهرحامه با فقرای چند برآمدند و به مزار خالد بن ولید -
یکی از اصحاب رسول علیه السلام و آبّ الاباى افغان اند ــ رفته ، زیارت کردند و به ا
هرمز رسیدند ، و از طرف بعلبک به شام و به مغارهٔ رسول علیه السلام رسیدند. آ
قافله‌هایی از اطراف و جوانب جمع می شوند. از آنجا به قلعهٔ ستران و از آنجا به ا
سترک و از آنجا به قلعه سولک [؟] و چند زویه [؟] و از آن‌جا به نخله مریم واز آنج
برکهٔ امام اعظم رضی الله عنه و از آنجا به مقام غایب شدن ناقهٔ صالح پیغمبر علیه السلام رسیدن
از آن مقام چون مردم قافله می رسند ، باهم شور و غوغا عظیم می کنند تا آواز ناقه نش
که در آن هم ملک است [؟]. چون از آن مقام گذشتند ایشان را مرضی لاحق شد، از ق
(۹) تنها ماندند. باری فقیری هندی بر خر سوار رسید. درویش را رحم آمد. ایشان
مرکب خود نشانید و خود پیاده شد و به قافله رسانید . با قافله راهی شدند.[از] حلّه به
شور و از آنجا به مدینة العزیز زیارت رسول علیه السلام و حضرت ابابکر صدیق و حض
عمر بن الخطاب رضی الله عنهما ــ که به یک حجره آسوده اند ــ کرده ، و طواف تربت حض
بی‌بی فاطمه رضی الله عنها ــ که در حجرهٔ دیگر نهاده اند ــ بجا آورده از شهر مدینه بب
شدند . طواف تربت حضرت عثمان رضی الله عنه ، و حضرت ابراهیم فرزند رسول علیه السلا

ضرت امیر حمزه عمّ رسول علیه‌السلام ، و تربت حضرت امام مالک رضی‌الله‌عنه ، و طواف
ت حلیمه دایهٔ رسول علیه‌السلام ، و طواف دیگر اصحاب و اولیای آنجا حاصل نموده ، با
فله به طرف مکّهٔ معظمه راهی شدند. از جبل عرفات گذشته ، به مکّهٔ مکرّمه رفته،
راف بیت الله نموده، مدتی آنجا ماند. در این اثنا زیارت جبل و غاری که حضرت
سول علیه‌السلام و صدیق اکبر رضی الله عنه در آن غار پنهان شده بودند، و حضرت عمر رضی الله‌عنه
م در آن کوه به شرف اسلام مشرف شدند [کرده] ،مراجعت نمودند. باز از مکّه به مدینه
دند. بعد از چندگاه به قافلهٔ شام مراجعت کرده، به قلعهٔ سوبک رسیدند. چون قافله به
ف شام روانه شدند ، با صد و شانزده فقرای هر قوم به ولایت قدس رسیدند.[۱۰]
راف تربت حضرت ابراهیم خلیل الله وحضرت اسحاق پیغمبر و حضرت یوسف
مبر و حضرت یونس پیغمبر و حضرت داود پیغمبر و طواف دیگر پیغمبران علیهم السلام ـ
، در قدس آسوده اند ـ نمودند و طواف صخرهٔ مبارک ـ که آن را تخت ربّ العالمین
یند و در هوا معلق است ـ کرده ، به طواف تربت مهتر موسی علیه‌السلام ـ که در بیابان
س است ـ رفتند. آنجا ملایکان به لباس سبز و سرخ نمودار می‌شوند و مجاوری
کنند. دو شب آنجا مانده باز به شهر قدس آمله به شهر آمُد رسیدند زیارت تربت
ضرت شعیب پیغمبر نمود. از آنجا برسر چاهی که یوسف علیه‌السلام را برادران انداخته ،
ید و آب آن بر آورده نوشیده ، از آنجا به جمران رسیدند ، و از جمران به شهر شام و از
جا به بعلبک و از آن‌جا به شهر هرمز و از آنجا به شهر حامه نزد پیر خود رسیدند.

فصل پنجم

در ذکر خلافت یافتن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره از پیر [و] مرشد خود
و متوجه شدن او به جانب بغداد برای زیارت بزرگان آنجا
و حضرت غوث الثقلین رحمه الله علیه پیر پیران خود

راوی گوید که چون بعد از پنج ماه و چند روز از حضرت عفیف الدین سند
سین قدس سره. شجرهٔ نیابت و خرقهٔ خلافت و شمله و سجادهٔ بدن مبارک حضرت غوث

الثقلین قطب الکونین شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه یافتند،[۱۱] و از حکم پیر خود رخصت به طرف بغداد و افغانستان و هندوستان شدند، وقت رخصت سوای خلافت، کتاب [۱] قلاید الجواهر ــ که در آن مناقب غوث الاعظم رضی الله عنه بود ــ مرحمت فرمودند. چون ایشان از حامه به شهر مرسل[؟ موصل] رسیدند، میراسحاق و حاجی عیسی را فرمودند که کتاب قلاید الجواهر رابشهر بغداد برید و به [:از]عالمی خواست که عبارت عربی رابزبان فارسی ترجمه نویسند. بفرمان ایشان آن دو مرید کتاب مذکور را در کشتی نشسته به شهر بغداد بردند و به خدمت مولانا حسن المقدسی ــ که یکی از علمای بغداد بود ــ سپردند. مولانا مذکور آن کتاب عربی را به چند مدت به زبان فارسی ترجمه نوشت. هنوز آن دو مرید در بغداد بودند که ازاین [طرف] حضرت ایشان با جماعت مریدان به راه خشکی به بغداد رسیدند. زیارت حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و حضرت شیخ شبلی و حضرت شیخ ابو الحسن اشعری ــ که بیرون قلعهٔ بغداد واقع است ــ کردند و درمیان قلعه در آمدند. در آنجا زیارت روضهٔ حضرت شیخ عبد القادر گیلانی رحمه الله علیه و زیارت روضهٔ شیخ شهاب الدین [۲] سهروردی و امام احمد غزالی و زیارات دیگر مشایخ رحمه الله علیهم ــ که درمیان قلعهٔ بغداد است ــ کردند. چند مدت به خانقاه حضرت غوث الاعظم رحمة الله علیه به یک حجره منزوی شده عازم زیارت بغداد کهنه و کربلای معلی شدند.

[۱۲] فصل ششم

در ذکر متوجه شدن حضرت شیخ قاسم سلیمانی
به جانب بغداد و دشت کربلای معلی

راوی چنین می گوید که از خادمان روضهٔ حضرت غوث الاعظم به عزم زیارت بغداد کهنه و کربلا رخصت گرفته ، از دریای دجله عبور کردند و در بغداد کهنه درآمدند. زیارت روضهٔ حسین بن منصور حلاج و حضرت شیخ معروف کرخی و حضرت

۱. در اصل : خلافت و کتابت
۲.در اصل : بهاء الدین

ىدالطايفه جنيد بغدادی و حضرت سری السقطی ــ که اين دو ولی الله دريک گنبد
فون‌اند ــ و زيارت روضهٔ شيخ بهلول و روضهٔ حضرت امام موسی کاظم و حضرت
م ابو يوسف و حضرت امام محمد [تقی عليه‌السلام] و ديگر مزارات مشايخ رضی‌الله‌عنهم ــ که
بغداد کهنه واقع است ــ بجا آورده، باز از دريای دجله عبور نموده به سوی دشت
ِبلای معلی با جماعت فقرا رفتند، و به زيارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام حسين عليه‌السلام و
گر مزارات شهدای دشت کربلا مشرف شدند و باز به شهر و قلعهٔ "بغداد نو"
جعت کرده آمدند و در خانقاه ملک الاوليا حضرت مير محيی‌الدين شيخ
بدالقادر گيلانی رحمة‌الله‌عليه چند روز و دو ماه گذرانيدند. در اين مدت بسی مشهور آفاق
شتند، و به دست ايشان بسی مردم بيعت کردند. بعد ازان از شهر بغداد راهی شدند. وقت
ِصت، مجاوران روضهٔ حضرت غوث الاعظم پاره ای از دستار مبارک ــ که برسر
بت بود ــ به طريق [۱۳] تبرّک دادند و وداع کردند. بعد ازان حضرت ايشان با جماعت
ِا در کشتی نشسته به شهر بصره رفتند و در جامع بصره چندی سکوت گرفتند. مردم
ِره بسی مريد و معتقد شدند. از آنجا شيخ حبيب الله برادر دينی ايشان به نقد کرايه
ِاز معونت کرد. چون از بصره برآمدند در جهاز نشستند. از بندر باسو برآمده، در بندر
ِبلو فرود آمدند، و قصد به سوی مولد و ماوای خود کردند.

فصل هفتم

در ذکر مراجعت نمودن و رسيدن حضرت شيخ قاسم سليمانی قدس‌سره در
مولد و موطن خويش و کدخدايی کردن و ولادت بعضی فرزندان او در آنجا

راوی چنين گويد يا روايت کرده که چون از جهاز فرود آمدند در ديهی ــ که فقير
ـ الله يکی [از] مشايخ کبار آن ديار بود ــ رسيدند، او معتقد گشت و بيعت کرد. او را
ِرفه پوشانيدند. از آنجا رخصت شده با جماعت فقرا در دبار لاز رسيدند، و از آنجا به
ِرکمرو، و از آنجا به بندر براهجی، از آنجا به بندر دوسر، واز آنجا در شهر مکران به
ِبر خلج، و از آنجا به شهر حاران، واز آنجا به سرحد افغانستان، و از آنجا به خطهٔ

شوراوک ، و از آنجا به شهر سیران رسیدند . [از آنجا] به شهر دی ، و از آنجا به شهر آتش بر سحر ، و از آنجا به شهر بشنگ ، و از آن‌جا به شهر سلطان رباط درمیان مردم بانی رسیدند. و از آنجا به مقام کوکجل و به چشمهٔ دیهه سنجان ، و از آنجا دَر خطهٔ شیواز تانک ، و از آنجا به مقام دوغندوا کس مردم سوهانی ، و به شهر کانی کرم ، و از آنجا به الکه وزیر ، و از آنجا به دَوْر ، و ازآنجا به آتش سرای چندی قیام نموده ، در پیشور به دیهه خود به موضع بدنی آمدند. والدهٔ ماجده [۱٤] ایشان وفات کرده بودند ؛ فاتحه خوانده ، بسی مریدکرده یک ماه کم [و] پیش مانده ، از آنجا به دوآبه جهت عروسی بی‌بی بَتّی بنت مغل ککیانی که نامزد ایشان بودند ، تشریف آوردند و در خانهٔ زکریا بن مغل ککیانی مذکور ــ که خسرپورهٔ ایشان بود ـ فرود آمدند ، بعد سیرو سفر هفت سالهٔ عربستان در عمرسی و چهار سالگی در سنهٔ نه صد و نود هجری مقدس و معلی. از [: با] بی‌بی بَتّی مذکوره عقد نکاح بستند ، و بعد از چند ماه به موضع بدنی خود بی‌بی مسطور آمدند ، و بعد از چند ماه همراه مردم قوم خلیل از دیار پیشور فرار شده به موضع هرازه ــ که درکنارهٔ دریای نیلاب است ــ باهم استقامت کردند . از بی‌بی بَتّی دختری پیدا شد. بعد چندی همانجا فوت گردید. بعد سه سال چون اکبر شاه پادشاه غازی به قلعهٔ اتک رسید ، مردم قوم خلیل را به سکونت وطن خود رخصت فرموده . حضرت ایشان در خطهٔ پیشور تشریف بردند و اقامت به موضع خود کردند .

در سنهٔ نه صد و نود و چهار هجری ، در وقت نماز عشا در شب پنجشنبه ماه شوال، از بی‌بی بَتّی مذکور فرزند چون بدر منیر شیخ کبیر بالا پیر متولد شدند. و بعد از چند مدت حضرت ایشان بی‌بی خدیجه بنت محمد خلیل اسحاق زیی افغان را نامزد خود ساخت . در حینی که سید حامد [۱] نامی ــ یکی از امرایان اکبرشاه پادشاه غازی بودند ــ به پیشور ، از دست مردم غرباخیل کشته شد . مردم غرباخیل از ترس پادشاه به کوهستان پنهان شدند. حضرت ایشان نیز با مردم [۱۵] غرباخیل در مقام جوهره ــ که درمیان جبال از افغانستان واقع است ــ ماندند و بی‌بی خدیجه را در آنجا به عقد خود آوردند . چون پادشاه مذکور از خطای مردم غرباخیل درگذشت ، به فرمان پادشاه مردم غرباخیل باز در پیشور آباد شدند . حضرت ایشان نیز در موضع بدنی به مقام خود سکونت گرفتند.

۱. ن.ک. اکبر نامه ، ص ۳۷۰ ، وقایع سال ۹۸۰هجری

مانجا از بی‌بی بَتّی صبیه‌یی زاییده ، بی‌بی نور نامش کردند. بعد از آن اکبر شاه پادشاه اری هم دران اوان از لاهور به خطهٔ پیشور بار دویم عبور کرد ، و از پیشور گذشته به ابل رفت. بعد از مدت ازکابل باز به پیشور آمد. ملکانِ غرباخیل را حکم کرد که شما ردم خودها را از خطهٔ پیشور جلای وطن کرده ، به خطهٔ کالا پانی متوطن سازید ، و لکان یوسف زیی را حکم فرمودند که شما از خطهٔ کالا پانی خود ها را ویران ساخته، زمین پیشور آباد شوید. حضرت ایشان نیز با اهل [و] عیال همراه مردم غرباخیل به خطهٔ کالا پانی تشریف بردند و آنجا اقامت کردند . پس از چند مدت در سنهٔ یک هزار و یک اریخ بست و ششم رمضان در روز پنجشنبه به وقت نماز ظهر از بی‌بی بَتّی فرزندی متولد ند، شیخ فرید نام کردند .

فصل هشتم

در ذکر توجه نمودن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره
از دیار افغانستان به جانب هندوستان و رسیدن او به
دارالخلافه شهر لاهور و تولد بعضی فرزندانشان درآنجا

راوی گوید [و]چنین می آرد: چون حضرت ایشان را من جانب الله معلوم بود در آن سال از بی‌بی خدیجه ـ محل[1] دیگر ـ دختری [۱٦] زایید و از بی‌بی مهی ، حرم ایشان فرزندی مسمی شیخ اسماعیل پیدا شدند، بعد چندی همانجا فوت شدند ، و در سنهٔ یک هزار و دو به تاریخ ششم ماه شعبان بی‌بی خدیجه را باجماعت فقرا به جانب دارالخلافه شهر لاهور رخصت کردند ، و بی‌بی مهی حرم خود را نیز در خدمت بی‌بی خدیجه روان ساختند ، و فرمودند که بیرون قلعهٔ لاهور در محلهٔ ملک خواجه در خانهٔ نوروز خان افغان خلیل [کذا: خیل] ـ که از ارباب آنجاست ـ سکونت خواهند کرد . ان شاءالله تعالی بعد رمضان المبارک فقیرنیز می‌رسد.بی‌بی خدیجه‌باجماعت فقرادرشهرلاهوررسیدند و در محلهٔ ملک خواجه خلیل‌به حویلی[:خانه‌بزرگ]شیخ یوسف‌بن فتح‌خان‌خلیل‌وری‌زیی

۱. مؤلف "محل" را مترادف "حرم" به کاربسته ، یعنی همسر.

سکونت گرفتند و از آن طرف حضرت ایشان در استعداد مسافرت بودند که جما
سواران مغل نوبان حضرت اکبر شاه پادشاه غازی رسیدند و به خدمت ایشان عر
نمودند که چون اوصاف شما به سمع شاه رسیده که ولی با کرامت در مُلک افغا
برخاسته ، هزاران مرید گرفته و عالم رابه نظر مجذوب می‌سازد و دیوانه ومس
صاحب حال می‌گرداند، و از فرزند و از مادر و پدر بیگانه و ترک دنیا می کند و خلا
دروازهٔ او ازدهام [: ازدحام] دارد ، بنا بر آن حکم فرمود که این ولی را به درگاه ح
آرند . حضرت ایشان فرمودند که فقیر پیشتر ازین [1] ... پس هم دران روز در همان
بی‌بی بسی و شیخ فرید را به مقام کالاپانی گذاشته ، حضرت ایشان همراه مردمِ پاد
[۱۷] باچند فقرا در سنهٔ یک هزار و دو هجری به غرهٔ ماه ذیقعده در لاهور رسیدند. ح
پادشاه شد که این درویش را در حویلی شیخ ابوالفضل بدارند . ابوالفضل حقیقت در
عرض خواهد کرد . ابوالفضل پرسید که شما از کدام سلسله اید ؟ واز اجداد شما [
صاحبِ] سجاده بود یا شما همین [صاحبِ] سجاده شدید ؟ حضرت ایشان جواب د
که نسبت سلسلهٔ خانوادهٔ قادریه دارم ، و بیعت به دست حضرت پیر میر حسین ش
الحموی ام. وی فرزند و [صاحبِ] سجادهٔ حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه اند. ت
کرسی اجداد من صاحب تمکین و سجاده شده آمده اند. بعد ازین چند مدت حض
ایشان مقیّد درآن خانه بودند، و به عبادت حق و به ذکر خفی و جلی اشتغال داش
مردمان می گفتند که اکثر مشایخ [و] پیر[ان] ، مرید پادشاه و نوکر پادشاه اند، شم
مرید شوید یا نوکری کنید. حضرت ایشان از هر دو یکی را روا نداشتند . بعد هشت
پس از دریافت حال بعون الله تعالی ، پادشاه حکم فرمود که درویش قاسم افغ
بگویند که سکونت به شهر نمایند. از امر پادشاه به تاریخ بیست و نهم شهر ربیع‌الاخر
یک هزار وسه وقت عشا در خانهٔ خود به محلهٔ خلیل نزد عیال خویش تشریف آورد
اندک فرصت از بی‌بی بسی فرزندی به مقام کالا پانی متولد شد. چون خبر در لا
رسید، آن حضرت شیخ عبد الکریم نام نهادند. بعد چندی فوت شد. به تاریخ آخ
محرم در لاهور [۱۸] از بی‌بی خدیجه صبیه شد مسمات بی‌بی دردانه . و به تاریخ
ذیقعد از بی‌بی مَهی فرزندی متولد شد، شیخ نور نام کردند. و به تاریخ بست و دو

۱. در اصل جمله ناتمام و ناقص است.

ـهر سنهٔ یک هزار و شش از بی‌بی خدیجه دیگر صبیه شد مسماة بی‌بی مرجانه. بعده آن
ضرت در حویلی نو احداث خود سکونت گرفتند. آنجا از بی‌بی خدیجه به تاریخ سلخ
ـع الاول به روز دوشنبه وقت چاشت به سنهٔ یک هزار و هفت، فرزندی پیدا شد، شیخ
حمد واصل نام نهادند. بعده به سنهٔ یک هزار و نه از بی‌بی خدیجه صبیه شد مسمات
ـبی هاجره. بعده بی‌بی مرجانه وفات یافت. بعده بی‌بی هاجره نیز فوت شد. در موضع
وری هر دو [را] مدفون کردند.

فصل نهم

ر ذکر طلب فرمودن نور الدین محمد شاه سلیم جهانگیر پادشاه غازی
حضرت شیخ قاسم سلیمانی را از بلدهٔ لاهور به ارسال ابراهیم خان کلال
[و] ملازمت کردن او پادشاه بلند اقبال

حاکی حکایت می آرد که چون جهانگیر پادشاه غازی برسریر سلطنت نشست، سلطان خسرو بن پادشاه موصوف به دارالسلطنت لاهور رسید و قلعه لاهور را به عمل خود در آورد.

جهانگیر پادشاه با امرای عظیم، فوج قاهرهٔ خود را از اکبر آباد متوجهٔ لاهور کرد. سلطان خسرو در میدان کوندوال [: گوبندوال] مقابل شد[1]. بعد وقوع جنگ عظیم هزیمت خورد. جهانگیر پادشاه بعد فتح نمودن، به لاهور آمد و سلطان خسرو را قبد کرد. اکثر رفیقانش را به قتل رسانید و بعضی را به دار کشید [۱۹] و بعضی را از هندوستان بدر کرد، وبعضی مشایخ را ــ به جهت آنکه به فتح سلطان خسرو دعا کرده بودند ــ قید کرد که در اثنای قید مُردند. بعضی از امرایان مقرّب به عرض شاه رسانیدند که در این زمان شیخ قاسم افغان درویشی کلان است و هزار ها مرید می کرد [: می کند] و از نظرش بسا خلایق مجذوب و دیوانه می شوند و تَرکِ خانمان نموده اند. پادشاه گفت: بلی، ما می دانیم که بدرم محمداکبر شاه پادشاه غازی، از دیار افغانستان از جهت کثرت ازدهام [: ازدحام]

[1] ن.ک. جهانگیر نامه، طبع هند؛ ص ۱۷، طبع تهران، ص ۳۶

خلایق او را طلب نموده بود. او به مطالبهٔ پادشاه در بلدهٔ لاهور حاضر شده ، اکنو
کجاست ؟ گفتند: در همین بلده سکونت دارد. گفت : او را حاضر آرید. روز یکش
بتاریخ بست و هشتم ربیع الاخر سنهٔ یک هزار [و] پانزده هجری به بلدهٔ لاهور چون بعد
نماز شام وقت عشا رسید که ابراهیم خان کلال به حکم پادشاه با چند سوار و فیل عمار
دار رسید. حضرت ایشان به خانهٔ بی‌بی بسی زوجهٔ کلان نشسته بودند که خبر رسید
فلان کس از طرف پادشاه به این منوال به طلب شما آمده و برای بُردنْ شما را می طل
بی‌بی بسی و بی‌بی خدیجه و فرزندان ، حضرت شیخ فرید و شیخ محمد واصل و تم
اهل خانه و فقرای ایشان درگریه شدند. پس نماز عشا ادا نموده و فاتحه خوان
برخاستند و همه را به خدا سپردند و برعماری فیل نشستند و ابراهیم خان کلال نیز بر
عماری نشست. در اثنای راه از ابراهیم خان پرسیدند که ما را پادشاه به چه موج
طلبیده‌اند ؟ [۲۰] گفت : بعضی اعیان مملکت به سمع شاه رسانیده اند که شیخ قا
افغان چند لک مرید دارد و لکها مرید می کند. حضرت ایشان گفت : ما هیچگاه به در
پادشاه آمد و شد نکرده ایم. شما که [از] ارکان پا [د] شاه اید ، سخن مصلحت اندیش
بگویید که جواب این معنی چه گویم ؟ گفت : مصلحت آنست که شما منکر شوید
مرید نمی کنم و ازدهام [: ازدحام] خلق نمی خواهم . حضرت ایشان جواب دادند
دروغ نمی توانم گفت ، هرچه شود ما به تقدیر حق تعالی راضی هستیم . تا به درگاه پادش
رسیدند. قضا را پادشاه از مسند خود برخاست و به درون حرم رفت. ابراهیم خان گفت
الحمد لله که درین زمان پادشاه برشما در غضب و قتل شما بود. باری این وقت بخ
گذشت تا ساعت دیگر چه پیش آید ؟ وقت دیگر به ابراهیم خان حکم شد که این شیخ
پیش میر عدل برید تا از حال او استفسار نماید و خبر دهد. پیش میر عدل رفتند. میر ع
گفت : یا شیخ ! شما را می بایستی به دعای فاتحهٔ فوت محمد اکبر شاه پادشاه غازی
مبارک بادی جلوس جهانگیر پادشاه غازی در اکبرآباد می‌آمدید ، یا به لاهور ملازم
می‌کردید. حضرت ایشان گفتند : فقرا را این امر مناسب نبود . باز میر عدل پرسید که
شیخ ! شما مرید می گیرید و شجره می دهید ؟ گفتند : بلی . گفت : ازکدام سلسله ؟ گفت
از قادریه . چون میر عدل این معنی به عرض شاه رسانید ، حکم شد که وی را حو
فرزندم سلطان پرویز بکنید. همچنان کردند. سلطان پرویز چون ایشان را دید که درو

ـ ، پاره شفقتی به او راه یافت. به ابراهیم کاکر ــ که [از] امرای پادشاه بود ــ گفت که
ر اهل افغانی ، نزد پادشاه مغل ضامن شو، تا باشد که پادشاه ایشان را خلاص کند.او
کارکرد. بعد از آن تخته بیگ خان جغتایی کابلی ــ که [از] امرای اعظم پادشاه بود ــ
صوصاً منت به حضرت پادشاه حاضر آورد، به این مضمون :« من که تخته بیگ خان
ن مریم بیگ ام، با اولاد و عیال خود ضامن شیخ قاسم افغان شدم. اگر از شیخ مذکور
روجی و عدولی سرزند، به موجب آن این فقیر با اولاد خود در معرض عتاب
اهنشاهی آید و مجرم عقوبت گردد». چون پادشاه بر مضمون این خط مطلع شد ،
مود که از قتلش درگذشتم . در آن شب ندایی از غیب به گوش حضرت ایشان رسید که
ی قاسم ترا از این قید خلاصی نیست. این قید خدایی است نه قید پادشاهی. تو به جای
د خود خواهی رفت و آن دوشنبه مقید را رهایی است. پس هم دران روز یعنی صباح
ن شب واقعه‌یی دیده ، وقت ظهر پادشاه برمسند شاهی نشست. فرمان شد که هر سه
یخان قیدی را حاضر آرند. ابراهیم خان ، سید گوهر شاه و سید علی لاهوری و شیخ
اسم افغان را حاضر آورد. خانجهان [1] بن دولت خان سوری ــ که از امرای کبیر پادشاه
ود ــ عرض کرد که شیخ قاسم افغان صاحب نظر است .چنانچه بسا مردم از نظرش دیوانهٔ
طلق شده اند و می گردند. جناب اقدس حجابی [۲۲] درمیان بگیرند تا نظر و نگاه وی بر
اه عالم پناه نیفتند و نه صورتش در نظر اقدس درآید. پیش حجابی درمیان آوردند. در
ن وقت پادشاه به بعضی امرا فرمود که از قاسم افغان بپرسند
که اخذ بر بیعت می کنند و مرید می‌گیرند و شجره می دهند و ازکدام سلسله اند ؟ امرا از
یشان پرسید[ند]. حضرت ایشان جواب دادند که بلی مأخذ بر بیعت می کنیم و مرید
می‌گیریم و شجره می دهیم و از سلسلهٔ قادریه ام. بعد از آن از سید گوهر شاه و سید علی
هم ازاین معنی پرسیدند . ایشان منکر شدند و گفتند که مرید نمی گیریم و نخواهیم کرد و
ما یان از سلسلهٔ پنج تن ایم . چون تقریر حضرت ایشان و آن دو سیّد به سمع پادشاه رسید،
فرمود:آنانکه از سلسلهٔ پنج تن [اند] از جمله شیعه اند ، رجوع خلایق به اینها نیست و
نخواهد بود ، اینها را بگذارید و قاسم افغان درویشِ سُنّی است و از سلسلهٔ قادریه است.
رجوع خلق و ازدهام [: ازدحام] خلق بر وی بسی خواهد شد و مریدان بیشمار داشته باشد.

۱.خانجهان همان کسی است که تاریخ خانجهانی به نام او نگاشته شده است.

وی را باز حوالهٔ فرزندم سلطان پرویز بکنید تا او را به حصار چنار فرستد. ابراهیم کلال حضرت ایشان را پیش سلطان پرویز برد و حواله کرد.

فصل دهم

در ذکر حواله نمودن سلطان پرویز حضرت شیخ قاسم سلیمانی
را به دست خلیفه باقی خان که ایشان را به قلعهٔ چنار برند
و در زندان "شیر منزل" نگاهدارند

ناقل چنین نقل می نماید که سلطان پرویز [۲۳] خلیفه باقی خان را ــ که یک امرای او بود ــ حاکم چنار ساختند و حضرت ایشان را حوالهٔ او کرده ، به روز یکشن تاریخ بستم شهر جمادی الاول سنهٔ یک هزار و پانزده هجری از بلدهٔ لاهور به طرف روان ساخت. به سرای خان اعظم رسیدند. صباح آن راهی شدند. حضرت ای فرمودند که ای اسماعیل ! امشب ندای غیب به من رسیده که امر خدای تعالی همچنا قسمت تو به روز ازل درعالم ارواح همچنین بود ، و تو به جای خود می روی . ا عبارت چنان دانستم که جای کنایت از محل مدفن [: دفن]من است. مرا بدان ط می‌برند . پس از سرای خان اعظم کوچ کرده به خان پور و از آنجا به مقام تلوندی و از به سرای طوطی رسیدند. در آن سرای مقصود بیگ و شهسوار بیگ ترکمان و در بیگ افشار هر سه ترکمان را ــ که از امرای سلطان خسرو بودند ــ به تحویل خلیفه خان سپردند که اینها را نیز به حصار چنار ببرید. از آنجا به سرای مکون [؟] و از آن سرای بلور و از آنجا بر لب دریای لودهیانه و از آنجا کوچ کرده به شهر سرهند رس آنجا شاطری از طرف پادشاه در رسید و گفت : شیخ قاسم افغان را در این مقام بدار یک احدی فرمان پادشاه برای تخلیص ایشان می آرد. خلیفه باقی خان به خدمت ا گفتند : الحمدلله که پادشاه حکم به تخلیص شما کرده اند. حضرت ایشان فرمودند

لاصی جان به هیچ وجه [۲۴] نمی بینیم. اگر خلاصی بالوجهی بودی ما را از جانب حق
لام آن می شد. احدی که می آید برای تأکید استحکام قید ما فرستاده . روز دیگر
مجنان به ظهور آمد که فرمان مشعر تأکید قید ایشان بود. بعده ازسرهند کوچ کرده به
رت گنجه واز آنجا به شهر انباله [و از آنجا] به شهر سهتا [؟] رسیدند. آنجا به خاطر فقیر
طور کرد که تصرف باطن حضرت ایشان از آفتاب روشنتر است. این چیست که زنجیر
پای حضرت جدا نمی شود؟ به مجرد این خطور، زنجیر از پای ایشان جدا شد و
زمین افتاد. به فقیر توجه کرده فرمودند که ای اسماعیل! التماس تو اینک قبول شد، اما
ه سود که ما را از این قید خلاصی مقدر نیست. پس از آنجا بر پل تهانبسر و از آنجا به
هر کرنال و از آنجا به شهر پانی پَت و از آنجا بعد دومنزل به شهر دهلی رسیدند. آن شب
معه وقت چاشت فرمودند که ای اسماعیل! جمله ارواح مقدس در این شب بر من
اضر شدند و گفتند که به مرگ این ظالم تکبیر کن یا ماتکبیر کنیم گفتم: به مرگ
جکس تکبیر نگفته ایم ونخواهیم کرد. دو شب در دهلی مانده به فرید آباد و از آنجا
ه] بهلول و از آنجا روز چهارم به اکبر آباد رسیدند. خلیفه باقی خان به خانهٔ خود ــ که
جا داشت ــ رفت و کسی از احوال منزل حضرت ایشان [خبرنـ]ـداشت، حتی که چراغ
م نبفروخت. شش روز در آنجا مانده. خلیفه باقی خان شیخ احمد قادری [۲۵] ــ که از
مله امرای مقرب جهانگیر پادشاه بود ــ به حکم شاه او را مقید ساخته، به طرف قلعهٔ
نار همراه حضرت ایشان روان کرد. بعد شش روز منزل به منزل به اناوه رسدند. بعد
ج روز داخل کوره و ... جهان آباد شدند. از آنجا کوچ به کوچ به شهر فتح پور وتهکانو
[ ] وگرهـ [؟] شده، به اله آباد در رسیدند. بعده از آنجا منزل به منزل تا قرب دریای
نار رسیدند و از آنجا کوزهٔ وضو[ی] حضرت ایشان از دست خادمی بر زمین افتاد و
کست. حضرت ایشان را پارهٔ ملالتی روی داد. فرمودند: دلیل آنست که چنانچه کوزه
زمین رسید و شکست، همچنان این کوزهٔ صورت خاکی ما نیز در حصار چنار خواهد
کست. از دریا عبور کرده به تاریخ بست و پنجم ماه رجب سنهٔ یک هزار و پانزده
جری به دروازهٔ قلعهٔ چنار درآمدند. متصل دروازه مسجدی بود. نماز شام ادا کردند.

پس شب حضرت ایشان [را]به محل خان اعظم ــ که درون قلعه واقع است ــ بردند. ازان حضرت ایشان فرمودند که ای اسماعیل ! به محل خان عالم [: اعظم] که رسید ندایی شنیدم که : خوش آمدی و به جای خود رسیدی . بعد از آن موکلان حضرت ایش را به زندان ــ که آن را شیر منزل می‌نامند ــ بردند و به خانهٔ وسیع و صحن فراخ نشاند و خانهٔ دیگر برای سید احمد قادری ، و خانه‌یی برای آن سه ترکمان معین کرد فی‌الجمله چون حضرت ایشان در آن زندان در آمدند معتاد ایشان آن بود که اوقات ر طاعت و عبادات مصروف می‌داشتند. چنانچه بعد نماز فجر تا اشراق به ذکر جلی ـ وظیفهٔ مدام او بود ــ مشغول می بودند ، و بعد نماز اشراق به ذکر خفی می کوشیدند اوقات باقی را به اشتغال ذکر خفی و استغراق و ادای نماز فرض و سنن به سر می بردند چون نوبت نیم شبی می نواختند ، حضرت ایشان تجدید وضو کرده دوگانهٔ تحیّت الو گزارده ، مستقبلِ قبله می نشستند [و]تا نماز صبح به یاد حق می بودند و به استغرا سکوت به سر می بردند.

فصل یازدهم

در ذکر تفویض نمودن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره
سجادهٔ مشیخت را به شیخ کبیر بالا پیر فرزند کلان خود

متّین بیان می کند که بعد نیمه ماه و چند روز ، شبی از شبهای ، بیتی افغا خواندند و به زبان فارسی معنی آن را فهمانیدند و فرمودند که فردا به وقت بانگ فف دنیا سفر خواهد کرد؛ تا وقت سحر در این جهان مهمانم. این سخن در خاطرات اثر همه در گریه و واویلا شدند و آه و فریاد برآوردند و حضرت ایشان نیز چشم پر شدند. در این اثنا خلیفه باقی خان آمدند و گفتند که یا حضرت ! رنگ روی و تا سیمای شما اگرچه از حالت صحت تجاوز ندارد و نه او را تبدّل شده ، چرا چ

فرمایند؟ در جواب آن فرمودند که من صورت [۲۷] خود را در مِلک خود دارم.
یری و تبدیلی تا دم آخر نخواهد شد و من فقیری کرده ام. خلیفه باقی خان به معذرت
ند و گفتند که من از جانب پادشاه مأمور بوده ام و آن حضرت را تا به اینجا آورده ام،
من نرنجید ودعای بد نکنید. فرمودند که من هیچگاهی از جهانگیر پادشاه نرنجیده ام
عای بد در حق او نکرده ام؛ چه جای آن دارد که از شما برنجم ودعای بد کنم. باقی
ن بازگفت: یا شیخ من نیّت دارم که مقبرهٔ آن حضرت به طریق احسن بنا کنم وباغی به
اف آن نشانم. در جواب فرمودند که مالِ شما را از وجه حلال نیست، شما را می باید
بعد از وفات من خصمانهٔ خادم من ــ که شیخ اسماعیل است ــ کرده باشید، مقبرهٔ ما،
زندان و مریدان ما بنا خواهند کرد. بعده باقی خان رخصت گرفت و برفت. بعد از آن
ودند که ای اسماعیل! سید احمد قادری و مقصود بیگ و شهسوار بیگ و درویش قلی
 را طلبیده پیش من بیارید. من رفتم؛ هر چهار کس را آوردم. و سیّد داود بن سیّد
چناریی که پیشتر حاضر بودند، [در] حضور ابن چند کس و ابن فقیر فرمودند که من
جادهٔ مشیخت و مسند ارشاد و هدایت و دستار درویشی و پیری خود را به شیخ کبیر
پیر فرزند کلان خویش دادم و او راقایم مقام خود [و] جای نشین خود گردانیدم، [۲۸]
ین جامه های آخرین که در بردارم به نام کسوت مشیخت خویش از مصلاّ و جبّه و
هن ودو دستار ــ یکی آنکه برسر من است، دوم آنکه برتابوت من خواهند نهاد ــ و
متکه ودو کمربند و عصای و دو مسواک و شانه و ابریق وکچکول و دو جفت نعلین به
ارزانی داشتم، و بخش ظاهر و بهرهٔ باطن خویش همه را به وی عطا نمودم، و شجرهٔ
ازت سجادگی ــ که نسبت به ما از پیر طریقت شیخ عفیف‌الدین سید حسین الشامی
موی قدس سره رسیده است ــ از روی شجره، شجرهٔ دیگر به نام فرزندم بفرسنید، به مُهر
ثابت کنید و به وی تسلیم نمایید. حاضران مجلس جمله مبارکبادی گفتند. حضرت
ین" گفتند. شیخ کبیر بالا پیر فرزند کلان سجاده نشین خود را حضرت ایشان و پیش از
جه شدن از لاهور به حصار چنار به طرف موطن و ماوای خود به ملک پیشور به تاریخ
ت [و] دویم ماه ذیقعده وسنهٔ یک هزار و چهارده هجری رخصت نموده اند و به

سکونت آن دیار ناموز کردند که کد خدا شده متأهل شوند . چنانچه به تاریخ هشتم ذی الحجه معز الیه از وطن خود به ملک پیشور رسیدند.ولادت ایشان بالا مذکور شده است.

فصل دوازدهم

در ذکر حالت [نزع] و تاریخ وفات و مقبرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قدس سره
[۲۹] مع وفات شیخ محمد واصل و فرزند ونبیره قدس سرهم

راوی روایت می کند که همان شب بعد [از]اتمام کلام [و] تفویض خلافت و سجادگی به شیخ کبیر بالا پیر، فرمودند که ای اسماعیل ! چون فردا وقت مرا بعد از تجهیز و تکفین در تابوت کنید زنهار چادر برو نیندازید. ژندهٔ [: خرقهٔ]خود را برتابوت من خواهی انداخت که ما فقیریم و فقیر را ژندهٔ خویش است . بعد از آن فرمودند که ای اسماعیل ! من شبی در بلدهٔ لاهور مجلس داشتم. شخصی از من پرسید که ذاکر کرا گویند؟ خواستم که جواب دهم .ناگاه هاتفی گفت که جواب آن چنین باشد که : ذاکر آنست که دَم اخروی به ذکر الهی برآید و نفس اخیر تو هم به ذکر الهی منقطع خواهد شد. برهان اینست که اکنون نفس من به ذکر حق منقطع خواهد شد. نفسم از جانب پای می آید . مرا از نفس فرود آری و سرم به جانب قطب کنی و بر سر زانوی خود بدار تا ذکر نیکو توانم کرد و انقطاع نفس من تا تکبیر مؤذن برابر خواهد شد. کلام آخر ایشان این بود. باز در ذکر اَرّه درآمدند تا نیم گهری،[1] پاهای ایشان سرد شد و نفس ایشان تا به ناف رسید. ذکراَرّه گذاشتند و به ذکر حق ، حق درآمدند تا نفس اخیر. ناگاه مؤذن تکبیر اذان گفت که حضرت ایشان یکایک، جبّ[؟]نفس واقف کرده از دهان فرو گذاشتند. دیدم که نفس حضرت انقطاع یافته [۳۰] و به جوار رحمت حق پیوسته، خود بخود اعضای ایشان ترتیب یافت. احتیاج کسی نبود که اعضای ایشان را ترتیب دهد. بعده در پی به غسل

۱. مقداری از وقت

ـان شدیم. فقیر غسل می داد و شهسوار بیگ آب می ریخت . بعده آن حضرت را هفت
ـں نکفین نمودیم. به صحن خانه بر نعش آوردیم . قاضی مصطفی به امامت صلوة
ـازه فیام نموده. جوق [گروه] خاص و عام شهر به وی اقتداکردند. به موجب وصیت ،
ـده بر تابوت انداخته به مدفن با ازدهام [: ازدحام] خلق رسیدم . مدفن ایشان که به
ـات معین کرده بودم اعیان شهر آن را نپسندیدند . دیگر جا را پسندیده کندیدند. چون
ـر مهیا شد ، فقیر و محمد مراد و ابو طالب ما سه کس درون قبر در آمدیم ، اعیان شهر
ـنازه برسر قبر آوردند. مایان از دست آنها گرفته به قبر نهادیم . خلق مشتاق لقا شدند.
ـندوق بر کندیدیم و پردۀ کفن از روی ایشان برگرفتیم . روی ایشان چون ماه تابان و
ـورشید درخشان بود. ناگاه از قبر ایشان بوی مشک وزید و روایح آن به مشام حاضران
ـسید. پس همۀ مردم فاتحه خوانده ، جدا شدند.

ولادت ایشان در سنۀ نه صد و پنجاه و شش هجری در فصل بهار به وقت نماز
ـراق در خطۀ پیشور به کنارۀ رود بدنی ، و وفات ایشان در شب چهارشنبه وقت اذان
ـجر به تاریخ نوزدهم جمادی الاول سنۀ یک هزار و شانزده هجری ، و عمر ایشان [۳۱]
ـصت و شش سال بود ، و قبر ایشان بیرون قلعه و شهر چنار ، طرف جنوب متصل
ـدریاست ، واین غزل در تاریخ وفات ایشان مسمی "حسینی" مؤلف رساله اسرار الافغانیه
ـ که یکی از مریدان ایشان بوده ــ گفته است:

ـفت شاه فقر و سلطان جهان و انس وجان	غوث اعلی شیخ قاسم هادی صاحب زمان
در جماد الاول و در هژدهم تاریخ سعد	در هزار و شانزده شد وصل آن غوث جهان
ـامداد و چار شنبه بود وقت رحلتش	کوس رحلت کوفتندش زین سرای کاروان
ـون نبود او ساعتی بی یاد حق در عمر خویش	ذکر حق می گفت هم در ساعت نزع روان
کوچ کرده زین سرای ظلمت و ناپایدار	از سرای ذات نورانی به ملک جاودان
ـود چون زین سجن عالم مرغ جانش در ملال	کرد پرواز از مکان ، شد لامکانش آستان
ـصت و شش سال عمر بود [و] اندرین عمر قلیل	کرد کار عالم از تصریف نام خود روان

تاریخ وفات حضرت شیخ محمد واصل قدس سره ، نوزدهم شوال روز جمعه مبان

دو نماز در سنهٔ یک هزار و هشتاد وسه در دارالخلافهٔ شاهجهان آباد ، و تاریخ ولادت ایشان بالا مذکور شد ، و عمر ایشان هفتاد و سه سال و روضهٔ ایشان متصل [به] روضهٔ پدر است ، یعنی حضرت شیخ قاسم سلیمانی [۳۲] قدس سره . تاریخ وفات شیخ افضل الدین بن شیخ محمد واصل ، بیست و یکم شهر شعبان روز پنجشنبه در سنهٔ یک هزار و هشتاد و دو هجری ، و قبر ایشان درگنبد پدر است. تاریخ وفات شیخ اعظم‌الدین بن شیخ محمد افضل‌الدین ولد شیخ محمد واصل قدس سرهم هفتم ماه ذیقعده روز شنبه سنهٔ یک هزار و یک صد و یک هجری و قبر ایشان درگنبد جدّ پدر ایشان است.

* * *

تمام شد رسالهٔ حضرت شاه قاسم سلیمانی قدس سره به تاریخ بست [و]
هفتم شهر ذیقعده ۱۲۴۹ هجری به دولت سرای داروغه فتح علی
صاحب به مقام گورکهپور به قلم خواجه بخش برادر
مزاجی علی بخش خان متوطن نندور تعلقه
گورکهپور، مِن مریدان حضرت صاحب
سلطانی متعنا مدظله العالی برای جناب
شاه یعقوب علی صاحب
داناپوری زادالله اسراره [کذا]
تحریر یافت.

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان

دکتر محمد مهدی توسلی
استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی (۳)

فلات بزرگ ایران

کهن ترین نشانه ای که از ردپای ایرانیان باستانی در فلات ایران تا به امروز باقی مانده است، دور نمای یک تاریخ باستانی و یک سرگذشت طولانی را نشان می دهد. "ایران ویجه" نامی است که درقدیمی ترین متون ایرانی یعنی اوستا به این سرزمین داده شده و به احتمال قوی نام اقوام ایرانیان باستانی است که منشا نخستین آنها قطعاً معلوم نیست. بدون شک ایرانیان باستانی غرب ایران، طوایف "ماد" و "پارس"، سده‌ها پیش از آنکه در مجاورت ملل آن روز یعنی "عیلام" و "آشور" به صحنهٔ تاریخ پای نهند، می‌بایست مانند اقوام اوستایی شرق ایران افقهای ناپیدای آن را در پشت سر گذاشته باشند.[۱]

متون اوستایی و آشوری، مهم ترین منابعی هستند که دانسته های گرانبهایی دربارهٔ این اقوام ارائه می دهند. از مجموعهٔ این متون و آثار مورخان بعدی به ویژه "هرودوت"، "بقراط"، "بطلمیوس" و دیگران که دربارهٔ اقوام پیش از خود نوشته‌اند چنین بر می‌آید که در عصری بسیار کهن، اقوامی از سرزمین های سرد شمالی آسیا طی چندین مرحله به سوی فلات ایران مهاجرت کردند، و در نواحی غربی و شرقی آن فرود

۱. تاریخ مردم ایران، ص ۱۵

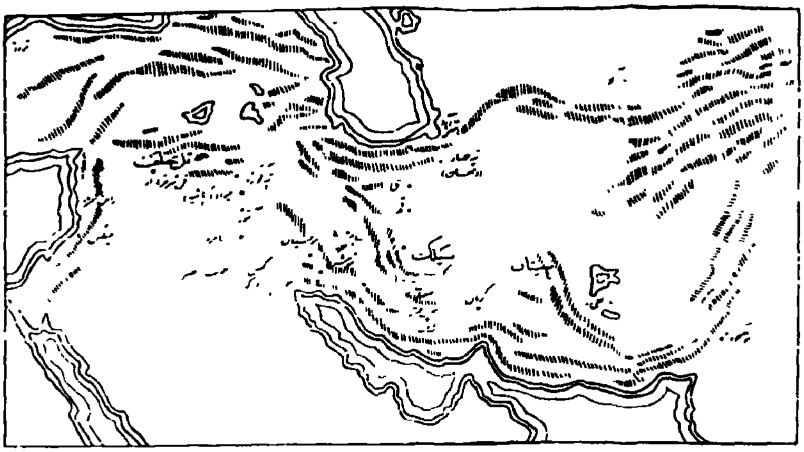
آمدند؛ اینان بایستی نیاکان آریایی های ایرانی و هندی بوده باشند که در برهه‌ای از زمان (شاید هزاره چهارم پ .م.) از یکدیگر جدا گشته و هر یک راهی سرزمین جدید شدند شاید به همین دلیل است که سرزمین جدید ، از آن سوی جیحون و هندوکش تا کناره های زاب و دامنهٔ زاگرس و از کناره های سند و خلیج فارس تا بخشی از دریای خزر "ایرانشهر" خوانده شده است. بنظر می رسد این تفکراز خود آگاهی این اقوام به اصل مشترک وخویشاوندیشان بایکدیگر بوده باشد. بهرحال این ریشهٔ مشترک نژادی مهاجران ایرانی و هندیهای عصر ودایی ، که در سالهای آغازین هزارهٔ دوم پیش از میلاد از جانب سند یا هندوکش به سرزمین هند (بهارات) رفته بودند، توسط همه مورخان تأیید می‌شود. تنهانکته ای که همچنان ــ به باور نگارنده ــ در تاریکی مطلق مانده مجهول است، نخستین منشاو مهد آریایی ها می باشد که هیچ نوری و چشم اندازی ا خاستگاه اولیه و واقعی آنان پیش رو نیست. هرچند گمانها و پندارهای فراوانی از سوی تاریخ‌نگاران غربی و شرقی درکتب تاریخی نقل شده ، اما به نظر می رسد پای فشردن بر اینگونه باور داشت ها بی تعصب نخواهد بود. از این دیدگاه ، پیش از ورود آریایی ها به این سرزمین ، تاریخ غرب ایران را جز منابع آشوری منبع دیگری تأیید نمی کند. د خصوص شرق ایران ، بجز اوستا، منبع معتبر دیگری در دست نیست و ناگزیر بایستی داده های باستان شاسی بسنده کرد.[1]

قدیمی ترین محل سکونت بشری که در دشت شناخته شده ، تپه " سیلک (شکل ۱) نزدیک کاشان در استان قم می باشد که نشانه های نخستین استقرار انسان د این تپهٔ مصنوعی به دست آمده است.[2] در این دوره که از آن با نام دورهٔ "پیش از تاریخ ایران یاد می‌کنند ، انسان هنوز طرز ساختن خانه را نمی دانست و در زیر آلونک هایی ک از شاخسار درختان درست شده بود ، بسر می برد.

در این عصر نخستین پیشرفت انسان در فن کوزه گری وساخت ظروف منقوش بود. در پایان این عهد است که انسان ، نخستین فلزی راکه می بایست به‌کار بَرَد، شناخت

۱ـ ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۰ به بعد.
۲. همان ، ص ۱۰

ـافت که مس قابل تورق است ، هر چند می بایست سالها بگذرد تاشیوهٔ ذوب کردن
بیاموزد. او مرده را به گونهٔ درهم پیچیده ای در کف اتاق دفن می‌کرد.



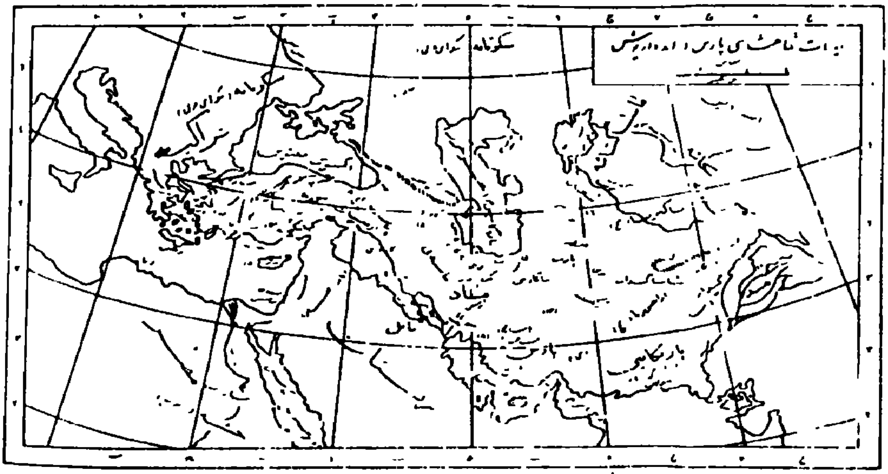
شکل ۱ نقشه ایران پیش از تاریخ

در مرحله دوم ، یعنی آغاز هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ، خانه ها وسیع تر شده و
ه جای خود رابه خشتِ گلی داد که تازه اختراع شده ، در آفتاب خشک می کردند.
چنین، کوزه گر با خطوطی ساده موجوداتی رابه تصویر کشیده که حاکی از جنبش و
ع پردازی کامل است و سبک این دوره را مشخص می سازد. تجارت همزمان با فن
زه گری و تلاش انسان در تولید فراورده های کشاورزی گسترش و رونق یافت و
وستد با دنیای غرب و شرق آغازگردید. جو و گندم ــ که بومی ایران است ــ به مصر و
ـپا راه یافت و ارزن ــ که اصل آن از هند بود ــ از طریق ایران به غرب رسید.[1]

مرحله سوم در روند تکامل تمدن ایران ، مجدداً با "سِیَلک" مشخص می شود و
بکارگیری آجر صاف و مستطیل ساخته شده از خاک نرم ، به جای آجر بیضی شکل و
ساف است. همچنین اختراع چرخ کوزه گری و کورهٔ آجر پزی است. نگاهی به
ـموعهٔ ظروف سفالی منقوش "سِیَلک" و مجموعه های یافته شده از "شوش" ،
خت‌جمشید" و "حصار"، تنوع و تکامل هنری این عهد را روشن می سازد. صنعت

۱. تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۱ ، ص ۱۱

فلزکاری با ذوب مس و ریخته گری ترقی کرد. ساخت لوازم آرایشی مانند آیینه و سنجاقهای کوچک و بزرگ رواج یافت، استفاده از انواع سنگهای بلور و لاجورد و عقیق و فیروزه و به کار بردن صدف ویشم سبز که از نقاط مختلف وارد می شد، برای ساختن زینت آلات متداول گردید و در نتیجه دادوستد توسعه یافت. برای تضمین بسته های کوچک و بزرگ تجاری، و تشخیص مالکیت آنها، مُهر مورد استفاده قرار گرفت. یافتن مُهرهای فراوان و نقوش آنها و زیور آلات مشابه در ایران و سرتاسر حوضهٔ وسیع سند و نواحی بین النهرین و آسیای میانه دال بر این گستردگی تجاری در فلات بزرگ ایران درهزارهٔ چهارم پیش از میلاد است.[1]



شکل ۲ استانهای شاهنشاهی هخامنشی در زمان داریوش

ویژگی مهم هزارهٔ سوم پیش از میلاد اختراع خطی است که به " عیلامی مقدم " شهرت دارد. تغییر سبک در ساختن ظروف قرمز و خاکستری یکدست به جای ظروف منقوش پیشین از دیگر ویژگی های این عهد است. همچنین مهر کلوخی جای خود را به مهر استوانه ای داد. مُرده را هنوز در کف اتاقها همراه با اشیا و ظروف دفن می کردند. باید افزود اهمیت تمدنی که در این دوره، به ویژه در "شوش" شناخته شده و تا درون فلات ایران نفوذ یافته، در رواج و بکار بردن خط است. نمونه های بسیاری از این الواح

[1] See *Mohenjo-daro and the Indus Civilization*. Vol:3.

سوش" و "سیلک" وسایر محوطه های باستانی ایران به دست آمده اند. این مناطق و بژه "سیلک" تنها نقطه‌ای است در فلات ایران که پیش از دوران هخامنشی مدارک ، به دست داده اند. تا پایان این دوره و تا پیش از ورود آریایی ها به ایران، منطقهٔ ع فلات ایران شاهراهی برای انتقال هنر و اندیشهٔ ملل و میانجی و رابط بین شرق و ، دنیای آن روز بود.

در هزارهٔ دوم پیش از میلاد ــ هرچند تاریخ آن دقیقاً مشخص نیست ــ رویداد ر مهمی در تاریخ فلات ایران پدیدارگشت که چهرهٔ این سرزمین را از نظر فرهنگی و می تغییر داد. آمدن اقوام جدید ــ آریایی ها ــ به فلات ایران باعث ورود شماری سر فرهنگی نو به فرهنگ بومی منطقه بود که بعدها در آثار فرهنگی آن ظاهر شد. ، های بزرگی از سواران جنگجوی اقوام آریایی که در واقع شعبه بزرگی به نام شعبهٔ ی بودند، و امروزه به "آریاییان هندو ایرانی" معروف هستند، به سمت جنوب غربی ، در طول چین خوردگی های "زاگرس مرکزی" حرکت کردند و با اقوام بومی منطقه سیان ــ در آمیختند و در سرزمین آنها مستقر شدند.

"کاسیان" ، از دوران دیرین که کس به یاد ندارد، [1] در ناحیهٔ "زاگرس" زندگی کردند و همسایه و شاید خویشاوند "عیلامی" ها بودند. این مردم از دیرباز با اسب ا بودند و هنر سفالگری و فلزکاری را به خوبی می شناختند. موزه‌های معروف و ک جهان از آثار مفرغی "کاسیان" که از محوطه ها و مکانهای باستانی "لرستان" به ت آمده وبه "مفرغ های لرستان" معروفند، [2] انباشته ، و نام پادشاهان کاسی ها به خوبی تاریخ ثبت است . بنابراین مهاجران آریایی باورود به بخشی از فلات ایران بامردمی ا شدند و در آمیختند که خود دارای فرهنگ و پیشینه ای باارزش و غنی بودند.

در آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد ، همانند هزارهٔ پیشین ، دوباره مهاجرانی از سوی ال وارد فلات ایران شدند و به پادشاهی حکومت های قبلی (مانند هیتیان) خاتمه ند؛ اما ترکیب نژادی واصل و ریشهٔ مردمی که در بخش غربی ایران بعدها متحد شدند

[1]. تاریخ ماد ، ص ۱۶۰ به بعد.

2 See *The Luristan Bronzes*

و حکومت "ماد" را به وجود آوردند، به درستی روشن نیست. ولی با اطمینان می‌توان گفت که دامداری درمیان ایشان بسیاررونق داشت؛ اسب راپرورش می دادند و از فلزکاری بامفرغ به‌خوبی اطلاع داشتندو هنرسفالگری درنزدآنان پیشرفت بسیاری کرده‌بود.



شکل ۳. نقشه شاهنشاهی ساسانی

باید یاد آوری کرد که بیش از پانزده سدهٔ تاریخ ایران را تقریباً دوران تاریخی تشکیل می دهد که از ابتدای ایجاد نخستین حکومت در ایران شروع می شود و تا مرگ آخرین فرمانروای ساسانی ، یزدگرد سوم (۶۵۱م.) به طول می انجامد. در این دورهٔ طولانی هرکدام از سلسله ها به نحوی با ملل تابعه و همجوار رابطهٔ فرهنگی و تجاری و سیاسی داشته اند که حد اقل بدون اشاره به آنها ، این گفتار ناقص خواهد بود.بی شک برای پرداختن به تمامی ویژگی های این دورهٔ طولانی می توان کتابهانوشت ، ولی در اینجا هدف این است که فقط به موضوع اصلی ، یعنی «همبستگی های فرهنگی ایران و پاکستان» از دید باستان شناسی ، نظری افکنده شود و به ارائهٔ اطلاعاتی کلی بسنده گردد.

چون درمیان اقوام گوناگون نژاد آریایی ، تمدن آرییاییان ایرانی و هندی از تمدن اقوام دیگرکهن تر است، چنین بنظر می رسد که این دو طایفه می بایستی پیش از اقوام دیگر به مرحله تمدن گام نهاده باشند. این دو طایفه ، به گواه اوستا[1] از یک سرزمین نشأت

---

[1] *Le Zand - Avesta*, p.47 on Ward.

گرفته، ناگزیر داستانها و اساطیرشان تا حدود زیادی شبیه بهم بوده و از واژگان همانند و مشترک سیاری برخوردار گشته اند و این مهم نشان می دهدکه این دو طایفه از یک ریشه و از یک سرچشمه، مایه گرفته اند.

هرچند امروز کتب تحقیقی بسیاری دربارهٔ ریشه های قومی این دو طایفه بزرگ آریایی نوشته اند،[1] اما کتاب مقدس زرتشتیان، اوستا، بویژه بخش سرودهای آن یعنی "گاثاها"، همچنان موثق ترین منبع موجوداست. در اوستا، نام شانزده ناحیهٔ ایران برده شده که پراکندگی قوم آریایی را در سرزمین آن روز ایران نشان می دهد.[2] این شانزده ناحیه بدین ترتیب هستند:

۱.آیرینه ویجه، ۲.سوغده (سرزمین سغد)، ۳.مورو(مرو)، ٤.باخذی (باخنر)، ۵.نیسایه (شهرنسا در ترکمنستان امروز)، ٦. هرایوه (هری یا هرات در افغانستان)، ۷. وایکرته (کابل امروز)، ۸. اورو (غزنین)، ۹. وهرگان (گرگان)، ۱۰. هرهواتی (رخج یا رخد در جنوب افغانستان)، ۱۱.ای تومنت (وادی هیرمند)، ۱۲.رگه (ری)، ۱۳. شخره یا چخره (ناحیه شاهرود)، ١٤. ورن (ناحیه البرز)، ۱۵. هپته هندو (پنجاب پاکستان)، ١٦. وسره (که دقیقاً معلوم نیست کجا بوده است) .

بنابرین اوستاکهن ترین سندی است که رابطهٔ ایران و سرزمین های خاوری بویژه ملل تابعه را تا هزارهٔ پنجم پیش از میلاد تأیید می کند؛ به عبارت بهتر می توان بیان داشت که نواحی "پنجاب" و "سند" و "بلوچستان" ـ بخش اعظم پاکستان امروزی ـ در هزاره‌های پس ازمیلاد وحتی بعد از میلاد (شکل های ۲ و ۳) جزیی از "فلات بزرگ ایران" بوده[3] و ناگزیر در تطور و تکامل فرهنگ و تمدن ایران شرقی جایگاهی رفیع داشته و جا دارد در فرصتی مناسب این سهم مورد مداقهٔ بیشتر پژوهشگران قرار گیرد.

دنباله دارد.

***

1 *The History of the Persian Empire*& *History of Early Iran*.& *Die Iranier*

۲.تاریخ اجتماعی ایران ، صص ۷ و ۶

3 See *Iran & Pakistan* , P XIV - XX

کتابنامه

۱. دیاکونف ، ا.م.؛تاریخ ماد؛ ترجمه کریم کشاورز؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه نشر کتاب ، ۱۳۴۵خ / ۱۹۶۶م.

۲. زرین کوب ، عبد الحسین؛ تاریخ مردم ایران؛ چ ۱، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۷۳خ .

۳. گیرشمن ، رمان؛ ایران از آغاز تا اسلام؛ ترجمه محمد معین؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۳۶خ.

۴. نفیسی ، سعید؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ چ ۱ ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۴۲خ.

5 Ahmad Nabi Khan *Iran & Pakistan* .Karachi, 1971.

6 Cameran, C G. *History of Early Iran*. Chicago: 1936.

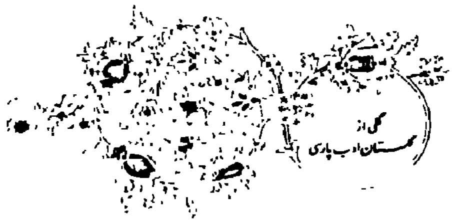
7 Christensen, A. *Die Iranier*. Munich· 1937.

8 Damsteter, J. *Le Zand - Avesta*. Paris: 1893.

9 Minorshi,V *The Luristan Bronzes*. Apollo: 1931.

10 Olmstead, A.T. *The History of the Persian Empire*. N.Y. 1948

*****



گل نخستین

هنوز همنفسی در چمن نمی‌بینم — بهار می‌رسد و من گل نخستینم
به آب جو نگرم خویش را نظاره کنم — به این بهانه مگر روی دیگری بینم
به جامه‌ئی که خط زندگی رقم زده‌اند — نوشته‌اند پیامی به برگ رنگینم
دلم به دوش و نگاهم به عبرت امروز — شهید جلوه فردا و تازه آئینم
ز تیره خاک دمیدم قبای گل بستم
وگرنه اختر وامانده‌ای ز پروینم

پیام مشرق علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی
دانشگاه آزاد علامه اقبال
اسلام آباد - پاکستان

شیخ کمال خجندی

"شیخ کمال خجندی" یکی از شعرای بزرگ عرفانی قرن هشتم بشمار می رود. وی معاصر "حافظ شیرازی" بود. می گویند "حافظ" دربارۀ غزلیاتش نظر خوبی داشت. نسخه های خطی دیوان کمال درکتابخانه های معروف جهان نگهداری می شود. کلامش در جُنگها بسیار نقل شده و یاد وی در تذکره های مهم مسطور است. همچنین در کتب ادب و تاریخ و عرفان، حکایاتی دربارۀ او نوشته اند. همۀ اینها می رساند که "کمال" یکی از بزرگان ادب و عرفان عهد خویش بوده است. در ششصد سال اخیر نیز اگرچه قلمرو فارسی دچار تغییر بوده، ولی شهرت و مقبولیت کمال همچنان برقرار مانده است.

بعد از فرو پاشیدگی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای مسلمان نشین آسیای میانه، دورۀ تازه ای در آن سرزمین ها آغاز شده و مردم را فرصتی برای ارزیابی و تقدیر از مآثر ادبی و فرهنگی پیش آمده است. دولت مستقل و فارسی زبان تاجیکستان امسال همزمان با مراسم استقلال خود جشن باشکوهی برای تجلیل این شاعر بزرگ در زادگاهش ترتیب داد که "مجمع بین المللی دانشمندان" هم جزو آن جشن برگزار شد. همچنین در تبریز نیز که "کمال خجندی" قسمت عمدۀ زندگانی خود را در آن شهر بسر برد و همانجا وفات یافت، مراسم بزرگداشت آن شاعر را بجا آوردند.

بااین عظمت و شهرت شیخ کمال، راجع به احوال و آثارش اطلاعات زیادی در دست نیست. حتی در تعیین اسم و تاریخ تولد و وفاتش اختلافاتی وجود دارد.

نام شیخ

در بیشتر تذکره ها و در نسخه های خطی دیوان کمال ، نام کامل شیخ را ننوشته‌اند و به نوشتن "کمال خجندی" یا "خواجه کمال خجندی" اکتفا کرده اند. عزیز دولت آبادی مصحح نخستین چاپ دیوان کمال ، اسم او را کمال الدین مسعود خجندی نوشته است ولی در بعضی نسخه های قدیم خطی دیوان کمال ، نامش کمال الدین ابو احمد الخجندی ثبت شده است. [1]گرگوریف ، خاور شناس شوروی و ملا احمد مقصود، محقق معاصر تاجیک هم برای شاعر همین اسم را قبول داشته اند.[2] ولی مسلم است که شیخ کمال خجندی از همهٔ نام های شیخ رایج تر ومعروفتر بوده است.

زادگاه شیخ

شیخ در شهر "خجند" بدنیا آمد. خجند در قدیم از شهرهای معروف ماوراءالنهر بوده و امروز هم شهر بزرگ و معروف جمهوری تاجیکستان در آسیای میانه است. د رژیم شوروی این شهر را لنین آباد نامیدند،[3] ولی خجند هیچ وقت از ذهن مردم محو نشد جغرافی نویسان عرب نام این شهر را "خجنده" ضبط کرده و از آب و هوا و منظره ها میوه های آن بسیار ستایش کرده اند حتی امروز هم در سراسر تاجیکستان بفراوانی میوه‌ها شهرت دارد.

تولد شیخ

دربارهٔ تاریخ تولد شیخ بطور قطع چیزی نمی شود گفت. اکثر تذکره نویسان متفق‌اند که شیخ در سال ۸۰۳ هـ درگذشت. خودش نیز در ابیات مختلف اشاراتی به طول عمر و پیری خود کرده است:

گفتی که به پیری طرف عشق رها کن
چون عشق در آید چه جوانی و چه پیری

۱.مرزاملااحمدبدرالدین مقصوداوف؛ «نگاهی به نشر دیوان کمال خجندی»؛آشنا، ۵، ش ۰ (مرداد و شهریور ۱۳۷۵)

۲. همان.

۳. دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه ، ص سه

که اگر شیخ درین بیت و مانند آن مضمون آفرینی نکرده و واقعاً به پیری خود اشاره کرده باسد، می رساندکه وی ۷۰ تا ۸۰ سال عمرکرده است، در آن صورت می توان گفت تولد وی میان سالهای ۷۲۵ - ۷۳۰ هـ است.[1]

ترک وطن و اقامت در تبریز

به نوشتهٔ تذکره نویسان، او در عنفوان جوانی یعنی در اواسط قرن هشتم هجری خجند را بقصد حج ترک گفت. موقع برگشت چندی در تبریز اقامت کرد. از سازگاری آب و هوای آن شهر چنان خوشش آمد که برای همیشه در تبریز رخت اقامت افکند و به حجند بازنگشت.[2] تصمیم به ترک وطن تصمیم بزرگی است که نمی سُود سبب آن را فقط سازگاری آب و هوا گفت. ولی ازتذکره نویسان کسی به عوامل دیگر اشاره نکرده است. در فرن هشتم همهٔ ماوراء النهر صحنهٔ تاخت و تاراج سپاهیان و سرداران سرکش و وحشی مغول و ناتار شده بود و هرج مرج، زندگی مردم را مشکل کرده بود. ممکن است شیخ به این علت در جستجوی گوشهٔ عافیت بوده و این گوشه در تبریز نصیب او شده باشد.

در زمان شیخ مسلک "نقشبندیه" سراسر ناحیهٔ ماوراء النهر را گرفته بود. ولی در نقشبندی بودن او دلیل قطعی در دست نیست. ممکن است شیخ استیلای این مسلک را از دل دوست نداشته و به همین علت خجند را ترک کرده باشد. البته با شیوخ نقشبندیه روابط خوبی داشته است و نقشبندیها نیز شیخ را محترم داشته اند.

تذکره نویسان برسر این نیز اختلاف دارند که شیخ در چند سالگی خجند را ترک کرد. بعضی‌ها نوشته‌اند که در بچگی از موطن خود برآمد، ولی به نوشتهٔ روضات الجنان، سخ به اصرار پدر خود در خجند ازدواج هم کرده بود.[3] او چون به تبریز رسید از طرف مردم مورد استقبال قرار گرفت. گویی شهرت شیخ قبل ازو به تبریز رسیده بود. روشن می‌سود که شیخ خجند را در خورد سالی ترک نکرده است. زیرا که در بچگی هیچ کس باین اندازه شهرت و ارادتمند نـدارد.

[1] تذکرة الشعراء، ص ۳۶۴
[2] دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه، ص سیزده
[3] روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۰۰

کمال خجندی در تبریز طرف توجهٔ سلطان حسین بن سلطان اویس جلایری (۷۶۶ - ۷۸۴هـ) قرار گرفت. سلطان بشیخ خیلی ارادت داشت و برای تعمیر باغ و خانقاه زمینی در ولیان کوه به او بخشید.[1] شیخ آنجا را خیلی دوست داشت و در اشعارش هم آن را یادکرده است:

از بهشت خدای عزو جل تا به تبریز نیم فرسنگ است

زاهدا تو بهشت جو که "کمال" ولیانکوه خواهد و تبریز

شیخ به زهد و ورع وعبادت و ریاضت معروف بود وبنابراین مورد احترام و ارادت مردم قرار گرفت. او در عرفان مقام بلندی داشت. در شعر هم شهرت بسزایی کسب کرده بود. مواعظ او از تاثیر خالی نبود. خانقاهش بزودی مرجع خلایق شد. عدهٔ کثیری از امرا و علما در حلقهٔ ارادت او آمدند. اهل تبریز در حق شیخ حسن اعتقاد زیادی داشتند و شیخ نیز باتبریز و اهل تبریز بستگی تمام داشت.

مسافرتهای شیخ

در ۷۸۷ هـ تغتامش خان پادشاه دشت قبچاق به تبریز لشکر کشید. شهر را غارت کرد وبه پیروی از سنت پادشاهان آن زمان عده ای از دانشمندان تبریز راکه کمال نیز جزو آنها بود،به "سرای" پایتخت خود برد.[2] شیخ کمال چهار سال در "سرای" دور از شهر عزیز خود تبریز بادلتنگی بسر برد. پس از چهار سال دوباره به تبریز برگشت ومورد استقبال اهالی شهر قرار گرفت. آن موقع میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور بر تبریز حکومت داشت و شیخ مورد توجه وی واقع شد. مؤلف طرایق الحقایق می نویسد:«روزی میرزا میرانشاه پسر امیرتیمورکه از جانب پدر ایالت آذربایجان داشت بدیدن شیخ آمد. چرگان پادشاه بر باغچهٔ شیخ دویدند وبغارت درخت آلوچه و زرد آلو مشغول شدند. شیخ تبسمی کرد و چرگان را گفت: مغولان! غارتگری را در باغ دیگر کنید که کمال بیچاره قرض دار شده و بهای این باغچه وجه قرض خواهان کرده است. سلطان گفت مگر شیخ را قرض است؟ شیخ فرمود: ده هزار دینار. پادشاه حکم داد ده هزار دینار بیاوردند و در همان مجلس

۱.تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۶

۲.دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه، ص پنج

تسلیم شیخ نمودند و او به وامخواه داد.»[1]

در روضات الجنان مسطور است:«خواجه شیخ محمد ثانی کججی ، جهت شیخ خانقاهی [و] مدرسه ای در حوالی عمارت خواجه علی شاه ساخت ـ چنانکه گنبد و بعضی عمارات هنوز باقی است ـ و تکلیف بسیار نموده اند به استقرار ایشان در آنجا. قبول ننموده اند و فرموده اند : کمال سر به گنبد فلک فرو نمی آرد، می خواهید فریب خورده و بدین گنبد سر فرود آرد؟»[2]

از دیوان شیخ بر می‌آید که او در قلعه ای سنگ نام هم اسیر ماند:

کی باشد ازین تنگ برون آمدنم ... نامست ازین ننگ برون آمدنم

گویی مگر از سنگ برون می آید ... پروانهٔ از سنگ برون آمدنم

از بیت دیگری معلوم می شود که به شهر "بارشکند" هم رفته و چندی آنجا بسر برده، ولی از آن شهر خوشش نیامد است:

چنین مرغ خوش الحانی که من باشم رواباشد

که خارستان بارشکند باشد گلستان من؟

جامی در نفحات الانس روایتی از خواجه عبید الله احرار درباره شیخ کمال آورده است که :« شیخ کمال گوشت نمی خورد. پدر خواجه عبید الله احرار از شیخ سبب این عادت پرسید . شیخ گفت اگر شما گاو فربهٔ خود ذبح کنید من می خورم. پدر خواجه، گاو را ذبح کرد و شیخ گوشت آنرا خورد .»[3] چون خانوادهٔ خواجه عبید الله احرار در شهر شاش (تاشکند) زندگی می کرد ، این روایت می رساند که شیخ به آن شهر هم رفته و اقامت کرده است . ولی تعیین زمان اقامت وی در آنجا خیلی مشکل است.

فرزندان شیخ

تذکره نویسان دربارهٔ زن و فرزند شیخ چیزی ننوشته اند و بعضی از سکوت آنها به این نتیجه رسیده اند که شیخ ازدواج نکرده و فرزندی نداشته است و در تأیید گمان

---

1. طرایق الحقایق ، ص ۶۳۹
2. روضات الجنان ، ج ۱، ص ۵۰۲
3. نفحات الانس ، ص ۶۱۱

خود ابیاتی از کمال نقل می کنند که حکایت از تنهایی و بی مونسی وی می‌کند :

گـله کـردی کـه ز رنـجور نکـردی پـرسش تو بـپرس از مـن بـی دل کـه روزان و شبا

مونسی نیست مـرا دربـر و مشـهورست ایـن دلبـری هست تـرا در بـر و مـعروفست آ

ولی هم دلیل و هم نتیجهٔ آن اشتباه آمیزند. اول ؛اینکه در ابیات فوق اشارهٔ صریح به ز نداشتن شیخ نیست . چون انسان باوجود زن و فرزند هم در بعضی احوال احساس تنهای می کند. دوم؛ چنانکه آمد مولف روضات الجنان دربارهٔ ازدواج شیخ صریحاً نوش است. سوم؛ دانشمند و ادیب معروف "رضا قلی هـدایت" در تذکره مجمع الفصحاء خود را از اخلاف "کمال خجندی" شمرده است.[1] پس معلوم می شود که شیخ بدون زن فرزند نبوده است.

مسلک شیخ در تصوف

دربارهٔ طریقت شیخ هم روایات مختلفی است. بـه نـوشتهٔ "جـامی" شـیخ بـر مسلک "نقشبندیه" بود. اما بنظر بعضی شیخ به سلسلهٔ "حلاجیه" بستگی داشت. مؤلف طرایق الحقایق او رااز خلفای بایزید بسطامی شمرده،اماخودشیخ درین مورد به صراح چیزی نگفته و خود را به سلسله ای مربوط نکرده است. درکلام شیخ به نام عرفای نامد مثل "خواجه عبد الله"، "شیخ زین الدین خوافی" و "شیخ اسمعیل هیسی" بر می خور که او در طی مقامات تحت تأثیر آنها قرار گرفته است. ولی بیت زیر می‌رساندکه کما برای خودمرشد و مسلک خاصی بر نگزیده و در تصوف براه خودش رفته است :

خلق گویند که بی پیر مبر رنج "کمال" سـالخورده مـی امـروز بـه از صـد پـ

شیخ در مشرب خویش بیشتر از هر چیز دیگر، بر رندی خوداصرار دارد:

کس بـوی ریـا نشنید از خـرقهٔ مـا رنـدان چون دور به صد فرسنگ از زاهـد مـغرور

*

گـر شـیوهٔ "کمـال" بـپرسد کسـی ز تـو گـو صـوفیی است رنـد، ولی آشنا نمـا

*

"کمـال" عـاشق و رنـداست حـالیا ز ازل زهـی سعـادت اگـر تـا ابـد چـنین بـا

۱-مجمع الفصحاء ج ۲، ص ۱۲۰۹

کمال از عارفانی بود که به وحدت وجود اعتقاد قوی داشته اند. این عقیده در
ـم جلوه گر است :

قـطره ز دریـا جـو بسـاحله ای — گـر بدریـا بـرسی قـطره نـبی دریـایی

*

ـرشد بـحر و مـی‌گوید بآواز بـلند — هرکه در ما غـرقه گـردد عـاقبت از مـا شـود

ـذکره نویسانی از عظمت عارفانهٔ شیخ چنان مرعوب شده اند که از اینکه شیخ را
ـ شاعران محسوب داشته اند عذر می خواهند ، چنانکه در تذکرهٔ مخزن الغرایب
ـست: « وی سرخیل مشایخ و اکابر و صاحب ارشاد زمان خود بوده . چون طبیعت
به فن شاعری مبادرت نموده، بدان جهت ذکر شریف در آن جرگه مذکور می
الاّ شیخ درجهٔ ولایت داشت و شاعری ادنی مراتب او، اگرچه پایهٔ شاعری نیز
بلند است.»[1]

ـت دربارهٔ شیخ کمال

شیخ از شخصیت های بسیار معروف زمان خودبود و دربارهٔ او حکایاتی درکتب
تاریخ نوشته اند.صرف نظر از درستی یا نادرستی آنها ــ که قضاوتی بسیار مشکل
ـ معلوم می شود که شیخ در زمان خودچقدر عظمت و شهرت داشته است.
"جامی" در نفحات الانس چنین می نویسد :«گویند در آنوقت که در "سرای"
ـه است ، موضعی بوده است که در آنوقت که آب طغیان می کرده در آن موضع
بسیار می کرده . چون وقت طغیان آب نزدیک رسیده ، قصه را با وی گفته‌اند.
ـه است که خیمهٔ مرا در آن موضع بزنید. خیمهٔ وی را آنجا زدند. در آنجا می بوده
چندانکه وقت طغیان آب گذشته است ، و در آن موضع هیچ خرابی واقع نشده .»[2]
"ملا حشری" در سامی الاسامی می نویسد:«گویند که مردم تبریز هفته‌ای یکبار
ـن خود را بنظر شیخ مشرف می کرده اند و اگر احدی درین باب اهمال می کرد،

---

[1] تذکرهٔ مخزن الغرایب ، ج ۴ ، ص ۶۹۸
[2] نفحات الانس ، ص ۶۱۲

فرزندش درد چشم می گرفت.»[1]

مولف روضات الجنان می نویسد:«... روی در آن بادیه نهاد. هر چند مردم منع کردند که این بادیه ای است خونخوار و از آبادانی برکنار، فرمودند:« می رویم، توکلت علی الله.» چون قدم در بادیه نهادند، هر روز وقت شام شتری پیدا می شدو پیش ایشان می آمده و زانو می زده و سفرهٔ طعامی و مشک آبی برو بسته، ایشان طعام می خوردند و آب می‌آشامیدند و وضو می ساختند و آنچه نیز از طعام و آب بود برمی داشتند و شتر ناپدید می شد.»[2]

وفات شیخ

شیخ در روزهای آخر زندگانی خلوت گزین شده بود. مریدی که هر شب آب ونان برایش می برد، شبی شیخ را دید که این شعر را می خواند:

«یا صبح بگویید که بی وقت مزن دم — امشب شب وصل است، نگهدار نفس را
چون‌دید "کمال" آن سر کو ترک وطن کرد — بلبل چو چمن دید رها کرد قفس را»[3]

روز دیگر صبح شد ولی شیخ از خلوت خودبیرون نیامد. مردم بسراغش رفتند و دیدندکه خشتی زیر سر نهاده و روی بقبله کرده، از مرجع خاک بعالم پاک انتقال نموده بود. چون اهل تبریز این خبر وحشت اثر را شنیدند از خانه ها بیرون آمدند ومتوجهٔ خانقاه شیخ شدند و مراسم عزا بجا آوردند و شیخ را همانجا بخاک سپردند.

در تذکره ها سال وفات شیخ به اختلاف ذکر شده است. در تذکره الشعراء، آتشکده آذر، ریاض العارفین، ریاض الجنه و قاموس الاعلام سال ۷۹۲ هـ، در مجمع‌الفصحا سال ۷۹۳هـ، و در مجالس العشاق سال ۸۰۸ هـ آمده است. بنظر "ایرج گلسرخی" مصحح آخرین چاپ دیوان کمال خجندی، شیخ تا سال ۸۲۱ هـ - موقع جمع آوری دیوان ـ زنده بوده است. "جامی" وفات شیخ را در سال ۸۰۳ هـ نوشته است که قطعه های تاریخ وفات شیخ هم، همه قول "جامی" را تایید می کنند.

۱.دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه، ص چهارده
۲. روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۰۲
۳. همان، ص ۵۰۹

حواجه عبد الرحیم خلوتی (م۸۵۹هـ) در تاریخ مرگ اواین قطعه را سروده است :

عـارف حـق شنـاس شـیخ کمـال — کـه جهـان را بـه شـعر تـر بگـرفت
ـا سـخن از دهـن بـرون افتـاد — کس سـخن مـثل آن بـزرگ نگـفت
هشتصد و سه گـذشت کـان خورشید — هـمچو مـه در سحـاب غـیب نهفت»[۱]

شعر شیخ

شیخ عارف پاک نهادی بودکه قلم خود را بمدح کس نیالود. دیوانش فقط دو قصبده داردکه قسمت عمدهٔ آنها در حمد و نعت و پند و اندرز است. شیخ در حقیقت شاعر غزل بود و در تاریخ شعر فارسی شاید اولین شاعری باشدکه التزاماً غزل هفت بیتی گفته است. غزل جامی هم از هفت بیت بندرت تجاوز می کند و چون او به شیخ ارادت داشت ، ممکن است در این کار پیروی غزل شیخ راکرده باشد. علاوه بر غزلیات ، دبوان شیخ شامل رباعیات ، مقطعات و معمیات نیزهست . مردم اصرار داشتندکه شیخ دیوان خود را نرتیب دهد، ولی او برای این کار حاضر نبود، چنانکه می فرماید:

گـفت صـاحبدلی بـه مـن کـه چـرا است — کـه تـو را شـعر هست و دیـوان نـیست
گـفتم از بـهر آن کـه چـون دگـران — سـخن مـن پُـر و فـراوان نـبست
گـف هـر چـند گـفتهٔ تـو کـم است — کـمتر از گـفته هـای ایشـان نـیست

جنبه اخلاقی شعر عارفانه هم خیلی اهمیت دارد و شیخ مطالب اخلاقی را هم در سعر می آورد. او زاهدان و صوفیان ریاکار را مورد انتقاد سخت فرار می دهد.برای اینکه وجود آنها تعادل اجتماعی را در خطر می اندازد.

در "کمال"، عرفان و شعر جمع شده بودند. ولی شعرش به هیچ وجه از عرفانش ضعیف تر نبود و گاهی حتی بر آن می چربید. کمال خود را با شعرای معاصر هم مقایسه کرده است . چنانکه دربارهٔ خود و "کمال اصفهانی" می گوید :

دو کمـالندر جهـان مشـهور — یکی از اصفهان یکی ز خجند
این یکی در غـزل عـدیم المـثل — و آنـدگر در قـصیده بـی مـانند
فی المثل درمیان ایندو "کمـال" — نیست نرتی مگـر بمـویی چـند

---

[۱]. روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۵۱۰

"عصار تبریزی" که از معاصران شیخ بود او را در شعر متهم به سرقه کرد و شیخ دربارهٔ او گفت:

عاقبت "عصار" مسکین مردو رفت

خون دیوان هابه گردن برد و رفت

ازین ابیات بر می آید که شیخ هم شاعری توانا بود و هم از مقام و مرتبه خود در شعر آگاه.

***

کتابنامه

۱. جامی ، عبد الرحمن ؛ نفحات الانس ؛بکوشش مهدی توحیدی پور؛چ ۱،تهران: کتابفروشی محمودی ، ۱۳۳۷خ.

۲. خجندی ، کمال ؛ دیوان کمال الدین مسعود خجندی؛ به تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی ؛ چ ۱ ، تبریز : کتابفروشی تهران ، ۱۳۳۷خ.

۳. خواند میر ؛ تاریخ حبیب السیر ؛ چ ۱ ، تهران : کتابخانه خیام ، ۱۳۳۳خ.

۴. سمرقندی ، دولت شاه ؛ تذکرة الشعرا؛ به تحقیق و تصحیح محمد عباسی ؛ چ ۱ ، تهران : کتابفروشی بارانی ، ۱۳۳۷خ.

۵. شیرازی ، محمد معصوم؛طرایق الحقایق ؛به تصحیح محمد جعفر محجوب ؛ چ ۱، تهران : کتابفروشی بارانی ، ۱۳۳۹خ.

۶. کربلایی تبریزی،حافظ حسین؛روضات‌الجنان؛به‌تصحیح محمدجعفرسلطان‌القرایی؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۴خ.

۷. مقصود اوف ، مرزا احمد بدرالدین؛«نگاهی به نشر دیوان‌کمال‌خجندی»؛آشنا؛ ۵ ، ش ۳۰ (مرداد و شهریور ۱۳۷۵)

۸. هاشمی سندیلوی،احمدعلی خان؛تذکره مخزن الغرایب ؛باهتمام محمدباقر؛چ ۱، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۱خ

۹. هدایت ، رضا قلی خان ؛ مجمع الفصحا ؛ بکوشش مظاهر مصفا ؛ چ ۱ ، تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۰خ.

*****

دکتر مهر نور محمد خان
استاد بخش فارسی
مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

نفوذ و رواج تذکرةالاولیای عطار در سرزمین پاکستان

برای یاد آوری سوابق ذهنی خوانندگان، لازم است نگاهی اجمالی به چگونگی گسترش اسلام و نشر و اشاعت تصوف و عرفان اسلامی در شبه قارهٔ پاکستان و هند بشود. تفکر و عرفان اسلامی در شبه‌قاره به‌همان‌اندازه قدیمی است که وجود مسلمانان در این سرزمین. اگرچه در اثر حملهٔ محمد بن قاسم ثقفی در اواخر قرن اول هجری (۹۲هـ ق) دین مبین اسلام وارد شبه‌قاره شد، اما مرحلهٔ اساسی و بنیادین ورود اسلام به هند از اواخر قرن چهارم هجری باورود غزنویان آغاز گردید. غزنویان در نتیجهٔ فتوحات پیاپی خود دروازهٔ هند را بر روی جهان اسلام گشودند و راه ورود اسلام را به آن سرزمین هموار کردند. در دوره های بعدی غوریان، سلاطین دهلی و بابریان سراسر هند را تصرف کرده، پایه های حاکمیت چند صد سالهٔ مسلمانان را بنا نهادند.

هنگامی که پادشاهان وجنگاوران مسلمان جهت تسخیر شهرهاو توسعهٔ مملکت، مشغول به لشکرکشی ها بودند، عرفا و صوفیه به تسخیر قلب ها و گسترش بنیادهای فکری درمیان مردم توجه خود رامبذول داشتند. در اثر تشکیل حکومت اسلامی در هند، عارفان و مبلغان مسلمان فرصتی یافتند که بدون دغدغه به نواحی مختلف کشور بروند و به تبلیغ دین مبین اسلام بپردازند. در نتیجهٔ کوشش های این صوفیه و عارفان متعهد، دین اسلام به صورت یک نهضت قدرتمند و پویا در اقصی نقاط هند نشر و اشاعت یافت و

هندوستان ، دارالسلام نامیده شد.[1]

برعکس عقیدهٔ برخی نویسندگان که جنگهای غزنویان و غوریان را دستاویز قرار داده، عامل نشر و توسعه اسلام در هند را زور و جبر معرفی می کنند، اشاعت و گسترش اسلام بطور طبیعی و عادی و مسالمت آمیز صورت گرفت. از اطلاعات و حقایق مربوط به مراکز قدرت و نفوذ مسلمانان در هندوستان مانند دهلی و آگره می توان به خوبی بر عدم تاثیر زور در انتشار اسلام پی برد. در حال حاضر مسلمانان در این ایالات اکثریت ندارند.مسلمانان دهلی به دشواری یک دهم و در آگره یک چهارم جمعیت را تشکیل می‌دهند و بنابرین می توان قضاوت نمود که انتشار اسلام خیلی کم تحت تاثیر زور و اجبار صورت گرفته است.[2]

بی شک اسلام بزرگترین موقعیت های تبلیغاتی خود را در زمانها و مکانهایی به دست آورده است که مسلمانان از نظر قدرت سیاسی ، در ضعیف ترین موقعیت خود بوده اند مانند جنوب هندوستان و بنگال شرقی .به عقیدهٔ شهید استاد مطهری اگر در جوهر یک دعوت دینی قدرت اقناع وجدانها وجود نداشته باشد ، محال است که زور و جبر بتواند در مردم ایمان و علاقه و شور و احساسات به وجود آورد.[3] تنها عامل نشر و گسترش اسلام ، نفوذ تعلیمات اسلامی و فعالیت های تبلیغاتی صوفیهٔ کبار و عارفان بوده است. از شرح حالها و تذکره های موجود درباره اولیا و صوفیه می توان پی برد که این فعالیت ها کاملا جدا و مستقل از حیات سیاسی کشور صورت گرفت. آنها در اطراف و اکناف کشور خانقاهها و زوایه هایی دایر کرده ، به آرامی دست به تبلیغ اسلام زدند و باحسن اخلاق و کردار توانستند قلوب مردم را به دست بیاورند. در اثر وعظ و ارشاد آنها عده زیادی از مردم به اسلام گرویدند و تصوف و عرفان اسلامی جایگاهی بسیار بلند را در این سرزمین کسب نمود.

بیشتر صوفیان و عارفانی که اسلام را در شبه قاره گسترش دادند ، ایرانی بودند. یکی از اولین مبلغان ایرانی "سید محمد اسماعیل بخارایی" است که در سال ۳۹۵ هـ‌ق، در دوره غزنویان وارد لاهور شد. در اثر وعظ و تبلیغ وی هزارها هندو مشرف به اسلام

۱-تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۱ ، ص الف
۲-تاریخ سیاسی اسلام ، ج ۱ ، ص ۳۸۹
۳-خدمات متقابل اسلام و ایران ، ص ۵۵۹

شدند.[۱] بعد از او ، "شیخ علی بن عثمان هجویری" صاحب کشف المحجوب ، در سال ۴۳۱ هـ‌ق وارد این شهر شد و در اثر تعلیمات پاکیزه و اعمال خوب چنان دلهای مردم را تسخیر نمود که تا امروز آرامگاهش در لاهور ، مرجع خلایق و زیارتگاه خاص و عام است . از عارفان بزرگ دیگر دوره غزنوی می توان "شیخ صفی الدین کازرونی" که مزار او در اوچ است ، "شاه یوسف گردیزی"، که در ملتان مدفون است و "سید احمد سلطان سخی سرور"، که در دیره غازی خان به خاک سپرده شده، را نام برد.

در قرنهای هفتم و هشتم هجری، هند به چند علت جولانگاه بزرگ زبان و ادب فارسی و معارف و عرفان اسلامی بود. از جمله علل یکی مهاجرتهای بزرگ ایرانیان از طبقات مختلف رجال ، مستوفیان، دبیران ، علما و مشایخ صوفیه است که از ترس حمله مغول و فتنه های متعاقب آن ، از ایران فرار کرده بودند. این مهاجرتها در نشر زبان و فرهنگ فارسی و معارف و عرفان اسلامی ایرانی بسیار موثر بوده است. علماء ، صوفیه و عرفای بیشمار ایرانی که در تلاش جای امن به هند پناه بردند، هر یک در نواحی مختلف مراکز روحانی و معنوی ایجاد نموده ، به ارشاد و هدایت خلق پرداختند و باعث و عامل مهم نشر و گسترش فرهنگ عرفانی اسلامی ایرانی شدند.

از جمله مراکز روحانی ومعنوی صوفیه ملتان ، لاهور ، اوچ ، تته ، دهلی ، دولت آباد دکن ،بنگال وکشمیر قابل ذکرند . در ملتان "شیخ بهاءالدین زکریا" و در اوچ خلیفهٔ او "سید جلال الدین" و بعد "مخدوم جهانیان جهانگشت" و خلفای وی شمع رشد و هدایت را فروزان نگه داشتند . در سند "مخدوم لعل شهباز قلندر" و معاصرانش در نشر و اشاعت اسلام سهم عمده‌ای ایفا کردند . "خواجه معین الدین سجزی چشتی" در اجمیر صدها هزار نفر رابه اسلام مشرف کرد . از خلفای وی "خواجه قطب الدین بختیار کاکی" در دهلی ، "خواجه فرید الدین گنج شکر" در پنجاب و سپس خلفای او "خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی" ، "نظام‌الدین اولیا دهلوی" ، "شیخ یعقوب" و "شیخ کمال" در مالوه ، "شیخ حسام‌الدین" درگجرات ، و"شیخ برهان الدین غریب" در دکن یکی بعد از دیگری به مردم فیض رساندند . در بنگال ، "شیخ جلال الدین تبریزی" فعالیت تبلیغ و اشاعت اسلام را آغاز نمود . بعد از وی "شیخ سراج آینه بند" ، "شیخ علاءالدین" و

---

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۱۳ ، ص ۲۰۲

"علاءالحق " و "نور قطب عالم" آنراتوسعه بخشیدند . در سلهت،" شیخ جلال سلهتی" نه تنها در زمینهٔ تبلیغ و اشاعت اسلام فعالیت کرد ، بلکه در فتح سلهت نیز مساعدت نمود. شهر "پتن" در سر زمین گجرات واقع در جنوب هند پیش از هرجا به صورت مرکز معارف و عرفان اسلامی در آمد . در کشمیر ، هر چند این فعالیت های تبلیغی کمی دیرتر آغاز گردید، ولی باموفقیت های چشمگیری همکنار شد. "میر سید علی همدانی" تنها درچهل روز چهل هزار نفر را مسلمان کرد . از همراهان او هفتصد نفر در کشمیر ماندند و فعالیت‌های تبلیغی خود را در سراسر کشمیر گسترش دادند .[1]

علاوه بر این گروه ، مشایخ و عارفانی هم بودند که به شبه قاره نیامدند ، ولی افکار و آثار آنان بطور غیر مستقیم مسلمانان این سر زمین را تحت تاثیر قرارداد . از جمله آنها یکی "خواجه فرید الدین عطار" است . تمام آثار عطار در شبه قاره و بویژه در پاکستان از شهرت و اعتبار بسیاری برخوردار بوده و نویسندگان و سرایندگان در تتبع و استقبال آنها تالیفاتی به وجود آورده اند . "بابا داوود مشکواتی" سرایندهٔ قرن یازدهم هجری در تاثیر پذیری از منطق الطیر منظومه ای به عنوان اسرار الاشجار و نیز تحت تاثیر تذکرة الاولیاء تذکره ای بنام اسرار الابرار ، درباره اولیا و عارفان کشمیر تحریر کرد.[2] "عبدالقادر خان" سرایندهٔ پشتو زبان قرن یازدهم هجری در پیروی از پندنامه عطار منظومهٔ نصیحت نامه را به زبان پشتو سرود.[3] "مولانا محمد رفیق" پشتو سرای سدهٔ سیزدهم هجری خلاصه و گزیدهٔ پند نامه رابه زبان پشتو منظوم کرد و در اول دیوانش بنام شمس الفلک آورد که نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ دانشکدهٔ اسلامیهٔ پیشاور وجود دارد.[4] همین طور آقای "نذیر احمد" فرزند نعمان الدین ، به فرمایش پدر ، مجموعه اقوال و پند و نصایح شیخ فرید الدین عطار راگرد آوری و به چاپ رسانید .[5] شاعر ملی پاکستان "علامه اقبال لاهوری" هم در نظر داشت همانند گلشن راز جدید در استقبال منطق الطیر نیز منظومه ای به نام منطق الطیر جدید بسراید . از متن بعضی نامه های وی معلوم می شود که کتاب مزبور را در دست تالیف داشته، ولی کسالت ممتد و سرانجام

۱-تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، صص ۹۵ و ۹۶
۲-پاکستان مین فارسی ادب ، ج ۲ ، ص ۴۴۸
۳-تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۱۳ ، ص ۹۰
۴.همان، ص ۱۳۶
۵.همان ، صص ۱۴۷ و ۱۴۸

مرگ با بهنگام اجازه نداد که این اثر را به پایان برساند[1] .

این آثار به ما نشان می دهد که عطار در سر زمین پاکستان از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار بوده ، بویژه برای تذکرة الاولیاء ، بین صوفیان و صاحبدلان مقبولیت فراوانی داشته است . تذکرة الاولیاء یکی از مشهور ترین آثار اوست که درمیان عارفان وصوفیهٔ شبه قاره اثر فراوان گذشته است . این تاثیر به اندازه ای بود که بشیوهٔ آن چندین تذکره به رشته تحریر کشیده شد . با یک بررسی اجمالی بخش فهرستوارهٔ زندگینامهٔ پیران و بزرگان فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی ، می توان صدها تذکره را یافت که به سبک تذکرة الاولیاء عطار نوشته شده یا بگونه‌ای تحت تاثیر این شاهکار جاو یدان عرفانی قرار داشته است . "دکتر علی رضا نقوی "تعداد کتابهایی را که در موضوع زندگینامهٔ عارفان و اولیا با نام تذکرة الاولیا و یا نامی دیگر نوشته شده صد و پنجاه و هفت تا ذکر کرده است.[2] به عقیدهٔ "دکترظهورالدین احمد" استاد دانشگاه پنجاب لاهور ، تعداد کتابهای تذکرة الاولیاء که تنها درمدت صدو پنجاه سال، یعنی از ۱۷۰۷م تا ۱۸۵۷م به تحریر رسید، بالغ برنود تا است.[3] "سید حسام الدین راشدی " درمقدمهٔ کتاب حدیقة الاولیاء تالیف "عبدالقادر تتوی"، هشتاد و دو تذکره را نام برده که تنها در منطقهٔ سند راجع به احوال بزرگان و پیران نوشته شده‌اند .[4]

نظر به اهمیت تذکره های عارفان و اولیا، جز آثار منثور تذکره های منظوم نیز نوشته شد . از جملهٔ آنها تذکرة الاولیای کشمیری است که "ملا بهاءالدین کشمیری" سرایندهٔ سدهٔ سیزدهم هجری دربارهٔ زندگینامهٔ بزرگان سلسله قادری به نظم کشیده است . تذکرة الاولیای منظوم دیگری ازناشناس که در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم می‌زیست در دانشگاه پنجاب لاهور در مجموعهٔ شیرانی با شمارهٔ ۶۲۳۰ وجود دارد.[5] ممکن است تذکره های دیگری نیز در کتابخانه های شخصی باشد که نام و مشخصات آنها در دست نیست . همچنین امکان دارد بعضی تذکره‌ها در اثر حوادث روزگار از میان رفته باشند .

---

۱. فارسی گویان پاکستان ، ج ۱ ، ص ۱۷۸
۲.تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۷۵۰
۳. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۵ ، ص ۲۲۴
۴.حدیقة الاولیاء، صص ۱ - ۵۳
۵.فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۰۹

کتابهای تذکرة الاولیاء که در شبه قاره تالیف گردیده عموماً بر دو نوع انفرادی و عمومی بوده است. در تذکره های انفرادی ضمن ذکر جنبه‌های مختلف عارف، از کمالات، مقامات و آثارش نیز صحبت شده است. این تذکره ها را عموما "نویسندگان معاصر اولیا تحریر کرده و دربارهٔ آنها حقایق و وقایع را با کوشش و تحقیق جمع آوری و بیان نموده اند. سکینة الاولیاء داراشکوه دربارهٔ حضرت "میان میر"، زبدة اللغات محمد هاشم راجع به "شیخ احمد سرهندی" و مراة مداری عبدالرحمن چشتی دربارهٔ "بدیع الدین شاه‌مدار" از این جمله اند. نوع دیگر تذکره‌های انفرادی به صورت ملفوظات می باشد. نویسنده در مجالس مراد خود مرتب می نشست و با ترتیب تاریخی، ارشادات وی را به رشتهٔ تحریر می کشید و بدین طریق شخصیت و مقام علمی، دینی و روحانی او را متجلی می ساخت.

تذکره های عمومی نیز چند نوع بوده است. بعضی تذکره ها دربارهٔ اولیا و عارفان ناحیهٔ خاصی می باشند مانند حدیقة الاولیاء عبدالقادر تتوی و تذکره مشایخ سیوستان عبدالغفور بن حیدر راجع به اولیای سند، اسرار الابرار بابا داوود مشکوتی و چلچلة العارفین خواجه اسحاق قادری دربارهٔ اولیای کشمیر، و کلمات صادقین محمد صادق در خصوص اولیای دهلی و... بعضی تذکره های عمومی هم در مورد سلسله‌ای خاص نوشته شده مانند سیر الاقطاب الله دیا چشتی و جواهر فریدی علی اصغر راجع به سلسلهٔ چشتیه، حضرات القدس محمد بدرالدین و مقامات احمدیه خواجه محمد امین دربارهٔ اولیای سلسلهٔ نقشبندیه. از میان تذکره‌های عمومی سیرالاقطاب، اخبار الاخیار، معارج الولایة و مجمع الاولیاء دارای اهمیت زیادند، چون ذکر اولیا از آغاز عهد اسلامی تا عهد مولفان در آنها آمده و برای ترتیب و تدوین تاریخ تحول تصوف و عرفان اسلامی منابعی بسیار مفید و لازم بشمار می آیند. بعضی تذکره ها به وضع اجتماعی، فرهنگی و روحانی عصر خود اشاره دارند و بدین طریق بعضی نکات مبهم و مجهول اجتماعی آن عهد را روشن می سازند. مثلاً داراشکوه در سفینة الاولیاء اوضاع علمی، فرهنگی و معنوی لاهور را چنین بیان می کند:

«لاهور شهریست معظم و متبرک، نفائس ربع مسکون درین شهر بهم می رسد. امروز مجمع اولیا و صلحا و فضلاست و مزارات متبرک بسیار دارد. از مردم صحیح‌القول شنیده شد که در یک محله ملا (شاه بدخشی) که از محلات این شهر است،

قریب به سی هزار حافظ قرآن مجید از مردوزن،صغیر و کبیر، پیش از و ما -که درین شهر سده -، بوده اند . مرا کنون نیز در آن محله حفاظ بسیارند .»[1]

در این تذکره ها راجع به فقر و استغنا ، تجرید و تفرید ، و زهد وتقوای عارفان و صوفیه چنان نمونه های جان پرور و ایمان افروزی ارائه شده که مثال آن در تاریخ عالم بندرت دیده می شود . مثلا عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار دربارهٔ زهد و تقوای شیخ حسام الدین می‌نویسد : «شیخ حسام الدین در سایهٔ دیوار مقبره شیخ بهاء الدین زکریا نمی‌نشست به سبب آنکه آن را از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده و انتفاع به آن درست نباشد. »[2]

هدف اساسی این تألیفات تخلیق ادب نبود ، بلکه ابلاغ مسائل طریقت ، تصوف و عرفان به عوام و خواص است . این آثار از نظر ادبی کم مایه به نظر می آیند ، اما به عنوان نمایندهٔ نگارش های عرفانی ، نامشان در تاریخ ادب همواره برده خواهد شد . سبک انشای این تذکره ها ساده و هیچ نوع صنعت لفظی در آنها بکار نرفته است .

در پیروی از تذکرة الاولیاء عطار ، سنت تذکره نویسی اولیا و عارفان به زبانهای بومی پاکستان مانند پشتو و اردو نیز وارد شد . در ادب پشتو اولین اثر منثور که در دست است ، تذکره‌ای عرفانی است که سلیمان ماکو (زنده در ۶۱۲هـ ق) آنرا تحت عنوان تذکرة الاولیاء تالیف کرد.[3] به زبان اردو نیز چند تذکرة الاولیاء از جمله تذکرة الاولیای پاک و هند تالیف میرزامحمد اختر دهلوی وتذکرة الاولیای لاهوراثر محمدوارث کامل به‌وجود آمد.

با وجود این همه تذکره، نقش عظیم شاهکار عرفانی عطار در گسترش فرهنگ اسلامی و عرفانی را در این سرزمین آشکار می کند و امروز هم سنت او ادامه دارد. دوستداران عرفان اسلامی جز تالیف تذکره ها و زندگینامه ها بشیوهٔ تذکرة اولیاء عطار ، از آن به صورتهای دیگری مانند نسخه برداری ، چاپ و انتشار ، خلاصه نویسی و ترجمه به زبانهای بومی استقبال به عمل آوردند که معرف و بیانگر عشق و علاقهٔ مردم مسلمان پاکستان به این اثر عرفانی است.

---

[1]. سفینة الاولیاء، ص ۱۶۵

[2]. اخبارالاخیارفی اسرارالابرار ، ص ۲۱۴

[3]. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۱۳ ، صص ۵۹ و ۶۰

الف) نسخه برداری :

از نظر تعداد نسخه های خطی درمیان تمام متون منثور عرفانی در پاکستان، تذکرة الاولیاء بعد از لوایح عبدالرحمن جامی که ۹۵ نسخه از آن در فهرست مشترک نسخه های خطی معرفی گردیده، باداشتن ۷۲ نسخه در ردیف دوم قرار دارد. البته مختصر بودن لوایح در رواج بیشتر آن کمک کرده است[۱]. قدیمترین نسخهٔ تذکرة الاولیاء موجود در پاکستان به سال ۶۹۷ هـ‌ق تعلق دارد و با شمارهٔ ۲۷۷۵ درکتابخانه گنج بخش "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان"، در اسلام آباد محفوظ است. چون تاریخ نگارش آن با پایان روزگار عطار هفتاد و چند سال فاصله دارد، به زمان وی بسیار نزدیک و ازین نظر شایستهٔ اعتبار زیادی است. جدید ترین نسخهٔ آن هم متعلق به سده چهاردهم و در موزهٔ پیشاور است. بدین طریق تعداد نسخه ها معرف و بیانگر رواج تذکرة الاولیاء میان مردم و تاثیر آن در جامعه عرفانی پاکستان است.[۲]

ب) چاپ و نشر :

دوستداران و علاقمندان ادب عرفانی برای نشر و اشاعت تذکرة الاولیاء بین عامه مردم، بارها دست به چاپ و انتشار آن زدند، که یکی از قدیمی ترین چاپ های آن به سال ۱۲۸۳ هـ‌ق تعلق دارد که سنگی است و به وسیلهٔ مطبع محمدی در بمبئی منتشر شده است.

پ) خلاصه نویسی :

چون مختصر بودن کتاب در رواج آن زیاد کمک می کند، دوستداران تذکرة الاولیاء دست به تهیهٔ گزیده های آن به سبک ساده و سهل زدند، و عبارات مشکل و مغلق را حذف کردند، تاکسانی که به سبب گرفتاریهای زندگی و ضیق وقت، فرصت خواندن کتابی قطور و احیاناً مشکل راندارند، بتوانند منتخبات آن را مطالعه کنند. برخی گزیده های این کتاب به قرار زیر است :

۱. منتخبات از تذکرة الاولیای عطار که سرخوش دهلوی آن را در شعبان ۱۲۹۷ هـ‌ق

---

۱. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان، ج ۳، ص ۷
۲. همان، ج ۱۱، صص ۷۸۶ - ۷۹۱

تهیه و به اتمام رساند.[1]

۲. خلاصهٔ تذکرة الاولیا تألیف جمیل بیگ بن شاهباز خان ختک ،برادر شاعر ممتاز و معروف پشتو خوشحال خان ختک که مولف آن رابه عنوان تبرک و سعادت به فارسی آسان و ساده برشتهٔ تحریر کشید . وی در این خلاصه بزرگان سرزمین خود را نیز معرفی کرده است . به عنوان مثال در ابتدای کتاب راجع به زندگی ، اخلاق، عادات ، عبادات ، نوافل و کارنامه های پیر و مرشد خود ، شیخ رحمکار افغان ختک شرحی نوشنه است . راجع به انگیزهٔ تهیه و تدوین این گزینه ، مولف در مقدمه کتاب اشاره نموده که مشاهدهٔ تذکرة الاولیاء او را برای نگارش احوال و زندگینامهٔ اولیا و عارفان تشویق و وادار ساخت: «این کتاب نوشته شد از نفس تذکرة الاولیاء ، ... در دل تذکرة الاولیاء نام کرده شد تا اهل خسران ، روزگار اهل دولت را فراموش نکنند ، و گوشه نشینان و خلوت گرفتگان را طلب کنند و بر ایشان رغبت نمایند.» نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانهٔ آکادمی پشتو در پیشاور وجود دارد.[2]

ت) ترجمه ها :

نظربه شهرت و محبوبیت بسیاری که تذکرة الاولیاء در سر زمین شبه قاره مخصوصا" در پاکستان داشت ، ترجمه هایی نیز ازآن بعمل آمد که به اختصار به معرفی جندتا از ترجمه های اردوی آن می پردازیم :

۱ .انوار الاتقیاء از محمد برکت الله ، چاپ کانپور، مطبع قبومی ، سال ۱۳۳۰ هـ‍ق .

۲ .انوار الازکیاء از میرزا جان ، به اهتمام محمد سعید کتابفروش ، چاپ کانپور ، سال اسسار ۱۳۳۷ هـ‍ق .

۳. ترجمه از ملک محمد عنایت الله ، به اهتمام ملک دین محمد و پسران ، چاپ لاهور ، سال انتشار ندارد .

٤ . ترجمه از حکیم محمد عبدالرشید صدیقی فرزند پیر محمد سعبد صدیقی ، چاپ لاهور ، ناشر شیخ غلام حسین و پسران ، سال چاپ ندارد .

۵. ترجمه از زبیر افضل عثمانی ، ناشر مدینه پبلشنگ کمپنی ،کراچی ، سال چاپ ندارد.

۱.تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۷۵۰

۲.پاکستان مین فارسی ادب ، ج ۲ ، صص ۵۸۴ - ۵۸۶

۶ . ترجمه از قاری محمد عادل خان ، به اهتمام و تجدید نظر طفیل احمد جالندهری، چاپ کتابخانه (کتابفروشی) خورشیدیه ، سال انتشار ندارد .
۷ . ترجمه از عطاءالرحمان صدیقی،که درترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ذکر نشده است .[۱]

ث) تدریس در مراکز آموزشی وحوزه های دینی :

در تمام ادوار ادبی ، تذکرة‌الاولیا علاوه بر محافل عرفانی در مراکز آموزشی شبه‌قاره همواره مطرح و درس عطار جزو دروس اصلی رشتهٔ ادبیات فارسی بوده است. بعد از استقلال پاکستان نیز در تمام مراکز آموزشی و دانشگاهها جزو دروس اصلی رشته فارسی به شمار می آید . همچنین عطار و تذکره اش مورد توجه محققان و پژوهشگران پاکستانی بوده و آنها در این زمینه تحقیقاتی به عمل آورده اند .

با مروری در این مبحث می توان پی برد که نفوذ تذکرة‌الاولیاء از همان اواخر قرن هفتم هجری آغاز گرفت و قریب هشتصد سال در محافل عرفانی ، ادبی و مراکز آموزشی شبه قاره به اندازه ای مورد توجه و استقبال بوده که در هیچ جای دیگر نظیر آن وجود ندارد ، و نظربه این واقعیت که در این سرزمین، اسلام توسط صوفیه و عارفان اشاعت و توسعه یافت ، شگفت نیست اگر استقبال زیادی از تذکرة‌الاولیاء به عمل آمدو مردم عشق و علاقهٔ زیادی به این شاهکار عرفانی نشان دادند .

در پایان برای مزید استفاده مناسب خواهد بود که در میان مطالب تذکرة‌الاولیاء چاپ ایران و چاپ شبه قاره مقایسه ای اجمالی به عمل آید . تعداد اولیای تذکرة‌الاولیاء که به اهتمام "دکتر محمد استعلامی" در تهران چاپ شده ، هفتاد و دو و تعداد عارفان نسخه های چاپ شبه قاره نود و شش تا است . به عقیدهٔ دکتر استعلامی، اصل کتاب هفتاد و دو بخش داردکه نخستین بخش درباره امام صادق علیه‌السلام و آخرینش راجع به حلاج است ، و بقیهٔ بخشهاراکاتبان دیگر اثر عطار دانسته و در دستنویس های بعدی بر کتاب افزوده اند . تنها نسخهٔ خطی تذکرة‌الاولیاء موجود در پاکستان که بانظر دکتر استعلامی

---

۱. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ، ج ۱۱ ، ص ۷۸۵

مطابقت دارد، همان نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۷۷۵ کتابخانهٔ گنج بخش است، که هفتاد و دو بخش دارد و حلاج آخرین پیری است که درآن از او گفتگو می شود و سپس کاتب به ختم کتاب و تاریخ کتابت اشاره کرده و سخن از آنهایی راکه پس از حلاج، در ملحقات تذکره یاد شده اند، به صورت تتمهٔ تذکرة الاولیاء آورده و در فهرست مشایخ و اولیا هم تتمه اسامی آن بیست و سه عارف را ذکر کرده است. ولی در سایر نسخه های دستنویس و چاپی شبه قاره، این ملحقات نیز جزو اصل کتاب شده است و تعداد تمام اولیا به نود و سش تن می رسد. این تعداد در قسمت الحاقی تذکره های چاپ ایران از بیست تا بیست و پنج نفر فرق می کند. بعلاوه مطابق نسخهٔ چاپ دکتر استعلامی آخرین بخش ملحقات، نوشته ای کوتاه دربارهٔ امام محمد باقر علیه‌السلام است، در حالیکه در تمام دستنویس های کهن و نسخه های چاپی شبه قاره، فهرستی که عطار در آغاز کتاب آورده، یکپارچه و نود و شش نام دارد که آخرینش به جای امام محمد باقر علیه‌السلام، ابوالعباس سباری است.[1]

در آخر با تقدیم بیتی از شیخ محمود شبستری که شاعر نامدار پاکستان علامه محمد اقبال لاهوری، بانقل آن در مثنوی گلشن راز جدید به عطار ابراز ارادت نموده وبدین طریق نفوذ عارف نیشابور را در فرهنگ سر زمین پاکستان متجلی ساخته است، این گفتار را به پایان می رساند:

مرا زین شاعری خود عار ناید

که در صدقرن یک عطار ناید[2]

باتوجه به مشترکات و پیوندهای عمیق عاطفی و فکری میان دو ملت مسلمان پاکستان و ایران از بدو ورود اسلام به شبه قاره، امیدواریم که این دو ملت اکنون هم تحت لوای اسلام، بیش از پیش همبستگی خود راتحکیم بخشند و بار و پشتیبان هم باشند.

***

۱. ن.ک. تذکرة الاولیاء عطار، به اهتمام دکتر محمد استعلامی ونسخه‌های خطی و چاپی شبه‌قاره بویژه شماره های ۲۷۷۵ و ۹۲۳۶ کتابخانهٔ گنج بخش" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد.

۲. زبور عجم، ص ۸۶

کتابنامه

فارسی

۱. اختر راهی ؛ ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستانی؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرَ
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۵خ / ۱۹۸۶م.

۲. اقبال لاهوری ، محمد (علامه)؛ کلیات اقبال ـ فارسی ؛ چ ۱ ، لاهور : اقبال اکاده
پاکستان ، ۱۹۹۰م.

۳. تتوی ، عبد القادر ؛ حدیقه الاولیاء ؛ باهتمام سید حسام الدین راشدی ؛ چ
حیدرآباد : سند ادبی بورد ، ۱۹۶۸م.

۴. داراشکوه ؛ سفینة الاولیاء ؛ چ سنگی ، لکهنو: ۱۸۷۲م.

۵. دهلوی،عبدالحق؛اخبارالاخیارفی‌اسرارالابرار؛چ سنگی،دهلی:مجتبایی،۱۳۳۲هـ.و

۶. رضوی ، سبط حسن ؛ فارسی گویان پاکستان ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقا
فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳خ.

۷. عطار؛تذکرة الاولیاء؛بکوشش دکتر محمد استعلامی ؛ چ ۱ ، تهران : زوار، ۱۳۴۶

۸. مطهری ، مرتضی (علامه)؛ خدمات متقابل اسلام و ایران ؛ چ ۱ ، تهران : شرک
سهامی انتشار ، ۱۳۴۹خ.

۹. منزوی ، احمد ؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ؛ چ ۱ ، اسلام‌آب
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۹خ / ۱۹۹۰م.

۱۰. نقوی ، علیرضا ؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ؛ چ ۱ ، تهران : علم
۱۳۴۷خ / ۱۹۶۸م.

اردو

۱۱.ظهورالدین احمد؛پاکستان‌مین‌فارسی‌ادب؛چ ۱، لاهور: مجلس ترقی ادب ، ۹۷۴

۱۲. میرزا مقبول بیگ بدخشانی ، و دیگران ؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ؛ چ
لاهور : دانشگاه پنجاب ، ۱۹۷۱م.

عربی

۱۳. حسن ابراهیم حسن ؛ تاریخ الاسلام ؛چ ۷ ، قاهره : نهضة المصریه ، ۱۹۶۴م.

*****

نامۂ اقبال

سایلی را گفت آن پیر کهن
چند از مردان حق گویی سخن
گفت خوش باشد زبان را بر دوام
تا که گوید ذکر ایشان را مدام
گر نیم ز ایشان از ایشان گفته ام
خوشدلم کاین نکته از جان سفته ام
«رسایل اخوان الصفا»

از علامه اقبال ، مصلح و متفکر بزرگ شرق بسیار گفته و نوشته‌اند و شنیده و خوانده‌ایم و در آینده نیز چنین خواهد بود.
هر چند پنجاهمین شماره دانش به ویژه نامهٔ اقبال اختصاص داده شده اما در این شماره هم در تعظیم جایگاه وی تلاشی در توان خویش داشته‌ایم نه در خورد او.

جز گزارش مفصل «همایش بین المللی افکار اقبال» چند مقالهٔ هم آماده چاپ شد که به علت تراکم مطالب به چاپ سه مقاله بسنده می‌شود و دیگر مقالات در دانش شماره ۵۰ ــ ویژهٔ‌نامه اقبال وپاکستان ــ بچاپ خواهد رسید. اسدالله

علی ذوعلم
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان

منشور علامه اقبال در برابر غرب[1]

درمیان آثار مکتوب بجای مانده از متفکر، شاعر و مصلح بزرگ مشرق زمین در قرن حاضر، علامه اقبال، اشعار فارسی او جایگاه ویژه ای دارد، زیرا قالب شعری، برای همهٔ متفکرانی که برخوردار از اندیشه ها و یافته های عمیق عرفانی و معنوی بوده‌اند، قالب مناسبی برای بیان مطالب بلند شان بوده است.

یک متفکر، در قالب نثر آموخته های خود را که آثار اندیشهٔ دیگران است، همراه با استنتاجات منطقی و ابداعات احتمالی ذهن خود، به رشتهٔ تحریر در می‌آورد، ولی شعر، این مجال را به شاعر می دهد که لطایف یافته های خود را، بدون اینکه ملزم باشد که مبادی استدلالی و منطقی آن را نیز تبیین کند، به دیگران منتقل سازد. علاوه براین، شاعر می‌تواند احساسات خود را نیز ابراز نماید و آنچه در درون دارد، از قبیل شور وشوق، دغدغه و اضطراب، امید به آینده و نگرانی و بیم را به مخاطب خود برساند.

اشعار فارسی علامه اقبال، بخصوص بخاطر اینکه او فارسی را زبان فطرت و احساسات خود می دیده، و یافته های متعالی خود را در قالب الفاظ و اصطلاحات فارسی دریافت می کرده است، از بلندی و عمق ویژه ای برخوردار است.

معمولاً برای بیان دیدگاه علامه اقبال در موضوعات مختلف، اشعار مربوط به آن

---

۱ نگارنده این مقاله را در "همایش بین المللی فکر اقبال" که روزهای ۱۷ و ۱۸ آبان ماه ۱۳۷۵ / ۷ و ۸ نوامبر ۱۹۹۶ به همت "رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان"، باهمکاری "اقبال آکادمی پاکستان"، "بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب لاهور"، و "خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور" برگزار گردید، ارائه داده است.

موضوع، انتخاب می شود و با بررسی و تجزیه و تحلیل آن، نظر اقبال بیان می گردد. البته برداشت های بدست آمده از این شیوه، اگر با تتبع کافی در اشعار وی انجام گیرد، و باانصاف علمی و بدون دیدگاه خاص مفسر، همراه باشد، برای بیان افکار علامهٔ اقبال، راه درستی است و اگرچه بیش از نیم قرن است که اقبال شناسان و اقبال دوستان، عمدتاً با استفاده از این شیوه به بیان دیدگاه های علامه اقبال پرداخته اند، ولی همچنان ضرورت استفاده از این شیوه برای بهره برداری های بیشتر و برداشت های کامل تر و عمیق تر از کلام حکیم امت، احساس می شود.

اما در کنار این شیوه، شیوهٔ دیگری را هم می توان برای غواصی در اقیانوس افکار اقبال، مورد بهره برداری قرار داد. این شیوه، تجزیه و تحلیل و بررسی افکار اقبال، باغور و تأمل در یک قطعهٔ خاص از غزلیات یا مثنوی های او است. معمولاً شاعر، بخشی از اندیشهٔ خود را در قطعه ای از اثر خود، جلوه گر می سازد و هر قطعه، تجلّی بُعدی از ابعاد اندیشهٔ شاعر است که عناصر مختلف آن، دریک مجموعهٔ معنی دار و سازمان یافته، مرتبط شده اند و تجزیه و تحلیل آن قطعه، این ارتباطات را نیز می تواند نشان دهد. چیزی که در شیوهٔ بررسی موضوعی، معمولاً از نظر دور می ماند. هنگامی که باانتخاب ابیاتی خاص از غزلیات یامثنوی‌های یک‌شاعر، موضوع خاصی مورد تجزیه وتحلیل قرار می گیرد، رابطهٔ آن موضوع با موضوعات دیگری که در هر قطعه، مورد نظر شاعر بوده است، مورد غفلت قرار می گیرد و مجموعهٔ منسجم و مرتبطی که ذهن خلاق شاعر، *آن را اراده و القاکرده است، از نظر پنهان می‌ماند.*

همچنین در شیوهٔ "بررسی موضوعی"، این مفسر است که بادیدگاه ونظر خود، موضوعی را مورد توجه قرار می دهد و در آثار شاعر، به دنبال دیدگاه او می گردد! اینجا دیگر شاعر در انتخاب و القای موضوع، نقشی نداشته است و چه بسا موضوعات مهمی در آثار شاعر مدنظر قرار گرفته باشد که اگر بررسی افکار شاعر، در این شیوه منحصر شود، آن موضوعات، هیچگاه مورد توجه و تأمل، واقع نشود.

بهرحال، دو شیوهٔ بررسی متمایز برای بررسی افکار یک شاعر، وجود دارد: یکی؛ "شیوهٔ بررسی موضوعی" و دیگری؛ "شیوهٔ بررسی ترتیبی". پرداختن به مزایا و

ر کدام از این دو شیوه، نه در این مقدمهٔ کوتاه می گنجد و نه هدف این مقاله ی بر این مهم تاکید می شود که در بررسی اشعار علامهٔ اقبال ، باید از "شیوهٔ رتیبی " نیز بهره جست و به "شیوه بررسی موضوعی" نباید اکتفا کرد.

.ر این مقاله ، یکی از مثنوی های بلند و عمیق علامه اقبال ، مورد بررسی کوتاه و ر می گیرد. این مختصر را نمی توان تفسیر ترتیبی این قطعه دانست. زیرا آن کار، سیع ومفسری شایسته را می طلبد . اقبال این قطعه را به نام یکی از دیوان های هٔ فارسی خود ، یعنی پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ نامیده است.نام و عنوانی هنده و برانگیزنده که کمتر همانندی را در سراسر اشعار علامه اقبال ، برای آن یافت. سئوالی از سر درد و احساس مسئولیت ، در شرایطی که " اقوام مشرق" جوم همه جانبه ای قرار گرفته اند. این پرسش امروز نیز همچنان درمیان متفکران کران متعهد مشرق زمین ، مطرح است و پیدا کردن پاسخ و به کار بستن آن برای خاور اهمیت حیاتی دارد.

در این مثنوی که دارای ٦٥ بیت است، موضوعات و نکات مهمی مورد توجه ده که شاید در این مقاله ، فقط بتوان فهرستی از این نکات را مرور کرد. این اینگونه آغاز می شود:

ت زار نالید از فرنگ — زندگی هنگامه برچید از فرنگ
ه باید کرد ای اقوام شرق؟ — باز روشن می شود ایام شرق
میرش انقلاب آمد پدید — شب گذشت و آفتاب آمد پدید [1]

این ابیات ، آمیزه ای از بیم و امید را در خود دارد. ضمن بیان تاثیر مخرب و بار " فرنگ" ، برآمدن نور بیداری و آگاهی در مشرق زمین را نیز مورد توجه قرار د و از همان ابتدا، این توهم را که در برابر هجوم فرنگ و برچیده شدن هنگامهٔ ، باید سرسازش و تسلیم فرود آورد و چاره ای نمی توان اندیشید، از بین می برد و ات بیان اثر تخریبی غرب، پیدایش انقلاب در ضمیر و درون مشرق زمین، و

پس چه باید کرد ای اقوام شرق ؟، ص ٣٧ شماره دیگر ابیات این مثنوی که در مقاله به انها شده است ، درمیان [ ] درکنار آنها آورده شده است.نگارنده .

سپری شدن ایام تاریکی و جهالت را مورد تأکید قرار می دهد.

در این مثنوی ،«فرنگ»و«یورپ»،دربرابر«شرق »و« آدمیت» قرارگرفته و دو موضوع اصلی،محورکلام‌اقبال است:یکی؛«معرفی غرب»ودیگری؛«چارهٔ شرق».

از نظر اقبال ، هدف و آرمان غرب ، رواج بی دینی و جداکردن رسم و راه زندگی از آیین ومرام دینی است. او از اندیشهٔ "لادینی" غرب می نالد و غرب را بنیانگذار رسم بی دینی و ترویج فرهنگ لاابالی گری در جهان می خواند.اگرچه ، سلاح بی دینی، خود غرب را نیز از پا در می آورد و سقوط آن را موجب خواهد شد:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد زیر گردون رسم لادینی نهاد[۴]

از دیدگاه اقبال ، غرب نه فقط از نظر آیین زندگی ، "لادین" است ، بلکه اساساً "اندیشهٔ فرنگ" ، اندیشهٔ لا دینی است:

آه از افرنگ و از آیین او آه از اندیشهٔ لادین او[۱۷]

و اشکال اساسی تفکر غربی ، همین است که ریشه و زمینهٔ انحراف آن از مسیر انسانیت، موجب " مشکلات حضرت انسان" شده است:

مشکلات حضرت انسان از اوست آدمیت را غم پنهان از اوست[۶]

مبنای جهان بینی غرب در دو محورکلی خلاصه می شودکه هر دو ، خطای غرب را در شناخت " انسان " نشان می دهد. یکی ؛ اینکه انسان فقط دارای بعد مادی است و «در نگاهش آدمی آب و گل است» و دیگر ؛ اینکه حیات وزندگی انسان ، مقصود و غایتی ندارد و « کاروان زندگی بی منزل است»، وهنگامی که اساس یک جهان بینی در موردانسان ، به این دو خطای بزرگ دچار باشد ، نمی تواند تکلیف انسان را درمیان مبدأ و مقصد روشن کند ، غربی ، مبدا انسان را نشناخته و مقصود انسان را نیز نشناخته است. پس چگونه می تواند " جهانبانی" و هدایت انسان را بر عهده بگیرد؟

در نگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی منزل است[۷]

آن جهانبانی که هم سوداگرست برزبانش خیر واندر دل شرست[۴۸]

غرب، که در نگاه برخی غرب زدگان ، پیشتاز علم و فرهنگ و تمدن است، از نگاه اقبال ، سوداگری است که دو رویی و تظاهر پیشه ساخته و باقدرت و قهری که از راه فن بدست آورده ، در صدد اسارت نوع بشر است. بنظر اقبال ، جهانبان ـ به معنی

کسی که بخواهد جهان را هدایت کند و رهبری نوع بشر را بر عهده بگیرد ـ نمی تواند و نباید "سوداگر" باشد. زیرا برای سوداگران، فقط منافع شخصی و ملی خودشان مطرح است و نمی توانند خیر کل بشر را لحاظ کنند:

حسود بدانی پادشاهی قاهری است | قاهری در عصر ماسوداگری‌است[۴۶]
تخته دکان شریک تخت و تاج | از تجارت نفع و ازشاهی خراج[۴۷]
آن جهانبانی که هم سوداگرست | برزبانش خبر واندر دل شرست[۴۸]

علم غربی ها نیز شمشیری است که برای هلاکت بشر بر دوش خود انداخته اند و در جهت تحقق هدف خودشان که همان " لادینی " است، از آن استفاده می کنند. زیرا غرب، بین علم و دین، و علم و اخلاق فاصله افکنده و قدرت ناشی از علم را، خارج از چارچوب دینی و اخلاقی، بکار گرفته است:

علم اشیا خاک ما را کیمیا است | آه! در افرنگ تاثیرش جداست[۱۲]
عقل و فکرش بی عیار خوب و زشت | چشم او بی نم، دل او سنگ وخشت[۱۳]
دانش افرنگیان تیغی بدوش | در هلاک نوع انسان سخت کوش[۱۵]

غرب، با استفادهٔ نابخردانه از علم، موجب بدنامی و رسوابی علم شده است و به تعبیر علامه اقبال، جبرئیل علم و دانش، از همنشینی و تأثیر پذیری از لادینی غرب، به ابلیس تبدیل شده، و علم و فن از نقش اصلی خود خارج شده است:

علم ازو رسواست اندر شهر و دشت | جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت[۱۴]

از نظر اقبال، غرب با جلوه گری و آراستن ظاهر خود، توانسته است شرقیان را فریب دهد. آنچه در غرب است و زیبا می نماید، آب و رنگ و بو است نه حقیقتی که دارای زیبایی واقعی باشد. شرقیان، اسیر این رنگ و بو شده اند و بنا بر این، به غرب ایمان آورده‌اند و این ایمان به غرب، آنان رابه خودکافر کرده است!و کفر به خود، البته با کفر به خدا، همراه است. زیراکسی که خود را بشناسد وبه "خود"ایمان آورد، خدا را نیز شناخته است،که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:«من عرف نفسه فقد عرف ربه»، و بقول اقبال:

از همه کس کناره گیر، صحبت آشنا طلب | هم‌زخداخودی‌طلب،هم‌زخودی خدا طلب[۱]

در اینجا نیز اقبال، ریشهٔ اساسی گرایش شرقیان رابه غرب، که ناشی از اسارت در

۱. زبور عجم، ص ۶۷

آب و رنگ است، موجب کفر به خود می داند:

ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو — مؤمن خود، کافر افرنگ شو[۲۸]

به تعبیر او ، سرمایهٔ غرب ، رنگ و بو است ، و چشم ظاهر بین شرقیان ، به فریب این افسونگر سوداگر ، گرفتار شده و میدان را برای غرب ، خالی کرده است:

تاجران رنگ و بو بردند سود — ما خریداران همه کور و کبود[۵۹]

رهزن چشم تو خواب مخملش — رهزن تو آب و رنگ مخملش [۵۴]

چشم تو از ظاهرش افسون خورد — رنگ آب او ترا از جا برد[۶۴]

و به فرمایش قرآن : «یعلمون ظاهراً من الحیوه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون○»[۱]

بنظر اقبال ، اگر شرق به استعمار آشکار و پنهان غرب گرفتار آمده و اگر راه نفوذ غرب درشرق ، باز شده ، ناشی از این نیرنگ بزرگ است. سرچشمهٔ استعمار ، تأثیر افسون غرب در چشم و دل شرقیان است. راه و روش غرب ، استثمار را پایه گذاری کرده و در این راه و روش ، رابطهٔ «گرگ و میش» حلال و جایز شمرده شده است.

اقبال ، به استعمار فرهنگی هم اشاره دارد که بدون «حرب و ضرب »، حیات و معنویت انسان را مورد تهدید قرار می دهد، و کسانی را که باید بیدار کنندهٔ دیگران باشند، به خواب خرگوشی فرو می برد!

کشتن بی حرب و ضرب آیین اوست — مرگها در گردش ماشین اوست[۵۱]

فاجعه این است که کسانی که از خُم غرب نوشیده اند ، بدون اینکه خود بدانند،معنویت، شعور و آگاهی خود را در همان میخانهٔ غرب از دست داده و تسلیم جهان بینی و نگرش غربی شده اند:

هوشمندی از خم او می نخورد — هر که خورد اندر همین میخانه مرد[۵۶]

اقبال همچنین به استعمار اقتصادی غرب توجه دارد که با «چرب دستی» منابع غنی شرق را می رباید و با تبدیل به کالاهای مصرفی و عرضهٔ مجدد آن به شرقیان، بنیا اقتصادی آن را روز بروز تضعیف می نماید:

ای زکار عصر حاضر بی خبر — چرب دستی های یورپ را نگر[؟]

---

۱ (... ، آیه ۷) آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی خبرند.

نالی از ابریشم تو ساختند بـاز او را پیش تو انداختند[۶۳]

چهرهٔ دوگانه غرب ، هنوز برای شرقیان شناخته نشده است و اقبال با تشبیه و تمثیل و تعابیر مختلف سعی می کند این چهرهٔ نفاق آمیز ودوگانه را معرفی کند. غرب، گرگی است در لباس بره که « بر زبانش خیر و اندر دل شر است.» غرب اگر ظاهری خندان و کم خروش دارد، بدان سبب است که می خواهد در سودا گری و تجارت خود ، ما را فریب دهد. آری ؛« ما چو طفلانیم و او شکر فروش» :

گرگی انـدر پوستین بـره ای هـر زمـان انـدر کمین بـره ای[۵]

این جهانبانی که هم سوداگر است بر زبانش خیر و اندر دل شر است[۴۸]

وقت سودا خند خند و کم خروش ما چو طفلانیم و او شکر فروش[۵۷]

اگر غرب در دفاع از حقوق بشر، گسترش صلح و صفا ، دفاع از مظلومان و غیره، مجامع بین المللی رابنا می‌نهد،از سر خیر خواهی نیست، بلکه«مکر و فن» دیگری است برای اینکه بتواندشرقیان رادر چراگاه خود،برای شکاری بهتر و فربه تر، پرورش دهد:

در "جنیوا" چیست غیر از مکر وفن صید تو این میش و آن نخجیر من [۲۶]

بنظر اقبال ، نکته ها وظرایف فراوانی در تبیین چهرهٔ غرب هست که باید این نکته‌ها ، روشن شود و شرقیان ، به چهرهٔ واقعی غرب ، پی برند و خود را از اسارت این بلای خانمانسوز و دشمن انسانیت ، رها سازند. آری:

نکته ها کو مـی نگنجد در سخن یک جهان آشوب و یک گیتی فتن[۲۷]

اما چارهٔ شرق چیست؟ پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟

۱. شناخت غرب

از دیدگاه علامهٔ اقبال ، شرقی ها و بخصوص روشفکران و علمای آنان باید بینش خود را دربارهٔ غرب اصلاح کنند. به همین دلیل در این مورد ، اقبال با بیان برخی ویژگی های غرب ، سعی می کند وظیفه خود را انجام دهد. او پس از این معرفی است که گونه امید و دل بستن به غرب را برای اصلاح و تکامل و رشد شرق ، منتفی می داند:

ازو ، نشتر ازو ، سوزن ازو مـا و جوی خون و امید رفو؟[۴۵]

۲. شناخت شرق

بنظر اقبال، شرقیان باید شرق را هم بشناسند، زیرا مکر وفن وآب و رنگ غربیان، اجازهٔ شناخت شرق و توجه به نقش عظیم آن را در تمدن بشری،نداده است، در حالی که:

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست   هم شراب و هم ایاغ از آسیاست[۳۳]
عشـــق را مـــا دلبـــری آمـــوختیم   شـــیوهٔ آدم گـــری آمـــوختیم[۳۴]
هم هنر هم دین ز خاک خاور است   رشک گردون‌خاک‌پاک خاوراست[۳۵]
وانـمودیم آنـچه بـود انـدر حجـاب   آفتـــاب از مـــا و مـــا از آفتـاب[۳۶]

توجه به سرمایه های فرهنگی و معنوی شرق ، و بررسی نقش آن در علم و هنرو فلسفه و عرفان ، وشروع تفکرات انسانی و الهی از مشرق زمین ، و اینکه مشرق،خاستگاه انبیا بوده است، نکات مهمی است که شرق باید به آنها توجه کند.

۳. اتکا به خود

اقبال ، بعد از آنکه هر گونه امید به غرب را منتفی می کند وباصراحت ، چارهٔ دردهای شرق را در دست خود شرقیان می بیند، شروع حرکت را در ایمان به خود، خودشناسی، خداشناسی ونیز تلاش برای پیداکردن قدرت و قوت ، معرفی می کند. او، وحدت را مایهٔ قوت می داند و باالهام از حدیث نبوی که «یدالله مع الجماعه» ، "قوت هر ملت" را از "جمعیت" می داند:

اهـل حـق را زنـدگی از قـوت است   قوت هر مـلت از جمعیت است[۳۱]

"جمعیت" در کلام اقبال ، به همان معنی اجتماع ، وحدت و هم جهتی است. بنظر وی، رای و نظر حق بینانه ، بدون قدرت و وحدت و جمعیت ،کارساز نیست . بنابر این ، شرق باید در پی کسب قدرت و قوت باشد،وبرای پرهیز از« جهل وجنون» و«مکر و فسون» بین این دو باید تلفیق کرد:

رای بـی قـوت هـمه مکـر و فـسون   قوت بی رای جهل است و جنون [۳۲]

بدست آوردن علم غربیان ، برای شرقیان نیز یک فریضه است، شرقیان باید ابزار را از دست غرب بگیرند و از شمشیری که غرب ، برای هلاکت انسان استفاده می کند، در

راه سعادت بشر، بهره برند:

هر طرف صد فتنه می آرد نفیر — تیغ را از پنجهٔ رهزن بگیر[۱۹]

همچنین باید علم و ایمان را پیوند، و عقل را در زیر حکومت دل قرار داد تا روح اصل شرقیان، به کالبدشان بازگردد:

روح شرق اندر تنش باید دمید — تا بگردد قفل معنی را کلید[۲۱]

عقل اندر حکم دل یزدانی است — چون ز دل آزاد شد شیطانی است[۲۲]

٤. توجه به جهان بینی الهی و اسلامی

اقبال، در برابر بینش الحادی و بنای "لادینی" که غرب نهاده است، توجه به جهان بینی الهی را لازم می داند. اصل پی بردن به اسرار وجود از راه توجه و دقت در آیات الهی را مطرح می نماید و با الهام از آیهٔ: «انما یخشی الله من عباده العلماء()»[۱] علم و دانش و معرفت را موجب خشیت بیشتر و خضوع عمیق تر بندهٔ مومن در پیشگاه خدا می داند:

علم چون روشن کند آب و گلش — از خدا ترسنده تر گردد دلش[۱۱]

غرض اقبال از طرح این مسئله، ضرورت توجه به سوق دادن متفکران و اندیشمندان شرق به حکمت الهی و جهان بینی توحیدی است. در حقیقت سرمایهٔ معنوی شرقیان، همان برخورداری آنان از عقیدهٔ توحیدی وعبادت خداوند است که بدون آن، ایستادگی و مقابله با بینش غرب، میسر نخواهد بود.

اقبال، حریت را در نظر به آیات الهی می داند و با الهام از آیات مکرر قرآن که با واژهٔ «انظر»، انسان مسلمان را به دقت و توجه در طبیعت، تاریخ، انسان و پدیده های مختلف جهان، امر می کند، توجه به علم حقیقی را لازم می شمارد:

هر که آیات خدا بیند حُر است — اصل این حکمت، ز حکم انظر است[۹]

حکیم امت، در برابر نگاه غرب، که «در نگاهش آدمی آب و گل است»، نگاه قرآن را مطرح می کند که «علّم آدم الاسماء کلها()»[۲] و این علم و آگاهی است که آب و

[۱] قرآن کریم - فاطر / ۲۸: هر آینه از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان ازو می ترسند.
[۲] قرآن کریم - بقره / ۳۱: و نام ها را به تمامی به آدم بیاموخت.

گل انسان را روشنی می بخشد . آری ؛ بعد مادی انسان، همان آب و گل است ،ولی روشنی بخش و حیات دهنده به این آب و گل ، «علم» است، نه علم طبیعی و مادی ، بلکه علم آیات الهی بانگرش توحیدی به جهان هستی . همین بینش است که انسان مؤمن را به بهروزی می رساند و حس مسئولیت در برابر سرنوشت دیگران و دلسوزی برای آنان را نیز در او برمی‌انگیزد:

علم چون روشن کند آب و گلش | از خدا ترسنده تر گردد دلش[۱۱]
بنده مومن ازو بهروز تر | هم بحال دیگران دلسوزتر [۱۰]

واین برخلاف روحیهٔ سوداگری غرب است که هم خودش را به هلاکت می کشاند، و هم دیگران را به هلاکت و اسارت سوق می دهد:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد | زیر گردون رسم لادینی نهاد[۴]
دانش افرنگیان تیغی بدوش | در هلاک نوع انسان سخت کوش[۱۵]

۵. استغنای اقتصادی از غرب

اقبال با تأکید بسیار در ضمن هفت بیت ازاین مثنوی[۱] بر قناعت‌به‌دستاوردهای خودی وبی نیازی ازکالای فرنگ، تأکید می کند. او یکی از جنبه های «فلسفهٔ خودی» را که در سراسر آثارش موج می زند، همین جنبهٔ اقتصادی می داند، و توصیه می‌کندکه‌به همانچه خود بدست آورده‌اید اکتفا کنید و فریب ظاهر فریبا و آب ورنگ محصولات غرب را نخورید .به بوریای خود قناعت کنید وسراغ قالی نرم غرب نروید. دستار خودرا از پارچهٔ غرب تهیه نکنید ، وگرنه : «صدگره افکنده ای درکار خویش» [۵۵] این توصیه های اقبال ، سفارش "مدرس" ـ روحانی آزاد مرد ایرانی و مبارز بزرگ علیه

۱.این ابیات :

گر تو می دانی حسابش را درست | از حریرش نرم تر کرباس توست[۴۹]
بی نیاز از کارگاه او گذر | در زمستان پوستین او مخر[۵۰]
بوریای خود به قالینش مده | بیدق خود را به فرزینش مده[۵۲]
آنچه از خاک تو رست ای مرد حُر | آن فروش و آن بپوش و آن بخور[۶۰]
آن نکو بینان که خود را دیده اند | خود گلیم خویش را بافیده اند[۶۱]
قالی از ابریشم تو ساختند | باز او را پیش تو انداختند[۶۲]

استعمار ـ را بخاطر می آورد که تقریباً معاصر اقبال هم بوده است. او می گفت: «ما باید به مصنوعات و دستاوردهای خودمان قناعت کنیم تا بتوانیم در برابر غول غرب بایستیم.» اقبال هم می گوید:

آنچه از خاک تو رست ای مرد حُر　　آن فروش و آن بپوش و آن بخور[۶۰]

۶. نقش علمای امت

اقبال، علما را گره گشای کار امت مسلمان می داند. او باالهام از حدیث شریف: «العلماء امناء الرسل»، آنها را مخاطب قرار می دهد و از آنان می خواهد که برخیزند و نخست خود را از «نشئهٔ فرنگ» رها کنند. بنظر اقبال، کسانی که می خواهند مسئولیتی اجتماعی را ایفا کنند، ابتدا بایدخود را از دست شیطان رها سازند و تهذیب نفس و خودسازی را به عنوان مقدمهٔ لازم برای اصلاح جامعه، انجام دهند. این تهذیب و خودسازی، از هر دو جنبهٔ فکری و عملی باید باشد و روشنفکرانی که خود، نشئهٔ فرنگ‌اند، و در میخانهٔ آن «می» خورده اند، نمی توانند نجات دهندهٔ امت باشند:

ای امین دولت و تهذیب دین　　آن ید بیضا بر آر از آستین[۴۱]

خیز و از کار امم بگشا گره　　نشئهٔ افرنگ را از سر بنه[۴۲]

نقشی از جمعیت خاور فکن　　واستان خود را ز دست اهرمن[۴۳]

هوشمندی از خم او می نخورد　　هرکه خورد،اندر همین میخانه مرد[۵۶]

و آخرین بیت این مثنوی، تأکید بر این امر مهم است که شرق، همچون دریای عمیق و پرگوهر، باید با امواج خروشان خود، گوهر خود را، خود برون آورد و از آن بهره برداری نماید. هم مواریث فرهنگی و علمی و عرفانی خود را، خود در اختیار داشته باشد و از آنها بهره برد و هم خزاین اقتصادی و مادی خود را از دستبرد بیگانگان محفوظ دارد، تا چنان نشود که از غواصان بیگانه، گوهر خود را خریداری کند:

وای آن دریا که موجش کم تپید　　گوهر خود را ز غواصان خرید[۶۵]

***

باتوجه به فهرستی که از موضوعات ونکات فراوان این مثنوی بلنداقبال، ارائه شد و نگاهی به علل و عوامل نفوذ غرب در جوامع اسلامی، می توان براستی آن را

منشور عملی و کاملی برای چاره اندیشی در برابر غرب بشمار آورد. آنچه امروز نیز در جوامع اسلامی ، مورد غفلت است، همان است که حکیم امت بدان اشاره می کند. و نکات مورد توجه علامه اقبال در این مثنوی ، همچنان اتقان و صحت و ضرورت خود را حفظ کرده است.

آری ، نسل های امروز و آینده ، همچنان به اقبال و اندیشه های اقبال نیاز دارند و باید که بانگ این جرس را با گوش دل بشنوند و حکیم امت را مقتدای خود قرار دهند تا هنگامهٔ زندگی و حیات معنوی آنان تجدید شود:

نغمهٔ من از جهان دیگر است — این جرس را کاروان دیگر است
ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد — چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
رخت باز از نیستی بیرون کشید — چون گل از خاک مزار خود دمید

*****

[illegible]

[illegible] حرام است

[illegible] تعصب منفی بسیاری از رهبران کشورهای اسلامی نیز بر اتحاد مسلمانان [illegible]

منفی گذاشته و آنان را به سوی غرب و شرق کشانده است. در جهان امروز [illegible] میلیارد مسلمان ، در بهترین و حساسترین مناطق زمین زندگی می کنند و [illegible] توجهی برخوردارند، اما اسیر سه میلیون صهیونیست هستند ! این ننگ [illegible] [illegible] آن همه اختلافاتی که در داخل [illegible]

۱.جاوید نامه ، ص ۷۳
۲.پیام مشرق ، صص ۶۳ و ۹۷

کتر عصمت نسرین
ستاد بخش فارسی دانشگاه پیشاور
کستان

خطوط اصلی اندیشهٔ اقبال

سعره رد عشق که خوبی جگری پیدا شد
حسن لرزید که صاحب نظری[1] پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور
خودگری خودشکنی خودنگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شبستان ...

همین

جلال و

در سلط اقتصادی، سیاسی و

غرب نجات پیدا کند. از این رو به مسلمانان چنین می گوید:

سر راهی است — یک نالهٔ خاموش و اثر باخته آهی است
این خاک گره خورده نگاهی است — از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز[2]

وت ملی در حکومتهای استبدادی که نظارت ملت بر آنها اعمال نمی شود، در دان حاکم قرار می گیرد و به میل آنان خرج می شود. اقبال علیه این ستم و ری علم برداشته است و مسلمانها را بیدار می کند:

ی مسلمان خود فروش است — گرفتار طلسم چشم و گوش است

۱. بانگ درا، ص ۱۴۴
۲. زبور عجم، ص ۵۱

اوضاع کشورهای اسلامی به گونه ای است که چندان غرور آفرین نمی نماید. به لحاظ سیاسی اگرچه بیشتر آنها در گروه غیر متعهد ها جا گرفته اند اما رشته های پنهان و آشکار زیادی آنان را به ابرقدرتها متصل می سازد ، و همزمان از یک بیماری پر رنج فرهنگی همچون عقدهٔ حقارت آزار می بینند ،بشدت در مقابل فرهنگ شرق و غرب خود را خلع سلاح شده احساس می کنند و همین باعث می شود که کمترین اعتقاد و تکیه بر شخصیت و هویت ملی در آنان از میان برود. اقبال می فرماید :

سرگذشت آدم اندر شرق وغرب — بهر خاکی فتنه های حرب وضرب
یک عروس و شوهر او ما همه — آن فسونگر بی همه ، هم با همه
عشوه های او همه فکر و فن است — نی از آن تو نه از آن من است[1]

همچنین به تحریک بیگانگان با مسایل اقلیتهای نژادی ، روبرو هستند. اقبال در همین مورد گفته است:

هنوز از بند آب و گل نرستی
تو گویی رومی و افغانیم من
من اول آدم بی رنگ و بویم
از آن پس هندی و تورانیم من

*

نه افغانیم و نی ترک وتتاریم — چمن زادیم وازیک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است — که ما پروردهٔ یک نو بهاریم

شخصیت منفی بسیاری از رهبران کشورهای اسلامی نیز بر اتحاد مسلمانان اثر منفی گذاشته و آنان را به سوی غرب و شرق کشانده است. در جهان امروزبیش از یک میلیارد مسلمان ، در بهترین و حساسترین مناطق زمین زندگی می کنند و از ثروت قابل توجهی برخوردارند، اما اسیر سه میلیون صهیونیست هستند ! این ننگ بزرگ و عبرت آموز چرا؟ چون آن سه میلیون یهودی با آن همه اختلافاتی که در داخل خودشان دارند،

۱.جاوید نامه ، ص ۷۳
۲.پیام مشرق ، صص ۶۳ و ۴۷

برای سرکوب کردن مسلمانها یکپارچه اند ، اما مسلمانها با این همه عده ای که دارند ، آنگونه دچار اختلافات مذهبی، فقهی ، کلامی ، وطنی و... هستند که نمی توانند در برابر دشمن مشترک بایستند. به همین احوالِ مسلمانها اقبال می گوید :

ہم سے آثار میں پوشیدہ کس کی داستان
تیرے ساحل کی خموشی میں ہے انداز بیان
درد اپنا مجھ سے کہہ میں بھی سراپا درد ہوں
جس کی تو منزل تھا میں اس کارواں کی گرد ہوں[1]

در اثر این اختلافات بود که کشور بزرگ "اندلس" از جهان اسلام گرفته شد؛ که کشور آباد "فلسطین" نیز از دست رفت و ساکنان آن دربدر و آواره شدند و قدس شریف و مسجد اقصی ـ نخستین قبله مسلمانان ـ ،بدست صهیونیسم افتاد؛ که اینک هم "لبنان" اسلامی زیر تجاوز صهیونیسم است و در آن،آن همه جنایت می‌کند؛ که کشور اسلامی "افغانستان" بوسیلهٔ مزدوران کفر اشغال شد و آینده اش معلوم نیست. در یک سخن ؛ سلطهٔ همه جانبهٔ استعمارگران شرق و غرب بر کشورهای اسلامی زاییدهٔ همین ناآگاهی و اختلاف و چند دستگی است.

اقبال نه فقط برای اتحاد اقوام و کشورهای اسلامی ، بلکه بازگشت جلال و شکوه اسلام می کوشید و آرزو داشت که جهان اسلام از سلط اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی غرب نجات پیداکند. از این رو به مسلمانان چنین می گوید :

خاور همه مانندغبار سر راهی است — یک نالهٔ خاموش و اثر باخته اهی است
هر ذرهٔ این خاک گره خورده نگاهی است — از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز[2]

ثروت ملی در حکومتهای استبدادی که نظارت ملت بر آنها اعمال نمی شود، در اختیار خاندان حاکم قرار می گیرد و به میل آنان خرج می شود . اقبال علیه این ستم و استبدادگری علم برداشته است و مسلمانها را بیدار می کند:

ز محکومی مسلمان خود فروش است — گرفتار طلسم چشم و گوش است

[1]. بانگ درا، ص ۱۴۴
[2]. زبور عجم ، ص ۵۱

ز محکومی رگان در تن چنان سست   که ما را شرع و آیین بار دوش است[1]

دریای اندیشه اقبال چنان مواج است که به برهان نیازی ندارد. وی باافکار انقلابی خود ، اساس ضعف و انحطاط مسلمانان را در تفرقه و فراموش شدن ارزشهای اصیل اسلامی می داند، و بردگی و غلامی فکری را خطرناکتر از بردگی اقتصادی و سیاسی می شمارد. او خود چون با فرهنگ غرب آشنایی کامل داشت، فریفتهٔ آن نگردید و مکتب اسلام را بر فرهنگ غرب ترجیح داد. می دانست که فرنگ دشمن سرسخت مسلمانان است و با حیله های گوناگون خود از هر سه جبهۂ اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی به شرق تاخته و به نابودی مسلمانان کمر بسته است:

آدمیت زار نالید از فرنگ   زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق   باز روشن می شود ایام شرق
... ای که جان را باز می‌دانی ز تن   سحر این تهذیب لادینی شکن[2]

اضطراب اقبال از خطر غرب در مثنوی های پس چه باید کرد ای اقوام شرق، جاوید نامه و منظومه های خضر ره و طلوع اسلام وی، کاملاً آشکار و هویدا است:

ترا نادان امید غم گساریها ز افرنگ است
دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است[3]

اقبال می دید که اگر دشمن بر مسلمانان جهان مسلط گشت نه بر سنیِ مالکی و حنفی و شافعی و حنبلی رحم خواهد کرد و نه بر شیعه ، پس می کوشید با تکیه بر "خودی" و "خودشناسی" مردم را بیدار و حقایق اسلام را بازگو کند. بدینگونه است که اندیشه‌های اقبال یک رشتهٔ نامتناهی است که از لحاظ معنی در هم پیچیده و بر پایهٔ "خودی" است و هیچکدام از اندیشه هایش را نمی شود معنی کرد مگر اینکه آن را از ارکان کل فکر او دانست ، که خود بخود با مطالعهٔ کلام او معنی می شود.او خود می‌گوید :

ساز تقدیرم وصد نغمهٔ پنهان دارم   هر کجا زخمهٔ اندیشه رسد تار من است[4]

۱.ارمغان حجاز ، ص ۲۶
۲. پس چه باید کرد ای اقوام شرق ، صص ۳۷ و ۳۹
۳.زبور عجم ، ص ۷۳
۴.همان، ص ۱۶

اندیشه "خودی" که نخست به عنوان یک تفکر اجتماعی و انقلابی به ذهن اقبال رسده و تنها راه تعمیر و محکم ساختن شخصیت افراد استعمار زدهٔ شرقی است ، بر پایه‌های اسلام و فرهنگ ایرانی قرار دارد. اساس اصلی پیام اقبال قوی ساختن شخصیت فردی شرقی ها و محترم داشتن سایر افراد است. می‌گوید ؛ مسلمانان سالهاست که از عمق حیات درونی شان باز مانده اند ، و به آنها باورانده‌اند که نمی توانند بر نیروهای استعمارگر غلبه کنند. خداوند وضع هیچ ملتی را تغییر نخواهد داد مگر اینکه خودشان ابتکار تغییر و تبدیل را در دست گیرند :

در دشت جنون من جبریل زبون صیدی
یزدان بکمند آور ای همت مردانه[1]

بدون ایمان راسخ به استقلال فکر ، هیچ کاری انجام پذیر نیست. ایمان است که ملت ها را متوجه هدف شان می سازد تا از گذشتهٔ خود درس بگیرند وبا بازگشت به "خویش" آرزوهای خود راتحقق بخشند.آنهابا یدگل کوزه خودشان رام دانه‌بادست خود آماده سازند، سخت‌باشند و سخت بکوشند. این است رازکلی حیات فردی که اقبال می‌گوید :

مثل شرر ذره را تن به تپیدن دهم — تن به تپیدن دهم بال بر بدن دهم
سوز نوایم نگر، ریزهٔ الماس را — قطرهٔ شبنم کنم خوی چکیدن دهم[2]

"خودی" که از لحاظ اصل یک نقطه نوری است و در بدن ماحکم شرار زندگی را دارد ، از عشق محکم می شود و جوهرش می درخشد ؛ خداوند در خودی انسان صلاحیت بیکران پنهان کرده است واسلام آن ضابطه ای است که اگر انسان بر آن ضابطه، نافوهٔ انسانی عمل کند آن صلاحیت ها از قوه به فعل تبدیل می شوند و حتی "خودی" از عشق استحکام می گیرد. آنوقت است که با قوه های مخفی و ظاهری نظام عالم را مسخر می کند و برکائنات حاکم می شود. خود اقبال می گوید :

خویشتن را چون خودی بیدار کرد — آشکارا عالم پندار کرد

---

[1] پیام مشرق ، ص ۱۳۰
[2] زبور عجم ، صص ۷۰ و ۷۱

صد جهان پوشیده اندر ذات او — خیر او پیداست از اثبات او

شعلهٔ حیات را نمی توان از دیگران بعاریت گرفت. این شعله باید در معبد روح هر فردی برافروخته گردد:

پیکر هستی ز آثار خودی است — هر چه می بینی ز اسرار خودی است

... نقطهٔ نوری که نام او خودی است — زیر خاک ما شرار زندگی است[1]

خودی از دسترس عقل هم بالاتر است و در این آیهٔ قرآن ریشه دارد:« إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ○ »[3] پس هر چه اقبال از "خودی" گفته و تفسیر کرده است ، از قرآن حکیم گرفته است. اگر در بارهٔ مثنوی معنوی گفته شده :

مثنوی معنوی مولوی — هست قرآن در زبان پهلوی

ایجاز اقبال هم کمتر از آن نیست . چون او هم حقایق را مثل الهام بیان می کند. تشریح و توضیح اندیشه اقبال ، سرانجام ما را به زمانی خواهد رساند که فقط یک فلسفه باقی بماند و آن "فلسفه خودی" است . در آن موقع تمام فلسفه ها مرده خواهند بود. مکتب اقبال به عالم انسانیت متعلق است . بنظر نگارنده بهترین راه درک نظریهٔ "خودی" ، آثار خود اقبال است که هیچ تفسیر و توضیحی بهتر از این آثار، نظریه و اندیشه های او را واضح و روشن نمی سازد .

اینک وظیفه‌ایمانی و انسانی ماست که برای ابلاغ پیام و اندیشهٔ اقبال تلاش همه جانبه داشته باشیم و دین خود را بعنوان مسلمان اداکنیم . روانش شاد و یادش زنده باد.

عمرها در کعبه وبتخانه می نالد حیات
تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون[4]

*****

۱.اسرار و رموز ، ص ۱۶
۲. همان، صص ۱۶ و ۲۱
۳.قرآن کریم - انشقاق / ۲۵ : مگر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند ، که پاداششان را پایانی نیست .
۴.زبور عجم ، ص ۴۶

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قلّه های برف بر سرنشسته در ادب فارسی (۲)

اقبال ، قله بلند بالندگی

آفاق را گردیده ام ، مهر بتان ورزیده ام
بسیار خوبان دیده ام ، اما تو چیز دیگری

بی شک باعنوان های دهان پرکن دکتری و پرفسوری و القاب پر طمطراق نمی‌توان به کاخ سخن "اقبال" که به آسمان خراشی از پولاد می ماند و همچون رشته کوه‌های هیمالیا در دشت سخن پارسی سربرافراشته است، وارد شد ، زیرا مقام شامخ وی و همردیفانش ورای درجه بندیهای تحصیلی و طبقه بندیهای مرسوم اجتماعی است.

نقش دیوار خانه ای تو هنوز
گر همین صورتی و القابی

تا کسی در وادی اقبال زیست نداشته باشد نمی تواند حال و سوز و درد او را درک کند، چه رسد به آنکه مقام و موقع او را بشناسد و بشناساند. شاید برای بسیاری این فرصت دست نداده که با آثار اقبال آنگونه که باید، آشنا شوند و در آن تعمق کنند ، اما آنکه جویای معرفت است باید بکوشد تا خود راهی به این چشمهٔ جوشان بیابد و شاگرد مکتب او شود.دانشکده ها و دانشگاههای کشورهای اسلامی آن گاه بارورو برومند و معنا دار خواهند بود که باز امثال "اقبال" بپرورانند.

شاید برخی گمان کنندکه دربارهٔ اقبال سخن فراوان گفته شده و حق مطلب ادا

شده است، اما به حقیقت این گونه نیست، چراکه بسیاری از گفته ها و نوشته های گسترده دربارهٔ اقبال با همه لطافتها و حذاقتها خالی از شعار و تکرار نیست، و در آنها کمتر به عمق پرداخته شده است.

همهٔ دقایقی که در ادب پارسی هست در شعر اقبال دیده می شود، حتی یک بیت در کلیات اقبال نمی توان یافت که بیهوده سروده شده، و از گوهر جهان بینی تهی باشد. شعر اقبال همه معناست، همه عشق و عقل و انقلاب است، یک پیام معنوی که جان کلام است در لایه های سخنان اقبال نهاده شده است. مسلماً گذر از صورت به معنا و از پوست به مغز همیشه کاری دشوار بوده است.

مایهٔ تأسف است در کشوری که مهد پرورش اقبال و فکر اقبال است، پاره ای میراث خوار بیگانگان باشند و مایه های عظیم فکری و فرهنگی خود را فدای مکاتب غرب و شرق کنند. تأسف بارتر آنکه بیشتر اشعار امروز پاکستان قشری است تا پرواز هنری و بعضاً کوشش است تا جوشش.

نمی بینم نشاط و عیش در کس — نه درمان دلی نه درد دینی
گر انگشت سلیمانی نباشد — چه خاصیت دهد نقش نگینی؟!

این وظیفه و رسالت استادان، گویندگان و شاعران پاکستانی و به طورکلی شبه‌قاره است که به این نازایی پایان دهند و قلهٔ بلند بالندگی شعر اقبال را به مراکز علمی و ادبی جهان بشناسانند و اجازه ندهند که خر مهره ها به جای گوهرها بنشینند.

در ذهن مردم خلاق و متفکر، قله های بلند شعر و ادب در دریای شوق و ذوق شعری متلاطم اند و می توانند جهانی را به جنبش در آورند. نه تنها در پرتو هدایت "علامه اقبال لاهوری" جمهوری اسلامی پاکستان پدیدار شد، بلکه با این سخن برجسته‌ای که بر زبان قائد اعظم پاکستان رفت که: «هر چند من کشوری ندارم، ولی اگر کشوری به دست آورم و به من بگویند که از میان "اقبال" و آن مملکت یکی را برگزین، من حتماً اقبال را انتخاب خواهم کرد»، می توان ممالک زیادی به دست آورد.

اقبال آن چنان انقلابی در افکار پدید آورد که قاف تا قاف جهان علم و معرفت و جهان بینی را زیر پرگرفت و در فضایی گسترده بال گشاد، همان گونه که خود سرود:

دریای پرخروش ز بند و شکن گذشت — از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت
یکسان چو سیل کرده نشیب و فراز را — از کاخ شاه و باره و کشت و چمن گذشت
بی تاب و تند و جگر سوز و بی قرار — در هر زمان به تازه رسید از کهن گذشت

شک نیست که " حکیم را جز حکیم نتواند ستود"، اما قبل از آنکه اقبال را از دید حکیم فرزانه ،" حضرت آیت الله خامنه ای "که اقبال شناس برجسته ای در جهان معاصرند ، به تماشا بنشینیم ، چند جمله از زبان "پرفسور عزیز احمد" دانشمند فقید پاکستانی که سالیانی دراز تصدی کرسی مطالعات اسلامی رادردانشگاه تورنتوی کانادا بر عهده داشت و یکی از سرشناس ترین اقبال شناسان محسوب می شد، نقل می‌کنیم. وی در این مقاله [1] که بامختصر ویرایش این ناچیز در دانش به چاپ می رسد ، می‌گوید :

«به ندرت پیش می آید که شاعر یا ادیبی بعد از خودمکتبی به یادگار گذارد . گو اینکه یکی از نشانه های عظمت مکتب ادبی ، این است که پیروی یا تقلید از آن شیوه، دشوار باشد . چنانکه در ادبیات انگلیسی هیچ کس نتوانسته است آثاری چون آثار "شکسپیر" خلق کند ، ولی خیل عظیمی از " ایبسن " (۱۸۲۸ - ۱۹۰۶) و " برنارد شاو" (۱۹۰۶ - ۱۹۵۶) تقلید کرده اند. کما بیش ، همین اتفاق در ادبیات اردو برای "غالب دهلوی " (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹) نیز پیش آمده است، که در سراسر عمرش با مسئلهٔ "اگر گویم مشکل و اگر نگویم، مشکل" روبرو بوده وکسی نتوانسته سبک نگارش سهل و ممتنع وی را ، تقلید کند. به همین علت ، حتی در " شیفته"(۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) و "حالی" (۱۸۳۷ - ۱۹۱٤) هم که دو تن از شاگردان ممتاز و برجستهٔ وی بودند، رنگ "غالب" دیده نمی‌شود. برای مقلدان اقبال هم چنین موفقیتی به دست نیامده است، چون در تمامی کلام فارسی و اردوی اقبال ، سبک اهمیت ثانوی دارد. کسی که قبل از همه سعی در تقلید از وی کرد "پندت برج نرائن چکبست" (۱۸۸۲ - ۱۹۲۶) بود. برخی از اهالی لکهنو وی را بسیار می ستایند، ولی من تا امروز به غیر ازچندبیت شعر ، برجستگی فوق

[1]. این گفتار اقبال اور پاکستانی ادب نام دارد که بقلم دکتر محمد سلیم اختر، مدیر گروه زبان وادبیات اردو دانشکدهٔ زبانهای خارجی دانشگاه تهران به فارسی برگردانده شده و با نام اقبال و ادبیات پاکستان در شمارهٔ ۲۵ دوماهانهٔ آشنا به چاپ رسیده است.

العاده ای در کلامش مشاهده نکرده ام . البته "چکبست" نه از یک شاعر، که از چندین شاعر تقلیدکرده است وسبکی مختص به خودندارد. هرج و مرجی هم که درکلامش به نظر می‌رسد از همین جاناشی می شود. شبیرحسن خان"جوش ملیح آبادی"(۱۸۹٤ - ۱۹۸۲) نیز در مواردی دست به تقلید از اقبال زده ، ولی در این راه با موانعی چند مواجه بوده است: یکی اینکه بیش از حد لازم از تشبیهات استفاده کرده که در نتیجه کلام وی در مقایسه با کلام اقبال دچار تصنع شده است . دوم ؛ اینکه سرمایهٔ ذهنی وی بسیار محدود است و به همین سبب ، در تمام عمرش سخن عمیقی نگفته و درعرصهٔ افکار انقلابی با رندانه ، کارش همیشه تکرار مکررات بوده است. البته یک نوع ظرافت و جرئت و ولولهٔ دل‌پسند درکلامش هست که در ادبیات اردو نوعی ابتکار محسوب می شود ؛ ولی با این همه آثارش با تموج فوق العادهٔ خاص شعر اقبال ، و با وسعت و حرکت وتلاطم آن شاعر بزرگ اصلاً شایان مقایسه نیست. با این همه ذکر این نکته بی جا نیست که فرضاً اگر اقبال وجود نداشت ، شیوهٔ "جوش" غیر از این می شد و به هیچ وجه مشخصات شناخته شدهٔ فعلی را دارا نمی شد.

بسیاری دیگر از شعرا نیزکم و بیش از اقبال تقلیدکرده اندکه اسامی بعضی از آنها امروزه فقط در خاطر دانشجویان ادبیات اردو باقی مانده است ، مانند "وحید الدین سلیم پانی پتی"،[1] که سخن وی از تقلید محض فراتر نرفته و با اینکه از هوشمندی و ابتکار خاص برخوردار بوده ، بازهم نتوانسته به درجات عالی صعودکند.

شعرای جوان، آن‌چنان در نهضتهای جدید غرق شدندکه هم قالب، و هم روح اشعار اقبال را فراموش کردند، اگرچه بی تردید "نهضت انجمن نویسندگان ترقی خواه"[2] سنن کهنه را درهم ریخت ، ولی از سوی دیگر به ادبیات ضربات بسیار شدیدی واردکرد.

۱.منشی و معاون سرسید احمد خان ،که در سال ۱۹۲۸م درگذشت.

۲.*اولین جلسهٔ این انجمن در سال ۱۹۳۶م در شهر لکهنو برگزار گردید. گرسنگی و فقر و عقب ماندگی اجتماعی و مسائل بردگی و تبعیض های ارتجاعی مربوط به خانواده ومذهب و جنس و برانگیختن مردم علیه استعمار خارجی از موضوعات مطلوب نویسندگان ترقیخواه بود.* تحت تأثیر این نهضت تجربیات گونه گونی در شعر و ادب اردو انجام گرفت. برای اطلاع بیشتر نک علام حسین ذوالفقار، اردو شاعری کاسیاسی اور اجتماعی پس منظر؛ لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۶م، ص ۴۷۰ بعد.

یکی از آن ضربه ها چنان کارگر بود که اگر بعضی از سرایندگان توانای نظم و غزل زنده نبودند، احتمالاً سلسلهٔ سنتی عظیم الشأن نظم و غزل به طور کلی در ادبیات اردو منقرض، و یا دست کم در راه رشد و نمو با موانع زیادی روبرو می گردید.

تأثیر اقبال بر شعرای جوان پاکستان به قدری اندک است که موجب اعجاب وحیرت می شود. قالب های شعری "فیض احمدفیض" (۱۹۱۰-۱۹۸٤) و نذر محمد راشد (۱۹۱۰-۱۹۷۵) به "ایلیت" (۱۸۸۸-۱۹٦۵) و "اودن" (۱۹۰۷-۱۹۷۳) و "اسپدر" (۱۹۰۹-کنون) بیشتر نزدیک و بلکه مأخوذ از آنهاست. تجربیات آنان از آنجا که باادبیات بیگانه هم رشتهٔ اتصال محکمی نداشتند، جز در بعضی موارد ویژه بی جان به نظر می رسد. در پیروی از شعر اقبال، بعد از این شعرانوبت به شعرای درجهٔ دوم می‌رسد که آنان‌نیزمتأسفانه‌به جای‌اینکه‌روح حرکت موجود در شعر اقبال را ترقی بدهند، تکرار سبک و افکار اقبال را هنر پنداشتند و بس.»

در این جا باید یاد آور شد که ضرب المثل معروف: «چند شاعر گمنام شکسپیر را به وجود می آورند» مصداق پیدا نمی کند، زیرا اصولاً فاصله افکار و ابعاد شعری و فلسفی اقبال با دیگر شاعران ژرفتر از آن است که بتوان چنین ادعایی را حقیقت پنداشت.

«تصور قومیت مسلمانان شبه قاره، تصور یک نوع وحدت فرهنگ انسانی است که خود مصدر چنان ارزشهای انسانی است که با تمدنهای دیگر از آنها بهره ای ندارند و یا آنها این ارزشها را از همین تمدن گرفته اند، و یا این تصور تا حد زیادی موجب شدید این ارزشها در آن تمدنها شده است. گویی فرهنگ اسلامی شبه قاره وحدتی تشکیل می‌دهد که منشأ ارزشهای گوناگونی است و از همین جاست که محافظت از آن لازم می‌نماید. مخالفتی که در آغاز به وطنیت مبتنی بر جغرافیا از طرف اقبال ملاحظه می‌شد به این دلیل بودکه وی هنوز به طور کامل وطنیت قومی را از فلسفهٔ خاص خویش اخذ نکرده بود. البته در پایان آخرین دورهٔ شعر خویش یعنی در سال ۱۹۳۰ میلادی و بعد از آن، سرانجام تصور وطنیت ملی را برای استحکام و ابقای موقعیت مسلمانان در هند به عنوان یک شرط لازم پذیرفت واز همین جاست که نهضت تأسیس پاکستان نشأت گرفت که نخستین نشانه های آن را در نوشته ها، سخنرانیها، نامه ها و آثار منظوم اقبال می بینیم

و از این جهت پاکستان مرکز ظهور جغرافیای شعر ملی و اسلامی اقبال شد و عینیتی راکه امروزه حامیان و خادمان پاکستان آن را مقصود خود می دانند ، در اصل ، شامل تمام ارزشهایی است که اقبال در شعر ملی و اسلامی خود بر آن تأکید می کرده است.

اگر در نهضت برپایی پاکستان عنصر فرهنگی دارای اهمیت ویژه ای بوده است، امروز نیز از محافظت و رشد دادن به آن نمی توان غافل شد. باید این عنصر فرهنگی را متناسب با نیازهای زمانه همواره به سوی منازل جدید سوق داد، زیرا در اندیشهٔ اقبال و در دنیای خیال و عمل و اراده اش ، همه جا حرکت عین حیات است . ولی بزرگترین بدبختی این است که همین ارزشهای فرهنگی یعنی حفظ گذشته و بنای آینده ، تاکنون نتوانسته است جایگاه مناسب خود را در ادبیات پاکستان بیابد.

"نهضت انجمن نویسندگان ترقی خواه"، پیش از تقسیم شبه قاره سهم بسیار بزرگی در از بین بردن پیشینهٔ شبه قاره داشته است. این ویرانگری که از هیجان سنت شکنی ناشی می شد ، تاحد جنون پیش رفت ، و بین خوب و بد ، خزف وگهر ، و تر و خشک امتیازی قائل شد. ادبای [غیر مسلمان] هندوستان پس از اندکی انعطاف دوباره به اساطیر قدیم و نهضت بهگتی [1] و عدم خشونت بازگشتند، ولی نویسندگان مسلمان آن سامان و همچنین همتایان آنها در پاکستان در این دو دلی و تردید به سر می برند که به چه نحوی می توانند در اصلاح خودبکوشند. بسیاری از آنها نام تودهٔ مردم را شعار خویش ساختند و در صدد تقلید از ادبیات روسیه برآمدند ، که اکنون بیش از پیش در مسیر انحطاط حرکت می کند، و بعضی نیز پیوندشان را باهندوستان استوار ساختند. در عین حال بعضی دیگر احساس مسئولیت کردند که اگر پاکستان یک کشور مستقلی است و اگر مردم آن متشکل از ملتی است که حافظ یک فرهنگ است، پس آن کشور وملت باید ادبیاتی مشترک هم داشته باشد که در عین حال که سنن گذشته در آن جذب شده، آینده نگر نیز باشد. ادبیات پاکستان درست به همین دلیل به اقبال وابسته و کار وی زنده نگاه داشتن

۱. جنبش توده پسند در آیین هندویی در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی که پیشگامان آن بدون اینکه گرایشی به دین اسلام نشان بدهند، تحت تأثیر عقاید اسلامی از جمله توحید و تساوی حقوق طبقات مختلف مردم، بوسیلهٔ تبلیغات وسیعی که راه انداختند طرفداران زیادی بین طبقات محروم اجتماع بدست آوردند.

ارزشهای تمدنی است که شخصیتهایی چون "ابوالفضل علامی" و "امیر خسرو" و "غالب دهلوی" را به جهانیان معرفی کرده ، و از اختلاط گویشهای گوناگون ، زبان واحدی را تشکیل داده است، زبانی که در مقابل هیچ یک از زبانهای زندهٔ جهان از شرم سر تسلیم خم نمی کند . در نقاشی و موسیقی نه تنها آغازگر راه و روش خاص خود است ، بلکه آن را به اوج کمال نیز رسانید. از این گذشته ، همین تمدن ، تاج محل را بنا کرد و در کشمیر و لاهور باغها و بوستانهایی بنا نهاد که در دنیا نظیر ندارد. این قوم قانون اخلاقی ویژه ای دارد و از دیدگاه خاصی به دنیا و طبیعت و زندگی می‌نگرد که در آن نوع خاصی از حس انسانیت و انسان دوستی وسعهٔ صدر وجود دارد . در تلاش زندگی ، این ملت و تمدن فداکاریهای زیادی کرده است که بزرگترین آنها بعد از وفات اقبال ، در کشتار عمومی ناشی از تقسیم هند به وقوع پیوست. آنچه این ملت و این تمدن و این فرهنگ به جهان و جهانیان عرضه کرده ، نه یک اتفاق محض و نه اضطرار به وجود آمده بود، بلکه محصول یک تحرک پیوستهٔ با شعور و با سلیقه ای بوده است که هم انگیزه های ایجاد آن و هم نتایج حاصل ، از آن ، از ملل دیگر واز انگیزه های دیگر ممتاز است. این تمدن از دیگر تمدنها متأثر شده و برآنها تأثیر نیز گذاشته است، ولی در برخورد های تاریخی خود که بالغ بر صدها سال می شود ، هیچ گاه شخصیت انفرادی خود و نبوغ منحصر به فرد خویش را از دست نداده و در هیچ فرهنگ دیگر و در هیچ نهضت و تمدن دیگری جذب شده و به همین دلیل تا امروز زنده مانده است. لذا نهضت ادبیات پاکستان و نیز هنرهای زیبای آن چیز جدیدی نیست. این همان چیزی است که دیروز ، نهضت ملی برپایی پاکستان از آن تشکل یافته بود، واکنون دارای وسایل جغرافیایی واقتصادی و لوازم زندگی شده که قبلاً به آنها دسترسی نداشت. برای همین است که سرعت پیشرفت آن نهاد ملی سریعتر از پیش باشد.

در مقابل حرکت ادبیات و هنر پاکستان، موانع از دو جبهه ایجاد می شود که در اصل منشأ آنها یکی است و با جدیدترین دستور العمل "انجمن نویسندگان ترقی خواه" ارتباط مستقیم دارد.این انجمن نیز همانند "حزب سوسیالست هندوستان" ، در آغاز از مسلم لیگ" و "نهضت پاکستان خواهی" حمایت می کرد و خواسته های عموم

مسلمانان و نیز فداکاریهای اقلیت های مسلمان دیگر ایالتها را ، یک جنبش عمومی تلقی می کرد، ولی در نتیجهٔ تغییرات گوناگونی که بر صفحهٔ شطرنج سیاست بین المللی به وجود آمد ، اول "حزب سوسیالیست" و سپس "انجمن نویسندگان ترقی خواه" مخالف مطالبهٔ پاکستان و حق خودگردانی عموم مسلمانان شدند. حال آنکه این تغییر سیاست در صحنهٔ ادبیات باعث شد که این انجمن در عرصهٔ سیاست درصدد آن برآید که فرق بین فرهنگ هند که مبتنی بر فرهنگ هندویی است ، و فرهنگ پاکستانی را که اساس آن بر اسلام است ، پنهان کند و مانند ملی گرایان هندوستان وحدت فرضی جغرافیایی این دو کشور و بنابر آن ، اتحاد تمدن بین آنها را هر چه بیشتر مورد تاکید قرار دهد. این عمل تخریبی دوجانبه ، گامی است در راستای زدودن فرهنگ و تمدن این کشور. کار این انجمن نه فقط ایجاد پراکندگی در نظام مملکت است ، بلکه در افکار مردم نیز همین کار را دارد انجام می دهد.

اگر پاکستان فقط یک اتحاد سیاسی نیست و نشانگر وحدت تمدن و مذهب وملت و اخلاق مردم آن کشور است و اگر وحدت منحصر به فردش متشکل از ارزشهای والای انسانی است ، چنین نهضتهای مخالف آن ، گذشته از اینکه بیش از چند روزی عمر نمی کنند ، قدرت آن را هم نخواهند داشت که به ادبیات و فرهنگ این کشور صدمه ای برسانند. باگذشت زمان نویسندگان زیادی بانهضتهای قدیم قطع رابطه خواهندکرد و ادبا و شعرای جدیدی به وجود خواهند آمد که در تحکیم یکپارچگی ملی و قومی پاکستان خواهند کوشید، و گزارشگر آن نیز خواهند بود.

این وظیفهٔ گزارشگری را تاکنون بهتر از همه اقبال ایفاکرده است. تردید نیست که در طول تاریخ کلام بعضی از شعرا در روح و زندگی برخی از اقوام تأثیر زیادی گذاشته‌اند؛ مثلاً شاعری "هُومر" برای یونانیان وشاعری "شیلر" برای آلمانیها ، سلاح بسیار بزرگ ملی بوده است ، ولی در تاریخ ،کمتر شاعری سراغ داریم که ملتی را از وجود خود آن ملت آگاه ساخته، به آن راه جاودانگی نشان داده باشد و برای نیل به این هدف، دست یاری به سویش درازکرده و به وی راه کسب آزادی را آموخته و طریقهٔ چگونگی استقرار بر روی نقشه جهان را عرضه کرده باشد. همهٔ این کارها را اقبال به وسیلهٔ فکر و

ـکمت وشاعری خویش انجام داد. این نهضت در زمینهٔ ادب و هنرهای زیبا، بهترین و
ندهٔ ترین هدیهٔاقبال است. او نه تنها بنای ساختمان یک کشور را پی ریزی کرده بلکه
لت آن را نیز بعد از صدها سال حیاتی نوین بخشیده است. اینک کار شعرای نسل جدید
ست که نه با تقلید لفظی و فکری اقبال، بل بافرو رفتن در روح حیات ملی که اقبال آن را
حاد کرده است، گرایشهای نوینی در صحنهٔ ادب و اندیشه وهنرهای زیبا به وجود
ورند و کار پر ارج وی را ادامه دهند.»

اقبال را از چشم رهبر حکیم و فرزانه‌ای انقلاب اسلامی ایران حضرت آیة الله
لعظمی خامنه ای مدظله‌العالی دیدن، حکایتی دیگر است.ارج و اعتبار علامه اقبال لاهوری
ا آنجا است که در نخستین اجلاس زبان فارسی در صدا و سیما که در خرداد ماه سال
۱۳۶۷ شمسی برگزار شد، همزمان با شروع تحول زبان در آن رسانه ،از ربان رهبر معظم
نقلاب اسلامی ارج نهاده شد. ایشان فرمودند:

«شخصیتی مانند اقبال لاهوری که یک مغز بزرگ و یک سرچشمهٔ جوشان تفکر
لامی و انقلابی بوده است، باآنکه فارسی را در دوران کودکی و نوجوانی نمی‌دانسته و
کان فراگیری فارسی در خانواده و مدرسه نیز برای او فراهم نبوده است و شعر خود را
زبان اردو شروع کرده بود، لکن به مجرد آنکه به بلوغ فکری می رسد، آن افکار حقیقتاً
ند اسلامی را در قالب فارسی بیان کرده است،که البته به اعتقاد بنده هنوز اقبال شناخته
ده نیست. او افکار اسلامی قوی، روشن و سازنده دارد. اقبال وقتی به آنجا می رسد و
ی خواهد افکار خود را که آمیزه ای از عرفان، سیاست وانقلابی گری و مسائل اجتماعی
علم است، بیان کند، چون احساس می کند که زبان اردو کفاف نمی دهد و می خواهد
ان دیگری برای بیان مقصود خود بیابد، زبان فارسی را انتخاب می کند، حال آنکه او
ی توانست زبان عربی را برگزیند و یا یک زبان اروپایی را انتخاب کند. کما اینکه
عضی از فارسی زبانهای ما برای معرفی آثار خود به زبان اروپایی موسل شدند و زبان
نگلسی، آلمانی یا فرانسه را انتخاب کردند. اقبال با آنکه مدتها در اروپا زندگی کرده بود
د می توانست زبان انگلیسی راکه بسیار هم در شبه قاره رایج بود وزبانی شبیه به زبان
مادری او بود، انتخاب کند، اما این کار را نکرد و زبان فارسی را برگزید. خود او

می‌گوید که من دیدم آن افکار جز در ظرف زبان فارسی ریخته نمی شود. این درست است. آن زبانی که سایش و هنجارهایی در حد غزلیات حافظ و دیوان شمس دارد و نیز قالبهای از پیش ساخته برای تمام مفاهیم عرفانی در آن وجود دارد، آن زبان، زبان فارسی است و شایسته است که شخصیتی مثل اقبال، آن را انتخاب کند.»

اینها البته مضامین صحبتهای رهبر معظم انقلاب اسلامی دربارهٔ استفاده از ظرف زبان فارسی بود، اما یک حقیقت دیگر که با شخصیت اقبال چون آفتاب می درخشد، این است که وی ایثارگرانه تمام عمر خود را برای زنده کردن دین مبین اسلام و بیدار سازی مسلمانان و قطع زنجیرهای استثمار و استعمار صرف کرده است. این درخت بارور زمانی شکوفا شد و شاخ و برگ و گل و میوه داد که بوستان پربار وغنی فرهنگ اسلام را آفت گرفته، و در سکوت مرگبار پاییزی فرو رفته بود. در این زمان بود که سرو آزادی چون اقبال قامت کشید و چشم دوست و دشمن را خیره کرد.

همه متفکران و دانشمندانی که در خصوص حرکتهای سیاسی و انقلابی - اسلامی قرن اخیر جهان اسلام سخن گفته اند، اقبال را یکی از شاخص ترین بیدارگران نهضت امت اسلامی دانسته اند. او کسی است که فریاد برآورد، بپاخیزید! دریای بیکران اسلام همچنان موج می‌زند و در دل این خاک منبع فرهنگی سرشاری وجود دارد که اگر نیک بنگرید آن را خواهید دید:

ای بنده خاکی تو زمانی تو زمینی
صهبای یقین درکش و از خواب گران خیز

وی رستاخیزی در جهان خفتهٔ شرق برپا کرد و جنبشی از شرف آزادگی درکالبد مسلمانان، بخصوص مسلمانان شبه قاره دمید که نه تنها با سخن خویش، بلکه با "بودن" خود درسی نو به مسلمانان استعمار زدهٔ جهان آموخت و در حقیقت انسانی نو آفرید:

مثل حیوان خوردن آسودن چه سود؟ گر بخود محکم نه‌ای، بودن چه سود؟
خویش را چون از خودی محکم کنی تو اگر خواهی جهان برهم کنی[۱]

طلوع کوکب اقبال در افق شبه قاره، برای مردم آزادی خواه و مسلمان آن، طالعی

---

۱. اسرار و رموز، ص ۵۲.

سعد و فرخنده بود ، آتشی که اقبال برای روشن کردن افکار و هدایت و ارشاد قوم خود برافروخت ، در برابر هرگونه حادثهٔ زمان استوار و پای بر جا مانده و هر روز که می‌گذرد اشعهٔ آن ساطع تر و پرتو درخشانش امید بخش تر می گردد:

ای زندگانی چاک تا کی؟ — چو موران آشیان در خاک تاکی؟
به پرواز آ و شاهینی بیاموز! — تلاش دانه در خاشاک تاکی؟[1]

اقبال ، عارفی پارسا، دانشمند و فیلسوفی بصیر و روشنفکر، شاعری آزاده ، مردی حرّ و بشر دوست و از همه مهمتر سیاستمداری واقع بین و آینده نگر بود که به همت افکار بلند و ارادهٔ والای او کشور مسلمان بزرگی در صحنهٔ گیتی پدید آمد. او همه افراد بشر را به برادری و وحدت می خواند و نغمه های خوش آهنگ و لبریز از شوق سر می‌داد. او بشری است با جهان بینی خاص که براساس آن و تفسیر روحانی - فلسفی که از عالم و آدم می کند، مکتب اجتماعی خویش را بنیان نهاده است:

نیست از روم و عرب پیوند ما — نیست پا بند نسب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته ایم — زین جهت با یکدگر پیوسته ایم[2]

او بی ریا و بی تکلف دنباله روی عرفان واقعی است و پایه و اساس فکر و فلسفه‌اش مأخوذ از قرآن و اسلام است،و این نظریه را عنوان می کند که روشنفکران متعهد باید چار چوب فکری خود را باقرآن و اسلام تطبق دهند ، زیرا بدون آن "بی‌جهره" و "بی هویت" خواهند بود:

تو همی دانی که آیین توچیست؟ — زیر گردون سرّ تمکین تو چیست؟
آن کتاب زنده قرآن کریم — حکمت اولایزال است و قدیم
نسخهٔ اسرار تکوین حیات — بی ثبات از قوّتش گیرد ثبات[3]

اقبال مردی است که درست می اندیشد و باشکوه و زیبا عشق می ورزد . هم با دردهای روح آشناست و هم با رنجهای جسم .کسی است که هم خدا را می شناسد و هم انسان را. وی پیرو مکتب خدمت به خلق و کوشش و تلاش است و اعتقاد دارد که بدون

---

۱. پیام مشرق ، ص ۶۱
۲. اسرار و رموز ، ص ۱۵۳
۳. همان ، ص ۱۱۵

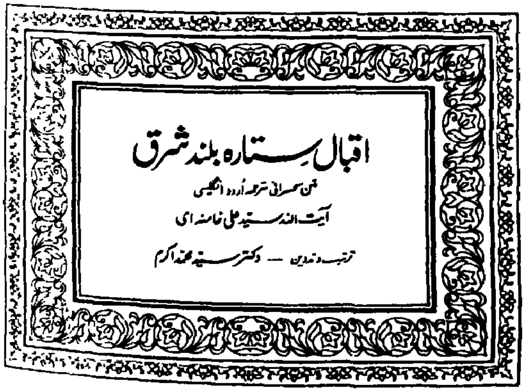
کوشش و کار، امکان پیشرفت جامعه وجود ندارد:

زنـده ای ؟مشتـاق شـو خـلاق شـو — همچو مـا گـیرندهٔ آفـاق شـو
در شکـن آن را کـه نـاید سـازگار — از ضـمیر خـود دگـر عـالم بیار
... مرد حق! بـرّنده چـون شـمشیر بـاش — خـود جهـان خـویش را تـقدیر باش[1]

او پارسای پاکبازی است که درخشش نور معرفت و سوزش آتش عشق و محبت و ایمان را یکجا دارد. شعر اقبال تنها شعر نیست ، فلسفه است ، فکر است ، نقشه ساختن و پرداختن ملت وکشوری تازه است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند
جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی[2]

و اما حضرت آیة الله خامنه ای به گونه ای که قبلاً هم اشاره شد در هر فرصتی راجع به اقبال و جایگاه او در زبان و ادب فارسی صحبت فرموده است. از جمله باید به سخنرانی مبسوط و پربار آن حضرت در "کنگرهٔ بین المللی علامه اقبال" در فروردین ۱۳۶۵ / مارچ ۱۹۸۶م. اشاره کرد که برای اقبال شناسان بسیار سودمند و قابل تعمق است . این سخنرانی با مشارکت خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور و اقبال اکادمی پاکستان به سه زبان فارسی،اردو و انگلیسی بانام اقبال ستاره بلند شرق به زیور چاپ آراسته شده که نظر به اهمیت آن بخشی را دوباره کاوی می‌کنیم :



« اقبال از شخصیتهای برجستهٔ تاریخ اسلام و آنچنان عمیق و متعالی است که

۱. جاوید نامه ، صص ۱۸۸ و ۱۸۹
۲. زبور عجم ، ص ۶۱

ی توان تنها بر یکی از خصوصیتها و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن نصوصیت ستود. اگر ما فقط اکتفا کنیم به اینکه بگوییم اقبال یک فیلسوف و یک عالم ست، حق او را ادا نکرده ایم. اقبال بی شک شاعری بزرگ و از بزرگان شعر به حساب ی آید. متخصصان زبان و ادبیات اردو می گویند:« شعر اقبال به زبان اردو بهترین ست.» البته این شاید خیلی تعریف بزرگی از اقبال نباشد چون سابقه فرهنگ و شعر اردو بقدر نیست، اما شکی نیست که شعر اقبال به زبان اردو در سالهای اوایل قرن بیستم بر حاد ملت شبه قاره - چه مسلمان و چه هندو - تأثیر عمیقی گذاشت و آنها را به مبارزه ای که آنوقت به مرور اوج می گرفت، هرچه بیشتر برانگیخت و خود اقبال هم در اول مثنوی اسرار خودی اشاره می کند:

باغبان زور کلامم آزمود
مصرعی کارید و شمشیری درود

و من استنباطم این است که منظور اقبال در اینجا شعر اردوی خویش است که در آن وقت برای همه مردم شبه قاره شناخته شده بود.

شعر فارسی اقبال هم، به نظر من از معجزات شعر است. ما غیر پارسیِ پارسی گوی در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم، اما هیچ یک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی، خصوصیات اقبال را داشته باشند. اقبال محاورهٔ فارسی را نمی دانست، و در خانهٔ خود و بادوستان خود اردو یا انگلیسی حرف می زد. اقبال نگارش و نثر فارسی را نمی دانست و نثر فارسی اقبال، همین تعبیراتی است که در اول فصلهای اسرار خودی و رموز بی خودی نوشته، که می بینید فهمیدن آن برای فارسی زبانها مشکل است. اقبال در هیچ مدرسه ای از مدارس دوران کودکی و جوانی فارسی را یاد نگرفته بود و در خانه پدری، اردو حرف می زد و لذا به این جهت که احساس می کرد معارف و مضامین ذهنی اش در ظرف زبان اردو نمی‌گنجد، فارسی را انتخاب کرد و به آن انس گرفت. او با خواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی مولوی وشعرای سبک هندی مثل امیرخسرو و "عرفی" و "نظیری" و "غالب دهلوی" و دیگران، فارسی را آموخت، و آنوقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود و با فارسی زبانان

هیچ گاه معاشرت نداشت ، ظریفترین و دقیقترین و دست نیافتنی ترین مضامین ذ
در قالب اشعار بلند و بعضا بسیار عالی در آورده و عرضه کرده که این به نظر م
شعری اوست. شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارسی زبان نبودند ولی فارسی می
و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید، آنوقت عظمت اقبال برایتان آشکار خواهد شد.[1]
از آقای وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی و برادران دانشگاهی خواهش می ک
فکر ایجاد بنیادهایی به نام "اقبال" و نامگذاری دانشگاه ، تالار، سالن و مؤس
فرهنگی به نام این شخصیت برجسته در کشور باشند. اقبال متعلق به ما و متعلق
ملت و این کشور است.[2]

در یکی ازکتابهایی که یکی از آقایان محققین معاصر پاکستانی [3] در باب
نوشته وکتاب بسیار متینی است با نام اقبال در راه مولوی و من در سفر اخیرابه پاک
این کتاب را به دست آوردم و از آن استفاده کردم ، دیدم می نویسد: هر وقت هر ش
بیتی که اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در او بود برای اقبال خوانده می شد ، اقبال بی
اشک از چشمش جاری می شد و در حقیقت خودش ، عاشق پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ب
این یک خلاصه و یک شبح از شخصیت اقبال عزیز ماست که بی شک ستارهٔ بلن
شرق است و جا دارد که ما اقبال را به معنای حقیقی کلمه، "ستاره بلند شرق "بنامیم
حال امیدواریم که ما بتوانیم حق اقبال را بشناسیم وبتوانیم تأخیری راکه ملت ما د
این چهل پنجاه سال اخیر در شناخت اقبال داشته است ، جبران کنیم.»[5]

ایشان دربارهٔ بزرگداشت اقبال و بهره گیری ازاندیشهٔ وی چنین رهنمود می
« ملت ما از حقیقت اقبال و روح اقبال و عشق اقبال بی خبر مانده که باید این نق
شاء الله جبران بشود وکسانی که اهل اینکار هستند مثل شعرا، گویندگان ، نویس
مطبوعات و دستگاههای دولتی ذی ربط از قبیل وزارت فرهنگ و آموزش

---

۱. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، صص ۶ - ۹
۲. همان ، ص ۱۳
۳. مراد دکتر سید محمد اکرم (اکرام) رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب لاهور
۴. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، ص ۴۴
۵. همان ، صص ۶۱ و ۶۲

زارت آموزش و پرورش ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، هرکدام به نوبهٔ خودشان ان شاء الله سعی کنند اقبال را آن چنان که هست زنده کنند و آثارش را درکتابهای درسی و غیر درسی بیاورند و مطرح کنند وکتابها و اشعار او را جدا جدا چاپ کنند. اسرار خودی را جدا، گلشن راز جدید را جدا ، جاوید نامه را جدا. مثل این کارهایی که در پاکستان تا حدودی انجام شده ، منتهی مردم در پاکستان متأسفانه نمی توانند از این تعبیرات درست استفاده کنند ، چون زبان فارسی در آنجا آن رواج و رونق سابق را ندارد ، که امیدواریم این خلأ هم پرشود و برادران پاکستانی ما که اینجا هستند و همچنین همهٔ ادبای شبه‌قارهٔ هند وظیفهٔ خودشان بدانند در مقابل آن سیاست بسیار خباثت آمیزی که نسبت به زبان فارسی انجام گرفت ، قد علم کرده و حرکت کنند، و زبان فارسی را که عامل فرهنگ عظیم اسلامی است و بخش عمده ای از فرهنگ اسلامی در زبان فارسی و متکی به زبان فارسی است ، در شبه قاره که مسلمانها آنجا عنصر اصلی هستند ، اشاعه بدهند و مخصوصاً درپاکستان اینکاربه نظرماباید به سرعت انجام بگیرد،ودرکشورخودمان‌هم البته طبع‌کتاب‌وچاپهای‌گوناگون‌آن‌که انجام نشده باید انجام بشود ، و سرانجام هنرمندان روی آن کار اقبال کارهای هنری بکنند ، خواننده ها آن شعرها را بخوانند و آهنگ روی آن سازند و با رواج آنها به زبان و دل مردم پیر و جوان ما ان‌شاءالله بیاورند.»[1]

رهبر معظم و حکیم فرزانه به این سخنرانی بسنده نکرده و پیام تکمیلی هم به کنگره داده اند : « هر چند در سخنرانی امروز جز اندکی از ابعاد شخصیت علامه محمد اقبال گفته نشد ، و بیشترین سخن دربارهٔ این شخصیت بزرگ اسلامی قرن حاضر ناگفته ماند، اما استدراک دو نکته راکه ناگفتن آن حقاً ظلم به اقبال است ضروری می بینم:

نکته اول مربوط به تأسیس کشور پاکستان است که یقیناً یکی از برجسته ترین نکات شخصیت و زندگی اقبال به شمار می آید، حقاً باید گفت که مؤسسین پاکستان و در رأس همهٔ مردم ، قائد اعظم محمد علی جناح این توصیهٔ جاودانهٔ اقبال راکه خطاب به انسان مسلمان می گوید:

تو شمشیری ز کام خود برون آ | برون آ از نیام خود برون آ
شب خود روشن از نور یقین کن | ید بیضا برون از آستین کن

[1] اقبال ستارهٔ بلند شرق ، صص ۶۲ - ۶۴

بکاربستند وبا تلاش و مجاهدت خستگی ناپذیر خود،فکری راکه علامه اقبال در ۱۹۳۰ درکنگرهٔ اله‌آباد مسلم لیگ مطرح کرده بود، هفده سال پس ازآن تحقق بخش تشکیل پاکستان که یگانه علاج برای حفظ و احیای شخصیت مسلمان هندی بود، یکی از افتخارات بزرگ اقبال است.استدلالهایی که درمباحثات قائد اعظم با جواه نهرو درباب جدایی مسلمین هند به چشم می خوردکه اساس آن برپایهٔ "ملت‌مستقل مسلمانان هند"استوار است ، یقیناً از نظریات اقبال در رموز بیخودی و در بقیه آ بزرگوار است.بنابر این همچنانکه خود برادران پاکستانی گفته و تکرارکرده‌اند، بی اقبال معمار و طراح پاکستان وتحقق بخشنده به ملت مستقل مسلمان در شبه قاره ا

نکته دوم که دانستن آن برای مردم مسلمـان ومـتعبد کشـور مـا یـقیناً دلنش لذت‌بخش است درباره خصوصیات شخصی اقبال است ؛ برای مردم ما جالب اس بدانند اقبال ،کسی که فرهنگ و تمدن غرب را بخوبی شناخته و بخش مهمی از عم را درتحصیل فرآورده های فکر غربی صرف کرده ، در رفتار شخصی خود همچون از زهاد و عباد بوده و آن آمیزش و اختلاط به هیچ وجه نتوانسته است دراعمال و اسلامی ودر زندگی شخصی اوکمترین تأثیری بگذارد. او فردی متعبد و مأنوس با ذ اهل تهجد و پرهیزکننده از محرمات بوده و حتی در دوران زندگی دانشـجویی ا اروپا هرگز این رویه را فرو نگذاشته است. اعتقاد او به قرآن در آن حد بوده است روایت فرزندش آقای جاوید اقبال،آیات قرآن رابه روی بـرگ درخت مـی‌نوشـ بیماران برای شفا می‌داده است،به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وبه خانهٔ خداوحتی‌به سـ حجازکه پایگاه وحی بوده،عشق می ورزیده است،علاقهٔ اوبه علوم‌اسلامی‌به‌حد که در آخر عمر می خواسته کتابهای خود رابفروشد وکتب فقه و حدیث و تفسیر بخ اهل سوز و گداز عارفانه،نماز نیمه شب ، پارسایی و قناعت در زندگی و خصوص برجستهٔ دیگری از این قبیل بوده است.[1]... امیدواریم خدای متعال به ما توفیق با بتوانیم به سهم خود، حق بزرگ اقبال در امت اسلامی را جبران و اداکنیم.»[2]

*****

۱. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، صص ۶۵ - ۶۸
۲. همان ص ۶۴

ادب امروز

ایران

خوانندگان گرامی !

به علت تراکم مطالب در این شماره دانش ، سومین بخش مقاله «همگام با فرهنگستان» در شماره آینده چاپ خواهد شد انشاء الله

ج نبریزی
ر تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قامت برازنده ادب امروز ایران (٤)

ادبیات امروز ، حاکمیت ارزشها

وسایل ارتباط جمعی در جهان ، از عوامل عمده ای هستند که در بسیاری کشورها ر مسیر کلی تمرکز زبانی عمل می کنند و زبان را به سوی وحدت و مرکز ثقل سیاسی و قتصادی می رانند.

به تبع آن زبان فارسی نیز امروزه حساسترین مراحل حیات خود را می گذرانـد، عنی همان گونه که در انگلستان ، زبان انگلیسی "لندنی" و در فرانسه ، زبان فرانسوی "پاریسی" شده ، در ایران نیز زبان فارسی "تهرانی" شده است و وسایل ارتباط جمعی در یران خواه ناخواه زبان فارسی را به سوی "وحدت" یا "تهرانی شدن" می رانند.

وحدت زبانی را زبان شناسان ناشی از دگرگونی نظام اقتصادی و اجتماعی تازه به جای نظام فئودالی گذشته قلمداد می کنند؛ نظام تازه ای که تمرکز در هرچیز از جمله در زبان را طلب می کند ویکی از دستاوردها و پیامدهای آن ، انهدام نیمه زبانها ، گویشها و نیمه گویشهای متفاوت است که امری طبیعی و موافق با قوانین تکامل است و صرف نظر از دشواریهای راه، هیچ مقاومتی نیز قادر به انسداد این سیر طبیعی نخواهد بود. محو گویشها و نیمه زبانهای وابسته به زبان فارسی وایجاد وحدت زبانی هم امری حتمی و اجتناب ناپذیر است که ما امروزه به روشنی شاهد این جریان جبری هستیم،بگونه ای که نگارنده در یکی از روستاهای اطراف تهران وقتی بازبان محلی چند سال قبل همان

روستا با کودکان دبستانی سخن می گفت ، مفهوم کلامش را درک نمی کردند و
سالخوردگان قادر به فهم اصطلاحات زبانی و گویشی آن روستا بودند. لذا زبان فار
نیز در فراروی وحدت خود به طور آشکار به سوی مرکز ثقل سیاسی واقتصادی، ی
"تهران" ، تمایل دارد.

صرف نظر از اثر رسانه های همگانی ، بویژه صدا وسیما در وحدت زبا
گویشی مردم ، به نظر زبان شناسان ، زبان همواره مانند سیلی خروشان در بستر رود
زمان و زندگی خویش در حرکت و پیشرفت است و به سلیقهٔ این و آن و سرو صـ
ویرایشگران اعتنایی ندارد ، چراکه زبان نیز مانند هر پدیدهٔ دیگری به مرور زمان تک
و دستخوش دگرگونی خواهد شد. لکن فصحای آرمانخواه و دستور نویسان سره نو
در برابر زبان شناسان واقع گرا معتقدندکه فراگیری زبان فصیح و صحیح ادبی ، موکو
فراگرفتن اصول وقواعد زبان وپیروی ازکلام نویسندگان بزرگ است ، و اگر تصرف
آن می شود باید بروفق روح زبان وساخت و ریخت آن باشد ؛ به طوری که خواص
را بپسندند و عوام از درک و فهم آن عاجز نمانند.

اگر مردم ما به زبان مادری خودنیندیشند ودر آن تدبر نکنند، ناچار مایه
شکوفایی فرهنگی وتغذیهٔ مغزی و روحی خود را در زبان بیگانه جست و جو می ک
دچار نوعی اسارت و استعمار فرهنگی می شوند، و این امر جز زیانهای فراوان ، مو
احساس حقارت ، بی اعتمادی به نفس ، و عقب ماندگیهای شدید ذهنی و فرهنگی خو
شد. بویژه که ما امروزه بیش از هر زمان دیگر مورد هجوم وحشیانهٔ انحطاط فرهـ
غرب وتعرض به باورهای اصیل خودقرار داریم و ممکن است بسیاری از مایه
فکری و فرهنگی خود را از دست بدهیم ؛ لذا می طلبد که صاحبنظران پیوسته در
زبانی و فرهنگی خودبکوشند. به این منظور زبان شناسان و اهل نظر دو راه پیش
کرده‌اند؛ یکی تحقیق و تتبع در آثار گذشتگان و دیگر ، مایه گرفتن از زبان و فر
مردم. بی شبهه در آثار منظوم و منثور زبان وادب فارسی ، به قدر کافی تعابیر جذا
سخنان نغز ، امثال وحکم ، و ترکیبهای ظریف نهفته ،که بر بسیاری از آنها غبار فرام
نشسته است ، باید غبار از چهرهٔ زنگار گرفته آن معانی و تعابیر زدوده و به بازار

ِضه شود و سپس از فرهنگ مردم وزبانها و گویشهای شیرین محلی برای نکمبل آن ره برداری شود.

این امر به ویژه در زمانی که وحدت زبانی امری اجتناب نـاپذیر است و کـلیه سانه‌ها در این مسیر عمل می کنند، کاملاً ضروری است ، تا ما بـه نـحوی مـطلوب و ﻫﺪایت کننده در سیر طبیعی آن اثر بگذاریم.

زبان در صورتی می تواند ادامه حیات دهدکه عمومی ، همگانی و پیوسته بـه ﺟﺎمعه باشد. به عبارت دیگر ، زبان مورد استفادهٔ جامعه هیچ گونه وابستگی طبقاتی و گروهی نمی پذیرد، که در غیر این صورت محکوم به زوال است ، زیرا چنانچه به زبانی امفهوم میان گروه یا گروههایی بدل شود، چه بسا در حد گویش تنزل کند ؛که ما س از روپاشی شوروی و تشکیل دولتهای مستقل و شیوع و گسترش زبان و ادب فارسی در سیای میانه ، بخصوص باید به این نکته توجه کنیم و از مایه های زبان و گویشی آنان سنفاده ببریم. علاوه بر مؤسسات فرهنگی و درسی دانشگاههای دولتی و غیر دولتی ، مروزه در شهرهای معروف دنیا هواداران فرهنگ وادب فارسی فراوانند و انجمن می کنند ودر ترویج زبان می کوشندکه شاید ما از بسیاری آنها بی خبر باشیم. نکته اساسی و مهمی که شاید در زمان ما نیز مطرح باشد مسئله ای است که شادروان استاد "عباس اقبال" در چند سال قبل در یکی از شماره های مجله یغما به آن توجه داد و آن این است که برخی در ممالک همجوار ایران می پندارند که ما خیال داریم فارسی را به جای زبانهای رسمی و محلی آنان بگذاریم وبه این شکل در امور داخلی آنان مداخله کنیم. این توهّم علاوه بر آنکه به سوءتفاهم می انجامد به اساس همکاری فرهنگی ایران باکشورهـای همسـایه لطمه شدید می زند . حال آنکه منظور ، حمایت از زبان فارسی و دفاع از آن است تا در جان هایی که فارسی رایج است و عاشق و طرفدار دارد، از آن حمایت شود.

بدیهی است این امر ، وظیفه و در شأن زبـان دانـان و فصحـا و اهـل تحقیق و "فرهنگستان زبان فارسی" است که برنامه ریزی کنند و زبان را از بسیاری ناهنجاریها و آلودگیهای غیر ضرور و معناکُش بپیرایند و به آن غنا بخشند و در مسیر سالم هدایت کنند.

قدرمسلم هیچ زبانی تازمانی‌که قدرتی سیاسی ، نظامی ، اقتصادی یا معنوی پشت

آن نباشد ، نمی تواند انتشار یابد و نفوذ کند. چنانچه مورد حمایت قرار نگیرد، زبانهای دیگری جای آن رامی گیرند. اگر از قرن پنجم هجری به بعد در سراسر آسیای میانه زبان و ادب فارسی انتشار و رواج یافت ، به آن سبب بود که زبان ادب و دربار بشمار می‌رفت.

به همین دلیل ، در زمان حکومت امرای چغانیان و سامانیان ، شعرا و نویسندگان بزرگ فارسی زبان گرد ایشان حلقه می زدند، بعد از ایشان نیز عموم امرا و شاهان که در نواحی آسیای میانه بر روی کار آمدند ، همه شعر و ادب فارسی را تشویق می‌کردند. غزنویان و غوریان هم حوزه انتشار زبان و ادب فارسی رابه بخش مهمی از هندوستان کشاندند ، وسلجوقیان روم و ترکان عثمانی هم قلمرو زبان وادب فارسی را از آناتولی به بالکان و مصر توسعه بخشیدند.

در پاکستان هم زبان اردو بر فارسی مبتنی است و پاکستان با هر مسلک و مذهب، ناگزیر دلش درگرو اندیشه و آثار " اقبال " ، و آثار اقبال هم عمدتاً به فارسی است. در حاشیه کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال در ایران و درحضور اندیشه‌مندان پاکستانی گفته شد[۱] که بدون درک زبان فارسی نمی توان یک اردو دان خوب بود ، زیرا پایه و اساس زبان اردو ، فارسی است و حوالی ۶۰ تا ۶۵ درصد زبان اردو را لغات فارسی تشکیل می دهد.

زبان فارسی زبان اقبال است . آیا می توان اقبال را در پاکستان کنار گذاشت؟ چنانچه بتوان اقبال را کنار گذاشت ، فارسی را هم می توان کنار نهاد. اگر می خواهند اقبال را داشته باشند باید وی را بشناسند و اگر بخواهند او را بشناسند باید زبان فارسی بدانند. بنابر این ادبیات فارسی نه تنها در ایران که در شبه قاره نیز جلوه گاه راستین انعکاس تلاشهای هزار سالۀ مردم مسلمان فارسی زبان در زمینه های گوناگون هنر و معارف ،از حماسه و داستانهای دلکش و جذاب و تاریخ و افسانه و سیره و تفسیر قرآن و علم و عرفان و فلسفه و اخلاق است و به رود پهناوری می ماند که عطش هر تشنه ای را با هر ذوق و سلیقه فرو می نشاند. به جرئت می توان گفت که در هیچ جای جهان آثاری تابدین پایه عارفانه، عمیق و پراز ابعاد رستخیز بخش حسّ و ایمان و شناخت وعشق

۰۱ کیهان فرهنگی ، شماره ۱ ، فروردین ۱۳۶۵

ی شود.

در قرن هفتم هجری ، در سالهایی که معماران چیره دست ایرانی در ساختن بنای ، "الحمرا" در اسپانیا می کوشیدند، خنیاگران چینی برای "ابن بطوطه" جهانگرد ، این غزل "سعدی" را می خواندند:

تا دل به مهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
چون در نماز استاده ای گویی به محراب اندری

مان سالها ، کتیبه های سنگهای مزار را در "جاوه" و "سنگاپور" به فارسی تند ، از آن جمله بر سنگ قبری از سال ۸۲۳ هـ که ٤٠ سال پیش در "مالابا" شد این غزل سعدی را نگاشته اند :

بسیار سالها بر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبا رود [۱]

ه قدر زبان فارسی را بدانیم و پاس ثروت گران سنگش را بداریم و در افزودن بر ث عظیم جاویدان بکوشیم و در برابر نفوذ نامعقول زبانهای بیگانه که متأسفانه مایهٔ رونق بازار بی دانشان و کوته بینان است ، سدّی از دانش و بینش آمیخته به ایمان بکشیم . باشد که تاجهان باقی است ، زبان فارسی مایهٔ سرافرازی و ی مسلمانان بماند.

غرض از این اشارات اصالت زبان فارسی و ریشه دار بودن آن است . به عبارتی مروز ایران هم نمی تواندجدا از ریشهٔ خودباشد. بلکه شاخ و برگ همان درخت لی است که ریشه در سراسر منطقه دارد . یعنی وقتی ما از "ادب امروز ایران" یاد م ، متعلق به همه فارسی زبانان است و نمی تواندتافته ای جدا بافته باشد. مرکز ثقل ان در ایران و تهران است،اما همان زبان و ادب "سعدی" و "حافظ" است که زبان ه شمار می رود و همه موظفند در برومند نگاه داشتن آن در منتهای آراستگی، ی کنند . لکن وقوع انقلاب اسلامی در ایران به غنای این ادبیات افزوده و گرد از بن غبارگرفته آن زدوده ، ارزشها را از نوزنده کرده و در واقع بازگشت به خویشتن را

۱- محمد امین ریاحی؛ «نفوذ زبان فارسی در قلمرو عثمانی»، ارمغان، شماره ۲، سال ۲۹، ص ۷۸

که علامه اقبال در اشعار خود پیوسته از آن یادمی کرده عینیت بخشیده و وارد صحنه کرده است. در ادبیات امروز ایران به نمونه های بسیاری برمی خوریم که هدفش حاکمیت بخشی به ارزشهاست. مثلا در پاسخ به شعرجنجالی "احمدشاملو" (بامداد) با عنوان «باچشمها» که شاعر مردم را این گونه خطاب کرده بود:

« ای یاوه/ یاوه / یاوه خلایق / مستید و منگ ؟ یا به تظاهر تزویر می کنید؟ / از شب هنوز مانده دودانگی / ور تائبید و پاک و مسلمان / نماز را از چاوشان نیامده بانگی .»[1]

"نعمت میرزاده" با احتیاط گفته بود:

«هرگز مباد نفرت از این مردم / این مردمی که دوستشان داری / این مردمی که دوست تو را دارند ! »

اما "حسن حسینی" شاعر نسل انقلاب ، قاطع تر پاسخ داد :

« ای بامداد ! / ای کرده کاوه های زمان را - در عصر مار دوش - یاوه قلمداد / اینک در این طلیعهٔ خونبار/ انگشت موشهای تجاهل را / از دخمه های گوش برون آر»[2]

"عبد الجبار کاکایی" در مقاله‌ای باعنوان "آوازهای نسل سرخ" از موضع تحلیلی، مطالب ارزنده ای در وصف آثار شاعران انقلاب مطرح ساخته است که مجال پرداختن به همه آن نیست، بخصوص که درج یک دیدگاه در این مقاله مناسب به نظر نمی‌رسد، لکن چند جمله از آن نقل می شود:

«جریان منفعل ولائیک که پیوندهای اجتماعی را حقیر می شمارد و وابستگیهای سیاسی با قدرتهای برتر دارد ، تحت پوشش قشر روشنفکر تاکنون برای جامعهٔ ما مشکلات فراوانی تولید کرده است . بنابر این اگر در این عبارات نامی از روشنفکر برده می شود ، آن قشر دلسوز و پیشرو جامعه که علاج دردهای اجتماعی را می دانند مراد نیست ».

"گرما رودی" هم دراین خصوص می سراید:

«هم اکنون که نعش تو را به ناکجا می برند / او درکافه ای نشسته و ودکامی نوشد/ و مرگ تو را

---

۱. مرثیه های خاک ، ص ۳۱

۲.همصدا با حلق اسماعیل ، ص ۴۶

ملل علمی می کند ... / بر او ببخش خواهرم ، روشنفکر است »

این اعتراض مقدمه و سرفصل اعتراضهایی می شود که بعدها در شعر شاعران ل انقلاب ، جایگاه ویژه ای پیدا می کند. مثلاً "حسن حسینی" می سراید :

روزی که روشنفکر / در کوچه های شهر پر آشوب / دور از هیاهو عرق میخورد/ با انفشانی‌های حزب الله / تاریخ این ملت ورق می خورد»[1]

"موسوی گرمارودی" در مقایسه برحی شاعران پیش و پس از انقلاب اسلامی می‌گوید:

کدام شاعرترند ؟ / آنکه از سرانگشتان / بر دیوارها تصویر سرخ می کشد / یا آنکه با کلمات در مر سپید ،نقش رنگین می زند؟»

به هر حال شعر انقلاب هم مانند نثر آن حاوی اندیشه ها و مضامین ناب اسلامی و فلابی است . در محتوا و به لحاظ مردم‌گرایی و مردم باوری وبازگشت به عشق عارفانه و رسیم افقهای روشن پیروزی، همپای تحول در سایر شؤون اجتماعی گام برداشته است و تاوی همان مفاهیمی است که در اندیشه های ناب "اقبال" و "ناصر خسرو" و مانند آنان ی بینیم و می خوانیم . ادبیاتی است که ریشه در عشق و ستم ستبزی دارد ، و امروزه ماخه های سرسبز فراوانی آورده و آن مفاهیم را وارد زندگی مردم ایران کرده است

*****

حکایت

مؤذنی بانگ می گفت و می دوید. پرسیدند که چرا می دوی ؟ گفت

می گویند آوازت از دور خوش است. می دوم تا آواز خود را از دور بشنوم.

از کلیات عبید زاکانی

۱. همصدا باحلق اسماعیل ، ص ۵۰

«حور و شاعر»

حور:

نه به باده میل داری نه به من نظر گشائی
عجب اینکه تو ندانی ره و رسم آشنائی

همه ساز جستجوئی همه سوز آرزوئی
نفسی که می‌گدازی غزلی که می‌سرائی

به نوای آفریدی چه جهان دلگشائی
که ارم به چشم آید چو طلسم سیمیائی

شاعر:

دل رهروان فریبی به کلام نیشداری
مگر اینکه لذت او نرسد به نوک خاری

چکنم که فطرت من به مقام در نسازد
دل ناصبور دارم چو صبا به لاله زاری

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروئی
تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری

ز شرر ستاره جویم ز ستاره آفتابی
سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری

چو ز بادهٔ بهاری قدحی کشیده خیزم
غزلی دگر سرایم به هوای نوبهاری

طلبم نهایت آن که نهایتی ندارد
به نگاه ناشکیبی به دل امیدواری

دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانی
نه نوای دردمندی نه غمی نه غمگساری

ع. سرافراز
دبیر دانش

سرایندهٔ ارزشها

"دکتر فاطمه راکعی"، شاعرهٔ معاصر ایران، آبان ماه امسال برای شرکت در "همایش منطقه‌ای جایگاه‌ومنزلت زن از دیدگاه اسلام" و "همایش بین المللی فکر اقبال" به پاکستان آمده بود. دانش می خواست که پیرامون ادبیات بویژه شعر معاصر ایران با ایشان گفت و گویی داشته باشد، اما توفیق رفیق راه نشد.

از این رو برای آشنایی خوانندگان گرامی با یکی دیگر از چهره های ادبی پهنهٔ فارسی، به آوردن سه قطعه شعر و اجمالی از زندگی نامه وی بسنده شد.

نام و نام خانوادگی : فاطمه راکعی

دانشنامه : دکترای زبان شناسی

پیشه : ـ استاد دانشگاه و معاون آموزشی - پژوهشی دانشکده الهیات و ادبیات دانشگاه الزهرا - تهران

ـ عضو شورای مرکزی "جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران"

ـ مدیر دفتر شعر جوان

آثار : ۱. سفر سوختن (مجموعه شعر)

۲. آواز گلسنگ (مجموعه شعر)

۳. دربارهٔ شعر (ترجمه فارسی مجموعه مقالات ادبی "لارنس پرین")

٤. زبان و منطق (ترجمه از انگلیسی)

۵. مقالات گوناگون ادبی و زبان شناسی: چاپ شده در مجلات ایران

***

آفتاب عشق

پیشکش به پیشگاه مقدس زهرای اطهر سلام‌الله‌علیها

ای بی نشانه ای که خدا را نشانه ای
هر سو نشان توست ، ولی بی نشانه ای

ای روحِ پر فتوحِ کمال وبلوغ و رشد
چون خونِ عشق در رگِ هستی روانه ای

با یادِ روی ِخوب تو می خندد آفتاب
بر خاکِ خسته ،رویشِ گل را بهانه ای

ای ناتمام قصهٔ شیرینِ زندگی
تفسیرِ سرخِ زندگیِ جاودانه ای

تصویرِ شاعرانهٔ در خود گریستن
رازِ بلندِ سوختنِ عارفانه ای

هیهات ، خاکِ پایِ تو و بوسه های ما ؟!
تو آفتابِ عشقِ بلند آستانه ای

در باور زمانه نگنجد خیال تو
آری ، حقیقتی به حقیقت فسانه ای

«زهرا» ی پاک ، ای غمِ زیبایِ دلنشین
تو خواندنی ترین غزلِ عاشقانه ای

***

تفسیر معنای عشق

برای زنان ،که تفسیر معنای عشقند...

من باده پیمای عشقم
سرمست صهبای عشقم

از من سبوی محبت
بستان که سقای عشقم

می بخشمت زندگانی
آری ، مسیحای عشقم

بنگر که با جرمِ خوبی
چون بر چلیپای عشقم !

می جوشد از من ترانه
آری ، نکیسای عشقم

می پرورد دامنم گل
طبع شکوفای عشقم

دانند گوهر شناسان
غواص دریای عشقم

بر دفتر روزگاران
مکتوب خوانای عشقم

نیکم اگر دیده باشی
دانی که دنیای عشقم

در چشم پر راز "مریم"
رمز معمای عشقم

هم سعی نستوهِ "هاجر"
آن پای پویای عشقم

دست کـــریم "خـــدیجه" در کـــار احیـــای عشـــقم
مـــن خشـــم زیبـــای "زهـــرا" یـــعنی کـــه غوغـــای عشـقم
در صـــبر بشکـــوه "زیـــنب" فریـــاد غـــرّای عشـــقم
مـــن خـــون گـــرم "ســـمیّه" تـــضمین فـــردای عســـقم
مـــعراج را پـــایگاهم یـــعنی مـــصلای عشـــقم
ســـرچشـــمهٔ عشـــقم ، امـــا لب تشـــنه، جویـــای عشـفم
یک جـــرعه ام مهربـــانی ! دست تمنـــای عتـــقم
متشکـــن مـــرا بـــی بهـــانه ای مست ، مینـــای عشـــقم
در مســـلخ مهربـــانی زخـــمی تـــرین نـــای عشـقم
تـــعبیرِ آیـــاتِ دَردم
تـــفسیرِ معنـــای عتـــقم...

***

زینب مجسّم

برای مادرم

آن خـطوط شکسـته را خـوانـدم نـــامهٔ عـــاشقانهٔ غـــم بـــود
راز یک عـمر سـوختن در خـود خفته در آن خـطوط درهـم بـود
آنکـــه پهنـــای پـــاک دامـــانش پـــایگاه عـــروج آدم بـــود ،
در طـــنین زلال زمـــزمه‌اش جـــوشش مهربـــان زمـزم بـود ،
دامـــن آسمـــانیش هـــر شب پـــر ستاره ز اشکِ نم نم بود
آه، تـــاوان مهربـــانی را پشتش از بار غُصّه هـا خم بود
و آن دلِ مهربـــانِ دریـــاییش مـــرکز ثـقلِ رنـجِ عـالم بـود
بردبـــار و بـــزرگوار و صـبور
مـــادرم ، "زیـــنب" مـجسّم بـود

*****

راز زندگی

غنچه با دل گرفته گفت:

«زندگی لب ز خنده بستن است

گوشه‌ای درون خود نشستن است»

گل به خنده گفت:

«زندگی شکفتن است

با زبان سبز راز گفتن است»

گفتگوی غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می رسد

تو چه فکر می‌کنی؟

راستی کدام یک درست گفته‌اند؟

من که فکر می‌کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است

گل، یکی دو پیرهن

بیشتر ز غنچه پاره کرده است

قیصر امین پور. مشهد

فارسی امروز

شبه قاره

ای زبان فارسی در کار باش
رهگشای راه ناهموار باش

برخی از استادان براین عقیده اند که امروزه چیزی بنام "فارسی امروز شبه قاره" هویت ندارد و آنچه اینک از خامهٔ فارسی نویسان این مرزوبوم می تراود همان فارسی ایران است.

بعضی نیز بر این باورند که هرچند شیوهٔ فارسی نگاری امروز شبه قاره بنام "سبکی ویژه" نامبردار نیست ، اما با ویژگیهایی از فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان متمایز می شود.

شماری نیز "نثر" فارسی امروز شبه قاره را درخور تأمل نمی‌دانند، اما می‌گویند "نظم" امروز آن می تواند درمیان سبک‌های فارسی، پله ای را به خود اختصاص دهد.

دانش بدون هیچگونه داوری ، شعر فارسی امروز شبه قاره و برخی مقالات نویسندگان به ویژه دانشجویان رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی این سامان را با کمترین ویرایش فنی و محتوایی در این بخش می‌گنجاند.

دکتر زیب حیدر (حیدراباد - دکن)

ترجمه بشارت محمود میرزا

دفتر دانش

پشتیبانی پادشاهان قطب شاهی

از دانشمندان، سخنوران و سرایندگان فارسی

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

چون نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

دکتر جمیل جالبی می‌نویسد : «یکی از ویژگی‌های مشترک پادشاهان قطب شاهی این بود که همه از تحصیلات عالی برخوردار بودند. آنها از یک سو ویژگی نژادی [ایرانی] خود را حفظ نموده و علوم اسلامی را گسترش دادند و از سوی دیگر با اختیار کردن آداب و سنتهای کشور خود [هند]، فرهنگ سومی را ایجاد کردند که دارای اجزای سالم هر دو فرهنگ [ایرانی و هندی] بود.»[2]

در پایان سدهٔ پانزدهم میلادی شاهنشاهی "بهمنیان" سقوط کرد و به پنج سلطنت مستقل در دکن تجزیه شد. "سلطان قلی" که بزرگ ترین و صمیمی ترین امیر خانوادهٔ بهمنیان بشمار می‌رفت، در سال ۹۲۴ هـ‍ ق فرمانروایی خود را اعلام کرد، و پادشاهی خاندان "قطب شاهی" را بنیان گذاشت.

دکتر شریف النساء انصاری در دیباچهٔ حدایق السلاطین می‌نویسد:« پادشاهان

---

۱. زیب حیدر؛ «قطب شاهون کی فارسی علما، ادبا، اور شعرا کی سرپرستی» [illegible] جون ۱۹۹۶، ج ۵۸، ش ۵۶. این مقاله با تصرف و تلخیص از اردو به فارسی [illegible] شده است (مترجم)

۲. تاریخ ادب اردو، ج ۲، ص ۲۸۲

خانوادهٔ قطب شاهی خود شان را ایرانی می دانستند و دست دوستی به سوی "صفویان" درازکردند و فرهنگ دکن را چنان رشد دادند که پایتخت حیدرآباد بنام "صفاهان نوین" مشهور شد.» علامه میر محمد مومن استرآبادی علیه‌رحمه در وصف حیدرآباد می سراید:

سرمه شد خاک تلنگانه ز فرخ پای تو | ای خدایی پا کز تو هر زمان جان نوی
گر صفاهان نوشُد از شاه جهان عباس شاه | حیدرآباد از تو شد شاها! صفاهان نوی

اختر حسن در ادب فارسی گولکنده می‌نویسد:« گمان می رود که در زمان سلطان قلی قطب الملک ، پایتخت سلطنت قطب‌شاهی از علما و ادبا خالی نبوده است... امکان دارد که بعد از پایان سلطنت بهمنیان بعضی از ارباب کمال و اهل فضل و هنر به گولکنده سرزده و از فیض سلطان قلی برخورده باشند. ولی در تواریخ و تذکره های زمان پادشاهان قطب شاهی حالات زندگی علما و شعرا و ادبای این زمان یافته نمی‌شوند.»

نصیر الدین هاشمی در نسخه خطی دکن در اروپا نوشته است:« در زمان سلطان قلی قطب شاه پایتخت دولت گولکنده از ادبا و شعرا و هنرمندان خالی نبود.در گولکنده شعرا و ادبا در جایی بنام " آتش خانه" گرد می آمدند. در تاریخ محمد قطب شاه، حدیث " آتش خانه" را به زمان ابراهیم قطب شاه نسبت داده است. این نخستین و مستند ترین تاریخ زمان قطب شاهیان به شمار می رود. بنابر این ما این نظر را قبول داریم.

"گولکنده" از همان زمان "سلطان قلی" قطب الملک ،بنیانگزار پادشاهی گولکنده ، مرکز روحانیان و شعرا و ارباب کمال شده بود. بسیاری از دانشمندان بزرگ از ایران به گولکنده آمدند و این روند تا زمان "ابوالحسن تاناشاه" آخرین پادشاه خانواده قطب شاهی ادامه پیدا کرد. پادشاهان قطب شاهی نه تنها از این علما و ادبا پشتیبانی کردند بلکه آنها را به گماشتن بر مناصب جلیل سرافراز کردند .شمار این علما و بزرگان بسیار است که در این جا برخی از دانشمندان نامدار و ارباب کمال مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرند .

۱. علامه میر محمد مؤمن استرآبادی

یکی از سرآمد ترین و بزرگترین علمایی که در آن زمان بسر می‌برد ، "میر محمد مومن استرآبادی" ، از خانواده گرامی موسوی استرآباد است . پدرش هم در ردیف

علمای بزرگ ایران بشمار می رفت . وی در سال ۹۸۹هـ به هند آمد و در زمان محمد قلی قطب شاه از احترام ویژه ای برخوردار شد. شاه او را به منصب "پیشوایی" برگماشت. وی در ادارهٔ امور دولت گولکنده منشاء خدمات بزرگی از جمله بنا کردن شهر "حیدرآباد" شد که شرح آن رفت .

"علامه میر محمد مومن" جایگاهی بلند داشت. از دروازهٔ بزرگ قلعه تا کاخ ، سوار و در پالکی نشسته رفت و آمد می کرد و تنها او از این امتیاز برخوردار بود.[1] وی همچنین معلم سرخانهٔ شهزاده "محمد سلطان" شد و او را متقی و متدین بار آورد. علاوه بر مقرری بالایی که از سوی دربار شاهانه به وی پرداخت می شد زمین بزرگی نیز در اختیار وی نهاده شده بود. اما او درآمد خویش را درکارهای بی ارزش دنیوی هزینه نمی کرد بلکه با آن هزینه های مدرسه و مکتب را می پرداخت .

علامه مولف رسالهٔ مقداریه است ، که در آن پیمانه ها و اوزان را طبق "فقه جعفری" شرح داده است. دکتر زور نوشته است که وی مقداریه را که دربارهٔ اوزان و اندازه های شرعی است در زمان محمد قلی قطب شاه به رشتهٔ تحریر در آورد. این کتاب در "او.ام.ال. حیدرآباد" و "کتابخانه سالار جنگ" موجود است. نیز کتاب الرجعت را بزبان عربی نوشت . افزون بر این دیوان او در "اندیا آفس لایبریری لندن" محفوظ و در تواریخ مختلف دورهٔ قطب شاهی نیز ابیات پراکنده ای از آن بدست می رسد. مولف شاهنامه و مصنف حدیقة السلاطین این ابیات را تصحیح کرده اند. شعر او دانش افزا و جذاب است. قصایدی هم در مدح محمد قلی قطب شاه دارد. مطلع قصیده‌ای که هنگام جلوس سلطان محمد قلی قطب شاه سروده ، این است :

یا محبت باز بستم عهد و پیمان نوی

کهنه جامه می‌فشانم بپش جانان نوی

از دیگر یادگارهای او "دایرهٔ میر مومن" است که شماری از علما و مشاهیر در آن جا مدفونند و امروز نیز مردگان در آن بخاک سپرده می شوند .

۱.بعد از "میر محمد مومن"، "این خاتون" از این امتیاز ویژه برخوردار شد.

۲. علامه شیخ محمد بن خاتون

دومین عالم بزرگ این عصر "علامه ابن خاتون" است که دربارهٔ او "راحت عزمی" کتابی مفصل نوشته است. این جا بطور خلاصه باید گفت که وی در زمان "عبد الله قطب شاه" پیشوای سلطنت، و از آن دسته علمایی بود که با وسعت نظر، انسان دوستی، دانشمندی، بصیرت در سیاست جامعه و امور آن، نور دانش و بینش، ویرابش و نمایش فرهنگ قطب شاهی را باعث شد. علامه مجتهد عصر خود بود و به تعلیم و تعلم علاقهٔ ویژه داشت. در زمان "محمد قلی قطب شاه" بنیانگزار حیدرآباد، به گولکنده آمد و مشغول بتدریس گردید. در اواخر زمان وی در خدمت سلطنت در آمد و از طرف سلطنت گولکنده خدمات مهم سفارت را تا نه سال در ایران بر عهده گرفت. در آغاز پادشاهی "عبد الله قطب شاه" از ایران به هند بازگشت و منصب "نائب پیشوا" را بعهده گرفت. سپس به منصب "پیشوایی" سلطنت رسید و تا آخر عمر از این منصب جلیل برخوردار بود. علامه پنج کتاب بزرگ بنام‌های: شرح ارشاد الاذهان (ترجمه تاریخ قطب شاهی)، شرح اربعین (شرح جامع عباسی)، کتاب الامامة (تکمله جامع عباسی)، رساله فی جواب الهامیه و تمهید القواعد (در اصول فقه شیعه) تالیف کرد. همهٔ این کتابها منثور و موضوعشان مذهب است ولی اهمیت مذهبی از اهمیت ادبی آنها به هیچ وجه نکاسته و به قلمی شیرین و شیوا نگاشته شده اند. علامه غزل سرای خوبی نیز بود. در سخن وی هم شور زندگی هست و هم پرواز بلند اندیشه. "راحت عزمی" در بررسی اشعار علامه می‌نویسد: «لحن او بسیار شیرین و شعرش از آهنگ خاصی برخوردار است.»

۳. میرزا قلی بیگ نیک نام خان

روحانی دیگر این زمان "میرزا قلی بیگ نیک نام خان" از صاحب منصبان دربار "شاه عباس صفوی" است که به حیدرآباد آمد و به دربار "عبد الله قطب شاه" پیوست. او صاحب شمشیر وقلم بود. در زمان "علی عادل شاه" چون مغول‌ها بر "بیجاپور" تاختند، "نیک نام خان" بفرماندهی لشکر گسیل شد. وی نیز "علی بن طیفور" را از ایران به حمایت و پشتیبانی فرا خواند. "ابوالحسن تاناشاه" ناحیه منگلور را به نیک نام خان بعنوان تیول بخشید.

٤.ملا مجلسی اصفهانی

محمد عبد الجبار ملکاپوری در تذکرهٔ شعراء دکن می‌نویسد :« ملا مجلسی تخلص و نام او بود. در اصفهان متولد شد، صاحب فضل و کمال، سخنور و سخن شناس و شاگرد "ملا محتشم کاشی" بود و در میدان شعر مهارت کاملی داشت. ظریف الطبع، بدله گو، عشق پرست و شیفتهٔ حسن بود. از شمال هند به حیدرآباد آمد. به دربار قطب شاه رسید...» او در سال ۱۱۰۰ هـ درگذشت.[۱]

۵. ملا حسین طبسی

در زمان ابراهیم قطب شاه فقط به یک عالم چیره دست بنام "ملا حسین الطبسی" برمی خوریم که " صدر جهان"[۲] دربار بود، وکتابی بنام مرغوب القلوب تالیف کرد که در تاریخ قطب شاهی دربارهٔ آن سخن رفته است.

۶. جمشید قلی قطب شاه

مولف تاریخ محمد قطب شاهی درباره "جمشید قلی " می‌نویسد که او دارای فضل وکمال بود و شعر هم می سرود. جمشید قلی خودش شاعری بسیارگو بوده و این مطلب را تاریخ نویسان نقل کرده اند. هنگام برگشت از حصار "وجیانگر" او برای دیدار "برهان نظام الملک " حکمران "بیدر" رفت. فرمانفرمای "احمد نگر" اجازه خواست تا به خدمتش خطا بی عرضه کند. جمشید قلی رضایت نداد و فی‌البدیهه این بیت را خواند:

مراتبیست به چتر شاهی نیاز
خطا بی نخواهم به عمر دراز

۷.میر محمد شریف وقوعی

"ملا شریف وقوعی " ملک الشعرای دربار جمشید قلی بود. ولی به دربارهٔ زندگی

۱.تذکرهٔ محبوب الزمن ، ص ۹۷۸
۲.صدر جهان: یکی از مناصب دربار قطب شاهیان

او خبری در دست است و نه از شعر او نمونه ای . ولی پیداست که جمشید قلی که خودش شاعر توانایی بود رایگان به او خطاب ملک الشعرا نداده و حتماً شاعر بزرگ زمان خود بوده است. در تحفة الکرام دربارهٔ "میر محمد شریف وقوعی" آمده که از سادات نیشابور بود و در شعر و تاریخ دانی یدطولایی داشت.

۸. ابراهیم قلی قطب شاه

زمان طویل دولت‌ابراهیم قلی قطب شاه فصل مهم تاریخ گولکنده بشمار می‌رود. او پادشاهی خوش خلق و دانشمند بود. در زمان او سلطنت گولکنده گسترش یافت. مدرسه های زیادی ساخت که در آنها تعلیمات رایگان برپا بود. و به آنها هزینه و جایزه نیز داده می شد. او فرهنگ ملی دکن را بنیان گذاشت. خودش شاعر ونثر نویس نبود ولی در قدر و منزلت شعرا و ادبا مبالغه می‌کرد."رفیع الدین ابراهیم شیرازی" در تذکرة الملوک می نویسد: « هر وقت از باغ ها میوه دریافت می کرد قسمتی از آن را نزد شاعران و ادیبان هدیه می‌فرستاد.»[۱] دکتر زور درکتاب داستان ادب حیدرآباد می‌نویسد که اطلاعی از شعرای فارسی عهد ابراهیم در دست مانیست. البته احوال سه شاعر اردوی آن زمان "ملا خیالی" و" سید محمود" و "فیروز" ذکر شده است. "ملا خیالی" در ۹۷۳هـ یک مسجد دو طبقه بنا کرد که تا این زمان در حصار نوین گولکنده بپا بر جا است. در تاریخ قطب شاهی آمده است که شعرا و ادبا همیشه در رکاب "ابراهیم" بودند و او قسمتی ازکاخ خود را که " آتشخانه " نامیده می شد، به آنها اختصاص داده بود. اهل فکر و نظر و ارباب ادب و دانش در آنجا گرد می آمدند و مجالس شعر و سخن تشکیل می دادند. گاهی پادشاه نیز در این مجالس شرکت می کرد. در زمان "ابراهیم قطب شاه"، جز شعر و نظم در موضوعات مذهبی و تاریخی نیزکتاب هایی به رشتهٔ تحریر در آمد. در آن زمان تعدادی از افراد برجستهٔ فلسفه و حکمت نیز درگولکنده وجود داشتند.

۹. خورشاه بن قباد الحسینی

"خورشاه" متفکر و محقق و پژوهشگر بزرگ دربار ابراهیم بود که کتابی حجیم در

۱. تذکرة الملوک، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ

تاریخ تألیف کرد.

۱۰. قاسم طبسی

"قاسم طبسی" مجموعه ای از اسناد ونامه ها گرد آوری کرد که به انشای قاسم طبسی معروف است. در این مجموعه ، مولف رخدادهای تاریخی زمان خود و روابط هندو ایران را شرح داده است. جمشید قلی به پاس خدمات علمی وادبی قاسم طبسی دهکدهٔ قطب الله پور را بوی بخشید.

۱۱. وفا خان

دانشمند دیگر این دوران "معز الدین" معروف به "وفا خان" ، وزیر ابراهیم قلی بود که در شعر دستی داشت و شاه برای وی احترام خاصی قائل بود.

۱۲. میر شاه

"میر تقی الدین" شاعر ، معروف به "میر شاه" عالم بزرگی هم بود که احوال او در تحفة الکرام و آتشکده آمده و این دو بیت از او در آتشکده درج است:

"لطف با غیر غایتی دارد	جود با ما نهایتی دارد
گوش بر حرف مدعا تا چند	هر که بینی حکایتی دارد"

۱۳. محمد قلی قطب شاه

"محمد قلی قطب شاه" بنیانگزار فرهنگ مشترک دکن بود. در زمان او مراسم عدهای محلی مثل "بسنت"، "دیوالی" ، "هولی" و "دسهره" با جشن و سرور برگزار می شد. او پوشش ایرانی را کنارگذاشته ، لباس دکنی را انتخاب کرد. وی ادب فکاهی را دوست می داشت و در زمانش شعر و موسیقی خیلی رشد کرد. یک دیوان ضخیم از او یادگار مانده است . کتابت کلیات محمد قلی در سال ۱۰۲۵ انجام پذیرفت. در اشعارش از حسن و عشق و روابط عاشقانه فراوان دیده می شود. یک مرثیهٔ فارسی نیز از او مانده است. از اوست :

زمستـــان مـحنت بـه دو عـالم نـفروشند — کـــیفیت تــه جــرعهٔ پیمـــانه خــود
حـــرفی ز لب یـــار شـــنیدیم شـــنیدیم — صد شکر که این باده چشیدیم چشید

۱۴. اسد الله وجهی

از یک بیت او پیدا می شود که نامش "اسد الله وجیهی" و از اهالی خراسان بوده است . طبعی رنگین و مایل به عیش و طرب داشت و ملک الشعرای دربار "محمد قلی قطب شاه" بود. او زندگی طولانی یافت و چهار پادشاه خانوادهٔ قطب شاهی را دید. در سال ۱۰۱۸ هـ مثنوی قطب مشتری را تصنیف کرد. در زمان "سلطان محمد" پانزده سال عزلت گزید. ولی پس از وی در سال ۱۰۳۵ هـ در زمان "عبد الله شاه"، سب رس را نوشت. نسخه ای از دیوان فارسی وجهی مشتمل بر غزل ، رباعی و قطعه با نهصد بیت ، در کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ قرار دارد، که از اول و آخر آن اوراقی افتاده است. از او است:

جایی است در این بزم "وجیهی" که ز رشکش
حسـرت بـه آن خـاک کـند حکـمت جـم را

۱۵. میرزا امین شهرستانی

شـاعـر دیـگر این عصر "میرزا امین شهرستانی " بود. از مثنوی خسرو و شیرین معلوم می شود که در ۲۹ سالگی از میهن خود به هند آمد و در سال ۱۰۱۱ هـ بر منصب جلیل " میر جمله" گماشته شد. به "روح الامین" و "روح امین" تخلص می کرد. در بدو شباب به قله شهرت رسید. در سال ۱۰۲۷ هـ از پادشاه اجازه خواست تا به سفر حج برود و به بیجاپور رفت. در آنجا "عادل شاه" ازوی آنگونه که باید و شاید پذیرایی نکرد. پس از حج به دربار "شاه عباس صفوی " رسید تا به منصب وزیری سرافراز شود ولی موفق نشد. با نومیدی راهی دهلی شد. "جهانگیر" به او منصب بیست هزاری و خلعت و جوایز داد. در زمان "شاهجهان" هم بر منصب "میر بخشی" گماشته شد. سرانجام در ۶۶ سالگی در ۱۰ ربیع الثانی سال ۱۰۳۸هـ در گذشت .یک دیوان غزلیات او به نام گلستان ناز همراه پنج مثنوی به چاپ رسیده که در کتابخانه های مختلف هند قرار دارد. از دیباچهٔ مجموعهٔ غزلیات او پیدا می شود که او در آغاز غزل می سرود . "شمس الله قـادری"

عمده دارد که سال تالیف این دیوان ۱۰۲۰ هاست. ولی این نظر درست نیست. چون او در سال ۱۰۱۲ هـ به حیدرآباد آمد و با دربار قطب شاهی پیوند گرفت. بیشتر غزلهای این دیوان مشتمل بر پنج تا هفت بیت است. در این نسخه قصیده ای در مدح کشمیر سروده، ولی از آن نمی‌شود پی برد که او درچه زمانی به کشمیر رفته است. مطلع قصیده این است:

گل حدیقهٔ جان عکس خار کشمیر است

بهشت گستر نهان شرم سار کشمیر است

او در حقیقت شاعر غزل و مثنوی بود و مثنوی را به اوج کمال رسانید. بر استعداد خدادادی خود افتخار می کرد. در شعرش سادگی و خوش آهنگی "سعدی" و شیرینی "حافظ" وجود دارد و از تصنع بدور است:

به پیش مدعی ابرو بلند کرد و گذشت　　مرا در آتش غیرت سپند کرد و گذشت

*

"روح الامین" به کفر و به اسلام کرد پشت　　راهی گرفت پیش، ندانیم راه کیست

*

هست "روح الامین" پیمبر عشق　　امت او شوید با اصحاب

۱۶. حسین بن علی

شاعر دیگر این عصر "حسین بن علی" متخلص به "فرسی" است. دکتر "اسپرنگر" اسمش را فرسی حسین بن علی نوشته است. او شاعر غیر معروف ولی با کمال عهد محمد قلی قطب شاه بود که تاریخ پادشاهان دورهٔ قطب شاهی را به روش شاهنامه در بیست هزار بیت به نظم آورد. یک قسمت از این تاریخ در "کتابخانه سالار جنگ" و نسخهٔ دیگری از آن در "کتابخانه ایشیاتک سوسائتی آف بنگال" حفظ می شود. نام این نسخهٔ خطی نسب نامه قطب شاهی است. او بر زبان و بیان تسلط کامل داشته و کلامش ساده و روان است.

۱۷. سلطان محمد قطب شاه

"سلطان محمد" به فلسفه و تاریخ و علوم دینی علاقه داشت و بیشتر وقت خود را

در صحبت علما بسر می برد. در کتابخانهٔ شخصی او کتاب هایی دربارهٔ مذهب ، تاریخ، فلسفه و فرهنگ بود که خود آنها را مطالعه و نقد می کرد. سلطان محمد دیوان عموی خود محمد قلی قطب شاه را نیز تنظیم کرد و بر آن دیباچه نوشت. او به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود و در شعر از "حافظ شیراز" متاثر بود. در آغاز "ظل الله" و سپس "سلطان" تخلص می کرد. یک دیوان او در "کتابخانه سالار جنگ" قرار دارد که دارای ۱۷۷ بیت است. این دیوان ، یک غزل در توحید باری، دو غزل در مدح شاه اولیا علیه‌السلام، سه غزل دربارهٔ دیگر ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام ، دوازده غزل دیگر ، دوازده رباعی و در آخر هم یک مرثیه در رثای سید الشهداء حضرت امام حسین علیه‌السلام دارد. از اوست:

قرب یارم ز عشق و دولت اوست — این همه حشمتم ز همت اوست

چاره تلخ نگاهت لب خندان کرده — زهر را نوش لبت چشمهٔ حیوان کرده

تاریخ محمد قطب شاهی هم که از منابع عالی زمان قطب شاهی بشمار می رود در زمان "سلطان محمد" نوشته شد اما نام نویسندهٔ آن معلوم نیست . نسخه ای که از آن در کتابخانه سالار جنگ قرار دارد مشتمل بر یک مقدمه ، چهار مقاله و یک خاتمه است.

"میر مومن"، "محمد امین بن محمد شریف استرآبادی"، "عشرتی یزدی"، "علی گل استرآبادی" ، "ادایی یزدی" ، "قادر بیگ کوکی"، "خیالی اردستانی" ، "سیدمراد اصفهانی" ، و "حکیم رکنا کاشی" هم در ردیف شعرای بزرگ زمان سلطان محمد قطب شاه بشمار می روند.

۱۸.حسین الحسینی الطبسی

از بزرگان دربار سلطان محمدقطب شاه است که از پادشاه خطاب "لسان‌الغیب" و "وحید جهان" دریافت کرده است.او شکار نامه را مشتمل بر یک مقدمه و ده فصل و یک اختتامیه نوشته است.

۱۹. عبد الله قطب شاه

"عبد الله قطب شاه "شاگرد "ملا حسین آملی" نویسندهٔ شرح نهج البلاغه ، هدایت الابرار ،کتاب المعارف و رابعة العمل بود.در زمان خود ادب فارسی را جان

تازه‌ای بخشید. شاعران و دانشمندانی که در زمان "سلطان محمد" گوشه گیر شده بودند از سر نو به فعالیت های علمی و ادبی پرداختند. "وجهی" ــ ملک الشعرای دربار محمد قلی قطب شاه ــ زندگی نوین را احساس ، و گوشه گیری را ترک کرد و دوباره فعال شد. "غواصی" یک شاعر برجستهٔ دیگر که بعد از "وجهی" به منصب ملک الشعرا رسید، آدمی باهوش و شاعری بدیهه گو بود. کتاب شیخ احمد الهندی را " بهاء الدین آملی " و کنیز المیامین را "شاه قاضی" به فارسی ترجمه کردند. از "علامه ابن خاتون" هم در جای خود یاد شد. همچنین بدستور عبد الله قطب شاه علاوه بر مذهب و تاریخ و حساب و نجوم در موضوعات دیگر هم کتابهای نوشته شد.

۲۰. سید نظام الدین

" سید نظام الدین" داماد عبد الله قطب شاه است که ۱۰۸ رساله در موضوعات مختلف نوشته است . آثار او با نام شجرهٔ دانشوران شهرت دارند.

۲۱. میر محمد سعید اصفهانی

"میر محمد سعید اصفهانی" از سادات اردستان بود که در درباره عبد الله قطب شاه ، منصب جلیل "میر جمله " را داشت.

۲۲. صاعدی شیرازی

"نظام الدین احمد صاعدی شیرازی" متخلص به "نظاما" درمیان شعرا و ادبای عصر خود مقام ادبی بالایی داشت و حدیقة السلاطین او ماخذی خوب در تاریخ است که در آن رخدادها و اوضاع زمان عبد الله قطب شاه را باشرح و بسط آورده است. او به حوزهٔ علمیهٔ علامه روزگار "شیخ محمد بن خاتون العاملی" اجازهٔ ورود داشت.

۲۳. برهان تبریزی

"برهان تبریزی" هم در این زمان به گولکنده آمد و اصول لغت نویسی را ترتیب داد و برهان قاطع را در سال ۱۰۶۲ هـ تالیف کرد.

۲٤. محمد علی

تاریخ نویس دیگر این زمان، "محمد علی" است که ضرب الامثال را مرتب کرد و در آن ضرب المثلها را شرح داد. از این کتاب با نامهای دیگری چون جامع التماثیل، عجائب الامثال، و مجمع الامثال یاد شده است. این کتاب در سال‌های ۱۲۷۸ و ۱۲۹۱ در تهران چاپ شد.

۲۵. سعید کاشانی

"سعید کاشانی"، با تخلص "سرمد" ابتدا یهودی بود و پس از مسلمان شدن درمیان صوفیان مقامی یافت. صاحب مراة الخیال او را "خداونداشعارنیک" نوشته‌است.

۲٦. علی بن طیفور

"علی بن طیفور" هم آثار ادبی زیاد دارد، ولی امروز فقط یک نمونه ازنثر او دربارهٔ مذهب، تصوف، ذکر و علوم در حدایق السلاطین در دست است. تصنیفات دیگر او تحفهٔ ملکی، تحفهٔ قطب شاهی، شرح عوامل، انوار التحقیق، رسالهٔ معصومین، تحفة الغرایب، ترجمهٔ مکارم الاخلاق طبرسی و گنج نامه در حل لغات شاهنامه است. حدایق السلاطین فی کلام الخوانین را دکتر "شریف النساء انصاری" تنظیم کرد.

۲۷. میر محمد کاظم حسینی

"میر محمدکاظم حسینی "متخلص به "کریم" ده مثنوی بنام عشرهٔ مبشره تصنیف کرد. او چهار هزار رباعی به زبان فارسی سروده است و در ردیف شاعران رباعی گو بشمار می رود. ازوست:

هر مصرع دیباچه مستانهٔ من — رمزی است ز راز دل دیوانهٔ من
دیباچهٔ "کریم" بر رباعیات من — گنجی است که باشد به ویرانهٔ من

کتاب دیگری به نام گنج نامه دارد که در آن پادشاهان را به عدل و دادگری فرا خوانده است.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

سجن رجپوری (بدایونی)

راحپور هندوستان

نعت سرورکونین

ار نعـالیم مـحمد مـصطفی(ص) یکسـر رطـاط[1]
عـاقل و درّاک گـرد ىدند در ایـن گیتی رباط[2]

هـیج کـاری بـی سـبب هـرگز نـبندد صـورتی
فـیض خـواجـه داد عـالم را جـمعی انبسـاط[3]

کـرد مظلومـان عـالم را حمـایت مـصطفی(ص)
محو شد ضرّ وشـهوم[4]،وخـوف گشـه انکسـاط[5]

سـش او چـون بـیدلرزان زمـرهٔ کفـار شـد
هست خواجه سد الکونین (ص)آن باسل[6] طواط[7]

هـر رعـایت واجـبی مـدفع نـفوسی اضـطرار
داشـته مـلحوظ خـاطر، کـرد از بس احیـاط

پاکی وصافی تمدن را بـه بـخشید آن حـضور(ص)
عـصمت و عـفت، صداقت را ببوده انضباط

کشف و کم هـر چـیز را شـد دلگشـا و کـشف بـار
عـرصهٔ سـنیم آسا گشته این ارضی بساط[8]

۱.نادان

۲ کاروان سرا،مهمان سرا

۳.شادمانی ، گشادگی

۴.کسی را ترساندن

۵. ار دمان رفس سم و ترس

۶ دلاور ، بهادر

۷ مرد شجاع

۸.گستردنی ، آراستن ، ... و هموار

گـامزن بـوده بـه وی بـاشد دو عـالم را نجـات
در حیــات انس قــائم کـرد او بـهتر صـراط

در تـصور چـون درآیـد مـی کـند وارفـته هـوش
آن ریــاضت نـخبة الأعیــان را انـدر قطـاط[1]

"صدرعـالم"(ص)حـد نـداردرکمـالات‌وصفات
من بـه سَـفت نـعت آقـا از چـه مـی دارم بساط

کاش!خاک‌پای‌حضرت‌مصطفی(ص)حاصل شدی
کـردمی بـر عـارضم آن را بـه زیبـایی مـلاط[2]

ای خوشا" سپچن"! فیضـان مـحمد مـصطفی(ص)
آن کـه کـرده پـر ضیـا رخسـارهٔ عـیش ونشـاط!

***

سید حسنین کاظمی "شاد"

اسلام آباد - پاکستان

نغمهٔ نیمهٔ شعبان

بیا تا در محافل جشن روحانی عیان بینی
بـدیدار جهـانی آمـده روحـی نهان بـینی

بیا در جشن میلاد امام انس و جان ای دل
در این محفل هجوم ظاهر افلاکیـان بـبنی

بگشته نرجس خاتون بسی شادان و فرخنده
همیشه مادری را بهر کودک دُر فشان بـینی

چو دارد ماه در پـهلو زمـین خـانهٔ نـرجس
بجاه و زینت و شوکت وراچون‌آسمان بینی

هوای سامره چون می وزد در کوچه و برزن
شکسته جام و مینـا را دگـر پیرمغـان بـینی

نگردد خونچکان قلب حزین دوستان هرگز
ببزم مهدی آخر زمـان در هـر زمـان بـینی

چنان تابنده گشته مـاه افـلاک امـامت هـم
که در زیر قدومش صد جهان کهکشان بینی

نشسته یک جهـان در انتظـار دیـدن رویت
بیا تا خود تو ضربان قـلوب عـاشقان بـینی

چنان ظلم و تشدّد کـرده استکبـار بـر امت
بیــا تـا حـال امت را نـزار و نـاتوان بـینی

جهانخواران چنان بیگانه گشته با مسلمـانان
بیا تا دوستـانت را بـچنگ دشمنـان بـینی

ز لطف خاص ایزد در پناه حضرت قائم(ع)
همیشه "شاد" شیدا را شکور و شادمان بینی

۱.بهرهٔ بسیار، پاسی از شب
۲.آژند، گل دیوار

معصود حعفری

راونىدی ىاکستان

سکار جان

نفر را افتخار جان کردم   از سمیمش بهار جان کردم

چند بوسی ز من رموز وفا   عشق را من بکار حان کردم

حر خدایم نه بود کس همدم   من خدا را شکار جان کردم

اسی بود مایهٔ جانم   هر نفس را شرار جان کردم

هیح جیزی نخواستم جز عشق   عاسقی را قرار جان کردم

آن خماری که بود در چشمس   همه جا اعتبار جان کردم

***

فدای عشق

می خوریم و دفع رنج و غم کنیم   تا فسار زندگی را کم کنم

کاح های حرص دنیا بشکنم   هم بنای عشق را محکم کنم

زندگی تا کی اسیر زور و زر   برهوس های جهان ماتم کنیم

دل را سوزیم همچون آفتاب   همجو باران گریهٔ پیهم کنم

جان ما تو خوشتر از هر عالمی

ما فدای عشق تو عالم کنیم

***

نخل نمنّا

ز رنج ما به زمانه کسی خبر یابد   که حال و سوحس عاسقانه در یابد

کسی که یار کنار است و روزگار به کام   کجا ز حال دل سوحه حبریابد

فراق و رنج مصیبت جدا شود ز جهان   فغان اهل محبت اگر اثر یابد

بخون دیده دهم آب من نهال غمت   بود که نخل نمنای من ثمر یابد

روامدار دلم بیش ازین شکسته شود   که حون حراب سود گوسه‌ای دگر یابد

مکن تو جور و جفا بر من بلا دیده   بدان که اه دل غم زده اثر یابد

به راه حرص و هوا "حعفری" گذر نکنم

بود که دوست ازین عاشقی خبریابد

شهزاد مجددی

لاهور - پاکستان

دانای راز

ای حکیم امت ! ای دانای راز — ای دلت گنجینهٔ سوز و گداز
ای گل گلزار عشق مصطفی(ص) — ای چراغ مجلس ناز و نیاز
ای که کحل چشم تو خاک نجف — ای که در انفاس تو بوی حجاز
قبلهٔ افکار تو اُم الکتاب — پیشوایت عشق احمد (ص) در نماز
ای بلند اقبال همچو نام خویش — پست پیش همتت کوه فراز
چون شدی از "پیر رومی" فیض یاب — چشم سرّت التفاتش کرد باز
ای زبان خاور ! ای شیرین سخن — گیرد از گفتار تو دل صد نیاز
چون شدم "شهزاد" با اقبال من — پیش من کوتاه شد راهِ دراز

***

رزمی صدیقی (مرحوم)

راولپندی - پاکستان

گرگِ یوسف

من در طلب توبه مرادی نرسیده — صیادم و دارم سر آهوی رمیده
صد برق زگهوارهٔ گردون نگران است — حالا که مرا شاخ نشیمن ندمیده
معتوبم و افسرده دلم ، تشنه مشامم — وز گلشن لطف تو شمیمی نرسده
محروم پر و بالم و تو اوج نشینی — کوتاه کمندم سر بامت نرسیده
مهجورم و محسود رقیبانم و رسوا — عاصی شدم و لذت عصیان نچسیده
در کوی تو معروفم واز روی تو محروم — گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

***

ظفر عباس

بهکر - پاکستان

لالهٔ صحرا

در شب تیره و تاریک ضیا می‌خواهم — یک صدا شعله نوا راه نما می‌خواهم
زندگی داد مرا هیچ نه جز رنج و الم — از تو ای مالک تقدیر قضا می‌خواهم
عشق با هستی والای تو تقصیر من است — من گنه کار و خطا کار، سزا می خواهم
راحله گوش بر آواز ز مدت دارم — دل شوریده ز تو بانگ درا می خواهم
مَثَل لالهٔ صحرابه زمانه هستم — تربخون جگر خویش قبا می خواهم
سجده هایی که نمودم به دربار قضا — حال بر نقش کف یار ادا می خواهم
چه فسون خورده و دیوانه و مجنونم من — در چنین عصر ستمکار وفا می خواهم

رئیس احمد نعمانی
علیگر هندوستان

در اقتفای حافظ شیراز
شهادتگاه الفت

ای خرابات دل و جانها در ایوان شما
باز سینه کام می گردند رندان شما

طالبان حسن را باوصل و باهجران چه کار
بس بود بهر دلشان، سحر پیمان شما

گر نمی خواهد رهایی ، نیست جای حسرتی
یوسفی کو هست،بی حرمی به زندان شما

دیده و دل،جسم و جان،احساس و افکار لطیف
هر چه دارم، هست از انعام و از آن شما

کی رسد یارب به ساحل، زورق اندیشه ام
زانکه خود درجست از دستم به توفان شما

در شهادتگاه الفت، بی گناهم کشته اید
صد سپاس و شکر و منت ، ردّ احسان شما

آب از جو رفته باز آید به جو؟ بشنیده اید؟
چون به عقل خویش باز آیند مستان شما؟

چاره سازان بر مراد خود چسان فایز شوند
درد، درد ماست؛ درمان است، درمان شما

تابه کی شبهای امیدم نبیند روی صبح
ای که مهر و ماه می گردد به فرمان شما

گر بتابد پرتوی از نور در کاشانه ام
کم نگردد تابشی از روی تابان شما

قلب زارم هم به امید قضاوت می تپد
قضیه ها فیصل همی گردد به دیوان شما

این "رئیس" بینوا هم با نوا گردد، اگر
راست آید کارکی در دور چشمان شما

ئیس امروهوی (مرحوم)

ئراچی - پاکستان

فروغ مهر

ز فروغ مهر سیمای افق تابنده شد — شب بسر آمد که ایوان سحر رخشنده شد

ملت ما از فسون سامری خوابیده بود — نغمهٔ روح الامین بشنید و روحش زنده شد

طرب ما از تفنن نغمه های نو سرود — ساقی ما از تلطف بزم آراینده شد

غنچهٔ نوخیز از خواب خزان بگشود چشم

مُرغک پرسوخته بر شاخ گل رقصنده شد

***

آزادی

فتاب تازه از بطن افق آمد پدید — بزم مشرق از جمالش مطلع انوار شد

خواب آزادی هم از تعبیر نوشد بهره یاب — روح آزادی هم از خواب گران بیدار شد

مژدهٔ عهد بهاران در چمن آمد پدید

انقلاب نو به اقوام کهن آمد پدید

***

به برادران ایران

ما به گردابیم یاران دور از جان شما — و ندرین گرداب دست ما و دامان شما

ای جوانمردان ایران بوی همت بشنویم — باد فیروزی وزد چون از گلستان شما

وحدت افکار ما یک عصر تازه آفرید — از دیار پاک ما تا حدّ ایران شما

باز با پیشاور و لاهور همدستان شدند — مشهد و تبریز و تهران و صفاهان شما

این همه فرهنگ ماوشعر،جزاین‌بیش نیست: — «مصرعی برجسته از ابیات دیوان شما»

ما همه یک دودمان ویک دل ویک ملتیم

ملک ما ملک شما، جان من و جان شما

*****

گزارش
و
پژوهش

«همایش بین المللی افکار اقبال»

در آستانه پنجاهمین سال بنیاد پاکستان و به مناسبت سالگرد تولد
معمار و اندیشه پرداز آن، حکیم و شاعر بلند آوازه، علامه اقبال، رایزنی
فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، با همکاری آکادمی اقبال ــ پاکستان، بخش
اقبال شناسی دانشگاه پنجاب ــ لاهور و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران
ــ لاهور، «همایش بین المللی افکار اقبال» را در روزهای ۱۷ و ۱۸ آبانماه
۱۳۷۵ / ۷ و ۸ نوامبر ۱۹۹۶ در لاهور برگزار کرد
در این همایش استادان دانشگاههای پاکستان و اقبال شناسان بین
کشور جهان با ارائهٔ ۲۲ مقاله، به بحث و بررسی پرداختند
آنچه می خوانید گزارش کوتاهی از دو روز این همایش پربار پژوهشی
است. امید می رود که دست اندرکاران برپایی همایش مجموعه مقالات آن را
در آینده نزدیک چاپ و در اختیار پژوهشگران و اقبال شناسان قرار دهند [...]

پس از افتتاح همایش با آوای ملکوتی تلاوت قرآن کریم، ... سرپرست
"خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ــ لاهور"، به مهمانان خوشامد گفت و از روند
برپایی همایش گزارشی ارائه داد: «همایش بین المللی افکار اقبال پس از یکسال تلاش
بی وقفهٔ مجموعه ای هماهنگ برپا شد. ستاد برگزاری همایش از اقبال شناسان یازده
کشور جهان دعوت کرده بود که اقبال شناسان بین کشور بنگلادش، ترکیه، کره جنوبی،
امریکا، پاکستان، و ایران موفق به شرکت شدند. از ۴۱ مقالهٔ رسیده به دبیرخانه همایش،
۲۲ مقاله انتخاب شد که بجز "علامه جعفری" دیگر مقاله نویسان در اینجا حضور دارند.»
دکتر اکرم شاه، "رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب" و دبیر همایش گفت

«برگزاری همایش بین المللی افکار اقبال بیانگر توجه جمهوری اسلامی ایران به گسترش افکارحکیم امت ، حفظ وحدت جهان اسلام و استحکام روابط دو کشور مسلمان و برادر ایران و پاکستان است.»



نشست اقبال شناسان غیر پاکستانی در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور

علی ذوعلم رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، بیا مهندس میرسلیم وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی به همایش را خواند:

«... علامه دکتر محمد اقبال لاهوری ، به یقین یکی از بزرگترین متفکران اسلامی بوده است. آثار و اندیشه هایش نه تنها در جریان نهضت آزادی پاکستان و اتحا مسلمانان شبه‌قاره تأثیر تمام داشت ، بلکه احیای تفکر دینی در بین مسلمانان و جه گرفتن کوشش های آنان در راه استقلال فکری نیز از جهات بسیاری مرهون اندیشه و فل او بود. اقبال شاعری را به اردو آغاز کرد ، ولی به زودی پی برد که گوهر های گرانبها اندیشه‌های عمیق او ظرفیتی وسیعتر می طلبد و باید در افقی گسترده تر شهباز فکر خود پرواز دهد. از این رو زبان فارسی را برگزید. یکی از مشهورترین نکاتی که در آثار علا اقبال می توان شاهده کرد ، این است که تأثیر پذیری اقبال از فرهنگ ایرانی بسبا

گسرده است. وی درکتاب سیر فلسفه در ایران راجع به بررسی های اندیشه های فلسفی ایرانیان می نویسد :« برجسته ترین امتیاز معنوی ایرانیان گرایش آنان به تعقل فلسفی است . چنین می نماید که ذهن ایرانی بسبب به دقایق تفکر بی شکست است... تعقل فلسفی آن سخت بادین آمیخته و اندیشمندان نوآور آن ، همواره نشانگذار جنبشهای دینی بوده اند.»... اقبال را می توان حلقهٔ پیوند مناسبات فرهنگی ایران و پاکستان ، این دو ملت مسلمان منطقه دانست. دو ملتی که در عصرکنونی و برگنهای مشترک بسیار داشته و دارند و در توفان حوادث هیچگاه دوستی و یگانگی خود را فراموش نکرده اند.»

سپس دانشمندان و اقبال شناسان به سخنرانی و ارائه مقالات خود پرداختند که به گزیدهٔ هر مقاله و سخنرانی به ترتیب اشاره می شود:

دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)

اقبال شناس ایرانی مقیم آمریکا

تفکر اقبال و تهاجم فرهنگی غرب

«فریاد اقبال ، فریاد بیداری مسلمانان است. او می گوید که ظاهر فرنگ دلفریب و درون آن پوچ است . بدین سبب اقبال آدمی را از جنگیری فرنگ با خبر ساخته و از دلبستگی به آن باز می دارد...اقبال بتی راکه تمدن جدید غرب ساخته بود، مساء تفرقه و تهدیدی بربنای فکر رفیع پیامبر اسلام علیه‌السلام‌وآله‌وسلم می دانست ... اقبال غرب لجام گسیخته را دشمن آدمیت ، متعصب در فرقه گرایی و نژاد پرستی می خواند که ساز و برگ و علم و فن آن درکار انهدام بشریت است. ...او معتقد بود تنها چیزی که می تواند انسان امروزی را رهایی بخشد ، یک تحول درونی است.»

***

دکتر عبد الخالق (پاکستان)

علامه اقبال و اتحاد بین المسلمین

«... استکبار از طرق مختلف فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و مذهبی در صفوف مسلمانان رخنه کرده و از بد حادثه ، باناآگاهی بیشتر مسلمانان از مسائل روز ، دسایس دشمنان را تقویت می کند . در نتیجه امت اسلام همواره درگیر مشکلات و حوادثی است که استکبار برایش بوجود آورده و می آورد...»

دکتر عطیه سید (پاکستان)

ابن رشد از دیدگاه علامه اقبال لاهوری

«... ابن رشد نا آگاهانه فلسفه ای از زندگی را تقویت کرد که از دیدگاه اقبال، باوری انحرافی و همان چیزی است که غرب تحت تأثیر آن قرار گرفته و در ماده گرایی غرق شده است.»



نمایی از حضور مهمانان در «همایش بین المللی افکار اقبال»

دکتر نور الدین سعید (بنگلادش)

فلسفه خودی

« فلسفهٔ خودی از بهترین آثار فکری اقبال است که علل ترقی و انحطاط ملتها بویژه مسلمانان جهان را بیان می نماید. اقبال به این نتیجه رسید که فلسفهٔ یونان قدیم و صوفی گری ، ریشهٔ " خودی" را در جوامع اسلامی از میان برده است و دوری از دنیا و گرایش به رهبانیت ، جهان اسلام را تهدید می کند ... اقبال بعنوان یکی از متفکران اسلامی در آغاز قرن جاری ظهور کرد و زمینه زندگی مسالمت آمیز را برای مسلمانان پدید آورد.»

ر ابرکن نرکمن (ترکیه)

مرد کامل در نگاه رومی و اقبال

«مولانا جلال الدین بلخی تأثیر بزرگی بر افکار و اندیشه اقبال گذاشت. با مطالعه کار هر دو، آنها را یک روح در دو جسم می بینیم و این مثنوی معنوی است که اقبال را ب تأثیر قرار داده است. جامی شاعر بزرگ ایرانی مثنوی معنوی را تفسیر قرآن به زبان رسی خوانده است... پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خود را وقف بهبود زندگی بشر بدون جه‌برنگ و نژاد کرد. هدف مولوی و اقبال نیز چنین است. رومی انسان را از پایین ترین فه‌به‌بالاترین جایی‌که فقط خدا را می‌بیند، هدایت می‌کند. در این مرحله انسان کامل ی‌شود و آرمانهای خدا را درک می کند. اقبال نیز باور دارد که انسان کامل به سوی خدا ر حرکت است. وی ممکن است در این دنیا زندگی کند ولی روحش پیش خداست.»

***

کتر رفیع الدین هاشمی (پاکستان)

اندیشهٔ اقبال و تهاجم تمدن غرب

«اقبال در مثنوی پس چه باید کرد، با دردمندی بسیار اقوام شرق را متوجه حیله و نیرنگ غرب کرد:

آدمیت زار نالید از فرنگ
زندگی هنگامه برچید از فرنگ

ـورب از شمشیر خود بسمل فتاد
زیر گردون رسم لادینی نهاد

گرگی اندر پوستین بره‌ای
هر زمان اندر کمین بره‌ای

مشکلات حضرت انسان ازوست
آدمیت را غم پنهان ازوست

در نگاهش آدمی آب و گل است
کاروان زندگی بی منزل است»

***

دکتر گل حسن لغاری (پاکستان)

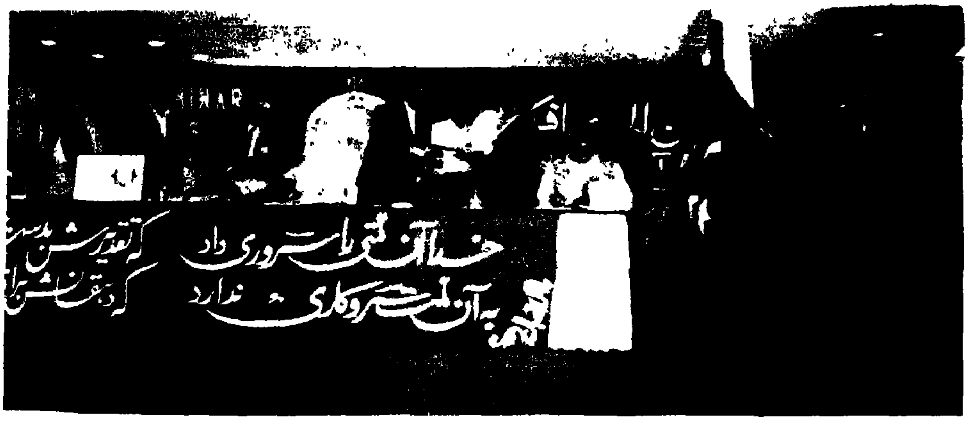
مبانی اندیشه اقبال

«اندیشه و فکر علامه اقبال بر مبنای احترام و عزت به عالم انسانیت استوار است. او به مسلمانان بویژه جهان اسلام را به محبت، مودت و اخوت دعوت کرده است. او به مسلمانان جنوب آسیا درس خود شناسی و شناخت میراث و تمدن اسلامی خود را داد.. علامه اقبال با بصیرت و بینش عمیقی که داشت اوضاع شرق و غرب و عرب و عجم را مطالعه

کرد و به این نتیجه رسید که:

شـرق و غـرب آزاد و مـا نـخچیر غـیر — خشت مـا سرمـایهٔ تـعمیر غـیر

زنـدگـانی بـر مـراد دیگـران — جـاودان مـرگ است نـی خـواب گـران»



استاد وحید قریشی لوح یاد بود همایش را از دست رایزن فرهنگی ج. ا. ایران دریافت می کند.

دکتر ظهور احمد اظهر (پاکستان)

علامه محمد اقبال و وحدت مسلمانان آسیا

«... مرکز ثقل فکر علامه اقبال عشق به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم **بود و افکار و اندیشهٔ خود را همیشه متوجه حجاز می کرد. ... علامه اقبال فلاح ورستگاری انسانها را در سایه اسلام می دید و پیامبر اسلام** صلی الله علیه و آله و سلم **را محور این رستگاری می دانست. او چون غرب و مفاسد غربیان را درک کرده بود، برای بیداری مسلمانان همت گماشت و پیامش را به دو زبان فارسی و اردو ابلاغ کرد. اقبال از تفرقه بین مسلمانان بیزار بود و عزت مسلمانان را در وحدت و اخوت جستجو می کرد، و آیندهٔ درخشان مسلمانان آسیا را در همبستگی کشورهای ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه می دید.»**

دکتر بسم حسن شاه (پاکستان)

اقبال و اجتهاد

«علامه اقبال در ششمین سخنرانی خود باnam «اصول حرکت در اسلام» موضوع جهاد را به تفصیل تشریح کرده و ضرورت حرکت جامعه اسلامی بر طبق اندیشه های نوین را گوشزد کرده است. امت اسلامی باید این نکته را درک کند که اجتهاد کلید حفظ اصالت و تجدید تمدن جهانی اسلام است. بدون اجتهاد مسلمانان پیشرفت نخواهند کرد. اجتهاد پس از قرآن و حدیث، سومین منبع و منشأ اسلامی است که با درک صحیح از اسلام انجام می شود... پیام اقبال، جهاد بود. جهادی که روشنفکران در اذهان تودهٔ مردم ایجاد کنند و آن جهاد، فقط از راه اجتهاد امکان پذیر است.»

***

علامه محمد تقی جعفری (ایران)

وحدت از دیدگاه فیلسوف و ادیب فرزانه
مرحوم محمد اقبال لاهوری

مقالهٔ مبسوط اندیشمند و فیلسوف شهیر جهان اسلام، استاد علامه جعفری را دکتر سید محمد اکرم شاه، دبیر همایش، برای حضار قرائت کرد.

«... [علامه اقبال] تحت عنوان «اصل حرکت در ساختمان اسلام»، موضوع وحدت را چنین بیان می کند: «اسلام به عنوان یک نهضت و حرکت فرهنگی، نظر ایستان [:سکون] قدیمی جهان را طرد می‌کند و به نظر بالان [:بالنده و پویا] می رسد...» اسلام برای وحدت یا تساوی انسانها، ابعاد متنوع آنان را در نظر گرفته و اصول وحدت را با توجه به آن ابعاد مقرر نموده است. اگر معنای وحدت را بمعنای تساوی و اتحاد در عوامل وجودی انسان ها منظور بداریم، تعبیر وحدت را هم در انواع زیر می توانیم یادآور شویم:

۱. تساوی انسانها در ارتباط با خالق ۲. تساوی در آن حکمت خداوندی که اتحاد انسانها را اقتضا نموده و آنان را در مسیر یک هدف اعلی قرار داده است که همه آنها می توانند با سعی و کوشش مخلصانه به آن هدف اعلی برسند. ۳. تساوی انسانی در شایستگی دمیده شدن روح الهی در همه آنان ٤. تساوی در گشاده شدن بذر معرفت در درون همه انسان ۵. تساوی در عامل کمال که متن کلی ادیان الهی است. ۶. تساوی در کرامت ذاتی که خداوند همه انسانها را با آن، مورد عنایت قرار داده است. ۷. تساوی در استعداد تحصیل

کرامت ارزشی اکتسابی و برخوردار شدن از آن ۸. تساوی در هدفهایی که انسانها در زندگی خود تعقیب می کنند. ۹. تساوی در مبدأ خلقت همه انسانها ۱۰. ساوی در ماده اصلی خلقت ۱۱. تساوی در ماهیت و مختصاتی که همه انسانها دارند. ۱۲. تساوی و اتحاد در برابر حقوق طبیعی و وضعی و هر قانونی که برای تنظیم زندگی طبیعی و «حیات معقول » انسانها ضرورت دارد. ۱۳. اتحاد در تشکیل گروهی افراد جامعه

***

پرفسور اسلم انصاری (پاکستان)

• ضرورت فلسفه خودی اقبال برای جهان اسلام

«... اقبال ، بیدار کنندهٔ امت اسلام در قرن بستم ، نفوذ بیمانندی بر روشنفکران معاصر جهان اسلام بویژه شبه قاره هندو پاکستان گذاشته است... نظر به «خودی» اقبال نقش مهمی در خط مشی جدید افکار مذهبی و فلسفی نسل آینده مسلمانان ایفامی‌کند.»

***

محمد تقی جمشیدی

سرکنسول جمهوری اسلامی ایران - لاهور

همبستگی مسلمانان در اندیشهٔ جهان وطنی اقبال

«... اقبال در مثنوی اسرار خودی با آرای فلسفی ، سیاسی و اجتماعی ، علل عقب ماندگی و ضعف جامعه اسلامی را آشکار می کند و خداشناسی و خداباوری ، متابعت از شریعت محمدی ، و آزادگی و آزادمنشی را جنبه های کمال " خودی "می نامد و برای خودآگاهی ، بخود آمدن ، خودشناسی و بدنبال آن خداشناسی ، به مهمترین اصل اسلامی یعنی تقوا و پرهیز ازگناه می پردازد و سروری و رهایی از بردگی و بندگی دیگران را در "تسلط بر نفس "می داند ... انسانی که اقبال طرح و توصیف می کند جز خدا هیچکس را بنده نیست ، جز خدا پناهی ندارد و توکلش تنها بر او است . پس این " خود " هم استوار و پولادین است و هم روحانی ومعنوی ... منظومهٔ رموز بیخودی متمّم اسرار خودی در راستای ارتقای توانایی های اجتماعی و فرهنگی امت اسلامی است. در این چکامهٔ زیبا، اقبال اولین اصل اسلامی یعنی "توحید" را پایهٔ "وحدت اسلامی " قرار می دهد. "نبوت" نیزکه دومین اصل اسلامی پذیرفته شده از سوی همهٔ مسلمانان است ، بستر اصلی عقیده و باور اقبال دربارهٔ "وحدت بین الملل اسلامی " قرار می گیرد.»

گوساب شین (کره جنوبی)

هنر اقبال

«**دو منظومهٔ** اسرار خودی و رموز بیخودی ، با آنکه به سبک سنتی شعرای صوفی ایران سروده شده اند، جذبه هایی دارند که از اصالت اندیشه ، لطافت طبع ، رسایی تخیل و سادگی زبان اقبال خبر می دهند... اگرچه شعر اردو ناهستی اقبال عجس بود ، اما او کوشید تا خود را در عرصه شعر فارسی سازماند . برخی از استعارات در زبان عجم هم متضمن بدایع لطیف است و هم از این جوشش آزمایی سخن می گوید... اقبال همچنین خود را در قافیه و وزن شعر و انتخاب الفاظ و ساخت کلمات آزموده و در این آزمون موفق بوده است... اقبال در اسرار خودی ، رموز بیخودی ، جاوید نامه ، بس چه باید کرد و مسافر از قالب مثنوی بهره گرفته و در همهٔ این آثار به "مولانا جلال الدین" تمسک جسته و تنها در مثنوی گلشن راز جدید از این مرجع تقلید ، فاصله گرفته است. اقبال باب تازه‌ای در غزلسرایی گشود ، و ضمن وفاداری به خصوصیات غزل سنتی ، حوزهٔ نفوذ غزل را گسترش داد،به نوعی که شعرش با حفظ هویت تغزلی وغنایی،ناظربرمسایل اجتماعی،سیاسی،اقتصادی،اخلاقی و فلسفی نیز می‌باشد.»

***

علی ذوعلم (ایران)

منشور علامه اقبال در برابر غرب

« **غرب، که در نگاه برخی غرب زدگان ، سنشار علم و فرهنگ و تمدن است، از نگاه اقبال ، سوداگری است که دو رویی و تظاهر سه ساحه و ناقدرت و قهری که از راه فن بدست آورده ، در صدد اسارت نوع بشر است.** بنظر اقبال ، جهانبان ــ به معنی **کسی که بخواهد جهان را هدایت کند** و رهبری نوع بشر را بر عهده بگیرد ــ نمی تواند و **نباید "سوداگر" باشد... علم غربی** هاسز سمسری است که برای هلاک بشر بر دوش خود **انداخته اند و در جهت تحقق هدف** خودشان که همان "لادینی" است، از آن استفاده **می‌کنند. زیرا غرب ، بین علم و دین ، و علم و اخلاق** فاصله افکنده و قدرت ناشی از علم **را، خارج از چارچوب دینی و اخلاقی** ، بکار گرفته است... غرب ، با استفادهٔ انحرافی از **علم ، موجب بدنامی و رسوایی علم** شده است و به تعبیر علامه اقبال ، جبرئیل علم و **دانش ، از همنشینی و تأثیر پذیری** از لادینی غرب ، به ابلیس تبدیل شده . و علم و فن از

ش اصلی خود خارج شده است ... آنچه در غرب است و زببا می نمابد ، آب و رنگ و
 است نه حقیقتی که دارای زیبایی واقعی باشد. شرقیان ، اسیر این رنگ و بو شده اند و
ا بر این ، به غرب ایمان آورده‌اند و این ایمان به غرب،آنان رابه خودکافرکرده است!و
فر به خود ، البته باکفر به خدا، همراه است... اقبال ، به استعمار فرهنگی هم اشاره دارد
ه بدون «حرب و ضرب »، حیات و معنویت انسان را مورد تهدید قرار می دهد، و
سانی راکه باید بیدارکنندهٔ دیگران باشند، به خواب خرگوشی فرو می برد!... همچنین
، استعمار اقتصادی غرب توجه داردکه با «چرب دستی» منابع غنی شرق را می‌رباید ...
هرهٔ دوگانه غرب ، هنوز برای شرقیان شناخته نشده است ... غرب،گرگی است در لباس
ه که « بر زبانش خیر و اندر دل شر است.» غرب اگر ظاهری خندان وکم خروش دارد،
ان سبب است که می خواهد در سوداگری و تجارت خود ، ما را فریب دهد. آری ؛« ما
و طفلانیم و او شکر فروش»

***

حمد علی بی تقصیر (ایران)

نقش اقبال در تمدن نوین اسلامی

«... جهان معاصر شاهد نهضت جدید اسلامی است که از سید جمال الدین
سدآبادی آغاز شد و بوسیله علامه اقبال تحکیم یافت و بدست رهبران ایران اسلامی
گسترش پیداکرد. روح پیام اقبال خطاب به انسانها ، در «فلسفه خودی» اونهفته است...
لتهایی‌که بتوانند به ژرفنای حقیقت اندیشه «خودی» دست یابند ، در واقع به رستگاری
سیده‌اند... یقیناً توجه اقبال به ایران از نبوغ ذاتی او سرچشمه گرفته است. زیرا در آن
وران سیاه سلطهٔ انگلیس که مسلمانان در خاموشی بسر می بردند ، اقبال تشخیص دادکه
یام بزرگ او جز بر بال تمدن فارسی نمی تواند پروازکند.»

***

کتر عبد الشکور احسن (پاکستان)

اقبال و انقلاب اسلامی ایران

« ... اقبال از اوضاع سیاسی مسلمانان شکوه داشت و چشم امید به ایرانیان
وخته بود. او قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ، فقط درمیان عده ای از روشنفکران
حضور معنوی داشت ، در دوران شاه کسی دربارهٔ افکار و دیدگاههای انقلابی او اظهار

نظر نمی کرد. ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، امت مسلمان ایران و علما و روشنفکران همه او را می شناسند. رهبر معظم انقلاب اسلامی، آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی در «کنگره بین المللی اقبال» که دوازده سال پیش در تهران برگزار شد، یادبدگاه های رهبرانه و بینش عمیق ، افکار اقبال را برای مردم مسلمان ایران تشریح کرد... تحولات ایران امروز ، تحقق آرمانهای انقلابی اقبال است.»

***

دکتر انعام الحق کوثر (پاکستان)

جهان بینی وطنی اقبال

«اقبال مخالف فرق بین رنگ و نسل و نژاد انسانها بود، سعادت بشر بویژه مسلمانان را در وحدت مذهب ، اعتقاد به توحید ونبوت می دانست ... او با استناد به قرآن ، به زبان عربی بعنوان یکی از عناصر وحدت مسلمانان می نگریست. تاریخ اسلام را وجه مشترک تاریخی مسلمانان قلمداد می کرد و تمدن مسلمانان را عامل مهمی در پیوند آنها می دانست.»

***

صاحبزاده خورشید احمد گیلانی (پاکستان)

عشق به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سرمایه هستی علامه اقبال

«... اقبال ، حتی در اروپا از می خمخانه حجاز مخمور بود. او تابش و درخشش مرواریدهای کوچه رقیب ــ اروپا ــ را حتی سزاوار یک نگاه هم ندانست. بلکه خاک مدینه و نجف را توتیای چشم کرد... اقبال داستان حسن و زیبایی بی حجاب غربیها را شنید ولی به نوشتن نغمه های جمال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همت گماشت. این اعتماد به نفس وشهامتی که علامه اقبال ، بدان دست یافته بود به خاطر این بود که سرچشمه فکری ومنبع علمی او فلسفهٔ یونان و فرهنگ اروپای نو نبود، بلکه شخصیت و تعالیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که او را شیفته خودکرده بود... محور فکری و ملاک تمدن و مدینهٔ فاضلهٔ اقبال همواره اسوهٔ حسنه ــ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ــ بود... او از طریق دانش و آگاهی راه را یافت و با مرکب عشق آن را طی کرد.با علم سراغ خالق هستی را گرفت و باعشق مقصد را یافت.»

دکتر رحیم بخش شاهین (پاکستان)

اقبال و روح فرهنگ اسلامی

«به نظر اقبال ، فرهنگ و تمدن اسلامی از استعداد گسترش و توسعهٔ ویژه ای برخوردار ، و برای مسلمانان گنجینه ای ابدی است . حتی پیروان ادیان دیگر را زیر پوشش رأفت و رحمت قرار می دهد... هرچه از عمر با برکت این دین الهی بگذرد ، پویاتر و قوی تر می شود.»

***

دکتر محمد یعقوب مغل (پاکستان)

وحدت مسلمانان جهان بینی وطنی اقبال

«...اقبال از متفکران بزرگ اسلامی قرن حاضر است که پس از سید جمال الدین افغانی برای توسعه و گسترش اسلام تلاش زیادی کرد.او مانند سید جمال منادی وحدت بود و موجودیت و عزت مسلمانان را در دوری از فرقه گرایی و نفرقه می‌دانست.»

***

پرفسور حمزه فاروقی (پاکستان)

راز خطبه اله آباد

« اقبال معمار پاکستان است . او در خطبهٔ معروف اله آباد هند ، برای اولین بار طرح استقلال چهار ایالت شبه قاره در قالب یک کشور را برای مسلمانان مطرح کرد. بدینگونه بود که پاکستان با مجاهدت مسلمانان و رهبرانشان تأسیس شد.»

***

دکتر سلیم اختر (پاکستان)

دور اندیشی اقبال

«اقبال در اشعار خود به جوانان عجم خطاب کرده و بهترین افکار خود را در قالب نظم برای ایرانیان بیان کرده است. اگر امروز ، ایران در رأس فهرست کشورها بی است که برای اقبال همایش برگزار می کنند، به دلیل این است که حرف دل مردم ایران را بازگو کرده است.»

در این دو روز هشت سخنران نیز درباره اندیشه اقبال سخنرانی کردند :

اب اصغر (پاکستان)

« ... زبان فارسی ، زبان اقبال است. پیوند زبان فارسی با اقبال، مانند پیوند
ن پاکشمیر نا گسستنی است. ... ما مردم پاکستان ، هم با اقبال فارسی زبان ، هم با
کستان پیوند داریم. زبان فارسی رابطهٔ بین ما و اقبال است. اگر زبان فارسی را از
دهیم ، اقبال را نیز هم از دست می دهیم... روح اقبال در ایران هست. یاد و
اقبال در ایران احیا شده است. ای کاش اقبال در عمل مراد ما پاکستانی ها شود تا
بدبختی از این دیار رخت بر بندد. پاکستان براستی افکار و اندیشه اقبال را از
اده است... باید بکوشیم تا افکار او در جامعه حاکم شود.»

***

مد اسماعیل سیتهی (پاکستان)

« ... اقبال ، تمیز رنگ و بو را حرام می دانست با ایجاد تفرقه و تشتت بین
ن مخالف بود. آنها را به وحدت و یگانگی در سایهٔ اسلام دعوت می‌کرد. او عمر
وقف آگاه کردن مسلمانان از دسایس و فتنه های غرب کرد. »

***

مل حیدر (پاکستان)

«... اجرای قوانین اسلام از مهمترین ابعاد فکر اقبال است .»

***

یر الدین چغتایی (پاکستان)

«...علامه اقبال طراح و معمار پاکستان ،متفکربزرگ اسلامی است که پیامش
اسلام و در وحدت،اخوت و زندگی‌مسالمت آمیز مسلمانان خلاصه شده است.»

***

سید علی موسوی (پاکستان)

«... اقبال مدتی از عمر خود را در غرب گذراند ولی تحت تأثیر فرهنگ و تمدن
ر نگرفت. او منادی وحدت بود. با بیان دسیسه های استعمارگران ، همت خود را
داری مسلمانان بکار برد و با شعر، ندای جهاد علیه استعمار را سر داد. اقبال سنی
باتفکر شیعی است . او از فرقه گرایی بیزار، و به ایران دلبسته بود .»

نحسین فراقی (پاکستان)

«... علامه اقبال با فرهنگ اروپا آشنا بود و در سخنرانیها و نوشته هایش ، دیدگاه را درباره آن بیان می‌کرد. او چون هم فرهنگ غربی را بدقت مطالعه کرده بود و هم ضاع زمان خود در شرق واقف بود ، با بینش عمیق مشکلات مسلمانان را عنوان ، و حل آنها راه ارائه می‌کرد .»

***

نا محمد اسلم سلیمی (پاکستان)

«برگزاری این همایش بزرگ و بین المللی را به جناب آقای ذوعلم رایزن گی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان تبریک می گویم و از ایشان نیز تشکر نم ... اقبال به آزادی مسلمانان شبه قاره می اندیشید واستقلال پاکستان نتیجهٔ هدتهای وی و بزرگان هم عصر اوست... او افکار و اندیشهٔ خود را در قالب نظم و نثر کرد . کلام منظوم فارسی وی ازکلام اردو بش پخته تر است.»

***

رفیق احمد (پاکستان)

« ...گردهم آمدن جمعی اقبال شناس از چندکشور جهان کار ساده ای نیست.این ق نصیب جمهوری اسلامی ایران شده است... اندیشهٔ اقبال ، اندیشه ای الهی بود و مین دلیل اشعار پر مغزش که بیشتر به فارسی سروده ، بر دل می نشیند... اقبال تا زنده برای وحدت مسلمانان تلاش کرد، پس از مرگش هم پیامش بر ما یک حجت است تا رقه دوری ، و برای رشد و رستگاری کشور در سایهٔ وحدت تلاش کنیم.»

از دیگر برنامه های همایش ، نثار تاج گل بر آرامگاه اقبال و شعرخوانی شاعران . فاطمه راکعی ، شاعره ایرانی ، نیز سرودهٔ خود را با نام «بوی آسمان می‌آید» خواند .

در پایان ، رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان از نهادهایی که با ن خوداین همایش بزرگ و باارزش فرهنگی راباانجام رسانده‌بودند،سپاسگزاری کرد.

علی - محمد نباکان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد

*****

«همایش بین المللی معماری اسلامی»

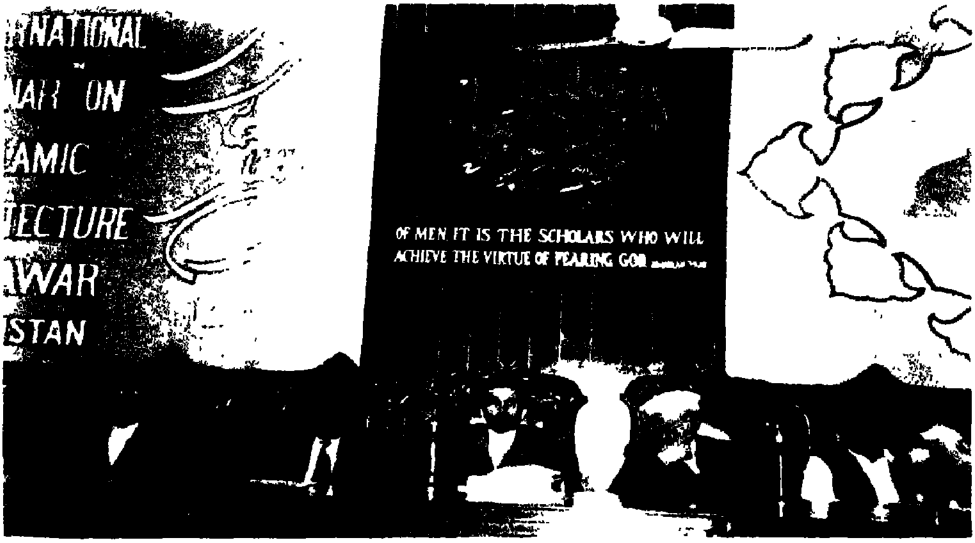
به منظور شناسایی مواریث مشترک فرهنگی و هنری ایران و پاکستان و بررسی شیوه های حفظ و ترویج هنر معماری اسلامی، "رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان" با همکاری "بخش باستان شناسی دانشگاه پیشاور" و "خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ پیشاور" در روزهای ۱۷ - ۱۹ آذر ماه ۱۳۷۵ / ۷ - ۹ دسمبر ۱۹۹۶م. «همایش بین المللی معماری اسلامی» را در شهر پیشاور برگزار کرد. در چهار نشست این همایش ۱۸ تن از استادان و شخصیتهای علمی و فرهنگی پاکستان، افغانستان و ایران مقالات خود را درباره موضوعات مختلف معماری اسلامی خواندند.

همایش با حضور بیش از ۲۰۰ از استادان، صاحبنظران و دانشجویان رشته های معماری و باستان شناسی در تالار اجتماعات دانشگاه پیشاور با تلاوت آیاتی از قرآن مجید آغاز شد. آنگاه پرفسور عبد الغفور رئیس دانشگاه و ابو طالبی مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ پیشاور به مهمانان خوشامد گفتند و ذوعلم رایزن ونمایندهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان از برگزارکنندگان و دست اندرکاران همایش سپاسگزاری کرد. آنگاه نمایشگاه «معماری اسلامی در ایران» که به همت خانه فرهنگ در تالارگردهمایی های استادان و دانشجویان برپا شده بود، با حضور سفیر، رئیس دانشگاه، رایزن فرهنگی ومهمانان افتتاح شد.

در بخش مقالات، آخوند زاده، سفیر جمهوری اسلامی ایران در مقالهٔ «گنجینه‌های هنر و معماری اسلامی در جهان اسلام» پیرامون معماری و هنرهای زیبا در دوران خلفا و پادشاهان اموی، عباسی، آل بویه، سامانیان، غزنویان، امویان اسپانیا، فاطمیان مصر، سلجوقیان ایران، ترکان عثمانی، ایلخانیان، تیموریان، صفویان و

معماری هند مطالب مفصلی بیان کرد.

پرفسور احمد حسن‌دانی پایه‌گذار گروه‌آموزشی باستان شناسی دانشگاه پیشاور، در مقاله‌اش اظهار داشت:« معماری اسلامی باید در شکل ساختمان های زیبا تجلی یابد و بیانگر هویت جوامع اسلامی باشد.متأسفانه منابع مادی و پیشرفتهای فنی ، مسلمانان را از دسترسی به مواریث خودباز داشته است. دانش پژوهان نباید بگذارند آثار و ذخایر تمدن اسلامی دستخوش حوادث روزگار گردد.»



مهمانان خصوصی : علی ذوعلم (رایزن فرهنگی ج.ا.ایران) ، پرفسور عبد الغفور (رئیس دانشگاه پیشاور) ، محمد مهدی آخوند زاده (سفیر ج.ا.ایران) ، پروفسور احمد حسن دانی (رئیس بخش باستان شناسی دانشگاه قائد اعظم - اسلام آباد)، دکتر تاج علی (رئیس بخش باستان شناسی دانشگاه پیشاور)

دکتر اکرم علیشاه گیلانی ، استاد دانشگاه فنی و مهندسی لاهور، در مقالهٔ «الگوی خانه سازی در اسلام برای جوامع اسلامی » پیامبر بزرگ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را معمار خانه سازی اسلامی خواند و گفت که مسلمانان جهان می توانند با نمونه سازی از آثار تاریخی صدر اسلام ، عظمت از دست رفتهٔ تاریخ شهر سازی اسلامی را احیا نمایند.

دکتر عفان سلجوق ، رئیس گروه آموزشی علوم انسانی دانشگاه فنی و مهندسی

نبد (NED) ـ کراچی ، در مقاله خود با عنوان «گرمابه و قهوه خانه در اسلام و اثر آنها بر غرب» اظهار داشت:« شهرهای مسلمانان بامساجد ، مدارس ، کتابخانه ها و حمام ها ساخته می شوند. جغرافی دانان مسلمان ، مطالب جالب و قابل توجهی دربارهٔ گرمابه ها در جهان نوشته اند. در اسلام ساختن گرمابه از روی حکمت و برای شستشو و پاکیزگی انسان بوده و به نظافت اهمیت زیادی داده شده است. در طول سده های ۱۲و۱۳ میلادی فرهنگ و صنعت‌گرمابه‌سازی‌به اروپا منتقل شده است. قهوه خانه نیز که در اوایل قرن



استاد احمد حسن دانی لوح یاد بود را از سفیر و رایزن فرهنگی ج.ا.ایران دریافت می‌کند

شانزدهم میلادی متداول شده و عارفان و صوفیان برای شب زنده داری از آن استفاده می کرده‌اند،کم کم به محل گذران اوقات تبدیل شد و فرهنگ آن از طریق استانبول [:اسلامبول] به اروپا راه یافت که داستان نویسان ، مطالب زیادی درباره آن نوشته‌اند.

علی ذوعلم در مقالهٔ خود آغاز معماری اسلامی را،احداث مسجدالنبی در مدینه، دراولین روزهای هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به دست با برکت آنحضرت بشمار آورد و پیامبر عظیم الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم را پایه گذار معماری اسلامی دانست و اظهار داشت:« معماری اسلامی ، میراث مشترک و گرانبهای امت اسلامی است و در عین حال

نشان دهندهٔ دوران شکوفایی مسلمانان در ابعاد هنری ـ که ریشه درعمق گرایش های آدمی دارد ـ، و فنی ـ بکارگرفتن اصول متقن و شیوه های علمی مهندسی ـ، و رشد اقتصادی و قدرت اجتماعی و سیاسی که بدون آنها آثار برجسته معماری نمی توانسته رشد کنند، می باشد.»

از دیگر مقالات خوانده شده می توان از اینها نام برد:

ـ «جاهای تاریخی شهر پیشاور» از دکتر تاج علی، رئیس گروه آموزش دانشگاه پیشاور

ـ «اثر ایرانیان بر عمارتهای مغولان در لاهور» از دکتر انجم رحمانی، استاد باستان شناسی و رئیس موزه لاهور

ـ «آثار تاریخی شهر ملتان» از دکتر خرم قادر، استاد دانشگاه بهاء الدین زکریا

ـ «نمونه های کمیاب معماری اسلامی در مناطق ملتان» از دکتر محمد خورشید، دانشیار دانشگاه بهاولپور

همچنین پرفسور عاصف رضوی از دانشگاه بهاولپور، دکتر آصف از افغانستان، دکتر ابراهیم از دانشگاه پیشاور و پروفسور محمد علی بخاری از کراچی پیرامون معماری اسلامی و آثار باستانی مقالات خود را خواندند. حضور دانشجویان گروه آموزشی باستان شناسی دانشگاه پیشاور در همهٔ نشستها چشمگیر بود و پس از خوانده شدن هر مقاله، دربارهٔ آن پرسش می کردند.

علی ـ محمد نیاکان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

*****

فهرست کتاب ها، مجله ها و مقاله های رسیده

الف) کتاب ها:

۱.آقا صادق ، قند پارسی ؛ به اهتمام نوید حسن ؛ چ ۳ ، لندن : ارس ، ۱۳۷۴ خ / ۱۹۹۵م.

۲.آرزو، سراج الدین علی خان ؛ خیابان گلستان ؛ به تصحیح مهر نور محمد خان ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م.

۳.روحی ، اصغر علی ؛ دیوان روحی ؛ تحقیق و تدوین و تحشیه معین نظامی ؛ چ ۱ ، لاهور: دانشکدهٔ خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب ، ۱۹۹۶م.

۴.عطاالله عطا ؛ بزم سخن ؛ چ ۱ ، پیشاور : خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران : ۱۹۹۵م.

۵.هاشمی ، محموده ؛ تحول نثر فارسی در شبه قاره ؛ چ ۱ ، اسلام‌آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.

۶.ڈاکٹر علی شریعتی ، هم اور اقبال ۰ ترجمه جاوید اقبال قزلباش ؛ مصحح ڈاکٹر سید علی رضانقوی؛چ ۱،اسلام‌آباد: دفتر ثقافتی کونسلر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴خ/ ۱۹۹۶م.

۷.همدانی،میر سید علی؛اوراد فتحیه؛بکوشش سیده اشرف ظفر ؛ چ ۱ ، فیصل‌آباد:۱۹۹۶م.

ب) مجله ها:

فارسی

۱.آشنا ، دو ماهانه ؛ سال ۶ ، شماره های ۳۱ و ۳۲ : مهر و آبان ، آذر و دی ۱۳۷۵.

☐ نشانی : تهران - خیابان ولیعصر - بین فاطمی و زرتشت -نبش کوچهٔ کامران -شمارهٔ ۷۶۶

[بنیاد اندیشهٔ اسلامی] شناسهٔ پستی:۱۴۱۵۸ صندوق پستی : ۳۸۹۹ - ۱۴۱۵۵

● از فهرست ۳۱:

● از فهرست ۳۲:

۲.آینهٔ پژوهش ، دوماهانه ؛ شماره ٤٠ مهر و آبان ۱۳۷۵.

□ نشانی:ایران - قم-خیابان شهدا -کوچهٔ ۱۵ - شماره ۵ صندوق پستی : ۳۶۹۳ - ۳۷۱۸۵

● از فهرست :

○ رقم خیر و قبول در شعر حافظ؛ رضا روحانی

○ فرسنامه های فارسی ؛ رضوان مسّاح

۳.اطلاعات سیاسی ـاقتصادی،ماهنامه؛سال ۱۱،شمارهٔ ۱۱۱ - ۱۱۲:آذر و دی ۱۳۷۵.

□ نشانی : تهران - خیابان خیام - مؤسسهٔ اطلاعات شناسهٔ پستی : ۱۱۱۴۴

● از فهرست :

○ پارس، خاستگاه نخستین امپراتوری جهانی ؛ دکتر محمد علی اسلامی ندوشن

○ ایران و نقش تاریخی آن؛ رُنه گروسه - ژرژدنیکو / شادروان دکتر غلامعلی سیار

○ امیر کبیر ، نوپرداز ایران در سدهٔ نوزدهم ؛ جان اچ. لورنز / دکتر ناصر فرشادگهر

○ روابط ایران و فرانسه در دههٔ اول انقلاب اسلامی ؛ دکتر مجید بزرگمهری

○ تاریخ اندیشه ها و جنبش های سیاسی در سدهٔ بیستم ؛ دکتر حسین بشیریه

٤.پژوهشگران ، دو ماهانه ؛ شماره ۱۷ : آبان و آذر ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - بزرگراه کردستان - خیابان سید جمال الدین اسد آبادی -خیابان ۶۴

[پژوهشگاه علوم انسانی] صندوق پستی :۶۴۱۹ -۱۴۱۵۵

● از فهرست :

○ ضرورت همنوایی اسلام و مسیحیت در برابر الحاد جهانی ؛ مهدی گلشنی

○ ایران شناسی در ژاپن ؛ ایرج پارسی راد

○ واژه نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد

۵.قبسات ، فصلنامه ؛ سال ۱ ، شماره ۱ : پاییز ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران صندوق پستی : ۴۴ - ۱۳۱۴۵

● از فهرست :

○ دین و عقلانیت ؛ گفتگو با متفکران اتریشی

- عقلانیت ؛ هارولد براون / دکتر سید ذبیح الله جوادی
- جامعه شناسی عقلانیت ؛ دکتر تقی آزاد ارمکی
- تحلیل و بررسی سکولاریزم ؛ استاد محمد تقی جعفری
- دین و سیاست ؛ استاد عباسعلی عمید زنجانی
- اندیشه دینی و سکولاریزم در جهان معاصر ؛ دکتر همایون همتی
- دین و مدرنیته؛ مصاحبه با گادامر
- چیستی عقلانیت ؛ گفتگو

۶. کیهان اندیشه ، دو ماهانه ؛ شماره های ۶۸ و ۶۹ : مهر و آبان ، آذر و دی ۱۳۷۵.

نشانی : ایران – قم خیابان حجت - شماره ۴۵.

● از فهرست ۶۸:

- مُثُل از افلاطون تا علامه طباطبایی؛ مهدی نجفی افرا
- خدا و وابستگی ذاتی جهان ؛ رنجبر حقیقی
- حسن و قبح افعال از دیدگاه علامه طباطبایی ؛ علی ربانی گلپایگانی
- پاسخ به شبهات فخر رازی در مسأله امامت ؛ محمد جواد یزدی
- کاوشی در تجسم اعمال ؛ محمد حسن قراملکی
- هنر و زیبایی از نگاه مبانی فقه اجتهادی ؛ محمد ابراهیم جناتی
- تفسیر رمزی کعب الاحبار؛ نعمت الله صالحی نجف آبادی
- نگاهی نو به روایت خشکیدن دریاچه ساوه ؛ مرتضی ذکایی ساوجی

● از فهرست ۶۹ :

- سوفیستها ، آراء و افکار و معرفت شناسی ؛ سید محمد علی دیباجی
- صفات حق تعالی از دیدگاه وجودشناسی ؛ علی الهیداشتی
- تنزل وجود و عوالم هستی ؛ رنجبر حقیقی
- معانی حکمت ؛ محسن غرویان
- هنر و زیبایی از نگاه مبانی فقه اجتهادی ؛ محمد ابراهیم جناتی

رف ، چهار ماهانه ؛ شماره های ۳۸ و ۳۹: مرداد - آبان و آذر - اسفند ۱۳۷۵.
نی : ایران - تهران - خیابان دکتر بهشتی - خیابان پارک - شماره ۸۵
رکز نشر دانشگاهی] صندوق پستی : ۷۶۹ - ۱۵۷۴۵

فهرست ۳۸:

فهرست ۳۹:

۸.نامهٔ پارسی ، فصلنامه؛ سال ۱ ، شمارهٔ ۲ : پاییز ۱۳۷۵.

□ **نشانی : ایران - تهران - میدان بهارستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی**

● **از فهرست :**

- موقعیت زبان فارسی در پاکستان ؛ **دکتر نسرین اختر ارشاد(پاکستان)**
- انقلاب اسلامی ایران و زبان فارسی ؛ **حسین رزمجو**
- کتیبه های فارسی آرامگاه میان منور محمد و میان غلام شاه ؛ **دکتر کمال حاج سید جوادی**
- آغاز شعر فارسی دری در سرزمین فارس ؛ **دکتر غلامعلی آریا**
- پند آموزی سعدی در تربیت دینی و ادب اجتماعی ؛ **محمد شریف چوهدری (پاکستان)**
- نفوذ فارسی در منطقه چیتاگنگ بنگلادش؛ **محمد عیسی شاهدی (بنگلادیش)**
- پیوندهای دیرین عربی و فارسی ؛ **دکتر طونی الحاج**
- تأثیر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در لهستان ، **نصر الله بیات**
- روش آموزش زبان و متون آموزشی به فارسی آموزان غیر ایرانی ؛ **دکتر جلیل مسگرنژاد**
- نگاهی کوتاه به بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ؛ **دکتر آفتاب اصغر**
- اساسنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ **گزارش**
- گردهم آیی رؤسای بخشهای زبان فارسی در دانشگاههای پاکستان ؛ **گزارش**
- وضعیت کرسیهای زبان و ادبیات فارسی در جهان؛ **گزارش**
- وضعیت فارسی در مراکز آموزشی پاکستان ؛ **محمد اسعدی**

۹.نامه فرهنگ ، فصلنامه ؛ سال ۶، شماره ۲۳ : پاییز ۱۳۷۵.

□ **نشانی : ایران - تهران - خیابان ولی عصر - تقاطع خیابان فاطمی - ساختمان شماره ۲ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی**

● **از فهرست :**

- بررسی اندیشه تعالی نزد مولانا و یاسپرس ؛ **جمیله علم الهدی**
- اندیشه ، زبان و فرهنگ ؛ **چنگ تونگ سان / عباس امام**

هُبل ؛ سید حسن نوع پسند

اجتماع تبلیغی در رایوند ؛ دکتر محمد رضا حافظ نیا

حضرت علی علیه‌السلام از نگاه اسماعیلیان بدخشان ؛ عطا خواجه میرزا جلال اوف

مطالعه ایران شناسی در روسیه ؛ سید کریم پورمانی

اقبال ستاره بلند شرق است ؛ گزارش

اسلام و مسیحیت ، اول و احیاء ؛ گزارش

د ایام ، ماهنامه؛ سال ۳ ، شماره های ۷ و ۸ : مهر و آبان ۱۳۷۵.

نی : ایران - تهران - خیابان استاد مطهری -کوچهٔ فیروزه - شماره ۱

صندوق پستی : ۷۳۵۳ - ۱۵۸۷۵

هرست ۷ :

تطور اندیشهٔ سیاسی اسلام از نظر تا عمل ؛ منیژه کیهانی

تأثیر فرهنگ و ادب عامه در پرورش روحیهٔ فرهنگی کودکان ؛ دکتر محمد مهدی ناصح

تشیع و مفاهیم اساسی ؛ دکتر سید حسین محمد جعفری

هرست ۸ :

آفریقا ، الگویی به نام ایران ؛ منیژه کیهانی

کاپیتولاسیون در ایران ؛ مریم شفیعی

ل ،ماهنامه؛جلد۴۳،شماره ۴: اکتوبر ۱۹۹۶م ، جلد ۴۴، شماره ۲ :اپریل ۱۹۹۷م.

نی : بزم اقبال - ۲ -کلب روڈ ، لاهور

اق ، ماهنامه ؛ جلد ۳۱ ، شماره ۱ - ۲ : جنوری و فروری ۱۹۹۶م.

نی : دفتر اوراق ،۱۱۵/۳ سرور روڈ ، لاهور چهاونی ، لاهور

ن شناسی سه ماهی ؛ شماره ۱۱ : خزان ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.

□ نشانی : خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور ، ۴ مین گلبرگ روڈ ، لاهور

٤.تجدید نو ، ماهنامه، جلد ۸، شماره ۹ : ستمبر -اکتوبر ۱۹۹٦م.

□ نشانی : ۳۷۷ - سی ، فیصل ٹاون ، لاهور

٥.شمس الاسلام ، ماهنامه ؛ جلد ۷۰، شماره ۹: ستمبر ۱۹۹٦م.

□ نشانی : مرکزی دفتر مجلس حزب الانصار ، شارع جامع مسجد بکریه بهیره ، سرگودها

٦.فنون ، سه ماهی ؛ شماره ٤٥ : جنوری -اپریل ۱۹۹٥م.

□ نشانی : ۱۴۵ اـــ ، مزنگ روڈ، لاهور

پ) مقاله ها:

۱.آفتاب اصغر؛ لاهور - پاکستان : ۱. محمود شیرانی ، ایران شناس پاکستان

۲. چند نکته مهم و اساسی دربارهٔ شیرانی و شیرانی شناسی

۲.افسرعلیشاه (سید)، اسلام آباد - پاکستان : روز استقلال پاکستان

۳.اکرم شاه،سید محمد اکرم (اکرام) ، لاهور - پاکستان : محمود شیرانی اور غزنوی

٤.تسبیحی ، محمد حسین (رها)؛ اسلام آباد - پاکستان : ۱. آشوب نامه

۲. صفت ماده تاریخ گویی

٥.ختک ، نصرت جهان ؛ پیشاور - پاکستان : مقامات و احوال در تصوف

٦.شیرانی،مظهر محموداحمد؛شیخوپوره - پاکستان: حافظ محمود شیرانی کاوطن

۷.غیور حسین (سید)، پیشاور - پاکستان : زبان پشتو و کلمات فارسی

۸. کلثوم سید ؛ اسلام آباد - پاکستان :تأثیر عطار در فکر و اندیشهٔ سچل سرمست

۹.محمد ظفر خان؛ جهنگ - پاکستان : مثنوی ابر گهر بار

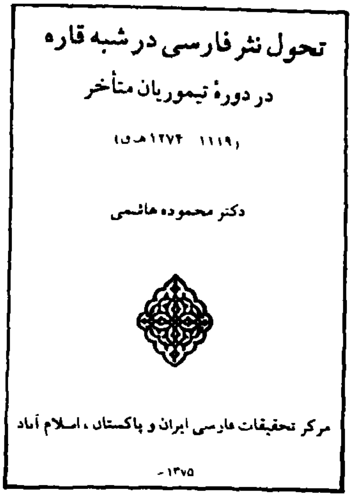
*****

کتابهای تازه

تحول نثر فارسی در شبه قاره

کتاب تحول نثر فارسی در شبه قاره تألیف دکتر محموده هاشمی است که در ۴۰۰ صفحه با بهای ۳۵۰ روپیه ، شماره ۱۵۲ از سلسلهٔ کتب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بخود اختصاص داده و امسال به زیور چاپ آراسته شده است .

این کتاب که به تحول نثر فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان متأخر، (۱۱۱۹ - ۱۲۷٤ هـ‍ق / ۱۷۰۷ - ۱۸۵۷م) از عهد بهادر شاه اول تا بهادر شاه دوم پرداخته، رسالهٔ دکترای مولف است. او با کوشش خستگی ناپذیر، بیش از دو هزار جلد از آثار منثور فارسی کتابخانه های پاکستان را مطالعه،و از هر کدام نمونه برداری کرده و مطالب و موضوعات گوناگون ادبی،دستوری، عرفانی ، انشایی ،تاریخی ، پزشکی ، دارو سازی ، ستاره شناسی، رمل و علوم غریبه را بدست داده است. استادگرامی علی ذوعلم، در "سخن مدیر" یا تقریظ کتاب اینگونه نگاشته اند :«... خواننده با اسامی و عناوین تعداد قابل ملاحظه ای از آثار و نویسندگان این دوره آشنا می‌شود و به گرمی بازار علم و دانش،و تألیف و تصنیف در همهٔ شاخه‌های علوم و معارف اسلامی ، در آن دوران پی می برد. مشاهدهٔ این همه آثار و تألیفات از


تحول نثر فارسی در شبه قاره
در دورهٔ تیموریان متأخر
(۱۱۱۹ - ۱۲۷۴ هـ ق)
دکتر محموده هاشمی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
۱۳۷۵ -

نویسندگان آن دوره، و با این همه تنوع در موضوعات ، شگفتی هر خوانده‌ای را برمی‌انگیزد و به خصوص برای کسانی که فرصت مراجعه به تذکره ها و فهرست های مختلف و تتبع در آثار باز ماندهٔ آن دوران را ندارند، تا بلویی از حضور و نفوذ جدی زبان فارسی را می نمایاند.»

کتاب تحول نثر فارسی در شبه قاره در نوع خود نخستین تحقیق جامعی است که صورت زیبا و سیرت فریبای خود را نشان داده و مشتمل بر سه فصل است :

فصل اول ؛ به دو بخش تقسیم می شود. در بخش اول از سبک و اقسام آن ، و در بخش دوم از نثر، اقسام و طبقات آن سخن به میان آمده است.

فصل دوم ؛ شیوهٔ نگارش دورهٔ تیموریان متأخر را بررسی کرده و از نثر فرمان‌ها، اسناد و کتاب های معروف نمونه هایی را آورده است .

فصل سوم ؛ کلیاتی است دربارهٔ نثر نویسی آن دوره و تأثیر زبان های محلی در نثر «استعمال هند»، اختلافات شاعران و نویسندگان هندی و ایرانی ، شیوهٔ نویسندگان هندو و سهم آنها در ادبیات فارسی، شیوهٔ نویسندگان سیک و سهم آنها در ادبیات فارسی، علاقه شاهان و امیران به ادب فارسی ، و تغییرات لغوی و معنوی پرداخته است .

بعد از سخن مدیر (تقریظ) و پیشگفتار مولف و فهرست مطالب متن کتاب می‌آید. فرهنگ لغات هندی و محلی بکار رفته درکتاب های مورد بحث ، ۹۶ واژه را دربرمی‌گیرد. نمونهٔ نثر فرمان های پادشاهان تیموری متأخر و عریضه های آنها نیز بسیار ارزنده و تاریخی است که تقریباً یک صد نمونه را شامل می شود. فهرست اعلام ، نام اشخاص و جای ها کلید دسترسی به مطالب است. از هر جهت کتابی بسیار مفید و سودمند برای خواستاران زبان و ادب فارسی در ایران و پاکستان و دیگر نقاط فارسی زبان جهان فراهم شده است. البته مؤلف در نظر دارد آن را به زبان‌های انگلیسی و اردو نیز ترجمه کند تا فواید آن جهانی گردد. انشاءالله

هم اور اقبال

کتاب ما و اقبال اثر شادروان دکتر علی شریعتی ، با ترجمهٔ جاوید اقبال قزلباش و تصحیح دکتر سید علیرضا نقوی با نام هم اور اقبال منتشر شده است . مترجم با دقت و

ارت ویژه ، ترجمه ای کوتاه و سودمند بدست داده و رایزنی فرهنگی جمهوری
لامی ایران ـ اسلام آباد آن را باشمارگان ۱۰۰۰ تا و بهای ۷۰ روپیه پاکستان در سال
۱۳۷خ / ۱۹۹۶م. به چاپ رسانده است. علی ذوعلم در مقدمه کتاب می نویسد:



ایزنی فرهنگی و خانه های فرهنگ جمهوری
لامی ایران در پاکستان ، به عنوان یک وظیفه
مواره یاد اقبال،آثار اقبال،افکار و اندیشه های
بال را در سرزمین اقبال گرامی داشته و
لاش‌های مفیدی را باهمکاری ایران دوستان و
بال دوستان پاکستانی،برای احیاوگسترش
دیشه‌های اقبال انجام داده اند، و اکنون که
بهلمین سال انعقاد قرار داد رسمی فرهنگی بین
و کشور اسلامی پاکستان و ایران می باشد این
رجمه را در اختیار ارادتمندان و دوستداران اقبال
قرار می دهد.» هم اور اقبال دو بخش دارد:

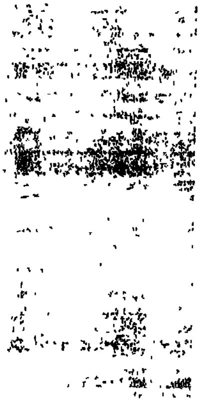
موضوعات بخش (حصه) اول : ـ دور حاضر مین مسلمان کا تشخص اور اس کی تکالیف اور استفسارات ، ـ میری بیسوین صدی کے آلام، ـ پراگنده اسلام اور منتشر علی علیه‌السلام ، ـ عمارت کی تجدید هم

موضوعات بخش (حصه) دوم : ـ بیسوین صدی ، ـ جهان شناسی

بزم سخن

تذکره گونه ای است به نام بزم سخن تألیف شادروان عطاء الله خان عطا(۱۸۹۸ - ۱۹۹۱م.)که خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ پیشاور در جون ۱۹۹۵م. آن را در ۷۳ صفحه چاپ و منتشر کرده است. بزم سخن دربرگیرندهٔ احوال مختصر و آثار ۵۱ سراینده و سخنور فارسی، از رودکی تا خود مؤلف است. عطاء الله عطا براساس دریافت وبرداشتی که از هر شاعر داشته ، از یک تا پنج بیت وی را آورده است. البته ترتیب و نظم خاصی در این تذکره گونه نیست ، مثلاً «ادیب پیشاوری» پیش از «انوری» و « بهار» بعد

از آن آمده است. شاعران را از شمارهٔ ۱ تا ۵۱ با رقم لاتین شماره گذاری ، و بذکر نام کامل، پدر، ولادت ، وفات وآثار هریک ، بسیار کوتاه و مفید بسنده کرده است . عنایت الله گنداپور ــ فرزند مولف ــ هم در پیش لفظ [:پیشگفتار] احوال پدرش را مختصر و مفید آورده است.



دکتر سید علی رضا نقوی دانشمند پارسی گوی و تذکره نگار معروف ، احوال و آثار و اشعار عطاء الله عطا را مفصل در هیجده صفحه نوشته و حق قلم را در بزم سخن اداکرده است. تذکره بزم سخن باکاغذ اعلا و رنگ آمیزی جالب و جلد آبی و خط نستعلیق چاپ وبه بازار ادب فارسی عرضه شده است .

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

***

دیوان روحی

(غزلیات فارسی)

در مقام حیرت دل ، تر زبانی ابلهی است

خامشی را طوطی فرزانه می دانیم ما

"روحی"

تحقیق و تدوین و تحشیهٔ دیوان روحی را "معین نظامی " استاد بخش زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی انجام داده و دانشگاه پنجاب آن را به مناسبت جشن یکصد و بیست و پنجمین سال تأسیس دانشکدهٔ خاور شناسی چاپ کرده است.

در پیشگفتار کتاب ، دکتر آفتاب اصغر رئیس بخش فارسی با استناد به شواهد تاریخی از لاهور بعنوان یکی از مهمترین مراکز شعر و ادب فارسی در جهان نام برده و دورهٔ تیموریان شبه قاره را عصر طلایی شعر و ادب فارسی ، و دورهٔ نود سالهٔ استعمار انگلیس را دورهٔ محو میراث چهارده قرن تمدن مسلمانان ، در این سرزمین خوانده است.

سپس "روحی" را از بیدارگران این عصر نامیده و نوشته است : « چنانکه سعدی و رومی که پرورش یافتگان مهد فرهنگی اسلامی دورهٔ پیشین بودند و در دورهٔ بعدیِ تاتاریانِ تاراجگر برگ و بار آورده بردند ، همچنان مولانا روحی و بسیاری از امثال او ، در عصر او وجود داشته اندکه در آیندهٔ نزدیک همانند اخگرهای زیر خاکستر می توانند آتش خاموش زبان و ادبیات فارسی را مثل گذشتهٔ دور ، شعله ور سازند.» مؤلف نیز در مقدمه کتاب ، در شرح حال "علامه اصغر علی روحی " آورده است: «وی در دورهٔ نکبت بار انگلیسی ها (۱۸۵۷ - ۱۹۴۷م) در برابر سیاستهای اجانب و توطئه های دشمنان فرهنگ ناب اسلامی ... قدعلم کرد و همزمان و همزبان با " اقبال " بزرگ تا آخرین نفس زندگیش نگذاشت شمع اسلام و فارسی در این کشور خاموش بشود... روحی سخت به غرب و مغرب زمین می تازد و آن را عامل عقب ماندگی مسلمانان می داند:



باد تند تمدن مغرب   چیره شد بر تمدن یثرب

مغرب ای لعنت خدا به زمین   عالمی از تطاول تو حزین

وی در سال ۱۸٦۸م یا ۱۸٦۹م در روستای "کتهاله" از نواحی گجرات پاکستان متولد شد. قرآن ، عربی و فارسی را نزد پدرش آموخت و در سیزده سالگی در طلب علوم و معارف راهی لاهور شد و از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۲م. در دانشکده خاورشناسی لاهور ، به تحصیل پرداخت . سپس بعنوان معلم زبان و ادبیات عرب در دانشکده اسلامیه مشغول و در دسامبر ۱۹۳۱م. در همین شغل باز نشست شد. مولانا روحی روز ۲۷ رمضان مبارک ۱۳۷۳ هـ ق / ۳۰می ۱۹٥٤م.برحمت ایزدی پیوست و در زادگاهش مدفون شد.

"اصغر علی روحی " بعد از " اقبال" بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره در دوره سلطه انگلیس است. او در قالبهای مختلف شعر فارسی سروده های پر مغزی دارد. اقبال لاهوری سالها در "بهاتی دروازه " همسایهٔ وی بوده و اغلب درباره شعر و سخن با او مشورت می کرد و نظر وی را خیلی ارج می‌نهاد...دیوان فارسی وی در گنجینه نسخ خطی

کتابخانه دانشگاه پنجاب ـ لاهور، نگهداری می‌شود.

مؤلف پس از پیشگفتار و شرح احوال شاعر، قصیدهٔ « ملت آشوب » و سپس ۲۳ مثنوی و ۸۰ غزل را آورده است. پایان بخش کتاب، فهرست‌های نام اشخاص، مکانها، آیات، احادیث، اقوال و ابیات عربی و همچنین منابع و مراجع می باشد.

در مقدمه کتاب به تجلیل استادان دکتر سید ضیاء الدین سجادی و دکتر سید جعفر شهیدی از "روحی" و قصیده «ملت آشوب» در سال ۱۳٤٦خ. نیز اشاره شده است.

روحی همچنین در ۱۹۰۳م. مجله ای علمی و ادبی با نام الهدی راه انداخت و ۲ سال سردبیری آن را خود عهده دار بود.

فارسی دوستان از اینکه می بینند چنین دانشمندانی در جای جای این سرزمین کهنسال هستند که در راستای نشر و ترویج فرهنگ و تمدن اسلامی خود به ترویج آثار فارسی می پردازند بر خود می بالند. مساعی استاد معین نظامی نیز در چاپ این کتاب بسی ارزنده و قابل تقدیر است.

محمد علی بی تقصیر

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ لاهور

***

گنج شایگان

گنج شایگان، عنوان کتابی [: جزوه ای] است که مطالب آن به همت گروه پژوهش شورای گسترش زبان و ادب فارسی تهیه و گرد آوری، و در تابستان ۱۳۷۵ بوسیلهٔ دبیرخانهٔ آن شورا در ۱۱۷ صفحه بزبان فارسی بزیور طبع آراسته شده است. مشخصات ۲۳٤ تن از استادان زبان و ادب فارسی که هم اکنون در مراکز آموزشی و پژوهشی و دانشگاههای مختلف جهان به تدریس زبان فارسی و ایران شناسی اهتمام دارند، در این کتاب آمده است. اگرچه مجموعهٔ گنج شایگان در برگیرنده مشخصات همهٔ استادان و محققان زبان و ادب فارسی در جهان نیست، ولی در حد خود به تسهیل ارتباط بین آنها کمک کرده و گام مؤثری در راستای گسترش زبان فارسی برداشته است.

ذکر این نکته لازم است که در آمار و اطلاعات مربوط به ۱۸۸ تن از استادان

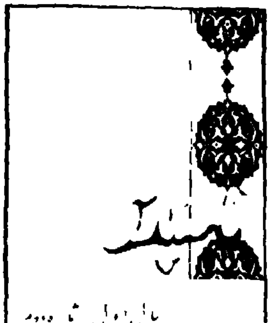
فارسی پاکستان نواقصی هست که رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان در حال تصحیح و تکمیل آن می باشد.

نامهٔ پارسی

نامهٔ پارسی فصلنامهٔ «شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی» است که دومین شماره آن در پاییز ۱۳۷۵ منتشر شده و حاوی مطالب ارزنده ، مقالات وزین ، نقد و بررسی ، شعر ، و گزارشهای سودمندی است.

در صفحهٔ ٤ فصلنامه با عنوان « زبان فارسی ، مؤثرترین وسیله برای رساندن پیام اسلام انقلابی » ، از حضرت آیت الله خامنه ای دام‌ظله‌العالی نقل شده است : « گسترش زبان فارسی به هیچ وجه به مفهوم ناسیونالیسم ایرانی نیست و کسی که در هر نقطه از جهان زبان فارسی را فرا بگیرد ، قادر به درک صحیح و دقیق مفاهیم برجستهٔ قوی و عمیق انقلابی درایران اسلامی خواهد بود و به این ترتیب ، محتوا و قالب پیام انقلاب اسلامی ایران به ذهن مخاطبان خود منتقل خواهد شد.»

دکتر نسرین اختر ارشاد از دانشگاه پنجاب ، نیز به بررسی «موقعیت زبان فارسی در پاکستان» پرداخته است : «تاریخ پاکستان شاهد صادقی است بر اینکه سلاطین بزرگ



اسلامی تا چه پایه در نشر زبان فارسی کوشش نمودند و حتی در حمله های چنگیز و تیمور که در ایران روی می داد ، پناهگاه اهل علم و ادب فارسی همین بارگاه سلاطین اسلامی شبه قاره بود ، خصوصاً شاهان خاندان مغول که همه شاعر دوست و ادب پرور و مشوق زبان فارسی بودند و صلات بی شمار به شعرا و ارباب علم و هنر می دادند . چنانکه در زمینه های علوم مذهبی ، تصوف و عرفان ، تاریخ ، حکمت ، فلسفه ، لغت نویسی ، تذکره نگاری ، شعر و ادب و طب ، هزاران کتاب بزبان فارسی تألیف و تصنیف شد.»

در بخشی از مقالهٔ « انقلاب اسلامی ایران و زبان فارسی » ، دکتر حسین رزمجو

استاد دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد می نویسد: «زبان فارسی با قدمت تاریخی و غنای فرهنگی و ادبی خودکه در جهان اسلام، پس از زبان عربی ــکه زبان وحی است وکلام الهی بدان نازل شده ــ مقام دوم را از لحاظ اهمیت دارا است ... شیرینی آن و جاذبیت های معنوی ادبیات آکنده از لطایفش، موجب شده است که تاکنون توجه تعداد بی شماری از صاحبدلانِ معنی یابِ عالم را بخود جلب کند و تحسین و اعجاب ایشان را نسبت به اعتبار جهانی آن برانگیزد.»

«پند آموزی سعدی در تربیت دینی وادب اجتماعی» عنوان مقالهٔ مفصل محمد شریف چوهدری است. نگارنده پیرامون پندها و اندرزها و نصایح ارزندهٔ شیخ سعدی شیرازی رحمه‌الله‌علیه مربوط به سخن چینی، آتش حسد، بی وفایی، امر به معروف و نهی از منکر، تندرستی و بهداشت، دشمن دوست نما، شناخت قدر پدر و مادر، تربیت کودکان، علم و عمل و عبادت بدون اخلاص، مطالبی را به تفصیل بیان نوشته است.

مقالات سودمند دیگری مانند «روش آموزش زبان و متون آموزشی به فارسی آموزان غیر ایرانی»، «تأثیر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در لهستان»، «پیوندهای دیرین عربی و فارسی»، «نفوذ فارسی در منطقه چیتا گنگ بنگلادش» و... بر سودمندی این شماره از نامهٔ پارسی افزوده است.

علی - محمد نیاکان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

***

دانش هم تولد نامه فارسی را بجامعهٔ بزرگ مطبوعات فرهنگ و ادب پارسی تبریک می‌گوید، اما گله ای نیز دارد؛ نامه پارسی گزارش مفصل گردهمایی رؤسای بخشهای زبان فارسی دانشگاههای پاکستان را در ۲۵ صفحه چاپ کرده ولی در سر یا زیر آن از نام نویسندهٔ گزارش یا نام مرکز تحقیقات فارسی خبری نیست. همچنین اساسنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بدون آوردن مقدمه‌ای هرچند کوتاه بچاپ رسانده که جای خالی مقدمه احساس می شود.

*****

تجلیل
و
یاد

دکتر مرتضی خلج اسعدی

درکاروان رفتگان

دکتر مرتضی خلج اسعدی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی انشگاه تهران، همکار "مرکز نشر دانشگاهی" و دایرة المعارف تشیع، و نویسندهٔ انشنامه جهان اسلام، بدنبال بیماری یکساله روز پنجشنبه ۱۲ مهر ماه ۱۳۷۵ / ۲ اکتبر ۱۹۹۶م. در بیمارستان امام سجاد علیه‌السلام تهران درگذشت. پیکر این ستاد فرزانه با حضور بسیاری از اهل قلم، و استادان دانشگاه، روز جمعه تشییع ، در "بهشت زهرا" به خاک سپرده شد.

دانش درگذشت این استاد گرانمایه را به همهٔ پژوهشگران فرهنگ و ادب ویژه دانشمندان ایرانی و خاندان وی تسلیت می‌گوید.

ر مرتضی اسعدی از میان ما رفت و دلهای بسیار در سوگش بسوخت. مرگش و در اوج شکوفایی علمی بود که تندباد اجل برگ زندگی او را در ربود. تحقیق، همت والا، خستگی ناپذیری، لحظه ای از آموختن نیاسودن و دریغ ز آموزش آموخته ها به دیگران، خصوصیات بارز وی بود.

سالهای نه چندان بلند زندگی پژوهشی اش، از جمله محققانی بود که تحقیق را اقعی اش یعنی دست یافتن به حقیقت علمی دنبال می کرد. به فرهنگ و تمدن ایرانی بی شائبه عشق می ورزید و تمامی زندگی خود را فدای فهم مبانی و

طلب با تصرف و تلخیص از آینهٔ پژوهش شماره ۴۰، صص ۹۶ و ۹۷ آورده شده است.

اصول این دو کرده بود. ایمانش به زندگی، عمیق و استوار بود. صفای باطن و مهربانی بی پیرایه‌اش، همه را شیفته می ساخت. قانع، بردبار، خوشرو و خوش خلق بود. به مادیات بی اعتنا و در جستجوی حقیقت و سعادت واقعی ساعی و براستی "روشنفکری مسلمان" بود.



اسعدی در مدت کوتاه فعالیت علمی، کارنامهٔ پر برگ و باری از خود به یادگار گذاشت. پایان نامهٔ دکترای او بنام جنگهای صلیبی و آغاز مطالعات اسلام شناسی اثر درخشانی است که اعجاب استادان راهنما را برانگیخت و شاید یکی از بهترین رساله های دکترا در سالیان اخیر باشد.

دکتر اسعدی در سال ۱۳۳۱ در تهران به دنیا آمد. دیپلم خود را در سال ۱۳۴۹ با معدل ۲۰ به پایان رساند و در سال ۱۳۵۳ در رشتهٔ بازرگانی گواهینامه کارشناسی گرفت و در سال ۱۳۵۵ در رشتهٔ مطالعات بین المللی دورهٔ کارشناسی ارشد را به پایان برد. در سال ۱۳٦۲ همکاری خود را با "مرکز نشر دانشگاهی" آغاز کرد و یکی از ارکان مجلهٔ نشر دانش شد. در سال ۱۳۷۱ موفق به اخذ دکترا در رشتهٔ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی شد.

نگارش بیش از یکصد مقاله برای دایرة المعارف تشیع، دانشنامهٔ جهان اسلام، مجلات نشر دانش، معارف، حکمت، کیهان فرهنگی و آینهٔ پژوهش، از دیگر خدمات علمی او بود.

آثار استاد اسعدی

از شادروان دکتر مرتضی خلج اسعدی بیش از ۲۰ کتاب و یکصد مقاله تحقیقی به طبع رسیده و شماری نیز در دست چاپ است:

الف) ترجمه

۱. گذر به سوسیالیسم / پل سوئیزی و شارل بتلهایم ۲. سوسیالیسم در شیلی / رژی دبره ۳. انقلاب اسلامی در ایران / ح.الگار ٤.جوان مسلمان در دنیای متجدد/حسین نصر

۵. دولت حاکم آی.تی.تی / آنتونی سمپسون ۶. آرمانها و واقعیتها/ عبد السلام
۷. افغانستان / ماری لوتیر کلیفورد ۸. کروزیسم مقدس اسرائیل / لیوپاروکاچ
۹. بیت المقدس / ترجمه ۱۰. رودز پا/ مارتین لونی ۱۱. فلسفهٔ سیاسی / آنتونی کوتینتن
۱۲. پیروزی بر سرطان / گرگ اندرسن

ب) تالیف

۱. جنگهای صلیبی و آغاز مطالعات اسلام شناسی (**پایان نامهٔ دکترا**) ۲. مجموعه ها
۳. اتمها و مولکولها ٤. ایران شناسی در اروپا و ژاپن ۵. جهان اسلام، (ج ۱ و ۲)
۶. اسلام ، ایران ، تجدد (**مجموعه مقالات تحقیقی**) ، **مقالات این کتاب در سه بخش جدا گانه عبارتند از :**

*** بخش اول : تاریخ و سیاست**

۱. عنصر ایرانی در اندیشهٔ سیاسی اسلام ۲. جنگهای صلیبی ؛ انگیزه ها ، نتایج و آثار ۳. مفهوم آزادی در اندیشهٔ سیاسی اسلام /برنارد لویس ٤. اسلام و غرب / جان اسپوزیتو ۵. ناسیونالیسم عرب ۶. اسلام و دموکراسی / جان اسپوزیتو و جیمز پیسکاتوری

*** بخش دوم : علم و تکنولوژی**

۷. آموزش عالی در جهان اسلام ۸. تاسیس آکادمی علوم جهان اسلام / عبد السلام ۹. انتقال تکنولوژی از جهان اسلام به غرب / یوسف الحسن و دو نالدهیل ۱۰. انزوای دانشمندان در کشورهای در حال توسعه/عبد السلام ۱۱. تفکر علمی در میانهٔ لاهوت و ناسوت / عبد السلام ۱۲. بازآفرینی علوم درجهان اسلام / عبد السلام

*** بخش سوم : فرهنگ و تمدن**

۱۳. تجدد در عربستان ، یمن ، عراق ، سوریه و لبنان / عبد المحمد صدیقی ١٤. تأثیر تفکر اسلامی در شرق / س. ا. قدیر ۱۵. تجدد در ایران / عبد الشکور احسن ۱۶. فرهنگستانهای جهان اسلام ۱۷. وفیات الاعیان، نخستین فرهنگ زندگینامه‌ای الفبایی

علی اصغر محمد خانی

*****

«نوای وقت»

خورشید بدامانم انجم بگریبانم   در من نگری هیچم در خود نگری جانم
در شهر و بیابانم در کاخ و شبستانم   من دردم و درمانم من عیش فراوانم
من تیغ جهانسوزم من چشمهٔ حیوانم

چنگیزی و تیموری مشتی ز غبار من   هنگامهٔ افرنگی یک جسته شرار من
انسان و جهان او از نقش و نگار من   خون جگر مردان سامان بهار من
من آتش سوزانم من روضهٔ رضوانم

آسوده و سیارم این طرفه تماشا بین   در بادهٔ امروزم کیفیت فردا بین
پنهان به ضمیر من صد عالم رعنا بین   صد کوکب غلطان بین صد گنبد خضرا بین
من کسوت انسانم پیراهن یزدانم

تقدیر فسون من تدبیر فسون تو   تو عاشق لیلائی من دشت جنون تو
چون روح روان پاکم از چند و چگون تو   تو راز درون من من راز درون تو
از جان تو پیدایم در جان تو پنهانم

من رهرو و تو منزل من مزرع و تو حاصل   تو ساز صد آهنگی تو گرمی این محفل
آوارهٔ آب و گل دریاب مقام دل   گنجیده بجامی بین این قلزم بی ساحل
از موج بلند تو سر برزده طوفانم

پیام مشرق علامه اقبال

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و انداز دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

ں ع.سرافراز
ش

نامه ها

نامه های این خوانندگان بدسنمان رسید:

پاکستان :

.م آباد : محمد امین شهیدی ، محمد قاهر محمودی ، راجه عبد القیوم ، احسان اکبر، . احمد ، **گجرانواله :** ایم . نوری ، اشفق صادق ، سید ذوالفقار علی شاه ، جی : نسیم احمد ، سید منصور علی سهروردی ، دکتر سید حسین جعفر حلیم ، محمد اختر م ، دکتر ریاض الاسلام ،**لاهور :**حاج عاشق جهانگرد ،محمد اطهر مسعود ، فرخنده شعیب د، دکتر ظهور الدین احمد ،جلیل نقوی ،پرفسور محمد رفیق ،تمینه عارفه ، محمد صدیق، **لپندی :** میر عبد العزیز، **سرگودها :** ارشاد فضل احمد ،**بهکر :** محمد اسلم شاهد ، خان ، ظفر عباس ،**اتک :** سید شاکر القادری ،ملک حق نواز خان ، **چکوال :** محمد سلیم ، سور حافظ محمد سجاد ترالوی ،**جهنگ :** دکتر محمد ظفر خان ، **کوینه :** محمد کاظم، **اره :** محمد منور نورانی ، ابو الاعجاز حفیظ صدیقی ، **دیره غازی خان :** محمد صابر ، **ب شاه :** غلام محمد لاکهو ، **خوشاب :** محمد اقبال شاهد ، **لیه:** دکتر خیال امروهوی، **ور :** شبانه سحر ، **میانوالی :** رضا محمد قریشی ، **حیدر آباد :** دکتر نکهت سیما زیدی، **یخوپوره :** صدیق تاثیر ، **فیصل آباد :** محمد طارق ، **ملتان :** محمد شریف چوهدری ، **هلم :** نجم الحسن نقوی ، **سیالکوت :** پرویز اقبال، **بهاولپور :** محمد رضوان الله .

هندوستان:

ی گره :دکترسید محمد اصغر ، دکتر مختارالدین احمد ، **پتنه :** کتابخانه خدا بخش، **مپور:**کتابخانه رضا ، **دهلی نو :** زهره خاتون

ایران :

تهران : کتابخانه مرکزی دانشگاه شاهد ، ایرج افشار ، **شیراز :** کتابخانه میرزای شیرازی دانشگاه شیراز ، **اهواز :** کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران ، دکتر محمد تقی خلوصی .

ازمیان نامه ها

دو نامه با یک پیوست از دانشمند محترم ، دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام) در رد و نقد گفته ای از استاد "احمد منزوی" بدستمان رسید. باسپاس از حساسیت در خور ستایش ایشان باید گفت : بررسی جایگاه فارسی در پاکستان کاری بسیار مهم و اساسی است که خود بخود اهل دانش و بینش را با مقولاتی چون جایگاه فارسی در فرهنگ شبه‌قاره ،نقش فارسی در روند پیدایش پاکستان،نقش فارسی در پیدایش، پالایش و اقتدار زبان اردو به عنوان زبان ملی پاکستان ، نقش فارسی در بازگشت به خویشتن جوانان پاکستان و بهره گیری آنها از اندیشه و آثار مفاخر فرهنگی خود و... روبرو می‌کند.ما هم شمارهٔ ٤٧ دانش را به موضوع "پاکستان و زبان فارسی" اختصاص داده و مشتاق دریافت نامه ها و مقاله های پربار خوانندگان ارجمند هستیم . چنانچه دربارهٔ این دو نامه نیز پاسخی از "استاد منزوی" دریافت شود، نسبت به چاپ آن اقدام خواهد شد.

و اما نامه ها :

[۱]

دوست مهربان گرامیم جناب آقای کریمی ۱۳نوامبر ۱۹۹۶

باسلام ،بپیوست بیانات دانشمندانهٔ آقای احمد منزوی و پاسخ به او تقدیم است. در مجله شریفهٔ دانش اگر چاپ فرمایند قرین انصاف خواهد بود. ایشان مدتی مرکز تحقیقات را از برکات خود مستفید فرمودند. بی انصاف تر و غافل تر از او بنده کسی را ندیدم . خودتان هم ملاحظه فرمایید. سلامت و موفقیت جنابعالی را همیشه آرزومندم .

بااحترام ــ محمد اکرام

صدر شعبه اقبالیات دانشگاه پنجاب ــ لاهور

۱۶نوامبر ۱۹۹۶ [۲]

جناب آقای ذوعلم رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

باسلام ، به پیوست نسخه ای از بیانات آقای احمد منزوی و پاسخ به ایشان جهت ملاحظهٔ حضرت‌عالی تقدیم است.

آقای منزوی پاکستان را از لحاظ دینی و فرهنگی مورد اعتراض و انتقاد قرار داده است و در ضمن کوشش های اداره های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را در راه ترویج زبان فارسی در پاکستان نیز بی نتیجه قلمداد کرده است که خیلی بی انصافی است. این فاضل متوجه نشد که تألیف او ـ فهرست مشترک[۱] ـ سراسرش شامل مخطوطات فارسی در پاکستان است و آن کتاب در پاکستان تهیه شد و پژوهشگران متعدد پاکستانی در تهیه و ترتیب آن شرکت داشتند ، و باز می گوید:« فارسی در پاکستان مُرد.»

وظیفهٔ "انجمن فارسی پاکستان" است که از ارزشهای زبان و ادبیات فارسی در پاکستان دفاع به عمل آورد.

بااحترام ـ دکتر سید محمد اکرم

دبیر کل انجمن فارسی پاکستان

**

[پیوست هر دو نامه]

آقای احمد منزوی فرمود:

«من بارها گفته ام که می خواستم در پاکستان یک سنگ قبر برای زبان فارسی بسازم، یک سنگ قبر زیبا با تراشی خوب، تا نشان بدهم که این پدیده چه خدمتی به فرهنگ این اقوام کرده و چگونه به وجود آمده و چه سان تکامل یافته و چه خدماتی کرده و بعد مرحوم شده ، الان دیگر مرحوم شده و یا در حال احتضار است.»

نامهٔ پارسی ، تهران ، تابستان ۱۳۷۵ ، ص ۱۲۵

۱.مراد فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان است که در ۱۳ مجلد از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده ، و چهاردهمین جلد آن در دست چاپ است.

« در پاکستان پل به حجاز زده شده است و زبان عربی جای زبان فارسی را گرفته است... قبل از استقلال و هنگام استقلال زبان فارسی یک ابزار بود ، ولی بعد از استقلال دیگر زبان فارسی ابزار نبود ، ابزار زبان عربی شد چراکه حبل المتین آنها اسلام و عربیت شد، اما قبل استقلال حبل المتینشان زبان فارسی بود.»

نامهٔ پارسی ، تهران ، تابستان ۱۳۷۵ ، ص ۱۳۲

پاسخ به منزوی

باد صبا اگر تو به تهران گذر کنی
با "منزوی" بگو که ترنجیم ما ز راست

لیکن تو تهمتی زدی و حرف نادرست
جز فتنه چیز دیگر ازآن حرف برنخاست

گفتی که مُرد فارسی اندر دیار "پاک"
در قبر رفت و مجلس ترحیم آن به پاست

بر قبر آن کتیبه ای هم نصب کرده شد
حرفی که می زنند برایش ، همه رثاست

این اعتراض تست به فرهنگ ملتی
کان دوست صمیمی" ایران" ز قرنهاست

فرهنگ ما یکی است و تاریخ ما یکی
هم راه مایکی است،اگرخانه‌ها جدا ست

میراث ما که اول و آخر به فارسی است
آثار علمی اش همه گنجی گران بهاست

مهر دَری درخشد و لیکن تو از خطا
بستی دو چشم و مهر بگفتی که در کجاست؟

بهر خدای دیدهٔ انصاف بازکن
بنگر که نقش فارسی این جا چه دلرباست:

"پیشاور" آی و "خیبر" و "پندی" یکی ببین
وندر"کویته"هم‌که در آن جا چه جلوه‌هاست

"ملتان"و"اوچ"و"حیدرآباد"و"کراچی"است
کانون فارسی ، به همه شهر و روستاست

بیرون ز انزوای کدورت نیامدی
هرگز ندیدی این که به "لاهوریان" صفاست

پنداشتی که حضرت "اقبال" درگذشت
آثار جاودانهٔ او در ره فناست؟

پندارت از حقیقت حال است بس بعید
تا دهر را بقاست هم اقبال را بقاست!

اقبال زنده است و ازو زنده فارسی
میرد کسی که در حسد این دو مبتلاست

"مسعود سعد" نیز به لاهور زنده است
می داند آن کسی که به اشعارش آشناست

"هجویریِ" بزرگ که کشفش به فارسی است
ما را نوشته های وی استاد ورهنماست

گفتی که بسته ایم پل خویش با حجاز
آری حجاز قبلهٔ عشاق بی ریاست

از خطهٔ حجاز بود حضرت رسول(ص) | کز روی اوفروغ همه شرق و غرب راست
او را "حجاز" و "ری" همه یکسان بود عزیز | او سوی جمله خلق، فرستادهٔ خداست
"ایران" ز نور او شده تابنده در جهان | خاکش برای دیدهٔ ادراک توتیاست
از دین او "غزالی" و"سینا" و"رازی" اند | "حافظ" ز فیض قدسی قرآن سخن سراست
از دین اوست "مولوی" آیینهٔ بیان | اندیشه اش بیانگر آیات کبریاست
از دین او برآمده "خورشید انقلاب" | کز پرتوش سراسر آفاق پرضیاست
ما در جهان ز رشتهٔ اسلام ملتیم | اسلام دین ماست و حبل المتین ماست
اسلام را اگر کنی از فارسی برون | آنفارسی‌است‌شیر،که‌بی‌یال ودست وپاست
تو فرق بین دین و زبان هم نکرده‌ای | مفهوم دین ترا مگر از فکر ماوراست
دین است مدعا و زبان نیست مدعا | آری زبان وسیلهٔ ابلاغ مدعاست
این نکتهٔ بلیغ بیان کردنی نبود | گفتم ، اگرچه گفتن آن را دلم نخواست

من فارسی زبان نیم و گفتم این سخن
چیزی تو هم بگو، به زبانت بس ادعاست!

سید محمد اکرم "اکرام"
پاکستان ـ لاهور ۲۵ اکتبر ۱۹۹۶

***

نامهٔ کوتاه و صمیمانه یکی از خوانندگان را نیز باهم می خوانیم :

محترم و مکرم آقای ... السلام علیکم

جریده دانش ۴۵ ـ تابستان ۱۳۷۵ ـ [را] وصول کردم. از ضخامت او [:آن] متاثر و از خواندن او [:آن [مستفیض گردیدم. این قدر محنت آقایان راسپاس گزاری فرض اخلاقی و علمی می دانم، و امید دارم کــه کتبهای [: کتابهای [متعلق با [: به [ایران شناسی عطا بشوند. هر گاه [: همیشه [مشکور باشم. والسلام دعا گوی شما ـ جو هربراهوی فرید آباد میهر ضلع دادو سندھ

*****

گلی از گلستان ادب پارسی

«حکمت فرنگ»

شنیدم که در پارس مردی گزین — ادا فهم رمز آشنا نکته بین
بسی سختی از جان کنی دیده بود — بر آشفت و جان شکوه لبریز بود
به نالش درآمد به یزدان پاک — که دارم دلی از اجل چاک چاک
کمالی ندارد به این یک فنی — نداند فن تازهٔ جان کنی
برد جان ز ناپخته در کار مرگ — جهان نو شد و او همان کهنه برگ
فرنگ آفریند هنرها شگرف — برانگیزد از قطره ای بحر ژرف
کشد گرد اندیشه پرگار مرگ — همه حکمت او پرستار مرگ
رود چون نهنگ آید از زیر یم — ز طیارهٔ او هوا خورده بم
نبینی که چشم جهان بین هور — همی گردد از غاز او روز کور
تفنگش به کشتن چنان تیزدست — که افرشتهٔ مرگ را دم گسست

فرست این کهن ابله را در فرنگ
که گیرد فن کشتن بی درنگ

پیام مشرق علامه اقبال

بخش اردو

سلسلۂ قادریہ کی اہم کتب

اسماء الطریقت

(وظائف و اوراد قادریہ)

گفتا کئی تو باما	گفتم کمین غلامت
گفتا مگر تو مستی	گفتم بلی ، زجامت
گفتا چہ پیشہ داری ؟	گفتم کہ عشقبازی ا
گفتا کہ حالتت چیست ؟	گفتم غم و ملامت
گفتا ز من چہ خواہی ؟	گفتم کہ درد بی حد
گفتا کہ درد تاکی ؟	گفتم کہ تا قیامت
گفتا چہ می پرستی ؟	گفتم جمال رویت
گفتا چہ داری بامن ؟	گفتم بسی ندامت

(پیر گیلان)

رب العزت نے) فرمایا کہ تیرا ہم سے کیا تعلق ہے ؟ ، عرض کیا کہ کمترین غلام ہوں ۔
فرمایا تو شاید مدہوشی کے عالم میں ہے ؟ ، عرض کیا جی ہاں آپ کے ہی ایک جام سے
فرمایا تو کیا شغل رکھتا ہے ؟ ، عرض کیا عشق میں مشغول ہوں ۔
فرمایا تیرا کیا حال ہو چکا ہے ؟ ، عرض کیا غم اور ملامت میں مبتلا ہوں ۔
فرمایا تو مجھ سے کیا چاہتا ہے ؟ ، عرض کیا درد کی شدت چاہتا ہوں ۔

فرمایا تو (دولت) درد کب تک چاہتا ہے ؟ ، عرض کیا روز قیامت تک کے لئے
فرمایا تو کیا پرستش کرتا ہے ؟ ، عرض کیا آپ کے چہرے کے حسن کی پرستش کرتا ہوں ۔
فرمایا تو ہمارے لئے کیا پیش کر سکتا ہے ؟ ، عرض کیا : شرمندگی (اور عاجزی) پیش کرتا ہوں

سیدنا عبدالقادر گیلانیؒ (۴۷۱ ـ ۵۶۱ ہجری) کے ان اشعار سے اخذ ہوتا ہے کہ آپ کا اصل مطمح نظر کیا تھا ؟ آپ خود جو مقصود اپنے پیش نظر رکھتے تھے ، اسی کی تبلیغ و اشاعت ہی انہوں نے فرمائی ۔

صوفیائے کرام کے تمام سلاسل دراصل اپنا مقصود رویت حق تعالیٰ اور رضائے حق تعالیٰ بتاتے ہیں ۔ علم تصوف اسی تلاش حق ہی کا نام ہے ۔ پھر ہر سلسلہ تصوف کے رہنما یا مرشد نے راہ حق کی تیاری کے لئے ریاضت اور تزکیہ نفس کے قانون مرتب فرمائے ، سیدنا عبدالقادر جیلانی غوث الاعظمؒ سلوک میں مکتب جنیدی کے بزرگ ترین علم بردار تھے ۔ سید طائفہ حضرت بغدادیؒ (۲۱۵ ـ ۲۹۸ ہجری) احکام شریعت کے پابند صوفی تھے ۔ ان کی تعلیمات صحو اور اتباع شریعت پر مشتمل ہیں ۔ انہوں نے شریعت اور طریقت میں یگانگت عملاً ظاہر فرما کر ایک مکتب تصوف کی داغ بیل ڈالی ۔ جس کی آگے چل کر سیدنا عبدالقادر جیلانی غوث الاعظمؒ نے نہ صرف آبیاری کی بلکہ اس طریق و سلوک کو عروج بخشا اور یہی سلسلہ آپ کی نسبت سے سلسلہ قادریہ کے نام سے تمام عالم اسلام میں مشہور ہوا ۔ اسی ضمن میں ضروری اور لازمی محسوس ہوتا ہے کہ سیدنا عبدالقادر گیلانی غوث الاعظمؒ کا شجرہ طریقت کھول کر بیان کر دیا جائے تاکہ سلسلہ قادریہ کے جملہ صوفیائے عارفین کے اسمائے گرامی ہمارے سامنے آجائیں ، جن کی شخصیت ان کے واضح افکار کی دلیل بن کر سامنے آجاتی ہے اور اس وقت ہر شخصیت کی فضیلت مع کمالات و کردار پر کچھ لکھنے کا موقعہ نہیں ہے اور نہ ہمارے اس مضمون کے دائرہ میں یہ کام آتا ہے ۔ ایک دیوان خطی میں حضرت غوث الاعظمؒ کے گمنام مرید نے ان کا شجرہ طریقت نظم کی صورت میں اس طرح قلم بند کیا ہے

شجرہ محبوب سبحانی امام انس و جان
شاہ محی الدین گیلانی بیا بشنو ز جان

قطب الاقطاب زمان شاهی که هست
نور چشم احمد مرسل شفیع عاصیان
مرشد آن هادی خلق است سلطان بوسعید
آنکه بد اقدس جنابش قبله کروبیان
مرشد آن رهنمای انس باشد بوالحسن
زانکه باخلق حسن مشهور ومعروف جهان
مرشد آن شیخ بوالفرج است طرطوسی که گشت
خاک نعلینش فروغ چشم شاه اختران
مرشد آن شیخ عبدالواحد آن احمد شمیم
کز شمیم خلق او آفاق شد رشک جنان
مرشد آن شیخ شبلی کوبفرمان زنده کرد
شبل قالین راپی قتل خلیفه درزمان
مرشد آن سید هرطایفه حضرت جنید
پیشوای عابدان و مقتدای عارفان
مرشد آن نیر برج عطای کبریا
آن حسن نوری که از نور رخش انور جهان
مرشد آن سری سقطی که از اسرار حق
سینه اش برهفت کره چون ز انجم آسمان
مرشد آن شیخ دین معروف کرخی کزشرف
شد جبین سا بر جنابش هر که شد عرش آستان
مرشد آن شاه داوداست کز فیض نگاه
نرم تر ازموم کرده قلب سنگین دلان
مرشد آن بد حبیب عجمی آن والا شمیم
کز ولای حق فشانده دست از کون و مکان

مرشد آن آفتاب چرخ دین احمدی
حسن بصری کو بریده ظلمت کفر از جھان
مرشد آن شاہ مردان شیر یزدان مرتضیٰ
آنکه ہمتایش نباشد جز شه پیغمبران
مرشد آن احمد مرسل که از روز ازل
تا ابد مثلش ندیده هیچکس اندر جھان

گویا حضرت غوث الاعظمؒ سید عبدالقادرؒ کا سلسلہ طریقت ابی سعید المبارک المخزومی، ابوالحسن ہنکاری، ابوالفرح طرطوسی، شیخ عبدالواحد تمیمی، شیخ ابوبکر شبلی، شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی، شیخ سری سقطی، شیخ معروف کرخی، شیخ داود طائی، شیخ حبیب عجمی، شیخ حسن بصری اور شیخ الامام امیرالمومنین علی ابن ابی طالبؓ کے بالترتیب واسطہ سے رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تک پہنچتا ہے ۔ سیدنا عبدالقادر جیلانی کا سلسلہ طریقت دوسرے دست طریقت شیخ معروف کرخی سے ابی الحسن امام علی رضا، امام موسیٰ کاظم، امام جعفر صادق، امام محمد باقر، امام زین العابدین، سیدالشھداء قرۃ عین اھل سنت امام حسین و امیرالمومنین علی ابن ابی طالبؓ کی وساطت سے حضرت رحمہ مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تک پہنچتا ہے ۔ سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ کے سلسلہ طریقت کے مرشدان کاملین کی ذات بابرکت پر ایک نظر ڈالنے سے ہی درست اندازہ ہو جاتا ہے کہ ان اصحاب کریمہ کا فکر درون کیا تھا، ظاہر ہے کہ وہ خلق خدا کو تزکیہ نفس، ریاضت، عبادت اور لقائے حق تعالیٰ کے لئے وہ اصول اور قوانین اخذ کر کے عطا کرتے ہیں، جن پر وہ خود عمل پیرا رہے اور اس راہ سلوک کے لئے اپنے تجربات و نگاہ عرفان سے جسے مناسب ترین پایا۔

یہ صوفیاء اور اصحاب کریمہ نفس انسانی کی گہرائیوں سے آشنا ہوئے اور پھر عرفان حق تعالیٰ کو بھی بمصداق حدیث شریف من عرف نفسہ فقد عرف ربہ کماحقہ حاصل کر گئے اور اس شناسائی کی غایت کو وہ عجز، انکساری اور رضائے حق میں ظاہر کرتے ہیں ۔ سالکان راہ حقیقت اور طالبان سلوک کو سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ تزکیہ نفس کے لئے جو ریاضت کی راہیں وظائف و اوراد کی صورت میں متعین فرماتے ہیں ۔ ان کو انہوں نے اپنی کتاب فیوضات ربانی میں رسالہ

ت کے نام سے یاد فرمایا ہے ۔ یہ رسالہ " الفیوضات الربانیہ کے ص ۱۲ تا ۲۵ پر موجود ہے
نہایت ہی اہم رسالہ ہے ، ذکر و افکار کے اصولی و فروعی قواعد کو زیر بحث لاتا ہے ۔ اس
انفس السبعہ کے تدریجی مراحل اور انوار لطایف کی تفصیل موجود ہے ۔ ان پر عمل کر کے
، معرفت تامہ حاصل کر سکتا ہے اور باایں ہمہ وہ اپنی سیر کے مقامات کو متعین کر سکتا
یہ رسالہ سلوک قادریہ کی جان ، تزکیہ باطن کا ترجمان اور علوم باطنیہ کا مفتاح الخزائن
اس پر عمل کر کے بے شمار سالکین نے بحر محبت میں غوطہ زن ہو کر معرفت کے گوہر
حاصل کئے ۔ مملکت پاکستان میں اور دیگر دنیائے اسلام میں پیران طریقت جو سلسلہ
قادریہ کے فروغ میں خدمات سرانجام دے رہے ہیں ، وہ اپنے جاری کردہ شجرہ طریقت میں
عبدالقادر جیلانیؒ کے اسی رسالہ طریقت سے ہی اوراد و وظائف اخذ کر کے شامل کرتے ہیں
رسالہ طریقت کا اصل متن عربی میں ہے ، جس کا اردو میں ترجمہ پیش کیا جاتا ہے ۔ اس
کے دو حصے ہیں ۔ حصہ اول میں اسماء الطریقت اور اس کے لوازمات درج ہیں جب کہ
دوم میں دایرۃ النفوس پر بحث کے ساتھ سالک یا طالب کو اس کے مقامات و کیفیات کے
ن ورد و اوراد کی تلقین کی گئی ہے ۔

اول اسماء الطریقت میں سیدنا عبدالقادر جیلانی غوث صمدانیؒ طریقت کے اسماء اور ان کے
ت لکھتے ہیں ۔ مثلاً تلقین کی کیفیت اور طالب سے عہد لینا ، مرید کے لئے دعا اور اس کو
و سیراب کرنا ، اسماء کا جدول بمعہ علامات ، نور ، سیر ارواح ، محل ، حال اور مقامات ، سیر
سات نفوس اور ان کے اسماء ، مرید کے خلوت میں داخل ہونے کا بیان اور مرید کے خلوت
ظائف پڑھنے کے بارے میں بیان فرمایا ہے ، جو کہ درج ذیل ہے

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سب تعریف اللہ تعالیٰ کے لئے ہے ، جو یکتا ہے اور اللہ تعالیٰ کی برکات اس ذات پر ہوں
کے بعد کوئی نبی نہیں ۔ امابعد یہ رسالہ ہمارے طریقہ پر مشتمل ہے ۔
جس میں اسماء کے اصول اور فروعات کے بارے میں بیان ہے اور جو کچھ اسماء میں سے

ہے، ان میں سے ہر ایک سات نفوس میں سے ایک کے لئے ہے، جن کا بیان لازمی ہے۔ جس کی تفصیل جلد ہی یہاں بتائی جائے گی۔ اللہ تعالیٰ ہی ہادی ہونے اور راستی کی توفیق بخشنے والا ہے۔

واضح رہے کہ ہمارے سلوک میں تیرہ (۱۳) اسماء آتے ہیں۔ جن میں سے سات (۷) اصولی اور چھ (۶) فروعی ہیں۔ جو سات اسماء اصولی ہیں، وہ دراصل سات نفوس کے لئے ہیں اور ان میں سے ہر ایک اسم کی (وظیفہ کے لئے) تعداد مقرر ہے۔ اس کے لئے توجہ یا تصور ہوتا ہے، جو مقرر تعداد کے ساتھ پڑھنے میں آتا ہے۔

نفوس کے سات نام یہ ہیں:

اول نفس امارہ، دوم نفس لوامہ، سوم نفس ملھمہ، چہارم نفس مطمئنہ، پنجم نفس راضیہ، ششم نفس مرضیہ اور ہفتم نفس کاملہ کا ہے۔

پس تو اس نام یا اسم کو مقررہ تعداد کے ساتھ لازم رکھ اور اس کے بعد توجہ یا تصور سے مطالعہ کر اور جس اسم میں تو مشغول ہو، اس سے انتقال اس وقت تک نہ کرنا، جب تک کہ تو دوسرے اسم کا مستحق نہ ہو جائے۔ دوسرے اسم میں داخل ہونے کے لئے تو شیخ کے اشارہ کے ساتھ انتقال کرے گا، جو خود تیرے لئے ظاہر کرے گا یا پھر تو اللہ تعالیٰ کی مدد کے ساتھ نئے اسم کی طرف انتقال کرے گا۔ جس کو اللہ تعالیٰ تیرے لئے نشانات، علامات اور قرائن کے ساتھ جو اس کو منکشف کرتے ہیں، ظاہر فرمائے گا کیونکہ ہر ایک نفس کے لئے مخصوص علامات کے ساتھ مخصوص طریق ہے اور اس کا اپنا خاص رنگ ہوتا ہے۔ پس تو جان لے کہ یہ سر عظیم ہے اور اس کے مستحق کے سوا باقیوں سے اس کو چھپائے رکھ۔

پس جب تو ان اسماء کی انتہا کو پہنچ جائے، جو اصولی ہیں تو پھر چھ (۶) دوسرے اسماء کی طرف جو فروعی ہیں، یکے بعد دیگرے تو نے منتقل ہونا ہو گا، جب تو تمام اسماء کو ترتیب وار ختم کر لے گا، تو پھر پہلے اسم کی طرف لوٹے گا۔ یہاں تک کہ اللہ سبحانہ و تعالیٰ اپنے پاس سے فتح لائے گا۔ البتہ تجھے اخلاص رکھنا لازم ہے اور مجرد ذکر کا ارادہ کر اور عبادت کر اللہ تعالیٰ ہی صراط مستقیم کا ہادی ہے۔

سات اصولی اسماء کا بیان: سب تعریف اللہ کے لئے ہے، جو جہانوں کا رب ہے اور

درود و مکمل سلام سیدنا حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پر، ان کی آل پر اور جمیع
ء پر ہو۔

ول:
الا اللہ۔ ایک لاکھ بار تلاوت مطلوب ہے اور اس کی توجہ یہ ہے
، اَظْهَر علیٰ ظَاهِری سُلطَانِ لَااِلٰہَ اِلَّااللّٰہُ، لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَ حَقِّقْ بَاطِنِی
ائِق لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ، لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ، وَاسْتَغْفِرِقَ فِیکَ ظَاهِرِی بِاحَاطَتِہ لَااِلٰہَ
للّٰہُ وَاحفَظِنِی اَللّٰهُمَّ بِکَ فِی مَرَاتِبِ وُجُودِکَ بِشُهُودِکَ حَتّٰی لَا اَشهَدَ
افعَالِکَ وَ صِفَاتِکَ بِوَجهِکَ الحَقِّ لَااِلٰہَ اِلَّااللّٰہُ لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ، (یاالٰہی میرے
پر لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہ، لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کا تسلط فرما دے اور میرے باطن کو لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ لَااِلٰہَ
کے حقائق سے محقق کر دے اور لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کے احاطہ کے ساتھ میرا ظاہر اپنے اندر
رق کر دے اور اے اللہ بطفیل اپنی ذات کے جو کہ تیرے وجود کے مراتب ہیں، بسبب
ے ظہور کے موجود ہے، میری حفاظت فرما۔یہاں تک کہ میں تیری ذات حق لَا اِلٰہَ اِلَّا
ُ کے ساتھ سوائے تیرے افعال اور صفات کے کچھ نہ دیکھوں)

یہ اسم نفس امارہ کے لئے ہے۔اس کا رنگ نیلگون ہے۔اس کا محل سینہ ہے۔اس کا
ن شہادت ہے (یعنی آگاہی ہے) اور اس کا گھاٹ شریعت ہے۔

م دوم:
ل۔ تلاوت اٹھتر ہزار چوراسی دفعہ چاہئے۔اس کے لئے توجہ یہ ہے۔یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَا اللّٰہُ
نِی بِکَ عَلَیکَ وَارزُقنِی الثَّبَاتَ عِندَ وَجُودِکَ حَتّٰی اَکُونَ مُتَاَدِباً بِہ بَینَ
یکَ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ اِلٰهی بِعَظمَتِکَ وَجَلاَلِکَ ارزُقنِی حُبَّکَ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ
اللّٰہُ اَللّٰهُمَّ اجعَلْ قَلبَ عَبدِکَ الضَّعِیفِ مَظهَراً لِذَاتِکَ وَ مَنبَعاً لِآیَاتِکَ
االلّٰہُ یَااللّٰہُ (یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ)
اپنے ذریعہ ہی سے اپنی ذات کی خبر عطا فرما، اور اپنے وجود کے پاس مجھے ثابت قدم فرما دے،
ہاں تک کہ میں تیرے سامنے اس کی صفت والا ہو جاؤں۔یااللہ یااللہ یااللہ اے میرے معبود

اپنی عظمت اور جلال کے ساتھ مجھے اپنی محبت بخش ۔ یااللہ یااللہ یااللہ اے میرے اللہ اپنے اس ضعیف بندے کے قلب کو اپنی ذات کا مظہر اور اپنی آیات کا منبع بنا ۔ یا اللہ یا اللہ یااللہ)

یہ اسم نفس لوامہ کے لئے ہے ۔ اس کے نور کا رنگ زرد ہے ۔ اس کا محل دل ہے ، اس کا جہان برزخ ہے اور اس کا گھاٹ طریقت ہے ۔

اسم سوم

ھُوْ ۔ تلاوت کی تعداد چونتالیس ہزار چھ سو دفعہ ہے ۔ اس کی توجہ یہ ہے

یَا مَن ھُوَ اللّٰہُ لَآاِلٰہَ اِلاَّ اَنْتَ ھُوْ ھُوْ ھُوْ اِلٰھی حَقِّقْ بَاطِنِی بِسِرِّ ھُوِیَّتِک وَاَفْنِ مِنِّی اَنَانِیَّتی اِلٰی اَنْ اتّصِلَ اِلٰی ھُوِیَّتِ ذَاتِکَ العَلِیَّتِ یَا مَن لَیسَ کَمِثلِہٖ شَئیٌ افنِ عَنِّی کُلَّ شَیءٍ غَیرُکَ وَ خفِفتَ عَنِّی ثِقَلَ کَثَائفِ المَوجُودَاتِ وَامحُ عَنّی نُقطَتَ الغیرتِ لِاُشَاھِدَکَ وَلَا اَدْرِی غَیرَکَ یَاھُو یَاھُو یَاھُو لَاسِوَاکَ مَوجُودٌ لَاسِوَاکَ مَقصُودٌ یاوُجُودَ الوُجُودِ یااللّٰہُ یَاھُو وَالحَمْدُلِلّٰہِ رَبِّ العٰلَمِیْنَ۔

(اے وہ ذات جو اللہ ہے ، تیرے سوا کوئی معبود نہیں ۔ ھو ھو ھو یاالہیٰ میرے باطن کو اپنی ہویت کے بھید سے محقق کر دے اور مجھ سے میری انانیت فنا کر دے ۔ یہاں تک کہ میں تیری بلند ذات کی ہویت تک پہنچ جاؤں ۔ اے وہ ذات جس کی مثل کوئی شے نہیں ، اپنے ماسوا مجھ سے تمام چیزیں فنا کر دے اور موجودات کے کثائف کا بوجھ مجھ سے ہلکا کر دے اور مجھ سے غیریت کا نقطہ ہٹا دے تاکہ میں تیرا مشاہدہ کروں اور تیرے سوا کسی کو نہ جانوں ۔ یاھو یاھو یاھو تیرے سوا کوئی موجود نہیں ۔ تیرے سوا کوئی مقصود نہیں ۔ اے وجود کے وجود ، یااللہ یاھو سب تعریف اللہ کے لئے ہے ، جو تمام عالموں کا پروردگا ہے ۔)

یہ اسم نفس ملہمہ کے لئے ہے ۔ اس کے نور کا رنگ سرخ ہے ، اس کا محل روح ہے اور اس کا جہان ہیاج (عالم بالا) ہے اور اس کا گھاٹ معرفت ہے ۔

اسم چہارم

حَیٌّ ۔ تلاوت کی تعداد بیس ہزار بانوے ہے ۔ اس کی توجہ یہ ہے :

، يَاحَيُّ يَاحَيُّ حَيَاةً طَيِّبَةً وَاسقِنِي مِن شَرَابِ مَحَبَّتِكَ اَعْزَبَهُ وَاَطيَبَهُ
، حَقِّقُ حَيَاتِي بِكَ يَاحي يَاحَيُّ يَاحَيُّ اِلٰهِي اَحيِ رُوحِي بِكَ حَيَاةً
يَّتِهِ وَمَتِّعْ سِرِّي بِسِرِّكَ فِي الحَضرَاتِ الشُّهُودِيَّةِ وَامْلَا قَلْبِي بِالْمَعَارِفِ
يَّةِ وَاطْلِقْ لِسَانِي بِالعُلُوم اللَّدُنِيَّةِ يَاحَيُّ يَاحَيُّ يَاحَيُّ

(یَاحَیُّ مجھے پاکیزہ زندگی دے اور اپنی محبت کی بڑھ کر میٹھی اور پاکیزہ شراب مجھے پلا۔ یاالٰہی
ساتھ میری زندگی محقق کر دے۔ یَاحَیُّ یَاحَیُّ یَاحَیُّ یاالٰہی اپنے ذریعہ میری روح کو ابدی
، بخش اور اپنے سر کے ساتھ میرے سر کو کائنات مرئیہ میں نفع رساں کر اور معارف ربانی
ساتھ میری زبان کھول دے۔ یاحی یاحی یاحی)

یہ اسم نفس مطمئنہ کے لئے ہے۔ اس کے نور کا رنگ سفید ہے۔ اس کا جہان حقیقت
ہے۔ اس کا محل سر ہے اور اس کا گھاٹ حقیقت ہے۔

پنجم

ںدُ۔ تلاوت کی تعداد ترانوے ہزار چار سو بیس ہے۔ اس کی توجہ یہ ہے

جوداً بِنُورِ وحدانِيَّتِكَ مُؤَيِّداً بِشُهُودِ قُرْبِ اُنسِكَ يَاوَاحِدُ يَاوَاحِدُ يَاوَاحِدُ
ى اَنتَ المَوجُودُ فِي ذَاتِكَ بِالوهِيَّتِكَ يَاوَاحِدُ يَاوَاحِدُ يَاوَاحِدُ

واحد یاواحد یاواحد الٰہی تو موجود ہے۔ مجھے اپنی وحدانیت کے خود کے ساتھ موجود کر اس
ت میں کہ تیرے انس کی قرابت کے ظہور کے ساتھ مدد کیا ہوا ہو۔ یاواحد یا واحد یا واحد
، تو اپنی الوہیت کے ساتھ اپنی ذات میں موجود ہے یاواحد یاواحد یاواحد۔)

یہ اسم نفس راضیہ کے لئے ہے۔ اس کے نور کا رنگ سبز ہے۔ اس کا جہان لاہوت
، ۔ اس کا گھاٹ معرفت ہے اور اس کا محل سرالسر ہے۔

م ششم

زیزُ۔ تلاوت کی تعداد چوہتر ہزار چھ سو چوالیس ہے۔ اس کی توجہ یہ ہے

عَزِيزُ يَاعَزِيزُ يَاعَزِيزُ اَجعِلنِي مِن عِبَادِكَ الاَعَزِّينَ يَاعزيز يَاعزيز يَاعزيز اِلٰهِي
ىزَّنِي بِعِزَّتِكَ يَاعَزِيزُ وَاجعَلنِي مُكَرَّماً يَاعَزِيز.

(یا عزیز یا عزیز یا عزیز مجھے معزز بندوں سے بنا یا عزیز یا عزیز یا الٰہی اپنی عزت کے ساتھ مجھے عزت بخش یا عزیز اور مجھے مکرم بنا ۔ یا عزیز)

یہ اسم نفس مرضیہ کے لئے ہے ۔ اس کا رنگ سیاہ ہے ۔ اس کا جہان شہادت ہے ۔ اس کا محل خفا ہے اور اس کا گھاٹ کوئی نہیں ۔

اسم ہفتم.

وَدُودُ۔ تلاوت کی تعداد دس ہزار ایک سو دفعہ ہے ۔ توجہ یہ ہے:

یا ودود یا ودود یا ودود اَجْعَلْ لِی قَلْبِی وُدَّالَکَ یا ودود یا ودود یا ودود اِلٰھی اَعطِنِی وُداً فِی قَلبِی وَقُلُوبِ عِبَادِکَ المُؤمِنِینَ العَارِفِینَ یَا وَدُود یَا وَدُود یَا وَدُود اِلٰھی اَجعَل لِی عِندَکَ عَھداً وَاجعَل لِی عِندَکَ وُدّاً وَاجعَل لِی فِی صُدُورِ المُؤمِنِینَ العَارِفِینَ. مَوَدَّۃً اِلٰھی اَکفِنِی شَرَّمَن کَفَیتَہٗ وَکِفَایَتُہٗ بِیَدِکَ یَا وَدُودُ یَا وَدُودَ یا وَدُودَ.

(یا ودود یا ودود یا ودود یا الٰہی میرے دل میں اپنی محبت رکھ دے یا ودود یا ودود یا ودود الٰہی مجھے میرے دل میں اور اپنے مومنین عارفین بندوں کے دل میں محبت عطا کر ۔ یا ودود یا ودود یا ودود یاالٰہی اپنے پاس مرے لئے عہد بنا اور اپنے پاس میرے لئے محبت کا مقام پیدا کر اور میرے لئے مومنین اور عارفین کے سینوں میں محبت پیدا کر ۔ یاالٰہی مجھے اس کے شر سے کفایت دے ، جس کے لئے تو کافی ہوا اور اس کی کفایت قدرت میں ہے یا ودود یا ودود یا ودود)

یہ اسم نفس کاملہ کا ہے ، اس کے لئے نور نہیں ۔ اس کا جہان حیرت ہے ۔ اس کا محل خفا (پوشیدہ) ہے ۔ اس کا گھاٹ وہ سب ہیں جو ذکر کئے گئے ۔)

رسالہ اسماء الطریقت کے حصہ دوم میں دائرۃ النفوس کا بیان آتا ہے ، جس کو عارف مصنف سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ اس طرح مرقوم فرماتے ہیں:

رسالہ ثانی درباب دایرۃ النفوس

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سب تعریف اللہ کے لئے ہے ، جو جہانوں کا رب ہے اور درود و سلام ہمارے آقائے نامدار محمدؐ پر

ال پر اور آپ کے تمام طیب و طاہر صحابہ پر ہو ۔ امابعد اللہ تبارک تعالیٰ فرماتے ہیں
لَقۡتُ الجِنَّ وَالاِنسَ اِلَّا لِيَعۡبُدُون ○ ای لِیَعۡرِفُون
نے جن اور انسان کو نہیں پیدا کیا، مگر اس لئے کہ وہ میری عبادت کریں، یعنی مجھے
ں) اور داؤد علیہ السلام نے کہا کہ اے میرے رب تو نے مخلوق کو کیوں پیدا کیا؟ اللہ
ے و تعالیٰ نے فرمایا اے داؤد کُنۡتُ کَنۡزاً مَخفِیاً فَاَحۡبَبۡتُ اَن اُعرَفَ وَخَلَقۡتُ
قَ لِاُعۡرَفَ (میں مخفی خزانہ تھا، میں نے چاہا کہ پہچانا جاؤں پس میں نے مخلوق کو پیدا
کہ پہچانا جاؤں) پس لفظ خلق کا اطلاق ہر قسم کی مخلوق پر ہے، یہاں تک کہ پتھر اور ڈھیلے
س میں شامل ہیں، لیکن مقصود نفس خلق سے صرف انسان ہے، اسی لئے اللہ تبارک
نے فرمایا
خَلَقۡنَا الۡاِنۡسَانَ فِی اَحۡسَنِ تَقۡوِيۡم
نہ تحقیق ہم نے انسان کو اعلیٰ ساخت میں پیدا کیا ہے۔) پس انسان کو اس نے ایسی
ت میں پیدا کیا کہ وہ اللہ تعالیٰ کی معرفت کے قابل ہے اور اس کے اسرار کے لئے مستعد ہے
کے دل کے شیشہ کو اللہ تعالیٰ کے جمال کے انوار کے لئے مظہر بنایا۔ آدم علیہ السلام کی
کا خمیر جو چالیس روز میں تیار ہوا، قدرت کے ہاتھ سے ہوا۔ اللہ تعالیٰ نے فرمایا فَاِذَا
یتُہٗ وَنَفَخۡتُ فِيۡهِ مِن رُّوحِی (پس میں نے جب اس کو درست کیا اور اس میں اپنی
ح پھونک دی۔) اس میں انتہائے کمال، اعلیٰ احوال اور روشن مقال کی طرف اشارہ ملتا ہے
، اس لئے تمام موجودات اور مقربین فرشتوں میں سے صرف انسان ہی امر بالمعروف و نہی عن
لمر کے کام کے لئے کتابوں کے نزول اور رسول ہونے کے ساتھ مخصوص کیا گیا ہے کیونکہ
، میں سے ہر ایک کو ہدایت اور راہنمائی کے راستہ کی صرف اس نے رہنمائی فرمائی اور
موصاً اللہ تعالیٰ نے ان کے درمیان اپنے نبیؐ کو بھیجا تاکہ وہ انسانی امت کو ہدایت اور توکل
ے طریق کی طرف رہنمائی کریں کیونکہ انسان جب اپنے نفس کی اصلاح نہ کرے، تو وہ
عارف الٰہیہ کے قابل نہیں ہوتا اور تحقیق حضورؐ نے فرمایا مَنۡ عَرَفَ نَفۡسَهٗ فَقَدۡ عَرَفَ
بّہٗ (جس نے اپنے نفس کو پہچانا، پس یقیناً اس نے اپنے رب کو پہچانا) اور حضورؐ کے بعد
لفائے راشدین اصل یقین ابو بکر، عمر عثمان و علی ہیں، جنہوں نے لوگوں کو حق کی ہدایت کی

رِضوَانَ اللّٰہ تَعَالٰی عَلَینا وَ عَلَیھِم اَجمَعِینَ ان کے بعد مشائخ عظام آئے ، جنہوں نے گمراہوں کو رب العالمین کی راہ کی طرف ہدایت کی ، جیسا کہ جو کچھ انہوں نے دیکھا اور گذشتہ امتوں سے حاصل کیا ، ان تمام واقعات کی تعبیر سے جو مریدوں نے اپنے نفس کی شکل پر دیکھے پس اللہ تعالیٰ ان کے اخلاق کو پاکیزہ کرتا ہے اور ان کے نفوس کی اصلاح فرماتا ہے اور جب مرید اپنے واقعات کا شیخ پر اظہار کرے ، تو لازم ہے کہ شیخ اس سے واقف کرائے کہ یہ واقعات کس دائرہ سے ہیں تاکہ اس کے لئے حال واضح ہو جائے ۔

بیان دائرۃ النفوس

دائرۃ النفوس میں نفس کے سات دائرے ہیں ، جن کا پہلے بھی ذکر ہو چکا ہے ، یعنی اول دائرہ امارہ ، دوم دائرہ لوامہ ، سوم دائرہ ملہمہ ، چہارم دائرہ مطمئنہ ، پنجم دائرہ راضیہ ، ششم دائرہ مرضیہ اور ہفتم دائرہ صافیہ یا کاملہ ہیں ۔ اب ہر دائرے میں اس کی کیفیات اور تفصیلات کی رو سے اوراد و وظائف کا عمل متعلق کیا جاتا ہے ۔

اول دائرہ نفس امارہ

نفس امارہ بالسوء کفر اور عناد کی صفات کا دائرہ ہے ۔ پس جب انسان اپنے خواب میں سور یا کتا یا ہاتھی یا بچھو یا سانپ یا چوہا یا کھٹمل یا جوئیں یا گدھوں کو دیکھے یا جمادات میں سے کوڑا کرکٹ پھینکنے کی جگہ شراب ، خشک گھاس ، افیون ، شراب خانہ ، ٹھہرا ہوا گدلا پانی یا گدلا جاری پانی دیکھے تو یہ سب امارہ کے خواص ہیں ۔

پس ان صفات سے متصف انسان اپنے نفس کی خواہشات کا تابع ہوتا ہے ، وہ ریاضت تصفیہ نفس اور ذکر میں مشغول ہونے کے لئے محتاج ہوتا ہے ۔ اسے چاہئے کہ اس دائرہ کو اصول میں سے اسم اول کے ساتھ قطع کرے ، جس کے ذکر کے لئے تین اصول ہیں

پہلا اصول لاالہ الا اللّٰہ اور اس کی فروعات یہ ہیں ۔ لامعبود الا اللّٰہ ، لامحبوب الا اللّٰہ ، لامقصود الا اللہ ، لامطلوب الا اللہ ، لا مراد الا اللہ ۔ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ ہے ۔

دوسرا اصول اللہ اور اس کی فروعات یہ ہیں ۔ یَانُوْرُ یَابَاسِطُ یااللّٰہ ۔ یَانُوْرُ یاھَادِی یااللّٰہ یَاھَادِیْ یَااللّٰہ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ ہے ۔

تیسرا اصول ھو ۔ اور اس کی فروعات یہ ہیں یَاھُوَ اَنْتَ ھُوَ ۔ یَاھُوَ اَنْتَ ھُوَ ۔ یَاھُو یااللّٰہ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ ہے ۔

ان میں سے جو اسماء الحسنیٰ ہیں ، ان کے نو اصول برآمد ہوتے ہیں ، پھر انہیں میں سے ہر ایک سے اسماء الحسنیٰ کے فروعات نکلتے ہیں ۔

صاحب نفس امارہ کے خواب کی کیفیت

نفس امارہ کے دائرہ میں خنزیر حرام کی صفت ہے ، یہاں کتا غضب کی صفت ہے ، ہاتھی تکبر کی صفت ہے ، سانپ منافق کی زبان کی صفت ہے ، بندر چغلخور کی صفت ہے ، بچھو عذاب کی صفت ہے ، چوہا ایسے افعال ہیں جو مخلوق سے مخفی رہتے ہیں ، لیکن حق تعالیٰ کو معلوم ہوتے ہیں اور یہ اپنے نفس کی خواہش کے تابع ہے ۔ کھٹمل اور جوئیں مکروہات کا ارتکاب ہے ۔ گدھا ایسا فعل اختیار کرنے کی دلیل ہے جو نفع نہ دے ، مزبلہ (کوڑا کرکٹ ڈالنے کی جگہ) اس کے دنیا کی طرف مائل ہونے کی صفت ہے ۔

پس جب شراب پیئے تو اس کی صفت حرام کاری ہے اور اگر شراب دیکھے مگر پئے نہیں . تو اس کے خیال حرام کاری کے ہوتے ہیں ۔ جب شراب خانہ دیکھے تو اس کا دل فاسد خیالات کے ساتھ متعلق ہوتا ہے اور اسی طرح اور مثالوں کا اس پر قیاس کیا جا سکتا ہے ۔

دوم دائرہ نفس لوامہ

اس کی علامات یا شکلیں بکری ، گائے ، اونٹ ، مچھلی ، کبوتر ، بطخ ، مرغا اور شہد کی مکھی ہیں اور جماوات میں سے مثلاً پکے ہوئے کھانے اور پھل اور سیا ہوا کپڑا گھوڑا بلا زین . شمع بلاشعلہ . عورتیں ، دکانیں ، عمارات . محل ، گھر . چھتیں وغیرہ اور اسی طرح مثلاً شکر ، شہد اور پینے کی چیزیں دیکھے تو یہ سب لوامہ کے دائرہ میں سے ہیں ۔

جب انسان ان صفات اور تخیلات کے ساتھ متصف ہو اور اس کی غرض تیسرے دائرہ پر پہنچنے کی ہو تو اسے چاہیئے کہ تین اصول گذشتہ میں سے ، اسم ثانی کے ساتھ مشغول ہو اور وہ

اسم یا لفظ اللہ ہے جو مذکور و مرقوم ہے۔

صاحب نفس لوامہ کے خواب کی کیفیت

اس دائرہ میں بکری حلال کی صفت ہے، گائے انسان کے نفس کی صفت ہے، اونٹ تکلیف کے برداشت کرنے والا ہوتا ہے جیسا کہ نبیؑ نے فرمایا ہے شَرطُ المُؤمِنِ اَن یَحمِلَ الاَذیٰ وَیَترُکَ الاَذیٰ (مومن کی یہ شرط ہے کہ وہ دکھ برداشت کرے اور خود دکھ دینا چھوڑ دے۔) مچھلی حلال سے کمائی کرنے کی علامت ہے، بطخ، مرغ، کبوتر وغیرہ حلال پر دلالت کرتے ہیں اور شہد کی مکھی اچھے اخلاق کی دلیل ہے۔ پکے ہوئے کھانے اس کے نفس کی طبیعت کی طرف اشارہ ہے اور پھل اس کے نفس کی کلام اور کدورت سے اصلاح اور اخلاص کو ظاہر کرتا ہے۔ گھر اور دکانیں اس کے نفس کے سکون پر دلالت کرتے ہیں۔

سوم دائرہ نفس ملہمہ

جب کوئی ناقص انسان ان شکلوں یا علامتوں کو دیکھے تو جان لے کہ وہ نفس ملہمہ کے دائرہ میں ہے مثلاً عورتیں، کافر، ننگے، ملحد، اضالیہ، کٹی ہوئی داڑھی والا، لنگڑا، اپاہج، بہرہ، گونگا، غلام، گنجا، منشی، ہیجڑا، حرامی (چور)، مسخرا، پہلوان، کوتوال، خارش والا، دلال، قصاب، بھینگا، اندھا، ڈگڈگی اور بندر والا وغیرہ

پس وہ ریاضت کرے اور خلاصی کے لئے اسم ھو کے ساتھ مشغول ہونے میں احتیاج رکھے گا۔ یہ تینوں اصولوں میں سے تیسری اصل ہے۔ اس کی فروعات یَا ھُو اَنتَ ھُو یَا ھُو یَامَن لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُو اَحَدٌ ھُو ھُو اَحَدٌ مَوجُودٌ ہیں۔ ان سب کی تعداد پانچ لاکھ بار تلاوت ہے۔

صاحب نفس ملہمہ کے خواب کی کیفیت

عورتوں کو دیکھنا اس کی عقل کے نقصان پر دلالت کرتا ہے، کفار کا دیکھنا دین کے نقصان کو اشارہ ہے۔

کٹی ہوئی داڑھی یا سرمنڈا دیکھنا شریعت کے ناقص کو دیکھنا ہے۔ لنگڑا دیکھے تو وہ یہ

ہے کہ حق کی طرف بلایا جاتا ہے اور وہ اس کو اختیار نہیں کرتا ۔ اندھا دیکھے تو گویا شہادت کو چھپاتا ہے ۔ بہرہ دیکھے تو یہ ہے کہ وہ شریعت اور وعظ کو نہیں سنتا ۔ گونگا دیکھے تو یہ ہے کہ وہ حق کا کلام نہیں کرتا ۔ سیاہ غلام دیکھے تو یہ ہے کہ جو دوسرے کا عیب اس کے منہ پر نہیں کہتا گنجا دیکھے تو یہ ہے کہ وہ سنت کا تارک ہوتا ہے اور نشہ میں مست عشق مجازی میں ہے ۔ جوا باز پچھاڑنے والا (پہلوان) مسخرا اور خارش والا دیکھے تو یہ ترک عبادت اور حرام کے ساتھ مباشرت کرنے پر دلالت کرتا ہے ۔ چور دیکھے تو یہ ہے کہ اپنی عبادت کو لوگوں کے دکھاوے کے لئے کرتا ہے ۔ دلال دیکھے تو یہ ہے کہ جس کی نظر لوگوں کے محارم سے نہیں رکتی ۔ اور دلال جھوٹ پر دلالت کرتا ہے ۔ قصاب دل کے سخت ہونے کی دلیل ہے ۔ بھینگا اپنی گمراہی پر دلالت کرتا ہے ۔ ان سے خلاصی پانے کا نسخہ یہ ہے کہ اسم ھو میں مشغول ہو جائے ۔

چہارم دائرہ نفس مطمئنہ کاملہ

اس دائرہ کی صفات یہ ہیں کہ تو قرآن پڑھنے والوں کو ، انبیاء ، سلطان ، علماء ، مشائخ اور قاضیوں کو کعبہ ، مدینہ ، بیت المقدس ، جامع مساجد ، مدرسے ، صلحاء کے گھر ، تیر ، کمان ، تلوار خنجر ، چھری ، تفنگ ، توپ اور کتب دیکھے ۔ اس دائرہ سے آگے جانے کے لئے اسم حق کو لازم اختیار کرے اور اس پر مداومت کرے ۔ یہ اسم ان نو مذکورہ اسماء میں سے پہلا اسم ہے جو کہ تین اصولوں میں سے نکلتے ہیں ۔ اس اسم کی فروعات یہ ہیں یَا مُغِیثُ هُوَالحَقُّ یَا فَرْدُ هُوَ اَنتَ الحَقُّ یَاحَقُّ اَنتَ الحَقُّ حَقُّ الحَقِّ یَا مُجِیبُ اَنتَ الحَقُّ ۔ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ کے لئے ہے اور ان اشکال و رموز کو وہی دیکھتا ہے جو صادق کامل مرید ہو ۔

صاحب نفس مطمئنہ کے خواب کی کیفیت

صحیفے یا قرآن دیکھنا دل کی صفائی پر دلالت کرتا ہے ، لیکن وہ کون سی سورہ ہے جس کے ساتھ تو پہچانا جائے ۔ انبیاء اسلام اور ان پر ایمان لانے کے لئے قوت ہیں ۔ سلاطین کا دیکھنا اللہ تعالیٰ کی عبادت اور خیرات کے ساتھ ہونا ہے ۔ مشائخ اس کے نفس کی ہدایت کی صفت ہے ۔ قاضی کا دیکھنا اللہ تعالیٰ کے حکم کی اطاعت کی دلیل ہے ، کعبہ شریف ، مدینہ منورہ ، بیت

المقدس دل کے کھوٹ اور وسوسہ سے پاک ہونے پر دلالت کرتا ہے۔ جامع مساجد اور ان جیسی مثالیں جھنڈی، جھنڈا، تیر، کمان، گوپیا، اور تفنگ شیطانی وسوسوں کی طرف اشارہ ہے۔ ان سے آگے کو جانا ہے، تو اسم حق میں مشغول ہونا ہوگا، جیسا کہ بیان ہو چکا ہے۔

پنجم دائرہ نفس راضیہ

جب ملائکہ بچوں، حور یا براق، جنت، لباس وغیرہ کو دیکھے تو یہ دائرہ نفس راضیہ سے متعلق ہیں یہاں مرشد اسم حی کی تلقین کرے جو کہ نو اسماء میں سے دوسرا اسم ہے۔ اس کی فروعات یہ ہیں یَاحَیُّ لَاحَیَّ غَیْرُہٗ یَاحَیُّ اَنْتَ الحَیُّ یَاعَلِیُّ۔ یَاجَمِیلُ اَنْتَ الحَیُّ یَاعَظِیمَ الاَلطَافَ یَاحَیُّ اَفنِنِی عَنِّی وَابقِنِی بِکَ (یا حی اس کے سوا کوئی زندہ نہیں، یا حی تو ہی زندہ ہے، اے برتر، اے جمیل تو ہی زندہ ہے۔ اے بہت مہربان، یا حی تو مجھے خود سے فنا کر دے اور اپنے ساتھ بقا کر دے۔)

صاحب نفس راضیہ کی کیفیت

حور، جنت اور ملائکہ عقل کی اور اللہ تعالیٰ کے قرب کی دلیل ہے۔ سورج اور چاند اللہ تعالیٰ کے معارف پر دلالت کرتے ہیں اور مشائخ و مرشدین کی طرف رجوع ہوتا ہے۔ پس اس دائرہ میں اسم حی کا پڑھنا لازم ہے تاکہ مطلوب تک رسائی ہو۔

ششم دائرہ نفس مرضیہ

صفات مرضیہ میں سات آسمان، سورج، چاند، ستارے، کڑک، بجلی، شمع روشن، مشعل اور نورانی چراغ وغیرہ آتے ہیں۔ اس دائرہ میں اسم قیوم کو اختیار کرنا لازم ہوتا ہے اور وہ نو اسماء میں سے تیسرا ہے۔ اس اسم کی فروعات یہ ہیں یَاغَنِیُّ یَاقَیُّوْمَ یَاذَالفَضل قَد مَلَا کُلَّ شَیْئٍ فَضلُہٗ یَاغَنِیُّ یَامُغْنِیُّ یَاقَیُّوْمُ یَاقَادِرُ یَاقَیُّوْمُ انتَ الاَزلُ بِالاَزلَ یَاقَیُّوْمُ یَا اَزلِیُّ یَااَللّٰہُ (یا کافی یا غنی یا قیوم، اے بخشش کرنے والے تحقیق اس کے فضل نے ہر ایک چیز کو بھر دیا۔ یا غنی، یا مغنی، یا قیوم، یا قادر، یا قیوم، تو ازل کا بھی ازل ہے۔ یا قیوم، یا ازلی یا اللہ۔)

صاحب نفس مرضیہ کے خواب کی کیفیت

جب انسان سات آسمان دیکھے تو اس کی نظر دائمی اللہ تعالیٰ کے ساتھ وابستہ ہوتی ہے اور ستارہ اس کے نفس کا نور ہے اور آگ اس کے نفس کا فنا ہونا ہے اور بجلی غفلت سے تنبیہ کرنا ہے اور سورج روح کے انوار ہیں۔ چاند قلب کا نور ہے اور کامل مرید شیخ کی طرف مراجعت کرتا ہے تاکہ ساتویں دائرہ تک پہنچے اور اس کو اسم قیوم کی تلقین کی جاتی ہے جو کہ نو اسماء میں سے تیسرا اسم ہے۔

ہفتم دائرہ نفس صافیہ کاملہ

اس دائرہ کی صفات میں بارش، برف، اولے، نہر، چشمہ، کنواں اور سمندر ہیں اور یہ سلوک کے کشف پر دلیل ہے چاہئے کہ وہ کامل شیخ کی طرف مراجعت کرے اور اس سے کلمہ قہّارٌ کی تلقین پائے جو کہ نو اسماء میں سے چوتھا ہے اور اس کی فروعات یہ ہیں قَیّومٌ، قَہّارٌ، جَبّارٌ عَظِیمٌ قَہَّارٌ قَادِرٌ قَہَّارُ الحُکمْ لِلّٰہِ الوَاحِدِا لقَہَّارِ نَادِعَلِیًا مَظہَرَ العَجَائِبِ تَجِدہُ عَوناً فِی النَّوَائِبِ کُلُّ ھَمٍّ وَ غَمٍّ سَیَنجَلِی بِنَبُوَّتِکَ یَامُحَمَّد بِوَ لایَتِکَ یَاعَلِیّ یَاعَلِیّ یَاعَلِیّ (قیوم، قہار، جبار، قہار، عظیم، قادر قہار اللہ واحد قہار ہی کے لئے حکم ہے۔ علیؑ کو بلا جو عجائبات کا مظہر ہے، تو اسے مصائب میں مددگار پائے گا، اے محمدؐ آپ کی نبوت کے واسطہ سے یاعلی یاعلی یاعلی آپ کی ولایت کے واسطہ سے تمام تفکر اور غم دور ہو جائیں گے۔)

صاحب نفس صافیہ کے خواب کی کیفیت

بارش رحمت کی دلیل ہے، برف زیادہ رحمت ہے۔ نہریں، چشمے اور سمندر اللہ تعالیٰ کی معرفت اور تصدیق کے لئے خلوص پر دلالت کرتے ہیں۔ پس چاہئے کہ مرید اسم قہّارٌ کو لازم پکڑے۔ پس یہ قرار اس کے لئے کافی ہوتا ہے کیونکہ سات دائروں کو ضبط میں لانا مشکل ہوتا ہے۔

نو اسماء میں سے پانچواں اسم وھاب ہے، اس کی فروعات یہ ہیں

یَابَاسِطُ یَاوَھَّابُ یَارَفِیعُ یَاوَھَّابُ یَارَحِیمُ یَاوَھَّابَ یَااَللّٰہُ یَارَؤُفُ یَاوَھَّابُ یَااَللّٰہُ

یَاجَامِعُ یَاوَهَّابُ یااللّٰہُ

نو اسماء میں سے چھٹا اسم فَتَّاحُ ہے ۔ اس کی فروعات یہ ہیں.

یَافَتَّاحُ اِفتَحْ لِی عَیْنَ قَلْبِی یَامُجِیبُ یَافَتَّاحُ اِفْتَحْ لِیْ قِفْلَ الْاَسرارِ الحِقَائِقِ الاَنْوارِ یَافَتَّاحُ اَنتَ مِفْتَاحِ الخَلَائِقِ (یا فَتَّاحُ تو میرے لئے دل کی آنکھ کھول دے ، یا مجیب یا فتاح تو میرے لئے نوروں کی حقیقتوں کے ساتھ بھیدوں کے تالے کھول دے یا فتاح تو مخلوق کی چابی ہے ۔)

نو اسماء میں سے ساتواں اسم احد ہے ۔ اس کی فروعات یہ ہیں

یَا اَحَدُ نَزِہْ نَاسُوتِی بِاِسمِکَ الْاَحَدِ اِلٰهِی فَرِّدْ نَفسِی بِاِسمِکَ الْاَحَدِ یَا اَحَدُ (یا احد اپنے احد نام کے ساتھ یکتا کر دے یا الہیٰ میرے لئے اپنے اسم احد کے ساتھ اپنا اسم ظاہر کر دے یا احد)

نواں اسم صَمَدُ ، فَرْدٌ ، اَبَدٌ ، اَمَدٌ ، یَااَللّٰہُ قَدِّسْ سِرِّی بِسِرِّکَ الصَّمَدِ یَا الصَّمَدُ (یا اللہ اپنی صمدیت کے راز کے ساتھ میرا راز پاک کر دے ۔ یاصمد ، یاالہی اپنے صمد نام کے ساتھ میرا راز یکتا کر دے ۔ یا صمد)

پس فروعات کے علاوہ فروع اور اصول مجموعی بارہ ہوئے اور ان میں سے ہر ایک کی تعداد شیخ کی رائے پر منحصر ہے ۔

گویا اس تمام رسالہ کا خلاصہ یہ ہوا کہ انسانی نفس کی مقامات کے لحاظ سے کیفیات سات دائروں میں ہوا کرتی ہیں ۔ طالب راہ حق یا طالب دیدار ذات ایک دائرہ سے عروج کر کے دوسرے کو اور دوسرے سے تیسرے کو علیٰ ھذالقیاس منتہائے عروج ساتویں دائرے تک پہنچتا ہے ۔ پہلا دائرہ نفس امارہ کا ہے ، جس میں طالب کو لاالہ الااللہ کی مشق کرنی ہوتی ہے ۔ دوسرا دائرہ نفس لوامہ کا ہے ، جس میں طالب کو اسم اللہ کی مشق کرنی ہے ۔ تیسرا دائرہ نفس ملہمہ کا ہے ، جس میں سالک کو اسم ھو میں محو تلاوت ہونا ہے ۔ چوتھا نفس مطمئنہ کا ہے ، جس میں اسم حی کا ذکر مطلوب رہے گا ۔ پانچواں دائرہ نفس مرضیہ کا ہے ، جس میں طالب کے لئے اسم عزیز کا ورد رکھا گیا ہے جب کہ ساتواں دائرہ نفس کاملہ کا ہے ، جس میں اسم ودود کا ورد اسے منتہائے مقصود کے لئے درست دائرہ میں متمکن کر دیتا ہے ۔ البتہ ہر اسم اور کلمہ نفی

اثبات کے ساتھ دعائیہ انداز میں توجہ کے جاری رکھنے کے لئے کلمات بھی مخصوص کئے گئے ہیں جن سے ہردائرہ میں توجہ و تصور صحیح سمت میں متمرکز رہتا ہے ۔ نیز پیران پیر سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ نے نفس کے ہردائرہ کی شناخت کے لئے علامات بھی ظاہر فرما دی ہیں ، جس سے ہر سالک کو اپنے دائرہ نفس کے تعین کرنے میں آسانی ہو سکتی ہے ۔ مزید برآں ہر اسم کے ساتھ مخصوص توجہ کے ماحول میں سالک کو ذکر کے لئے متعلقہ فروعات کے افکار کو حسب فرمان مقررہ تعداد میں مراقبہ یا توجہ قلبی کے ساتھ تلاوت کر لینے سے راہ طریقت کی ریاضت اسے اپنے مقصود کو پہنچا دیتی ہے ۔

صوفیائے کرام میں اتحاد بین المسلمین و یک جہتی کے اظہار میں یہ بتانا بڑا مناسب ہو گا کہ سیدنا شیخ عبدالقادر جیلانیؒ فقہ میں حنبلی مسلک رکھتے تھے ، مگر آج ان کے پیروکاروں میں فقہ حنفیہ کے مسلمان کثرت سے ہیں ۔ دراصل صوفیا. فروعات کو اختلافات کا باعث ہرگز نہ بننے دیتے تھے ، چنانچہ سلسلہ قادریہ کے بانی تو حنبلی تھے ، مگر رواداری کے پیش نظر یہ سلسلہ تمام دوسرے مسالک میں بھی اثر کر گیا ہے ۔ خود حضرت شیخ کی اوراد و اشغال میں جو کتابیں ہیں ، ان کی روشنی میں ہی قادریہ سلسلے کے کئی بزرگوں نے مزید کتب تالیف کی ہیں ، جیسے حضرت سلطان العارفین سلطان باہو قدس سرہ العزیز کی نثری تصانیف میں کئی ایک اوراد کی طرف اور تصورات و توجہات کی طرف تلقین ملتی ہے ۔ اسی طرح حضرت شیخ عبدالحق محدث دھلوی کی کتاب اوراد و اشغال سلسلہ قادریہ ہے ۔ جو اس سمت میں ایک اضافہ ہے ۔ ابن بطوطہ (۱.۲۱) نے اپنے زمانے کے زاویوں میں جن اشغال کا ذکر کیا ہے ، وہ وہی ہیں ، جو شیخ کے زمانے میں رباط میں مروج تھے ۔ سلوک کے وہ ضوابط و قواعد جنہیں شیخ سید عبدالقادر جیلانیؒ نے معین فرمایا تھا ، ایک علیحدہ سلسلے کی بنیاد بننے کے لئے کافی تھے ، جب مرید اپنے شیخ سے خرقہ حاصل کر لیتا تو اس کے معنی یہ ہوتے تھے کہ وہ اپنے ارادے کو شیخ کے ارادے کے تابع کر چکا ہے ۔ عملاً آگے چل کر مشائخ نے سیدنا غوث الاعظمؒ کے مرتب کردہ وظائف و اوراد کی روشنی میں حسب ضرورت تخلیص و ترمیم سے بھی وظائف و اوراد کی تلقین کرتے رہے ہیں ۔

ماخذ و منابع

۱ ۔ فتح ربانی تصنیف سید عبدالقادر جیلانی

۲ ۔ (نسخہ خطی) رسالہ اسماء الطریقت (عربی) تالیف سید عبدالقادر گیلانی ترجمہ اردو مولوی عبدالسبوح مکتوبہ چوہدری محمد صدیق، مرید پیر محمد مشتاق برہان (اٹک) ۱۳۵۳ھ ۔

۳ ۔ الفیوضات الربانیہ فی الاوراد القادریہ، تصنیف سید عبدالقادر جیلانی ۔

۴ ۔ پیر گیلان، تالیف خورشید عرفان، مطبوعہ، تہران ۔ ۱۳۶۱

۵ ۔ مراۃ غوثیہ، علامہ محمد صدیق بیگ، فیصل آباد، ۱۹۸۷ء

۶ ۔ المختصر فی تاریخ سیدنا عبدالقادر الگیلانی ذرلادہ، ابراہیم عبدالغنی الدروبی، کراچی، ۱۳۷۵ھ

۷ ۔ تاریخ تصوف، پروفیسر یوسف سلیم چشتی، لاہور ۱۹۷۶ء

۸ ۔ مجلہ فجر، شمارہ، ۲۰، ۱۴۰۵ھ / ۱۹۷۵ء (سلسلہ قادریہ، محمد نذیر رانجھا)

۹ ۔ اردو دائرہ معارف اسلامیہ، ۱۶ / ۱. ۱۴ ۔ ۱۵، دانش گاہ پنجاب، لاہور، ۱۳۹۳ھ / ۱۹۷۳ء

*****

نذر اقبال

ظفر اکبر آبادی

بہت دنوں سے ترا غم بھی دل نواز نہیں — کبھی جو باز تھا وہ در بھی اب تو باز نہیں
یہ دل کے حق میں قیامت نہیں تو پھر کیا ہے — بھرے جہاں میں کوئی آشنائے راز نہیں
میں اپنے بڑھتے ہوئے غم سے مطمئن ہوں بہت — ہزار شکر مرا کوئی چارہ ساز نہیں
سرور ابھی ہے بہ اندازہ سرور کہاں — حریف دل ابھی وہ چشم نیم باز نہیں
خیال کچھ ہو کسی کا مرا خیال یہ ہے — ترے خیال سے بڑھ کر کوئی نماز نہیں
ہمارے ذوق سماعت کی تشنگی کا علاج — صدائے ساز ہے مطرب سکوت ساز نہیں
غم و خوشی کا حقیقت میں ایک ہے مفہوم — غم و خوشی میں ظفر کوئی امتیاز نہیں

محمد ذاکر حسین ندوی
جنتا کالج، موہنی ۔ بہار (ھند)

چمنستان فارسی کی آبیاری میں
شہر الہ آباد کا حصہ

فارسی زبان کی یہ خوش قسمتی اور زیبا طالعی ہے کہ وہ صدیوں تک ہندوستان کی سرکاری زبان رہی اور مدتوں اسی کا سکہ اس سرزمین میں رائج رہا ۔ اس زبان کو آراستہ کرنے اور سنوارنے میں ہندوستانی شاعروں اور ادیبوں کی خدمات اہل زبان سے کسی طرح بھی کم نہیں ہیں ۔ یہی وجہ ہے کہ ہندوستانی انشا پردازوں ، ادیبوں ، شاعروں ، محققوں ، فرہنگ نویسوں اور تنقید نگاروں کی خدمات کو نہ صرف ہند و بیرون ہند کے محققوں نے بلکہ خود اہل زبان (ایرانیوں) نے بھی سراہا ہے اور عظمت و وقعت کی نگاہ سے دیکھا ہے ۔ اس موقعہ پر یہ کہنا کہ صائب تبریزی ، غنی کشمیری کو کس قدر عزیز رکھتے تھے اور کیسی عزت و حرمت کی نگاہ سے دیکھتے تھے ، تو بے محل نہ ہوگا ۔ اسی طرح یہ مقولہ بھی زبان زد خاص و عام ہے کہ شاہ عباس بزرگ کہا کرتا تھا کہ ابوالفضل علامی کے قلم سے جتنا خوف اور ڈر لگتا

ہے ، اتنا اکبر کی تلوار سے نہیں ۔ ان روایتوں سے معلوم ہوتا ہے کہ ہندوستانی فارسی کی اہمیت اہل زبان بھی سمجھتے تھے ، گو بہت تھوڑے لوگ ہی ۔

دہلی ، لاہور اور آگرہ ہندوستان میں فارسی ادبیات کے عظیم مراکز شمار ہوتے ہیں . لیکن اس کے علاوہ کچھ چھوٹے چھوٹے علم و ادب کے گہوارے بھی ہندوستان کے مختلف شہروں میں موجود تھے ، جو مذکورہ تین مرکزوں سے کسی اعتبار سے کم نہیں تھے ۔ لیکن بہت دنوں تک ان بڑے بڑے مراکز کے سحر میں قدردان علم و ادب ایسے کھوئے رہے کہ کسی کی نظر ان چھوٹے مراکز کی طرف نہیں گئی ۔ ان چھوٹے علمی و ادبی گہواروں میں الہ آباد کا مردم خیز شہر بھی آتا ہے اور افسوس کی بات ہے کہ یہی شہر سب سے زیادہ قعر گمنامی میں پڑا رہا ۔

عہد مغول اور اس سے بہت پہلے بھی جب کہ الہ آباد ابھی رسمی طور پر عالم وجود میں بھی نہیں آیا تھا ، اس کے ارد گرد ایسے مراکز موجود تھے ، جو ادبی و علمی قدر و قیمت کے اعتبار سے کافی اہمیت کے حامل تھے اور جب یہ شہر آباد ہوا ، تو تمام مراکز علم و ادب اس شہر میں منتقل ہو گئے ۔

الہ آباد جو گنگا و جمنا کے سنگم پر واقع ہے ، وداھم کے دور میں بڑی اہمیت کا حامل تھا اگرچہ اس زمانے تک اس شہر کو الہ آباد کی بجائے پریاگ کے نام سے پکارا جاتا تھا ۔ جب یہ شہر ہندو رشی منیوں اور جوگیوں کا مسکن ، ریاضت کشوں اور مراقبہ نشینوں کا مخزن اور معلموں اور متعلموں کا گہوارہ تھا ۔

یہ مقدس شہر علمی مرکز کے اعتبار سے اس لئے بھی وقعت و عظمت کا حامل ہے کہ یہاں معروف رشی منی بھار دواج کی اقامت اور تعلیم گاہ موجود تھی ۔ ان کی تعلیم گاہیں موجودہ محلہ بھار دواج آشرم سے ، زیرو روڈ تک پھیلی ہوئی تھیں اس کے علاوہ بھی دیگر متعدد رشی منیوں کا گروہ اس علاقہ میں ڈیرہ ڈالے ہوئے تھا ۔ مہابھارت سے منقول اس روایت پر تو کلی طور سے یقین کرنا محال ہے کیونکہ مختلف ادوار میں یہ کتاب لکھی گئی اور بہت سارے اضافات اور ترمیمات بھی اس میں واقع ہوئے ہیں نیز متعدد حضرات کا اس کی

تصنیف میں ہاتھ رہا ہے ، لیکن تاریخ میں حضرت مسیح سے قبل بھاردواج . نامی ایک
ہندورشی منی کا نام ضرور ملتا ہے ۔

جب اسلامی پرچم ہندوستان کی سرزمین میں لہرانے لگا اور اس کا قدم مستحکم ہو گیا، تو یہ شہر
اسلامی مبلغین اور صوفیاء کی توجہ کا مرکز بن گیا ۔ ان حضرات نے اس کو اپنا مسکن بنایا
اور تعلیم و تعلم اور تبلیغ دین میں مشغول ہو گئے ۔ شہنشاہ اکبر اعظم نے (الہ اباد) کے نام
سے یہاں ایک قلعہ تعمیر کروایا ویلیام بیل مفتاح التواریخ میں لکھتا ہے کہ اکبر نے یہاں
ایک قلعہ بنوایا اور وہ شہر جو یہاں موجود تھا، (پریاگ) اس کا نام الہ اباد رکھا جس نے
عہد شاہجہانی میں الہ آباد کے نام سے شہرت حاصل کی ۔

غرض یہ شہر زمانہ قدیم ہی سے مذہبی و روحانی اور علمی و ادبی اہمیت کا حامل رہا ہے
یہی وجہ ہے کہ بڑے بڑے نابغہ روزگار و یگانہ دہر علماء و فضلا مختلف مقامات سے نقل
وطن کر کے یہاں مسکون ہوئے اور قدیم و جدید علوم و فنون اور فارسی ادبیات کے دامن
کو انمول اور قیمتی جواہرات سے مالا مال کیا ۔ چنانچہ سلطان محمود غزنوی کے عہد کے بعد
مسلمانوں کا علمی و ادبی ، تہذیبی و تمدنی اور مذہبی و روحانی اثر و نفوذ شمالی ہندوستان میں
تیزی سے ظہور پذیر ہوا اور جب سلطان التمش کا عہد حکومت آیا، تو شہر الہ آباد اسلامی
علوم و فنون کا مرکز بن گیا ۔ سید قطب الدین الحسنی پہلے شخص ہیں جو اس سرزمین میں علوم
اسلامی کے بڑے عالم و فاضل کی حیثیت سے جلوہ افروز ہوئے ۔ وہ ۱۱۸۵ء میں غزنی میں
موجود تھے ۔ تذکرہ نگاروں کے مطابق چونکہ اس وقت ہندوستان میں تبلیغی کاموں کی راہ
پوری طرح ہموار تھی ۔ اس لئے سید قطب الدین الحسنی نے دین اسلام کی تبلیغ و اشاعت
کے لئے اس خطے کا انتخاب کیا ۔ تمام ادبی تذکروں میں ان کے حالات ملتے ہیں ۔ تذکرہ
علمائے ہند کے مصنف نے ان کو معتبر عالم شمار کیا ہے ۔ تذکرہ نگاروں کی روایت کے
مطابق وہ صاحب تصنیف تھے ، مگر افسوس کا مقام ہے کہ آج ان کے وہ علمی و ادبی سرمایے
ہم تک نہیں پہنچے ۔ شیخ عطاء الحق ہندوی
خلجی دور میں اس شہر کی اہمیت علمی اعتبار سے دوچند ہو گئی ۔

اور مجذوب شاہ کرک نے اس شہر میں اسلامی تعلیمات کی تبلیغ و اشاعت میں اہم کردار ادا کیا ۔ مجذوب شاہ کرک تو فارسی میں طبع آزمائی بھی کیا کرتے تھے ۔ ویلیام بیل کے مطابق مندرجہ ذیل شعر میں مجذوب شاہ کرک نے جلال الدین خلجی کے قتل کی پیش گوئی کی تھی

ہرکہ بیاید برسرجنگ
تن درکشتی سردرگنگ

نثری نگارشات میں شاہ کرک کے ملفوظات اور اقوال خاصی اہمیت رکھتے ہیں ۔ سخن سرائی میں ان کی رباعیات بہت مشہور ہوئی تھیں ۔ مندرجہ ذیل رباعی میں وہ قناعت اور اس خطہ کی اہمیت بتاتے ہوئے کہتے ہیں

قانع شدہ ام بہ خشک نانی و ترہ   میلم نبود بسوی بریان و برہ
دہلی و سمرقند و بخارا و عراق   این چار ترا باد و مرا باد کرہ

" تذکرہ بحرزخار " کے مؤلف شاہ وجیہ الدین نے اس شعر کو شاہ کرک کے کلام سے نمونہ کے طور پر پیش کیا ہے

اندر طلب دوست چو مردانہ شدم
اول قدم آن بود کہ بیگانہ شدم

شاہ کرک کے بعد شاہ جلال الدین مانکپوری اور شام حسام الدین مانکپوری دنیائے علم و ادب میں درخشاں ستارہ کی مانند رونق افروز ہوئے ، جنہوں نے اپنی علم دوستی اور ادب پروری سے گلشن فارسی کو سینچا اور سنوارا ۔ شاہ حسام الدین کے ملفوظات تو فارسی زبان کی عظیم یادگار ہیں ۔

خلجیوں کی حکومت کے اختتام کے بعد ملک ہندوستان سلاطین تغلق کے زیرنگین آگیا ، اس عہد میں الہ آباد کا قصبہ خصوصی توجہ کا مرکز بنا رہا اور فارسی ادبیات کی ترقی میں ہمہ دم گامزن رہا ۔ اس دور کی نمایاں شخصیتوں میں شاہ تقی مخدوم اور شاہ معین الحق کا نام سرفہرست ہے ۔ شاہ تقی مخدوم نہ صرف مبلغ اسلام کی حیثیت سے بلکہ فارسی شاعر کی حیثیت سے بھی کافی مشہور ہیں ۔ وہ صاحب دیوان شاعر تھے اور صوفیانہ اسرار و عارفانہ

نکات کو رباعی کے قالب میں بیان کرتے تھے، لیکن ان کے اشعار کا مجموعہ ابھی تک پردہ گمنامی سے نہیں نکلا ہے، البتہ تذکروں میں ان کی رباعیوں کے نمونے ملتے ہیں۔

رخت ہستی برسر دیوار می باید کشید   عمر اندک است و می بسیاری باید کشید
قطرہ اشکم اگر شد بر در مژگان گرہ   خوب شد، غماز را بردار می باید کشید

مجموعی اعتبار سے تغلقوں کے دور میں یہ شہر اسلام اور ادبیات فارسی کا اہم مرکز تھا۔ سلاطین دہلی کے وقت تک اس شہر کی ادبی اہمیت برقرار رہی۔

سلاطین دہلی کی حکومت ۹۳۱ھ / ۱۵۲۵ء تک قائم رہی۔ اسی سال مغلیہ سلسلہ کے بانی بابر کے ہاتھوں ابراہیم لودھی کی حکومت کا خاتمہ ہو گیا اور گورکانیوں کی حکومت وجود میں آئی۔ مغلوں کے ابتدائی عہد میں الہ آباد کی سابق ادبی و سیاسی اہمیت کچھ حد تک باقی رہی۔ بعد میں یہ شہر تاریخ کے صفحات سے علیحدہ ہو گیا اور گمنامی کے اتھاہ سمندر میں جا گرا لیکن گمنامی کے باوجود اپنے قدیم تقدس کی حفاظت میں برابر لگا رہا۔ یہی سبب ہے کہ بابر نے اپنی تزک میں اس مقدس شہر پریاگ کا نام لیا ہے۔ اس کے بعد ۱۵۷۳ء تک اس کی ادبی و سیاسی تاریخ نہیں ملتی ہے۔

شہنشاہ اکبر نے اس شہر کی سیاسی اہمیت کو مدنظر رکھتے ہوئے قلعہ کی تعمیر کا حکم دیا اور الہ آباد جونپور اور کرہ مانک پور کو جغرافیائی اعتبار سے ایک کر کے ایک بڑے شہر کی بنیاد ڈالی۔ ابوالفضل علامی اس قلعہ کی تاسیس کی خبر دیتے ہوئے رقم طراز ہیں "بہ ساعت خجستہ اساس شہر الہ آباد نہادند" اکبر نامہ ۳ / ۴۱۲)

شہر الہ آباد ۱۵۹۹ء سے ۱۶۰۵ء تک متعدد مرتبہ سیاسی ہرج و مرج اور مختلف انقلابی شورشوں کا مرکز بنا رہا۔ اس سیاسی کشمکش کے دوران جہانگیر کا قیام (بغاوت) خاصی اہمیت کا حامل ہے، جس کے نتیجہ میں ابوالفضل علامی جیسے دانشور قتل کر دیئے گئے۔ اس سیاسی آلودگی کے باوجود شاہ ابوالمعالی الہ آبادی اور قاضی یعقوب مانکپوری علمی و ادبی سرگرمیوں میں ہمہ تن مصروف رہے، لیکن افسوس کہ ان کے علمی آثار اور ادبی یادگاریں اب متداول نہیں ہیں۔

عہد جہانگیر میں کوئی ایسی شخصیت نظر نہیں آتی ہے، جس کا علمی و ادبی پایہ ہو، علم کی اس کساد بازاری کا ایک بڑا سبب سیاسی سرگرمیوں کو قرار دیا جا سکتا ہے۔

جہانگیر کے بعد ہندوستان کا تخت و تاج شاہجہان کو ملا۔ حکومت کی بازیابی میں شاہجہان کو ان شورشوں اور انقلابوں کا سامنا کرنا پڑا، جو الہ آباد میں برپا ہوئے تھے۔ اس کا تذکرہ اجمالی طور سے تاریخ کی کتابوں میں اور تفصیلی انداز میں خلاصۃ التواریخ میں ملتا ہے۔ ان تمام شورش بازیوں اور ہنگامہ خیزیوں کے باوجود شاہجہان کا دور حکومت مغلیہ سلطنت کا دور زریں کہلاتا ہے۔ خاص طور سے الہ آباد کے لئے یہ عہد بہت مفید اور کار آمد تھا کیونکہ اس کے زمانے میں نہ صرف ہندوستان بلکہ بیرون ہند کے علماء و فضلا کی توجہ کا مرکز یہ شہر بنا رہا۔ اس کی سب سے بڑی وجہ شاہجہان کی علم دوستی و ادب پروری اور داراشکوہ کی علم نوازی تھی۔ داراشکوہ خود ایک عظیم دانشور تھا۔ اس لئے دانشوروں کی حمایت ہمیشہ سے اس کا شیوہ رہی۔ بہرکیف عہد شاہجہان میں بڑی بڑی قدآور ہستیاں اس سرزمین پر جلوہ گر ہوئیں۔ جن پر نہ صرف الہ آباد بلکہ ساری اسلامی دنیا کو فخر و ناز ہے۔

شاہجہان کے دور میں شہر الہ آباد مرکز و محور کی حیثیت رکھتا تھا۔ خاص طور سے تصوف کا رواج عام ہوا۔ اس کی بنیادی وجہ یہ ہے کہ شاہجہان کا لخت جگر داراشکوہ ویدانت اور تصوف سے گہرا لگاؤ رکھتا تھا اور امور حکومت میں عمل دخل کی وجہ سے بے باکانہ اس کام میں مصروف رہتا تھا۔ اسی کے زمانہ ولی عہدی میں شیخ محب الحق نے سرزمین الہ آباد کو رونق بخشی، جس کی بدولت یہ شہر اسلام کا سرچشمہ بن گیا۔ ان کی شہرت کا باعث ابن عربی کی تصوف پر مشہور زمانہ کتاب فصوص الحکم پر ان کی شرح ہے۔ وہ ہندوستان کے پہلے صوفی بزرگ ہیں، جنہوں نے فصوص الحکم کی عربی اور فارسی زبان میں شرح لکھ کر تصور وحدت الوجود کے فروغ میں اہم کردار ادا کیا ہے۔ ان کی دیگر تالیفات میں مناظر اخص الخواص، ہفت احکام و عبادت الخواص، غایات الغایات، سرالخواص، طرق الخواص، تفسیر قرآن کریم اور رسالہ التسویہ شامل ہیں۔

اورنگ زیب عالم گیر کے دور حکومت میں شہر الہ آباد میں جو شخصیتیں نمودار

ہوئیں ، ان میں شاہ محمد افضل کی شخصیت سب سے اہم اور باوزن تھی ۔ وہ اپنے روشن ضمیر پیرومرشد میر سید محمد کالپوی کے فرمان پر الہ آباد آئے ۔ اپنے وقت کے ولی کامل اور قطب تھے اورنگ زیب ، فرخ سیر اور دہلی کے دوسرے امرا و حکام ان سے قلبی و روحانی عقیدت رکھتے تھے ۔ مفتاح التواریخ ، بحرزخار اور قاموس المشاہیر کے مصنف نے شاہ محمدافضل کو صاحب تصنیفات کثیرہ بتایا ہے ۔

شرح گلستان و بوستان ، شرح یوسف و زلیخا ، شرح فصوص علی و فق المنصوص ، رسالہ فارسی و عربی در بحث ایمان فرعون ، شرح قصائد خاقانی ، شرح مثنوی مولوی اور کشف الاستار فارسی زبان میں ان کی اہم علمی و ادبی یادگاریں ہیں ۔ وہ فارسی میں شعر بھی کہتے تھے ۔ ان کے دیوان میں زیادہ تر غزل کے اشعار ہیں ۔ ایک نمونہ ملاحظہ ہو

روزھا شدکہ بسویم گزری نیست ترا
جز تغافل مگر ای جان ہنری نیست ترا

شاہ محمد افضل کے بعد شاہ خوب اللہ الہ آبادی نے علم و ادب کی باگ ڈور اپنے ہاتھ میں لی ۔ ان کی تصانیف میں تذکرہ وفیات الاعلام اور مکتوبات ، فارسی ادب کا گرانقدر سرمایہ ہیں ۔ کلیات فارسی بھی ان کی یادگار ہے ، جس میں زیادہ تر غزلیں اور رباعیاں شامل ہیں

بتو خوش مبارک بہ بساط ناز کردن — ہمہ شب نیامدی من و نالہ ساز کردن
دل من رسیدہ چندان زتغافل تو ظالم — شود اردر تو قبلہ نتوان نماز کردن

شاہ خوب اللہ کے بعد ان کے فرزند ارجمند شاہ محمد طاہر کو فارسی زبان و ادب کی خدمت کرنے والوں میں ایک اعلیٰ مقام نصیب ہوا ۔ وہ بھی صاحب تصنیف تھے ۔ تحقیق الحق ، شرح فصوص الحکم اور شرح قصاید فارسی ان کی تالیفات ہیں ۔ شعر بھی کہتے تھے

عشق یوسف کرد در پیری زلیخا را جوان — عشق رویت پیر کرد اندرجوانی ہا مرا
شدزبانم تا دل محو شد در یاد دوست — بہتر است از صد زبان این بی زبانی ہا مرا

ان کے علاوہ دوسری اہم شخصیتوں جیسے شاہ محمد فاخر زائر ، شاہ محمد ناصر افضلی ،

شاہ غلام قطب الدین مصیب ، شاہ غلام خوب اللہ نجفی ، شاہ محمد اجمل ، شاہ ابوالمعالی اور شاہ میرنجان سید کا بھی فارسی زبان و ادب کے ارتقاء میں نمایاں حصہ رہا ہے ۔

*****

نقش حسین

باد مرزا
جرانوالہ ۔ پاکستان

ند تہ تیغ جو سجدے کی امیں ہے
لاریب وہی سبط پیمبرؐ کی جبیں ہے

، ابن علیؑ ، سیدؑ عالم کا نواسہ
اس جیسا زمانے میں کوئی اور نہیں ہے

، شخص کے کردار پہ افلاک ہیں نازاں
جس شخص پہ غربت میں بہت تنگ زمیں ہے

ھیں تو ستاروں کو بھی آجائے پسینہ
شبیرؑ کا ہر نقش قدم کتنا حسیں ہے ا

ن کی آیات رواں اس کی زباں پر
نیزے پہ بھی پیغام شریعت کا امیں ہے

، جذب لہو حضرت شبیرؑ کا جس میں
وہ دشت بلا ، ہمسر فردوس بریں ہے ا

ے علقمہ ا تو دور نہیں تشنہ لبوں سے
پر پیاس بجھانا تری قسمت میں نہیں ہے

ر اسی نام کی ہیبت سے ہیں لرزاں ا
جو دین محمدؐ کا نگہباں ہے ، امیں ہے

تے ہیں شہنشاہوں کے سر پاؤں پہ اس کے
باطل کا کبھی جس نے دیا ساتھ نہیں ہے

، زیرنگیں اس کے شہادت کی زمینیں
جو خاتم کونین کا خوں رنگ نگیں ہے

اد غم حضرت شبیرؑ کے صدقے
ہر داغ جگر ، جلوہ گہہ ماہ مبیں ہے ا

*****

بخش انگلیسی

آنچه در «بخش انگلیسی» می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

1996, in which the author has briefly discussed how the Qutbshahi kings of Deccan patronized the scholars and poets of their time.

B- URDU SECTION

Asma'ul- Tareeqat.

In this article Dr. Sultan Altaf Ali of Quetta deals with ***Asma' ul - Tariqat*** (Arabic) written by Shaykh Abdul Qadir Gilani, (471-561 A.H.), Alias Ghows al - A'zam, founder of the Qadiri ***Silsilah*** of ***Tasawwuf.*** The book occupies an important place among the followers of the Qadiri school of Tasawwuf. It has been translated into Urdu by Maulvi Abd-al-Sabuh . The article gives an Urdu translation of the treatise, the first part giving 13 ***Asma***; seven principal and six secondary, and the other dealing with the seven circles of ***Nafs***.

Contribution of Allahabad to the Garden of Persian.

Prof. Zakir Husain Nadvi, of Janta College , Madhohani, Bihar (India) in this article has briefly discussed the contribution of Allahabad to Persian language and Literature. Allahabad is a historical place in U.P. (India) which like Delhi, Lahore and Agra has produced a number of poets and writers of Persian, but most of them are not well-known and their services in the field of Persian literature have remained in dark. The writer has mentioned some of the services rendered by the poets and writers of Allahabad for the promotion of Persian language and literature during the Muslim period in the Indo-Pak sub-continent , particularly during the Sultanate and Mughal periods. The subject , however, deserves a fuller and more detailed account.

Dr. Ali Raza Naqvi

THE PEAKS OF PERSIAN LITERATURE(II)

Here Iraj Tabrizi has discussed the place of Iqbal in Persian literature, and has called him one of the peaks of Persian poetry in the light of his Persian poetry. The author has particularly referred to the learned discourse of Ayatollah Khamenei about Iqbal and his thoughts delivered recently in which the latter has very aptly surveyed Iqbal's contribution to Islam through the media of his poetry with special reference to his Persian poety.

THE PROMINENT PLACE OF MODERN IRANIAN LITERATURE(IV).

This is the fourth part of Iraj Tabrizi's discourse on the place of modern Iranian literature. Referring to the traces of Persian language relating to its extra-territorial influences in the sub-continent as well as the Far East including Java, Malaya and Singapore,Tabrizi has replied to some of the objections raised by the antagonists of modern Persian poetry as mentioned by Ahmad Shamlou, Hasan Hosseini and Garmaroudi.

THE POET OF VALUES.

Recently Dr. Fatemeh Rake'i,a well - known poetess of Iran, visited Pakistan to attend some international seminars held here. The correspondent of ***Danish*** could not succeed in interviewing her. A.Sarfarz has given in this issue a brief life-sketch of the poetess along with some pieces of her poetry.

PATRONAGE OF INTELLECTUALS AND POETS BY QUTBSHAHI KINGS.

It is an abridged Persian translation by Basharat M.Mirza of an Urdu article of Dr. Zeb Haider published in ***Subrus*** of May-June,

Academy of Letters, Islamabad . Another big Seminar was also held this year in Tabriz, where the Shaikh had passed most of his life. In the end, the writer has given the names of the nine Persian books which have been consulted by him at the time of writing this paper.

INFLUENCE AND POPULARITY OF ATTAR'S TAZKERAT UL-OWLIYA IN THE SUB-CONTINENT.

Dr. M. Noor Mohammad Khan, Professor of Persian in the NIML has dealt with the influence and popularity of Attar in the Indo-Pak sub-continent as exemplified through the publication of his works, their selections and translations and their teaching in the educational and religious centres in this region.

ALLAMA IQBAL'S CHARTER AGAINST THE WEST.

In this paper read at "the International Conference on Iqbal's Thought" held in Lahore on 7 -8 November 1996, Mr. Zouelm, Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in Pakistan has discussed some salient features of Iqbal's poetry particularly apropos to his answer to the challenges of the West . The writer has vindicated his assertions through illustrations from Iqbal's poetry and has explained his theme under various sub-heads.

PRINCIPAL FEATURES OF IQBAL'S THOUGHT.

In this article Dr. Ismat Nasrin, Professor of Persian, Peshawar University has briefly outlined the principal features of Iqbal's thought on the various problems of life, particularly his idea of Khudi, his stand against the West and the importance of the unity of Muslims for meeting the challenges of the West.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - PERSIAN SECTION

A BIOGRAPHY OF SHAIKH QASIM SULAIMANI QADIRI(956 - 1016).

Abridged from Husaini's ***Asrar ul- Afghaniya*** by Ghulam Quddus. Its Ms is lying in the MS collection of the Central Library of Tehran University under NO. 5777. It has been edited by Dr.Arif Nowshahi and has been published for the first time in Danish . The MS comprises 12 chapters and is dated 27 Zul Qa'dah, 1249 A.H.

INTRODUCTION TO THE IRAN-PAKISTAN CULTURAL RELATIONS FROM ARCHAEOLOGICAL POINT OF VIEW (III)- THE GREAT IRANIAN PLATEAU.

This is the third part of the scholarly discourse of Dr.M.M. Tavassoli in which he has delineated the cultural relations between Iran and Pakistan from archaeological point of view and has based his assertions on the ancient Assyrian and Avestan sources.

SHAIKH KAMAL KHUJANDI.

Dr. M.Siddiq Shibli in this article has dealt with the Life and Works of Shaikh Kamal Khujandi, a Sufi poet of the 8th century A.H.The writer attended the international Seminar in honour of the late Shaikh held early this year in Tajikistan on the occasion of her Independence Day, and read a paper on the Life and Works of the Shaikh. An Urdu translation of a collection of the Shaikh's Ghazals was also prepared by the writer and published by the Pakistan

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3

Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***

Ph : 263194 Fax : 263193

آگهی

فراخوان مقاله

به اطلاع خوانندگان ارجمند می رساند :چون چهار شمارهٔ دانش در ۱۹۹۷ میلادی به بزرگداشت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان اختصاص یافته است، از همهٔ دانشمندان ، نویسندگان ، پژوهندگان و سرایندگان ارجمند دعوت می شود تا مقاله ها و سروده های خود پیرامون موضوعات زیر را برای چاپ در ویژه‌نامهٔ مربوط، به نشانی دانش بفرستند:

۱.دانش شماره ۴۷ (زمستان ۱۳۷۵)؛ ویژهٔ «پاکستان و زبان فارسی»: جایگاه فارسی در تاریخ ادب و فرهنگ شبه قاره بویژه پاکستان، نقش فارسی در دستیابی نسل امروز پاکستان به تاریخ وفرهنگ خود و بازگشت به خویشتن ، جایگاه فارسی در حوزه‌های علمیه و نظام آموزش نوین پاکستان، و... .

۲.دانش شماره ۴۸(بهار ۱۳۷۶)؛ویژهٔ «پاکستان در فرهنگ و ادب ایران »:پاکستان شناسی در ایران ، پاکستان شناسان ایرانی ، زبان و ادبیات اردو در ایران ، اقبال شناسی در ایران و اقبال شناسان نامدار ایرانی ، جایگاه آثار فارسی اقبال در ادبیات ایران ، حضور اقبال در اندیشهٔ رهبران انقلاب اسلامی ایران ، مفاخر فرهنگی شبه قاره بویژه پاکستان در جامعهٔ ایران ، و... .

۳.دانش شماره ۴۹(تابستان ۱۳۷۶)؛ویژهٔ «ایران در فرهنگ و ادب پاکستان» : ایران شناسی در پاکستان، ایران شناسان پاکستانی ، آثار انقلاب اسلامی ایران در جامعهٔ پاکستان ، حضور مفاخر ادبی و فرهنگی ایران در اندیشهٔ اندیشمندان پاکستانی ، شناخت ادبیات معاصر ایران ، و... .

۴.دانش شماره ۵۰ (پاییز ۱۳۷۶)؛ ویژهٔ «پاکستان و اقبال»: نقش اقبال در پیدایش پاکستان ، نظریهٔ خودی اقبال ، آبشخور اندیشه های انقلابی اقبال، آثار فارسی اقبال در جامعهٔ پاکستان،جایگاه و حضور اندیشهٔ اقبال در شئون فرهنگی ، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امروز پاکستان ، و... .

چشم براه مقاله ها و آثار شما

مدیر دانش

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN,1996

(SERIAL NO. 46)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.